www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.ir

چشمهٔ خورشید ۱

مهندس جلال الدین فارسی (زیر نظر امام خمینی (ره) و مرجع عالیقدر)

دفتر اول

بسم الله الرحمن الرحیم

چشمهٔ خورشید 1 : مجموعه مقالات کنگرهٔ بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا

نویسنده:

موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه

ناشر چاپي:

موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه

ناشر دیجیتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

چشمهٔ خورشید ۱ : مجموعه مقالات کنگرهٔ بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا ----- ۱۳

مشخصات کتاب ----- ۱۳

چشمهٔ خورشید ۱ ----- ۱۳

مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا ----- ۱۵

فهرست ----- ۱۶

مقدمه ----- ۲۷

معنای زندگی که مطلوب مطلق در عرصهٔ هستی است، چیست؟ ----- ۳۶

انسان ها در درک زندگی و مرگ و حقیقت آن دو بسیار متفاوتند ----- ۳۸

بحثی برای درک سازگار بودن علم به شهادت با تلاش برای زندگی قانونی ----- ۳۹

پای نوشت ها ----- ۴۳

حماسهٔ حسینی و ظهور حقیقت آدمی. مصطفی دل شاد تهرانی ----- ۴۶

دو چهرهٔ کربلا و عاشورا ----- ۴۶

شأن کربلا و عاشورا و حقیقت آدمی ----- ۵۰

دعوت کربلا و عاشورا ----- ۵۸

دنیا مانع ظهور حقیقت آدمی ----- ۶۵

پای نوشت ها ----- ۶۸

پژوهشی دربارهٔ یک شعار معروف ﴿ إِنَّ الحَیَاهَ عَقِیْدَهٌ وَ جِهَادٌ﴾ عنایت اللّه مجیدی ----- ۷۶

به نام خداوند جان و خرد ----- ۷۶

نتیجهٔ گفتار ----- ۸۸

پای نوشت ها ----- ۹۱

تأثیر فرهنگ عاشورا و نمود های عینی آن در اندیشه و زندگانی امام خمینی (سلام اللّه علیه) حسین رزم جو ----- ۹۶

پای نوشت ها ----- ۱۱۲

ادبیات عاشورا «در دورهٔ حضور امامان علیهم السّلام» (۲۶۰ - ۶۱ ه-) محمود رضا افتخار زاده ----- ۱۱۶

ادبیات عاشورا، (طرح کلی) ----- ۱۱۶

تعالیم ادبیات عاشورا ----- ۱۱۷

کلّ شهر محرّم و کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا حسین (علیه السلام) باز شهید! ----- ۱۱۷

اشاره ----- ۱۱۷

۱- ادبیات عاشورا؛ تعاریف، اصطلاحات، قلمرو ----- ۱۱۷

زبان، سبک، ویژگی ها و روح حاکم بر ادبیات عاشورا ----- ۱۱۹

واژگان ویژه، راز و رمز ها و کلیشه های تاریخی ادبیات عاشورا ----- ۱۲۲

اشاره ----- ۱۲۲

۲- ادبیات عاشورا؛ شناسائی و طبقه بندی منابع ----- ۱۲۳

الف: زیارات ----- ۱۲۳

ب: ادعیه ----- ۱۲۸

ج: مقاتل ----- ۱۳۲

د: مراثی ----- ۱۳۴

ه-:قلمرو ادبیات عاشورا در منابع مذاهب و فرقه ها ----- ۱۳۶

۳- ادبیات عاشورا؛ روایات زیارات ----- ۱۳۸

زیارات ----- ۱۴۱

ادعیه ----- ۱۴۳
اشاره ----- ۱۴۳
۴- ادبیات عاشورا؛ امام حسین (علیه السلام) از ولادت تا شهادت: اشاره ----- ۱۴۵
کرونولوژی حوادث مهم و تعیین کننده (۱۰ تا ۶۱ هجری) ----- ۱۴۷
پای نوشت ها ----- ۱۵۱
سنّت احیا گری؛ روش های پاسداری از حماسهٔ عاشورا و فرهنگ آن در تاریخ فرهنگ اسلامی. جواد محدثی ----- ۱۶۷
مدایح و مراثی ----- ۱۷۰
عزا داری ----- ۱۷۲
«اشک»، پاسدار «خون» ----- ۱۷۵
مجالس وعظ و روضه ----- ۱۷۹
زیارت ----- ۱۸۰
تربت کربلا و فرات ----- ۱۸۶
هیأت ها و دسته ها ----- ۱۸۹
پای نوشت ها ----- ۱۹۴
انقلاب اسلامی و نهضت حسینی. محمد واعظ زاده خراسانی ----- ۱۹۹
عظمت فاجعهٔ کربلا ----- ۱۹۹
انگیزهٔ قیام حسینی ----- ۱۹۹
مصیبت کربلا بزرگ ترین مصیبت است ----- ۲۰۲
عاشورا از ایام اللّه است ----- ۲۰۴
سابقهٔ عزا داری حسین علیه السلام ----- ۲۰۴
مراسم گوناگون عزا داری ----- ۲۰۵
عزا داری امام حسین (علیه السلام) و انقلاب اسلامی ----- ۲۰۷
قمه زنی و بدعت در عزا داری ----- ۲۰۸
نظری به فتوای رهبر معظم انقلاب ----- ۲۱۱
پای نوشت ها ----- ۲۱۱
محمد باقر بهبودی ----- ۲۱۳
آیاتی که دربارهٔ انبیاء نازل شده از این قرار است ----- ۲۲۵
مقایسه بین مفهوم شهادت در مسیحیت و اسلام. ابو الفضل عزتی ----- ۲۳۱
شهادت در اسلام ----- ۲۳۷
پای نوشت ها ----- ۲۴۵
تربیت یافتگان فرهنگ عاشورا. مهتاب رضا پور ----- ۲۵۱
مقدمه ----- ۲۵۱
اشاره ----- ۲۵۱
بخش اول ----- ۲۵۳
جریان وجودی، رزق ----- ۲۵۴
اشاره ----- ۲۵۴
۱- تأمل ----- ۲۵۷
۲- بینش ----- ۲۵۸
۳- آگاهی و شعور ----- ۲۵۸
۴- انتخاب ----- ۲۶۱
۵- عشق ----- ۲۶۲

۶- طاعت: ۲۶۶
۷- ولایت ۲۶۸
۸- شهادت: ۲۷۲
درس هایی که از عاشورا آموختیم ۲۷۳
اشاره ۲۷۳
بخش دوم ۲۷۵
پای نوشت ها ۲۸۵
تأثیر فرهنگ عاشورا بر هنر های نمایشی ایران یعقوب علی برجی ۲۹۲
تاریخچه ۲۹۳
نظر فقها در باب تعزیه خوانی ۲۹۴
اشکالات وارده بر تعزیه خوانی ۲۹۶
اشاره ۲۹۶
الف- نحوه اجرا و شکل ظاهری ۲۹۶
اشاره ۲۹۶
۱- اشکال تشبّه مردان به زنان و بالعکس ۲۹۶
انظار فقیهان در باب تشبّه: ۲۹۶
ادله قائلین به حرمت ۳۰۰
اشکال تشبه به امامان معصوم و دشمنان آنان ۳۰۵
دلائل حکم به جواز تشبّه به امامان (علیه السلام) و دشمنان آنان ۳۰۸
دلائل حرمت تشبه به امامان و دشمنان آنان ۳۰۹
اشاره ۳۰۹
ب- اشکالات محتوائی ۳۱۱
عوامل پیدایش این گونه اشکالات ۳۱۱
پای نوشت ها: ۳۱۱
عاشورا قبل از اسلام و حادثه کربلا رضا استادی ۳۱۷
عاشورا قبل از اسلام در میان یهودی ها ۳۲۶
عاشورا در میان مسیحیان ۳۲۸
عاشورا در جاهلیت و میان قریش ۳۲۸
عاشورا بعد از اسلام و قبل از وجوب روزه ماه رمضان ۳۳۰
عاشورا پس از وجوب روزه ماه رمضان ۳۳۰
نتیجه روایات ۳۳۲
روزه عاشوراء پس از واقعه کربلا ۳۳۲
چند یاد آوری ۳۳۶
یک حدیث بسیار جالب ۳۴۲
مصادر مقاله ۳۴۴
پای نوشت ها ۳۴۸
بررسی دیدگاه اجتماعی امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره نهضت عاشورا و جایگاه آن در اندیشه ایشان درباره تغییر جامعه. غلام رضا صدیق اورعی ۳۵۹
مقدمه: ۳۵۹
مفاهیم و چارچوب نظری ۳۵۹
خطوط اصلی اندیشه امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره تغییر جامعه ۳۶۰
مقایسه روایت امام خمینی (رضوان اللّه علیه) از ارکان سه گانه فلسفه سیاسی نهضت عاشورا با فلسفه سیاسی و ایدئولوژی ایشان برای انقلاب اسلامی ایران ۳۶۸

۱- مقایسه آسیب ها ----- ۳۶۹
۲- مقایسه اهداف و ویژگی های جامعه مطلوب در دو مقطع مورد بررسی (به روایت امام خمینی(رضوان اللّه علیه)) ----- ۳۷۱
۳- مقایسه ها، راه حل ها و روش ها در دو مقطع به روایت امام خمینی (رضوان اللّه علیه) ----- ۳۷۲
نتیجه گیری ----- ۳۷۲
پای نوشت ها ----- ۳۷۲
بازتاب فرهنگ عاشورا در اندیشه و رفتار سیاسی امام خمینی (رحمهٔ اللّه) با تکیه بر بررسی مردم و نخبگان در دو حرکت زهرا رهنورد ----- ۳۷۴
با عاشورا: (اندیشه اصلاحی و بر پایهٔ آن تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی) احمد آکوچکیان ----- ۳۸۰
مدخل:مبانی نظری برگزیده در تحلیل فرهنگ عاشورا ----- ۳۸۴
اشاره ----- ۳۸۴
۱- دیدگاه کلان معرفت شناختی برگزیدهٔ تحقیق ----- ۳۸۴
۲- دیدگاه کلان روش شناختی برگزیدهٔ تحقیق ----- ۳۸۶
۳- فرهنگ عاشورا، الگوی فرهنگی سلوک انسانی و مدیریت اجتماعی ----- ۳۸۹
۴- دیدگاه تحلیلی برگزیده از فرهنگ عاشورا ----- ۳۸۹
فصل اول: فکر اصلاحی، زیر ساز نظری فرهنگ و اندیشهٔ عاشورا ----- ۳۹۳
اشاره ----- ۳۹۳
۱- اندیشهٔ اصلاح در نگرهٔ دینی و امامت شیعی ----- ۳۹۳
۲- چارچوبهٔ تحلیل پیشنهادی قیام عاشورا ----- ۳۹۷
اشاره ----- ۳۹۷
۱- وضعیت جامعهٔ عصر عاشورا ----- ۳۹۸
۲- شأن امام حسین (علیه السلام) در این هنگامه ----- ۳۹۹
۳- ابعاد جریان اندیشهٔ اصلاحی با عاشورا ----- ۴۰۲
فصل دوم: با عاشورا در عرصهٔ تربیت انسانی ----- ۴۰۳
۱- عاشورا و ساحت های وجودی آدمی ----- ۴۰۳
۲- آموزه های عاشورا در وجههٔ تربیت و سازندگی فکری ----- ۴۰۵
۳- آموزه های عاشورا در وجههٔ تربیت و سازندگی روحی ----- ۴۰۸
۴- تعالیم عاشورا در وجههٔ تربیت و سازندگی رفتاری ----- ۴۰۹
۵- تعالیم عاشورا در وجههٔ عرفانی ----- ۴۱۲
۶- آموزه های عاشورا با دعا ----- ۴۱۲
۷- و با عاشورا، توبهٔ نصوح ----- ۴۱۳
فصل سوم: با عاشورا در عرصهٔ جامعه و مدیریت اجتماعی ----- ۴۱۴
اشاره ----- ۴۱۴
۱- ساختار و فرایند درونی فکر اجتماعی با عاشورا ----- ۴۱۵
اشاره ----- ۴۱۵
۱-۱- حوزهٔ اندیشه های نظری اجتماعی در تعالیم عاشورا ----- ۴۱۵
۱-۱-۱- اندیشه ای فلسفی - کلامی در فرهنگ عاشورا ----- ۴۱۵
اشاره ----- ۴۱۵
۱-۱-۱-۱- فلسفه و کلام اجتماعی که عبارت از مجموعه آراء و نظریات فلسفی در زمینهٔ ----- ۴۱۵
۱-۱-۱-۲- اندیشه فلسفهٔ سیاسی عبارت از پاره ای آراء فلسفی دربارهٔ وضعیت سیاسی، تشخیص علل، راهبرد های مدیریت و جامعهٔ سیاسی آرمانی است. فراز های بسیاری از سخنان امام حسین در این حوزهٔ شناختی جای گیرند، مانند: اصل مشروعیت نظام اجتماعی و رژیم ----- ۴۱۷
۱-۱-۲- اندیشه های غیر متا فیزیکی - غیر علمی با عاشورا ----- ۴۱۷
۱-۲- حوزهٔ اندیشه ها و علوم اعتباری جامعه شناختی ----- ۴۱۸
اشاره ----- ۴۱۸

۱-۲-۱- علم اخلاق اجتماعی ----- ۴۱۸
۱-۲-۲- علم فقه اجتماعی ----- ۴۱۸
۱-۱-۳- حوزهٔ اندیشه ها و علوم تجربه پذیر جامعه شناختی ----- ۴۱۸
۲- تعالیم جاری در حوزهٔ مدیریت حرکت اجتماعی ----- ۴۲۱
اشاره ----- ۴۲۱
۲-۱- حوزهٔ تبیین وضعیت مطلوب اجتماعی با تعالیم عاشورا ----- ۴۲۱
اشاره ----- ۴۲۱
۲-۱-۱- بخش تبیین و توجیه نظری دیدگاه های ارزشی و هنجاری ----- ۴۲۱
۲-۱-۲- طراحی سیستم مطلوب اجتماعی ----- ۴۲۱
اشاره ----- ۴۲۱
۲-۱-۲-۱- تصویر مطلوب نظام فرهنگی ----- ۴۲۳
۲-۱-۲-۲- تصویر مطلوب نظام سیاسی ----- ۴۲۳
۲-۱-۲-۳- تصویر مطلوب نظام اقتصادی ----- ۴۲۴
۲-۲- حوزهٔ مطالعات توصیفی - راهبردی در تعالیم عاشورا ----- ۴۲۴
۲-۲-۱- نقد و تحلیل وضعیت اجتماعی عصر سلطه و انحطاط ----- ۴۲۵
اشاره ----- ۴۲۵
۲-۲-۲- الگوی تبدیل وضعیت اجتماعی رو به جامعهٔ آرمانی ----- ۴۲۵
پای نوشت ها: ----- ۴۲۹
قیام جاودانه*: محمد رضا حکیمی ----- ۴۳۹
سر آغاز ----- ۴۳۹
اشاره ----- ۴۳۹
فصل اوّل: عاشورا و جهان اسلام ----- ۴۴۱
۱- حرکت انقلابی عاشورا ----- ۴۴۱
۲- عاشورا، مشعل جاوید ----- ۴۴۲
۳- عدالت و عاشورا در تأکید های پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) ----- ۴۴۴
۴- شهادت، نفی است و اثبات (نه و آری) ----- ۴۴۵
فصل دوّم: عاشورا و انسان نو ----- ۴۴۸
۱- عاشورا و بقای اسلام ----- ۴۴۸
۲- ﴿ أشهَدُ أنّ محمّداً رسولُ اللّه﴾ ----- ۴۵۲
۳- عاشورا، یک «ایست بزرگ» ----- ۴۵۶
فصل سوم: عاشورا و عدالت ----- ۴۵۹
۱- طرح موضوع عدالت در خطبهٔ عاشورا ----- ۴۵۹
۲- افسوسی بس گران ... ----- ۴۶۰
۳- نجوا با عاشورا و سخنی در ابعاد... ----- ۴۶۱
پای نوشت ها ----- ۴۶۸
امام خمینی (سلام اللّه علیه) و احیاء نگرش سیاسی به عاشورا: محمد سروش ----- ۴۷۳
پیوند دین و سیاست، از دیدگاه متفکران اسلامی ----- ۴۷۳
بروز و گسترش تفکر جدائی دین از سیاست ----- ۴۷۵
اشاره ----- ۴۷۵
۱- سیاست، دغل کاری و فریب است ----- ۴۷۸
۲- شأن روحانی، از دخالت در سیاست اجلّ است ----- ۴۷۹

۳- عالمی که سیاست چیزی نمی فهمد، «بزرگوار» است ۴۷۹
۴- سیاست، واژه ای ممنوع و منفور در حوزه های علمیه ۴۷۹
آثار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جدائی ۴۷۹
اشاره ۴۷۹
۱- رشد عناصر تنبل و مهمل در حوزه ۴۸۱
۲- بر کناری روحانیت از صحنهٔ تبلیغ ۴۸۱
۳- کنار گذاردن مباحث سیاسی اسلام ۴۸۱
۴- سر گرم شدن به «صورت ها» و از دست دادن «محتوی» ۴۸۱
۵- طرد روحانیون سیاسی ۴۸۲
۶- حذف سیاست از فعالیت های اسلامی ۴۸۳
۷- نفوذ و سیطرهٔ استعمار گران ۴۸۳
فاجعهٔ بزرگ ۴۸۴
امام خمینی، قهرمان احیاء ۴۸۶
دو برداشت رایج ۴۸۷
اشاره ۴۸۷
۱- ارزش و اهمیت قیام برای عدالت و آزادی ۴۹۱
۲- مشروعیت مبارزه با «سلطان» ۴۹۲
۳- «قدرت نداشتن»، عذر نیست ۴۹۲
۴- تقدم مصلحت جامعه بر مصالح فردی ۴۹۲
۵- آرمان تشکیل حکومت ۴۹۲
۶- آرمان گرائی در مبارزه ۴۹۴
۷- رسالت تداوم عاشورا ۴۹۴
۸- فلسفهٔ سیاسی مراسم عزا داری: ۴۹۴
۹- گریه و اشک، مسأله ای سیاسی ۴۹۴
پای نوشت ها ۴۹۶
عاشورا، راه گشای تشیع: سید جعفر شهیدی ۵۰۱
تطبیق قیام امام حسین (علیه السلام) با موازین فقهی: نعمت اللّه صالحی نجف آبادی ۵۰۵
مقدّمه ۵۰۵
درک سیاسی و روشن بینی امام ۵۰۶
اشاره ۵۰۶
قول اوّل ۵۰۷
قول دوّم ۵۰۸
قول سوّم ۵۰۸
قول چهارم ۵۰۸
قول پنجم ۵۰۸
اقوال اصلی و فرعی ۵۱۰
در متن تاریخ اختلاف وجود ندارد. ۵۱۰
اشاره ۵۱۰
مدرک قول اول ۵۱۲
بحث دربارهٔ قول اول و مدرک آن ۵۱۴
اشاره ۵۱۴

مرحلهٔ اول قیام ----- ۵۱۴
جواب سؤال اول ----- ۵۱۵
جواب سؤال دوم ----- ۵۱۶
اشاره ----- ۵۱۶
مرحلهٔ دوم قیام امام ----- ۵۱۸
شهادت مسلم بن عقیل ----- ۵۱۸
محاصرهٔ نظامی امام ----- ۵۱۹
اشاره ----- ۵۱۹
مرحلهٔ سوم قیام امام ----- ۵۲۱
مرحلهٔ چهارم قیام امام ----- ۵۲۲
خلاصهٔ بحث دربارهٔ قول اول: ----- ۵۲۴
بحث دربارهٔ قول دوم و مدرک آن ----- ۵۲۵
اشاره ----- ۵۲۵
روایت اول ----- ۵۲۶
روایت دوم ----- ۵۲۷
اشاره ----- ۵۲۷
نقطهٔ ضعف اول ----- ۵۲۹
نقطهٔ ضعف دوم ----- ۵۲۹
نقطه ضعف سوم ----- ۵۳۰
نقطهٔ ضعف چهارم ----- ۵۳۱
نقطهٔ ضعف پنجم ----- ۵۳۱
نقطه ضعف ششم ----- ۵۳۲
آیا این دو روایت مجعول ند؟ ----- ۵۳۲
فرق های قول اول با قول دوم ----- ۵۳۵
اشاره ----- ۵۳۵
فرق اول ----- ۵۳۵
فرق دوم ----- ۵۳۵
فرق سوم ----- ۵۳۵
فرق چهارم ----- ۵۳۶
فرق پنجم ----- ۵۳۶
فرق ششم ----- ۵۳۶
فرق هفتم ----- ۵۳۶
فرق هشتم ----- ۵۳۶
تحلیل های متفاوت در قیام امام ----- ۵۳۷
بحث دربارهٔ قول سوم و مدرک آن ----- ۵۴۲
بحث دربارهٔ قول چهارم و مدرک آن ----- ۵۴۳
اشاره ----- ۵۴۳
مطلب اول ----- ۵۴۳
مطلب دوم ----- ۵۴۴
مطلب سوم ----- ۵۴۴
بحث دربارهٔ قول پنجم و مدرک آن ----- ۵۴۶

بحث دربارهٔ قول ششم و مدرک آن ----- ۵۴۷
بحث دربارهٔ قول هفتم و مدرک آن ----- ۵۴۸
مردم انقلابی ایران و قیام امام حسین (علیه السلام) ----- ۵۴۹
پای نوشت ها ----- ۵۵۰
پویائی جامعه و دگرگونی در گفتمان عاشورا (بازتاب سیاسی و غیر سیاسی شدن جامعه در قرائت های عاشورا): سید هاشم آقا جری ----- ۵۵۹
درباره مرکز ----- ۵۶۴

چشمهٔ خورشید 1 : مجموعه مقالات کنگرهٔ بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا

مشخصات کتاب

مجموعه مقالات کنگرهٔ بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا - دفتر اول

ناشر: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (سلام اللّه علیه)

حروف چینی و صفحه آرایی: سازمان خدمات پژوهشی حضور - قم

لیتو گرافی چاپ و صحافی: مؤسسهٔ چاپ و نشر عروج

تیراژ: 5000 جلد

نوبت چاپ: اول

قطع: وزیری

تاریخ چاپ: خرداد ماه 1374

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا روؤفی

ص: 1

چشمهٔ خورشید 1

مجموعه مقالات کنگرهٔ بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا - دفتر اول

ناشر: مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی (سلام اللّه علیه)

حروف چینی و صفحه آرایی: سازمان خدمات پژوهشی حضور - قم

لیتو گرافی چاپ و صحافی: مؤسسهٔ چاپ و نشر عروج

تیراژ: 5000 جلد

نوبت چاپ: اول

قطع: وزیری

تاریخ چاپ: خرداد ماه 1374

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم زهرا روؤفی

ص: 2

مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا

(دفتر اول)

تهران

11 و 12 خرداد 1374

2 و 3 محرم 1416

ص: 3

فهرست

مقدمه

اصول تحلیل حادثه بزرگ قیام امام حسین (علیه السلام)/ علامه محمد تقی جعفری...1

حماسه حسینی و ظهور حقیقت آدمی/ استاد مصطفی دل شاد تهرانی...31

پژوهشی درباره یك شعار معروف «ان الحیوة عقیدة و جهاد»/ عنایت اللّه مجیدی...51

تأثیر فرهنگ عاشورا و نمود های عینی آن در اندیشه و زندگانی امام خمینی (سلام اللّه علیه)/ دکتر حسن رزم جو...65

ادبیات عاشورا در دورهٔ حضور امامان (علیهم السلام) (260 - 61 ه-)/ دکتر محمود رضا افتخار زاده...81

سنت احیا گری؛ روش های پاس داری از حماسهٔ عاشورا و فرهنگ آن در تاریخ فرهنگ اسلامی/ حجة الاسلام و المسلمین جواد محدثی...113

انقلاب اسلامی و نهضت حسینی/ حجة الاسلام و المسلمین محمد واعظ زاده خراسانی...137

قرآن و حماسهٔ خونین کربلا/ استاد محمد باقر بهبودی...151

مقایسه بین مفهوم شهادت در مسیحیت و اسلام/ دکتر ابو الفضل عزتی...169

تربیت یافتگان فرهنگ عاشورا/ مهندس مهتاب رضا پور...185

تأثیر فرهنگ عاشورا بر هنر های نمایشی ایران/ حجة الاسلام یعقوب علی برجی...219

عاشورا قبل از اسلام و حادثه کربلا/ حجة الاسلام و المسلمین رضا استادی...137

بررسی دیدگاه اجتماعی امام خمینی (رضوان اللّه علیه) دربارهٔ نهضت عاشورا و جایگاه آن در اندیشه ایشان درباره تغییر جامعه/ حجة الاسلام و المسلمین غلام رضا صدیق اورعی...261

بازتاب فرهنگ عاشورا در اندیشه و رفتار سیاسی امام خمینی (رحمة اللّه علیه) با تکیه بر بررسی مردم و نخبگان در دو حرکت / دکتر زهرا رهنمود...271

با عاشورا/ حجة الاسلام و المسلمین احمد آکوچکیان...277

قیام جاودانه/ استاد محمد رضا حکیمی...327

امام خمینی (سلام اللّه علیه) و احیاء نگرش سیاسی به عاشورا/ حجة الاسلام و المسلمین محمد سروش...353

عاشورا، راه گشای تشیع/ دکتر سید جعفر شهیدی...375

تطبیق قیام امام حسین (علیه السلام) با موازین فقهی/ حجة الاسلام و المسلمین نعمت اللّه صالحی نجف آبادی...379

پویایی جامعه و دگرگونی در گفتمان عاشورا/ دکتر سید هاشم آقاجری...429

مقدمه

عاشورا چشـمهٔ جوشان حماسه و آزادگی و رمز جهاد پایـدار برای مانـدگاری آیینِ الهی (اسـلام) است، آیینی پیام آور توحیـد و عدل و در خور شأن والای انسان، تا به برکت شـعور خدادادی و شور حقیقت خواهی، شایسـتهٔ جانشینی پروردگار در زمین باشد؛ جان او باید تجلی گاه «توحید» و «عدل» شود.

عـاشورا، الهـام بخش انقلاـب شور آفرینی است که در روزگـار مـا بزرگ ترین حـادثه ای است که با راهبری عاشورایی بزرگ عصـر، امام خمینی(سلام اللّه علیه)، عزم استقرار زندگی بر پایهٔ توحید و عدل را نموده است .

بایـد فرصت هـای شـناختِ درست محتوای حرکت عـاشورای حسـینی را ارج نهاد و حضور دانش وران و نخبگان فرهنگی کشور و دیگر ملت های مسلمان و دانش وران غیر مسلمان را برای شناخت و تحلیل این محتوا و تأمل و تدبر در آن، پاس داشت. نشست های علمی در این مقوله ها می توانـد آموزش، تحقیق و تبلیغ را در زمینهٔ تبیین اندیشه های بلند اسـلام، عاشورا و امام راحل (سـلام اللّه علیه)، توسـعه و تکامل بخشد.

کتـاب حاضـر، دفتر اول از مجموعه مقالاـت برگزیـدهٔ هیـأت داوران علمی کنگره جهت چاپ، است که به مناسـبت برگزاری این همایش ارجمند علمی، تقدیم اهل درد و درک می شود. سایر مقالات برگزیده نیز، در دفتر های دیگری به نوبت نشر می یابند.

ص: 15

ملاک های مورد توجه هیأت داوران علمی در ارزیابی مقالات عبارتند از:

- وضوح حوزه و موضوع تحقیق

- رسایی عنوان تحقیق

- تصویر روشن از الگوی تحقیق

- نو شناسی، نو آوری و خلاقیت در طرح بحث

- نظم و ترتیب منطقی تحلیل

- اتقان و استدلال

- ارجاعات و مستندات و مآخذ مورد نیاز

- موضع روشن نسبت به دیگر آراء و نظرات در باب موضوع تحقیق

- رعایت قواعد نگارش (اصول واژه بندی، نشانه گذاری و دیگر قواعد دستوری) و شیوایی نگارش

- تناسب فصل ها و بخش های تحقیق

- کیفیت چکیده مقاله

- رعایت کمیت حجم مورد نیاز تحقیق

- کیفیت نتیجه گیری

نکاتی چند که ذکر آن ها لازم به نظر می رسد:

1- مقالات رسیده به کمیتهٔ علمی کنگره نزدیک به 300 مقاله از داخل و خارج کشور می باشد.

2- فرهنگ عاشورا و تعالیم عاشورایی امام (سلام اللّه علیه)، دو گرایش عمده در تدوین مقالات بوده اند.

3- در ویراستاری مقالات حتی المقدور کوشش بر آن بوده است تا به کم ترین تغییرات مورد نیاز، اکتفا شود.

4- در سازمـان دهی مقالات در هر دفتر تنوع هماهنگ موضوعات (فرهنگ عاشورا، تعالیم عاشورایی امام (سـلام اللّه علیه) و دیـدگاه ها (کلامی، اجتماعی، سیاسی، فقهی و هنری) مورد توجه بوده اند.

کنگرهٔ بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا

ادعای مذکور از آن حضرت استدلال نمودیم. از آن جمله:

1- خبر دربارهٔ ضربتی که بر سر مبارکش اصابت خواهد کرد و خون سرش، ریش مبارکش را خضاب خواهد کرد.

2- خبر دربارهٔ قتل امام حسین (علیه السلام).

3- اخباری دربارهٔ کربلا و حادثه ای که در آن روی خواهد داد، در موقع عبور از آن جا به طرف صفین. منابع اخبار از شهادت امام حسین (علیه السلام) را در آخر این مبحث می آوریم. (1)

4- خبر دربارهٔ ملک (سلطنت) معاویه بعد از وفات خود.

5- خبری در توصیف معاویه و دستور او به سبّ امیر المؤمنین (علیه السلام).

6- خبر دربارهٔ حجّاج بن یوسف.

7- خبر دربارهٔ یوسف بن عمر.

8- خبر دربارهٔ مارقین - امر خوارج در نهروان.

9- اخبار دربارهٔ کشته شده های خوارج و آنان که به دار کشیده خواهند شد.

10- اخبار دربارهٔ ناکثین (طلحه و زبیر و پیروان شان) که جنگ جمل را به راه انداختند.

11- اخبار دربارهٔ قاسطین (معاویه و عمرو بن عاص و دار و دستهٔ آن دو).

12- خبر دربارهٔ شمارهٔ سپاهی که از کوفه به آن حضرت وارد شدند در آن هنگام که آن حضرت آمادهٔ حرکت به بصره برای جنگ با اصحاب جمل گشته بود.

13- خبر دربارهٔ عبد اللّه بن زبیر: «چیزی را می خواهد که به آن نخواهد رسید او طناب [دام] دین را برای شکار دنیا می گستراند. (در این جملات در توصیف عبد اللّه بن زبیر آمده است: «حُبّ ضبّ یروم أمرا و لا یدرکه و هو بعد مصلوب قریش» (حیله گر و کینه توز) امری را می خواهد و آن را در نخواهد یافت به اضافهٔ این که به دار کشیده شده قریش است.)

14- خبر دربارهٔ هلاکت و غرق شدن بصره در آب.

15- خبر دربارهٔ هلاکت بصره، بار دیگر به وسیلهٔ صاحب زنج که خود را علی بن محمد بن احمد بن عیسی بن زید نامیده است.

16- اخبار دربارهٔ ظهور پرچم های سیاه از طرف خراسان و تصریح فرمودن ایشان به قومی از اهالی آن که بنی زریق معروف بودند و آنان آل مصعب بودند که از جملهٔ آنان طاهر بن الحسین و فرزندش و اسحاق بن ابراهیم می باشند که آنان و گذشتگان شان از دعوت کنندگان به دولت عباسی

1- رجوع شود به ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 299 - 294 .

بوده اند.

17- اخبار دربارهٔ ظهور پیشوایانی از فرزندانش در طبرستان مانند النّاصر و الدّاعی (1) و غیر از آن ها که در بعضی از سخنان شان فرموده اند:

و ان لآل محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بالطّالقان لکنزاً سیظهره اللّه اذا شآءَ دعائه حتی یقوم باذن اللّه فیدعُوَ الی دین اللّه

(و قطعاً برای آل محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلّم) در طالقان خزانه ای است که خداوند آن را اگر بخواهد ظاهر می سازد، دعای او [دعوت او] حقّ است تا این که با اذن خداوندی قیام می کند و به دین خداوندی دعوت می نماید.)

18- خبر دربارهٔ کشته شدن نفس زکیّه در مدینه (2) و این که در نزد سنگ های زیت کشته می شود.

19- خبر دربارهٔ برادر نفس زکیه (ابراهیم) که در باب حمزه کشته می شود:

(یُقتلُ بعد اَنْ یَظهرَ و یُقهرُ بعد أَنْ یَقْهر)

(کشته می شود پس از آن که ظهور کند و مغلوب می شود پس از آن که غلبه می کند.)

20 - خبر در سبب قتل ابراهیم که فرموده است:

(یأتیهِ سهمٌ غربٌ)

(تیری به او اصابت می کند که تیر اندازش معلوم نمی شود).

(یکون فیه منیّتُهُ فیابُؤساً لِلرّامی شلَّت یدُهُ و وَ هَن عضدُهُ)

(مرگ ابراهیم در آن تیر خواهد بود، ای بدا به حال تیر انداز، دستش شل و بازویش سست باد).

21- خبر او دربارهٔ کشته شدگان و ج (و ج به طائف گفته شده است که آخرین جهاد پیامبر در آن جا روی داده است) و این کلمه قطعاً غلط است بلکه فخ است که فرمودند بهترین مردم روی زمین بودند.

22- اخبار او دربارهٔ مملکت علوی در غرب و تصریح او به نام کتامه و آنان کسانی بودند که ابو عبد اللّه الدّاعی معلم را یاری کردند.

23- خبر دربارهٔ ابو عبد اللّه المهدی که اولین شخص از آنان بوده است صاحب قَیْروان چشم پوش و خوش رنگ [یا کسی که از چشمش آب بیاید] دارای نسب ناب برگزیده از نسل کسی که دربارهٔ او بداء واقع شد و در عباء خوابیده شد. و عبید اللّه المهدی سفید رنگی بود مایل به سرخی و

1- حسن بن علی الناصر و حسن بن زید ملقب به داعی.

2- محمد بن عبد اللّه المحض.

فربه و دارای عضـلات نرم بود و مقصود از ذو البداء، اسـماعیل بن جعفر بن محمد (علیه السلام) است و اوست خوابیده شده در رداء زیرا وقتی که اسـماعیل از دنیا رفت پدرش ابو عبد اللّه امام جعفر صادق (علیه السلام) او را در عبا پیچید [خوابانید] و بزرگان شیعه را به او وارد کرد، تا او را ببینند و بدانند که او از دنیا رفته است و شبهه از وضع او منتفی گردد.

24- خبر دربارهٔ بنی بویه و دربارهٔ آنان فرموده است: و از بنو الصّیّاد دیلمان ظهور می کننـد که اشاره به بنی بویه است، پـدر بزرگ آنان با دسـتش ماهی شـکار می کرد و با قیمت آن، زاد توشهٔ خود و عائله اش را آماده می نمود و خداوند از فرزندان صـلبی (اصلی) او سه پادشاه بوجود آورد و نسل آنان را منتشـر ساخت تا جائی که ملک و سـلطنت آنان ضـرب المثل شد و هم چنین سـخن امام دربارهٔ آنان که فرمود: «امر آنان گسترش می یابـد تا آن جا که زوراء (بغـداد) را مالک می شوند و خلفاء را از مقام شان بر کنار می کنند.» گوینده ای پرسـید:« یا امیر المؤمنین زمان سلطهٔ آنان چه مقدار است؟» امام فرمود:« صد یا مقداری کم یا بیش از صد.»

25- خبر دربارهٔ مترف بن اجذم از بنی بویه که در کنار دجله به دست پسر عمویش کشته خواهد شد و او اشاره به عزّ الدّوله بختیار بن معزّ الـدّوله ابو الحسـین است و معزّ الدّوله به جهت....دست بریده بود .. اما این که فرموده است خلفاء را خلع خواهند کرد، زیرا معزّ الدّوله، المسـتکفی باللّه را بر کنار نمود و به جایش المطیع للّه را نصب کرد و بهاء الدّوله ابو نصر بن عضد الدّوله الطّالع را خلع و القادر را بجای او نشاند و مدت ملک آنان همان مقدار بود که امام (علیه السلام) خبر داده بود.

26- خبری که به عبد اللّه بن عباس دربارهٔ انتقال امر زمام داری به فرزندانش داده بود. «هنگامی که علی بن عبد اللّه متولد شد، پدرش او را پیش علی(علیه السـلام) برد، آن حضـرت مقـداری از آب دهانش را در دهان فرزند عبد اللّه وارد کرد و با خرمائی که آن را جویده بود، زیر چانهٔ او را بست و به عبد اللّه بر گرداند و فرمود: «ای پدر ملوک، بگیر این را.» روایت صحیحه بدین ترتیب بود که نقل کردیم. این روایت را ابو العباس مُبرَّد در کتاب الکامل آورده است و آن روایتی که عدد فرزندان عبد اللّه بن عباس را هم متذکر شده است، صـحیح نیست و چه فراوان است خبر های غیبی مانند قضایائی که گفتیم از امیر المؤمنین (علیه السـلام) که اگر بخواهیم همهٔ آن ها را یاد آوری کنیم صـفحات فراوانی را باید برای این کار اختصاص بدهیم و سـیر به طور مشـروح آن ها را در بر دارد.» [شرح نهج البلاغه - ابن ابی الحدید، ج 7 از ص 47 تا ص 50]

27- اخبار مربوط به موقعیت و حوادثی که در انتظار امیر المؤمنین (علیه السلام) بوده است.

28- اخبار مربوط به آیندهٔ کوفه و این که حوادث بسیار تندی در کوفه بروز خواهد کرد.

29- اخبار مربوط به مروان بن حکم و فرزندانش که امت اسلامی روز خونینی از آنان خواهد دید.

30- اخبار مربوط به بنی امیه، مدتی کوتاه از دنیا بهره مند می شوند و سپس همهٔ آن چه را که به دست آورده بودند از دست می دهند.

31- خبر مردی گم راه در شام که عربده خواهد کشید و پرچم هایش را در حومه های کوفه نصب خواهد کرد.

32- خبر مغول و این که تاخت و تاز و خون ریزی ها به راه خواهند انداخت.

اخبار شهادت امام حسین (علیه السلام) از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و امیر المؤمنین (علیه السلام) در کتب شیعه و سنی مجموعاً فوق تواتر است. کثرت ناقلان این اخبار در حدی است که اگر برای کسی یقین آور نباشد، آن شخص از هیچ خبر متواتر نمی تواند یقین حاصل کند. به عنوان نمونه:

کامل الزیاره - احقاق الحق - ملحقات احقاق الحق - امالی شیخ طوسی به نقل از تاریخ الخمیس - بحار الانوار - ینابیع المودة - مودة القربي - المعجم الکبیر طبراني - ابن حجر عسقلانی در تهذیب التهذیب - الفصول المهمة - ابن صباغ مالکی ج 1 و 2 - مقتل خوارزمی - مقتل عوالم خصائص کبری سیوطی - کفایة الطالب -گنجی - شافعی - مجمع الزوائد هیتمی- کنز العمال مولی علی هندی- ارشاد مفید - البدایه و النهایه ابن کثیر - مسند احمد بن حنبل ج 1- تاریخ اعثم کوفی - قاموس الرجال ج 1 - لهوف سید ابن طاووس - کشف التعمد ج 2 - وفاء الوفاء باخبار دار المصطفی طبقات ابن سعد - صواعق ابن حجر - ذخائر العقبی - تذکرة الخواص - اسد الغابه - نور الابصار - الاخبار الطوال دینوری- حیاة الحیوان ج 1- السیرة النبویة ج 3 - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 2 .

در این نظریه دو سؤال وجود دارد:

سؤال یکم: آیا با علم به کشته شدن در یک حادثه، تصمیم و اقدام برای ورود به آن حادثه مشروع است؟ کسانی که فرقی میان اشخاص و میان حوادث نمی گذارند، و برای آنان مرگ و کشته شدن معمولی و شهادت در راه دفاع از جان ها و ارزش ها ضروری حیات مادی و معنوی یکی است می گویند: بدان جهت که زندگی مطلوب مطلق در عرصهٔ هستی است و هیچ مطلوبی از نظر عظمت به درجهٔ زندگی نمی رسد لذا با وجود علم به کشته شدن در یک حادثه، اقدام به ورود به آن حادثه، از دیدگاه عقل و شرع ممنوع است. حتی با توجه به اهمیت فوق العادهٔ حیات گفته می شود: اقدام به یک

عمل با احتمال خطر مرگ، نیز نا مشروع است، چه رسد با یقین به مرگ. پاسخ این سئوال با شناخت معنای زندگی در این قضیه که «زندگی مطلوب مطلق در عرصهٔ هستی است» روشن می گردد:

معنای زندگی که مطلوب مطلق در عرصهٔ هستی است، چیست؟

اگر منظور از «زندگی» خوردن و آشامیدن و اشباع غرایز طبیعی محض بوده باشد، تردیدی نیست در این که برای کسانی که حقیقت زندگی را با توجه به عظمت ها و امتیازات معنوی و کمالات روحانی که بهترین دلیل برای جاودانگی حیات می باشند، در نظر می گیرند، نه تنها آن زندگی طبیعی حیوانی، مطلوب مطلق نیست، بلکه با آن همه نا گواری ها و محرومیت ها و محدودیت های که این زندگی را در خود غوطه ور ساخته است، تلخ و ادامهٔ آن، مستند به یک نوع اضطراری است که ناشی از استحکام بنیاد زندگی است، نه این که این پدیده ذاتاً و بطور مطلق، مطلوب است. آن همهٔ خود کشی ها و آرزوی جدی مرگ در هنگام هجوم نا ملایمات غیر قابل تحمل که در طول تاریخ در همهٔ اقوام و ملل به فراوانی دیده می شود، یکی از روشن ترین دلایل عدم مطلوبیت مطلق زندگی طبیعی حیوانی است.

و اگر منظور از زندگی در قضیهٔ مزبور، همان «حیات معقول» (حیات طیبه) (حیات مستند به دلیل و برهان یعنی بینه) (حیاتی که از آن خدا و برای خدا در جریان قرار می گیرد) (16) بوده باشد، نه تنها آن زندگی طبیعی حیوانی، مطلوب مطلق نیست، بلکه مزاحم «حیات معقول» است که شایستگی وصول به جاذبیت شعاع ربوبی دارد. البته برای کسی که از «حیات معقول» و حیات مستند به خدا اطلاعی ندارد و یا با داشتن اطلاع به جهت سست عنصری و پیروی از خواسته های حیوانی از آن زندگی اعلای انسانی خود را محروم ساخته است، همان زندگی طبیعی حیوانی را بالا ترین آرمان تلقی می کند و همه توانایی های خود را در ادامهٔ آن زندگی به کار می بندد. خلاصه، برای کسی که زندگی به معنای «حیات معقول» که از حکمت و عنایت ازلی خداوندی سر چشمه گرفته و تا پیش گاه خداوندی کشیده می شود، زندگی طبیعی محض یک وسیلهٔ مناسب برای وصول به آن «حیات معقول» است که شخص آگاه در راه به دست آوردن آن حاضر است صد ها بار دست از آن زندگی طبیعی محض بر دارد. این احساس با عظمت را در شب عاشوراء در یاران فداکار و آگاه حسین (علیه السلام) همگان نقل کرده اند و در این مقاله در مباحث آینده خواهیم دید. اگر کسی به خود اجازه بدهد که عظمت فداکاری و کشته شدن در راه جهاد و دفاع از جان ها و حیثیت و شرافت و آزادی معقول و دفاع از ارزش های والای انسانی را مورد تردید قرار بدهد، ما هیچ سخنی برای گفتن به این گونه سفسطه بازان

خود کامه نـداریم. روی سـخن ما با کسانی است که برای حیات بشـری، فوق خوردن و خوابیدن و اشـباع شـهوات و فوق حرکت بر مبنای «من هدف و دیگران وسـیله»، معنایی والا معتقدند. و بدیهی است که دفاع و جهاد، یعنی حرکت در مرز زندگی و مرگ. شـما اگر سـخنان پیش تازان قافله انسانیت و رشـد یافتگان نوع بشـری را مورد مطالعه و تحقیق قرار بدهیـد، خواهید دید این کمال یافتگان، مرگ را بر زندگی ذلت بار و محـدود و غوطه ور در جنب و جوش حیوانی، چنان ترجیح می دهند که حیات را بر مرگ، زیرا زندگی پست از نظر آنان بد تر از مرگ است. از جمله سـخنان امام حسـین (علیه السـلام) در ذی حسم رو به کوفه چنین است: (فَإِنّی لا أری المَوتَ إلّاسَ عادَةً وَ الحَیاهَ مَعَ الظّ الِمینَ إلّا بَرَماً) [نفس المهموم ص 116] (مـن نمی بینم مرگ را مگر سـعادت و نمی بینم زنـدگی بـا سـتم کـاران را مگر دل تنگی و اضطراب و ملالت.)

فرهنگ ادبی اقوام و ملل دنیا، بطور فراوان، این حقیقت را گوش زد کرده اند:

مرگ سرخ به از زندگی ننگین است

حقیقت این است که مشاهدهٔ یک حقیقت اعلا در زندگی است که این زندگی را قابل تحمل و تفسیر و توجیه می نماید:

ما را به میزبانی صیاد الفتیست *** ورنه به نیم ناله قفس می توان شکست

همه می دانیم که:

روزگار و چرخ و انجم سر بسر بازیستی *** گرنه این روز دراز دهر را فرداستی

بنـابراین، تنها اعتقاد به ابـدیت و حکمت عالیـهٔ وجود است که بازی بودن روزگار و چرخ و انجم را منتفی می سازد (17) و با این دریافت صحیح و منطقی است که انسان های شـریف و با فضـیلت و آگاه پاسخ برای سؤالات شش گانه (من کیستم؟ از کجا آمده ام؟ به کجا آمده ام؟ با کیستم؟ برای چه آمده ام؟ به کجا می روم؟) را آماده نموده و از «حیات معقول» بر خوردار می شوند.

سئوال دوم: علم به کشـته شـدن در یک حادثه، چگونه می توانـد با فعالیت و اندیشه های مربوط به زندگی و رسـیدن به هدف در آن جادثه، سازگار باشـد؟ یعنی کسـی که می دانـد در آن حادثه کشـته خواهـد شـد، چگونه می تواند با اندیشه با هدف گیری و وصول به هدف از آن حادثه، فعالیت نماید و بیندیشد! حال، فرض این است که حضـرت امام حسـین (علیه السلام) می دانست که در واقعهٔ کربلا شهید خواهد گشت، با این فرض چگونه به قصـد وصول به هـدف که اقامهٔ حکومت عادله در جامعهٔ اسـلامی بود، از جایگاه سـکونت خود که مدینه بود حرکت کرد و با کمال دقت به انتخاب وسائل و توجه به نامه های

دعوتی که از کوفه برای او رسیده بود و فرستادن حضرت مسلم بن عقیل پیش از خود برای آماده کردن زمینه و تنظیم دقیق امور نظامی با سپاه 72 نفری در روز عاشورا و غیر ذلک، پرداخته است؟

برای حل این مسئله، باید یک بررسی اجمالی دربارهٔ درک انسان ها در ارتباط با زندگی و مرگ داشته باشیم:

ما در این مبحث، مطالبی را مطرح می کنیم که ممکن است در حل مسئله علم امام به شهادت خود مفید بوده باشد.

انسان ها در درک زندگی و مرگ و حقیقت آن دو بسیار متفاوتند

قطعی است که بشر از دوران کودکی تا مدتی، در زندگی محض حرکت می کند، بدون این که بداند زندگی یعنی چه؟ طبیعی است که او در این دوران دربارهٔ مرگ نیز دریافتی نداشته باشد، مانند ماهی که در دریا زندگی می کند و نمی داند اگر از دریا بیرون بیفتد، حال آن چه می شود. تدریجاً با پیشرفت سالیان عمر و با دیدن یا شنیدن این که فلان کس مرد و آن یکی می میرد، پدیدهٔ مرگ با نوعی ابهام برای او مطرح می گردد.

افراد مردم پس از درک مرگ که به دنبال زندگی فرا می رسد، وضع ذهنی گوناگونی دربارهٔ زندگی و مرگ پیدا می کنند. از آن جمله:

1- برخی از مردم به جهت شدت غوطه ور شدن در مختصات زندگی طبیعی محض به همان وضع ذهنی دوران کودکی ادامه می دهند و هیچ گونه اندیشه خاصی دربارهٔ مرگ و تفسیر زندگی با پایان یافتن آن به وسیلهٔ مرگ به خود راه نمی دهند. گاهی شدت فرو رفتن در امواج زندگی به درجه ای می رسد که حتی با علم به این که زندگی او نیز مانند دیگران پایانی دارد، مانع توجه به انقراض زندگی و ساحل آن می گردد. بدیهی است که اینان با انواعی از تلقینات، خود را از به یاد آوردن مرگ و اندیشه در عالم پس از آن، غافل می سازند! ممکن است نوع تلقین به قدری احمقانه باشد که نتواند پذیرش آن را به دیگران ابراز نماید. چنین گمان کند که «زندگی من نابود نمی گردد!» و به اصطلاح معمولی: «مرگ برای دیگران است!»

2- گاهی بی اعتنایی به مرگ به آن درجه از شدت غوطه ور شدن در زندگی طبیعی محض نمی رسد، ولی پدیدهٔ مرگ به جهت شیرینی زندگی و لذایذ آن، از دیدگاه انسان نا پدید می گردد، گویی یقین به مرگ ندارد! در یکی از سخنان امیر المؤمنین (علیه السلام) این مضمون آمده است که «یقین به مرگ برای بعضی مردم مانند شک است» زیرا غالباً از افق ذهن آنان به دور است.

3- دسته ای از مردم یقین به مرگ دارند، ولی تردید و ابهامی که در عالم پس از مرگ دارند، نمی توانند زندگی را به طوری تنظیم و توجیه نمایند که مرگ و پس از مرگ، یک روشنائی نتیجه بخش به زندگی آنان بیندازد.

این سه گروه در زندگی ابهام انگیز با یک دیگر مشترکند. اینان غالباً در حال حاضر زندگی می کنند، نه با گذشته کاری دارند و نه با آینده، مگر در آن حدود که به حال حاضر آنان مربوط باشد، یعنی رشته عمر آنان مانند حلقه های گسیخته از هم، ولی یکی پس از دیگری می گذرند، لذا حقیقتی به نام زندگی قابل تفسیر و توجیه در مجموع عالم هستی که مرگ مانند جزء مکمل زندگی در آن است، برای این سه گروه مطرح نیست. با این حال، مرگ برای هر سه گروه اگر توجهی به آن داشته باشند به جهت عوامل مختلف غم انگیز و نگران کننده می باشد. عوامل این اندوه و نگرانی را ابن سینا در رساله ای خاص (رسالة في دفع الغم من الموت) (رساله ای در دفع اندوه از مرگ) بررسی نموده است. مراجعه شود.

گروه هایی دیگر نیز با نظر به اختلاف درک آنان دربارهٔ «زندگی و مرگ» وجود دارند که در این مبحث نیازی به بیان مشروح آن ها نیست. و با توجه به اشتراک همهٔ آنان در نقص معرفتی که دربارهٔ زندگی دارند، همهٔ آنان مشمول (يَعْلَمُونَ ظاهِراً مِنَ الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ عَنِ الآخِرَةِ هُمْ غافِلُونَ) (18) (آنان) نمودی از زندگی دنیوی را می دانند و آنان از آخرت (زندگی اخروی) غافلند) می باشند و متأسفانه مسائلی را هم بر مبنای همین آگاهی ناقص مطرح می کنند و آن ها را علوم انسانی می نامند!

بحثی برای درک سازگار بودن علم به شهادت با تلاش برای زندگی قانونی

با افزایش رشد شخصیت آدمی، دو حقیقت مهم دربارهٔ زندگی و مرگ، برای انسان کشف می شود:

حقیقت یکم: زندگی و مرگ دو جزء مکمل یک دیگر در مجموعهٔ منظم عالم هستی است.

بدیهی است که زندگی یک پدیدهٔ گسیخته از همه چیز که در یک خلاء محض قرار گرفته باشد، نیست. زندگی جزئی از مجموعه ای از واقعیات در عالم هستی است که آشنائی لازم و کافی با آن، بدون آشنایی و آگاهی از اصول کلی آن مجموعه ولو به طور اجمال، امکان نا پذیر است، همان گونه که شناخت حقیقی یک جزء مرتبط با اجزاء مجموعه های دیگر، بدون شناخت کل آن اجزاء منفرداً و در حال تشکل جمعی امکان پذیر نمی باشد.

بنابراین، برای درک و فهم حقیقت زنـدگی، لازم است که اطلاعی از اصول کلی این کیهان بزرگ که پدیـدهٔ زندگی به عنوان جزئی بسـیار با اهمیت از آن محسوب می شونـد، داشـته باشـیم، ماننـد حدوث و قانون مندی و تحول و شـکوه و ارتباط فوق طبیعی و حکمتی که در این کیهان وجود دارد. سـپس ضروری است که با مقداری از قواعد و اصول خود پدیدهٔ زندگی و آن قوانین و جریاناتی که در بوجود آمدن آن در این مجموعهٔ کیهان مؤثر بوده است، آشـنایی لازم به دست بیاوریم. بالا تر از همـهٔ این ها، یک معرفت عالی در هـدف اعلای این زنـدگی ضرورت دارد که با عبور از پل مرگ آمادهٔ وصول به آن می گردیم.

بـا به دست آوردن این آشـنائی و معرفت است که «زنـدگی و مرگ» دو جزء مکمـل یک دیگر در متن مجموعـهٔ این جهان بزرگ تلقی می شونـد، لـذا برای رشـد یافتگان دیـدگاه و افقی بالا تر وجود دارد که پدیـدهٔ مرگ به هیچ وجه به عنوان فنا و نیستی و نابودی و زوال برای آنان مطرح نیست زیرا آن چه که واقعیت دارد این است که زنـدگی (حیات) حقیقتی است با مشـیت و حکمت بالغهٔ خداوند که از کانال مواد و قوانین عالـم کیهان عبور کرده و مدتی در وجود آدمی فعالیت های خود را در آماده ساختن شخصـیت [نفس، یا من، یا جان] او، انجام می دهد و برای ورود به منزلگه نهایی خود که سرای ابدیت است از پل مرگ می گذرد.

حقیقت دوم: که با پیشـرفت و افزایش رشـد شخصـیت آدمی کشف می شود این است که زندگی با این که نمود یک واحد مسـتمر را دارد، مانند ذرات نور در جریان انفصالی است.

در ابیات زیر دقت کنیم:

هر نفس نو می شود دنیا و ما *** بی خبر از نو شدن اندر بقا

عمر هم چون جوی نو نو می رسد *** مستمری می نماید در جسد

چنان که:

شاخ آتش را بحنبانی به ساز *** در نظر آتش نماید بس دراز

این درازی مدت از تیزی صنع *** می نماید سرعت انگیزی صنع

پس ترا هر لحظه مرگ و رجعتی است *** مصطفی فرمود دنیا ساعتی است .جلال الدین مولوی

این حقیقت با توجه به اصل دوام فیض خداونـدی برای بقاء موجودات، مخصوصاً پدیدهٔ زندگی کاملاً روشن می گردد. هم چنین برای بیش تر روشن شدن این حقیقت، توجه به آن حدیث مشهور، بسیار

مفید است که امام (علیه السلام) فرمود:

(اِعْمَلَ لِدُنْیاكَ کانّک تعیش ابداً و اعمل لآخرتك کَانَك تَمُوتُ غَداً)

برای دنیای خود چنان عمل کن که گویی برای همیشه زنده خواهی ماند و برای آخرت خود چنان عمل کن که گویی فردا خواهی مرد.

با درک این حقیقت است که شخصیت آدم رشید همواره در مرز طبیعت و فوق طبیعت (حیات و فوق حیات) حرکت می کند.

این نوع زنـدگی که فوق زنـدگی طبیعی معمولی است، در عین حال که عوامل و لوازم زنـدگی را جـدّی منظور می دارد، لوازم و نتایـج قطع شـدن آن را که مرگ نامیـده می شود، نیز شـهود می نماید. هر لحظه ای از لحظات چنین زندگی هم مسـیر است هم مقصد، چنان که هم وسـیله است هم هدف. این زندگی بر مبنای احدی الحسـنیین (زندگی سعادت مندانه و مرگ سعادت مندانه) است که مستند است به (إِنَّ صلوتي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (قطعاً نماز و عبادت و زندگی و مرگ من از آن خدا پروردگار عالمیان است) و بدیهی است که زندگی قانونی با احتمال وصول به هدف که اولین حُسنی است مقدم بر شهادت است که دومین حُسنی است بنابراین، امام حسین (علیه السـلام) با علم به شـهادت که یکی از دو سـعادت حقیقی است از مسیر زندگی بر مبنای احساس تکلیف و فعالیت لازم برای چنین زنـدگی حرکت کرده است، گویی هر یک از لحظات این زنـدگی که به زودی به پایان خواهد رسـید یک حیات ابدی است که انسان رشـد یافته باید حداکثر تلاش را برای بهره برداری از آن در راه تحصـیل سعادت انجام بدهد. در این جا باید یک نکتهٔ بسیار مهم را در نظر بگیریم و آن این است که:

علم یـک انسـان رشـد یـافته به بقـاء زنـدگی در یـک زمان معین، یا علم او به مرگ یا شـهادت در یک زمان معین، آن علم مطلق نیست که مختص خداوند است.

انبیاء و ائمه (علیهم السـلام)، بلکه حتی بعضـی از مخلصـین اولیاء اللّه، با توجه به صفا و تهذب باطنی که از تأدب به آداب اللّه و تخلق به اخلاق اللّه ناشـی می گردد، می تواننـد بعضـی از حقایق غیبی را [چنان که در مبحث گذشـته اثبات نمودیم] درک کننـد. که پایان زندگی (مرگ یا شـهادت) هم از آن جمله است. با این حال، این یک علم مطلق نیست که مساوی علم مطلق و به اصـطلاح منابع اسـلامی، علم مخزون خداونـدی بوده باشد. لذا ممکن است امامان شـهادت خود را در یک زمان معین بر مبنای علم امامت و ولایت بدانند، ولی درجهٔ این علم هرگز به علم مخزون خداوندی که منشأ «بداء» (یَمْحُوا

اللّهُ ما یَشاءُ وَ یُثْبِتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ) [الرعد آیهٔ 39] (خداوند آن چه را که بخواهد محو می کند و آن چه را که بخواهد اثبات می نماید و کتاب اصل در نزد اوست) است نرسد. همین احتمال فوق علم امامت است که همهٔ تصمیم ها و اقدامات مربوط به تکالیف زندگی را ضروری می نماید.

توضیح و بررسی مشروح که در مورد مباحث ذیل مطرح شده است به خوبی می تواند امکان علم امام حسین (علیه السلام) به شهادت در حادثهٔ کربلا را اثبات نماید:

1- آیا امام حسین می دانست در این قیام بزرگ شهید می شود؟

2- اخبار غیبی پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلّم)

3- دو سؤال در مورد نظریهٔ علم امام حسین (علیه السلام) به شهادت خود:

سؤال یکم - آیا با علم به کشته شدن در یک حادثه، تصمیم و اقدام برای ورود به آن حادثه مشروع است؟

سؤال دوم - علم به کشته شدن در یک حادثه چگونه می تواند با فعالیت و اندیشه های مربوط به زندگی و اهداف آن، سازگار باشد؟

و پاسخ به این دو سؤال

4- مقدمه ای بر درک سازگار بودن علم به شهادت، با تلاش برای زندگی قانونی. با افزایش رشد شخصیت آدمی، دو حقیقت مهم دربارهٔ زندگی و مرگ را باید در نظر گرفت:

حقیقت یکم - زندگی و مرگ دو جزء مکمل یک دیگر در مجموعهٔ منظم عالم هستی است.

حقیقت دوم - زندگی با این که نمود یک واحد مستمر را دارد، مانند ذرات نور، در جریان انفصالی است.

5- علم یک انسان رشد یافته به بقاء زندگی در یک زمان معین، یا علم او به مرگ یا شهادت در یک زمان معین، آن علم مطلق نیست که مختص خداوند است.

مجموع مباحث فوق به خوبی می تواند امکان علم امام حسین را به شهادت در حادثهٔ کربلا، مانند علم امیر المؤمنین (علیه السلام) به قاتل و زمان ورود ضربت جان گداز بر سر مبارکش که شب نوزدهم ماه رمضان بوده است اثبات نماید، نهایت امر، نه مانند آن علم مطلق و مخزون خداوندی که مخصوص ذات اوست. با این مباحث که آن همه دلائل و شواهدی که علم امام حسین (علیه السلام) به شهادت خود در حادثهٔ کربلا را اثبات می نماید، نادیده گرفته نمی شود. چنان که قیام آن حضرت برای همیشه بهترین الگو برای انسان هایی خواهد بود که احساس تکلیف دربارهٔ اصلاح و سعادت جامعه دارند.

امام حسین (علیه السلام) به سوی مکه حرکت فرمود و این آیه را می خواند: (فَخَرَجَ مِنْها خائِفا یَتَرَقَّبُ قالَ رَبِّ نَجِّنی مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ) موسی (علیه السلام) از شهر خارج شد در حالی که بیمناک و در انتظار حوادث ناگوار بود گفت: پروردگارا مرا از گروه ستم کاران نجات بده و جادهٔ بزرگ را پیش گرفت. اهل بیت آن حضرت به او پیشنهاد کردند که از راه دیگری [که امنیتش بیش تر است] حرکت کنند. آن حضرت امتناع نموده و در پاسخ آنان چنین فرمود: «نه، سوگند به خدا، از همین راه می رویم، تا قضای خداوندی چه باشد.» این آیه دربارهٔ حضرت موسی آن هنگام که از مصر خارج شد، بیمناک و انتظار حوادث نا ملایم داشت و می گفت: پروردگارا، مرا از گروه ستم کاران نجات بده.

همان طور که در مبحث پیشین گفتیم، حرکت امام حسین (علیه السلام) در متن زندگی طبیعی بر مبانی قانون زندگی بود، به همین جهت بود که هنگامی که نزد ولید بن عتبه رفت، یارانی از دودمانش را که می توانستند در صورت احتمال خطر جانی برای آن حضرت، دفاع نمایند، به همراه خود برد. ممکن است گفته شود: اگر امام حسین (علیه السلام) می دانست که در کربلا شهید خواهد گشت، نمی بایست آیهٔ فوق را در راه مکه قرائت نماید. پاسخ این سؤال، این است که منظور آن حضرت از آیهٔ شریفه همهٔ اجزاء مجموعهٔ حوادث حرکت از مدینه تا آخر داستان قیام بود، یعنی در همهٔ آن حوادث و طول زمانی که برای پایان یافتن حوادث وجود داشت، حیات قانونی خود را که اولین حُسنی (سعادت الهی) در صورت اقامهٔ حکومت حق و عدالت بود، با احتمال مربوط به فوق علم امامت (علم مخزون الهی که منشأ بداء است) در خطر نابودی به وسیلهٔ خدا نشناسان ضد بشر می دید، اگر چه از دست دادن حیات قانونی (شهادت) هم مطلوب حسین (علیه السلام) بود، ولی بدیهی است که مطلوبیت شهادت در درجهٔ بعد از به ثمر رساندن قیام که با حیات قانونی صورت می گرفت، قرار داشت.

با توجه به این که حسین (علیه السلام) از هر گونه وسیلهٔ دفاع برای حفظ جان خود و یاران و دودمان خود بهره برداری می کرد، روشن می شود که می دانست در صورت حرکت از جادهٔ معمولی خطری وجود ندارد و اگر خطری پیش بیاید مربوط به عللی است که از علم امامت او بالا تر و مستند به علم مخزون الهی می باشد.

پای نوشت ها

1- منظور ما از جهانی بودن داستان حسین (علیه السلام) این است که حقائق و واقعیاتی که در سلسلهٔ علل و نتایج و ارزش های این حادثه دیده می شود، اختصاصی به یک سرزمین، نژاد یا فرهنگ خاص

نـدارد، زیرا این حادثه، حادثـهٔ انسان است که روشن ترین عرصـهٔ رویارویی دو گروه متضاد در برابر یک دیگر می باشد: 1- گروه حمایت گران حق محض 2- گروه حمایت گران باطل محض.

2- امام حسین (علیه السلام) و ایران: کورت فریشلر، ص 262، ترجمهٔ ذبیح اللّه منصوری.

3- معنای اصل «احـدی الحسـنیین» عبارتست از یا «زندگی با کرامت و شـرف و عزت» و یا «مرگ با افتخار و سـر بلندی در راه وصول به هدف اعلای حیات».

4- البته تلخی و نـاگواری مرگ، بـا نظر به احسـاس و روابـط نفس بـا خواص زنـدگی طبیعی است و امـا با نظر به بعـد فوق طبیعی آن، که شهادت نامیده می شود، همان سـعادت است که خود آن سـرور شـهیدان فرمود: (إِنِّی لاَ أَرَی اَلْمَوْتَ إِلاَّ سَعَادَةً وَ اَلْحَیَاةَ مَعَ اَلظَّالِمِینَ إِلاَّ بَرَماً) (من مرگ را جز سعادت و زندگی با ستم کاران را جز زجر و شکنجه نمی بینم.)

5- نفس المهموم - محدث قمی (رحمة اللّه) نقل از مناقب ابن شهر آشوب، ص 43

6- (اگر برای شما دینی نیست و از معاد نمی ترسید، [اقلاً] آزاد مردانی در دنیا باشید.)

7- نفس المهموم، مرحوم محدث قمی، ص 149

8- نفس المهموم، مرحوم محدث قمی، ص 113

9- بزرگ ترین نقصی که پهلوی هم چیدن رویداد های بعنوان تاریخ در علوم انسانی دارد اینست که علت اغلب نمود های رفتاری فیزیکی که از بشـر صادر می گردد، منحصـر به یک چیز مشخص نیست، بلکه یکی یا چند علت از علل محتمل می تواند آن ها را به وجود بیاورد. بعنوان مثـال ما در تواریـخ می خوانیم جنگ هایی میان ایران و یونان به وقوع پیوسـته است. آیا این جنگ ها علت اقتصادی داشـته یا علت انتقـام جوئی، یـا تضـاد هـای ایـدئولوژیکی با اختلافات زمینی و یا غرور و کبر زمام داران و یا سـلطه جوئی... حال برای فهم حقیقت این جنگ ها کدام یک از علل مزبور را باید بحساب بیاوریم.

10- همان مآخذ ص 151 و 152 نقل از معانی الاخبار از امام محمد محمد باقر (علیه السلام)

11- مراجعه شود به تفسیر المیزان - تفسیر دو آیهٔ فوق در سورهٔ الجن.

12- دلائل النبوة، ص 202 ؛ الجامع الصغیر : جلال الدین سیوطی، ج 1، ص 12 و نقل از حلیة الاولیاء.

13- رجوع شود به ترجمه و شرح نهج البلاغه، ج 16، ص 299 - 294 .

14- حسن بن علی الناصر و حسن بن زید ملقب به داعی.

15- محمد بن عبد اللّه المحض.

16- اصطلاح «حیات معقول» مأخوذ از سه توصیف دربارهٔ حیات حقیقی است که در قرآن مجید آمده است:

توصیف یکم - (مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً) (النحل آیهٔ 97) (هر کس از صنف مرد یا زن عمل صالح انجام بدهد در حالی که با ایمان است، او را با حیات طیبه احیاء می کنیم.)

توصیف دوم - (لِّيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ بَيِّنَةٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَيَّ بَيِّنَةٍ) (الانفال آیهٔ 42) (تا آنان که هلاک می شوند، هلاکت آنان و آنان که توفیق حیات (حقیقی) می یابند مستند بر دلیل روشن گردد.)

توصیف سوم - (قُلْ إِنَّ صَلوتی وَ نُسُكی وَ مَحْيَایَ وَ مَمَاتی لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمينَ) (الانعام آیهٔ 162) (به آنان بگو نماز و عبادات و زندگی و مرگ من از آنِ خداوند پروردهٔ عالمیان است.)

17- این حقیقتی است که دانش مندان آگاه و خردمند شرق و غرب، در آن اتفاق نظر دارند. به عنوان نمونه سانتهیلر در مقدمهٔ ترجمهٔ اخلاق نیکوماکس ارسطو می گوید: «اگر ابدیتی پشت سر این دنیا پذیرفته نشود، این زندگانی معمایی ناگشودنی خواهد ماند» آناتول فرانس در کتاب باغ اپیکوص 3 می گوید: «قدرت و نیکو کاری ادیان است که به آدمی علت وجود و عواقب کار را به وی تعلیم می دهد. وقتی که اصول عقائد فلسفهٔ الهی را طرد نماییم، چنان که تقریباً ما همه در این عصر علم و آزادی فکر چنین می کنیم، وسیلهٔ دیگری باقی نمی ماند که بدانیم چرا به دنیا آمده و به چه کار به این جهان قدم گذاشته ایم. راز سر نوشت، ما جملگی را در اسرار نیرومند خود احاطه کرده است و واقعاً باید به هیچ چیز نیندیشیم تا ابهام غم انگیز زندگی را احساس نکنیم. و در جهالت مطلق از علت وجودی ما است که ریشهٔ غم و اندوه در ما وجود دارد. آلام جسمی و روحی، شکنجه های روح و احساسات و خوش بختی سفلگان، نکبت و ادبار درست کاران، همهٔ این ها باز قابل تحمل می شد چنان چه به فلسفهٔ آن ها پی می بردیم و به یک مشیت الهی معتقد بودیم. شخص مؤمن از شکنجه ها و عذاب های روحی خود لذت می برد و بیداد گری ها و سختگیری هایی که دشمنان نسبت به او روا می دارند [البته در مواردی که توانایی دفاع از خویشتن نداشته باشد] دل چسب و گوارا جلوه می کند. حتی خطا ها و گناهانی که از او سر می زند از وی سلب امید نمی کند. اما در دنیایی که هر گونه شعلهٔ ایمان خاموش شده درد و مرض حتی معنای خود را هم از دست داده و دیگر به جز شوخی های زشت و مسخرگی های شومی تلقی نمی شود.»

18- الروم آیهٔ 7.

حماسهٔ حسینی و ظهور حقیقت آدمی. مصطفی دل شاد تهرانی

گشت تیغ لامثالش گرم سیر *** از پی اثبات حقّ و نفی غیر (1)

دو چهرهٔ کربلا و عاشورا

حماسهٔ حسینی، کربلا و عاشورا، دو چهره دارد:

1. چهره ای که در ظرف زمان و مکانی خاص قرار می گیرد؛ چهره ای تاریخی و جغرافیایی؛ چهره ای مُلکی.

2. چهره ای که در ظرف زمـان و مکـانی خاص قرار نمی گیرد؛ چهره ای فرا تاریخی و فرا جغرافیایی؛ چهره ای ملکوتی، منسـلخ از زمان و مکان. (2)

در وجه نخست، حماسه ای شـکوه مند در زمانی کوتاه و در محدودهٔ جغرافیایی یک منطقه روی می دهد. از اواخر رجب سال 60 هجری تا صفر سال 61 (بنا بر روایت مشهور).

ظرف زمانی این حادثه حدود هفت ماه است. از آن زمان که «ولید بن عُتبة بن أبي سـفیان» والی مدینه از طرف یزید کسی نزد حسین (علیه السـلام) فرسـتاد و از امـام برای یزیـد بیعت خواست و امام امتناع کرد تا سـخنرانی نیمه تمام امام زین العابـدین (علیه السـلام) در شام؛ و سخنرانی حضرت زینب (سلام اللّه علیها) در آن جا. (3)

ظرف مکانی این حادثه شامل سه حوزهٔ اسـلامی آن روز است: حجاز، عراق و شام. از مدینه به مکّه و از مکّه تا عراق: به سوی کوفه و تغییر مسیر به کربلا؛ سر زمین «کرب» و «بلا» (4) و سیر کاروان اسیرانِ حامل: «مصیبت، حماسه و پیام» (5) تا شام.

در وجه دوم، حقیقت جاویـد «کربلا» و «عاشورا برای همـهٔ زمان ها و همـهٔ مکان ها رخ می نماید. این شأن، به تمام انسان ها مربوط می شود؛ باید خویش را بیابند و تکلیف خود را روشن کنند. این که

1- عمّان سامانی (ت ؟ ش)، گنجینهٔ اسرار کتاب فروشی محمودی، 1369 ش، ص63.

2- ر.ک: عبد اللّه جوادی آملی، عرفان و حماسه، چاپ اوّل، مرکز نشر فرهنگی رجاء، 1372 ش. ص 47.

3- ر.ک: ابو جعفر محمـد بن جریر الطـبري (ت 310 ق)، تاریـخ الرّسل و الملوک (تاریـخ الطبری)، تحقیق محمـد أبو الفضل ابراهیم، الطبعـة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، 1979 م، ج 5، صص 464-338؛ ابو محمـد احمـد بن أعتم الکوفي (ت 314 ق)، الفتوح، دار الندوة الجدیدة، بیروت، ج 5، صص 10 - 249 ؛ محمد بن النعمان البغدادي الملقّب بالشیخ المفید (413 ق)، الارشاد في معرفة حجج اللّه علی العبـاد، صـحّحه و اخرجه السـیّد کاظم الموسوی المیاموی، دار الکتب الاسـلامیّة، طهران، 1377 ق، صص 182 - 230؛ ابو المؤیـد الموفق بن احمد اخطب خوارزم (ت 568 ق)، مقتل الحسـین، تحقیق و تعلیق محمد السـماوي، مکتبة المفید، قم، ج 1، صص 180 - 254، ج 2، صص 4-71؛ رضی الدین ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (ت 664 ق)، اللهوف علی قتلی الطفوف (آهی سوزان بر مزار شـهیدان)، ترجمهٔ سـیّد احمد فهری، انتشارات جهان، تهران، صـص 21 - 186؛ الشـیخ عبّاس القمیّ (ت

1359 ق)، نفس المهموم فی مصـیبة سیّدنا الحسین المظلوم، تحقیق رضا استادی، مکتبة بصیرتي، قم، 1405 ق، صص 451 - 64؛ عبد الرزاق الموسوی المقرّم (ت 1391 ق)، مقتل الحسین، الطبعة الخامسة، مکتبة بصیرتي ، قم، 1394 ق. صص 136-455.

4- در احادیثی چند از قول رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) امیر مؤمنان (علیه السلام)، حضرت حسین (علیه السلام)، و حضرت رضا (علیه السـلام) «کربلا» سر زمین «ک ب» و «بلا» یعنی سر زمین اندوه و مصیبت نامیده شده است. ر.ک: محمد بن سعد (ت 230 ق)، ترجمة الامام الحسـین و مقتلة، تحقیق السـیّد عبد العزیز الطباطبائي، الطبعة الاولی، مؤسّسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، 1415 ق، صص 49-68؛ ابو القاسم سـلیمان بن احمد الطبرانی (ت 360 ق)، مقتـل الحسـین بن علی بن أبی طالب، حقّقه و علّق علیه محمد شجاع ضیف اللّه، الکویت، 1412 ق، ص 43؛ شـمس الدین ابو المظفر یوسف بن فرغلی المعروف بسـبط بن الجوزی (ت 654 ق)، تـذکرة الخواس، مؤسّسة اهل البیت، بیروت، 1401 ق. ص 225 ؛ نفس المهموم، صـص 205-206؛ محمد باقر المجلسـی (ت 1110 ق)، بحار الانوار الجامعـة لعلوم الائمّـة الأطهار، الطبعـة الثالثة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1403 ق. ج 28، صص 39 - 40؛ ج 32، ص 420؛ ج 36، ص 253؛ ج 44، ص 339؛ ج 44، صص 253 - 254، 264، 284، 315، 328، 383.

5- ر.ک: محسن رشید، شمع وجود، چاپ اوّل، مؤسّسهٔ نشر و تحقیقات ذکر، 1367 ش. ص 10 .

«قبله» شان کـدام است، در کـدام «صف» می ایسـتند، به «اسـفل سافلین» خود میل می کنند یا به «حقیقت» خویش روی می نمایند. در این وجه است این سخن بلند:

(مِثْلِي لَا يُبايِعُ لِمِثْلِيهِ) (1)

هم چون منی با چون او (یزید) بیعت نمی کند.

«حسـین بن علی (علیه السـلام) وقتی سـخن می گوید: نمی فرماید من با یزید بیعت نمی کنم، بلکه در نوع مواقع حساس چنین می گوید که مثل من، با مثل یزید بیعت نمی کند. یعنی این قضایا، قضایای شخصی نیست، بلکه تا تاریخ هست، این مبارزات هم هست. هر کسی که مثل من فکر کنـد، با کسـی که مثل یزیـد فکر می کند بیعت نمی کند». (2) این سـخن که چون منی با چون یزیـدی بیعت نمی کند، دعوت همهٔ مردمان است در همه زمان ها و مکان ها به رویارویی با سـتم و سـتم گران و عدم مداهنه و سازش با ایشان. این سخن فراتر از تاریخ و جغرافیا است.

در این وجه «کربلا» و «عاشورا» مکتبی سیّار است و حقیقتی فراتر از «زمین» و «زمان»:

(كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَا وَ كُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَا.) (3)

هر روز عاشوراست: مگر هر روز قیام است؟

همه جا کربلاستک مگر همه جا از خون گلگون است؟

آری: «کربلاـ» و «عـاشورا» یعنی ظهور جلوه های زیبای حقیقت آدمی در عالم خاکی. «کربلا» و «عاشورا» دعوت به این امر است. پیام ملکوتی «عاشورا» این است. همگان نیازمند «کربلا» و «عاشورا» هستند. نیازمند خروج از «ظلمات» به سوی «نور». «حقیقت آدمی» به این می خواند. رسالت همهٔ انبیا و اولیای الهی همین بوده است. «کتاب» و «دعوت» و «مبارزه» برای همین است.

(كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ). (4)

[این] کتـابی است که آن را به سوی تو فرو فرسـتادیم تـا مردم را به خواست و فرمان پروردگار شان از تاریکی ها[ی گم راهی] به روشـنایی [هدایت] بیرون آری، به راه آن توانای بی همتا و ستوده.

همـهٔ تلاـش هـا و ارسـال رسـل و انزال کتب برای آن است که این موجود خاکی از ظلمت ها خارج شود و به سوی نور، به سوی حقیقت خود روی کند.

«تمام انبیا، موضوع بحث شان، موضوع تربیت شان، موضوع علم شان، انسان است. آمـده انـد، انسان را تربیت کنند. آمده اند، این موجود طبیعی را از مرتبـهٔ طبیعت به مرتبـهٔ عالی ما فوق الطبیعه، ما فوق الجبروت برساننـد. تمام بحث انبیا در انسان است. از اوّل، هر یک از انبیا که مبعوث شدند، برای انسان

1- فتوح ابن أعثم، ج 5، ص 18؛ اللهوف، ص 23 («بمثله» آمده است)؛ بحار الانوار، ج 44، ص 325 «مثله» آمده است.

2- عرفان و حماسه، ص 71

3- شعاری مشهور درباره عاشورا و کربلا و جاری بودن آن در پهنهٔ زمین و زمان.

4- قرآن، ترجمه و توضیح سیّد جلال الدین مجتبوی، چاپ اوّل، انتشارات حکمت، 1371 ش، ابراهیم 1.

و برای تربیت انسان مبعوث شدند ... انبیا آمدند که ما را هشیار کنند، تربیت کنند؛ انبیا برای انسان آمدند و برای انسان سازی آمدند. کتب انبیا، کتب انسان سازی است؛ قرآن کریم کتاب انسان است؛ موضوع علم انبیا انسان است. هر چه هست حرف با انسان است. انسان منشأ همهٔ خیرات است؛ و اگر انسان نشود، منشأ همهٔ ظلمات است. این موجود در سر دو راهی واقع است؛ یک راه، راه انسان و یک راه، راه منحرف از انسانیت است تا از چه حیوانی سر بیرون آورد.» (1)

«کربلا» و «عاشورا» گشودن راه انسانیّت است؛ دعوتی است به خروج از مرتبهٔ اسفل سافلین به سوی حقیقت اعلا علیّین. «کربلا» و «عاشورا» یعنی می توان این گونه خروج کرد و کربلایی شد و رو به حق نمود و عاشورایی زیست. «کربلا» و «عاشورا» دعوت پیوستهٔ سیر از مُلک به ملکوت است. این شأن حقیقی«کربلا» و «عاشورا» است.

شأن کربلا و عاشورا و حقیقت آدمی

آدمی واجد شأنی است ملکوتی که شأن حقیقی اوست که فطرتش پیوسته به آن می خواند، و نمی توان بدان سوی رفت مگر با خروج از مرتبهٔ حیوانی.

در کدامین زمان و مکان آدمی از این صیرورت بی نیاز است؟ این صیرورت، دغدغهٔ اصلی آدمی است. «کربلا» و «عاشورا» در این وجه افسانه نیست، داستان شدن انسان هاست؛ داستان روی کردن آدمی به حقیقتش است؛ عرصهٔ تبیین چهره های آدمی است؛ ساحت ظهور باطن هاست. چهره های گوناگون انسان در این معرکه بخوبی آشکار می شود. چهرهٔ انسان اسیر خود و دنیا؛ چهرهٔ انسان آزاد شده از خود و دنیا؛ چهرهٔ انسان واصل شده به حقیقت خود.

«کربلا» عرصهٔ مصاف دو گروه است:

یک سو آنان که فرشتگان درباره شان گفتند:

(مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَ يَسْفِكُ الدِّمَاءَ) (2)

کسی که در زمین تباهی می کند و خون می ریزد.

و درست گفتند که آدمی در مرتبهٔ حیوانی موجودی تباه گر و خون ریز است و خداوند نیز سخن آنان را نفی نکرد، بلکه به طور ضمنی آن را تأیید کرد و فرمود:

(إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (3)

من چیزی را می دانم که شما نمی دانید.

نفرمود شما اشتباه می کنید، این موجود تباه گر و خون ریز نیست زیرا این موجود آن گاه که اسیر

1- امام روح اللّه خمینی (ت 1368 ش)، تفسیر امام خمینی، حزب جمهوری اسلامی، صص 103-101 .

2- قرآن، بقره / 30.

3- همان

خود و خود خواهی هاست، همین است.

دیگر سو آنان که متصف به صفات و کمالات خداوند هستند و به مقصدی که آدمیان برای آن آفریده شده اند رسیده اند؛ و آنان که در جهت این مقصد از چاه خود و خود خواهی ها خارج شده اند در راه کمال سیر می کنند.

(وَ مَن یَخْرُجُ مِن بَنِیهِ مُهَاجِراً إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ ثُمّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَی اللّهِ) (1)

و هر که از خانهٔ خویش هجرت کنان به سوی خدا و پیامبرش بیرون آید سپس مرگ او را در یابد، همانا اجرش بر خدا باشد.

امام خمینی(رحمة اللّه) درباره این آیه شریفه می فرماید:

«یک احتمالش این است که این هجرت، یک هجرت از خود به خدا باشد، بیت نفس خود انسان باشد. یک طایفه ای هستند که حرج شدند، هجرت کردند از این بیت ظلمانی، از این نفسانیت (مُهَاجِراً إِلَی اللّهِ وَ رَسُولِهِ)؛ تا رسیدند به آن جایی که (أَدْرَکَهُ الْمَوْتُ). به مرتبه ای رسیده اند که دیگر از خود چیزی نیست، دیگر مهات مطرح نیست، فقط اللّه است. آن که از بیت نفسانیتش خروج پیدا کرد، حرکت کرد و مهاجرت کرد (إِلَی اللّهِ وَ إِلَی رَسُولِ اللّهِ) که آن هم (إِلَی اللّهِ) است، (ثُمّ یُدْرِکْهُ الْمَوْتُ)؛ و پس از این هجرت به مرتبه ای رسید که (أَدْرَکه الْمَوْتُ)؛ دیگر از خودش هیچ نیست، هر چه هست از اوست. این را مشاهده کرد در این هجرت، اجرش هم (عَلَی اللّهِ) است. یک طایفه ای هستند که این طورند که هجرت کرده اند و به منتهی هم رسیده اند، اجر شان هم (عَلَی اللّهِ) است. همیشه هم آنان در هجرتند. یک طایفه ای هستند که هجرتی کرده اند اما نرسیده اند به غایت هجرت که (أَدْرَکَهُ الْمَوْتُ) باشد. یک طایفه هم مثل ما هستند. اصلاً هجرتی نیست در کار. ما در همین ظلمت ها هستیم. ما ها به دنیا به دنیا و به طبیعت و بالا تر از او به انانیّت خودمان در این چاه محبوسیم. ما در بیت هستیم یعنی در بیت نفسانیّت. روی این احتمال، نمی بینیم الاّ خودمان را. هر چه می خواهیم برای خودمان می خواهیم. خود است، غیر از خود هیچ نیست.» (2)

«کربلا» و «عاشورا» عرصهٔ ظهور چهره های آدمی است. یک سو آن تباه گران و خون ریزان؛ و دیگر سو: «خلیفهٔ خدا» و «هجرت کنندگان به سوی خدا و خلیفهٔ او»؛ آنان که مقصد قرار گرفتن آدمی بر زمین هستند.

(وَ إِذْ قَالَ رَبُّکَ لِلْمَلَائِکَةِ إِنّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِیفَةً، قَالُوا أَتَجْعَلُ فِیهَا مَنْ یُفْسِدُ فِیهَا وَ یَسْفِکُ الدِّمَاءَ وَ نَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِکَ وَ نُقَدِّسُ لَکَ. قَالَ إِنّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ) (3)

1- قرآن، نساء/ 100.

2- امام روح اللّه خمینی، تفسیر سورهٔ حمد، انتشارات پیام آزادی، صص 47 - 48.

3- امام روح اللّه خمینی، تفسیر سورهٔ حمد، انتشارات پیام آزادی، صص 47 - 48.

آن گاه که پروردگار تو به فرشتگان فرمود: من در زمین خلیفه قرار می دهم. گفتند: آیا کسی را در آن قرار می دهی که در آن تباهی کند و خون بریزد، و ما با ستایشت تو را منّزه می داریم و برای تو تقدیس می کنیم. فرمود: من چیزی را می دانم که شما نمی دانید.

این آیه مقصدی را که انسان به خاطر آن به سوی دنیا پایین آمد و نیز حقیقت خلافت انسان در زمین و آثار و خواص آن را بیان می کند. (1) این سخنی است دربارهٔ نوع آدمی؛ فرا تاریخی و فرا جغرافیایی. این بحث درباره نوع انسان است و شایستگی خلافت از نظر استعدادی مربوط به نوع این موجود است و برتری انسان بر سایر موجودات به همین جنبهٔ اوست و هر کس در این جنبه بهرهٔ بیش تری داشته باشد، درجهٔ بالا تری در میان نوع انسان خواهد داشت. (2) «خلیفه» به معنای جانشین است و جانشین هر کس باید عین مستخلف باشد تا عنوان «خلیفه» بر او صدق کند. (3) «خلیفه» باید متصف به صفات و کمالات مستخلف باشد و آثار و تجلیات مستخلف را در خود ظاهر سازد؛ باید آیینهٔ تمام نمای مستخلف باشد؛ باید بتوان کمالات و آثار علم و قدرت مستخلف را در او مشاهده کرد. و

خداوند اعلام می دارد که می خواهد چنین موجودی را در زمین قرار دهد. موجودی که خلیفهٔ اوست، جلوهٔ تمام عیار اوست، آیینهٔ اوست.

از نظر فعلیّت، بعضی از افراد این نوع به مرتبه «خلیفة اللّهی» دست می یابند و نه همه نه این که امکان آن برای شان نباشد، بلکه آن را در خود محقّق نمی سازند - وعدّه ای مظهر فعلی آن می شوند و هر کس استعداد تحقّق آن را در خود بیش تر داشته باشد، مقامش بالا تر است و مرتبه اش عالی تر (4) در این جا فرشتگان به مرتبه ای از مراتب انسان که مرتبهٔ حیوانیت اوست اشاره کردند و مزاحم مرتبهٔ خلافت یافتند. زیرا مرتبهٔ خلافت همان گونه که از نام آن مشخص است، تمام نمی شود مگر آن که خلیفه در تمام شئون وجودی و آثار و احکام و تدابیر نماینده و نمایش گر مستخلف باشد؛ و خدای سبحان که مستخلف این خلیفه است، در وجودش مسما به اسمای حسنا و متصف به صفات علیا، اعم از صفات جمال و جلال است، و در ذاتش منزّه از هر نقصی، و در فعلش مقدّس از هر شر و فسادی است.

خدای سبحان در پاسخ فرشتگان، این امر را که آدمی در زمین تباهی می کند و خون می ریزد، نفی نکرد و نفرمود این موجود خون ریزی نخواهد کرد و تباهی نخواهد نمود بلکه مطلبی دیگر را عنوان فرمود و آن این که در این میان امری هست که فرشتگان قادر به حمل آن نیستند ولی این خلیفهٔ زمینی قادر به حمل و ایفای آن است. آری، انسان از خدای سبحان کمالاتی را نمایش می دهد و اسراری را

1- سیّد محمد حسین طباطبایی (ت 1360 ش)، المیزان في تفسیر القرآن، دار الکتاب الاسلامی، قم، 1393 ق، ج 1، ص 114.
2- السیّد حیدر الاملي (ت 782 ق) ، نصّ النصوص في شرح فصوص الحکم (المقدّمات)، با تصحیحات و مقدمه و فهرست ها: هانری کوربن و عثمان یحیی، قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه، تهران، 1353 ش. ص 49.
3- همان، صص 48 - 49.
4- ر.ک: همان، صص 49 - 50.

تحمل می کند که در وسع و طاقت فرشتگان نیست؛ و این امر آن قدر ارزنده و والاست که امر تباهی و خون ریزی را جبران می کند. (1) پس یک سو چهرهٔ انسانی است ملکوتی، متصف به همهٔ صفات و کمالات الهی، و آنان که در این جهت از خانهٔ خویش خروج کرده اند و دیگر سو چهره آدمیانی که در مرتبهٔ حیوانی متوقف شده، پستی و درنده خوبی را به نمایش گذارده اند. «کربلا» و «عاشورا» عرصه ای است که در آن، این چهره ها به تمامی نمود می یابد.

مقصد آفرینش این است که آدمی از مرتبهٔ ملکی خارج شود و به مرتبهٔ حقیقی خود واصل گردد. مظهر همهٔ اسماء و صفات الهی شود. «معلَّم به همهٔ اسماء» شود، «خلیفة اللّه» گردد؛ همان گونه که خداوند در اثبات شایستگی خلیفهٔ زمینی به فرشتگان فرمود:

(وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا) (2)

و خداوند همهٔ اسماء را به آدم تعلیم کرد.

همهٔ فضایل و شایستگی ها و برتری های انسان در علم به اسماء است زیرا خداوند در پاسخ به پرسش فرشتگان و در بیان این امر که چرا این موجود را خلیفهٔ خویش قرار می دهد فرمود: (وَ عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا). پس این بیان تعلیل سخن پیشین است که: (إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً).

چرا انسان – در مرتبهٔ حقیقت خود – خلیفهٔ خداست و چرا فرشتگان با همهٔ مقام تقدیس و تسبیح خود به این مرتبت دست نیافتند؟ این راز در «علم به تمامی اسماء است». این علم در حقیقت نحوه ای و مرتبه ای از وجود است و این که فرمود خداوند تمامی اسماء را به آدم تعلیم کرد، یعنی او را آن سان آفرید که واجد تمامی اسماء باشد، مظهر ذات مقدس الهی به جمیع کمالات باشد زیرا در آن مرتبه بحث از الفاظ و اسامی و علم لغات آن گونه که ما می شناسیم نبود، (3) بلکه ظهورات الهی و تجلیات و کمالات او بودند و واجدیت و مظهریت این اسماء مورد نظر بود و همهٔ شایستگی و شرافت انسان به سبب وجودش است که به گونه ای آفریده شده است که می تواند مظهر همهٔ اسماء و صفات الهی باشد. (4) در تبیین این امر امام خمینی (رحمة اللّه) – بنا بر مشرب حکمای اُنسی – نکته ها فرموده اند که بدان اشاره ای می شود.

«ذات اقدس الهی هیچ گاه بر موجودی ظاهر نمی شود مگر در حجاب اسمی از اسمائش و صفتی از صفاتش. زیرا غیب هوّیت و ذات احدیّت برای هیچ کس بجز در حجاب تعیّن اسمی ظهور نمی کند و در هیچ عالمی بجز در نقاب تجلی صفتی ظاهر نمی شود.» (5)

کنه ذات بدون حجاب اسماء و صفات بر احدی آشکار نمی شود، به بیان عارف شیرازی:

1- تفسیر المیزان، ج 1، صص 115 – 116.

2- قرآن، بقره / 31.

3- ر.ک: تفسیر المیزان، ج 1، صص 116 – 117.

4- ر.ک: نصّ النصوص، صص 48 – 49.

5- امام روح اللّه خمینی، شرح دعای سحر، ترجمهٔ سیّد احمد فهری، نهضت زنان مسلمان، 1359 ش. صص 139 – 140.

عنقا شکار کس نشود دام بازچین *** کان جا همیشه باد به دست است دام را (1)

دست انسان از آن مرتبهٔ ذات کوتاه است و آن مرتبهٔ ذات را کسی نمی شناسد غیر از خود ذات مقدس (2)

زهی دل شاد مرغی کو مقامی یافت اندر عشق *** به کوه قاف کی یابد مقام و جای جز عنقا (3)

آن چیزی که بشر می تواند به آن دسترسی پیدا کند اسماء اللّه است. (4) و همه موجودات در همهٔ مراتب وجود، مظاهر اسماء و صفات الهی هستند و هیچ چیز از مظهریت اسماء و صفات الهی خارج نیست. سلسلهٔ وجود و مراتب آن و دایرهٔ شهود و مدارج و درجات آن، همگی اسماء الهی می باشند، زیرا اسم به معنای علامت است و هر آن چه از حضرت غیب، قدم به عالم وجود گذاشته علامتی است از برای خلاق خود و مظهری است از مظاهر پروردگارش (5) همهٔ عالم اسم اللّه است، تمام عالم، چون اسم نشانه است، همهٔ موجوداتی که در عالم هستند این ها نشانهٔ ذات مقدّس حق تعالی هستند. (6)

در تعریف اسم گفته اند: اسم عبارت است از ذات با صفت معینی از صفاتش و تجلّی مخصوصی از تجلیّاتش؛ اسم یعنی ذات در حال اتصاف به صفتی از صفات. یعنی وقتی ذات به همراه صفتی از صفات در نظر گرفته شود، اسم حاصل می شود، مثلاً «الرحمن» عبارت است از ذاتی که با رحمت منبسط تجلّی کرده باشد و «رحیم» عبارت از ذاتی است که با رحمتی که بسط کمال است تجلّی کند؛ (7) ذات به همراه صفت «علم» می شود اسم «عالم» و با صفت قدرت می شود اسم «قادر» و...

اسماء الهی از نظر محیط و محاط بودن و وسعت و تنگی دامنهٔ خود، با یک دیگر متفاوتند و بعضی فوق بعضی و بعضی شامل بعضی دیگرند. محیط بودن و محاط شدن و رئیسی بودن و مرئوس شدن در میان اسماء الهیه بر قرار است. چه بسا که اسمی از اسماء الهی به اسماء جمال احاطه دارد مانند «الرحمن» و چه بسا که اسمی از اسماء الهی به اسماء جلال محیط است مانند «المالک و «القّهار». (8)

همان گونه که اسماء الهی از نظر محیط بودن و مراتب مختلفند، این حقیقت دربارهٔ موجودات که مظاهر اسماء هستند نیز واقع است و حیطهٔ وجودی و مرتبهٔ هر موجودی به اسمی بستگی دارد که این موجود مظهر آن اسم است در میان اسامی خداوند، اسم «اللّه» جامع همهٔ اسم های دیگر است. «اللّه» یک جلوهٔ جامع است، یک جلوه ای از حق تعالی است که جامع همهٔ جلوه هاست. (9) و از همین رو

1- حافظ شیرازی، شمس الدین محمد (ت 792 ق)، دیوان اشعار، به اهتمام انجوی شیرازی، انتشارات محمد علی علمی، 1346 ش. ص 8.

2- تفسیر سورهٔ حمد، ص 20.

3- جلال الدین محمد بلخی(مولوی) (ت 672 ق)، کلیات دیوان شمس تبریزی، مقدمه بدیع الزمان فروزان فر، تصحیح و حواشی م. درویش، سازمان انتشارات جاویدان، 1346 ش. ص 31.

4- تفسیر سورهٔ حمد، ص 20؛ و نیز ر.ک: شرح دعای سحر، ص 140؛ مصباح الهدایة الی الخلافة و الولایة، مقدمه سیّد جلال الدین آشتیانی، چاپ اوّل، مؤسّسهٔ تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1372 ش. صص 13 ، 28 - 30 .

5- شرح دعای سحر، ص 144.

6- تفسیر سورهٔ حمد، ص 21.

7- شرح دعای سحر، ص 142.

8- مصباح الهداية، ص 81.

9- تفسير سورة حمد، ص 28.

آن را برای ذات پروردگار عَلَم می گیرند و می گویند اسم «اللّه» بجای عَلَم است برای ذات مستجمع جمیع کمالات و یا آن را اسم جامع گویند که شامل همه اسماء دیگر است. پس در حقیقت سایر اسماء الهی تفصیل اسم «اللّه» است و اسم «اللّه» اعظم اسماء اللّه است. (1) از آن جا که هر اسمی مظهری دارد، اسم «اللّه» نیز مظهری دارد؛ مظهر اسم «اللّه» انسان است و همان طور که اسم «اللّه» جامع کمالات همهٔ اسماء است، حقیقت انسان نیز جامع همهٔ کمالات تمام موجودات و مخلوقات است. و چون آدم مظهر اسم اللّه اعظم بود لیاقت خلافت اللّه را در همهٔ عوالم به دست آورد. (2) انسان از چنین حقیقتی برخور دار است و همهٔ تلاش ها برای این بوده است که این حقیقت ظهور یابد و انسان از «اسفل سافلین» به «احسن تقویم» خود سیر کند:

(لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) (3)

ما انسان را در بهترین هیئت و صورت وجودی آفریدیم، بعد او را به مراتب پایین و به اسفل سافلین نازل کردیم.

آدمی قوس نزولی را طی کرده است و باید قوس صعودی را طی کند، و این سیر جز یا در «هجرت» و «جهاد» میسّر نیست. رسالت همهٔ انبیا و اولیای الهی خارج ساختن انسان از بت خانهٔ خودش و سیر دادن او از «خانهٔ طبیعت» او به «خانهٔ حقیقت» اوست. امام خمینی (رحمة اللّه) در این باره می فرماید:

«تمام انبیا که مبعوث شده اند، تمام کتب آسمانی که آمده اند، برای این است که این انسان را از این بت خانه بیرونش بیاورند و این بت را بشکنند و خدا پرست بشوند. همهٔ انبیا آمدند برای این که این عالم را الهی اش کنند بعد از این که یک عالم شیطانی است، یک عالمی است که حکومت، حکومت شیطان است. در ما آن که حکم فرما است، شیطان است، ما تابع شیطان هستیم؛ هوای نفس از جلوه های شیطان است و حکومت در ما، حکومت شیطان است. هر عملی هم که می کنیم عمل شیطانی است؛ و هر کاری بکنیم مادامی که آن شیطان بزرگ که نفس است، نفس امّاره است، مادامی که او هست، هر کاری که ما انجام بدهیم با یک انانیّت انجام می دهیم، روی انانیّت که انجام دادیم تبع شیطانیم. سلطنت شیطان الان بر ما مستولی است. آن وقت که «هجرت» بکنیم و به تعلیم انبیا، و به تعلیم اولیا، «هجرت» بکنیم از این منزل، و پشت بکنیم به این انانیّت، از این چاه داریم می رویم آن طرف ... کسی که بخواهد کمال پیدا کند باید این «هجرت» را بنماید. کسی که بخواهد از انانیّت بیرون برود باید با«مجاهده»، این «هجرت» را بکند؛ «مجاهدت» کند و این «هجرت» را بکند.» (4)

1- عبد الرزاق لاهیجی (ت 1072 ق)، گوهر مراد، چاپ سنگی، طهران، 1301 ق، ص 92.

2- شرح دعای سحر، صص 143 - 144.

3- ر.ک: همان، صص 102 - 103.

4- تفسیر سورهٔ حمد، صص 52-51.

دعوت کربلا و عاشورا

همـهٔ دعوت هـای الهی، مبارزه ها و تلاش ها برای این بوده است که آدمی موفق به این صـیرورت شود. «کربلا» و «عاشورا»، جلوهٔ زیبای این دعوت، مبارزه و تلاش است. حسین (علیه السلام) همگان را به «کربلا» و «عاشورا» و به تأسّی از خود فرا می خواند:

(فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٌ) (1)

من سر مشق و الگوی شما [در حیات و ممات] هستم.

این دعوت نامه ای است برای «فطرت ها» که فرا تاریخی و فرا جغرافیایی هستند. او همگان را به یاری می خواند:

(هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟) (2)

آیا یاری کننده ای هست به امید خدا ما را یاری دهد؟

همـهٔ مردمان را، در همـهٔ تاریـخ. او همه را می خواند تا نجات بخشد و از اسارت حیوانیت و حکومت شـیطان نجات دهد. او از گم راهی مردم، از این که در مرتبهٔ حیوانی بمانند و بمیرند، از این که شـیطان را بپرسـتند رنج می برد. او هم چون رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) از گم راهی و سقوط مردمان رنج می برد و بد بختی و شقاوت آنان بر او گران بود.

(لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَئوفٌ رَحِيمٌ) (3)

هر آینه پیامبری از خود شـما به سوی تان آمد که رنج های شـما بر او سـخت است و بر هدایت شما اصرار دارد و نسبت به مؤمنان رئوف و مهربان است.

حسین (علیه السلام) چونان پیامبر خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مظهر رحمت خدا بود و سعادت و نجات مردمان را می جست و هم چون پدرش علی (علیه السلام) در این راه تلاش می کرد. امام خمینی (رحمة اللّه) در این باره فرموده است:

«آن ها چون مظهر رحمت خدا هسـتند، می خواهند همهٔ مردم سـعادت مند باشـند. وقتی می بینند که مردم این طور هسـتند، مردم دارند دسته دسته به جهنّم می روند دسته دسته برای خود شان جهنّم تهیّه می کنند، آن ها از این رنج می برند.» (4)

پیـامبر خـدا (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) و اوصـیای آن حضـرت چنـان نسـبت به مردمـان محبّت و دل سوزی داشـتند و برای نجات و رستگاری آنان تلاش و پا فشاری می کردند که در این راه همه گونه سختی و مصیبت را به

1- تاریخ الطبری، ج 5، ص 403؛ فتوح ابن أعثم، ج 5، ص 145؛ مقتل الخوارزمی، ج 1، ص 235 («بِیّ» آمده است)؛ عزّ الدین أبو الحسن علی بن محمـد المعروف بـابن الاـثیرا (ت 630 ق)، الکامـل فی التاریـخ، دار صـادر، بیروت. 1385 ق، ج 4، ص 48؛ نفس المهموم، ص 190 ؛ مقتل المقرّم، ص 218.

2- مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 32 .

3- قرآن، توبه/ 128.

4- صحیفهٔ نور، چاپ اوّل، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1361 - 1371 ش. ج 20، ص 140.

جان می خریدند. آنان از ایمان نیاوردن مردمان چندان دچار غم و اندوه می شدند که نا گفتنی است. خدای رحمان در بیان شدّت شفقت و مهربانی رسول بزرگوار اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بر تمام افراد بشر فرموده است:

(لَعَلّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ) (1)

گویی می خواهی جان خود را از شدّت اندوه از دست دهی به خاطر این که آن ها ایمان نمی آورند. و نیز خطاب به آن حضرت فرمود:

(فلَعَلّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً) (2)

گویی می خواهی خود را از غم و اندوه به خاطر اعمال آن ها هلاک کنی، اگر آن ها به این گفتار ایمان نیاورند.

عشق و علاقه رسول رحمت به بندگان خدا تا این اندازه بود که همهٔ آنان را چون فرزندان دل بند و پارهٔ تن خود می دانست و خیر و سعادت ایشان را می خواست و چون می دید به راه گم راهی می روند سخت اندوهگین می شد و این اندوه چندان جان فرسا بود که خداوند با آیات یاد شده آن حضرت را دل داری و تسلّی داد. (3) امام خمینی(رحمة اللّه) درباره این حقیقت چنین می نویسد:

«راستی چرا پیمبر خاتم (صلّی اللّه علیه و آله و سلّم) از ایمان نیاوردن مشرکان آن گونه تأسف و تأثّر جان فرسا داشت که مخاطب شد به خطاب (لَعَلّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ عَلَى آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفاً). جز آن که به همهٔ بندگان خدا عشق می ورزید و عشق به خدا، عشق به جلوه های اوست. او از حجاب های ظلمانی خود بینی ها و خود خواهی های منحرفان که منجر به شقاوت آنان و منتهی به عذاب الیم جهنم که ساخته و پرداختهٔ اعمال آنان است رنج می برد و سعادت همه را می خواست؛ چنان که برای سعادت همه مبعوث شده بود. مشرکان و منحرفان کور دل با او که برای نجات آنان آمده بود، دشمنی می کردند.... و اهل معرفت می دانند که شدّت بر کفّار که از صفات مؤمنین است و قتال با آنان نیز رحمتی است و از الطاف خفیّه حق است و کفّار و اشقیا در هر لحظه که بر آنان می گذرد بر عذاب آنان که از خود شان است افزایش کیفی و کمّی «الی ما لانهایة له» حاصل می شود. پس قتل آنان که اصلاح پذیر نیستند، رحمتی است در صورت غضب و نعمتی است در صورت نقمت؛ علاوه بر آن رحمتی است بر جامعه، زیرا عضوی که جامعه را به فساد کشاند چون عضوی است در بدن انسان که اگر قطع نشود او را به هلاکت کشاند.» (4)

گم راهی و شقاوت و بد بختی یزیدیان بر حسین (علیه السلام) نیز همانند جدّش گران بود و او را سخت

1- قرآن، شعراء/3.

2- قرآن، کهف/ 6.

3- أبو الفتوح حسین بن علی رازی (از عالمان قرن ششم)، تفسیر روح الجِنان و روح الجّنان، مکتبة المرعشي النجفي، قم، 1404 ق، ج 4، ص 115.

4- جلوه های رحمانی، چاپ اوّل، معاونت فرهنگی هنری بنیاد شهید انقلاب اسلامی، 1371 ش. صص 34-35.

رنج می داد. استاد شهید مرتضی مطهری دربارهٔ این چهرهٔ حماسهٔ حسینی یاد آور می شود:

«بـد بختی دشـمنان پیغمبر بر پیغمبر گران بود. آن ها خود شان که نمی فهمیدنـد. این بـد بختی ها بر ابا عبد اللّه گران بود. یک دفعه سوار شتر می شود و می رود، بـاز می گردد، عمامه پیغمبر را به سـر می گـذارد، لباس پیغمبر را می پوشـد، سوار اسب می شود و به سوی آن ها می رود بلکه بتوانـد از این گروه شـقاوت کاران کسـی را کم کند. در این جا می بینیم حسـین یک پارچه محبّت است، یک پارچه دوستی است که حتّی دشمن خودش را هم واقعاً دوست دارد.» (1)

آن حضرت سرا پا مهر و رحمت بود و برای نجات فرو رفتگان در غفلت و ظلمت تلاش می کرد.

من خدا چهرم، شما ابلیس چهر *** من همه مهرم، شم- شما غافل ز مهر

رحمت من در مثل هم چون هماست *** سایه اش گسترده بر فرق شماست

چون کنم چون؟ نفس کافرمای تان *** می کند محروم از این سایه تان

غیر کافر کس ز من محروم نیست *** از هما محروم غیر از بوم نیست (2)

دعوت (هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي) حسین (علیه السلام) تلاشی است برای خارج ساختن خفتگان در بستر شقاوت به سوی سعادت. او همهٔ فرو رفتگان در غفلت را نـدا می دهـد؛ به عـدم بیعت با یزید می خواند. یزید در چهرهٔ حاکمان جور و زمام داران خود سـر، یزید در چهرهٔ سرمایه داران خون آشام، یزید در چهرهٔ مزوّران دنیا طلب، یزید در چهرهٔ پرسـتندگان خویش. و تا انسان از چاه ظلمانی خود خواهی و دنیا طلبی خارج نشود، دسـتش در دست یزیدیان است و آلوده به خون حسـینیان. «کربلا» و «عاشورا» به خروج از همهٔ این نسـبت ها فرا می خواند.

«عاشورا» یعنی دریدن غفلت ها و زدودن حجاب ها.

«عاشورا» یعنی طرد اباحی گری.

«عاشورا» یعنی شکست تقدم منطق طلب سود و نتیجه بر منطق ادای تکلیف و وظیفه.

«عاشورا» یعنی شکست اصالت دادن به کمیّت.

«عاشورا» یعنی خروج از ذلّت بندگی غیر و رو کردن به عبودیّت حق و رسیدن به عزّت ربوبیّت.

«کربلا» و «عاشورا» دعوت و قیامی است همیشگی برای آزادی انسان ها از غل و زنجیر های باز دارنده از شکوفایی حقیقت آدمی.

1- مرتضی مطهری (ت 1358 ش) حماسهٔ حسینی، چاپ دوم، انتشارات صدرا، 1363 ش، ج 1، صص 299 - 300.

2- گنجینهٔ اسرار، ص 62.

(وَ يَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَ عَزَّرُوهُ وَ نَصَرُوهُ وَ اتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.) (1)

و بار گران و بند و زنجیر شان را از آن ها فرو می نهد؛ پس کسانی که به او گرویدند و او را بزرگ و گرامی داشتند و یاریش کردند و از آن نوری که با او فرو آمده (قرآن) پیروی نمودند، ایشانند رستگاران.

آنان که به حسین (علیه السلام) بگروند، آزادی حقیقی را می یابند که او از خاندانی است که رسالت شان آزاد کردن است؛ او مولاست.

کیست مولا آن که آزادت کند *** بند رقّیت زپایت وا کند (2)

حماسهٔ حسینی، حماسهٔ آزاد شدن از اسارت ها و تلاش در جهت ظهور حقیقت آدمی است. و امروز بیش از هر زمان به «کربلا» و «عاشورا» نیاز است زیرا آدمی سخت در اسارت است. همه چیز را رنگ مادی زده و در سیطرهٔ کمیّت آورده است. بشر امروز:

«دچار بیماری مادی گری افراطی است که عبارت از عاری کردن اشیا از هر گونه جنبهٔ معنوی است. این مادی گری در مغرب زمین نخست حکومت و قدرت را به صورت حکومت و قدرت دنیوی و غیر روحانی تلقّی کرد، هر چند که در قرون وسطی و حتّی در دوران های بعد از آن، تا وقتی که نهاد های سیاسی سنّتی و میراثی، نیمه جانی داشت حتّی همان مادیت نیز از اهمیتی معنوی برخور دار بود. پس از حکومت، تفکر نیز شکل علم و فلسفهٔ مادی به خود گرفت. بعد از آن نوبت به هنر و شاخه های آن رسید و سر انجام اکنون زمان خود «مذهب» فرا رسیده است. طغیان رنسانس، این جریان را به صورت سیر تدریجی به سوی کسب کمال آزادی وا نمود کرد، اما اینک که همان جریان به چنین وضع خطرناکی رسیده است، عدهٔ بسیاری تصدیق می کنند که در حقیقت، پس از رنسانس، بشر آزاد شد تا تنها آزادی واقعی ممکنی را که در کف داشت از دست بدهد و این آزادی همان حریت معنوی بود، و بجز این، هر آن چه به ظاهر آزادی محسوب شود، در حقیقت هیچ نیست، مگر اسارتی که یا به دست قوای طبیعی بیرونی و یا به زنجیر شهوات درونی بشر ایجاد گشته است.» (3)

شأن «کربلا» و «عاشورا» حریت بخشیدن است و هر که گام در «کربلا» نهاد و «عاشورا» را پذیرا شد، حر شد و از دوزخ رست و به بهشت آزادگی پیوست. همان گونه که «حر بن یزید ریاحی» چنین شد.

«حر» در میان پرت گاهی قرار گرفته بود و حسین (علیه السلام) نجاتش داد. او میان «آزاد» بودن و «آزاده»

1- قرآن، اعراف / 157 .

2- جلال الدین محمد بلخی (مولوی) (ت 672 ق)، مثنوی معنوی، به اهتمام و تصحیح رینولد نیکلسون، لیدن، 1925 م. افست مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی، دفتر ششم، ج 3، ص 535.

3- سید حسین نصر، اهمیت اسلام در جهان معاصر، ترجمهٔ غلام علی حداد عادل، نشریه انجمن اسلامی دانش جویان دانش کدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شماره 1 ، انسان و جهان، 1350 ش. صص 27-28.

بودن، آزادگی را اختیار کرد. آن که خود را به دنیا فروخت «آزاد = اباحی» است و آن که خود را در اختیار حق قرار داد «آزاده = حر» است. آن گونه که «حر» خود را در اختیار قرار داد. زمانی که اوضاع و احوال بر حسین (علیه السلام) تنگ شد، «حر» خود را میان انتخابی سخت یافت. او که هرگز در هیچ میدانی نهراسیده بود، او که از دلاور ترین مردم کوفه بود، لرزه بر اندامش افتاد: خود را در پرت گاه جهنّم می دید. «مهاجر بن اوس» که او را چنین یافت، گفت: «من در کار تو درمانده ام، تو را چه می شود؟ این چه حالی است که تو پیدا کرده ای، حال آن که دلاور ترین افراد کوفه ای؟» «حر» پاسخ داد:(وَ اللّهِ إِنِّی أَخَیْرُ نَفْسِی بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النّارِ، فَوَ اللّهِ لَا أُخْتَارُ عَلَی الْجَنَّةِ شَیْئاً، وَ لَوْ قَطَعْتُ وَ حُرِّقْتُ.) (به خدا سوگند خود را مخیّر میان بهشت و دوزخ می یابم، و به خدا سوگند هر چند که پاره پاره شوم و پیکرم به آتش سوزد، جز راه بهشت را اختیار نخواهم کرد). آن گاه به سوی امام خویش رفت و از امامت کفر و باطل جدا شد. با حالی زار تقاضای توبه کرد. حسین (علیه السلام) فرمود: (نَعَمْ یَتُوبُ اللّهُ عَلَیْكَ). (آری، خدا توبه تو

را می پذیرد). (1)

و این چنین «حر» بودن، رفتن و به دوست پیوستن را انتخاب کرد. پس از آن که آتش جنگ شعله ور شد و جمعی کشته شدند، «حر» حمله آورد و به دنبال نبردی سخت و قهرمانانه به شهادت رسید. حسین (علیه السلام) درباره اش فرمود:

(أَنْتَ الْحُرُ کَمَا سَمّتْكَ أُمّكَ حُرّاً فِي الدُّنْیَا وَ الآخِرَةِ) (2)

هم چنان که مادرت تو را نامید، تو واقعاً در دنیا و آخرت حرّ هستی.

«حر»، این چنین «آزاده» گشت و آنان که در صف مقابل ایستادند، کسانی بودند که خود را از تعهّد الهی آزاد ساخته بودند و با نفس امّارهٔ خویش پیمان بسته بودند؛ لذا خود را به بهای اندک فروختند.

(وَ قَدْ تَوَازَرَ عَلَیْهِ مَنْ غَرّتْهُ الدُّنْیَا وَ بَاعَ حَقّهُ بِالارْذَلِ الارْذَلِ وَ شَرِی آخِرَتَهُ بِالثّمَنِ الأَرْکَسِ). (3)

و آنان که بر ضد آن حضرت هم دست شدند، کسانی بودند که دنیا فریب شان داد و بهرهٔ خود را در ازای بهایی نا چیز فروختند و آخرت خود را مقابل بهایی اندک از دست دادند.

حسین (علیه السلام) قیام کرد تا همگان را از غل و زنجیر های جهالت و گم راهی برهاند، همگانه را «حر» سازد:

(وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فیكَ لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنْ الْجَهَالَةِ وَ حَیْرَةِ الضّلَالَةِ.) (4)

1- تاریخ الطبری، ج 5، صص 427 - 428؛ الارشاد، ص 219.

2- همان

3- شیخ عباس قمی (ت 1359 ق)، مفاتیح الجنان، ترجمهٔ الهی قمشه ای، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1364 ش. ص 856 (زیارت اربعین).

4- همان

او جان (خون قلب) خود را در راه تو داد تا بندگانت را از جهالت و نادانی و سر گردانی در گم راهی برهاند

امّا آنان هوس و گم راهی را برگزیدند:

(وَ تَعْطَرَسَ وَ تَرَدّی فِي هَوَاهُ.) (1)

و بزرگی کردند و خود را در چاه هوا و هوس سر نگون ساختند.

دنیا مانع ظهور حقیقت آدمی

دنیا که حبّ أن منشأ و سر آغاز همهٔ خطا هاست و بذر همهٔ فتنه ها و بد بختی هاست. (2) آنان را باز داشت تا به ندای حسین (علیه السلام) لبّیک گویند و کربلایی و عاشورایی شوند. سخنانی که میان حسین (علیه السلام) حسین (علیه السلام) و «عمر بن سعد» گذشته است نمونه ای خوب در دریافت این واقعیت است.

در شب هشتم یا نهم محرم، حسین بن علی (علیه السلام) یکی از یاران خود به نام «عمرو بن قُرظهٔ انصاری» را به نزد «عمر بن سعد» فرستاد تا با یک دیگر ملاقات و گفت گو کنند. «عمر سعد» با این پیشنهاد موافقت کرد و حضرت شبانه با بیست تن از یارانش به سوی خیمه ای که در وسط دو لشکر بر پا شده بود حرکت کرد و دستور داد یارانش به جز برادرش «ابو الفضل» و فرزندش «علی اکبر» وارد خیمه نشوند. «عمر سعد» هم به یارانش که تعداد آن ها نیز بیست تن بود همین دستور را داد و تنها فرزندش «حفص» و غلام مخصوصش به همراه او وارد خیمه شدند. حضرت فرمود:

(يَا ابْنَ سَعْدٍ وَ تحَكَ أَتُقَاتِلُنی؟ أَمّا تَتَّقِی اللّهَ الّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ فَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ. يَا هَذَا ذَرْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَ كُنْ مَعِي فَإِنّهُ أَقْرَبُ لَكَ مِنَ اللّهِ.)

ای پسر سعد آیا می خواهی با من جنگ کنی؟ آیا از خدایی که باز گشت به سوی اوست نمی ترسی؟ و می دانی من فرزند چه کسی هستم. این قوم را رها کن و با من باش که این عمل به خدا نزدیک تر و مورد توجه اوست.

«عمر سعد» در پاسخ امام گفت: «می ترسم در این صورت خانه ام را در کوفه ویران کنند.» امام فرمود: «من به هزینهٔ خود برایت خانه ای می سازم». «عمر سعد» گفت: «می ترسم باغ و نخلستانم را مصادره کنند.» امام فرمود: «من در حجاز بهتر از این باغ ها که در کوفه داری به تو می دهم.» «عمر سعد» گفت: «زن و فرزندم در کوفه است و از سلامت آنان بیم دارم.» امام فرمود: «من سلامت ایشان را تضمین می کنم.» «عمر سعد» ساکت شد؛ چه بگوید، چه بهانه ای بیاورد. دنیا حجاب حقیقت است، دنیای انسان همان است که در خود اوست. (3) امام (علیه السلام) همهٔ تلاش خود را کرد تا «عمر سعد» را

1- همان

2- تفسیر سورهٔ حمد، ص 56

3- تفسیر سورهٔ حمد، ص 56

نجـات دهـد، او را از مرتبـهٔ حیوانی خارج سازد و به سوی حقیقتش بکشانـد که شأن انسان و اصل به حقیقت، جز این اقتضا نـدارد. اما او نخواست، امـام (علیه السـلام) چون از توبه و باز گشت وی مأیوس شـد برخاست در حالی که چنین می فرمود: [چرا این قـدر در اطاعت شیطان پا فشاری می کنی] خـدایت در بسترت تو را بکشـد و در قیامت گناهت را نبخشایـد. به خدا سوگند امیدوارم از گندم عراق نصـیبت نگردد مگر به انـدازهٔ کم (عمرت کوتاه باد)». [و چنین شد]. «عمر سـعد» از سـر اسـتهزاء گفت: «جو عراق برای من بس است.» (1) امام (علیه السلام) پس از ورود به کربلا، این شأن (دنیا طلبی) را که مانع نجات انسان هاست معرفی فرمود:

(النّاسُ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَ الّذِينَ لَعِقٌ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَهُ مَادَرّتْ مَعَايِشُهُمْ.) (2)

مردم بندگان دنیا هستند و دین لقلقهٔ زبان شان، حمایت و پشتیبانی شان از دین تا آن جاست که زندگی شان در رفاه است.

آدمی هر چه را دوست بـدارد، گرد آن طواف می کنـد و بر مـدار آن سـیر می نمایـد. امام صادق (علیه السـلام) در بیان نورانی خویش این حقیقت را این گونه ترسیم کرده است:

(إِذَا رَأَيْتُمُ الْعَالِمَ مُحِبّا لِدُنْيَاهُ فَاتّهِمُوهُ عَلَى دِينِكُمْ، فَإِنّ كُلّ مُحِبٍ لِشَيْءٍ يَحُوطُ مَا أَحَبّ.) (3)

چون عالم را دنیا دوست دیدید، او را نسبت به دین تان متهم دانید (از او دین تان را نگیرید و بدانید که دین داریش فریب است) زیرا دوست دار هر چیزی گرد محبوبش می گردد.

دعوت حسـین (علیه السـلام) دعوت به دل کندن از دنیا و رفع مانع کمال و خروج از مدار «انیّت» و «اناتیّت» و دخول در مدار «توحید» و «عبودیّت» است؛ رفع «اسارت» و «حریّت» یافتن است: کنار گذاشتن «ذلّت» و دست یافتن به «عزّت» است.

این دعوت هم چنان به گوش می رسد و هر که را که بدان لبیّک می گوید حیات می بخشد و حقیقت وجودی اش را شـکوفا می کند. درود و سلام خدا و فرشتگان و بندگان صالح بر او باد.

چون خلافت رشته از قرآن گسیخت *** حریّت را زهر اندر کام ریخت

خاست آن سر جلوهٔ خیر الامم *** چون سحاب قبله باران در قدم

بر زمین کربلا بارید و رفت *** لاله در ویران ها کارید و رفت

تا قیامت قطع استبداد کرد *** موج خون او چمن ایجاد کرد

بهر حق در خاک و خون گردیده است *** پس بنای لا اله گردیده است

مدعایش سلطنت بودی اگر *** خود نکردی با چنین سامان سفر

1- مقتل الخوارزمی، ج 1، ص 245

2- أبو محمد الحسن بن على بن الحسين بن شعبة الحرّانى (از عالمان قرن چهارم)، تحف العقول عن آل الرسول (صلى اللّه عليه و آله و سلم)، مكتبة بصيرتى، قم، 1394 ق، ص 174؛ مقتل الخوارزمى، ج 1، ص237؛ نفس المهموم، ص 209 .

3- أبو جعفر محمد بن يعقوب الكلينى (ت 328 ق) ،الكافى، صحّحه و علّق عليه على اكبر الغفّارى، دار الكتب الاسلامية، طهران، 1388 ق. ج 1 ، ص 46.

دشمنان چون ریگ صحرا لاتعد *** دوستان او به یزدان هم عدد

سر ابراهیم و اسمعیل بود *** یعنی آن اجمال را تفصیل بود

عز او چون کوه ساران استوار *** پایدار و تند سیر و کام کار

تیغ بهر عزّت دین است و بس *** مقصد او حفظ آیین است و بس

ما سواله را مسلمان بنده نیست *** پیش فرعونی سرش افکنده نیست

خون او تفسیر این اسرار کرد *** ملت خوابیده را بیدار کرد

نقش الاّ اللّه بر صحرا نوشت *** سطر عنوان نجات ما نوشت

رمز قرآن از حسین آموختیم *** ز آتش او شعله ها اندوختی

شوکت شام و فر بغداد رفت *** سطوت غرناطه هم از یاد رفت

تار ما از زخمه اش لرزان هنوز *** تازه از تکبیر او ایمان هنوز

ای صبا ای پیک دور افتادگان *** اشک ما بر خاک پاک او رسان (1)

پای نوشت ها

1. عمّان سامانی (ت ؟ ش)، گنجینهٔ اسرار کتاب فروشی محمودی، 1369 ش، ص63.

2. ر.ک: عبد اللّه جوادی آملی، عرفان و حماسه، چاپ اوّل، مرکز نشر فرهنگی رجاء، 1372 ش. ص 47.

3. ر.ک: ابـو جعفر محمـد بن جرير الطـبري (ت 310 ق)، تاريـخ الرّسـل و الملوک (تاريـخ الطبری)، تحقيق محمـد أبو الفضل ابراهيم، الطبعـة الرابعة، دار المعارف، القاهرة، 1979 م، ج 5، صص 464-338؛ ابو محمـد احمـد بن أعتم الكوفي (ت 314 ق)، الفتوح، دار الندوة الجديدة، بيروت، ج 5، صص 10 - 249 ؛ محمد بن النعمان البغدادي الملقّب بالشيخ المفيد (413 ق)، الارشاد في معرفة حجج اللّه على العبـاد، صـحّحه و اخرجه السـيّد كاظم الموسوی المياموی، دار الكتب الاسـلاميّة، طهران، 1377 ق، صص 182 - 230؛ ابو المؤيـد الموفق بن احمد اخطب خوارزم (ت 568 ق)، مقتل الحسـين، تحقيق و تعليق محمد السـماوي، مكتبة المفيد، قم، ج 1، صص 180 - 254، ج 2، صص 4-71؛ رضی الدين ابو القاسم علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن طاووس (ت 664 ق)، اللهوف على قتلى الطفوف (آهی سوزان بر مزار شـهيدان)، ترجمهٔ سـيّد احمد فهری، انتشارات جهان، تهران، صـص 21 - 186؛ الشـيخ عبّاس القمیّ (ت 1359 ق)، نفس المهموم فی مصيبة سيّدنا الحسين المظلوم،

1- محمد اقبال لاهوری (ت 1317 ش)، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه احمد سروش، کتاب خانهٔ سنایی، تهران، 1343 ش. ص 75.

تحقیق رضا استادی، مکتبة بصیرتي، قم، 1405 ق، صص 451 - 64؛ عبد الرزاق الموسوی المقرّم (ت 1391 ق)، مقتل الحسین، الطبعة الخامسة، مکتبة بصیرتي ، قم، 1394 ق. صص 136-455.

4. در احادیثی چند از قول رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) امیر مؤمنان (علیه السلام)، حضرت حسین (علیه السلام)، و حضرت رضا (علیه السلام) «کربلا» سر زمین «ک ب» و «بلا» یعنی سر زمین اندوه و مصیبت نامیده شده است. ر.ک: محمد بن سعد (ت 230 ق)، ترجمة الامام الحسین و مقتلة، تحقیق السیّد عبد العزیز الطباطبائي، الطبعة الاولی، مؤسّسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث، 1415 ق، صص 49-68؛ ابو القاسم سلیمان بن احمد الطبرانی (ت 360 ق)، مقتل الحسین بن علی بن أبی طالب، حقّقه و علّق علیه محمد شجاع ضیف اللّه، الکویت، 1412 ق، ص 43؛ شمس الدین ابو المظفر یوسف بن فرغلی المعروف بسبط بن الجوزی (ت 654 ق)، تذکرة الخواص، مؤسّسة اهل البیت، بیروت، 1401 ق. ص 225 ؛ نفس المهموم، صص 205-206؛ محمد باقر المجلسی (ت 1110 ق)، بحار الانوار الجامعة لعلوم الائمّة الأطهار، الطبعة الثالثة، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1403 ق. ج 28، صص 39 - 40؛ ج 32، ص 420؛ ج 36، ص 253؛ ج 44، ص 339؛ ج 44، صص 253 - 254، 264، 284، 315، 328، 383.

5. ر.ک: محسن رشید، شمع وجود، چاپ اوّل، مؤسّسهٔ نشر و تحقیقات ذکر، 1367 ش. ص 10 .

6. فتوح ابن أعثم، ج 5، ص 18؛ اللهوف، ص 23 («بمثله» آمده است)؛ بحار الانوار، ج 44، ص 325 «مثله» آمده است.

7. عرفان و حماسه، ص 71

8. شعاری مشهور درباره عاشورا و کربلا و جاری بودن آن در پهنهٔ زمین و زمان.

9. قرآن، ترجمه و توضیح سیّد جلال الدین مجتبوی، چاپ اوّل، انتشارات حکمت، 1371 ش، ابراهیم 1.

10. امام روح اللّه خمینی (ت 1368 ش)، تفسیر امام خمینی، حزب جمهوری اسلامی، صص 103-101 .

11. قرآن، بقره / 30.

12. همان.

13. قرآن، نساء/ 100 .

14. امام روح اللّه خمینی، تفسیر سورهٔ حمد، انتشارات پیام آزادی، صص 47 - 48 .

15. قرآن، بقره / 30.

16. سيّد محمد حسين طباطبايى (ت 1360 ش)، الميزان في تفسير القرآن، دار الكتاب الاسلامى، قم، 1393 ق، ج 1، ص 114.

17. السيّد حيدر الاملي (ت 782 ق) ، نصّ النصوص في شرح فصوص الحكم (المقدّمات)، با تصحيحات و مقدمه و فهرست ها: هانری کوربن و عثمان یحیی، قسمت ایران شناسی انستیتو ایران و فرانسه، تهران، 1353 ش. ص 49.

18. همان، صص 48 - 49 .

19. ر.ک: همان، صص 49 - 50.

20. تفسير الميزان، ج 1، صص 115 - 116.

21. قرآن، بقره / 31.

22. ر.ک: تفسير الميزان، ج 1، صص 116 - 117 .

23. ر.ک: نصّ النصوص، صص 48 - 49 .

24. امام روح اللّه خمينى، شرح دعای سحر، ترجمهٔ سيّد احمد فهری، نهضت زنان مسلمان، 1359 ش. صص 139 - 140.

25. حافظ شيرازى، شمس الدين محمد (ت 792 ق)، ديوان اشعار، به اهتمام انجوی شيرازى، انتشارات محمد على علمى، 1346 ش. ص 8.

26. تفسير سورهٔ حمد، ص 20.

27. جلال الدين محمد بلخى(مولوى) (ت 672 ق)، كليات ديوان شمس تبريزى، مقدمه بديع الزمان فروزان فر، تصحيح و حواشى م. درويش، سازمان انتشارات جاويدان، 1346 ش. ص 31.

28. تفسير سورهٔ حمد، ص 20؛ و نيز ر.ک: شرح دعای سحر، ص 140؛ مصباح الهداية الى الخلافة و الولاية، مقدمه سيّد جلال الدين آشتيانى، چاپ اوّل، مؤسّسهٔ تنظيم و نشر آثار امام خمينى، 1372 ش. صص 13 ، 28 - 30 .

29. شرح دعای سحر، ص 144.

30. تفسير سورهٔ حمد، ص 21.

31. شرح دعای سحر، ص 142.

32. مصباح الهداية، ص 81.

33. تفسیر سورهٔ حمد، ص 28.

34. عبد الرزاق لاهیجی (ت 1072 ق)، گوهر مراد، چاپ سنگی، طهران، 1301 ق، ص 92.

35. شرح دعای سحر، صص 143 - 144.

36. ر.ک: همان، صص 102 - 103 .

37. تفسیر سورهٔ حمد، صص 52-51.

38. تاریخ الطبری، ج 5، ص 403؛ فتوح ابن أعثم، ج 5، ص 145؛ مقتل الخوارزمی، ج 1، ص 235 («بِیّ» آمده است)؛ عزّ الدین أبو الحسن علی بن محمد المعروف بابن الاثیرا (ت 630 ق)، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت. 1385 ق، ج 4، ص 48؛ نفس المهموم، ص 190 ؛ مقتل المقرّم، ص 218 .

39. مقتل الخوارزمی، ج 2، ص 32 .

40. قرآن، توبه/ 128.

41. صحیفهٔ نور، چاپ اوّل، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، 1361 - 1371 ش. ج 20، ص 140 .

42. قرآن، شعراء/3.

43. قرآن، کهف/ 6.

44. أبو الفتوح حسین بن علی رازی (از عالمان قرن ششم)، تفسیر روح الجِنان و روح الجّنان، مکتبة المرعشي النجفي، قم، 1404 ق، ج 4، ص 115.

45. جلوه های رحمانی، چاپ اوّل، معاونت فرهنگی هنری بنیاد شهید انقلاب اسلامی، 1371 ش. صص 34-35.

46. مرتضی مطهری (ت 1358 ش) حماسهٔ حسینی، چاپ دوم، انتشارات صدرا، 1363 ش، ج 1، صص 299 - 300.

47. گنجینهٔ اسرار، ص 62.

48. قرآن، اعراف / 157 .

49. جلال الدین محمد بلخی (مولوی) (ت 672 ق)، مثنوی معنوی، به اهتمام و تصحیح رینولد نیکلسون، لیدن، 1925 م. افست مؤسّسهٔ مطبوعاتی علمی، دفتر ششم، ج 3، ص 535.

50. سید حسین نصر، اهمیت اسلام در جهان معاصر، ترجمهٔ غلام علی حداد عادل، نشریه

انجمن اسلامی دانش جویان دانش کدهٔ ادبیات دانشگاه تهران شماره 1 ، انسان و جهان، 1350 ش. صص 27-28.

51. تاریخ الطبری، ج 5، صص 427 - 428؛ الارشاد، ص 219.

52. همان.

53. شیخ عباس قمی (ت 1359 ق)، مفاتیح الجنان، ترجمهٔ الهی قمشه ای، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، 1364 ش. ص 856 (زیارت اربعین).

54. همان.

55. همان.

56. (حُبّ الدّنْيَا رَأْسُ كُلّ خَطِيئَةٍ.) رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم): أبو جعفر محمد بن علی بن الحسین بن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) (ت 381 ق)، الخصال، صحّحه و علّق علیه علی اکبر الغفّاری، مکتبة الصدوق، طهران، 1389 ق، ج 1، ص 25.

(فِيمَا نَاجىَ اللّهُ تَعَالَى بِهِ مُوسى: ... وَ اعْلَمْ أَنّ كُلّ فِتْنَةٍ بَدْرِهَا حُبُّ الدُّنْيا). امام صادق (علیه السلام): بحار الانوار، ج 13، ص 354

57. تفسیر سورهٔ حمد، ص 56

58. مقتل الخوارزمی، ج 1، ص 245

59. أبو محمد الحسن بن علی بن الحسین بن شعبة الحرّانی (از عالمان قرن چهارم)، تحف العقول عن آل الرسول (صلی اللّه علیه و آله و سلم)، مکتبة بصیرتی، قم، 1394 ق، ص 174؛ مقتل الخوارزمی، ج 1، ص237؛ نفس المهموم، ص 209 .

60. أبو جعفر محمد بن یعقوب الکلینی (ت 328 ق) ،الکافی، صحّحه و علّق علیه علی اکبر الغفّاری، دار الکتب الاسلامیة، طهران، 1388 ق. ج 1 ، ص 46.

61. محمد اقبال لاهوری (ت 1317 ش)، کلیات اشعار فارسی، با مقدمه احمد سروش، کتاب خانهٔ سنایی، تهران، 1343 ش. ص 75.

ص: 50

پژوهشی دربارهٔ یک شعار معروف (إِنَّ الحَیَاهَ عَقِیْدهٌ وَ جِهَادُ). عنایت اللّه مجیدی

به یاد عزیزان

این مقاله که تحقیقی است دربارهٔ کلام معروف (إِنَّ الحَیَاهَ عَقِیْدهٌ وَ جِهَادُ) به یاد دو عزیز صدیق، حسن جانی احسانی نژاد و محمد جهان خواه انتشار می یابد؛ این دلیران جان باز بر «باور خویش» نیک صادق بودند و جان بی همتا را در راه نگهبانی عقیده و ایمان خود بر کف اخلاص نهادند و نثار جانان کردند. گر چه برای این بندهٔ نگارنده که از این نازنینان مروت ها دیده ام و خاطرات بسیار دارم، یاد آنان سخت جان کاه است، بی یاد آنان دم زدن نیز غفلت است و نا سزاوار.

به نام خداوند جان و خرد

شاید عبارت (إِنَّ الحَیَاهَ عَقِیْدهٌ وَ جِهَادُ) برای خوانندهٔ این تحقیق، نا آشنا نباشد. این عبارت در سال های اخیر، در نوشته های فارسی به صورت یک «شعار» فروان آمده است و بنیاد ها و گروه های مختلف با ایده ئولوژی های متفاوت در کتاب ها و اعلامیه های خود از آن سود جسته اند. (1)

عده ای آن را به عنوان یک شعار زیبا برای انسان های موحد و مؤمن پذیرفته اند و عده ای دیگر، آن را برای تبلیغ عقیدهٔ خود (بر هر مبانی) مناسب یافته و پشتوانه مقاصد خویش قرار داده اند. اما می توان گفت – صرف نظر از مفهومی که از آن خواسته اند – آن چه بیش از همه مایهٔ شهرت اعتبار این عبارت شده منسوب کردن آن به حضرت حسن بن علی (علیه السلام) است.

پس به لحاظ اهمیت مسئله، مخصوصاً از دیدگاه اعتقادات اسلامی، بر آن شدیم تا با تفحص در متون قدیم و آثار جدید، دو نکته را دربارهٔ این عبارت روشن گردانیم:

1– آیا انتساب جملهٔ (إِنَّ الحَیَاهَ عَقِیْدهٌ وَ جِهَادُ) به حضرت حسین (علیه السلام) مبنای استواری دارد یا

1– بعضی بنیاد ها و سازمان ها بی آن که این شعار را به کسی نسبت دهند، آن را در قالب «مهر» و «پوستر» عرضه و انتشار داده اند، از جمله: بنیاد مستضعفان، ستاد عملیاتی منطقه (یک) شمیرانات، راه آهن دولتی ایران.

خیر؟

2- آیا مفهوم این عبارت منطبق بر مبانی و اعتقادات اسلامی هست؟

به منظور یافتن پاسخ درست و استوار برای پرسش نخستین، به بسیاری از متون و منابع اصیل و متعبر اسلامی مراجعه شد، (1) و بر ارباب تحقیق پوشیده نیست که چنین پژوهشی در دریای گستردهٔ فرهنگ اسلامی و ادب عربی چه مایه صعب است و با آن که کار های عظیمی از جانب شرق شناسان و محققان و دانش مندان مسلمان به ویژه در سال های اخیر در زمینهٔ فهرست نگاری برای کتاب های متون اسلامی و عربی انجام شده، هنوز نشانه ها و راهنما های کافی برای تحقیق در چنین مواردی وجود ندارد.

اکنون به لحاظ آن که بتوانیم در پایان این تحقیق، پاسخ روشنی به دو سئوال مطرح شده داده باشیم و هم چنین از دامنهٔ گسترش این کلام و تفاسیر متفاوتی که از آن به عمل آمده، آگاه شویم ضروری است که در آغاز آن چه را در کتاب ها، مقالات و سخنرانی ها در باب این کلام ابراز شده و ما تا کنون بدان ها دست یافته ایم، با رعایت ترتب تاریخ نشر آن ها، عرضه کنیم.

مقدمه در چهار بخش ارائه می شود:

1- کسانی که به نقل عبارت (إِنَّ الحَيَاةَ عَقِيْدةٌ وَ جِهَادُ) پرداخته اند بی آن که آن را به کسی منسوب نمایند.

2- کسانی که بدون ارائه مأخذ عبارت «ان...» را به امام حسین (علیه السلام) نسبت داده اند.

3- کسانی که عبارت «ان...» را از امام حسین (علیه السلام) نمی دانند.

4- کسانی که عبارت «ان...» را از شوقی می دانند.

1- کسانی که به نقل عبارت (إِنَّ الحَيَاةَ عَقِيْدةٌ وَ جِهَادُ) پرداخته اند بی آن که آن را به کسی منسوب نمایند.

1- شیخ عبد اللّه العلایلي مصری.

«... بدین سان شجاعانه تن به مرگ داد. امام [حسین (علیه السلام)] در راه عقیدهٔ خود شرافتمندانه و مجاهدانه گام نهاد.

قف دون رأيك فی الحيوة مجاهداً *** ان الحيوة عقيدة و جهاد

امام به جهاد نیز پرداخت تا اعلام دارد که زنده ای کامل است، نه نیم زنده:

عقیدهٔ بدون جهاد، و جهاد (2) بدون عقیده است. جهاد بی عقیده عبارت می گردد از توحش

1- نگارنده به منابعی در این زمینه مراجعه کرده که به اهم آن ها در حاشیهٔ شمارهٔ 60 اشاره شده است.

2- لفظ جهاد زمانی بر مفهوم جهاد (در اصطلاح دینی) اطلاق می شود که همراه با عقیده و ایمان باشد، استعمال آن در این جا در معنای

مجرد و کلی آن است. (العلایلی)

و ایجاد وحشت و راه زنی هم چنان که عقیـدهٔ بـدون جهاد، وجـدانی است که در کالبد مرده ای خفته و هر یک از آن دو، تنها می توانند از معنایی پرده بردارند که کامل نیست...» (1)

2- روز نامهٔ الحیاة

(إِنَّ الحَيَاةَ عَقِيْدةٌ وَ جِهَادُ) (2)

3- استاد جعفر سبحانی.

«... و حیات حقیقی و زنـدگی واقعی را در چهره و پیشانی نورانی مرگ مشاهـده می کننـد و این جمله را میان دو لب زمزمه می نماید که (انما الحیوة عقیدة و جهاد) (3)

یـک محقق و یـک انجمن دیگر که مشـخصات آن را در این جـا ذکر می کنیم بـدون آن که عبارت (إِنَّ الحَيَاةَ عَقِيْـدةٌ وَ جِهَادُ) را به کسـی منسوب کنند در نوشتهٔ خود از این کلام سود برده اند:

1- انجمن اسلامی دانش جویان آمریکا و اروپا (4)

2- بنی صدر (5)

2- کسانی که بدون ارائه مأخذ عبارت (إِنَّ الحَيَاةَ عَقِيْدةٌ وَ جِهَادُ) را به امام حسین (علیه السلام) نسبت داده اند.

1- ابو القاسم سحاب

«و به دیگران نشـان می داد که او [حسـین (علیه السـلام)] روی عقیـده راسـخ و اسـتوار و ایمـانی کامل، ثابت و پایـدار است و بـدین گونه خویشتن را می ستود که:

قف دون رأیک فی الحیوة مجاهداً *** ان الحیوة عقیدة و جهاد

2- زین العابدین رهنما

«... ارینب: ... آری او را [حسین بن علی (علیه السلام)] را دیده ام.

... حتی این شعر او را هم که موافق احساسات دل و روح من است حفظ کرده ام.

در زندگی رزم کنان بر ایمانت تکیه بده *** زیرا زندگی عبارت از عقیده و جهاد است

قف دون رأیك فی الحیوة مجاهداً *** ان الحیوة عقیدة و جهاد (6)

3- مهندس مهدی بازرگان

«... جوان برومند این مکتب و شـهید صادق آن حسین بن علی است که در طلیعهٔ قیام کربلا اعلام می نماید: ان الحیوة عقیدة و جهاد...» (7)

4- استاد یحیی نوری

ص: 53

1- سیرة الحسین (چاپ دوم تحت عنوان الامام حسین) مصر، 1358 ه- ق . ج 1، ص 103 و ج 2، ص 257

2- روز نامهٔ الحیاة، اسسـها کامل مروة عام 1946م، چاپ قاهره. شایان ذکر است که کلام آن الحیوة عقیـدة و جهاد، به عنوان شـعار روز نامهٔ الحیاة، در صفحهٔ نخست این روز نامهٔ بعد از کلمهٔ الحیاة به چاپ می رسد.

3- مجلهٔ مکتب اسلام، س 4 (1341) ش 8، ص 21

4- از انتشارات انجمن اسلامی دانش جویان آمریکا و کانادا، 1357، ص 20

5- اصول و ضابطه های حکومت اسلامی ص 59

6- زندگانی امام حسین (علیه السلام)، 1345 ج 1 ص 182، 378

7- مذهب در اروپا، 1344 ص 145،153- 170

«در این کتاب (فلسفهٔ انقلاب حسین) به اندیشه های (عقاید) حسینی و چگونگی جهاد در راه عقیده واقف می شویم. و به حقیقت گفتار بلند و عمیق امام: انما الحیوة عقیدة و جهاد» ضمن بررسی کردار او آگاه می گردیم. (1)

5- خسرو گل سرخی

«ان الحیوة عقیدة و جهاد»، «سخنم را با گفته ای از مولا حسین، شهید بزرگ خلق های خاور میانه آغاز می کنم. من که یک مارکسیست - لنینیست هستم برای نخستین بار عدالت اجتماعی را در مکتب اسلام جستم و آن گاه به سوسیالیسم رسیدم». (2)

6- حسین انصاریان

«انسان و مبارزه: «جمله ای را از امام سوم، پیشوای مجاهدین و مبارزین نقل می کنند که حضرت فرمود: ان الحیوة عقیدة و جهاد» زندگی سراسر ایمان عشق و مبارزه و کوشش است» (3)

7- احمد رضائی

«... که بر حسب آن امام (علیه السلام) مفهوم حیات را جز عقیده و جهاد در راهش نمی دانست و می گفت. «ان الحیوة عقیدة و جهاد»» (4)

8- محمد حسین مشایخ فریدنی

«.... در صورتی که اسلام دین آهن و کتاب، عقیده و جهاد است و مسیحیت دین انزوا و رهبانیت...» حسین بن علی فرموده است: «ان الحیاة عقیدة و جهاد». «زندگی یعنی جهاد در راه عقیدت بشرط آن که قصد مجاهد نشر توحید و اعلای کلمة اللّه باشد ولی اگر برای کشور گشائی و تصرف اراضی دیگران باشد حرام است». (5)

9- شهید محمد علی رجائی

«... همه به این جملهٔ امام حسین (علیه السلام) عقیده داریم که می فرماید: «ان الحیوة عقیدة و جهاد» (6)

برای پرهیز از طولانی شدن این مقاله از نقل نظر های دیگر کسانی که بدون ذکر مأخذ شعار مورد بحث این تحقیق را به امام حسین (علیه السلام) منسوب کرده اند خودداری کردیم اما به دست دادن اسامی این گروه و مشخصات مآخذ کار آن ها را ضرور می بینیم:

غلام حسین شیرازی واعظ (7) ، احمد شریعتی «بیدار» (8) ، مجلهٔ مکتب تشیع (9) ،محمد رضا صالحی کرمانی (10) ، مجلهٔ مکتب اسلام (11) ، محمد جواد با هنر (12) ، دکتر فضل اللّه

1- فلسفهٔ انقلاب حسین، ترجمهٔ دامغانی و دشتیانی 1346 ص 10

2- مجاهدان و شهیدان راه آزادی. تألیف امیر علائی، 1358، ص 528

3- فروغی از تربیت اسلامی 1358 ، ص 83، 86، 87، 347

4- راه حسین، 1358 ص 195، 232

5- نوای شاعر فردا یا اسرار خودی و رموز بی خودی فیلسوف شرق علامه شیخ محمد اقبال لاهوری، با مقدمه و حواشی دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1358، ص 65، 73 و 59

6- روز نامهٔ میزان، ش 95 (1360)، ص 2

7- خون های مقدس، 1338 ص 205

8- مجلهٔ مکتب اسلام، س 4، ش 6 (تیر ماه 1341)، ص17

9- مکتب تشیع (سالانه) اردیبهشت 1341: 2 - 7

10- الفبای فکری امام حسین (چاپ 2، 1384 ه- ق) ص 13

11- مجلهٔ مکتب اسلام، س 6، ش 8، صفحهٔ عنوان و س 16، ش 2 ، پشت صفحهٔ عنوان، خرداد 1344

12- مکتب اسلام (1340)، س 3، ش 10، ص 20

صلواتی (1) ، نعمت اللّه قاضی (2) ،محمد باقر راست گو (3) ، ناشـر کتاب مبارزه با نفس یا جهاد اکبر (4) ، عباس راسخی (5) ، جواد محدثی (6) ، حسن نـامی (7)، احمد پیر نیانی (8) ،حسن قاضی (9) ، دکتر محمـد مهدی کرانی (10) ، حسین باهر (11) ، م. رهرو (12) ، عبد الحسین ساشادین (13) ، واحد تبلیغات حزب جمهوری اسلامی بابلسر (14) ، شهدای پاک باز (15) ، دکتر سمنانی (16) ، طه حجازی (17) ، مدرسهٔ عالی شهید مطهری (18) ، ویژه نامهٔ کیهان (19) ، روز نامهٔ جمهوری اسلامی (20) ، عزت اللّه راد منش (21).

3- کسانی که عبارت «ان الحیوة عقیدة و جهاد» را از امام نمی دانند.

1- أبو حازم احمد الشرباصی

«الحیاة عقیدة و جهاد»

«... این گفتار در حقیقت شـعاری است ارزنده و عالی از جمله شـعار های امت متعهد و موحدی که می خواهد با عزت و شـرف زندگی کند و خود را «از هر گزند و آسـیب پذیری» مصون و در امان نگه دارد و یکی از سرایندگان مؤحد این شعار را در بیتی تضمین نموده (22) چنین گوید:

2- شهید دکتر علی شریعتی

«زندگیت بصورتی در می آید که اوجش را حسین «علیه السلام» تعریف می کند و برای ما قابل تصور نیست».

«زندگی، عقیده است و مبارزه [این جمله مصـراع یک شـعر است از شاعری متأخر، اما مضمون آن در سخن حسین هست] (23) و دیگر هیچ، که چنین تعریفی در عمل بسیار شگفت انگیز است.» (24)

3- رضا گل سرخی

«این گفتار [ان الحیوة عقیدة و جهاد] در برخی از نوشـته های فارسـی به رهبر آزادگان حضـرت امام حسین (علیه السلام) نسبت داده شده است با این که جملهٔ بسـیار محکم و متینی است ولی تا کنون ما در متنی از متون حـدیث بر نخورده ایم که این گفتار را از آن امام بزرگوار نقل کرده باشند». (25)

4- استاد شهید محمد مفتح

«... از اسـتاد شـهید مطهری خاطرات زیادی دارم از جمله روزی خدمت ایشان بودم دربارهٔ عبارت «ان الحیوة عقیدة و جهاد» می گفت: این جملهٔ معروف «ان...» از معصوم نیست، سند ندارد و محتوی هم درست نیست». (26)

1- سلام بر عاشورا (1347) ص 35 - 36، 169

2- تاریخ سیاسی اسلام 1349 ص 413

3- کتاب برای چشم هایت، تهران، 1349، ص 29

4- مبارزه با نفس یا جهاد اکبر (سخنرانی امام خمینی)، نقل از مقدمهٔ ناشر کتاب، ص 5، 1392 ق.

5- علل قیام حسین، قم، ص232

6- اسیر آزادی بخش (مجموعهٔ شعر) تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص16-17

7- مجلهٔ استعمار، تهران (1397 ه- ق) ص 130 و 213

8- مجلهٔ مکتب اسلام س 20 ش 5، 1356

9- کتاب جهاد، 1357 ص 149،330

10- شهادت، رستگاری، 1357 ص 17

11- ایدئولوژی، تهران، سازمان برنامه و بودجه (1362) دفتر سوم، ص 9

12- مکتب مبارز: نشریهٔ اتحادیه انجمن های اسلامی دانش جویان در اروپا، ش 15 ص 87 - 89،1357

13- مکتب مبارز: نشریهٔ اتحادیه انجمن های اسلامی دانش جویان در اروپا، ش 15 ص 87 - 89،1357

14- سیمای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نوشتهٔ علی شریعتی، ترجمهٔ به انگلیسی (قسمت یادداشت ها) 1358 ص 77

15- نشریهٔ «از عاشورا تا اربعین» ش 4 پنج شنبه چهار دی 1359

16- انتشارات سپاه پاسداران، ص 24

17- مجلهٔ سروش، س 3 ش 123 ص 34، آذر 1360

18- روز نامهٔ جمهوری اسلامی، یک شنبه دوم آبان 1361، ص 1

19- ویژه نامهٔ کیهان، 19 بهمن 1360، ص 8

20- روز نامهٔ جمهوری اسلامی، ش 866 (سال سوم، پنج شنبه ششم خرداد 1361)

21- قرآن جامعه شناسی اتوپیا ،تهران، امیر کبیر، 1361، ص 19

22- از این نظر الشرباصی که می گوید «یکی از سرایندگان موحد این شعار را در بیتی تضمین نموده». استنباط می شود که وی جملهٔ «ان....» را از امام حسین (علیه السلام) نمی داند. [م]

23- خوب است در این جا متذکر شویم با آن که دکتر شریعتی بدون ارائه مأخذ در بعضی از نوشته های خود عبارت «ان الحیوة عقیدة و جهاد» را به امام (علیه السلام) نسبت داده، در حاشیهٔ کتاب اسلام شناسی «که در متن خواندید» متذکر می شود: «این جمله مصراع یک شعر است از شاعری متأخر، اما مضمون آن در سخن حسین (علیه السلام) هست» با این تذکر، بر خلاف عده ای از نویسندگان که بصراحت این بیت را از امام حسین (علیه السلام) می دانند، او از امام (علیه السلام) نمی داند، و نظر خود را مبنی بر این که «اما مضمون آن در سخن حسین (علیه السلام) هست» روشن نمی سازد یعنی نشان نمی دهد که در کجای سخن امام (علیه السلام) چنین مضمونی را یافته است، مگر آن که بگوئیم که زندگی امام خود «عقیده و جهاد» بوده است که البته این سخن، با توجه به شناختی که از زندگی و روش فکری او داریم سخن درستی است.[م]

24- مجموعهٔ آثار دکتر شریعتی، ج 1، ص 225 و ج 16 (تاریخ تحریر 51 - 1350) ص 172 (و نیز دیده شود: مجموعه آثار شریعتی ج ، ص11؛ ج 12، ص 247؛ ج 19، ص 207 و ص 384)

25- مبارزه ای در قالب صلح ،قم، شفق، 1357، ص 8

26- بخشی از سخنرانی استاد محمد مفتح در مجلسی که به مناسبت شهادت استاد مطهری، در دانش کدهٔ الهیات (1358/2/17) تشکیل گردیده بود.

5- استاد شهید مرتضی مطهری

«یک جمله منسوب شـده است به امام حسـین (علیه السـلام)، این جمله نه معنایش درست است و نه در هیچ کتابی وجود دارد که این از امـام حسـین (علیه السـلام) باشـد و این چهـل یـا پنجاه سال هم بیش تر نیست که در دهان ها افتاده است می گوینـد امام حسـین (علیه السـلام) فرموده است: «ان الحیوة عقیـدة و جهاد» حیات یعنی یک عقیده داشـتن و در راه آن عقیده هم جهاد کردن این با فکر غربی ها و فرنگی ها جور در می آید که انسان بایستی یک عقیده ای داشـته باشد و در راه عقیده اش هم بایستی بجنگد، قرآن سخن حق را به میان می آورد، جهاد در قرآن و حیات از نظر قرآن این است که حق پرستی و جهاد در راه «حق»، نه عقیده و جهاد در راه عقیده».

عقیـده ممکن است حق باشـد و ممکن است باطـل باشـد عقیـده انعقاد است، این یک مکتب دیگری است که می گوینـد انسان بالاخره بایستی یک عقیده ای یک آرمانی و یک ایده ای داشـته باشد و در راه آرمانش هم بایستی کوشـش بکند حالا آن عقیده چه باشد هر چه می خواهد باشد.

من در یک جلسه ای گفتم که این جمله ای که اخیراً معروف شـده به نام امام حسـین (علیه السـلام) که «ان الحیوة عقیدة و جهاد» در هیچ مدرکی از مدارک اسـلامی چنین مطلبی نقل نشده است، بنابراین سـند ندارد معنایش هم درست نیست با منطق امام حسین (علیه السلام) جور در نمی آید، منطق اسلام این نیست که زندگی این آدم یک عقیده ای و جهادی در راه عقیده، صحبت عقیده در اسلام نیست، صحبت حق است در اسـلام، زنـدگی این است که انسان حق را پیدا کند و در راه آن جهاد کند، این مسـئله که در راه عقیده باید جهاد کرد این یک فکر فرنگی است که بعد ها در میان مسلمین آمده است...

من می گویم این جمله از امام حسـین (علیه السلام) نیست، صدی نود و نه یقین دارم که نیست حال اگر کسی پیدا کرد مدرکش را من قول می دهم که بالای همین منبر اعتراف کنم که اشتباه کرده ام...» (1)

6- شهید محمد حسین بهشتی

«... مـا نخواستیم بگوئیم که این کلاـمی است از امـام (علیه السـلام)، چون این را در هیـچ سـندی نیـافتیم. این کلاـمی است از یکی از نویسـندگان مصری که شیفتهٔ امام حسین (علیه السلام) بود و دربارهٔ او می نوشت و می گفت و این شعار «ان الحیوة عقیدة و جهاد» این را در یک شعر کوتاه آورده با همین تعبیر «ان الحیوة عقیدة و جهاد». ولی این روایت نیست البته، اما درایت هست.

به این معنی که برداشت بنده این است که زندگی انسان اصلاً وقتی انسانی است که به یک

1- انسان کامل، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، 1362 ، ص 105 - 106 - 190

آرمانی معتقد و دل بسته باشد و در راه او تلاش شبانه روزی بکند.

حالا ـ اگر این آرمـان، آرمـان الهی باشـد، انسـان ملکوتی است، اگر آرمان زمینی باشـد، انسان خاکی است ولی بالاخره از حیوان بخور و بخواب فراتر رفته، در مقابل انسان روزمرگی...» (1)

7- استاد محمد تقی جعفری

«عبارت «ان الحیوة عقیدة و جهاد» مصراع بیت زیر است:

قف دون رأیک فی الحیوة مجاهداً *** ان الحیوة عقیدة و جهاد

و از امام حسـین «علیه السـلام» نیست، معنای آن با بیت زیر (که از یک تن از بنی الاوس- است و امام در کربلا خوانده) هماهنگی دارد. (2)

سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی *** اذا مانوی حقاً و جاهد مسلماً (3)

8- آیة اللّه علی مشگینی

«آن چه من می گـویم جمله ای است از آن حضـرت [حسـین بن علی(علیه السـلام)] و آن این که از حضـرت معروف است «ان الحیـوة عقیدة و جهاد» البته من این روایات را جائی نیافته ام که در کتاب های خودمان مسـتند بوجود اقدس آن حضرت باشد اما این استناد را من معتقـدم و درست است زیرا این جمله، جمله ای است بـا عظمت و پر محتوی و بـا مقـام شامـخ امام می خورد چون معنی این جمله این است که زندگی سراسر اعتقاد است و تلاش باور است و کوشش این دو معنی را دارد...» (4)

4- کسانی که عبارت «ان الحیوة عقیدة و جهاد» را از احمد شوقی می دانند.

1- أحمد الجندی

قف دون رأيك فی الحیوة مجاهداً *** ان الحیوة عقیدة و جهاد (5) «شوقی»

2- الدکتور محمد صبری

«شعار الجهاد»

صدرت (الجهاد) للصحفی الکبیر توفیق دیاب في 17 سبتمبر سنة 1931 و کان شعارها:

قف دون رأيك فی الحیوة مجاهداً *** ان الحیوة عقیدة و جهاد (6)

3- نصوح بابیل

«... گویی زبان من به تکرار این سرودهٔ شوقی می پردازد که:

قف دون رأيك في الحيوة مجاهداً *** ان الحيوة عقيدة و جهاد (7)

ص: 57

1- سلسله درس های شناخت، درس پنجم، پخش از سیمای جمهوری اسلامی ایران، روز یک شنبه چهارم اردیبهشت 1361

2- این نظر استاد محمد تقی جعفری را شخصاً گرفته ام. [م]

3- شعری که امام در کربلا خوانده - بنا به نقل شیخ مفید - سه بیت زیر است: سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی *** اذا مانوی حقاً و جاهد مسلماً و واسی الرجال الصالحین بنفسه *** و فارق مثبوراً و خالف مجرماً فان عشت لم اندم و ان مت لم الم *** کفی بک ذلاً ان تعیش و ترغما (الارشاد، اصفهان، 1364 ق، ص 206).

4- روز نامهٔ جمهوری اسلامی، حدود بهمن ماه 1362

5- (کتاب) ذکری سعد اللّه الجابری، قدم له و أشرف علی طبعه أحمد الجندی، (سوریا)، طلاس، (1981 م) ص 9

6- الشّوقیّات المجهولة، آثار شوقی، التی لم یسبق کشف ها و نشر ها، دراسات و أضواء جدیدة علی حیاة الشاعر و عصره و أدبة، الجزء الثانی (1904 - 1932) بقلم الدکتور محمد صبری. طبعة ثاینة منقحة، بیروت، دار المیسیرة، 1399 ه- ق. ص 247

7- کتاب صحافة و سیاسة، سوریة في القرن العشرین، تألیف نصوح بابیل، لندن، ریاض الرّیس للکتب و النشر، 1987 م، ص 26

نتیجهٔ گفتار

حال که خوانندگان را با نظر های ارائه شده در این باب آشنا ساختیم، خوب است به عنوان نتیجهٔ بحث و هم پاسخی به دو سئوال مطرح شده در آغاز مقاله، نظر خود را بطور فشرده بیان کنیم:

چنان که از متون بخش یک، دو و سه این مقاله مستفاد می شود، گروهی از نویسندگان معاصر، بدون ارائهٔ مأخذ و سند، عبارت «ان الحیوة عقیدة و جهاد» را بصورت یک جمله یا مصراعی شعر به امام حسین (علیه السلام) نسبت داده اند، اما عدم ارائه مأخذ در تمامی نظرات، این انتساب را از نظر اهل تحقیق بی ارزش و بی اعتنا می سازد و نمودار کیفیت و میزان ارزش برخی سکه های رایج در بازار تحقیق ما نیز تواند بود. به ویژه آن که به استناد تحقیق جمعی دیگر از نویسندگان و صاحب نظران اسلامی از جمله شهید مطهری و محمد حسین بهشتی و دکتر علی شریعتی، ابو حازم الشرباصی، استاد محمد تقی جعفری و آیة اللّه مشگینی و نیز با تحقیقاتی که خود شخصاً انجام داده ام (1) معلوم می شود که این عبارت قطعاً از امام حسین (علیه السلام) نیست، بلکه مصراع دوم یک بیت است. صورت کامل بیت چنان که در جای جای این تحقیق خواندید چنین است:

قف دون رأیك فی الحیوة مجاهداً *** ان الحیوة عقیدة و جهاد

به عبارت روشن تر در میان متون اسلامی مطلقاً مأخذی به دست نیامد که بتوان به استناد آن، این مصراع را از امام حسین (علیه السلام) دانست.

اما در باب این که چگونه این شعار را به امام (علیه السلام) نسبت داده اند شاید نتوان نظر قطعی ابراز داشت، لیکن با مراجعه به نوشتهٔ ابو القاسم سحاب و سیاق کلام شیخ عبد اللّه العلایلی مصری دربارهٔ امام حسین (علیه السلام) در همین مقاله، به نظر می رسد که این انتساب از این دو مأخذ به دیگر نوشته های فارسی راه یافته باشد، خاصه آن که از لحاظ زمانی نیز دو مأخذ مذکور مقدم بر مآخذ دیگر است که این خود می تواند تأییدی بر این نظر باشد و از آن جا که زندگی حماسه آفرین آن حضرت خود عقیده و جهاد بوده، انتساب این عبارت به وی قبول عام یافته است. و بدین سان مصراع دوم بیت، به جهت زیبائی، سلاست و استقلال معنی، به صورت یک شعار شهرت یافته است.

اکنون که با توضیحات بالا، انتساب عبارت «ان...» را به امام (علیه السلام) منتفی دانستیم، ببینیم گویندهٔ این بیت کیست؟

در بخش چهارم این تحقیق شما را با سه قول آشنا ساختیم. در این سه قول سراینده بیت مذکور به صراحت معرفی شده است. مجدداً یکی از این سه نوشته را که از کتاب «الشّوقیّات المجهوله، آثار

1- در این جا به بعض کتاب ها و مجله هایی که در رابطه با این تحقیق از نظر گذرانده ام اشاره می شود: 1- کتاب های مقاتل و سر گذشت نامه ها (در 89 جلد) 2- صحاح سته، کتب اربعه و دیگر متون احادیث (170 جلد) 3- متون شعر عربی (156 جلد) 4- مجله ها و روز نامه های عربی و فارسی (526 عنوان) 5- صحیفه نور (16 جلد)

شوقی...» نقل کردیم، از نظر می گذرانیم:

«شعار الجهاد»

صدرت (الجهاد) للصحفی الکبیر توفیق دیاب توفیق دیاب في 17 سبتمبر سنة 1931 و کان شعارها:

قف دون رأيك فی الحيوة مجاهداً *** ان الحيوة عقيدة و جهاد

که ترجمهٔ عبارت فوق چنین است:

شعار مجلهٔ «الجهاد»

مجلـهٔ (الجهاد) به سـر دبیری روز نامه نگار بزرگ توفیق دیاب بیت زیر را [از احمـد شوقی] در تاریـخ 17 سپتامبر سال 1931م. به چاپ رساند که شعار الجهاد شد.

در زندگی نسبت به عقیدهٔ خود استوار و پا بر جا باش و به جهاد برخیز که زندگی عقیده (آرمان مقدس) و جهاد است.

از این نوشـته بر می آید که شاعر بزرگ مصـر، امیر الشـعرا احمد شوقی (1868 - 1932 م.) بیت بالاـ را برای توفیق دیـاب ساخته و به او تقدیم کرده است. توفیق دیاب که سـر دبیری مجلهٔ الجهاد را عهده دار بود، این بیت را در 17 سپتامبر 1931 م. شعار مجله ساخت. توفیق دیاب از وفادار ترین دوستان احمد شوقی و از معدود کسانی بود که در واپسین روز های حیات وی در کنارش بود.

بنابراین، به اسـتناد چنین مأخـذب معتبر، باید گوینده و سـراینده بیت «ان...» را احمد شوقی بدانیم. در میان کسانی که این شـعر را از امام حسـین (علیه السـلام) ندانسـته اند، استاد مطهری با ذکر این عبارت از همه بیش تر به واقعیت نزدیک شده است آن جا که می گوید: «... این جمله... چهل یا پنجاه سال هم بیش تر نیست که در دهان ها افتاده است...»

امـا در پاسـخ سـئوال دوم یعنی معنـا و مفهوم مصـراع و انطباق آن با موازین اسـلامی بایـد گفت: از مجموع نظر های ابراز شـده، دو گونه برداشت متمـایز بـدست می آیـد، که هر کـدام به نوعی شایسـته دقت و تأمـل است: نخستین آن دو، که متکی بر معنای اصـطلاحی کلمهٔ «جهاد» است، (1) نظر کسانی است که معتقدند: مراد گویندهٔ این عبارت از عقیده «عقیدهٔ توحید» و از «جهاد» «جهاد دینی» بوده است، زیرا لفظ جهاد (جهاد دینی) در این شـعار، خود قرینه است بر این که گوینـده از «عقیـده» «عقیدهٔ توحید» را در نظر داشـته، به عقیده بطور عام را. و اگر کلمهٔ «عقیـده» را در این جا بطور مطلق در نظر بگیریم، در آن صورت نیز، مطابق یک اصل پذیرفته شده که می گوید: هر گاه لفظی مطلق، بدون قید

1- هر کتاب فقهی مهمی با کتاب «الطهارة» آغاز می گردد و غالباً حاوی کتابی در باب «جهاد» نیز هست.

و قرینه ذکر شود، منصرف به معنی کامل و تام آن لفظ است و با توجه به این که در میان عقاید و عرف مسلمین هم کامل ترین معنی عقیده «عقیدهٔ توحید» است لذا باید گفت هر جا کلمهٔ «عقیده» بدون قید و قرینه ذکر شود، مراد «عقیدهٔ توحید» است. با این حال و با توجه به معنای لغوی این دو کلمه نمی توان آن را در این معنای اصطلاحی منحصر دانست. ولی می توان گفت: هر گاه چنین برداشتی از این عبارت داشته باشیم: آن گاه شعار «ان الحیاة عقیدة و جهاد» با موازین اعتقادی اسلام منطبق است.

برداشت دوم که بر معنای لغوی کلمهٔ «عقیده» و «جهاد» متکی است، نظر کسانی است که معتقدند منظور گوینده «عقیده و مبارزه بطور عام» است نه «عقیده ای خاص». آن چه این نظر- نظر متکی بر معنای لغوی - را تأیید می کند، این استدلال است که گفته شود: این که شاعر از سرودن این بیت چه نیت و کدامین مقصود را منظور نظر داشته است اولاً روشن و مشخص نیست ثانیاً نمی تواند ملاک معنی برای ما باشد. مهم این است که آن چه از ظاهر و منطوق این مصراع و عبارت بر می آید چیست؟ زیرا هیچ شاعری نمی تواند شخصاً بدنبال گفته خود برود و آن چه در دل داشته در تکمیل سخن خود بیان دارد، بلکه سخن وقتی به میان مردم رفت به سان سندی باید گویای مکنونات قلبی شاعر باشد، بنابراین آن چه از این شعار مستفاد می شود «عقیده و مبارزه بطور عام» است، نمونه هایی از این نوع برداشت را در متن مقاله - از جمله در عبارت منقول از استاد مطهری - خواندید. حال کدام یک از این دو نظر و رأی بطور قطع مورد نظر گویندهٔ این شعار بوده است، اصولاً برای ما ملاک عمل نیست، نکتهٔ در خور دقت این است که ببینیم «تلاش در راه هر عقیده» از نظر اسلام «مقدس» است، یا نه ؟

با استناد به بعضی نظر ها در این تحقیق، که مبین موازین اسلامی در این زمینه است بطور اختصار می توان گفت: تفاوت زندگی انسان با حیوان منوط به داشتن عقیده است. بر این اساس، انسان در این مقطع از حیات خود، به عقیده ای پای بند می شود و در راه آن مبارزه می کند. اگر به برداشت دوم از این عبارت عنایت ورزیم، شعار مذکور باز گو کنندهٔ چنین واقعیتی است. با آن که چنین انسانی - انسان عقیده مند و مبارز - بر انسان فاقد عقیده برتری دارد، انسان ملکوتی و ایده آل اسلامی نیست، زیرا در اسلام مبارزه تنها در راه «عقیدهٔ توحید» و اعلای آن «مقدس» است.

به دیگر سخن: در اسلام، مفهوم زندگی، ایمان داشتن به خداوند یگانه و تلاش در راه جلب رضای او «مقدس» است، لا غیر.

پای نوشت ها

1- بعضـی بنیاد ها و سازمان ها بی آن که این شـعار را به کسـی نسـبت دهند، آن را در قالب «مهر» و «پوستر» عرضه و انتشار داده اند، از جمله: بنیاد مستضعفان، ستاد عملیاتی منطقه (یک) شمیرانات، راه آهن دولتی ایران.

2- نگارنده به منابعی در این زمینه مراجعه کرده که به اهم آن ها در حاشیهٔ شمارهٔ 60 اشاره شده است.

3- لفظ جهاد زمانی بر مفهوم جهاد (در اصطلاح دینی) اطلاق می شود که همراه با عقیده و ایمان باشد، استعمال آن در این جا در معنای مجرد و کلی آن است. (العلایلی)

4- سیرة الحسین (چاپ دوم تحت عنوان الامام حسین) مصر، 1358 ه- ق . ج 1، ص 103 و ج 2، ص 257

5- روز نامهٔ الحیاة، اسسـها کامل مروة عام 1946م، چاپ قاهره. شایان ذکر است که کلام آن الحیوة عقیـدة و جهاد، به عنوان شـعار روز نامهٔ الحیاة، در صفحهٔ نخست این روز نامهٔ بعد از کلمهٔ الحیاة به چاپ می رسد.

6- مجلهٔ مکتب اسلام، س 4 (1341) ش 8، ص 21

7- از انتشارات انجمن اسلامی دانش جویان آمریکا و کانادا، 1357، ص 20

8- اصول و ضابطه های حکومت اسلامی ص 59

9- زندگانی حضرت خامس آل عبا ابی عبد اللّه الحسین (علیه السلام)، 1371 ه- ق. 1330 ش، ص 119

10- زندگانی امام حسین (علیه السلام)، 1345 ج 1 ص 182، 378

11- مذهب در اروپا، 1344 ص 145،153- 170

12- فلسفهٔ انقلاب حسین، ترجمهٔ دامغانی و دشتیانی 1346 ص 10

13- مجاهدان و شهیدان راه آزادی. تألیف امیر علائی، 1358، ص 528

14- فروغی از تربیت اسلامی 1358 ، ص 83، 86، 87، 347

15- راه حسین، 1358 ص 195، 232

16- نوای شاعر فردا یا اسـرار خودی و رموز بی خودی فیلسوف شـرق علامه شـیخ محمد اقبال لاهوری، با مقدمه و حواشـی دکتر محمد حسین مشایخ فریدنی تهران، بنیاد فرهنگ ایران، 1358،

ص 65، 73 و 59

17- روز نامهٔ میزان، ش 95 (1360)، ص 2

18- خون های مقدس، 1338 ص 205

19- مجلهٔ مکتب اسلام، س 4، ش 6 (تیر ماه 1341)، ص17

20- مکتب تشیع (سالانه) اردیبهشت 1341: 2 - 7

21- الفبای فکری امام حسین (چاپ 2، 1384 ه- ق) ص 13

22- مجلهٔ مکتب اسلام، س 6، ش 8، صفحهٔ عنوان و س 16، ش 2 ، پشت صفحهٔ عنوان، خرداد 1344

23- مکتب اسلام (1340)، س 3، ش 10، ص 20

24- سلام بر عاشورا (1347) ص 35 - 36، 169

25- تاریخ سیاسی اسلام 1349 ص 413

26- کتاب برای چشم هایت، تهران، 1349، ص 29

27- مبارزه با نفس یا جهاد اکبر (سخنرانی امام خمینی)، نقل از مقدمهٔ ناشر کتاب، ص 5، 1392 ق.

28- علل قیام حسین، قم، ص232

29- اسیر آزادی بخش (مجموعهٔ شعر) تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ص16-17

30- مجلهٔ استعمار، تهران (1397 ه- ق) ص 130 و 213

31- مجلهٔ مکتب اسلام س 20 ش 5، 1356

32- کتاب جهاد، 1357 ص 149،330

33- شهادت، رستگاری، 1357 ص 17

34- ایدئولوژی، تهران، سازمان برنامه و بودجه (1362) دفتر سوم، ص 9

35- مکتب مبارز: نشریهٔ اتحادیه انجمن های اسلامی دانش جویان در اروپا، ش 15 ص 87 - 89،1357

36- سیمای محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نوشتهٔ علی شریعتی، ترجمهٔ به انگلیسی (قسمت یادداشت ها) 1358 ص 77

37- نشریهٔ «از عاشورا تا اربعین» ش 4 پنج شنبه چهار دی 1359

ص: 62

38- انتشارات سپاه پاسداران، ص 24

39- مجلهٔ سروش، س 3 ش 123 ص 34، آذر 1360

40- کیهان، ویژه نامه عاشورای حسینی، 14 آبان 1360، ص 4

41- روز نامهٔ جمهوری اسلامی، یک شنبه دوم آبان 1361، ص 1

42- ویژه نامهٔ کیهان، 19 بهمن 1360، ص 8

43- روز نامهٔ جمهوری اسلامی، ش 866 (سال سوم، پنج شنبه ششم خرداد 1361)

44- قرآن جامعه شناسی اتوپیا ،تهران، امیر کبیر، 1361، ص 19

45- از این نظر الشرباصی که می گوید «یکی از سرایندگان موحد این شعار را در بیتی تضمین نموده». استنباط می شود که وی جملهٔ «ان....» را از امام حسین (علیه السلام) نمی داند. [م]

46- یسألونك فی الدین و الحیاة، چاپ 2، 1972 م، ص 546 (چاپ اول 1970)

47- مجموعهٔ آثار دکتر شریعتی، ج 1، ص 225 و ج 16 (تاریخ تحریر 51 - 1350) ص 172 (و نیز دیده شود: مجموعه آثار شریعتی ج 3، ص11؛ ج 12، ص 247؛ ج 19، ص 207 و ص 384)

48- خوب است در این جا متذکر شویم با آن که دکتر شریعتی بدون ارائه مأخذ در بعضی از نوشته های خود عبارت «ان الحیوة عقیدة و جهاد» را به امام (علیه السلام) نسبت داده، در حاشیهٔ کتاب اسلام شناسی «که در متن خواندید» متذکر می شود: «این جمله مصراع یک شعر است از شاعری متأخر، اما مضمون آن در سخن حسین (علیه السلام) هست» با این تذکر، بر خلاف عده ای از نویسندگان که بصراحت این بیت را از امام حسین (علیه السلام) می دانند، او از امام (علیه السلام) نمی داند، و نظر خود را مبنی بر این که «اما مضمون آن در سخن حسین (علیه السلام) هست» روشن نمی سازد یعنی نشان نمی دهد که در کجای سخن امام (علیه السلام) چنین مضمونی را یافته است، مگر آن که بگوئیم که زندگی امام خود «عقیده و جهاد» بوده است که البته این سخن، با توجه به شناختی که از زندگی و روش فکری او داریم سخن درستی است.[م]

49- مبارزه ای در قالب صلح ،قم، شفق، 1357، ص 8

50- بخشی از سخنرانی استاد محمد مفتح در مجلسی که به مناسبت شهادت استاد مطهری، در دانش کدهٔ الهیات (1358/2/17) تشکیل گردیده بود.

51- انسان کامل، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، 1362 ، ص 105 - 106 - 190

52- ظاهراً منظور شـهید بهشتی، شـیخ عبـد اللّه العلایلی مصـری است که کتاب ها و مقالات زیادی دربارهٔ امام حسـین (علیه السـلام) تألیف کرده و از بیت مورد بحث ما نیز در آثار خود سود برده است.

53- سلسله درس های شناخت، درس پنجم، پخش از سیمای جمهوری اسلامی ایران، روز یک شنبه چهارم اردیبهشت 1361

54- این نظر استاد محمد تقی جعفری را شخصاً گرفته ام. [م]

55- شعری که امام در کربلا خوانده - بنا به نقل شیخ مفید - سه بیت زیر است:

سأمضی و ما بالموت عار علی الفتی *** اذا مانوی حقاً و جاهد مسلماً

و واسی الرجال الصالحین بنفسه *** و فارق مثبوراً و خالف مجرماً

فان عشت لم اندم و ان مت لم الم *** کفی بک ذلاً ان تعیش و ترغما

(الارشاد، اصفهان، 1364 ق، ص 206).

56- روز نامهٔ جمهوری اسلامی، حدود بهمن ماه 1362

57- (کتاب) ذکری سعد اللّه الجابری، قدم له و أشرف علی طبعه أحمد الجندی، (سوریا)، طلاس، (1981 م) ص 9

58- الشّوقیّات المجهولة، آثار شوقی، التی لم یسـبق کشف ها و نشـر ها، دراسات و أضواء جدیدة علی حیاة الشاعر و عصره و أدبة، الجزء الثانی (1904 - 1932) بقلم الدکتور محمد صبری. طبعة ثاینة منقحة، بیروت، دار المیسیرة، 1399 ه- ق. ص 247

59- کتاب صحافة و سیاسة، سوریة في القرن العشرین، تألیف نصوح بابیل، لندن، ریاض الرّیس للکتب و النشر، 1987 م، ص 26

60- در این جا به بعض کتاب ها و مجله هایی که در رابطه با این تحقیق از نظر گذرانده ام اشاره می شود:

1- کتاب های مقاتل و سـر گذشت نامه ها (در 89 جلد) 2- صـحاح سته، کتب اربعه و دیگر متون احادیث (170 جلد) 3- متون شعر عربی (156 جلد) 4- مجله ها و روز نامه های عربی و فارسی (526 عنوان) 5- صحیفه نور (16 جلد)

61- هر کتاب فقهی مهمی با کتاب «الطهارة» آغاز می گردد و غالباً حاوی کتابی در باب «جهاد» نیز هست.

تأثیر فرهنگ عاشورا و نمود های عینی آن در اندیشه و زندگانی امام خمینی (سلام اللّه علیه) حسین رزم جو

حسن مطلع سخن را با نام و یاد آن اسوه فضیلت و شجاعت که وجودش تبلوری از ارزش های متعالی فرهنگ عاشورای حسینی است، آغاز می کنیم و به او که قیامش در بر پائی انقلاب شکوه مند اسلامی ایران، الگوئی بود از عاشورا: «روز حماسه و تولد جدید اسلام و مسلمانان» درود می فرستیم:

...مشیت الهی بر این تعلق داشت که: «سر انجام در واپسین ساعات غم رنگ شبان گاه 14 خرداد سال 1368 شمسی، بلند آفتاب دین، در سیّال ارغوانی شفق ابدیت به خاموشی گرائید و «روح خدا» چونان پرنده ای سبک بال، از آشیان خاک به اوج افلاک پر کشید و به ملکوت اعلی پیوست.» رضوان اللّه تعالی علیه.

با غروب وجود او، گویی طبیعت را حال و هوایی دیگر فرا گرفت. زمان در معبر پر شتاب خود درنگ کرد، چهره آسمان را غباری از اندوه پوشاند. زمین در سوگش به ماتم نشست، و ابر و گل و نسیم در عزای او گریستند.

آیا به واقع می توان در ظرف محدود کلمات، و به یاری قلم که در بیان رمز و راز های جان، نا توان و نا رساست؛ از چگونگی «مرگ خورشید» و وصف الحال مشتاقی و مهجوری او - آن چنان که در خرمن امید عاشقانش شرر زده است - گزارشی به دست داد؟! و «زین آتش نهفته که در سینه من است» (1) بی خبران از سوز هجرانش را خبر دار کرد؟! بی گمان:

قلم را آن زبان نبود که سرّ عشق گوید باز *** ورای حدّ تقریر است، شرح آرزو مندی (2)

1- مأخوذ است از این بیت خواجه شیراز -حافظ- : زین آتش نهفته که در سینه من است *** خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت ر ک: دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بی تا) انتشارات کتاب فرشی زوار، صفحه 6

2- همین مأخذ، صفحه 306.

لذا با اذعان به نا رسایی قلم و ناتوانی زبان، در عبارات ذیل سایه روشنی از احساسات و علائق نسلی از بندرسته را نسبت به مرشد و مرادی بزرگ به رشته تحریر می آوریم که به رهبری او، فراز و نشیب های دوران پر ماجرای چهل ساله اخیر را پسِ پشت نهاده است و به دم گرم مسیحائیش جانی تازه یافته و با تولد های دیگر، زمینه ساز انقلاب شکوه مند اسلامی مان گشته است:

– او به منزله «آفتاب» حیات بخشی بود که در سیاه ترین روزگار ستم گری طاغوتیان، و دوران خفقان حکومت ستم شاهی، بر قلب های افسرده محرومان نور امید پاشید و آنان را به پیکار با تاریکی ها بر انگیخت، تا جامعه شرق و غرب زده ما را از ظلمت به سوی نور و از «شب تاریک و بیم موج و گردابی چنان هائل» (1) به سواحل امن و جمع سبک باران آزاده، هدایت کرد.

– سراسر زندگی و لحظه لحظه از عمر پر برکت او در راه تحقق آرمان های والای اسلامی و اجرای قوانین الهی و مبارزه با ظلم و ظالم گذشت.

– او پیش رو بیدار گران اقالیم قبله و شاخص ترین چهره تاریخ پس از انبیاء و معصومین (علیهم السلام)، بت شکن تاریخ توحید، تندیس استقامت و صبر، مظهر صلابت و سازش نا پذیری با دشمنان خدا و خصم مستکبران جهان خوار بود.

– وی، ایمان و فرزانگی جدّش – خاتم پیامبران، که درود خدا بر او و خاندانش باد – شجاعت و سخت کوشی پدرش – علی (علیه السلام) پیشوای پرهیز گاران – و جوان مردی و ایثار گری کاروان سالار شهیدان کربلا را به همراه داشت.

– دلش مالامال از عشق، و سرش آکنده از شور عدالت خواهی و فضیلت جوئی بود.

– او به گونهٔ آتش فشانی گدازان، از کانون جوشان حوزه ها، و از بستر خروشان توده های ظلم ستیز داد خواه بر آمد و چونان صخره ای عظیم و استوار بر سر بد خواهان فضیلت و آنان که به واسطهٔ جمود فکری و تحجّر ذهنی، همیشه سدّ راه ترقی اسلام و اسلامیان بوده و در طول تاریخ، در لباس «شریح قاضی» ها و مفتیان هم کاسه و هم سوی با طاغوت ها، آب به آسیای دشمنان دین ریخته اند؛ فرود آمد و در فرخنده ایام بهمن 1357، به یاری مردم قهرمان ایران کاخ پوشالی دو هزار و پانصد ساله ستم شاهی را در هم کوبید.

– وی با دین به دنیا فروشان بی بصر از خدا بی خبر و: «روحانی نما های ریا کار» (2) هم چنین با شیطان بزرگ و چپاول گران بی فرهنگ و ضد بشر شرق ملحد و غرب فاسد و: «هم آخور های اسرائیل جنایت کار» (3) مبارزه ای بی امان کرد، و در این ره گذر توان ابر قدرت های جنایت کار را در هم شکست. و

1– اشارت است به این بیت لسان الغیب: شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل *** کجا دانند حال ما سبک باران ساحل ها ر ک: ماخذ پیشین، صفحه 2.

2– ر ک: وصیت نامه سیاسی – الهی رهبر کبیر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران – حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی قدس سره – بخش پیش گفتار، چاپ تهران، 1368 ش، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

3– ر ک: وصیت نامه سیاسی – الهی رهبر کبیر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران – حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی قدس سره – بخش پیش گفتار، چاپ تهران، 1368 ش، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

جامعهٔ اسلامی را به هویت اصلی و به خویشتن خویشش باز گرداند و سر انجام با اعمال سیاست: «نه شرقی نه غربی، بل اسلامی» بند های بردگی و رعب و ترس از استعمار گران جهان خوار را از دست و پای مردم مظلوم خود باز کرد و به استقلال شان رسانید.

او به مردان جامعهٔ از بند رستهٔ ما، اعتماد به نفس و شهامت بخشید، و زنان مسلمان را از سقوط به منجلاب فسادی که مزدوران غرب زدهٔ بی گانه به دست خاندان فاسد پهلوی – برای تباهی شان فراهم آورده بودند، نجات داد. و با برقراری سنت اسلامی حجاب، عفت و پاکی رأی و دامن را برای آنان تأمین کرد و با شرکت دادن ایشان در صحنه های زندگی فرهنگی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، به نیمی از پیکرهٔ اجتماع مان حیاتی تازه بخشید و از این ره گذر حقوق طبیعی و انسانی زنان را تضمین کرد.

– تحمل باز داشت ها، تبعید ها، در بدری ها، زخم زبان شنیدن های آن قائد بزرگ از خناسان زمان و اندر بلا های سخت بودن او که منجر به «فرّ و بزرگ مردی و سالاریش» گردید، قصه ای است پر غصه، و مبارزات خستگی نا پذیر وی در راه دفاع از حقوق مستضعفان و اعتماد و اتکاء دائمی اش به الطاف حق و کوشش در تأمین رضای خداوند و پیروی از رهبران راستین دین، قولی است که جملگی بر آنند.

– بر جسته ترین ابعاد روح متعالی امام خمینی (سلام اللّه علیه): اخلاص، ایمان راسخ به حق و بی اعتنائی به زخارف فریبای دنیا بود و بدین دلیل قدرت های مادی و ظاهری را همواره حقیر می شمرد و تکیه کلام همیشگی اش این حدیث نورانی نبوی بود که: (حُبُّ الدُّنیا رَأسُ کُلِّ خَطیئَهٍ) (1)

– او در رعایت فرمان های الهی و امانت داری مصداق و مَثَل اعلای این کلام خداوندی بود که فرموده است: (مِنَ الْمُؤْمِنِینَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَیْهِ فَمِنْهُم مَّن قَضَی نَحْبَهُ) (2) و در عین حال که اراده ای به استواری و توان مندی یک سردار شجاع و نظامی داشت – و در مقام فرمان دهی کل قوا همواره چونان بنیانی مرصوص در برابر دشمنان شرف و آزادی پای می فشرد و در مواقع لازم به سر کوبی آنان فرمان می راند، احساس و عاطفه ای به رقّت یک عارف داشت و دلش به مانند قلب عاشقی پاک باخته، آکنده از شور و شوق و عشق به حقیقت بود، چنان که این ویژگی های روحی او را از مجموعه اشعاری که در دیوان مستطابش گرد آورده اند، از جمله از غزل عارفانه و زیبای ذیل که در آن ضمن بیان درد مهجوری و شرح آرزومندی خود – لسان الغیب وار – راز گشائی ها فرموده است، به خوبی می توان دریافت:

آید آن روز که خاک سر کویش باشم *** ترک جان کرده و آشفتهٔ رویش باشم

ساغر روح فزا از کف لطفش گیرم *** غافل از هر دو جهان، بستهٔ مویش باشم

1– ر ک: نهج الفصاحه – مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلم)– مترجم و گرد آورنده: ابو القاسم پاینده، تهران، چاپ سیزدهم. 1360 ش، سازمان انتشارات جاویدان، صفحه 283.

2– سوره مبارکه احزاب /33، آیه 23

سر نهم بر قدمش بوسه زنان تا دم مرگ *** مست تا صبح قیامت ز سبویش باشم

هم چو پروانه بسوزم بر شمعش همه عمر *** محو، چون می زده در روی نکویش باشم

رسد آن روز که در محفل رندان سر مست *** راز دار همه اسرار مگویش باشم

یوسفم گر نزند بر سر بالینم سر *** هم چو یعقوب دل آشفتهٔ بویش باشم (1)

... استقبال بی نظیر تاریخی که به هنگام ورود او به خاک وطن - پس از پانزده سال تبعید - در دوازدهم بهمن ماه سال 1357 ، از طرف میلیون ها انسان مشتاق بی قرار به عمل آمد، و سیل میلیونی امّت عزادار سوگوار همراه با طوفانی از صجه و ناله و اشک، در لحظات وداع با پیکر پاکش در مصلای بزرگ تهران و در مراسم تشییع و تدفین او که در شانزدهم خرداد 1368 جاری و بر پا شد، خود نشانه ای است از محبوبیت بی همال و خصال شایستهٔ وی و بر حق بودن مکتبی که به عشق آن زیست و برای سر بلندی و گسترش آن مبارزه کرد و با عشق آن جان سپرد.» (2)

***

و اما بررسی: «تأثیر فرهنگ عاشورا و نمونه های عینی آن در اندیشه و زندگانی امام خمینی (رحمة اللّه)» که موضوع مقالت حاضر است، از مطالعهٔ اجمالی قیام آن بزرگ مرد علیه رژیم فاسد پهلوی، با توجه به اهداف متعالی و رهبری ایشان در جریان انقلاب اسلامی ایران که فراهم شدن زمینهٔ آن به سال ها قبل از رویداد 15 خرداد سال 1342 می رسد، قابل توجیه و تبیین است. چه بی گمان میان افکار و مقاصد و عملکرد امام خمینی (رضوان لله علیه) با اهداف و آرمان های مقدس و شیوهٔ رفتار حضرت امام حسین (علیه السلام) در قیام عاشورا، هم سانی ها و هم سوئی های آشکاری وجود دارد و به تعبیری دیگر، شاید به جرأت بتوان گفت: که این در واقع حماسهٔ بزرگ کربلاست که الهام بخش، توان دهنده و انگیزهٔ اصلی رهبر و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران در ایجاد حرکت های ضد طاغوتی و مبارزات ایشان با سلسلهٔ پهلوی و مآلاً بر اندازی حکومت دو هزار و پانصد سالهٔ ستم شاهی ایران در 22 بهمن ماه 1357 می باشد.

توجه به رخدادی که ذیلاً از تاریخ خونین کربلا نقل می گردد، شاید ما را در روشن گری و تحلیل موضوع مذکور، راهنما و مدد کاری بایسته باشد:

حضرت سید الشهداء (علیه السلام)، پس از نخستین دیداری که با حرّ بن یزید ریاحی فرستاده و پیش قراول لشگر عبید ا... بن زیاد، حاکم کوفه - در محل «بیضه» دارند، و طی خطبه ای تکان دهنده که با این عبارات آغاز می شود، ظلم ستیزی خود و دلیل نهضت و مخالفت شان را در برابر حکومت

1- ر ک: دیوان امام - مجموعه اشعار امام خمینی (سلام اللّه علیه) - چاپ دوم، تهران، 1372 ش، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صفحه 153

2- تلخیصی است از مقاله: «در سوگ آفتاب» به قلم نگارنده این سطور، که در شماره 26 مجله مشکوة، بهار 1369 ش و در شماره پنجم سال اول ماه نامه آشنا، خرداد و تیر ماه 1371 ش، چاپ و منتشر شده است.

یزید بن معاویه، چنین اظهار می فرمایند:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولُ اللّهِ (صلی الله علیه و آله و سلم) قال: مَنْ رَأَى سُلْطَاناً جَائِراً مُسْتَحِلًّا لِحُرُمِ اللَّهِ نَاكِثاً لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالِفاً لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ بِقَوْلٍ وَ لَا فِعْلٍ كَانَ حَقاً عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ) (1) : [ای مردم! رسول اکرم – که درود خداوند بر او و خاندانش باد – فرموده است: اگر کسی زمام دار ستم گری را ببیند که به حقوق الهی و احکام دین تجاوز می کند و پیمان خداوند را می شکند و با سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مخالفت می ورزد و با بندگان خدا به ظلم و گناه رفتار می نماید، و او برای تغییر و بر اندازی چنین زمام دار بیداد گری، با گفتار و کردار خود اقدام نکند، حقاً خداوند وی را به همان جایی خواهد برد که آن ستم کار را می برد.]

و به دنبالهٔ عبارات مذکور، ضمن بیان این حقیقت که: (ألا و إنَّ هؤُلاءِ قَد لَزِموا طاعَةَ الشَّيطانِ،و تَرَكوا طاعَةَ الرَّحمنِ،و أظهَرُوا الفَسادَ،و عَطَّلُوا الحُدودَ،وَ استَأثَروا بِالفَيءِ،و أحَلّوا حَرامَ اللّهِ،و حَرَّموا حَلالَهُ،و أنَا أحَقُّ مَن غَيَّرَ ... فَأنَا الحُسَينُ بنُ عَلِيٍّ،وَ ابنُ فاطِمَةَ بِنتِ رَسولِ اللّهِ (صلی اللّه علیه و آله و سلم)... فَلَكُم فِيَّ اسوَةٌ... الخ) (2) : [آگاه باشید! همانا اینان (عمّال حکومت یزید) پیروی شیطان را نصب العین و برنامهٔ خود قرار داده اند و اطاعت خداوند را ترک کرده و فساد را آشکار ساخته و مروّج آن شده اند و حدود مقررات دین را تعطیل نموده و خزانهٔ کشور اسلامی را به خود اختصاص داده، حرام خدا را حلال و روای آن را نا روا ساخته اند و من از هر کسی شایسته ترم که وضع نا بسامان موجود را تغییر دهم... من حسین، فرزند علی (علیه السلام) و پسر فاطمه، دختر رسول خدا هستم... پس لازم است که شما از روش من – در مبارزه با حکومت ظلم – پیروی کنید. زیرا عمل من برای مسلمانان حجت و سر مشق است.. الخ]

لذا آن امام همام با ایراد خطبهٔ مزبور، احساس مسئولیت و ایفای وظیفه و یا تکلیف شرعی خویش را علیه یزید – به منظور پاس داری از حریم دین خداوند و احیای سنت های سنیهٔ پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و از بین بردن بدعت هایی که توسط خاندان بنی امیّه و خلیفه غاصب زمان و حامیان او به وجود آمده بود، اعلام می دارند و مسلمانان را به مبارزهٔ با او تحریض می کند.

شایان ذکر است که آن حضرت، قبل از واقعهٔ غم انگیز نینوا، در جایی دیگر نیز ضمن نگارش نامه ای به بزرگان بصره، اوضاع زمانه و عملکرد سوء حکومت یزید را از لحاظ پدیدار کردن بدعت ها و از بین بردن راه و روش پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) این گونه توجیه کرده و حجت را بر دین باوران غیرت مند تمام فرموده بودند: (فَاِنَّ السُّنَّةَ قَدْ اُميتَتْ و اِنَّ البِدْعَةَ قَدْ اُحْيِيَتْ.) (3) [همانا طریقه پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) – در روزگار ما – مرده است و رسم ها و عقاید تازهٔ بر خلاف دین به وجود آمده است.] و در واقع زبان حال شان از بیان

1- ر ک: تاریخ الرسل و الملوک – تاریخ طبری – تألیف: محمد بن جریر طبری، طبع قاهره، 1358 ه- ق، ج 4، ص 304.
2- ر ک: تاریخ الرسل و الملوک – تاریخ طبری – تألیف: محمد بن جریر طبری، طبع قاهره، 1358 ه- ق، ج 4، ص 304.
3- ر ک: مأخذ پیشین، ج 4، ص 266.

این واقعیت تلـخ آن است که می خواهند بگویند: نا گزیر هدف من از قیام علیه پسـر معاویه از بین بردن این بدعت ها و زنده کردن اسـلام راستین و سنت های پسندیده جدّم خاتم پیامبران محمد بن عبد اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است.

بر این قیاس، در زندگی سیاسـی و اندیشه های مذهبی رهبر و بنیان گذار جمهوری اسـلامی ایران - حضـرت امام خمینی (رحمة اللّه) - و مبـارزاتی که معظم له از دوران جوانی شـان علیه یزیـد زمان خود - محمـد رضا پهلوی - آغاز کردنـد، دقیقاً همین احساس وظیفه و نمود های عملی اهداف سالار شـهیدان کربلا مشاهده می شود، زیرا ایشان در برابر حکومتی به پا خاستند که با ارائه و کاربرد بدعت هایی چون کشف حجـاب، رواج بی بنـد و باری ها در معاشـرت زنان با مردان، دائر کردن مراکز فحشاء و فساد و شـرب خمر و دیگر منکرات، وضـع قوانین خلاـف دین، به بـاد دادن خزانـهٔ کشور از طریق ول خرجی هـا، عیاشـی هـا و حیف و میـل هایی نظیر بر پایی جشن های دو هزار و پانصدمین سال حکومت سـتم شاهی و تاج گذاری و ترویج فرهنگ مبتذل غرب و.... در واقع رهسپار همان راه ضلالت و شیطانی بود که یزید بن معاویه و هوا داران او - به روزگار امام حسین (علیه السلام)- در آن گام بر می داشتند.

به گواهی اسـناد موجود در تاریـخ معاصـر ایران و مشاهـدات عینی نسـلی که دوران چهل سالـهٔ اخیر را درک کرده و شاهد بر رویداد ها و حوادث سیاسـی بوده که در کشور مان پیش آمـده است، حکومت خود کامـهٔ محمـد رضا پهلوی - به پشتیبانی شـیطان بزرگ (آمریکا) و دولت اسـرائیل غاصب و ارتشـی که تا بنِ دندان به سـلاح های آمریکایی و انگلیسی مسلح و مجهز بود و توسط مستشاران آمریکایی اداره می شـد - هر فریـاد تظلم و اصـلاح طلبی را که به منظور دفـاع از حق و جـانب داری از دین و حمایت از مردم مظلوم، از طرف مصـلحی کشـیده می شـد، در گلوی او خفه می کرد و روشن فکران غیرت منـد ظلم ستیز را اسـیر سـیاه چال ها و زندان های مخوفی کرده بود که به دست دژخیمان سازمان به اصـطلاح اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) اداره می شد. حکومتی که حضـرت امام خمینی از سران آن، این گونه یاد کرده اند: «اسـتبداد محمد رضا و پدر رو سـیاهش روی سـلاطین مستبد را سفید کرده است. این پدر و پسر جنایت هائی در ایران کرده اند که ما نمی توانیم عشـر آن، حتی صد یک آن را بیان کنیم، این ها ملت ما را به اسارت کشیدند، قبرستان های ما را آباد و شهر های مان را خراب کردند. لذا اگر ایران بخواهد اصلاح شود، محمد رضا و سلسلهٔ خبیثهٔ

پهلوی باید از میان برود و دست سه ابر قدرت جنایت کار: آمریکا، روسیه و انگلستان باید از ایران قطع گردد.» (1)

از آن جا که توصیف وضع نا بسامان حکومت و رژیم فاسدی که حضرت امام (رحمة اللّه) با یاری مردم

1- ر ک: نامه انقلاب اسـلامی، شـماره 8 بهمن مـاه 1360، از انتشارات وزارت ارشاد اسـلامی، صـفحات 14 و 23 هـم چنین ر ک: سخنان امام خمینی (رحمة اللّه) - در بدو ورود شان به تهران - به تاریخ دوازدهم بهمن 1357 ش در بهشت زهرای تهران

قهرمان و شهید پرور ایران علیه آن قیام کردند، از حوصلهٔ نوشتار حاضر خارج است و در واقع به مجال کافی دیگر نیاز دارد، لذا برای پرهیز از اطناب در سخن، شاید بی مناسبت نباشد که تحلیل موضوع مورد بحث را در بیان خاطره و گزارش ذیل خلاصه کنیم و خوانندگان گرامی را به منظور آگـاهی از تفصـیل آن به کتـاب هـا و مقالاـتی احـالت دهیم که تـاکنون دربارهٔ انقلاب اسـلامی ایران و حرکت و نهضت امام خمینی (رضی اللّه عنه) و علل سقوط سلطنت خاندان پهلوی نگاشته شده است:

در نخستین روز های بهمن ماه 1357 شمسـی یا در آستانه پیروزی انقلاب و باز گشت امام از تبعید پانزده ساله شان به ایران که نظام ستم شاهی سلسله پهلوی، در حصاری از حکومت نظامی و فضایی آکنده از خون و آتش، آخرین نفس های حیات نکبت بار خود را می کشید و شاه معـدوم چونان غریقی در حال نزع، برای ادامهٔ زندگی اش به هر حشیشـی چنگ می زد و به هر جنایتی دست می یازید، نگارنده این سطور که مانند ملیون ها ایرانی دردمند دیگر، هر لحظه سپری شدن دوران تاریک اسـتبداد و فرا رسـیدن صـبح آزادی را انتظار می کشـید، ضمن چکامه گونه ای با عنوان «پنجاه سال شوم» - که ابیات ذیل بخشـی از آن منظومه است - خطوط برجسـته سـیمای ظالمانه حکومت محمد رضا را که امام خمینی با الهام از قیام کربلا، در بر اندازی او همت گماشته بودند چنین ترسیم و توصیف کرده است:

طوفان خشم ملت مظلوم بر کند *** نخل ستم ز جای و بسوزد بر و برش

ظالم که نقشه ها کشد از بهر جان خلق *** با دست خویش می کند او چه به مغبرش

آه یتیم و نالهٔ زندانی اسیر *** آسان کند اثر، که به خرمن در آذرش

«پنجاه سال شوم» بر این بوم و بر گذشت *** با حیله و دروغ و تباهی، سراسرش

بس وعده های پوچ و دروغین بداد و داشت *** آن گرگ در لباس شبان، خدعه در سرش

روزی به نام غم خوری از «برزگر»، گرفت *** آب و زمین ز «مالک» و شد فتنه بر درش

در سود «کار خانه» به ظاهر شریک کرد *** «مزدور» را و کرد تبه، رنج و باورش

بنیاد «علم» و خانهٔ «فرهنگ» شد خراب *** ز آن «دانشی سپاه» ابو جهل پرورش

آزادی و فضیلت و هم مردمی بکشت *** دین خوار گشت و «عالم دین» شد به شش درش

«خائن» به روزگار وی ارج و مقام یافت *** «فاسد» عزیز گشت و گرامی و سرورش

«منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا» (1) *** ز افعال خاندان فرو مایه گوهرش

«هر عاقلی به زاویه ای گشت ممتحن» (2) *** هر فاضلی به خاک سیه، جای و بسترش

1- این دو مصـرع سروده سنایی غزنوی است در قصیده 47 بیتی معروف او با مطلع: منسوخ شـد مروت و معدوم شد وفا *** زین هر دو

نام مانده چو سیمرغ و کیمیا ر ک: دیوان اشعار حکیم ابو المجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام: مدرس رضوی، تهران، 1320 ش، انتشارات شرکت طبع کتاب صفحات 45 تا 48

2- این دو مصرع سروده سنایی غزنوی است در قصیده 47 بیتی معروف او با مطلع: منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا *** زین هر دو

نام مانده چو سیمرغ و کیمیا ر ک: دیوان اشعار حکیم ابو المجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام: مدرس رضوی، تهران، 1320 ش، انتشارات شرکت طبع کتاب صفحات 45 تا 48

آزادگان به بند و به زندان اسیر و خوار *** فرزانگان حقیر و زبون، در برابرش

... سرمایهٔ طبیعی کشور به باد داد *** از «نفت» و «گاز» و آهن و پولاد و هم زرش

القصه، او هر آن چه به دوران خویش کرد *** از جهل و از خیانت و سفّاکی و شرش،

چشم زمانه هیچ ندیده است آن چنان *** در زیر آبی فلک و سقف اخضرش

و در ادامهٔ این ابیات، اشارتی چنین شده است به قیام پیامبر گونه امام خمینی در بر اندازی حکومت پهلوی و شکوفائی انقلاب و پیروزی مردم از بندرسته ایران:

اینک به پایمردی نستوه مرد حق *** فرزند مصطفای «خمینی» که از فرش

دشمن به اضطراب و دل دوست شادمان *** رایات دین بلند و سر افراز هم، سرش

مردم بسیج گشته و فریاد «انقلاب» *** آید به گوش، صوت خوش روح پرورش

اینک به پاسداری آزادی و شرف *** با اتکاء به قدرت خلاق داورش

چون کوه با صلابت و توفنده هم چو باد *** چون بت شکن نیای خود و هم پیمبرش

کاخ ستم به لرزه در آورد و داد خلق *** بگرفت با عنایت حق از ستم گرش

آری، حضرت امام (رحمة اللّه) با «اتکاء به قدرت خلاق داور» و برخور داری از «عنایت حق» و حمایت مردم تحت ستم ایران، کاخ ظلم یزید زمانه را به لرزه در آورد و زمینه نهضتی همگون و هم سو با قیام عاشورا را در کربلای ایران فراهم کرد.

شایستهٔ یاد آوری است که سابقه مبارزات حسین گونه امام خمینی (رحمة اللّه) علیه ستم و فساد و بی دینی، به سال ها قبل از شکوفائی انقلاب اسلامی بهمن 57 می انجامد و در واقع مراحل عملی آن با نگارش کتاب «کشف الاسرار» - بعد از واقعه شهریور 1320 شمسی و سر نگونی رضا خان، با این گونه افشا گری ها که: «احکام صادره از سوی رژیم رضا خانی بی اعتبار است و باید به دور ریخته شود» (1) - آغاز می گردد و پس از کودتای آمریکائی 28 مرداد 1332، در جریان ساله ای خفقان زای سلطه حکومت محمد رضا شاه - به ویژه در دهه چهل - که وی با یاری ایادی آمریکا و نیروی جهنمی ساواک، به نام اصلاحات و انقلاب سپید، هدف اصلی اش دین زدائی از فضای فرهنگ و دانش گاه های ایران است، پیکار مقدس امام متناسب با شرایط زمان و مقتضای رویداد هایی که اتفاق افتاد، در مقاطع مختلف به اشکال ذیل ادامه می یابد:

- مخالفت با قانون «تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی» که در مهر ماه 1341، به تصویب هیئت دولت وقت (کابینه اسد الله علم) رسیده بود و در آن قید «دیانت اسلام» از شرایط

1- ر ک: حرکت امـام خمینی و تجدیـد حیـات ایشـان، نوشـته: راشـد الغنوشـی: ترجمه: سـید هادی خسـرو شاهی، تهران، 1372 ش، انتشارات مؤسسه اطلاعات، ص 52

انتخاب کننـدگان و انتخاب شونـدگان در انجمن های مـذکور حـذف گردیـده و «سوگند خوردن نمایندگان به قرآن» مبدل به قسم ایشان به «کتاب آسمانی» شده بود.

– مخالفت با لوایح شـش گانه انقلاب سپید در بهمن ماه 1341، و پرهیز دادن امـام، علمای قم را از ملاقات با شاه که قرار بود روز چهارم بهمن همین سال عملی شود و دور داشتن روحانیت از کشیده شدن به منجلاب هم کاری با دربار پهلوی.

– اعلام عزای عمومی در نوروز 1342 به عنوان واکنش منفی در برابر هیئت حاکمه وقت، به منظور متوجه کردن افکار عمومی به جنایات و ستم کاری های رژیم، که این حرکت امام نهضت خونین پانزدهم خرداد را در همین سال در پی دارد.

– تقبیح و مردود دانستن احیای قانون کاپیتولاسیون (Capitulation) – قانونی که برای اتباع خارجی مقیم ایران، مخصوصاً آمریکایی ها – حقی را بـدین صورت قائل می شـد که اگر احیانا جنایتی را در ایران انجام می دادند، محاکم قضایی یا نظامی کشور مان، حق محاکمه، باز جویی و پیگرد آنان را نداشـتند و مآلاً باید در داد گاه های مربوط و وابسته به دولت خود باز خواست می شدند. این قانون در سیزدهم مهر ماه 1342 در کابینه علم تصویب گردید و بعداً به ترتیب: به هنگام نخست وزیری حسن علی منصور در مرداد 1343 در مجلس سنا و در تاریخ 21 مهر ماه همین سال در مجلس شورای ملی به تصویب نمایندگان رسید.

– مخالفت امام با برگزاری جشن های مبتـذل دو هزار و پانصد سالهٔ سـتم شاهی (1) ، در سال 1349 و تقبیح باسـتان گرانی های شاه، از جمله تبدیل تاریخ هجری اسلامی به تقویم واهی شاهنشاهی، هم چنین غیر قانونی شمردن حزب رستا خیز که به فرمان او در سال 1352 تشکیل گردید.

– صدور پیام های انقلابی و ایراد سخنرانی های شور انگیز امام در دوران پانزده ساله تبعید شان از ایران، که به صورت نوار ها، اطلاعیه ها، شب نامه ها، به سرعت در میان مردم پخش می شد و هر کدام از آن ها عامل مؤثری بود در روشن گری و بر انگیختن آن ها به مقابله با کج روی های رژیم و ...

امـا بی گمـان، اوج شـکوفایی و تبلور کامل فرهنگ ظلم ستیز عاشورا را، قبل از انقلاب در سـخنرانی تاریخی که امام عصـر روز عاشورای سال 1342 ش یا دهم محرم 1383ق پس از حادثه حمله دژ خیمان رژیم پهلوی به مدرسه فیضـیه در قم ایراد کرده اند، می توان مشاهده کرد. در عظمت این سـخنرانی انقلابی و عمق و میزان تأثیری که در اذهان عمومی می گذارد، همین بس که از هنگام ایراد آن، صفت «بت شکن بزرگ تاریخ» از طرف مردم حق شناس ایران برای آن عبد صالح، بر صحایف

1– امـام خمینی ضـمن پیام شـجاعانه و هوش یاری بخشـی که برای زائران خانه خـدا – در مراسم حـج سال 1349 ش فرسـتادند، با بیان عبارات ذیل، انزجار خود را از لجام گسـیختگی ها و ول خرجی های حکومت پهلوی و مخالفت شان را با بر گزاری جشن های دو هزار و پانصد سالهٔ ستم شاهی ابراز داشته اند: «دستگاه جبار (پهلوی) صد ها ملیون تومان از سرمایه این مملکت را صرف جشن های ننگین می کنـد. جشن های تولـد این و آن، که خـدای می داند چه مصـیبت و سـیه روزی برای مردم و چه وسـیله اخاذی و غارت گری را برای عمال اسـتعمار به بار آورده است. بودجه هنگفت و سـر سام آوری که در این امر مبتذل صـرف می شود اگر برای سـیر کردن شکم های گرسنه و تأمین زندگی سـیه روز ها خرج می شد، تا اندازه ای از مصیبت ها می کاست. لیکن استفاده جویی و خود کامگی نمی گذارد که این ها به

فکر ملت باشـند. دسـتگاه جبار با پول ملت مسـلمان برای شاهانی که در هر عصر، ملت ها را زیر چکمه های نظامی خود خرد کرده اند، شاهانی که همیشه با مذاهب حقه دشـمنی داشته اند. شاهانی که دشمن سر سخت اسلام بوده و نامهٔ مبارک حضرت رسول را پاره کردند. شاهانی که نمونه آنان در عصـر حاضر پیش چشم همه است، جشن می گیرد و چراغانی می کند.» ر.ک: نهضت امام خمینی، تألیف سید حمید روحانی (زیارتی)، چاپ تهران، 1372، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلد 3، صفحه 548

تاریخ انقلاب، جاودانه، ثبت شد و در واقع این رویداد فرخنده به منزلهٔ آیینه ای گردید که نمود های عینی تأثیر قیام عاشورا را در افکار و شخصیت امام، به روشنی می توان در آن ملاحظه کرد.

عبارات ذیل، بخشی است از این نطق تاریخی متهورانه و سر نوشت ساز:

«بسم اللّه الرحمن الرحیم. الان عصر عاشوراست. گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می گذرانیم، این سئوال برایم پیش می آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین (علیه السلام) جنگ داشتند، آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در آن روز نسبت به زن های بی پناه و اطفال بی گناه مرتکب شدند؟! زنان و کودکان او چه تقصیر داشتند؟! طفل شش ماهه حسین (علیه السلام) چه کرده بود؟!

به نظر من آن ها با اساس کار داشتند. بنی امیه و حکومت یزید با خاندان پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مخالف بودند. بنی هاشم را نمی خواستند، و غرض آن ها از بین بردن این شجرهٔ طیبه بود. همین سئوال این جا مطرح می شود که اگر دستگاه حکومت جبار ایران با مراجع سر جنگ داشت، با علمای اسلام مخالف بود، به قرآن چه کار داشتند که در روز حمله به مدرسه فیضیه آن را پاره پاره کردند؟! به مدرسه فیضیه و به طلاب علوم دینیه چه کار داشتند؟! به این نتیجه می رسیم که این ها با اساس، کار دارند، با اساس اسلام و روحانیت مخالفند. این ها نمی خواهند این اساس موجود باشد.

این ها نمی خواهند صغیر و کبیر ما زنده باشد. اسرائیل نمی خواهد در این مملکت قرآن باشد، نمی خواهد در این کشور علما و احکام اسلام باشد... اسرائیل می خواهد آن چیز هایی که سدّ راه هستند از سر راه برداشته شود. قرآن سد راه است باید برداشته شود. روحانیّت سدّ راه است باید شکسته شود. مدرسهٔ فیضیه و دیگر مراکز علم و دانش سدّ راه است یابد خراب شود. طلاب علوم دینیه ممکن است بعد ها سدّ راه بشوند باید کشته شوند، از پشت بام پرت شوند، باید سر و دست آن ها شکسته شود، برای این که اسرائیل به منافعش برسد، دولت ایران به تبعیت از اغراض و نقشه های اسرائیل به ما اهانت کرده و می کند.

شما اهالی محترم قم! ملاحظه فرمودید که آن روز که آن رفراندوم غلط، آن رفراندوم مفتضح انجام گرفت - رفراندومی برای تأیید تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی و دام فسادی که از طرف رژیم به نام به اصطلاح حقوق زنان و تشکیل جامعهٔ آزاد زنان، برای آنان گسترده شده بود - آن رفراندومی که بر خلاف مصالح ملت ایران بود و با زور سر نیزه اجرا شد. در کوچه ها و خیابان های قم، در مرکز روحانیت، در جوار حضرت معصومه علیها سلام، مشتی اراذل و اوباش را راه انداختند، در

اتومبیل ها نشاندند و گفتند: مفت خوری تمام شد! آیا این طلاب علوم دینیه که سراسر عمر شان را، مواقع نشاط شان را در این حجرات می گذرانند و ماهی چهل الی صد تومان بیش تر ندارند، مفت خورند؟! یا آن هایی که یک قلم در آمد شان هزار میلیون تومان است ؟! مفت خور کسانی هستند که بانک های دنیا را از دسترنج مردم فقیر انباشته اند، کاخ های عظیم را بنا کرده اند و در عین حال باز هم ملت را رها نمی کنند، باز هم دنبال این هستند که منافع این کشور را به جیب خود و اسرائیل برسانند. باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفت خور کیست؟!

ای شاه ! من به تو نصیحت می کنم، دست از این اعمال و رویه بردار! من میل ندارم که اگر روزی ارباب ها بخواهند تو بروی، مردم شکر گزاری کنند. من نمی خواهم تو مثل پدرت بشوی!

سازمان امنیت می گوید: از شاه صحبت نکنید، از اسرائیل صحبت نکنید، آیا به نظر سازمان امنیت، شاه اسرائیلی و یهودی است؟! آقای شاه! شاید این ها می خواهند تو را یهودی معرفی کنند تا من بگویم تو کافری و از ایران بیرونت کنند؟! و به تکلیفت برسند؟! تو نمی دانی که اگر یک روز صدایی در بیاید و ورق بر گردد، هیچ کدام از این ها که اکنون دور تو را گرفته اند، با تو رفیق نخواهند بود. این ها رفیق دلارند، این ها دین و وفا ندارند. دارند همه چیز را به گردن توی بی چاره می گذارند.

... مطالب زیاد است، بیش تر از آن است که شما تصور کنید، حقایقی در کار است، مملکت ما، اسلام ما، در معرض خطر است. آن چیزی که در شرف تکوین است سخت ما را نگران و متأسف ساخته است. از وضع ایران، این مملکت خراب، از وضع این هئیت دولت و از وضع سردمداران حکومت نگران و متأسف و متأسف هستیم و از خداوند بزرگ اصلاح امور را خواهانیم.» (1)

با این تفصیل، آن چه مسلم است این است که امام خمینی (رضی اللّه عنه) در سراسر عمر پر برکت خود، با استفاده از هر فرصت مناسب و بهره مندی از سنگر خطابه و اسلحه قلم و بیان، قاطبه مسلمانان - به ویژه ملت مسلمان - ایران را به ادامه راه و روشی که شهیدان کربلا در مقابله با حکام جابر بنی امیه اتخاذ کردند، فرا خواند و با تکیه دائمی بر این واقعیت که: «کلّ یوم عاشورا و کلّ ارض کربلا» و بیان این حقیقت که هر چه داریم از امام حسین علیه السلام و عاشورای عبرت آموز انسان ساز اوست، و این: «محرم و صفر است که اسلام را تاکنون نگه داشته است» (2) مردم را به قیام علیه حکومت خاندان پهلوی و ایادی مزدور و خائن دربار آنان (3) و حامیان بیگانه شان بر انگیختند. انگیزش و نهضتی که در فرجام به طوفان عظیم انقلاب شکوهمند اسلامی ایران در 22 بهمن سال 1357 منجر شد، و شعله های خشم برخاسته از این طوفان، کاخ ستم طاغوتیان را سوزانید و سر نشینان آن را به زباله دان

1- مأخذ پیشین، ج 1، صفحات 456 تا 460.

2- ر ک: قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (رحمة اللّه)، تبیان، آثار موضوعی، دفتر سوم - تهران 1373 ش، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص96

3- آماری که از دولت مردان و کار گزاران رژیم محمد رضا پهلوی از جمله: «از وابستگی های افراد شناخته شده هئیت وزیران کابینه های: هویدا، آموزگار، شریف امامی و ازهاری به دست آمده است، حکایت از آن دارد که از هر یک صد نفر از آن ها، نود و پنج نفر شان: 38٪ فرماسون، 24% عضو سیا (C.I.A) و 21% عضو ساواک بوده اند. و هم در این دوران است که عمال «سیا» و «ساواک» رسماً و عملاً دیوان سالار می شوند و در منصب وزارت قرار می گیرند و ملک داری می کنند بی عفت ترین زنان حامی حقوق بشر و مدافع آزادی

زن می گردنـد و بی غیرت ترین مردان دم از مردانگی و جوان مردی می زنند و زبون ترین و فرو مایه ترین اشـخاص، به طراحی نظام «عدل پهلوی» همت می گمارنـد و حقیر ترین و ذلیل ترین مردمان به قانون گـذاری می پردازنـد و جبون ترین و عاجز ترین صاحب منصـبان بر مسـند حکم روائی می نشـینند. و بی سواد ترین و ابله ترین کسان بر کرسـی ریاست دانش گاه تکیه می زننـد.» ر ک: انقلاب ایران و مبانی رهبری امام خمینی نوشته: سیروس پرهام، تهران 1357 ش، انتشارات مؤسسه امیر کبیر، ص26

تاریخ افکند.

***

اینک با ارائه عبارتی از سخنان امام خمینی درباره قیام مقدس حسینی که ضمناً ارتباطی تنگاتنگ با نمود های عینی دارد که در رفتار و شخصیت ایشان از فرهنگ عاشورا متجلی است، مقاله حاضر را حسن ختام می بخشیم و از خداوند بزرگ برای همهٔ فضیلت جویان ظلم ستیز - به ویژه برای مسئولان و برگزار کنندگان محترم «کنگره بین المللی امام خمینی (سلام اللّه علیه) و فرهنگ عاشورا» - موفقیت روز افزون را در راه نشر ارزش های این فرهنگ متعالی مسئلت داریم:

- سید الشهداء (سلام اللّه علیه)، از همان روز اول که قیام کردند، چون انگیزه شان اقامه عدل بود، فرمودند: می بینید که به «معروف» عمل نمی شود و به «منکر» عمل می گردد. انحرافات همه از منکرات است. جز خط مستقیم توحید هر چه هست «منکرات» است و باید از بین برود. بنابراین، ما که تابع حضرت سید الشهدا هستیم باید ببینیم که ایشان در زندگی چه وضعی داشتند. قیام شان، انگیزه شان نهی از «منکر» بود و این که هر «منکری» باید از بین برود، و از جمله «حکومت جور» باید از بین برود.» (1)

- حضرت امام حسین (علیه السلام)، تمام اصحاب و جوانان خود، همه مال و منال و هر چه را داشتند، در راه خدا دادند و برای تقویت اسلام و مبارزه با ظلم قیام کردند و با فداکاری بی نظیر و نهضت الهی خود واقعه بزرگی را به وجود آوردند که کاخ ستم کاران را فرو ریخت و مکتب اسلام را نجات داد.... و اگر شهادت جوان مردانه ایشان نبود، اسلام در خفقان رژیم ظالمانه بنی امیه وارونه معرفی می شد و زحمات نبی اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و اصحاب فداکارش از بین می رفت.» (2)

- «محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم، و حق در مقابل باطل قیام کرده و به اثبات رسیده است که در طول تاریخ، همیشه حق بر باطل پیروز شده است.» (3)

- «سلام بر حسین بن علی (علیه السلام) که با یاران معدود خویش، برای بر چیدن بساط ظلم غاصبان خلافت به پا خاست و از نا چیز بودن عِدّه و عُدّه به خود خیال سازش با ستم گر را راه نداد، و کربلا را قتل گاه خود و فرزندان و اصحاب معدودش قرار داد و فریاد: (هَیهاتَ مِنَّا الذِّلَّهُ) اش را به گوش حق طلبان رسانید». (4)

1- ر ک: قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (رضی اللّه عنه) -همان- صفحات 38، 39، 42، 48، 49، 96 و 23.
2- ر ک: قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (رضی اللّه عنه) -همان- صفحات 38، 39، 42، 48، 49، 96 و 23.
3- ر ک: قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (رضی اللّه عنه) -همان- صفحات 38، 39، 42، 48، 49، 96 و 23.
4- ر ک: قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (رضی اللّه عنه) -همان- صفحات 38، 39، 42، 48، 49، 96 و 23.

پای نوشت ها

1- مأخوذ است از این بیت خواجه شیراز -حافظ- :

زین آتش نهفته که در سینه من است *** خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت

ر ک: دیوان خواجه شمس الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی، تهران (بی تا) انتشارات کتاب فرشی زوار، صفحه 6

2- همین مأخذ، صفحه 306.

3- اشارت است به این بیت لسان الغیب:

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل *** کجا دانند حال ما سبک باران ساحل ها

ر ک: ماخذ پیشین، صفحه 2.

4 و 5 - ر ک: وصیت نامه سیاسی - الهی رهبر کبیر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران - حضرت آیت اللّه العظمی امام خمینی قدس سره - بخش پیش گفتار، چاپ تهران، 1368 ش، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

6 - ر ک: نهج الفصاحه - مجموعه کلمات قصار حضرت رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلم)- مترجم و گرد آورنده: ابو القاسم پاینده، تهران، چاپ سیزدهم. 1360 ش، سازمان انتشارات جاویدان، صفحه 283.

7- سوره مبارکه احزاب /33، آیه 23

8- ر ک: دیوان امام - مجموعه اشعار امام خمینی (سلام اللّه علیه) - چاپ دوم، تهران، 1372 ش، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صفحه 153

9- تلخیصی است از مقاله: «در سوگ آفتاب» به قلم نگارنده این سطور، که در شماره 26 مجله مشکوة، بهار 1369 ش و در شماره پنجم سال اول ماه نامه آشنا، خرداد و تیر ماه 1371 ش، چاپ و منتشر شده است.

10 و 11 - ر ک: تاریخ الرسل و الملوک - تاریخ طبری - تألیف: محمد بن جریر طبری، طبع قاهره، 1358 ه- ق، ج 4، ص 304.

12- ر ک: مأخذ پیشین، ج 4، ص 266.

13- ر ک: نامه انقلاب اسلامی، شماره 8 بهمن ماه 1360، از انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، صفحات 14 و 23 هم چنین ر ک: سخنان امام خمینی (رحمة اللّه) - در بدو ورود شان به تهران - به تاریخ دوازدهم بهمن 1357 ش در بهشت زهرای تهران

14 و 15 – این دو مصرع سروده سنایی غزنوی است در قصیده 47 بیتی معروف او با مطلع:

منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا *** زین هر دو نام مانده چو سیمرغ و کیمیا

ر ک: دیوان اشعار حکیم ابو المجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به سعی و اهتمام: مدرس رضوی، تهران، 1320 ش، انتشارات شرکت طبع کتاب صفحات 45 تا 48

16– ر ک: حرکت امام خمینی و تجدید حیات ایشان، نوشته: راشد الغنوشی: ترجمه: سید هادی خسرو شاهی، تهران، 1372 ش، انتشارات مؤسسه اطلاعات، ص 52

17– امام خمینی ضمن پیام شجاعانه و هوش یاری بخشی که برای زائران خانه خدا – در مراسم حج سال 1349 ش فرستادند، با بیان عبارات ذیل، انزجار خود را از لجام گسیختگی ها و ول خرجی های حکومت پهلوی و مخالفت شان را با بر گزاری جشن های دو هزار و پانصد سالهٔ ستم شاهی ابراز داشته اند: «دستگاه جبار (پهلوی) صد ها ملیون تومان از سرمایه این مملکت را صرف جشن های ننگین می کند. جشن های تولد این و آن، که خدای می داند چه مصیبت و سیه روزی برای مردم و چه وسیله اخاذی و غارت گری را برای عمال استعمار به بار آورده است. بودجه هنگفت و سر سام آوری که در این امر مبتذل صرف می شود اگر برای سیر کردن شکم های گرسنه و تأمین زندگی سیه روز ها خرج می شد، تا اندازه ای از مصیبت ها می کاست. لیکن استفاده جویی و خود کامگی نمی گذارد که این ها به فکر ملت باشند. دستگاه جبار با پول ملت مسلمان برای شاهانی که در هر عصر، ملت ها را زیر چکمه های نظامی خود خرد کرده اند، شاهانی که همیشه با مذاهب حقه دشمنی داشته اند. شاهانی که دشمن سر سخت اسلام بوده و نامهٔ مبارک حضرت رسول را پاره کردند. شاهانی که نمونه آنان در عصر حاضر پیش چشم همه است، جشن می گیرد و چراغانی می کند.»

ر.ک: نهضت امام خمینی، تألیف سید حمید روحانی (زیارتی)، چاپ تهران، 1372، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، جلد 3، صفحه 548

18– مأخذ پیشین، ج 1، صفحات 456 تا 460.

19– ر ک: قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (رحمة اللّه)، تبیان، آثار موضوعی، دفتر سوم – تهران 1373 ش، انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ص96

20– آماری که از دولت مردان و کار گزاران رژیم محمد رضا پهلوی از جمله: «از وابستگی های افراد شناخته شده هئیت وزیران کابینه های: هویدا، آموزگار، شریف امامی و ازهاری به دست آمده است، حکایت از آن دارد که از هر یک صد نفر از آن ها، نود و پنج نفر شان: 38٪ فرماسون، 24% عضو

ص: 78

سیا (C.I.A) و 21% عضو ساواک بوده اند. و هم در این دوران است که عمال «سیا» و «ساواک» رسماً و عملاً دیوان سالار می شوند و در منصب وزارت قرار می گیرنـد و ملک داری می کننـد بی عفت ترین زنان حامی حقوق بشـر و مـدافع آزادی زن می گردنـد و بی غیرت ترین مردان دم از مردانگی و جوان مردی می زنند و زبون ترین و فرو مایه ترین اشـخاص، به طراحی نظام «عدل پهلوی» همت می گمارند و حقیر ترین و ذلیل ترین مردمان به قانون گذاری می پردازند و جبون ترین و عاجز ترین صاحب منصبان بر مسند حکم روائی می نشینند. و بی سواد ترین و ابله ترین کسـان بر کرسـی ریـاست دانش گـاه تکیه می زننـد.» ر ک: انقلاـب ایران و مبـانی رهبری امام خمینی نوشـته: سیروس پرهام، تهران 1357 ش، انتشارات مؤسسه امیر کبیر، ص26

21 تا 24 – ر ک: قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی (رضی اللّه عنه) –همان– صفحات 38، 39، 42، 48، 49، 96 و 23.

ص: 79

ادبیات عاشورا «در دورهٔ حضور امامان علیهم السّلام» (260 - 61 ه-) محمود رضا افتخار زاده

ادبیات عاشورا، (طرح کلی)

1- مباحث لغوی و فنی

تعاریف و اصطلاحات، موضوعات، زبان، ویژگی ها، فضا و روح حاکم بر ادبیّات، اصول مشترک، تکیه و تأکید ها، راز و رمز ها، زبان شناسی، سبک شناسی، اصول ادبی حاکم بر ساختمان زیارات و ...، واژگان ویژه، کلیشه های تاریخی.

2- شناسائی و طبقه بندی منابع

زیارات، مقاتل، مراثی، ادعیه، موضوع بندی روایات زیارات، موضوع بندی زیارات و ادعیه، شأن صدور ها، قلمرو ادبیات عاشورا: زیدیه، اسماعیلیه و فرقه های شیعه، سنّیان (مذاهب اربعه).

3- نقد متون و منابع

نقد داخلی و خارجی اسناد، نقد راویان (سند شناسی و جرح و تعدیل راویان).

امام حسین (علیه السلام) از ولایت تا شهادت

1- فلسفهٔ تاریخ شیعه

قیام و شهادت امام (علیه السلام) یک قیام و شهادت عقیدتی احیا گر است.

2- کرونولوژی حوادث مهم و تعیین کننده

از سال 11 هجری تا 61 هجری.

ص: 81

تحریری نو از فلسفهٔ شهادت، تصاویری نوین از شهادت سرور شهیدان (علیه السلام)، فهرست و شناسائی شهیدان، فهرست و شناسائی حرامیان.

تعالیم ادبیات عاشورا

1- تعالیم و اهداف

محور ها: عقیدتی، اخلاقی، سیاسی، اجتماعی؛ (عناصر اصلی).

جهت گیری ها: زمان در گذشته و حال و آینده؛ (عناصر اصلی).

2- عاشورا پا بپای دورهٔ حضور امامان (علیهم السلام)

چگونگی گرامی داشت عاشورا، انشاء زیارات، سر نوشت مشهد امام حسین (علیه السلام) در طول دورهٔ حضور، کرونولوژی تحریفات عاشورا توسط فرقه ها و....

کلّ شهر محرّم و کل ارض کربلا و کل یوم عاشورا حسین (علیه السلام) باز شهید!

اشاره

1- تبرئه «حقیقت» از زندان اتّهام «واقعیّت»، (تحلیل کلامی).

2- دگر دیسی اسلام محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از سوی خلافت و سلطنت، (تحلیل تاریخی).

آن چه ملاحظه شد ارائه پیش نویس ساده و صادقانهٔ طرحی است از کاری بس عظیم و بسیار ضروری و مهم که از سال ها پیش ذهن مرا بخود مشغول داشته و دارد و به همین منظور، در فرصت هائی یادداشت هایی فراهم آمده که توفیق تدوین آکادمیک و تألیف آن ها آرزو است، بنابراین مطالبی که از نظر خواهد گذشت، چیزی جز تورق تند برخی یادداشت ها نیست.

***

1- ادبیات عاشورا؛ تعاریف، اصطلاحات، قلمرو

ادبیات؛ ادب در زبان عربی به معنای دعاست و مفهوم تربیتی و آموزشی دارد (1) و شامل حوزه ای گسترده از دانش های گوناگون بهم پیوسته می باشد. در زبان پارسی این دانش ها را ادبیات گویند. (2)

عاشورا؛ واژه ای سامی است (3) که از زبان آرامی به زبان عربی راه یافته (4) و پیشینهٔ تاریخی آن در فرهنگ سامی به ادیان ابراهیمی می رسد. عاشورا از آغاز «وضع» واژه ای بس مقدس و محترم

1- ابن منظور 206/1 - 207.

2- معین 178/1 - 179.

3- وبستر (چاپ 1976 نیویورک) 70، 81.

4- سبک شناسی 280/1

بوده و در تورات دهمین روز از مـاه تشـرین اول است؛ روزی که بنی اسـرائیل به کفـاره گناه گوساله پرستی، آن روز را روزه گیرنـد. (1) در اسلام دهم ماه محرم را که امام حسین بن علی (علیه السلام) به شهادت رسید، عاشورا گویند.

ادبیات عاشورا: از آن جا که فرهنگ عقیـدتی – سیاسـی تشـیع با عاشورا و از عاشورا آغاز شـده و در دورهٔ حضور امامان (علیهم السـلام) توسط آن حضرات انشاء و املا و توسط اصحاب تدوین و تألیف گردیده و در ادامه همان عصر و نسل از سوی پیروان امامان خصوصاً و از سوی سـایر مسـلمانان عمومـاً در همـان راسـتا مطالبی به نثر و نظم ابراز و ایرادی شـده، بنابراین منظور از ادبیات عاشورا بطور اخصّ کلیه زیارات و ادعیه و روایات مربوط به آن هاست و بطور اعم کلیه مراثی و مقاتل و مباحث مربوط به عاشورا می باشد.

در همین جا توجه و تأکید بر این مهم، ضـروری است که ادبیات عاشورا (زیارات و ادعیه) پشتوانه عقیدتی – فلسفی – کلامی تشیع امامیه در طول تاریخ و در همهٔ شرایط و اوضاع روزگار می باشد، بنابراین توجه و پرداختن به آن ها یک ضرورت حیاتی و سر نوشت ساز است.

این واقعیت بدیهی است که ادبیات کلامی – سیاسـی شیعه امامیهٔ دورهٔ حضور، ادبیات رادیکال بوده است و به همین دلیل بخش بزرگی از این میراث های عقیدتی در طول دورهٔ بسیار بحرانی عصر حضور دست خوش حوادث شده و از میان رفته و بخش دیگری از ادبیات عاشورا در مقطع انتقال به عصـر غیبت، توسط خط اعتـدال بایگانی و از رده خارج گردیـده و به دلائلی محو شـده است، و آن چه از گزند حوادث مصون مانـده و به دورهٔ غیبت راه یافته، در قرون چهارم و پنجم هجری تدوین و تألیف شده و بصورت مجموعه های روائی، زیارتی، مقاتل و ادعیه در آمده است. تصـفیه این منابع و اسـتخراج ادبیات اصـیل عاشورا، رسالتی بس بزرگ و کاری عظیم است که ضـرورت آن امروز بیش از پیش احساس می شود.

زبان، سبک، ویژگی ها و روح حاکم بر ادبیات عاشورا

ادبیـات عـاشورا در حوزهٔ عام جهانی اصولاً و عموماً ادبیاتی است تعلیمی، تبلیغی، ارشادی – انسانی که رسالتش آموزش حق و حقیقت، حق جوئی و حق گوئی، سـتم ستیزی و سـتم سوزی و ارشاد به اصول آزادی و عـدالت و جهت آن افشای سه جریان زور منـد و زر منـد و تزویر منـد حاکم بر تاریـخ انسان، و موضوع آن مسائل عقیـدتی، اخلاقی، سیاسـی و اجتماعی و هدف غائی آن رسـتگاری انسان در دنیا و آخرت است. بخشی از ادبیات عاشورا (ادعیه) که عالی ترین مضامین اخلاقی و تربیتی

1- المیسره 1173.

را در بر دارد، در حوزهٔ داخلی و در رابطه با فرد نوعی ادبیات اعترافی نیز هست که هـدفش احیاء فرد و باز سازی شخصـیت انسانی او و قرار دادن وی در مدار تکامل است. در این بخش، با ادبیاتی انفسـی – اعترافی روبرو می شویم که ناشـی از آگاهی، شناخت و شعور فرد است (ن.ک: دعای مکارم الاخلاق و مناجات خمس عشر).

سبـک یـا روش گویش و انشـاء ادبیات عاشوراء سـبک والای عقیـدتی تعلیمی – تبلیغی است که جملات آن کاملاً متناوب و متصل می باشـند. نثر ادبیات عاشورا، عموماً نثر تعلیمی است و از یکسانی همانندی در سـبک و سـیاق و ریتم برخور دار است و طبعیت آن مقید به رعایت صـناعات لفظی خاصی نیست اما برخی مضامین عالیه آن با نثری کاملاً بدیع و بلیغ و آراسته به صناعات لفظی، وزن، قافیه و سجع است (ن.ک: زیارت جامعهٔ ائمة المؤمنین و دعای عالیة المضامین).

در ادبیـات عـاشورا به ریتم توجه خاصـی شـده زیرا هـدف انتقـال حالاـت عاطفی و روحی و القاء مضامین عالیه بوده است. بنابراین ریتم ادبیات عاشورا ریتم تندی است که از وقار خاصی برخور دار است و حاصلش بی قراری و سبک بالی می باشد؛ نمونه:

(السـلام علیک یا ثار اللّه و ابن ثاره و الوتر الموتور، السـلام علیک و علی الارواح التی حلّت بفنائک، علیکم منی جمیعاً سلام اللّه ابداً ما بقیت و بقی اللیل و النهار.... لقد عظمت الرزیة و جلت و عضـمت المصیبة بك علینا و علی جمیع اهل الاسلام ... فلعن اللّه امة اسست اساس الظلم و الجور علیکم اهل البیت و... اشهدانک طهر طاهر مطهر، من طهر طاهر مطهر طهرت و طهرت ارض انت بها ...)

در ادبیات عاشورا نگاه و زاویه دید بگونه ای است که روزنه ای به حقیقت و واقعیت تاریخی – زمانی حادثه پیش روی می گشاید؛ نمونه:

(لعن اللّه من رمـاک، لعن اللّه من طعنـك، لعن اللّه من احتزّ رأسك لعن اللّه من حمل رأسك، لعن اللّه من نکت بقضـیبه بین ثنایاک و... السـلام علی الشـیب الخضیب، السلام علی الخدّا التّریب، السلام علی البرن السّلیب، السلام علی الرأس المرفوع ، السلام علی الاجسام العاریه في الغلوات...)

این بـدیهی است که هر اثر ادبی بایـد از عـدالت ادبی برخور دار باشد، در ادبیات عاشورا، عدالت ادبی بگونه ای است که اوصاف مثبت و منفی مطـابق با واقعیت تاریخی – زمانی است یعنی شـهیدان و شاهـدان بگونه ای توصـیف شـده انـد که بوده انـد و دژ خیمان و حرامیان اوصاف شایسته خویش را دارند. و دقیقاً به همین دلیل در ادبیات عاشورا مبالغه، اغراق و غلو در صفت و موصوف وجود ندارد.

حماسه عاشورا قلمرو جهانی – تاریخی دارد و حماسهٔ انسانی است و نه پهلوانی و المپیائی و

اودیسه ای، ترسیم حوادث و تصاویر آن منطبق با واقع است، پس زبان حماسه کاملاً رئالیستی است.

حماسه عاشورا، تراژدی به معنای ارسطوئی کلمه نیست بلکه اگر نقطه اوج آن را تراژدی تلقی کنیم یک تراژدی صرفاً انسانی است که تأثیر عقیدتی – سیاسی تاریخی مثبت بر جای هشته و می نهد.

ادبیات عاشورا غم نامه نیست چرا که عاشورا فاجعه از نوع تراژدی که با مرگ قهرمان تحقق می یابد نیست بلکه تجدید حیات حق و حقیقت و تضمین جاودانه و جهانی آن است.

در ادبیات عاشورا شکوائیه بصورت نقد عقیدتی، سیاسی – اجتماعی و نکوهش انسانی و اعتراض تاریخی علیه وضع موجود هر عصر و نسل تجلی کرده است. نمونه:

(لعن اللّه امة دفعتکم عن مقامکم و ازالتکم عن مراتبکم التي رتبکم اللّه فیها و لعن اللّه امة قتلتکم و لعن اللّه الممهدین لهم بالتمکین من قتالکم، برئت الی اللّه و الیکم منهم و اشیاعهم و اتباعهم و اولیائهم... انی سلم لمن سالمکم و حرب لمن حاربکم الی یوم القیامة... و بالبرائه ممن اسست اساس ذلک و بنی علیه بنیانه و جری فی ظلمه و جوره علیکم و علی اشیاعکم... اللهم العن کل غاصب و ظالم...)

مراثی عاشورا در عین حال که در بر دارنده تألمات روحی و احساسی و عقیدتی شیعه است در عین حال فریاد اعتراضی است علیه جور و جهل موجود هر عصر و نسل در طول تاریخ.

در ادبیات عاشورا تداعی معانی فراوانی است؛ تداعی فلسفی،کلامی، تاریخی، سیاسی؛ تداعی تاریخی غصب، تداعی تاریخی استبداد، تداعی تاریخی تزویر. در ادبیات عاشورا اصولاً از سمبولیسم و شیوه های ادبی آن اثری نیست ولی نماد های تاریخی جریان غصب و خیانت بصورت سمبلیک بیان شده تا علاوه بر مصداق مشخص زمانی – عینی، رهنمود و مفهوم سیاسی– تاریخی عام خود را حفظ کرده باشد.

نمونه: (اللّهم خصّ انت اول ظالم باللعن منی و ابدأ به أولاً ثم الثانی و الثالث و الرابع و ... و ...)

در ادبیات عاشورا شیوه بیان حدیث نفس است که گاه به صورت اول شخص مفرد و گاه بصورت اول شخص جمع ظاهر می شود. در ادبیات عاشورا تکرار به معنای تأکید بسیار است و از حسن تعبیر ویژه ای برخور دار است. آن گونه که حسن تناسب در روایت حادثه مشهود می باشد یعنی گزارش حادثه بر اساس حقیقت تاریخی است و شیوه روایت ادبیات عاشورا مراسله ای است یعنی از مصدر خاصی به مخاطب یا مخاطبان انشاء شده است.

ویژگی منحصـر بفرد ادبیات عاشورا خلوص است یعنی یک رنگی و بی غل و غشی گزارش حادثه و آموزش و تبلیغ تعالیم و مفاهیم و پیام های تاریخی آن که از خلوص مطلق برخور دار می باشـد و به همین دلیل ادبیاتی درون حسـی است که فرد خود را با آن چه می خواند هم درد و هم زمان احساس می کند.

ویژگی دیگر ادبیات عاشورا پویائی و کارائی تاریخی آن است، یعنی با وجود گذشت زمان و دسترسی عوام، عوام زده، کهنه، بی خاصیت و حالت و روح نشده و هم چنان اصالت، عظمت، اهمیت، معنویت، قداست و حقیقت خود را حفظ کرده و بکر و تازه است.

جوهره، فکر اصـلی، مضـمون و روح مسـلط بر ادبیـات عاشورا، آگاهی بخشـی، ایمان، آزادگی، آزادی، قسط انسانی و عـدالت اجتماعی است.

واژگان ویژه، راز و رمز ها و کلیشه های تاریخی ادبیات عاشورا

اشاره

تاریـخ اسـلام امـامت مشـخصاً به دو دوران کلی تقسـیم می شود؛ دورهٔ حضور پیـامبر و امامـان و دورهٔ غیبت. دورهٔ حضور عموماً عصـر عقیـدتی است و دورهٔ تکوین و تـبیین و تعلیم عقایـد اسـلامی. در این دورهٔ مشـخص وجود غلبـهٔ پـان عربیسم اموی - عباسـی و عوارض دردنـاک آن، زبـان عربی یک زبان ایـدئولوژیک بوده و نه یک زبان قومی و نژادی، بنابراین از هر گونه پیرایه های قومی - نژادی پان عربیستی بـدور می باشـد. این حقیقت در روح حاکم بر ادبیات عاشورا نمودار است، بگونه ای که خواننـده تنها احساسـی که می کند یک احساس عقیـدتی - انسـانی است. گوئی زبـان، زبـان روح و روان مشترک انسـانی است و نه زبـان عربی. این حقیقت در متون عالیه ادبیات عاشورا (زیارات و ادعیه امام سـجاد) قابل لمس و حس است آن گونه که امامان معصوم (علیهم السلام) تعلق قومی و نژادی ندارند و مظاهر عالی انسانی جلوه می کنند.

ادبیات عاشورا از واژگان ویژه ای برخور دار است که هر کدام وضع ابتدائی، تعیینی- تعینی و مفاد و مفهوم و دلالت خاص خود را دارند و بدون پیشینه کاربرد می باشند؛ نمونه:

«ثار، ثائر، ثار اللّه، و ابن ثاره، و ابن ثائره، وتر، الموتور، وارث، الشـهید، القتیل، قتیل اللّه، وتر اللّه، التراث، الشاهد، المشهود، المستشهد، کلمة التقوی، باب الهدی، العروة الوثقی، الحجة، البار التقی، المظلوم المهتضم، و ...»

در ادبیـات عـاشورا به دلیـل شـرایط سیاسـی حـاکم بر دورهٔ حضور و بـا توجه به استراتژی امامـان و رعایت تاکتیک تقیه در اشاره به رژیم سیاسی خلافت و خلیفه، از رمز های خاص و ساده ای

استفاده شده است: الاول، الثاني، الثالث، الرابع، ولد س اب ع = عباس. (ن .ک: کامل الزیارات، 198. باب 79).

کلیشه های تاریخی ادبیات عاشورا شامل مضامین و مفاهیم زمان شمول و تاریخی می باشند؛ نمونه:

«قتل اللّه من قتلک بالایدی و الالسن، لعن اللّه من قتلک و من اشرک فی دمک و من بلغه ذلک فرضی به، اللّهم العن اول ظالم ظلم حق محمّد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلك. اللهم العن کل ظالم و غاصب. اشهد انک امرت بالقسط و دعوت الیه و انك ثار اللّه فی ارضه حتی یستشیر لك من جمیع خلقه، و انک ثار اللّه فی الارض من الدم الذی لا یدرك ثاره من الارض الا باولیائك. اللّهم العن الجبت و الطاغوت و العن اشیاعهم و اتباعهم، اللّهم اجعل ما اقول بلسانی حقیقة في قلبي و شریعته في عملي، اللهم توفني مسلماً و اجعل لي قدماً مع الباقین الوارثین الذین یرثون الارض من عبادك الصالحین، اللّهم حبب الی مشاهدهم و شهادتهم حتی تلحقنی بهم. اشهدانک قد بلغت... و مضیت للذی کنت علیه شهیداً و مستشهداً و شاهداً و شهوداً. فوزتم و اللّه، فلیت انی معکم فافوز فوزاً عظیماً، اللّهم العن جوابیت هذه الامة و العن طواغیت ها و العن فراعنت ها، اشهد ان الجهاد معک جهاد و انّ الحق معک و الیک، اشهدانکم قد بلغتم و نصحتم و صبرتم و قتلتم و غصبتم و اسئ الیکم فصبرتم، لعنت امة قتلتکم و امة خالفتکم و امة جحدت ولایتکم و امة ظاهرت علیکم و امة شهدت و لم تستشهد.) (ن.ک: کامل الزیارات 193 - 200)

2- ادبیات عاشورا؛ شناسائی و طبقه بندی منابع

الف: زیارات

قرن اول و دوم هجری؛ نمونه:

1- عبد العزیز بن یحیی الجلودی / کتاب المناسک (1) [و الزیارات].

2- حمزة بن ابی القاسم / کتاب الزیارات و المناسک. (2)

3- عبد اللّه بن عبد الرحمن المستقمی / کتاب المزار. (3)

4- عبید اللّه بن احمد بن نهیک / کتاب المناسک [و الزیارات]. (4)

5- علی بن مهزیار اهوازی / کتاب المزار. (5)

6- حسین بن سعید بن حماد اهوازی / کتاب المزار. (6)

7- ابو المفضل شیبانی / مزار ابی عبد اللّه الحسین (علیه السلام). (7)

1- نجاشی 167- 171.

2- نجاشی 101+ الذریعه 81/12 .

3- نجاشی 151+ الذریقه 318/20.

4- نجاشی 160- 161.

5- نجاشی 178 + الذریعه 20/ 324.

6- الفهرست 58 + معالم العلماء 40

7- نجاشی 181 + معالم العلماء 142+ الذریعه 313/20.

قرن سوم هجری؛ نمونه:

1- علی بن اسباط / کتاب المزار. (1)

2- سعد بن عبد اللّه اشعری / کتاب المزار. (2)

3- محمد بن رهبان /کتاب المزار. (3)

4- محمد بن حسن صفار / کتاب المزار. (4)

5- محمد بن احمد بن یحیی اشعری / کتاب المزار. (5)

6- محمد بن اورمه / کتاب المزار. (6)

7- محمدبن عباس بنی عیسی / کتاب زیارة ابی عبد اللّه (علیه السلام). (7)

8- حسین علی الخراز قمی / کتاب الزیارات. (8)

9- داود الرقی/ المزار. (9)

میراث های قرون اولیه راه یافته به قرن چهارم و پنجم هجری؛ نمونه:

1- ابن قولویه /کتاب الزیارات * [= کامل الزیارة]. (10)

2- محمد بن احمد بن ابی داود / کتاب المزار. (11)

3- محمد بن علی بن فضل / کتاب الزیارات. (12)

4- محمد بن علی بابویه قمی / کتاب الزیارات * (13)

5- محمد بن عبد اللّه بهلول / کتاب مزار الحسین (علیه السلام). (14)

6- محمد بن نعمان المفید / کتاب المزار. (15)

7- محد بن مسعود عیاشی / کتاب المزار. (16)

8- محمد بن علی کراجکی / کتاب المزار. (17)

9- احمد بن محمد القمی / کتاب الزیارات. (18)

10- موسی بن بابویه قمی / کتاب المدینة و زیارات النبي و الائمه. (19)

11- حسن بن احمد زیرویه قمی / کتاب المزار. (20)

12- حسین بن عبید اللّه/ کتاب المزار. (21)

13- عبید اللّه بن ابی زید انباری / کتاب المزار. (22)

14- محمد بن الحسن الطوسی / کتاب المزار. * (23)

15- عبد اللّه بن محمد الغاضری / مزار ابی عبد اللّه الحسین (علیه السلام). (24)

1- نجاشی 177+ الذریعه 329/20.

2- نجاشی 126.

3- نجاشی 282+ الذریعه 321/20.

4- نجاشی 251 + الذریعه 78/12 + 324/20.

5- نجاشی 246 + الذریعه 322/20

6- نجاشی 232 + الذریعه 322/20

7- نجاشی 241.

8- نجاشی 50 + الذریعه 78/12

9- الذریعه 20/ 318

10- نجاشی 90 + الذریعه 77/12 + 317/20 + امل الامل 172/2.

11- نجاشی 272 + الفهرست 136 + معالم العالم، 99 + امل الامل 240/2 + الذریعه 80/12.

12- نجاشی 272 + الذریعه 78/12.

13- نجاشی 277 + الذریعه 322/20 + 78/12 + من لا یحضره الفقیه 361/2 - 369.

14- نجاشی 281.

15- نجاشی 285 + الذریعه 328/20 + المقنعه 71 - 75 (چاپ سنگی).

16- نجاشی 250 + الغربت 137 + ابن الندیم 275 + معالم العلماء 99 + الذریعه 20 / 320.

17- معالم العلماء 119 + امل الامل 287/2.

18- نجاشی 110 + الذریعه 77/12.

19- نجاشی 217 + الذریعه 79/12.

20- نجاشی 151 + الذریعه 317/20.

21- الذریعه 317/20.

22- نجاشی 161 + الذریعه 321/20.

23- نجاشی 251 + الذریعه 322/20 + تهذیب الاحکام 6/ کتاب المزار 119- 1.

24- الذريعه 322/20.

16- محمد بن ابی قرة غیثائی / کتاب المزار. (1)

همان طور که اشاره شـد بسـیاری از این مصادر از گزند حوادث دورهٔ حضور و مقطع انتقال به عصـر غیبت مصون نمانده و آن چه به دورهٔ غیبت راه یافته و دچار حادثه نگشـته می تواند در مجموعه های زیارتی خطی و چاپی موجود یافت شود از جمله: کامل الزیاره ابن قولویه، مزار مفیـد منـدرج در مقنعه، مزار طوبی منـدرج در تهـذیب الاحکام (ج 6)، مصـباح طوسـی، مزار شـهید، مزار ابن مشهدی، اقبال ابن طاووس، مصباح المتهجد، مصباح کفعمی، ثواب الاعمال، و مزار مجلسی (بحار الانوار جلد های 100، 101، 102).

در کتاب خانه مرحوم آیة اللّه نجفی مرعشی این مجموعه خطی زیارتی موجود است:

مزار خطی شماره 245، مزار مشهدی خطی 4903، مزار خطی 365، مزار خطی 129، مزار خطی 3331، مزار قدیم 462، مزار خطی 245، مزار خطی 4062، مزرا خطی 4542، زاد السالک 82، 1430، 6835، زاد الروح 7951، زاد المؤمنین 6711، مصباح المؤمنین 7532.

ب: ادعیه

قرن اول و دوم هجری؛ نمونه:

1- الامام علی بن الحسین السجاد (علیه السلام) الصحیفة السجادیة. * (2)

2- معاویة بن عمار الدهني / کتاب الدعا. (3)

3- عبد العزیز الجلودی / کتاب الدعا. (4)

4- ابو حمزه ثمالی / الدعا عن الامام زین العابدین (علیه السلام). (5)

5- یحیی بن علی الرقی / الدعا. (6)

قرن سوم هجری:

1- علی بن مهزیار اهوازی/ کتاب الدعا. (7)

2- علی بن حسن فضال/ کتاب الدعا. (8)

3- محمد بن عباس/ کتاب الدعا. (9)

4- محمد بن حسن صفار /کتاب الدعا. (10)

5- محمد بن احمد الصابونی/ کتاب الادعیه. (11)

6- محمد بن رهبان/ کتاب الدعا. (12)

7- هارون بن مسلم/ کتاب الدعا. (13)

ص: 89

1- الذریعه 324/20

2- با همین عنوان مجموعه هائی با عنوان: الصحیفة السجادیة الثانیة و الثالثة و الرابعة و الخامسة و السادسة به ترتیب از سوی هر عاملی، میرزا عبد اللّه افندی، میرزا حسین نوری، محسن عاملی و فضل اللّه مازندرانی گرد آوری شده است. ن .ک: الذریعه 18/15. برخی از این مجموعه ها اخیراً در قم چاپ شده است.

3- نجاشی 292 - 293 + الذریعه 185/8.

4- نجاشی 169 - 171 + الذریعه 181/8.

5- الذریعه 8/ 186 + امل الامل 334/2

6- معالم العلماء 131.

7- نجاشی + 178 + الذریعه 181/8.

8- نجاشی 112 + الذریعه 181/8

9- نجاشی 241.

10- نجاشی + 251 + الذریعه 181/8.

11- نجاشی 265.

12- نجاشی 282 + الذریعه 8/ 185.

13- الذریعه 185/8 + النجاشی 307.

8- جابر بن حیان /کتاب الدعا. (1)

9- علی بن حسن طائی/ کتاب الدعا. (2)

10- ابو طاهر رازی / کتاب الدعا. (3)

11- محمد بن هارون /کتاب الدعا. (4)

12- ابو یعقوب فقیه /کتاب الدعا. (5)

13- السراجي/ کتاب الدعوات المأثوره. (6)

قرن چهارم و پنجم هجری:

1- حمید بن زیاد/ کتاب الدعا (7)

2- سعد بن عبد اللّه اشعری/ کتاب الدعا. (8)

3- محمد بن مسعود عیاشی/ کتاب الدعا. (9)

4- محمد بن عبد اللّه بهلول/ کتاب الدعا. (10)

5- ابراهیم بن سلیمان/ کتاب الدعا. (11)

6- احمد بن محمد بن حسین قمی/ کتاب الدعا. (12)

7- احمد بن عبد العزیز/ کتاب الدعا. (13)

8- محمد بن عباس/ کتاب الدعا. (14)

9- محمد بن الحسین/ کتاب الدعا. (15)

10- محمد بن یعقوب کلینی/ کتاب الدعا. (16)

11- محمد بن عمران/ کتاب الدعا. (17)

12- ابراهیم العلوی/ ادعیة الامام زین العابدین (علیه السلام). (18)

مصـادر ادعیه شـیعهٔ امامیه نیز همان سـرنوشت زیارات و دیگر کتب را داشـته و طبعاً دچار حادثه گردیـده است، ولی خوش بختانه نورانی ترین بخش ادعیه شـیعه یعنی صـحیفه شریفه سجادیه که بحق پشتوانه معنوی نیرومند شیعه در طول تاریخ بوده و می باشد از گزند حوادث

مصون مانده و در دسترس است و معرف روح و فرهنگ دعاء شیعی می باشد بخش دیگری از ادعیه در کتب دعاء شیعه گرد آوری شده از جمله در: امالی صدوق، امالی مفید، امالی طوسی، مصباح الشریعة، معانی الاخبار، تهذیب، استبصار، مصباح کفعمی، اقبال الاعمال، مصباح الزائر، ثواب الاعمال، مکارم الاخلاق، بلد الامین، منهج الدعوات و ... و گزیده ای از مصادر دعاء شیعه در کتاب الدعاء مرحوم

1- الذریعه 181/8.

2- الذریعه 181/8.

3- الذریعه 186/8.

4- الذریعه 186/8.

5- معالم العلماء 137 + الذریعه 8/ 200.

6- معالم العلماء 144.

7- نجاشی 96 + الذریعه + 181/8 + امل الامل 2/ 250

8- نجاشی 126 + الذریعه 181/8

9- نجاشی 247 - 250 + الذریعه 185/8.

10- نجاشی 282-281

11- نجاشی 181 + الفهرست 82 + الذریعه 181/8

12- نجاشی 82 + الذریعه 181/8

13- نجاشی 83 + الذریعه 181/8

14- الذریعه 8/ 185

15- الذریعه 8/ 185

16- الذریعه 8/ 185

17- الذریعه 8/ 185

18- الذریعه 396/1

مجلسی: بحار الانوار جلد های 93، 94، 95 تدوین و تألیف گردیده است.

ج: مقاتل

قرن اول و دوم هجری؛ نمونه:

1- اصبغ بن نباته/ مقتل الحسین. (1)

2- جابر جعفی/ مقتل الحسین. (2)

3- سلمة بن خطاب/ کتاب مولد الحسین و مقتله. (3)

4- عبد العزیز جلودی/ مقتل الحسین. (4)

5- هشام بن محمد/ مقتل الحسین. (5)

6- محمد بن ابراهیم/ کتاب المقتل. (6)

7- عوام بن حوشب/ کتاب مقتل الحسین بن علی. (7)

8- لوط بن یحیی ازدی/ کتاب مقتل الحسین. (8)

9- ابو اسحاق نهاوندی/ کتاب مقتل الحسین بن علی. (9)

قرن سوم هجری:

1- محمد بن علی بن فضل/ کتاب مقتل الحسین. (10)

2- نصر بن مزاحم/ کتاب مقتل الحسین. (11)

3- محمد بن زکریا/ مقتل الحسین. (12)

4- ابراهیم ثقفی/ مقتل الحسین. (13)

5- محمد بن عبد اللّه/ المقتل. (14)

6- محمد العلابی/ مقتل الحسین. (15)

7- محمد بن علی بن حمزه/ مقاتل الطالبین. (16)

8- محمد بن احمد اشعری/ مقتل الحسین. (17)

قرن چهارم و پنجم هجری:

1- محمد بن علی بابویه/ کتاب مقتل الحسین. (18)

2- محمد بن حسن الطوسی/ کتاب مقتل الحسین. (19)

3- ابو الحسن الشافعي/ المقتل. (20)

4- محمد بن علی فضال/ مقتل الحسین. (21)

1- الفهرست 38 + الذریعه 23/22

2- الذریعه 23/22.

3- الفهرست 79 + نجاشی 133 + معالم العلماء 57 + الذریعه 22/ 24.

4- نجاشی 171 + الذریعه 24/22.

5- نجاشی 302.

6- نجاشی 263.

7- نجاشی 214.

8- الفهرست 129 + نجاشی 245 + معالم 94 + الذریعه 21/22، 20، 24، 26، 289/21

9- الفهرست 7 + نجاشی 14 + معالم 7 + الذریعه 23/22.

10- نجاشی 273.

11- الفهرست 171 + نجاشی 302 + معالم العلماء 126 + الذریعه 26/22

12- نجاشی 244.

13- الفهرست 5 + نجاشی 13 + معالم 3 + الذریعه 22/22

14- نجاشی 182 + الذریعه 22/22.

15- النجاشي 189 + الذریعه 24/22

16- نجاشی 245.

17- نجاشی 246 + الذریعه 22/ 24.

18- معالم 112 + الذریعه 24/22.

19- الفهرست 161 + معالم 185 + الذریعه 24/22.

20- نجاشی 318 + الذریعه 21/22 + 374/21.

21- نجاشی 218 + الذریعه 25/22.

د: مراثی

قرن اول و دوم هجری؛ نمونه:

1- خالد بن همدان. سال 61 هجری (وقتی سر امام حسین (علیه السلام) را در شام آویخته دید، مرثیه ای سرود) /له مرثیة. (1)

2- عقبة بن عمیق سهمی/ له مرثیة. (2) گویا نخستین مرثیه را بر مزار امام حسین (علیه السلام) او سروده است: مررت علی قبر الحسین بکربلا - ففاض علیه من دموعی غریز ها.

3- ابو الاسود دئلی (69 ه-) / له دیوان فی المراثی. (3)

4- زینب بنت فاطمه و علی (علیهم السلام)/ لها قصائد و مراثی. (4)

5- عمیر بن مالک خزاعی (م 100 ه-)/ له مرثیة. (5)

6- کثیر بن عبد الرحمن (کثیر عزة) (م 105 ه-)/ له مراثی. (6)

7- فرزدق بن غالب ابو فراس/ له دیوان في المراثی. (7)

8- سلیمان بن قته خزاعی (م 126 ه-)/ له مراثی. (8)

9- جعفربن عفان طائی (م 150 ه-)/ له مراثی. (9)

10- منصور بن سلمة نمری (مقتول توسط هارون 190 ه-)/ له مراثی. (10)

11- کمیت بن زید/ له مراثی. (11)

12- حبیب بن اوس طائی/ کتاب الحماسه. (12)

13- ابن حماد بن عمر بن کلیب/ مراثی الحسین. (13)

14- ابن اعرابی محمد بن زیاد/ مراثی الحسین. (14)

15- اسماعیل الحمیري/ له دیوان فی المراثی. (15)

قرن سوم و چهارم هجری؛ نمونه:

1- عبد اللّه بن عمار برقی (مقتول 245 ه- . زبانش را بریدند و دیوانش را سوختتند) / له مراثی. (16)

2- دعبل بن علی خزاعی (م 246 ه-)/ له مراتی. (17)

3- محمود بن حسين كشاجم (م 250 ه-) / له ديوان في المراثي. (18)

4- سری الرفاء (م 366 ه-)/ له ديوان في المراثي. (19)

5- علی بن وصيف (م 366 ه-)/ له مراثی. (20)

1- خوارزمی (م 568 ه-)، مقتل الحسين 125/2 - 126. ابن شـهر آشوب از خوارزمی گرفته و مجلسـی نيز بدون ذكر مآخذ ولی با ذكر اساتيد آن آورده است. ن.ک: مناقب 4/ 117: معدان. بحار 45 /273 : عفران.

2- خوارزمی 152/2.

3- خوارزمی 130/2 + معالم العلماء 150.

4- بحار 45/ 285، 287 - 288

5- خوارزمی 151/2 - 152 + ادب الطف 60/1.

6- خوارزمی 153/2 + الشعر و الشعراء 503.

7- الشعر و الشعراء 471.

8- خوارزمی 149/2، 152 + مناقب 4/ 117 + بحار 45/ 244، 245، 290، 291، 293 + ادب الطف 1/ 48 - 50

9- خوارزمی 144/2- 145 + مناقب 4 /118 + بحار 45/ 286 - 287. + ادب الطف 192/1 .

10- خوارزمی 147/2 - 149 + ادب الطف 208/1 - 209 + الشعر و الشعراء 859 ش 200.

11- خوارزمی 152/2+ مناقب 4/ 116 + ادب الطف 181/1 + معالم العلماء 150 + الشعر و الشعراء 581

12- نجاشی 102.

13- الذريعه 293/20 + بحار 261/45 - 266.

14- الذريعه 293/20 + ادب الطف 298/1

15- مناقب 4 /86، 114 + ادب الطف 198/1. و نيز فهرست شعراء اهل بيت قرن اول و دوم. ن.ک: معالم العلماء 147 - 151 + ادب الطف 1 / تمام كتاب: 52-338.

16- خوارزمی 137/2 - 139

17- خوارزمی 2/ 120 -133، 144 + مناقب ،4 /116 ، 126 ، 127 + بحار 45 / 243، 275 - 277، 288 + معالم العلماء 150.

18- خوارزمی 2/ 153 + مناقب 83/4، 117 + بحار 45/ 244 + مناقب 49/4.

19- خوارزمی 2/ 153 + مناقب 4/ 116 + بحار 243/45

20- خوارزمی 2 /145 - 147

6- محمد بن عبد العزيز السوسي (م 370 ه-)/ له مراثی. (1)

7- ابو الحسن علی بن احمد الجوهری (م 380 ه-)/ له مراثی. (2)

8- صاحب بن عباد (م 385 ه-)/ له مراثی. (3)

9- طلحة بن عبد اللّه ابی عون (م 390 ه-)/ له مراثی. (4)

10- علی بن الحسین الدوادی/ له قصیدة طویله. (5)

11- احمد بن الحسین همدانی (مسموم 398 ه-)/ له مراثی. (6)

12- احمد بن منصور قطیعی (م 480 ه-) / له مراثی. (7)

13- شریف مرتضی/ له مراثی. (8)

14- شریف رضی/ له مراثی. (9)

15- ابو العلا، موی/ له مرثیة. (10)

16- عبد السلام بن رغبان (دیک الجن)/ له مراثی. (11)

ه-:قلمرو ادبیات عاشورا در منابع مذاهب و فرقه ها

1- زیدیه؛ نمونه:

1- ابو الفرج علی بن الحسین الاصفهاني/ مقتال الطالبین. (12)

2- ابو جعفر محمد بن عیسی/ الدعاء المأثو/ عند اهل البیت. (13)

3- عبد الرحمن بن عبید اللّه/ ادعیة النجاح. (14)

4- عبد اللّه بن حمزة الحسنی/ الزیارات. (15)

2- اسماعیلیه؛ نمونه:

1- نعمان بن محمد بن منصور/ کتاب الدعاء. (16) (؟)

3- فرقهٔ نصیریه؛ نمونه:

1- الهفت الشریف. (17)

4- مذاهب اربعه سنّیان، نمونه:

1- محمد بن ادریس شافعی/ له مراثی. (18)

2- معمر بن مثنی/ له مراثی و مقتل الحسین. (19)

3- ابن واضح یعقوبی/ مقتل ابی عبد اللّه الحسین. (20)

4- سمارة الحیوانی/ مقتل الحسین. (21)

1- مناقب 2/ 153 - 154، 117/4،118 ، 119 + بحار 244/45 + مناقب 53/4

2- خوارزمی 134/2 - 137 + مناقب 118/4 + بحار 278/45-279 + مناقب 60/4

3- خوارزمی 139/2 - 141، 150 - 151 ، 156 + مناقب 83/4، 114 - 115.

4- مناقب 3 /155 - 156 ، 24/ 28 + بحار 246/45

5- بحار 281/45

6- خوارزمی 142/2 - 143 + مناقب 78/4 - 79 ، 90.

7- خوارزمی 126/2 - 128 + مناقب 121/4 + بحار 274/45

8- مناقب 82/4 ، 84 - 87، 121 + بحار 249/45

9- خوارزمی 134/2 - 135 + مناقب 112/4، 122 - 123 + بحار 249/45،277 + دیوان رضی.

10- خوارزمی 157/2 - 158 + مناقب 4/ 55 + بحار 288/45

11- دیوان دیک الجن + ادب الطف 283/1 - 289

12- الاصفهانی/ مقاتل الطالبیین (چاپ نجف 1318 ه-).

13- مؤلفا الذیدیه 468/1 .

14- مؤلفات 1 /90

15- مؤلفات 2/ 84

16- الذریعه 8 / 185

17- الهفت الشریف (چاپ بیروت 1964 م). 121 - 126.

18- خوارزمی 126/2،128،129 + مناقب 124/4 - 125 + بحار 253/45،273 -274 + ادب الطف 214/1 .

19- الذریعه 25/22

20- الذریعه 21/22، 22

21- الذریعه 25/22 - 289/21

5- واقدی/ مقتل الحسین. (1)

6- موفق بن احمد مکی خوارزمی/ مقتل الحسین. (2)

3- ادبیات عاشورا؛ روایات زیارات

در نگاه قرآنی، امامان معصوم اسلام مصداق عینی: (وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا) (3) هستند. اصل عصمت (4) در آن حضرات، مشعل فروزان هدایت شان را جاودانه ساخته، چه آنان خود را «معالم الطریق» (5) (نشانه های پر فروغ راه هدایت انسان) معرفی کرده اند: از این رو آنان اسوه های جاودانه کمال انسانی می باشند که در حیات و ممات الهام بخش و قابل پیروی هستند. از دیگر طرف به تصریح امامان و بنا به اعتراف و گواهی تاریخ، کلیه راهبران معصوم عقیدتی اسلام امامت توسط دشمن سه چهره تاریخی قاسطین، ناکثین، مارقین در قالب خلافت غصب و رژیم های جور و جهل زمان شان به شمشیر یا به سم شهید شده اند. در فرهنگ تشیع امامیه که از دل این شهادت ها برخاسته و شکل گرفته، زیارت یک فریضه است چرا که در تلقی کلامی شیعه، مزور یک اسوه جامع و مانع عقیدتی - انسانی در حیات و ممات است و زائر نیازمند آموزش و الهام و کسب فیض، و مزار نشانه و نماد عقیدتی - فرهنگی اسلام و کانون معنوی عهد و پیمان با ارزش های عالی انسانی و

گرفتن الهام است. و از همین رو دشمن در همیشهٔ تاریخ می کوشیده و می کوشد تا این حقیقت را لوث و بی اعتبار و آلوده سازد. و از آن جا که دورهٔ حضور امامان، عصر حقیقت و حرمت و همت و حسرت ایدئولوژیک و دورهٔ آموزش عقیدتی بوده توجه به این مهم بخشی از آموزش های امامان را تشکیل می داده است. کاملاً بدیهی است که عاشورا به عنوان خاستگاه اصلی و پایگاه اساسی فرهنگ عقیدتی شیعه همیشه مرکزیت داشته و مورد توجه خاص امامان (علیهم السلام) بوده است، از این رو روایات مرویه از آن حضرات، به سه دسته و موضوع کلی تقسیم می شود:

1- روایات تأکیدی، تشویقی - ترغیبی زائر.

2- روایات تعلیمی - ارشادی زائر.

3- روایات ترویجی - تعمیمی عاشورا.

روایات دسته نخست، زیارات امام حسین (علیهم السلام) را یک فریضه می دانند و زائر را به لحاظ روحی و روانی بسیار مصمم و شیفته می سازند. این بخش از روایات بطور اصولی و منطقی زائر را به زیارت امام (علیه السلام) تشویق و ترغیب می نمایند و در مجموع به فلسفهٔ قیام امام و روح و جهت و هدف زیارت اشاره دارند و در ضمن نشان دهنده وضعیت شیعه امامیه دورهٔ حضور و رنج و شکنجهٔ شیعیان و

1- الذریعه 25/22.

2- الخوارزمی/ مقتل الحسین (چاپ مکتبة المفید، قم. سال؟).

3- قرآن 32/24.

4- قرآن 33 /33 : (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ ...).

5- ن.ک: زیارت جامعهٔ کبیره

استبداد سیاسی خلافت می باشند و به معرفی اصحاب و تیپ های گوناگونی که پیرامون امامان بوده اند می پردازند. در این روایات تأکید می شود که در سخت ترین شرایط، زیارت امام حسین (علیه السلام) نباید ترک شود، و نیز نشان می دهد که هر چه دایرهٔ محاصره از سوی دشمن تنگ تر می شده، امامان بیش تر به ترغیب و تشویق شیعیان می پرداخته اند و تأکید بسیاری بر زیارت امام حسین (علیه السلام) داشته اند. در این بخش از روایات تأکید شده که هر اندازه که شرایط هولناک و مشهد امام حسین (علیه السلام) در محاصره و جاسوسان خلافت در کمین باشند، زیارت امام حسین (علیه السلام) سالی یک مرتبه واجب است. تأکید فوق العاده بسیار امامان (علیه السلام) بر زیارت امام حسین (علیه السلام) مبین این واقعیت است که برای رژیم های خلافت، یاد و نام امام حسین (علیه السلام) بسیار خطرناک و مرگ بار بوده است و به همین دلیل دستگاه تبلیغاتی دشمن زیارت امام حسین (علیه السلام) را بدعت و ضلالت معرفی می کرده است. (1)

و نیز پیداست که زائران بسیاری در راه زیارت شهید می شده اند و امامان به این واقعیت واقف بوده اند.

روایات تعلیمی زائر؛ در این بخش از روایات بر صحت عقیدتی، سلامت اخلاقی و معرفت و اخلاص زائر تأکید بسیار شده است و چنین می آموزد که زائر باید مزور را به درستی بشناسد و لیاقت و شایستگی لازم را برای زیارت داشته باشد و بطور نسبی در ایمان و عمل با مزور هماهنگ باشد. در این روایات به زائر آموزش داده می شود که از چهار چوب حرکت تشکیلاتی شیعهٔ امامیه و استراتژی امامان نباید تخطی کند و از هر گونه تظاهر که موجب شناسائی و تعقیب و دست گیری او و سایرین شود خود داری نماید. در این روایات زائر می آموزد که زیارت او نوعی جهاد است و این که چگونه باید اخلاص در نیت و حرکت و عمل داشته باشد و از هر گونه شائبه دنیوی پیراسته باشد، در این روایات نیز شرایط اجتماعی - سیاسی شیعه عصر حضور بخوبی روشن می گردد و نشان می دهد که زیارت امام حسین (علیه السلام) کار بسیار دشوار و سختی بوده و شیعیان بر اساس یک حرکت تشکیلاتی سازمان یافته و رعایت کلیه مسایل امنیتی به زیارت می رفته اند و نیز نشان می دهد که گاه وضع آن چنان سخت و شرایط آن چنان هولناک بوده که زائر از فاصلهٔ دور و شبانه زیارت می کرده است. در بخش دیگری از این روایات به زائر آموزش داده شده که

چگونه و در چه زمانی زیارت کند. این روایات نشان می دهند که امامان می کوشیده اند تا هر طور شده فرهنگ و مفاهیم و پیام های عاشورا را به شیعیان منتقل کنند. در این بخش از روایات به زائر آموزش داده می شود که چگونه غسل کند. و چگونه حرکت نماید و در صورت لزوم تاکتیک تقیه را رعایت کند و هنگام غسل و حرکت چه

1- بحار 101/ 58 ح 26 .

دعا هائی بخوانـد و هر چه به مشـهد امام حسـین نزدیک می شود چه آداب و اعمالی را انجام دهد: نکته بس مهم و قابل توجه در کلیه این روایات این است که امامان کوشـش بسـیار و تأکید زیاد نموده اند که زیارت، عوام زده، تفریحی- تعیشـی نشود. بلکه از آغاز تا انجام یک حرکت عقیـدتی باشـد نه یک سـفر تجارتی. در این روایات بر نظافت و طهارت جسـمی و روحی زائر تأکید بسـیار شده و از هر گونه خود آرائی نهی گردیده است. دسـته سوم روایات مرویه از امامان (علیهم السـلام) می کوشند تا عاشورا و فرهنگ آن را در زندگی روزانهٔ شیعیان تعمیم دهند. از این رو است که می بینیم در تمام ایام سال و به مناسبت های مختلف تأکید شده که زیارت عاشورا و زیارت امام حسین و زیارات و ادعیهٔ مربوطهٔ دیگر خوانده شود و در صورت امکان مشـهد امام (علیه السـلام) زیارت گردد. و شـگفت آن که با توجه به استبداد خون بار خلافت و ممنوعیت مطلق شیعهٔ امامیه، امامان (علیهم السلام) می کوشیده اند تا شیعیان را به بزرگ داشت روز عاشورا و زیارت امام حسـین در آن شب و روز تشویق کنند و در این رابطه دسـتور العمل هایی صادر کرده اند. این تعلیم و تعمیم و تأکید تا آن جاست که سر زمین کربلا حریم الهی و وحول و حوش شـهادت گاهامام، حائر حسینی و خاک آن بس مقدس و شفا بخش معرفی می گردد. و از این جاست که کام کودکان شـیعه امامیه با تربت مقدس امام حسـین (علیه السلام) برداشته می شده و می شود و این سنت سخت پر معنا، پر معنا در زندگی و سـرنوشت عقیدتی اجتماعی شیعیان بسیار تعیین کننده بوده و می باشد. و براستی که در آن روز گاران سیاه و سخت و در همهٔ تاریخ، یاد و نام و تربت مقدس امام حسـین (علیه السـلام) پشـتوانه معنوی نیرومند و شـکست نا پذیر شـیعه امامیه بوده و می باشد و خواهد بود. و شگفتا که شیعه با داشتن تربت امام حسین (علیه السلام) و با یاد و نام او چگونه یک تنه به قلب حوادث می تاخته و می تازد!

(السّلام علی الحسین و علی الارواح الّتی حلّت بفنائه طوال التاریخ الدّمویّ المضطرب)

زیارات

زیارات به مثابه متون عقیدتی - آموزشـی تشـیع امامیه، آکنده از آموزه های ناب توحیدی است به گونه ای که آموزگار امام معصوم است و آموزنـده شـیعهٔ خالص و مخلص و آگاه مؤمن، و آموزه ها: توحید ناب، اخلاص در پرسـتش، اخلاص در معرفت، توجه و توسل مطلق به خداونـد، امام شناسـی، درک حقایق، کشف حقایق، دریافت واقعیت های تاریخی، شـناخت عمیق دشـمن سه چهرهٔ تاریخی، قاسـطین، مارقین، ناکثین، کسب آمادگی لازم روحی، عقیدتی برای ستیز مسـتمر با بی عدالتی و جور و جهل حاکم بر زمان و تاریخ، شناخت عمیق و دقیق خیانت و جنایتی که علیه حق و حقیقت و عدالت و انسانیت صورت گرفته و می گیرد، ایجاد کینه و بغض تاریخی نسـبت به دشمن غدار مکار، و تجدید

عهد و پیمان با امام معصوم و امامت منصوص و اعلام آمادگی برای جهاد مسلحانه در رکاب امام معصوم. ایجاد ایجاد حسرت شهادت و رسیدن به رستگاری جاودانه.

در زیارات مطلقه و مخصوصهٔ امام حسین (علیه السلام) آموزه های نابی وجود دارد که بسیاری از تحریفات کلامی- تاریخی را محو می سازد و چهرهٔ حق و حقیقت را آشکار می نماید. از جمله این که در این زیارات شیعه می فهمد که قیام امام حسین (علیه السلام) یک قیام کاملاً عقیدتی بوده و هدف غائی و نهائی آن نجات و احیاء توحید و اسلام محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از مرداب الحاد خلافت غصب و رژیم امویان و اشباه و اخلاف تاریخی آن و تضمین جاودانه و تاریخی حقیقت بوده است و نیز می آموزد که قیام آن حضرت، سیرت و صورت حکومتی قدرت طلبانه نداشته بکله قیام ذاتاً ضد سلطه بوده و چنین می رساند که اصولاً تشیع امامیه تئوری قدرت نیست بلکه در تمام ذات و بنیان فلسفی-کلامی خود منادی آزادی و عدالت است؛ جا نمایه ای پر جاذبه و ایده آل و سخت حسرت آفرین، لبریز از آرمان های متعالی انسانی و سر شار از آگاهی عرفانی، روح و روانی مسلط بر انسان و تاریخ که تحقق عینی جامع و مانع آرمان های خود را مشروط و منوط به تکامل عقلانی انسان در قیام قائم موعود می داند و پیش از آن در چهار چوب استراتژی تاریخی اصل امر به معروف و نهی از منکر، حرکتی است ستم ستیز و ستم سوز و فریاد اعتراضی است علیه جور و جهل حاکم بر زمین و زمان و حذف و محو آن. دعوت و بیت با امام حسین (علیه السلام) به معنای ارزیابی آگاهی و آمادگی جامعه اسلامی است و گرنه امام آگاه تر از آن است که در چنان زمان و زمینه ای به فکر تأسیس حکومت باشد. چه در اسلام حکومت فرع است و وسیله ای در خدمت تعالی انسان. و آنک اسلام و انسانیت در شرف انهدام تاریخی بود و می رفت تا فروغ توحید در مرداب جاهلیت شرک محو شود و نجات و احیاء و تبرئه حقیقت از زندان اتهام واقعیت به چنان شهادتی شکوهمند و تاریخی مشمول محتاج بود.

در این زیارات، شیعه می فهمد که جوابیت و طواغیت تاریخی می توانند در زیر اسم و رسم اسلام پنهان شوند و نسبت به این فاجعه کاملاً آگاه و هوشیار می گردد و نیز در می یابد که بر اسلام محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) چه گذشته و می گذرد. فضای آموزشی زیارات بگونه ای است که زائر گذشته را در حال می بیند و این ویژگی منحصر بفرد زیارات است. یعنی تصاویر زیارات سه بعدی هستند و گذشته در حال و آینده رخ می نماید.

زیارت وارث به زائر می آموزد که اسلام امامت، رسالت تاریخی ادیان توحیدی را بر دوش دارد و به همین دلیل خاتم الادیان و پیامبرش خاتم الانبیاء است و در این جاست که معنای امامت را می یابد.

زائر در این زیارت رسالت همهٔ پیامبران بزرگ تاریخ توحید را بر دوش امام حسین (علیه السلام) می یابد و چنین می فهمد که گویی عاشورا نقطه اوج نبرد همهٔ توحید تاریخی با همهٔ شرک تاریخی است.

در مجموعهٔ زیارات عاشورا و امام حسین (علیه السلام) شیعهٔ امامیه به روشنی هر چه تمام می آموزد که تحریف سیرت و سیمای انسانی تشیع که تجلی عینی اسلام محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است به معنای کشتن مذهب و حقیقت امام حسین و دیگر امامان معصوم (علیه السلام) است، لذا با تمام وجود فریاد می زند: (قَتَلَ اللّهُ مَنْ قَتَلَكَ بِالاَیْدی وَالاَلْسُنِ، اَللّهُمَّ الْعَنِ الَّذِینَ کَذَّبُوا رَسُولَكَ... وَ حَرَّفُوا کِتَابَكَ... وَ أَفْسَدُوا عِبَادَكَ وَ اسْتَذَلُّوهُمْ) (1)

اصول مشترک کلیه زیارات عبارت است از:

1- توحید ناب؛ یعنی تمام زیارات با اوراد و اذکار و شعائر توحیدی خالص آغاز و پایان می یابد.

2- اسلام شناسی؛ در کلیه زیارات بر اصول اساسی و زیر بنائی اسلام (آگاهی، ایمان، شناخت، آزادی، آزادگی، عدالت، عدالت خواهی و ...) تکیه و تأکید شده است.

3- امام شناسی؛ در تمام زیارات جهان بینی متعالی، گسترده و زمان شمول امامان معصوم اسلام نمودار می شود و افق های بلند دید انسانی و تاریخی آن حضرات، زائر را به وجد می آورد و حقیقت وجودی آن بزرگواران را به درستی هر چه تمام می شناسد و به پیروی از آنان افتخار می کند.

4- مشخصه های تاریخی باطل و ترسیم دقیق دشمن سه چهرهٔ تاریخی در کلیه زیارات آمده است.

5- همهٔ زیارات آموزه های اخلاقی - تربیتی، انسانی هستند که زائر را در اقیانوسی از طهارت نفسانی و خلوص فکری و ذهنی و فضای روحانی و ملکوتی قرار می دهند و او را آن چنان سبک بار و سبک بال می سازند که احساس بی قراری می کند.

ادعیه

اشاره

ادعیه بخش بزرگی از فرهنگ و ادبیات عاشورا و پشتوانهٔ نیرومند معنوی - عرفانی و مجموعه متون غنی عقیدتی تشیع امامیه است. دعا های شیعی باز تاب های عرفانی عاشورا است که توسط امامان معصوم اسلام مخصوصاً حضرت امام علی بن الحسین السجاد (علیه السلام) انشاء شده است. ادعیه شیعهٔ امامیه و در رأس آن ها دعا های صحیفهٔ سجادیه، جان مایه های عرفانی جاودانه ای است که بلحاظ عقیدتی تشیع را در تاریخ ممتاز و شیعیان را در برابر وزش هولناک طوفان های سرخ و سیاه الحاد

1- کامل الزیارات 216

کلامی- فلسفی و یأس سیاسی - اجتماعی مصون ساخت. شیعه با تکیه بر صحیفه هرگز شکست را نپذیرفته و نمی پذیرد و در بحران های حاصله از خیانت و غصب منفعل و مایوس نمی شود و در سیاه ترین ایام و دشوار ترین شرایط، به پیروزی و رستگاری امیدوار است. دعا های صحیفه و ادعیه دیگر ائمه در روزگار سرد و سیاهی انشاء شده که شیعه بودن جرم و ممنوع بوده، در دورانی که خلافت غصب و رژیم های حاصله از آن و متحدان ترک و تاتار آن زمین و زمان را بر شیعه تنگ ساخته بودند، در چنان روزگاری حیات و بقاء تشیع و شیعیان مرهون همین ادعیه است.

مجموعه دعا های اصیل شیعی مرویه از امامان (علیهم السلام)، هر کدام علاوه بر جوهره عرفانی خاص خود، مجموعه ای است از معارف توحیدی و اصول اعتقادی اسلام که خواننده را ضمن آموزش سخت بی قرار می سازد. این بخش از ادعیه اصیل شیعه امامیه دارای عالی ترین مضامین خدا شناسی، خود شناسی و انسان شناسی می باشد و همین اصول، روح، محور، جهت و هدف ادعیه را تشکیل می دهند.

می دانیم که اصولاً که اصولاً تشیع امامیه سر چشمه جوشان عرفان ناب توحیدی است و نیز می دانیم که عاشورا با نیایش آغاز می شود؛ از نیایش امام حسین (علیه السلام) در عرفات تا شب و روز عاشورا و تا واپسین لحظه شهادت و آخرین کلماتی که از لبان سرور شهیدان در تاریخ پیچیده است. از این رو، دعا چاشنی معنوی زندگی روزانه شیعه است و سراسر زندگی عقیدتی شیعه را فرا گرفته، شیعه از همان آغاز در تمام عرصه های زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی در نبرد با ستم و مظاهر آن با دعا و نیایش حرکت کرده است؛ دعا های روزانه، دعا های ویژهٔ هر ماه، دعا های ویژهٔ روز های خاص سال، و بدین سان فرهنگ عاشورا حضور نیرومند خود را در حیات معنوی شیعه اعلام می کند. بنابراین ادعیه اصیل شیعه را می توان به دو دسته و موضوع تقسیم کرد:

1- ادعیه نیایشی خاص. 2- ادعیه نبایشی عام. [ن.ک: بخش تعالیم ادبیات عاشورا]

حضور گسترده دعا و نیایش در فرهنگ و ادبیات عالیه شیعه امامیه در واقع چیزی جز تفسیر و تبیین و آموزش بخش دعا و نیایش قرآن نیست چرا که قرآن از سوئی خود کتاب نیایش است و آیات بسیاری دعوت به دعا و ذکر خداوند دارند.

از جوهره و جهت دعا ها در بخش تعالیم ادبیات عاشورا باید سخن گفت. در این جا به همین بسنده می شود که جوهره، روح، جهت و هدف دعا های اصیل شیعی آموزش، تزریق و تعمیم توحید در بستره وجود و تصفیهٔ آن از شرک ذهنی و آماده سازی عقیدتی، روحی، روانی، شخصیتی - تربیتی فرد

در جهت مبارزه با شرک عینی است.

در میان مجموعه ادعیه شیعی، متونی وجود دارد که از یک سو مبین سر نوشت و سر گذشت شگفت شیعه امامیه در دورهٔ حضور و دیگر ادوار سخت و سیاه تاریخ است و از دیگر سو نشان دهنده قدرت ایمان و توکل مطلق امامان (علیهم السلام) و شیعیان به خداوند متعال می باشد. در کتب دعاء شیعه متونی با عنوان تعویذات و احراز ثبت شده است. تعویذات و احراز به مثابه کمر بند های ایمنی معنوی و سنگر ها و دژ های ناگشودنی بوده که پیشوایان معصوم و پیروان شان در همهٔ شرایط محاصره و تعقیب و گریز و بر خورد با دشمن بکار می برده اند. این متون دارای مضامین عالیه توحید ناب است و در آن ها جان مایه های متعالی توحید و توکل به خداوند آمده است؛ نمونه:

(اللَّهُمَّ بِکَ أَسْتَعِینُ وَ بِکَ أَسْتَغِیثُ وَ عَلَیْکَ أَتَوَکَّلُ وَ أَنْتَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ خَلِّصْنِی مِنْ کُلِّ مُصِیبَهٍ نَزَلَتْ فِی هَذَا الْیَوْمِ وَ فِی هَذِهِ اللَّیْلَهِ وَ فِی جَمِیعِ الْأَیَّامِ... اللَّهُمَّ بِکَ أَسْتَفْتِحُ وَ بِکَ أَسْتَنْجِحُ وَ بِمُحَمَّدٍ صلی اللّه علیه و آله و سلم إِلَیْکَ أَتَوَجَّهُ وَ بِکِتَابِکَ أَتَوَسَّلُ أَنْ تَلْطُفَ لِی بِلُطْفِکَ الْخَفِیِّ إِنَّکَ عَلی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ ...) (1)

4- ادبیات عاشورا؛ امام حسین (علیه السلام) از ولادت تا شهادت: اشاره

در ادبیات تاریخی اسلام ترسیم موضوع بگونه ای است که تبیین و تحلیل آن، سر نوشت و سر گذشت و فلسفه ای شگفت و پیچیده را تداعی می کند. و همین پیچیدگی رمز آلود باعث بد فهمی بسیار و حتی تحریف تاریخی آن گردیده است. این پیچیدگی و راز و رمز در زبان و گزارش موضوع نیست، چرا که زبان گزارش کاملاً رئالیستی و مبتنی بر واقعیت است. این پیچیدگی در فهم پیام و دریافت کلامی و تلقی تاریخی موضوع است.

در ادبیات تاریخی اسلام شیعه و سنی سخن از یک پیش گوئی و پیش بینی شگفت است که پیامبر اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در پگاه ولادت امام حسین (علیه السلام) خبر از شهادت حتمی و قطعی او می دهد. (2) می دانیم که ادبیات تاریخی اسلام مبین و مفسر متون عقیدتی اسلام است. کلید فهم این موضوع در پیشینهٔ توحیدی - تاریخی آن و در ادبیات عاشورا (زیارات امام حسین (علیه السلام) زیارت عاشورا و زیارت وارث) نهفته است: ابراهیم (علیه السلام) بنیان گذار توحید نخستین است؛ توحیدی که اسلام مفسر، مبیّن و مکمل نهائی و تاریخی آن است. در آغاز تاریخ توحید اسماعیل (علیه السلام) داوطلب شهادت است و در انجام تاریخ توحید امام حسین (علیه السلام) به شهادت می رسد.

1- ن .ک: بحار 337/94؛ مهج الدعوات 29 - 34

2- منابع شیعی: کامل الزیارات 55 -66 + بحار 218/44 - 250. منابع سنیان: ن.ک: الامینی/ سیرتنا و سنتنا (تمام کتاب) منابع سنیان: احمد بن حنبل/ المسند 3/ 242 + ابو نعیم/ الدلائل 2/3 20 + ابن سعد/ الطبقات 5 /115 + خوارزمی/ مقتل 159/1. و....

این صـدر و ذیل تاریخی کاملاً بـدیهی و قابل فهم است؛ در آن جا فرمان سـمبلیک ذبح اسـماعیل مفاهیم، معانی و آموزه های زیر بنایی خـاص خود را دارد، در آن جـا اسـماعیل مظهر علائق و عواطف انسانی ابراهیم است و تضادی است ناسازگار میان خـدا و خود، که باید ابراهیم یکی را انتخاب کنـد، و این آموزه اخلاص در پرسـتش و در رابطه با خدا از خود گذشـتن است. یعنی ستیز تاریخی توحید با شـرک ذهنی و ابراهیم اسوه و آموزگـار نبرد بـا شـرک ذهنی و عینی است. و در این جا همان آزمون در سـطح تاریخی و جهانی با افق های بسـیار گسترده و نتایج تام و تمام دیگر عینیت می یابد. به این صورت که در یک ترسـیم هندسـی دقیق؛ حرکت تاریخی و سـیر صـعودی توحید و نقطه اوج آن از یک سو، و حرکت مدار بسـته تاریخی شـرک و تورم تام و گرانی گاه آن از دیگر سو، یک نقطه تلاقی تاریخی دارند و آن دهم محرم سال 61 هجری است. یعنی پیشـینهٔ تاریخی «احقاد بدر و تراث احد» در این مقطع تاریخی به تورم نهایی خود رسیده و می خواهد بر توحید غلبه کند، لذا این مقطع تاریخی فصل تعیین سـرنوشت است؛ فصل سر نوشت حق و باطل، توحید و شرک، اسلام و کفر، و امام حسـین بن علی (علیه السـلام) وارث همهٔ پیامبران بزرگ تاریخ توحید از آدم تاابراهیم و از ابراهیم تا محمد (صـلی اللّه علیه و آله و سلم)، باید به شرک و کفر تاریخی پایان دهد [ن.ک: زیارت وارث].

چنین رسالتی تاریخی مسـتلزم شهادتی تاریخی و آن چنان حساب شده و مظلومانه به معنای کلامی، فلسفی، انسانی کلمه است. شهادتی که بصورت یک قانون منـدی حاکم بر زمان، تاریـخ و حیات انسان هم چون بهاری در پی هر خزان سـرد و سـیاه فرا رسـد و شـکوفه های آگاهی و ایمان و امیـد و انسانیت بروید و حیات طیبه انسانی را تضـمین تاریخی نماید. این است که امام حسـین (علیه السـلام) در تاریخ اسـلام و انسان یک اسوه، اصل و اسـتثنا است. بنابراین سخن گفتن از شهادت او در پگاه ولادتش کاملاً قابل هضم و فهم و تحلیل و تبیین است؛ باید همه بدانند که موضوع چیست و می بینیم که پیامبر اسلام می کوشد تا همه را از این موضوع با خبر سازد و می سازد و می بینیم که در خانه ام سـلمه، عایشه، زینب، فاطمه و در حضور اصـحاب و مسـلمانان در سال گرد ولادت حسین، جشن شهادت او را می گیرد و همه را از حـادثه و چگونگی و مکـان آن آگـاه می سـازد. این موضوع در دورهٔ حیـات پیامبر اسـلام آن چنان شایع بوده که بخش بزرگی از ادبیات تاریخ اسلام را بخود اختصاص داده و منابع سنیان بیش از منابع شیعیان به این موضوع پرداخته اند.

بنابراین شهادت امام حسین (علیه السلام) با چنین صدر و ذیلی، تراژدی و ملو درام نیست، یک فلسفه است، فلسفهٔ تاریخ توحید. خاصیت شهادت، آشکار کردن حق و حقیقت و حقایق انکار شده و

تحریف گشته است: (اشهادات استظهاراً للمجاحدات) (1)

و دوست و دشـمن معترف است که چگونه آن شهادت شکوه مند تاریخی حقایق انکار شده را آشکار کرد و نقاب از چهره باطل فرو افکند و رسوایش ساخت و توحید را در سـیر تاریخی و انسانی آن تضمینی جاودانه نمود و آرمان های توحیدی را که خدا پرستی، آگاهی، ایمان، آزادی، عدالت و انسانیت هست، زنده ساخت و حقیقت آن ها را بیمه نمود.

کرونولوژی حوادث مهم و تعیین کننده (10 تا 61 هجری)

18 ذو الحجه سال دهم هجری:

غدیر خم؛ در باز گشت از حجة الوداع، دخالت مسـتقیم وحی و ابلاغ امامت علی بن ابی طالب، توسط پیامبر اسـلام و بیعت مسلمانان و اصحاب با امام علی، توطئه ترور نا فرجام پیامبر در راه باز گشت به مدینه. (2)

محرم سال یازده هجری:

مدینه، حومهٔ شـهر و گفت گوی پیامبر اسـلام و امام علی بن ابی طالب؛ پیش بینی حوادث و توطئه ها و سـر نوشت نهضت اسلام، خبر از کودتا، غلبه و غصب، اشاره به جوهره و ریشه ها: احقاد بدر و تراث احد. (3)

صفر سال یازده تا جمادی الاول سیزده هجری:

صبح دوشنبه 28 صفر سال 11 هجری شـهادت پیامبر اسـلام و آغاز بحران در مدینه. ظهر همان روز؛ پیروزی کودتای سیاسـی نخبگان عرب در سقیفه بنی ساعده در میدان مرکزی مدینه. تلاش امام علی پس از کفن و دفن پیامبر اسلام، در جهت بر اندازی کودتا و نیافتن یار و یاوری برای این مهم. (4) ایجاد خفقان شدیـد و رعب و وحشت و ترور. (5) آغاز خانه نشـینی و سکوت سرخ امام علی و تدوین و تألیف قرآن کریم. (6) طرح ترور نا فرجام امام علی و اجرای آن توسط خالـد بن ولید و افشای آن توسط ام سـلمه و اعتراف خالد. (7) ترور سعد بن عباده در راه شام. (8) حملهٔ قهر آمیز و مسـلحانه به کانون توحید (خانه علی و فاطمه) و به آتش کشیدن آن و مضروب ساختن فاطمه و به بنـد کشـیدن امام علی و کشاندن وی به مسـجد و تهدید جدی به قتل گرفتن بیعت به زور. (9) سـخنرانی امام علی و اصحاب در مسجد مدینه و افشای سند سری طرح توطئه کودتا که در حجة الوداع در مکه و کنار کعبه امضاء شده بود. (10) احیاء و اعداد روح جاهلیت و باز گشت نظام قبائلی و شکل گیری پان عربیسم بدوی به جاهلی. آثار و عوارض کودتا:

1- در این جا شهادات به معنای عام است و نه تنها گواهی شفاهی و کتبی. ن .ک: نهج البلاغه 1081

2- الامینی/ دیر 102/1 به بعد

3- سلیم 72 - 73

4- سلیم 69، 74 + ابن هشام 306/4 ، 310 - 311 + ابن سعد/ طبقات 272/2 - 281 + الغدیر 77/7 - 28 + طبری 1881/3/2 - 206 + ابن اثیر 325/2 - 326

5- الغدیر 77/7 - 78

6- سليم 81 - 83

7- سليم 137 - 138

8- مسعودی/ مروج 301/2 + النوبختی / الفرق 8،9

9- سليم 83 - 84 + الغدير 7/ 76 - 78

10- سليم 86، 113، 114، 117 - 165.

ارتداد سیاسی؛ برسمیت نشناختن کودتا و کودتا چیان از سوی مسلمانان، ارتداد کلامی: باز گشت برخی از اسلام. یأس فلسفی و اعتزال سیاسی: کناره گیری بسیاری از اصحاب از مسائل اجتماعی- سیاسی. (1) بایکوت مطلق اقتصادی - اجتماعی امام علی و آل او و تصرف فدک. (2) شهادت دردناک حضرت فاطمه (علیها السلام). (3) آغاز کشور گشائی برای انحراف اذهان از اوضاع داخلی و رسیدن به اهداف بان عربیستی و مطامع اقتصادی. (4)

13 تا 23 هجری:

سرکوب و قلع و قمع مخالفان سیاسی، ادامه قتل عام کسانی که کودتا را برسمیت نشناختند (5) ، گسترش هر چه بیش تر کشور گشائی (6) ، فعالیت سری و گاه علنی حزب امویان به رهبری ابو سفیان، تقویت پان عربیسم، تدوین فکر و فرهنگ کودتا، وارونه سازی اسلام، تحریف حقایق (7) ، بخش نامه های سری ضد شیعه، شناسائی، دست گیری و کشتار پیروان امام علی در بلاد، بایکوت اصحاب وفادار به امام علی. (8)

24 تا 35 هجری:

اقتدار کامل حزب امویان، زمینه سازی در جهت انتقال و تمرکز قدرت در خاندان اموی، (9) مالکیت های بزرگ، شدت تحریف هر چه بیش تر اسلام، رنج و شکنجه و تبعید و شهادت اصحاب وفادار به امام علی بن ابی طالب تنها نماینده و سخن گوی اسلام محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم)، (10) انقلاب اجتماعی مردم.

35 تا 40 هجری:

ظهور ناکثین (حزب طلحة و زبیر به رهبری عایشه)، (11) غارت و تهاجم نظامی علنی و رسمی قاسطین (حزب امویان)، (12) ظهور مارقین و حوادث حرروا نهروان، (13) شهادت امام علی بن ابی طالب (علیه السلام). شهادت عمار یاسر.

40 تا 61 هجری:

ادامه و گسترش و شدت تبه کاری های قاسطین، (14) صلح شرافت مندانه امام حسن بن علی(علیه السلام)، پیمان شکنی آشکار معاویه و کودتای سلطنتی او، (15) بخش نامه های سراسری معاویه مبنی بر قتل عام پیروان امام علی، (16) تعقیب و دست گیری و شکنجه و اعدام شیعیان در سراسر قلمرو خلافت، (17) اقتدار کامل پان عربیسم افسار گسیخته جاهلی، (18) بخش نامه معاویه مبنی بر سب و لعن آشکار علی و آل بر فراز منابر و خطبه ها و... (19) شهادت امام حسن بن

1- سلیم 92، 108 - 110 + ابن هشام 4/ 306 - 311 + ابن سعد 282/2 + طبری 199/3/2-206 + یعقوبی 82/10/1 - 85 + نوبختی 7 - 9.

2- الصدر/ فدک فی التاریخ 25 - 33 .

3- سلیم 83، 84

4- التنبیه 250 + بلاذری/ فتوح 14- 20 + طبری 208/3/2 + ابن اثیر 384/2 .

5- ابن اثیر 342/2 - 378 + طبری 216/2 - 263

6- بلاذری/ همان.

7- سلیم 108، 109، 110، 132 - 175 + الغدیر 255/10 - 272 .

8- سلیم 139، 176 - 177، 178.

9- الغدیر 10/ 86 - 236

10- سلیم 108 - 109 - 110.

11- سلیم 109، 130 + طبری 163/5/3 - 226 + یعقوبی + 125/1/1 - 156 + ابن اثیر 201/3.

12- سلیم 108 + طبری 80/6/3

13- الغدیر 10/ 118 - 236 + طبری 402/5/3 - 404 + التنبیه 260 + ابن اثیر 404/3

14- سلیم 138 ، 139 ، 172 - 175 + ابن ابی الحدید 3/ 15 - 17.

15- سلیم 108 - 110 ، 138 - 175 + ابن ابی الحدید 3 /16 - 17.

16- سلیم 138 - 140 + الغدیر 241/8 - 257 .

17- سلیم 108 - 110 ، 138 - 175 + ابن ابی الحدید 3 /16 - 17.

18- سلیم 138 - 140 + الغدیر 241/8 - 257 .

19- سلیم 108 - 110 + الغدیر 257/10 - 272 + ابن ابی الحدید 15/3 - 18

علی (علیه السلام)، (1) شـهادت حجر بن عدی و یارانش، شـهادت عمرو بن حمق، شـهادت رشید هجری، شهادت جویریة بن مسهر، (2) و ...

پای نوشت ها

* علامت موجود بودن کتاب است.

1- ابن منظور 206/1 - 207.

2- معین 178/1 - 179.

3- وبستر (چاپ 1976 نیویورک) 70، 81.

4- سبک شناسی 280/1 .

5- المیسره 1173.

6- نجاشی 167- 171.

7- نجاشی 101+ الذریعه 81/12 .

8- نجاشی 151+ الذریقه 318/20.

9- نجاشی 160- 161.

10- نجاشی 178 + الذریعه 20/ 324.

11- الفهرست 58 + معالم العلماء 40 .

12- نجاشی 181 + معالم العلماء 142+ الذریعه 313/20.

13- نجاشی 177+ الذریعه 329/20.

14- نجاشی 126.

15- نجاشی 282+ الذریعه 321/20.

16- نجاشی 251 + الذریعه 78/12 + 324/20.

17- نجاشی 246 + الذریعه 322/20 .

18- نجاشی 232 + الذریعه 322/20 .

19- نجاشی 241.

20- نجاشی 50 + الذریعه 78/12 .

21- الذریعه 20/ 318 .

ص: 104

1- التنبیه 260 + سلیم 109 + طبری 95/6/3 - 100 + ابن اثیر 3/ 458.

2- الغدیر 32/11 - 36،37 - 70 + طبری 141/6/3 - 156 + ابن اثیر 472/3-503.

22- نجاشی 90 + الذریعه 77/12 + 317/20 + امل الامل 172/2.

23- نجاشی 272 + الفهرست 136 + معالم العالم، 99 + امل الامل 240/2 + الذریعه 80/12.

24- نجاشی 272 + الذریعه 78/12.

25- نجاشی 277 + الذریعه 322/20 + 78/12 + من لا یحضره الفقیه 361/2 - 369.

26- نجاشی 281.

27- نجاشی 285 + الذریعه 328/20 + المقنعه 71 - 75 (چاپ سنگی).

28- نجاشی 250 + الغربت 137 + ابن الندیم 275 + معالم العلماء 99 + الذریعه 20 / 320.

29- معالم العلماء 119 + امل الامل 287/2.

30- نجاشی 110 + الذریعه 77/12.

31- نجاشی 217 + الذریعه 79/12.

32- نجاشی 151 + الذریعه 317/20.

33- الذریعه 317/20.

34- نجاشی 161 + الذریعه 321/20.

35- نجاشی 251 + الذریعه 322/20 + تهذیب الاحکام 6/ کتاب المزار 119- 1.

36- الذریعه 322/20.

37- الذریعه 324/20 .

38- با همین عنوان مجموعه هائی با عنوان: الصحیفة السجادیة الثانیة و الثالثة و الرابعة و الخامسة و السادسة به ترتیب از سوی هر عاملی، میرزا عبد اللّه افندی، میرزا حسین نوری، محسن عاملی و فضل اللّه مازندرانی گرد آوری شده است.

ن .ک: الذریعه 18/15. برخی از این مجموعه ها اخیراً در قم چاپ شده است.

39- نجاشی 292 - 293 + الذریعه 185/8.

40- نجاشی 169 - 171 + الذریعه 181/8.

41- الذريعه 8/ 186 + امل الامل 334/2

42- معالم العلماء 131.

ص: 105

43- نجاشی + 178 + الذریعه 181/8.

44- نجاشی 112 + الذریعه 181/8 .

45 - نجاشی 241.

46- نجاشی + 251 + الذریعه 181/8.

47- نجاشی 265.

48- نجاشی 282 + الذریعه 8/ 185.

49- الذریعه 185/8 + النجاشی 307.

50- الذریعه 181/8.

51- الذریعه 181/8.

52- الذریعه 186/8.

53- الذریعه 186/8.

54- معالم العلماء 137 + الذریعه 8/ 200.

55- معالم العلماء 144.

56- نجاشی 96 + الذریعه + 181/8 + امل الامل 2/ 250

57- نجاشی 126 + الذریعه 181/8

58- نجاشی 247 - 250 + الذریعه 185/8.

59- نجاشی 282-281

60- نجاشی 181 + الفهرست 82 + الذریعه 181/8

61- نجاشی 82 + الذریعه 181/8

62- نجاشی 83 + الذریعه 181/8

63- الذریعه 8/ 185

64- الذريعه 185/8

65- الذريعه 185/8

66- الذريعه 8/ 185

67- الذريعه 396/1

68- الفهرست 38 + الذريعه 23/22

ص: 106

69- الذریعه 23/22.

70- الفهرست 79 + نجاشی 133 + معالم العلماء 57 + الذریعه 22/ 24.

71- نجاشی 171 + الذریعه 24/22.

72- نجاشی 302.

73- نجاشی 263.

74- نجاشی 214.

75- الفهرست 129 + نجاشی 245 + معالم 94 + الذریعه 21/22، 20، 24، 26، 289/21

76- الفهرست 7 + نجاشی 14 + معالم 7 + الذریعه 23/22.

77- نجاشی 273.

78- الفهرست 171 + نجاشی 302 + معالم العلماء 126 + الذریعه 26/22

79- نجاشی 244.

80- الفهرست 5 + نجاشی 13 + معالم 3 + الذریعه 22/22

81- نجاشی 182 + الذریعه 22/22.

82- النجاشي 189 + الذریعه 24/22

83- نجاشی 245.

84- نجاشی 246 + الذریعه 22/ 24.

85- معالم 112 + الذریعه 24/22.

86- الفهرست 161 + معالم 185 + الذریعه 24/22.

87- نجاشی 318 + الذریعه 21/22 + 374/21.

88- نجاشی 218 + الذریعه 25/22.

89- خوارزمی (م 568 ه-)، مقتل الحسین 125/2 - 126. ابن شهر آشوب از خوارزمی گرفته و مجلسی نیز بدون ذکر مآخذ ولی با ذکر

اساتید آن آورده است. ن.ک: مناقب 4/ 117: معدان. بحار 45 /273 : عفران.

90- خوارزمی 152/2.

91- خوارزمی 130/2 + معالم العلماء 150.

ص: 107

92- بحار 45/ 285، 287 - 288

93- خوارزمی 151/2 - 152 + ادب الطف 60/1.

94- خوارزمی 153/2 + الشعر و الشعراء 503.

95- الشعر و الشعراء 471.

96- خوارزمی 149/2، 152 + مناقب 4/ 117 + بحار 45/ 244، 245، 290، 291، 293 + ادب الطف 1/ 48 - 50

97- خوارزمی 144/2- 145 + مناقب 4 /118 + بحار 45/ 286 - 287. + ادب الطف 192/1 .

98- خوارزمی 147/2 - 149 + ادب الطف 208/1 - 209 + الشعر و الشعراء 859 ش 200.

99- خوارزمی 152/2+ مناقب 4/ 116 + ادب الطف 181/1 + معالم العلماء 150 + الشعر و الشعراء 581

100- نجاشی 102.

101- الذریعه 293/20 + بحار 261/45 - 266.

102- الذریعه 293/20 + ادب الطف 298/1

103- مناقب 4 /86 ،114 + ادب الطف 198/1. و نیز فهرست شعراء اهل بیت قرن اول و دوم. ن.ک: معالم العلماء 147 - 151 + ادب الطف 1 / تمام کتاب: 52-338.

104- خوارزمی 137/2 - 139

105- خوارزمی 2/ 120 -133، 144 + مناقب ،4 /116 ، 126 ، 127 + بحار 45 / 243، 275 - 277، 288 + معالم العلماء 150.

106- خوارزمی 2/ 153 + مناقب 83/4، 117 + بحار 45/ 244 + مناقب 49/4.

107- خوارزمی 2/ 153 + مناقب 4/ 116 + بحار 243/45

108- خوارزمی 2 /145 - 147

109- مناقب 2/ 153 - 154، 117/4،118 ، 119 + بحار 244/45 + مناقب 53/4

110- خوارزمی 134/2 - 137 + مناقب 118/4 + بحار 278/45-279 + مناقب 60/4

111- خوارزمی 139/2 - 141، 150 - 151 ، 156 + مناقب 83/4، 114 - 115.

112- مناقب 3 /155 - 156 ، 24/ 28 + بحار 246/45

113- بحار 281/45

114- خوارزمی 142/2 - 143 + مناقب 78/4 - 79 ، 90.

115- خوارزمی 126/2 - 128 + مناقب 121/4 + بحار 274/45

116- مناقب 82/4 ، 84 - 87، 121 + بحار 249/45

117- خوارزمی 134/2 - 135 + مناقب 112/4، 122 - 123 + بحار 249/45،277 + دیوان رضی.

118- خوارزمی 157/2 - 158 + مناقب 4/ 55 + بحار 288/45

119- دیوان دیک الجن + ادب الطف 283/1 - 289

120- الاصفهانی/ مقاتل الطالبیین (چاپ نجف 1318 ه-).

121- مؤلفا الذیدیه 468/1 .

122- مؤلفات 1 /90

123- مؤلفات 2/ 84

124- الذریعه 8 / 185

125- الهفت الشریف (چاپ بیروت 1964 م). 121 - 126.

126- خوارزمی 126/2،128،129 + مناقب 124/4 - 125 + بحار 253/45،273 -274 + ادب الطف 214/1 .

127- الذریعه 25/22

128- الذریعه 21/22، 22

129- الذریعه 25/22 - 289/21

130- الذریعه 25/22.

131- الخوارزمی/ مقتل الحسین (چاپ مکتبة المفید، قم. سال؟).

132- قرآن 32/24.

133- قرآن 33 /33 : (انما یرید اللّه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ...).

134- ن.ک: زیارت جامعهٔ کبیره

135- بحار 101/ 58 ح 26 .

ص: 109

136- کامل الزیارات 216

137- ن .ک: بحار 337/94؛ مهج الدعوات 29 - 34

138- منابع شیعی: کامل الزیارات 55 -66 + بحار 218/44 - 250. منابع سنیان: ن.ک: الامینی/ سیرتنا و سنتنا (تمام کتاب) منابع سنیان: احمد بن حنبل/ المسند 3/ 242 + ابو نعیم/ الدلائل 2/3 20 + ابن سعد/ الطبقات 5 /115 + خوارزمی/ مقتل 159/1. و....

139- در این جا شهادات به معنای عام است و نه تنها گواهی شفاهی و کتبی. ن .ک: نهج البلاغه 1081

140- الامینی/ دیر 102/1 به بعد

141- سلیم 72 - 73

142- سلیم 69 ،74 + ابن هشام 306/4 ، 310 - 311 + ابن سعد/ طبقات 272/2 - 281 + الغدیر 77/7 - 28 + طبری 1881/3/2 - 206 + ابن اثیر 325/2 - 326

143- الغدیر 77/7 - 78

144- سلیم 81 - 83

145- سلیم 137 - 138

146- مسعودی/ مروج 301/2 + النوبختی / الفرق 9،8

147- سلیم 83 - 84 + الغدیر 7/ 76 - 78

148- سلیم 86، 113، 114، 117 - 165.

149- سلیم 92، 108 - 110 + ابن هشام 4/ 306 - 311 + ابن سعد 282/2 + طبری 199/3/2-206 + یعقوبی 82/10/1 - 85 + نوبختی 7 - 9.

150- الصدر/ فدک فی التاریخ 25 - 33 .

151- سلیم 83، 84

152- التنبیه 250 + بلاذری/ فتوح 14- 20 + طبری 208/3/2 + ابن اثیر 384/2 .

153- ابن اثیر 342/2 - 378 + طبری 216/2 - 263

154- بلاذری/ همان.

155- سليم 108، 109، 110، 132 - 175 + الغدير 255/10 - 272 .

156- سليم 139، 176 - 177، 178.

ص: 110

157- الغدیر 10/ 86 - 236

158- سلیم 108 - 109 - 110.

159- سلیم 109، 130 + طبری 163/5/3 - 226 + یعقوبی + 125/1/1 - 156 + ابن اثیر 201/3.

160- سلیم 109 ،130 + طبری 236/5/3 - 242 + یعقوبی 135/1/1 + ابن اثیر 276/3.

161- سلیم 109، 130 + طبری 3 /37/6 - 40 + یعقوبی 145/1/1 + ابن اثیر 375/3-326

162- سلیم 108 + طبری 80/6/3

163- الغدیر 10/ 118 - 236 + طبری 402/5/3 - 404 + التنبیه 260 + ابن اثیر 404/3

164- سلیم 138 ، 139 ، 172 - 175 + ابن ابی الحدید 3/ 15 - 17.

165- سلیم 108 - 110 ، 138 - 175 + ابن ابی الحدید 3 /16 - 17.

166- سلیم 138 - 140 + الغدیر 241/8 - 257 .

167- سلیم 108 - 110 + الغدیر 257/10 - 272 + ابن ابی الحدید 15/3 - 18

168- التنبیه 260 + سلیم 109 + طبری 95/6/3 - 100 + ابن اثیر 3/ 458.

169- الغدیر 32/11 - 36،37 - 70 + طبری 141/6/3 - 156 + ابن اثیر 472/3-503.

ص: 111

سنّت احیا گری؛ روش های پاسداری از حماسهٔ عاشورا و فرهنگ آن در تاریخ فرهنگ اسلامی. جواد محدثی

خطّ احیا گری ائمّه (علیه السلام)

آن چه در کربلاـ در عـاشورای سال 61 اتفـاق افتـاد، گر چه بظـاهر، یـک «حادثه» می نمود، امّا حماسه ای عظیم و تکان دهنـده بود که وجدان های خفته را بیدار کرد و خون رشادت و آگاهی و حماسه، در رگ های امّت اسلامی دوانید.

عاشوارای حسـینی، به مکتبی تبدیل شد که سـتم دیدگان را بر ضد ظلم، می شوراند و پیروان فرهنگِ شهادت را به مقابله با سلطه های غیر دینی و ضدّ دینی بر می انگیخت.

از این رو، امامان شـیعه، بعنوان یک «خطّ احیا گر» و برنامه ای بسیج کننده، روی حادثهٔ کربلا تأکید داشتند و همواره می کوشیدند تا آن را زنده و سازنده نگه دارند. این خط مشـی، هم یک برنامهٔ مسـتقل الهام دهنده و تربیتی بود، هم بعنوان مقابله با «سـیاست سکوت» و «خطّ منزوی سازی» که از سوی قدرت های حاکم اعمال می شد.

برنامهٔ احیا گری و ذکر، از سوی ائمّه (علیه السـلام) و سـیاست و فراموشاندن و بی اثر ساختن و پرده پوشی بر آن چه در عاشورا گذشت، از سوی حکومت های جور، در تقابل شدیـد قرار داشت، همین، سـبب شد تا پیرامون محور عاشورا و کربلا، یک فرهنگ، پدید آید، فرهنگی حماسی و سیاسی، بر مبنای عشق به اهل بیت (علیهم السلام) که تجلّی عشق به حق و آرمان های والای مکتب بود و سبب می شد «خط ائمه» از آن «انزوای تحمیلی» به در آید.

ص: 113

این فرهنـگ و حماسه، در برخی سـنّت ها، مراسم، عکس العمل ها، ابزار و وسائل، روز ها و اماکن و... نمود و تجلّی یافت. برخی از این نمود ها از این قرار بود:

- گریه بر امام حسین (علیه السلام)

- زیارت کربلا

- عزاداری محرّم و سینه زنی و زنجیر زنی و قمه زنی

- مجالس سوگواری بر حسین (علیه السلام) در طول سال

- تشکیل و تأسیس هیئت های عزاداری و توسّل

- ساختن تکیه ها و حسینیه ها و عزا خانه ها

- نذر و وقف برای ابا عبد اللّه الحسین (علیه السلام) و عزا داری

- نوحه خوانی و مرثیه سرایی و پرده خوانی

- وعظ و خطابه در محافل حسینی و روضه خوانی

- توسل به شهدای کربلا

- بر پایی و اجرای تعزیه و شبیه خوانی

- سقایی و یاد تشنگی حسین (علیه السلام)

- نام گذاری اماکن، مساجد، تکیه ها و هیئت های متوسلین به نام شهدای کربلا

- قداست تربت امام حسین (علیه السلام) و مهر کربلا

- لقب «کربلایی» برای زائر سید الشهداء، و چاووش خوانی

- الهام بخشی فرات، قبر شش گوشه و گودال قتل گاه و قنداق اصغر (علیه السلام)

- مقتل نویسی

- گرامی داشت اربعین

- علمات و پرچم و توق و کتل

– و ... بسیاری از این گونه محور ها و موضوعات، که شرح و بسط تاریخی همهٔ این ها و تحلیل نقش آن ها در زنده نگه داشتن حماسهٔ عاشورا و شکل دادن به «فرهنگ عاشورا»، کتابی عظیم خواهد شد. در این نوشته، تنها به توضیحی پیرامون برخی روش ها که در فرهنگ اسلامی در راستای پاس داری از مکتب خون و حماسهٔ حسینی نقش داشته و دارد، می پردازیم.

ص: 114

مدایح و مراثی

در روزگاری که شعر و ادب، در اختیار حکام جور بود و شاعران اجیر، چه برای مدح امیران و سلاطین و چه گستاخانه برای بد گویی از خاندان عصمت و طهارت (علیه السلام)، پول می گرفتند و شعر می سرودند، امامان می کوشیدند تا از شعر، بعنوان سلاحی در دفاع از حق و مبارزه با ستم و افشای چهرهٔ تزویر استفاده شود. بخصوص شاعران شیعه دربارهٔ مظلومیت شهدای کربلا و کشتگان وادی عشق در عاشورا، با جان سوز ترین تعبیرات، شعر می سرودند و «جهاد فرهنگی» آنان مورد تأیید و حمایت ائمه بود.

سروده های موضع دار شاعران متعهد، در دو محور «مدایح» و «مراثی» بود و هر دو قالب، در راستای تبیین «خط حق» به شمار می رفت.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: (مَن قال فینا بیتَ شعرٍ بَنَی اللّه لَه بیتاً في الجنّة) (1)

هر کس دربارهٔ ما خاندان، یک بیت شعر بسراید، خداوند برایش خانه ای در بهشت بنا می کند.

شاعرانی هم چون دعبل،کمیت، عبد اللّه بن کثیر، سیّد حمیری و... در این خطّ، عمل می کردند.

علامهٔ امینی دربارهٔ سید حمیری که یکی از این وارسته مردان مخلص اهل بیت و شاعران توان مند ولایت و عاشورا و یکی از مرثیه سرایان بلند پایهٔ حماسهٔ کربلا بود، می گوید:

«حضور در هر مجلسی که در آن «آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم)» یاد نمی شد، او را ملول و خسته می کرد و هرگز به محفلی که خالی از ذکر آنان بود، انس و الفت نداشت.» (2)

«دعبل» نیز در قصیدهٔ معروف «مدارس آیات»، در بخشی عمده، به سوگ شهدای آل محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و به خون خفتگان دشت کربلا و مرثیهٔ ابا عبد اللّه الحسین (علیه السلام) پرداخته است. (3)

این راه، در طول تاریخ تداوم یافته است و سهم مؤثری در حفظ و بقاء حماسهٔ عاشورا داشته است و آن گونه که یاد شد، مورد تشویق و حمایت پیشوایان دین و علمای آگاه بوده است.

امام صادق (علیه السلام) به یکی از شاعران خطّ خون، «جعفر بن عفّان طائی» فرمود:

به من خبر رسیده که دربارهٔ حسین (علیه السلام) شعر می گویی و خوب هم شعر می گویی؟

گفت: آری.

آن گاه، بخشی از شعر ها و مرثیه هایش را در محضر امام صادق (علیه السلام) خواند. امام و اطرافیان بشدّت گریستند، تا آن جا که سیلاب اشک بر صورت و محاسن امام جاری شد، سپس امام فرمود:

- ای جعفر؛ به خدا سوگند، در این لحظه که سوگ نامه حسین (علیه السلام) را می خوانی، فرشتگان مقرّب

1- وسائل الشیعه، ج 10 ص 467

2- الغدیر، ج 2 ص 242

3- همان، ص 381 به بعد.

پروردگار، شاهد و شنوای سخنت بودند و چون ما و بیش از ما گریستند، خداوند، بهشت را بر تو لازم کرد و تو را آمرزید. سپس افزود:

(ما مِن أحدٍ قالَ في الحسين (عليه السلام) شعراً فبكى و ابكى بِهِ الاّ اَوْجَبَ اللّه له الجّنة و غفر له.) (1)

هیچ کس دربارهٔ حسین (علیه السلام) شعری نگفت که بگوید و بگریاند، جز آن که خداوند، او را خشوده و بهشت را بر او واجب گرداند.

به کار گیری عنصر شعر، به لحاظ «تأثیر عاطفی» و «گسترش سریع»، گامی اساسی در ثبت حماسه های عاشورا در دفتر تاریخ بوده است. مردم نیز، اشعار مدح و مریشه را می خواندند، حفظ می کردند، حتی به فرزندان خود می آموختند. تعالیم عاشورا، در خلال همین سروده ها نسل به نسل، زنده می ماند و خو گرفتگان به مدایح و مراثی، در سایهٔ محتوای این اشعار، با فرهنگ اهل بیت می زیستند.

امام امت (قدس سره) فرموده است:

«بـا این هیـاهو، با این گریه، با این نوحه خوانی، با این شـعر خوانی، با این نثر خوانی، ما می خواهیم این مکتب را حفظ کنیم، چنان چه تا حالا هم حفظ شده.» (2)

عزا داری

بر پا کردن شـعائر سوگواری بر شـهیدان مظلوم، ضمن مقابله با فراموش شدن یاد شان، تعلیم دهندهٔ ارزش های متعالی حماسهٔ کربلاست. مراسمی که همه ساله و همه جا به یاد کربلا و عاشورا بر پا می شود، مایهٔ بقای مکتب و گسترش تعالیم وحی و اهل بیت است.

رساندن صدای شـهادت عاشورائیان به گوش تاریخ، در هیاهوی پر فریب اغوا گران برای پوشاندن حقایق و لوث کردن خون شهدا، رسالتی عظیم بوده و هست. شـدّت علاقـهٔ ائمه به مجـالس عزا داری سـید الشـهداء و نیز، میزان خصومت و نـاراحتی دشـمنان از بر پایی آن گونه محافل و تجمع ها، گویای این حقیقت است که حیات حماسهٔ عاشورا در گرو این شعائر است، و گرنه به فراموشی سپرده می شود.

امام صادق (علیه السـلام) به عبد اللّه بن حمّاد فرمود: «به من خبر رسـیده که جمعیتی از اطراف کوفه و جا های دیگر از زن و مرد، در نیمهٔ شعبان به زیارت حسـین (علیه السـلام) می آینـد و سـخن ها و داسـتان ها و ندبه ها و سوگواری و مرثیه خوانی دارند.» گفت: «آری چنین است، خود من نیز شاهد برخی از این ها بوده ام.»

حضرت فرمود: «سپاس خدایی را که در میان مردم، کسانی را قرار داده، تا به سوی ما آیند و ما

1- بحار الأنوار، ج 44 ص 282 ، وسائل الشیعه، ج 10 ص 464

2- صحیفهٔ نور، ج 8 ص 71.

را بستایند و برای ما مرثیه سرایند...» (1)

در حدیث دیگری، امام باقر (علیه السلام) این گونه به پیروان خویش، دستور می دهد:

«بر حسین (علیه السلام) ندبه و گریه کنند، و به اهل خانه دستور داده شود که بر حسین بگریند و در خانه ها، مراسم گریه و عزا داری و ناله سردادن در غم حسین (علیه السلام) باشد و اهل خانه و شیعیان، به یک دیگر تعزیت و تسلیت گویند...» (2)

این ها، سبب «احیاء امر» و زنده نگه داشتن «خط اهل بیت» می شود و در نتیجه، تضمینی بر بقای مکتب است.

امام خمینی «رحمة اللّه» می فرماید: «این مجالسی که در طول تاریخ بر پا بوده و با دستور ائمه (علیهم السلام) این مجالس بوده است.... ائمه این قدر اصرار کردند به این که مجمع داشته باشید، گریه بکنید، چه بکنید، برای این که این حفظ می کند کیان مذهب ما را ...» (3)

بر پایی این گونه مجالس، هر چند مخفیانه و درون خانه ها باشد، صدای اعتراضی است بر ضد دشمنان و استغاثهٔ مظلومیتی است، علیه ظالمان. هر خانهٔ علوی که داغ دار و شهید داده است، وقتی در سوگ سالار شهیدان اشک می ریزد، حس عدالت خواهی و انتقام جویی از ستم گران در جانش شعله می کشد. این، خاصیت هر گریه و عزا داری در عصر خفقان است، که تبدیل به کانونی برای افشا گری، الهام گیری، خط دهی، تجمع نیرو ها، شناخت افراد و شناساندن چهره های پاک است.

امام خمینی «رحمة اللّه» می فرماید: «مسأله، مسأله گریه نیست، مسأله، مسأله تباکی نیست، مسأله، مسأله سیاسی است که ائمه با همان دید الهی که داشتند، می خواستند که این ملت ها را با هم بسیج و یک پارچه کنند، از راه های مختلف، این ها را یک پارچه کنند تا آسیب پذیر نباشد.» (4)

و می فرماید: «گریه کردن بر شهید، نگه داشتن، زنده نگه داشتن نهضت است». (5)

آن چه که بعنوان «بُعد سیاسی» در عزا داری و گریه مطرح است، همان زنده نگه داشتن روحیه مبارزه با ستم و تشکل انقلابیون با محوریت کربلاست، آن همه ثواب و اجر هم، علاوه بر جهات تربیتی و اخروی، به لحاظ آثار و برکات اجتماعی نیز می باشد. حضرت امام، دربارهٔ ثواب های فراوانی که برای عزا داری سید الشهداء وارد شده، می فرماید:

«این که برای عزا داری، برای مجالس عزا، برای نوحه خوانی، برای این ها این همه ثواب داده شده است، علاوه بر آن امور عبادیش و روحانیش، یک مسأله مهم سیاسی در کار بوده است. آن روز که این روایات، صادر شده است، روزی بوده است که این فرقهٔ ناجیه، مبتلا بودند به حکومت اموی و

1- وسائل الشیعه، ج 10 ص 468

2- همان، ص 398

3- صحیفهٔ نور، ج 10 ص 217

4- همان، ج 13 ص 153.

5- همان، ج 10 ص 31.

بیش تر عباسی و یک جمعیت بسیار کمی، یک اقلیت کمی در مقابل قدرت های بزرگ. در آن وقت، برای سازمان دادن به فعالیت سیاسی این اقلیت، یک راهی درست کردند که این راه، خودش سازمان ده است.... شیعیان با اقلیت آن وقت، اجتماع می کردند و شاید بسیاری از آن ها هم نمی دانستند مطلب چه هست، ولی مطلب، سازمان دهی به یک گروه اقلیت در مقابل آن اکثریت ها و در طول تاریخ، این مجالس عزا که یک سازمان دهی سرتاسری کشور ها هست، کشور های اسلامی هست، و در ایران که مهد تشیع و اسلام و شیعه هست، در مقابل حکومت هایی که پیش می آمدند و بنای بر این داشتند که اساس اسلام را از بین ببرند، اساس روحانیت را از بین ببرند، آن چیزی که در مقابل آن ها، آن ها را می ترساند، این مجالس عزا و این دستجات بود.» (1)

آن چه به این برنامه، غنا و تأثیر می بخشد، گذر از جنبهٔ شکلی آن و پرداختن و رسیدن به محتوا و جهت و حقیقت آن است، اولیاء دین نیز پیوسته با هشدار های شان در این راه، ارشاد کرده اند، تا عزا داری و سوگواری، الهام بخش «فرهنگ جهاد و شهادت» باشد و بصورت یک موج تبلیغی، مبارزاتی و حماسی در آید و در عزا داری، «احساس» به کمک «شعور» آید و شعور، پشتوانهٔ احساس عاطفی گردد، تا این گونه مجالس و شعائر و سنت ها از محتوا تهی نشده و به تشریفاتی کم اثر، یا بی اثر تبدیل نگردد.

عزا داری، مفهومی گسترده دارد، هم برنامه های وسیع شیفتگان سید الشهداء را در دو ماه محرم و صفر در همهٔ قلمرو کشور های اسلامی شامل می شود، هم آن چه را که محدود و ساده، هر روز، در هر گوشه ای، خانه ای، مسجدی برگزار می شود و یاد «اهل بیت» زنده نگه داشته می شود.

«اشک»، پاسدار «خون»

عزا داری (که از آن سخن رفت) مفهومی گسترده تر از گریستن دارد.

«گریه» و اشک ریختن در سوگ سالار شهیدان، نشانهٔ عشق به دودمان پاکی و فضیلت است.

اشک، شاهد شوق و دلیل و نشانهٔ پیوند است، اشک، زبان دل و ترجمان محبت است،

تا نسوزد دل، نریزد اشک و خون از دیده ها *** آتشی باید که خوناب کباب آید برون

آن که در سوگ عاشورائیان می گرید، با پای دل در کاروان حسینی گام بر می دارد و اهل همین قافله است.

از این رو، هم اشک هایی که در ماتم حسین (علیه السلام) ریخته شود، مقدس شمرده شده، هم گریستن و گریاندن ثواب دارد و هم پیشوایان دین، خود شان پیوسته چشمانی اشک بار به یاد «عاشورا» داشته اند.

1- همان، ج 16 ص 217.

این گونه بوده است که اشک های داغ داران و دیده های گریان، پاسدار پیام خون شـهیدان بوده است، چون که گریسـتن بر شـهادت حسین (علیه السـلام) و یارانش، امضای راه خونین آنان و تجدیـد بیعت با «کربلا» و فرهنگ شـهادت است و اشک، خون می پرورد و گریسـتن، حماسه می آفریند.

ائمه شـیعه، شـهادت و گواهی اشک را بر صـداقت عشق، پـذیرفته و از آن سـتایش و نسـبت به آن تشویق کرده انـد. در این زمینه، روایات بسیاری است که نقل آن ها در این نوشته نمی گنجد.

امام رضا (علیه السلام) فرموده است:

(مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابَنَا فَبَكَى وَ أَبْكَى لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي اَلْعُيُونُ وَ مَنْ جَلَسَ مَجْلِسا يُحْيى فيهِ اَمْرُنا لَمْ يَمُتْ قَلْبُهُ يَوْمَ يَمُوتُ الْقُلُوبُ) (1)

هر کس مصـیبت هـای ما را به یاد آورد و بگریـد و بگریانـد، هرگز چشـمانش در روزی که دیـده ها گریان است، نمی گریـد و هر کس در مجلسی نشیند که امر ما در آن احیا و زنده می شود، در روز مرگ دل ها، دلش نمی میرد.

در سلسلهٔ اشک بود گوهر مقصود *** گر هست ز یوسف خبر، این قافله دارد

در سـخن مفصـلی که امام رضا (علیه السـلام) دربارهٔ فضـیلت و ارزش و آثار گریسـتن بر امام حسـین (علیه السلام) به «ریان بن شبیب» فرموده است، این احیا گری و یاد آوری نسبت به حادثهٔ جان گداز کربلا به چشم می خورد. حضرت به او می فرماید:

«ای پسـر شبیب! اگر بر چیزی گریه می کنی، بر حسین (علیه السلام) گریه کن، که او را هم چون گوسفند، سر بریدند، همراه هیجده نفر از دودمانش که همه از کسانی بودند که روی زمین بی نظیر بودند، آسمان ها و زمین ها در شهادت او گریستند...» (2)

حضرت رضا (علیه السلام) شاید به اقتضای شرایط روزگار، تأکید بیش تری نسبت به مسأله دارد. از جمله در روایتی بلند، می فرماید» «در این ماه (محرم) دشـمنان، خون ما را به نا حق ریختند و هتک حرمت ما نمودند و فرزندان و بانوان ما را به اسارت گرفتند و خیمه های ما را به آتش کشـیدند و غارت کردند... عاشورا، روز حسـین «علیه السلام»، پلک های ما را مجروح و اشک های مان را جاری ساخت و ما از سر زمین کربلا، گرفتاری و رنـج به میراث بردیم. پس بایـد بر کسـی هم چون حسـین (علیه السـلام) گریه کننـدگان بگریند، که گریه بر او، گناهان بزرگ را فرو می ریزد...» (3)

این گریسـتن که «شرکت در حماسهٔ او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط و حرکت اوست» (4) و این نثار اشک ها بر دامن احساس و در راه حق، مورد قدر دانی و رحمت خواهی از

1- وسائل الشیعه، ج 10 ص 392.

2- بحار الأنوار، ج 44 ص 286، وسائل الشیعه، ج 10 ص 392.

3- بحار الأنوار، ج 44 ص 283.

4- تعبیر از شهید مطهری در «شهید و قیام و انقلاب مهدی»، ص 124

سوی امامان قرار می گرفت و به نوعی نصرت جبههٔ حق و تقویت خط امامان محسوب می شد.

امام امت (رحمة اللّه) در تحلیل اجتماعی مسأله گریه و عزا داری برای امام حسین (علیه السلام)، بیانات بلند و ارزش مندی دارد. از جمله می فرماید:

«ثواب های بسیار برای عزا داران او مقرر کرد، تا مردم را بیدار نگه دارند و نگذارند اساس کربلا که پایه اش بر بنیان کندن پایه های ظلم و جور، و سوق مردم به «توحید» و «معدلت بود، کهنه شود، با این حال، لازم است که برای عزا داری که شالوده اش بر این اساس ریخته شده، چنین ثواب هایی مقرر شود که مردم با هر فشار و سختی هم که هست، از آن دست بر ندارند، و گرنه با سرعت برق زحمت های امام حسین (علیه السلام) را پایمال می کردند، که با پایمال کردن آن زحمت های پیغمبر اسلام و کوشش هایی که برای تأسیس اساس تشیع کرده بود، بکلی پایمال می شد...» (1)

هم چنین دربارهٔ نقش گریه و عزا داری در حفظ مکتب عاشورا می فرماید:

«سید الشهداء را این گریه ها حفظ کرده است مکتبش را، این مصیبت ها و داد و قال ها حفظ کرده، این سینه زنی ها و این دستجات حفظ کرده ... هر مکتبی هیاهو می خواهد. باید پایش سینه بزنند. هر مکتبی تا پایش سینه زن نباشد، تا پایش گریه کن نباشد، تا پایش توی سر و سینه زن نباشد، حفظ نمی شود.... ما باید برای یک شهیدی که از دست مان می رود، علم بپا کنیم، نوحه خوانی کنیم، گریه کنیم، فریاد کنیم ...» (2)

به یاد کربلا، دل ها غمین است *** دلا! خون گریه کن، چون اربعین است

مرام شیعه در خون ریشه دارد *** نگهبانی ز خط خون، چنین است (3)

حضرت امام، در سخنرانی دیگری فرموده است:

«گریه کردن بر عزای امام حسین، زنده نگه داشتن نهضت و زنده نگه داشتن همین معنی است که یک جمعیت کمی در مقابل یک امپراطور بزرگ، ایستاد امام حسین با عدهٔ کم، همه چیزش را فدای اسلام کرد، مقابل یک امپراطوری بزرگ ایستاد و «نه» گفت. هر روز باید در هر جا این «نه» محفوظ بماند و این مجالس که هست، مجالسی است که دنبال همین است که این «نه» را محفوظ بدارد... آن ها از همین گریه ها می ترسند، برای این که گریه ای است که گریه بر مظلوم است، فریاد مقابل ظالم است.» (4)

و فرموده است:

«همین گریه ها نگه داشته ما را... همین ها هست که مملکت را حفظ کرده ... تا ابد هم اگر برای

1- کشف اسرار، امام خمینی «رحمة اللّه»، ص 174

2- صحیفهٔ نور، ج 8 ص 69، 70.

3- از نویسندهٔ مقاله

4- صحیفه نور، ج 10 ص 31.

سید الشهداء گریه کنیم، برای سید الشهداء نفعی ندارد، برای ما نفع دارد.... ما این سنگر را نباید از دست بدهیم.»

ائمه، همواره از گریه، بعنوان سند افشا گر و فریادی علیه ظلم، استفاده کرده اند، تا مظلومیت حسین و راه عاشورا فراموش نشود.

هر چند نیست درد دل ما نوشتنی *** از اشک خود، دو سطر به ایما نوشته ایم (1)

مجالس وعظ و روضه

هر تجمعی بهانه و محور می خواهد، هر چه محور گرد همایی، مقدس تر و ژرف تر باشد، آن تجمعات هم دیر پا تر و پر بار تر خواهد بود.

پیروان اهل بیت (علیهم السلام)، با عشق و محبتی که به آنان داشتند و با سوز و گدازی که در شهادت شان داشتند، بهترین زمینه را برای جمع شدن، دیدار کردن، گفت گو کردن پیرامون خط فکری و سیاسی عاشورا و عترت داشتند. این برنامه ها، توصیهٔ خود پیشوایان دین بود و در این دیدار ها، تزاور ها، گفت گو ها، «احیاء امر» و زنده نگه داشتن خط ائمه بود و اگر به یاد و نام حسین (علیه السلام) و کربلا بود، حیات فلسفهٔ عاشورا در آن نهفته بود.

امام صادق (علیه السلام) به «فضیل» فرمود: آیا می نشینید و با هم حرف و حدیث می گویید؟ پاسخ داد: آری، جانم به فدایت، حضرت فرمودک «این گونه مجالس را دوست دارم. ای فضیل! «امر» ما را زنده نگه دارید. خدای رحمت کند کسی را که امر ما را احیا کند.» (2)

در حدیث دیگری امام صادق (علیه السلام) به اصحاب خود فرمود:

«از خدا پروا کنید، با هم برادر و نسبت به هم نیک رفتار باشید، بخاطر خدا با هم دوستی کنید، با یک دیگر پیوند و رفت و آمد و ترحم داشته باشید، هم دیگر را زیارت و ملاقات کنید، مذاکره کنید و «امر» ما را زنده بدارید:

(... تَزَاوَرُوا وَ تَلاقَوْا وَ تَذَاکَرُوا وَ أَحْیُوا أَمْرَنَا) (3)

همین توصیه ها، بخصوص بر محور نقل فضائل اهل بیت و گریستن بر شهید عاشورا، زمینه و بستر مناسبی برای تشکیل مجالس و محافلی شده است که عده ای با عنوان «خطیب» و «واعظ» و جمعی با عنوان «مداح» و «مرثیه خوان» و «روضه خوان» و «ذاکر» به خطابه، وعظ، ذکر مصیبت و نقل سخنان و بیان شخصیت ائمه و شهدا بپردازند. برکات این گونه مجالس همواره شامل امت شده است و این گونه محافل، هم چون شبکه ای گسترده، بخصوص در ایام و مناسبت هایی خاص، دل ها و اندیشه ها و

1- صائب تبریزی.

2- بحار الأنوار، ج 44 ص 282

3- همان، ج 71 ص 352

تجمع ها و تن ها را به هم پیوند داده است و خود، نوعی مبارزه با دشـمن و انسجام یافتن نیرو های خودی و تقویت کنندهٔ روح جمعی بوده است. به قول شهید پاک نژاد:

«... با نیم متر چوب و نیم متر پارچهٔ سـیاه، می توان موجی از احساسات بی دریغ دربارهٔ بزرگ سالار شهیدان مشاهده کرد که در هیچ جا نمونه ای از آن دیـده نمی شود. در حالی که برای تشـکیل اجتماع حتی کوچکی باید متحمل زحمات زیادی گردید، صـرف نظر از املاک موقوفهٔ حسـینی، ساختمان حسینیه ها، اطعام و اکرام ها، نذر ها و زیارت رفتن ها و اجتماعات مذهبی و کلّیه مخارجی که طی ده ماه سال بعناوین مختلف در راه این سرباز فداکار به مصرف می رسد.» (1)

منـابر حسـینی و جلسات وعظ دینی، همه به ذکر مصـیبت و یادی از عاشورا ختم می شود و با گریسـتن چشم ها و سوختن دل ها، تعالیم مکتب در دل ها بیش تر رسوخ می یابد و این سبب ریشه دواندن حماسهٔ کربلا در عمق جان ها و ژرفای تاریخ می گردد.

امام امت (قدس سره) در زمینهٔ نقش این مجالس و منابر و مواعظ نیز، تعابیر ارزنده ای دارد که تنها به چند نمونه اکتفا می شود:

«الآن هزار و چهار صد سال است که با این منبر ها، با این روضه ها و با این مصـیبت ها و با این سـینه زنی ها ما را حفظ کرده اند، تا حالا آوردند اسلام را.» (2)

«... قـدرت های بزرگ، از این سازمانی که بـدون این که دست واحـدی در کار باشد که آن ها را مجتمع کند، خود به خود ملّت را به هم جوشانده اند، در سراسـر یک کشور... و اگر یک مطلبی بخواهد برای اسـلام خدمتی بکند و شخصی بخواهد که مطلبی را بگوید، سرتاسر کشور به واسـطهٔ همین گوینـدگان و خطبـا و ائمه جمعه و جمـاعت یک دفعه منتشـر می شود و اجتماع مردم در تحت این بیرق الهی، این بیرق حسینی، اسباب این می شود که سازمان داده شده باشد.» (3)

زیارت

زیارت، پای نهادن در قلمرو عشق است، و پیمودن وادی طلب، با پای محبت.

زیارت، نشانهٔ شوق و میزان عشق و دل دادگی است.

زیارت، زبان قلب و ترجمان شوق است.

بـا زیـارت، خاطره ها تجدیـد می شود، انگیزه ها تقویت می گردد، هم دلان در میعاد گاه «مزار» به هم می رسـند، اخبار و گفتار ها، رد و بدل می شود، فکر و آرمان آن امامی که زیارت می شود، زنده و مطرح می گردد و خود زائر نیز، خویشتن را در ارتباط با آن شهید قرار داده، روحیه می گیرد، زلال

1- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک نژاد، ج 2 ص 40.

2- صحیفه نور، ج 8 ص 69.

3- همان، ج 16 ص 208

می شود، و محبت و معرفتش افزون می گردد و بر مائـده شـرف و فضـیلت می نشـیند و بهره های روحی و تربیتی می برد و بسـیاری آثار و نتایج دیگر.

سنّت «زیارت»، که توصـیهٔ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و ائمه (علیهم السلام) است، همواره در بستر زمان جریان یافته و تحول ها و سازندگی ها و آثار احیا گرانهٔ فراوانی داشته است. زائران کربلا، در طول تاریخ از مرقد حسینی الهام می گرفتند، در این مدار قرار گرفته، بر گرد این محود چرخیده، از این مکتب آموخته و از این زمزم سیراب می شوند.

برای زیارت هیـچ امامی به انـدازهٔ زیارت حسـین بن علی (علیه السـلام) در کربلا، تأکیـد و توصـیه نشده و در روایات، برای زیارت سـید الشـهداء (علیه السـلام) پاداشـی برابر ده ها و صد ها حج و عمره بیان شده است و راز آن، همان احیا گری این زیارت نسبت به فلسفهٔ قیام عاشورا و زنده نگه داشتن فرهنگ شهادت و میثاق با شهیدان است.

رفتن به زیـارت حسـین بن علی (علیه السـلام) برای شـیعیان او و پیروان مکتب عـاشورا، در حکم یک تکلیف مکتبی و مرامی است. امام صادق (علیه السلام) فرموده است: هر کس به زیارت حسین (علیه السلام) نرود تا بمیرد، هر چند خود را شیعه پندارد، ولی شیعه و پیرو ما نیست و اگر اهل بهشت هم باشد، مهمان بهشت یان است:

(مَنْ لَمْ یَأْتِ قَبْرَ الْحُسَیْنِ وَ هُوَ یَزْعُمُ أَنَّهُ لَنَا شِیعَهٌ حَتَّی یَمُوتَ فَلَیْسَ هُوَ لَنَا بِشِیعَهٍ...) (1)

و نیز، زیارت آن حضرت را برای هر که حسین (علیه السلام) را بعنوان پیشوای الهی پذیرفته است، لازم و واجب می داند:

(زیارة الحسین بن علی واجبه علی کلّ من یُقّر للحسینِ بالأمامة مِنَ اللّه عزّ و جلّ) (2)

و این که: «هر که تا هنگام مرگ، به زیارت حسین (علیه السلام) نرود، دین و ایمانش نقصان دارد.» (3)

تشویق به زیارت قبر سـید الشهداء بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. آن چه احیا گری این سنّت دینی و نقش اجتماعی و سیاسی آن را نشان می دهد، دعوت به این زیارت، حتّی در شـرایط خوف و خطر از دشـمنان و کنترل راه ها و سـختی گری بر زائران است و این که هر چه در این راه، خطر و آسـیب بیش تر باشـد، ثواب زیـارت هم افزون تر است. این نشـان دهنـدهٔ موضع ائمه است که زیارت را بعنوان گامی در راه احیاء عاشورا و مقابله با سیاست «فراموشاندن کربلا» می دانستند.

«ابن بکیر» به امام صادق (علیه السـلام) عرض می کند: دلم مرا به زیارت قبر پدرت سید الشهداء می کشد و آن گاه که از خانه و دیار خود به قصد زیارت بیرون می روم، همواره خائف و بیمناکم تا آن که بر گردم

1- وسائل الشیعه، ج 10 ص 336 حدیث 11.

2- همان، ص 346 حدیث 5.

3- بحار الأنوار، ج 98 ص 4

و این بخاطر ترس از حکومت و جاسوسان گزارش گر و مأموران نگهبان است.

حضرت می فرماید: ای ابن بکیر! آیا دوست نداری که خداوند، تو را در راه ما ترسان ببیند؟ آیا نمی دانی که هر کس به خاطر ما در هراس و بیم افتد، خداوند، او را در سایهٔ عرش خویش قرار می دهد؟... (1)

در حدیث دیگری «زراره» از امام باقر (علیه السلام) می پرسد: دربارهٔ کسی که خائفانه پدر تان را زیارت کند چه می گویید؟

امام پاسخ می دهد: خداوند، او را در روز شدّت و گرفتاری بزرگ در قیامت، ایمن می سازد... (2)

و امام صادق (علیه السلام) به محمد بن مسلم دربارهٔ به زیارت حسین (علیه السلام) رفتن در شرایط بیمناک و خائفانه، می فرماید:

«هر چه این مسأله دشوار تر و پر مخاطره تر باشد، پاداش زیارت هم به اندازهٔ آن هراس است. هر کس در راه زیارت، حسین (علیه السلام) به هراس افتد، خداوند در روز هول انگیز قیامت، او را از ترس و وحشت ایمن می سازد:

(ما کان من هذا أشدّ فالثواب فیه علی قدر الخوف ، و مَن خاف فی إیتانه آمَنَ اللّهُ رَوْعَتَهُ یوم القیامه ، یوم یقوم الناس لرب العالمین) (3)

و این تعلیم شگفت و آموزنده، ترسیم کننده خط مشی امامان در زنده نگه داشتن کانون الهام بخش کربلا و عاشورا ست و آن گونه که در حدیث آمده است، این تکلیف و فرضیه، هرگز به خاطر «ترس» نباید ترک شود:

(واجبهٌ مفترضهٌ ... و انّها لا تُتْرَکُ لِلخوف) (4)

این حرکت عملی و حضور در کنار قبر سالار شهیدان، حتی در شرایط بیم و تقیه، نشان دهندهٔ عمق این «خط استراتژیک» در گرامی داشت حماسهٔ عاشورا است و امام صادق (علیه السلام) ترک آن را نوعی جفا به خط امامت دانسته و زیارت سالانهٔ کربلا را مورد تأکید قرار داده است:

(إِیتُوا قَبْرَ الْحُسَیْنِ کُلَّ سَنَهٍ مَرَّهً) (5)

آن چه مسلم است، زیارت کربلا همیشه آزاد نبوده، بلکه با گرفتاری ها و محدودیت هایی همراه بوده است و تاریخ، گویای این حقیقت است و گاهی زائران، در همان روزگار ائمه، در تاریکی شب و پیش از روشن شدن هوا و حضور مأموران مسلح بنی امیه در منطقهٔ کربلا به زیارت می رفتند، چون

1- کامل الزیارات، ص 126، وسائل الشیعه، ج 10 ص 356.
2- وسائل الشیعه، ج 10 ص 356
3- کامل الزیارات، ص 127، بحار الأنوار، ج 98 ص 11.
4- سفینة البحار، ج 1 ص 564
5- بحار الأنوار، ج 98 ص 13.

گشتی های حکومت شام، مانع زیارت می شدند. (1)

معاویة بن وهب نقل می کند که امام صادق (علیه السلام) پس از نماز خویش، برای زائران قبر حسین (علیه السلام) و مصون ماندن شان از شرّ جباران سر کش و ستم گر و شیاطین آشکار و نهان دعا می کرد، از جمله این که:« .... خدایا! دشمنان ما، این زائران را به خاطر این سفر ملامت کردند، ولی این سرزنش ها هرگز پیروان ما را از این زیارت مانع نگشت، آمدند تا با مخالفان ما مخالفت کرده باشند!... خدایا آن چهره هایی را که آفتاب در این راه، تغییر داد، رحمت کن، آن صورت هایی را که بر تربت حسین قرار گرفت، مورد لطف قرار بده، آن چشم هایی را که در راه ما اشک ریخت، آن دل هایی که برای ما و تشنگی ما سوخت، آن ناله هایی که برای ما سر داده شد، رحمت کن....» (2)

از امام صادق (علیه السلام) روایت است که: خواستار سکونت در بهشت، باید زیارت «مظلوم» را رها نکند.

می پرسند: مظلوم کیست؟ می فرماید: حسین است. هر کس با شوق به او و محبت به رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و فاطمه (سلام اللّه علیها) و علی (علیه السلام) او را زیارت کند، بر سفره های بهشتی، مهمان اهل بیت خواهد بود. (3)

تأکید امام بر عنصر «مظلومیت» در زیارت سید الشهداء انگیزهٔ حمایت از مظلوم و مبارزه با ظالم و احیاء یاد حماسهٔ ظلم ستیزی، عاشورا را نشان می دهد. گر چه نسبت به زیارت همهٔ ائمه و قبور پاک شهدای آل محمّد «صلی اللّه علیه و آله و سلم» تکیه شده است، اما زیارت حسین (علیه السلام) سمبل دفاع از حقیقت مظلوم و حماسهٔ مجسم است دشمنان نیز، بیش از همه با نام و یاد و مزار مظلوم کربلا سرِ ستیز داشته اند، زیرا کربلا در نظر شان سمبل مقاومت مخالفان بوده است.

توجه و روی آوردن به مزار سید الشهداء ، تکرار و یاد آوری همه روزه و همواره حق مظلومیت، تکلیف و تعهد بود، تا دل ها همه «عاشورایی» و امت اسلام، «کربلایی» و فکر و ذکر شیعه، «حسینی» گردد.

قبلهٔ اهل حقیقت، کربلاست *** کربلا، او قبلهٔ اهل ولاست

آداب و سنن مربوط به زیارت نیز، سرشار از رهنمود هایی است که ضمن احیاء آن حماسه، جهات تربیتی و الهام گیری را هم در بر دارد.

مرحوم نراقی در توجه دادن به شهید کربلا و مدفون در آن تربت، چنین می نویسد:

«... در زیارت کربلا، به یاد آور که فرزند رسول خدا «صلی اللّه علیه و آله و سلم» در این سر زمین به شهادت رسیده و

1- نمونهٔ روشنی از این شیوه در بحار الأنوار، ج 98 ص 57 و 59 آمده است.
2- کامل الزیارات، ص 116، وسائل الشیعه، ج 10 ص 320 .
3- وسائل الشیعه، ج 10 ص 387.

امام حسین (علیه السلام) و اولادش و نزدیکان و یارانش در همین جا شهید شده اند. اندوه را بر قلبت تجدید کن و به کربلا با چهرهٔ ژولیده و غبار آلود و دلی شکسته و محزون داخل شو... وارد حرم که شدی و چشمت بر ضریح منور آن حضرت و دیگر شهیدان در رکابش که در جوارش آرمیده اند افتاد، آن اشخاص را در نظرت مجسم کن، یکایک آن حوادث و وقایع را از نظر بگذران و پیش چشم خود مجسم ساز...» (1)

نقش زیارت در پاسداری از فرهنگ عاشورا، در طول تاریخ هم چنان زنده و فعال بوده است و هم اکنون نیز، عشق زیارت کربلا، میلیون ها دل مشتاق را در حال و هوای کربلا به شور و طپش وا می دارد و الهام بخش روحیهٔ عدالت خواهی و ظلم ستیزی است.

نهضت توابین کربلا، به رهبری «سلیمان بن صرد خزاعی» که در سال 65 هجری اتفاق افتاد، خاست گاه آن قبر حسین (علیه السلام) بود. بر سر تربت امام عاشقان و شهیدان گرد آمدند و گریستند و ضجه زدند و بر قاتلانش نفرین کردند و پیمان بر انتقام بستند و حماسه و فریاد «یا لثارات الحسین» خویش را از کنار آن تربت خونین آغاز کردند. موجی بودند که بر ضد بنی امیه سرا زیر شدند، و آرزوی شان نیز کشته شدن در راه خون خواهی امام حسین (علیه السلام) بود. حتی قیام مختار هم با الهام از زیارت قبر او بود. وی پس از باز گشت از سفر حج، به کربلا آمد و بر حسین (علیه السلام) سلام گفت و قبر او را بوسید و گریه کرد و سوگند یاد نمود که «غذای خوب نخواهم خورد، تا از قاتلان تو انتقام بگیرم» (2) و به دنبال همین میثاق خونین بود که قیام خویش را در سال 66 هجری آغاز و با سیطره یافتن بر عراق، از قاتلان حسین (علیه السلام) و مسببان جنایات عاشورا انتقام گرفت.

الهام بخشی «کربلا» برای مبارزان، از سخت گیری های پس از قیام، دربارهٔ زیارت می توان فهمید، که از سوی سلطهٔ جابران اعمال می شد. پس از خروج و قیام زید بن علی در کوفه و شهادتش در سال 121 هجری، منع و مراقبت و کنترل زیارت حسین (علیه السلام) در کربلا زیاد تر شد و هشام بن عبد الملک، مأمورانی را برای کنترل گماشته بود. (3)

پیروان فرهنگ عاشورا، همواره این «مزار» را، پیش از آن که قبه و حرمی داشته باشد، علامت می گذاشتند، تا با آن نشانه ها مدفن سالار شهیدان را گم نکنند و «کربلا» را همواره بعنوان پایگاه انقلاب، حفظ کنند. این بود که کربلا دانشگاه انقلاب شد و قتل گاه، مرکز الهام. بار ها در زمان هارون الرشید و متوکل مزار حسین بن علی (علیه السلام) را تخریب کردند و از زیارت مردم جلو گیری به عمل آوردند، در زمان هارون الرشید، حتی درخت سدری را که در آن حوالی، نشانهٔ قبر حسین (علیه السلام) بود،

1- جامع السعادات، مهدی نراقی، ج 3 ص 403.

2- تاریخ النیاحة علی الأمام الشهید، سید صالح شهرستانی، ج 1 ص 126.

3- همان، ص 131

قطع کردنـد تا مردم جای قبر را ندانند و پراکنده شوند. (1) به دستور متوکل 17 بار قبر حسـین (علیه السلام) را خراب کردند. (2) ولی آن همه سـخت گیری و ایجاد مانع و آسـیب رساندن به زائران، اثری در کاهش علاقه و اجتماع مردم بر سر تربت کربلا نداشت. به متوکل خبر می دادند که مردم در سرزمین «نینوا» برای زیارت قبر حسین (علیه السلام) جمع می شوند و از این ره گذر، جمعیت انبوهی پدید می آید و کانون خطری تشـکیل می شود، او هم مأموران خود را می فرسـتاد تا مردم را متفرق و آثار قبر را ویران سازند و در کمین کسانی بنشینند که به زیارت مرقد امام حسین (علیه السلام) می روند. (3)

غافـل از آن که بـا تخریب قبر، نمی توان الهـام معنوی تربت سـید الشـهداء و جهت بخشـی زیـارت سـید الشـهداء را از میان برد و «خط عاشورا» را کم رنگ ساخت.

تربت کربلا و فرات

از تمهیـدات دیگری که در راسـخ تر ساختن عشق به فرهنگ عاشورا در دل های شـیفته، نقش مؤثر دارد، قـداست بخشـیدن به خاک مدفن سید الشـهداء است. «تربت»، در فرهنگ دینی جایگاه ارزش مندی دارد و در فقه نیز، از احترام خاصـی برخور دار است. تربت قبر حسـین «علیه السلام»، خاکی آمیخته به خون است که از «شهادت»، تقدس یافته است. در تربت آن حضرت، شفاست و سجود بر تربت حسینی و ذکر گفتن بـا تسبیـح تربت ابـا عبـد اللّه و برداشـتن کـام نوزاد، با تربت امام حسـین و... همه و همه توجه دادن به جهات الگویی و روح عاشورایی این خاک مقدس و متبرک است، که هم باید توتیای دیدگان گردد و هم مهر نماز ساجدان.

شهادت، خاک را بوئیدنی کرد *** شهادت سنگ را بوسیدنی کرد

سجود بر تربت حسـینی، سـبب می شود که در سـجاده، عطر شـهادت بپیچـد و مشـام جـان با رایحـهٔ دل انگیز کربلا انس بگیرد. از پیوند «خـاک» و «خون»، چه الهـامی می توان گرفت، جز خط خونین شـهادت در راه حق و احیای دین؟ علامـهٔ امینی، ضـمن بحث مفصـلی پیرامون قداست و ارزش تربت و الهام بخشی سجود بر خاک مزار حسین (علیه السلام) می نویسد:

«.... آیا بهتر آن نیست که سـجده گاه، از خاکی قرار داده شود که در آن، چشـمه های خونی جوشـیده است که رنگ خدایی داشـته است؟ تربتی آمیخته با خون کسـی که خداوند، او را پاک قرار داده و محبت او را اجر رسالت محمّد (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) قرار داده است، خاکی که با خون سرور جوانان بهشت و ودیعهٔ محبوب پیامبر و خدا عجین گشته است؟ ...» (4)

در باور شیعه و فرهنگ عاشورا، «تربت» بار محتوایی غنی و تاریخی دارد و این، از سخنان و

1- تاریخ الشیعه، محمد حسین المظفری، ص 89

2- تتمة المنتهی، محدث قمی، ص 241

3- تراث کربلا، سلمان هادی طعمه، ص 34

4- سیرتنا و سنتنا، علامهٔ امینی، ص 166

توصیه های ائمه و سیرهٔ عملی آنان سر چشمه گرفته است. امام صادق (علیه السلام) کیسه ای داشت که در آن تربت سید الشهداء بود و هنگام نماز، آن تربت را در موضع سجودش می ریخت و بر آن سجده می کرد. (1) و می فرمود:

(السُّجودُ علی تُربَهِ الحُسینِ (علیه السلام) یَخرُقُ الحُجُبَ السَّبعَ) (2)

سجده بر تربت حسین (علیه السلام) حجاب های هفت گانه را کنار می زند.

در پی همین تعلیمات بود که حتی از تربت قبر سید الشهداء، تسبیح ساختند و با آن ذکر می گفتند. (3) امامان، سفارش کرده اند که کام فرزندان خود را پس از ولادت، با تربت قبر حسین بن علی (علیه السلام) بردارید. به این مضمون روایات متعددی نقل شده است از جمله این حدیث امام صادق (علیه السلام):

(حَنِّکُوا أَوْلاَدَکُمْ بِتُرْبَهِ اَلْحُسَیْنِ فَإِنَّهُ أَمَانٌ) (4)

این آشنا ساختن نوزادان از لحظهٔ تولد با «کربلا» و تربت شهید است و اثر تربیتی دارد، شهید مطهری در تحلیل این رهنمود ها مطالبی دارد، از جمله این که:

«پیشوایان ما گفته اند حالا که باید بر خاک سجده کرد، بهتر است که آن خاک، از خاک تربت شهیدان باشد، اگر بتوانید از خاک کربلا برای خود تهیه کنید، که بوی شهید می دهد. تو که خدا را عبادت می کنی، سر بر روی هر خاکی بگذاری نمازت درست است، ولی اگر سر بر روی آن خاکی بگذاری که تماس کوچکی، قرابت کوچکی، همسایگی کوچکی با شهید دارد و بوی شهید می دهد، اجر و ثواب تو صد برابر می شود...» (5)

نهر «فرات» نیز همین قداست و یاد آوری و الهام بخشی را دارد و در قاموس فرهنگ شیعه، بار معنوی و محتوایی فرهنگی دارد و راز دار بزرگ و مقدسی است که امواجش، حماسهٔ کربلاـ و آن رشادت ها، عطش ها، ایثار ها، و ایمان ها را به یاد می آورد. فرات، از نهر های بهشتی به حساب آمده است. (6) و غسل کردن از آن برای زیارت امام حسین (علیه السلام) و غیر آن فضیلت بسیار دارد و وضو گرفتن و غسل کردن از آن برای زیارت حرم حسینی سفارش شده است. (7) هم چنین برداشتن کام نوزاد با آب فرات و چشاندن این آب مقدس و نهر بهشتی به نوزادان، نوعی «تربیت عاشورایی» آنان است که به دستور ائمه انجام می گرفته است و برداشتن کام نوزاد با آب فرات و نوشیدن از آن، عشق اهل بیت را ایجاد می کند. امام صادق (علیه السلام) فرموده است:

(مَنْ شَرِبَ مِنْ مَاءِ اَلْفُرَاتِ وَ حُنِّکَ بِهِ فَإِنَّهُ یُحِبُّنَا أَهْلَ اَلْبَیْتِ) (8)

این گونه است که فرات، آب حیات جان های مستعد می گردد و در خط صحیح می کشاند و

1- فتخبا لتواریخ، ص 298 به نقل از «مصباح المتهجرین».

2- بحار الأنوار، ج 82 ص 153 و 334.

3- همان، ص 333 و 341

4- وسائل الشیعه، ج 10 ص 410. روایات مربوط به تربت سید الشهداء، برداشتن کام نوزاد با تربت کربلا، سجده بر تربت و ذکر و با تسبیح تربت قبر حسین (علیه السلام) و... را در منابع زیر مطالعه کنید: وسائل الشیعه، ج 10 ص 408 تا 420 و ج 3 ص 607، مصباح، شیخ طوسی، ص 510، بحار الأنوار، ج 98 ص 118.

5- شهید «ضمیمهٔ: قیام و انقلاب مهدی» ص 127

6- وسائل الشیعه، ج 17 ص 215.

7- همان، ج 10 ص 377 ، احادیث 1، 3، 6، 7، 8، 9 و 10.

8- همان، ج 10 ص 314، حدیث 2، 7 و 9

هـدایت می کنـد. فرات، حتی در جنگ تحمیلی عراق بر ضد ایران و دفاع رزمندگان هم الهام بخش بود، چرا که ایثار عباس بن علی (علیه السـلام) را تداعی می کرد. وقتی رزمندگان اسـلام، در باتلاق های هور العظیم پیشـروی کرده، به محل التقای دجله و فرات رسیدند، شور دیگری در امت ما و حماسه آفرینان جبهه پدیـد آمد و در رسانه های خبری اعلام شد که: «رزمندگان از آب دجله و فرات، «وضو گرفتند!» و این، سوژهٔ زیبایی برای برخی شعر ها شد که شاعران انقلاب و جبهه سرودند.

امام امت (قـدس سـره) نیز از فرهنگ نهفته در این کلمه، اسـتفاده فرمود و در پیام خویش به ملت عراق و دعوت به قیام بر ضـد حکام بعثی فرمود:

«ای عشایر غیور دجله و فرات! ای رزمندگان و سلحشوران! بپا خیزید و از اسلام، دفاع کنید» (1)

«ای عشایر دلیر دجله و فرات! فرصت را از دست ندهیـد و دشـمن اسـلام و میهن عزیز خود تان را با قیام قهرمانانه از پای در آوریـد و دِین خودتان را به اسلام و قرآن مجید ادا کنید.» (2)

به هر حال، درس گرفتن از «تربت» و «فرات»، در مکتب زیارت و عشق میسـر است و راز گویی «خاک» و «آب» با جان های آگاه، بسیار زیبا و عمیق است و «کربلا»، قبلـهٔ جهاد و مبارزه است که در محراب جهاد، بایـد رو به قبلهٔ کربلا ایسـتاد. امامان شـیعه، کوشـیده اند تا با رهنمود های شان، این گونه «فرهنگ عاشورا» را در نمود هایی چون زیارت، تربت، فرات، اشک، عزا، مرثیه، حسینیه و... زنده نگه دارند.

هیأت ها و دسته ها

وفا داران به حماسـهٔ عاشورا عشق و پیوند خویش را با این حماسه، در قالب شـعائر و برنامه های مذهبی و احساسات پاک دینی حفظ کرده اند. این که خود را به نوعی وابسـته به «تشـکیلات حسـینی» بدانند و از این عشق، الهام بگیرند، همواره در تاریخ شیعه بوده است. در محله های مختلف و شـهر های کوچک و بزرگ و مساجد و تکایا و حسـینیه ها، تجمع هایی بصورت «هیأت» بوجود آمده است که اغلب، نام شهـدای کربلا یا ائمه دیگر بر روی آن هاست. در ایام سوگواری هم به عزا داری می پردازند و بصورت گروهی، به خیابان ها، حرم ها، امام زاده ها، مساجـد و... بیرون می آینـد و سـینه زنی و نوحه خوانی می کنند. بر افراشـتن پرچم عزای حسـینی و بیرق کربلایی شـیفتگان امام حسـین (علیه السلام)، نوعی هم بستگی فکری و جناحی به شبکهٔ عاشورایی امام حسین (علیه السلام) است. همین دسته ها و هیأت ها و «موکب» ها، منشأ برکات بسیار بوده است و پایگاهی برای پیوستن علاقه مندان سید الشهداء به این تشکل مقدس محسوب می شده است.

1- صحیفهٔ نور، ج 13 ص 111.

2- همان، ص 120

مرحوم کاشف الغطاء می نویسد:

«... آغاز بیرون آمدن دسته های عزا داری برای سید الشهداء پیش از هزار سال، در زمان «معز الدوله» و «رکن الدوله» بود، که دسته های عزا داران، در حالی که برای حسین (علیه السلام) ندبه می کردند و شب، مشعل هایی به دست داشتند، بغداد و راه هایش یک باره پر از شیون می شد. و این، به نقل «ابن اثیر» در تاریخ خویش، اواخر قرن چهارم بود... و اگر بیرون آمدن این موکب ها در راه ها نبود، هدف و غرض از یاد آوری حسین بن علی (علیه السلام) از بین می رفت و ثمره فاسد می شد و راز شهادت حسین بن علی (علیه السلام) منتفی می گشت.» (1)

گر چه نقل او، بیش تر به تاریخ عراق مربوط می شود، ولی هر گاه دسته ای و موکبی در هر جا که راه می افتد، پیشا پیش آن، پرچمی در اهتزاز است. پرچم ها نشان یک گروه منسجم و مجموعه ای از لشکر است. بر افراشتن پرچم در این هیأت های زائر و عزا دار، نوعی سازمان دهی نیرو های عاشورایی و لشکر حسینی، تحت پرچم کربلاست. قبلهٔ کربلا، چنان جاذبه ای دارد که دل های توده های وسیعی از علاقه مندان را به آن «کوی عشق» و «مکتب شهادت» می کشد. شکوه این دسته های سوگوار، موجی از احساسات سازنده را بر می انگیزد و دل ها را با فرهنگ عاشورا پیوند می زند و اشک های جاری در این هیأت ها، آن مودت و پیوند را امضا می کند.

شهید قاضی طباطبایی در ترسیم محتوای این هیأت ها، بخصوص در ایام اربعین حسینی در کربلا و نجف، می نویسد:

«... در ایام اربعین در عراق، بیش تر از یک میلیون نفوس، با مواکب حسینی، برای زیارت قبر مطهر، وارد کربلا می شوند و اجتماع عظیم محبت آمیز، مشتمل بر تعارفات مهر انگیز و اتحاد آور و مودت خیز، فراهم می آید و آن شهرستان مقدس، یک پارچه عزا و ناله و ضجه و نوحه و ندبه بر سید مظلومان می گردد و مواکب، از حرم حضرت سید الشهداء خارج شده، به حرم حضرت ابو الفضل، قمر بنی هاشم هجوم آور می شوند. و در آن روز، اثرات نهضت حسینی در جلوی چشم انسان مجسم می شود.» (2)

این تأثیر عمیق و برد وسیع شعاع عاشورا را نشان می دهد که امت اسلامی را این گونه در همه جا بر گرد محمود عاشورا تجمع و تشکل می بخشد. از این تجمعات همواره در راه حق، استفاده شده و می شود. نقش آن را در نهضت و انقلاب اسلامی ایران هم شاهد بودیم. امام امت رضوان اللّه علیه، شاهد صادقی است که از تأثیر این دسته ها و هیأت ها و تجمعات حسینی می گوید:

1- المواکب الحسینیه، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ص 15.

2- تحقیق دربارهٔ اولین اربعین سید الشهداء، قاضی طباطبایی، ص 559

«مهم، آن جنبهٔ سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه اش را کشیده اند که تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده، و هیچ چیز نمی تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سید الشهداء در او تأثیر دارد، تأثیر بکند.» (1)

و دربارهٔ نقش هماهنگ سازی شیعه در سراسر جهان توسط این هیأت ها و دسته های عزا داری می فرماید:

«از این هماهنگ تر چه؟ شما در کجا سراغ دارید که یک ملتی این طور هماهنگ بشود؟ کی این ها را هماهنگ کرده؟ این ها را سید الشهداء هماهنگ کرده است. در تمام کشور های اسلامی، ملت های اسلامی در روز عاشورا و تاسوعا و مثلاً هشتم و چندم، این دستجات با آن عظمت، با آن محتوا همه جا، کی می تواند یک هم چنین اجتماعی درست کند؟ در کجای عالم شما سراغ دارید که این مردم این طور هماهنگ باشند؟ بروید هندوستان، همین بساط، بروید پاکستان همین بساط، بروید اندونزی همین بساط، بروید عراق همین بساط، بروید افغانستان همین بساط. هر جا بروید همین بساط. کی این ها را هماهنگ کرده؟ این هماهنگی را از دست ندهید.» (2)

و دربارهٔ نقش آن در شکل دهی انقلاب اسلامی چنین می فرماید:

«شما گمان نکنید که اگر این مجالس عزا نبود و اگر این دستجات سینه زنی و نوحه سرایی نبود 15 خرداد پیش می آمد! هیچ قدرتی نمی توانست 15 خرداد را آن طور کند مگر قدرت خون سید الشهداء...» (3)

تأکید حضرت امام (رحمة اللّه) بر حفظ دسته ها و هیأت ها و سنت عزا داری بعنوان عامل نگه دارندهٔ انقلاب و ضامن بقای این روحیه هایی که انقلاب را پدید آورد، فراوان بود. از جمله این که:

«ما باید حافظ این سنت های اسلامی، حافظ این دستجات مبارک اسلامی که در عاشورا، در محرم و صفر و در مواقع مقتضی به راه می افتند، تأکید کنیم که بیش تر دنبالش باشند... زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون، از طرف خطبا با همان وضع سابق و از طرف توده های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم، دستجات عزا داری بعنوان عزا داری راه می افتاد. باید بدانید که اگر می خواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنت ها را حفظ کنید.» (4)

و نیز می فرماید:

«در این عاشورا به همان سنت های سابق عمل کنند، دستجات به همان قوت خودش باقی باشد و دستجات سینه زنی و نوحه خوانی به همان قوت خودش باشد و بدانید که حیات این ملّت به همین

1- صحیفه نور، ج 16 ص 218

2- همان، ج 10 ص 217

3- همان، ج 16 ص 219

4- همان، ج 15 ص 204.

فیلم سازان) تلاش کرده اند که فلسفهٔ نهضت حسینی و اهداف حرکت عاشورا را تبیین کنند و آن قیام را سر لوحهٔ مبارزات عدالت خواهان و سرمایهٔ پیکار با ستم گران قرار دهند. در این زمینه تألیفات ارزشمند نویسندگان و تحلیل های شان از قیام عاشورا، ستودنی و یاد کردنی است. در همین جا نیز باید از کسانی که هوشیارانه به «تحریف زدایی» از فرهنگ عاشورا پرداخته اند، چه در تبیین موارد نادرست از آن چه به نام عاشورا مطرح می شود، و چه در زدودن خطوط انحرافی و خرافی از چهرهٔ تابناک قهرمانان کربلا، یاد کرد و تلاش شان را ارج نهاد.

پایان مقال را، سخنی از بزرگ احیا گر فرهنگ عاشورا در عصر حاضر، حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) قرار می دهیم که بحق، هم در سخن و رهنمود، هم در قیام و عمل هم در پای فشردن بر سنت های احیا گر آن حماسه و حفظ میراث عاشورا، اسوهٔ بی بدیل همگان است:

«... دستور آموزندهٔ «کلّ یومٍ عاشورا و کلّ ارضٍ کربلا» باید سر مشق امت اسلامی باشد. قیام همگانی در در هر روز و در هر سرزمین. عاشورا، قیام عدالت خواهان با عددی قلیل و ایمانی و عشقی بزرگ در مقابل ستم گران کاخ نشین و مستکبران غارت گر بود، و دستور آن است که این برنامه، سر لوحهٔ زندگی امت در هر روز و در هر سر زمین باشد. روز هایی که بر ما گذشت، عاشورای مکرر بود و میدان ها و خیابان ها و کوی و برزن هایی که خون فرزندان اسلام در آن ریخت، کربلای مکرر و این دستور آموزنده، تکلیفی است و مژده ای. تکلیف از آن جهت که مستضعفان اگر چه با عده ای قلیل علیه مستکبران، گر چه با ساز و برگ مجهز و قدرت شیطانی عظیم، مأمورند چونان سرور شهیدان قیام کنند. و مژده که شهیدان ما را در شمار شهیدان کربلا قرار داده سات و مژده که شهادت، رمز پیروزی است. هفده شهریور، مکرر عاشورا و میدان شهدا مکرر کربلا و شهدای ما مکررِ شهدای کربلا و مخالفان ملت ما مکرر یزید و وابستگان او هستند. کربلاـ کاخ ستم گری را با خون در هم کوبید، کربلای ما کاخ سلطنت شیطانی را فرو ریخت. اکنون وقت آن است که ما که وارثان این خون ها هستیم و باز ماندگان جوانان و شهدای به خون خفته

هستیم، از پای ننشینیم، تا فداکاری آنان را به ثمر برسانیم و با ارادهٔ مصمم و مشت محکم، بقایای رژیم ستم کار و توطئه گران جیره خوار مشرق و غرب را در زیر پای شهدای فضیلت، دفن کنیم.» (1)

***

امید است که «فرهنگ عاشورا» همواره بال و پر خویش را بر سر ساکنان کوی شهادت و ایثار، عطر افشان سازد و «انقلاب اسلامی» به «انقلاب جهانی مهدوی» متصل گردد، تا آرمان های کربلا،

1- همان، ج 9 ص 57 (پیام به مناسبت سالگرد 17 شهریور).

تجلی و تحقق یابد.

آن روز است که آلام روح های مجروح و دل های داغ دار تسکین می یابد و جان ها از زمزم حضور و کوثر نور، در عصر ظهور، سیراب می شود.

در کوی عشق، درد و بلا کم نمی شود *** از باغ خلد، برگ و نوا، کم نمی شود

تیغ شهادت است دل گرم را علاج *** این تشنگی به آب بقا، کم نمی شود

قاصد، تسلّی دل عاشق نمی دهد *** شوق حرم، به قبله نما، کم نمی شود (1)

پای نوشت ها

1- وسائل الشیعه، ج 10 ص 467

2- الغدیر، ج 2 ص 242

3- همان، ص 381 به بعد.

4- بحار الأنوار، ج 44 ص 282 ، وسائل الشیعه، ج 10 ص 464

5- صحیفهٔ نور، ج 8 ص 71.

6- وسائل الشیعه، ج 10 ص 468

7- همان، ص 398

8- صحیفهٔ نور، ج 10 ص 217

9- همان، ج 13 ص 153.

10- همان، ج 10 ص 31.

11- همان، ج 16 ص 217.

12- وسائل الشیعه، ج 10 ص 392.

13- بحار الأنوار، ج 44 ص 286، وسائل الشیعه، ج 10 ص 392.

14- بحار الأنوار، ج 44 ص 283.

15- تعبیر از شهید مطهری در «شهید و قیام و انقلاب مهدی»، ص 124

16- کشف اسرار، امام خمینی «رحمة اللّه»، ص 174

17- صحیفهٔ نور، ج 8 ص 69، 70.

18- از نویسندهٔ مقاله

ص: 134

1- کلیات صائب تبریزی، غزل 1533

19- صحیفه نور، ج 10 ص 31.

20- صائب تبریزی.

21- بحار الأنوار، ج 44 ص 282

22- همان، ج 71 ص 352

23- اولین دانشگاه و آخرین پیامبر، شهید پاک نژاد، ج 2 ص 40.

24- صحیفه نور، ج 8 ص 69.

25- همان، ج 16 ص 208

26- وسائل الشیعه، ج 10 ص 336 حدیث 11.

27- همان، ص 346 حدیث 5.

28- بحار الأنوار، ج 98 ص 4

29- کامل الزیارات، ص 126، وسائل الشیعه، ج 10 ص 356.

30- وسائل الشیعه، ج 10 ص 356

31- کامل الزیارات، ص 127، بحار الأنوار، ج 98 ص 11.

32- سفینة البحار، ج 1 ص 564

33- بحار الأنوار، ج 98 ص 13.

34- نمونهٔ روشنی از این شیوه در بحار الأنوار، ج 98 ص 57 و 59 آمده است.

35- کامل الزیارات، ص 116، وسائل الشیعه، ج 10 ص 320 .

36- وسائل الشیعه، ج 10 ص 387.

37- جامع السعادات، مهدی نراقی، ج 3 ص 403.

38- تاریخ النیاحة علی الأمام الشهید، سید صالح شهرستانی، ج 1 ص 126.

39- همان، ص 131

40- تاریخ الشیعه، محمد حسین المظفری، ص 89

41- تتمة المنتهی، محدث قمی، ص 241

42- تراث کربلا، سلمان هادی طعمه، ص 34

43- سیرتنا و سنتنا، علامهٔ امینی، ص 166

44- فتخبا لتواریخ، ص 298 به نقل از «مصباح المتهجرین».

ص: 135

45- بحار الأنوار، ج 82 ص 153 و 334.

46- همان، ص 333 و 341

47- وسائل الشیعه، ج 10 ص 410. روایات مربوط به تربت سید الشهداء، برداشتن کام نوزاد با تربت کربلا، سجده بر تربت و ذکر و با تسبیح تربت قبر حسین (علیه السلام) و... را در منابع زیر مطالعه کنید: وسائل الشیعه، ج 10 ص 408 تا 420 و ج 3 ص 607، مصباح، شیخ طوسی، ص 510، بحار الأنوار، ج 98 ص 118.

48- شهید «ضمیمهٔ: قیام و انقلاب مهدی» ص 127

49- وسائل الشیعه، ج 17 ص 215.

50- همان، ج 10 ص 377 ، احادیث 1، 3، 6، 7، 8، 9 و 10.

51- همان، ج 10 ص 314، حدیث 2، 7 و 9

52- صحیفهٔ نور، ج 13 ص 111.

53- همان، ص 120

54- المواکب الحسینیه، شیخ محمد حسین کاشف الغطاء، ص 15.

55- تحقیق دربارهٔ اولین اربعین سید الشهداء، قاضی طباطبایی، ص 559

56- صحیفه نور، ج 16 ص 218

57- همان، ج 10 ص 217

58- همان، ج 16 ص 219

59- همان، ج 15 ص 204.

60- همان، ص 208.

61- همان، ج 9 ص 57 (پیام به مناسبت سالگرد 17 شهریور).

62- کلیات صائب تبریزی، غزل 1533

انقلاب اسلامی و نهضت حسینی. محمد واعظ زاده خراسانی

عظمت فاجعهٔ کربلا

مسلماً حادثهٔ کربلا در نوع خود نه تنها در تاریخ اسلام که در تاریخ اقوام و ملل و در سر گذشت انبیا و اوصیا و پیشوایان ادیان، نظیر ندارد. و می توان گفت به طور مطلق این فاجعه بزرگ ترین مصیبت انسانی و اسلامی است.

ما در گذشتهٔ دور و نزدیک و دوران قبل و بعد از اسلام، فجایع خون بار و حوادث ناگوار بسیار دیده و شنیده ایم، ولی هیچ کدام از آن ها دارای خصوصیات و امتیازات و هم آثار و تبعات فاجعهٔ کربلا نبوده اند و جملهٔ (لایوم کیومک یا ابا عبد اللّه) کاملاً مطابق واقع است.

به نسبت عظمت و بی نظیر و منحصر به فرد بودن حادثه، آثار و تبعات آن نیز عظیم و ضرورت پاس داری و بزرگ داشت آن، جهت احیاء اهداف و انگیزه های مقدس این فدا کاری، بر مسلمین و بر کلیهٔ هوا خواهان حق و بخصوص بر پیروان اهل بیت واجب قطعی است و نباید آن را امری مستحب و سنتی نیکو و غیر لازم پندارند که اگر هم فراموش گردد صدمه ای به دین وارد نمی آورد.

شاید کسانی در اهمیّت و عظمت حادثه تا این حد، تردید داشته باشند و بپرسند چرا بر مسلمان ها پاس داری از حادثهٔ کربلا و یاد بود مداوم و همیشگی آن با این کیفیت که گفته شد لازم باشد؟ در پاسخ، خوانندگان را به سرّ عظمت حادثه در تاریخ اسلام توجه می دهیم.

انگیزهٔ قیام حسینی

حادثهٔ کربلا نمایان گر حدوث یک انحراف عظیم و بدعت جدید در عرصهٔ سیاست اسلامی و جهت جلو گیری از آن انحراف به وجود آمد، انحرافی که کیان و هستی اسلام را تهدید می کرد و

سر رشـتهٔ امور مسـلمان هـا را به دست نـا اهلاـن می داد، و ما می دانیم که حکومت در اسـلام پایه و اساس اجرایی کلّ تعالیم و معارف اسلام و ضامن حفظ و اجرای صحیح آن ها است، و اینک توضیح:

همان طور که همه می دانیم در دوران خلفای اربعه یا بنا به اصـطلاح معروف (خلفای راشدین) نظام حکومت در اسـلام بر اساس یک نوع شورا و نظر سـنجی از (اهل حلّ و عقد) و بیعت عمومی مسـلمان ها قرار داشت. هر چند در کمّ و کیف آن شورا سخن بسیار است که آیا حقیقتاً در آن حکومت ها شورا و آراء عمومی نقش عمـده را داشـته است یا خیر؟ و هر چنـد شـیعیان خاص اهل بیت از روز نخست و تا کنون باصل اعتبار شورا در نظام حکومتی اسلام نسبت به انتخاب حاکم اسلامی حرف داشته و دارند.

شیعیان می گویند در حکم رانی اسـلام، شورا وجود دارد و از وظایف حاکم است که پس از بدست گرفتن زمام امر، باید با صاحب نظران (اهل حلّ و عقد) مشورت کند و آیهٔ (وَ شَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ...) همان طور که رسول اکرم را به شورا مکلف می نماید جانشینان او هم به این دستور صریح مکلّف هستند.

امـا ملاک مشـروعیت و اعتبار اصل حکومت در اسـلام، شورا نیست و حاکم با رأی مردم و نظر اهل حلّ و عقـد انتخاب نمی گردد بلکه تعیین حکم ران منوط به نص خدا و رسول است و از آن به (امامت) تعبیر می کنند و برای آن شرایطی قایلند.

با همهٔ این حرف ها که در جای خود صـحیح و مسـتند به دلیل است، مع الوصف شکی در این نیست که طرف دارانِ خلافت در صحت و اعتبار خلیفه، شورا و آراء عمومی را شرط می دانستند و نسبت به خلفای راشدین ادعا بر این است که این شرط رعایت شده است.

حتی از جـای جـای نهـج البلاـغه و سـخنان دیگر ائمه بـدست می آیـد که اگر در تعیین حاکم به نص عمل نکردنـد به عنوان ثانوی، نظام شورایی از باب ضـرورت، اعتبار دارد و علی علیه السـلام بر همین اساس با خلفای پیش از خود قهراً مماشات می فرمود این بود وضـعیت ظاهری خلافت تا دوران علی علیه السلام.

و حتی خود حضـرت علی (علیه السـلام) هم با همین معیار روی کار آمد و نه بر اساس «نصّ» که عدّهٔ معدودی از یاران و صحابهٔ خاص آن حضـرت، بدان متعهد بودند و او را خلیفه و امام منصوص می دانسـتند، اما عموم مسلمان ها که با علی (علیه السلام) بیعت کردند او را بر معیـار شورا خلیفـهٔ بر حق می دانسـتند، و تنهـا طرف داران داد خواهی از خون عثمـان در جنـگ جمل و صـفین از خلافت علی (علیه السلام)

سر باز زدند و با او بیعت نکردند.

اما پس از شـهادت علی (علیه السـلام)، سـر انجام معاویه با پیروزی بر علی در مسألهٔ تحکیم و عدم توفیق علی در جنگ صـفّین به استناد صلح با امام حسن (علیه السلام) خلافت را قبضه کرد و همان صلح را یک نوع موافقت اهل حلّ و عقد به شمار می آورد و خلافت خود را مشروع می دانست و به همین جهت آن سال را (عام الجماعة) نامیدند یعنی سالی که همهٔ مسلمین دور یک خلیفه گرد آمده اند.

و در هر حال، پس از نشستن معاویه بر اریکهٔ خلافت (و به تعبیر صحیح تر سلطنت) شیعیان، مجال مبارزه با وی را نسبت به اصل خلافت نداشـتند و به احترام امام حسن و قرار داد صـلح او هر چند مورد رضایت عدّه ای از حامیان خاص اهل بیت نبود، قیام نمی کردند. حرکت هـای رشـید حجری، حجر بن عـدی، میثم تمّـار و دیگران هـم، جهت انکـار سب و لعن علی (علیه السـلام) بود، و نه قیـام علیه خلافـت معاویه، باز به همین علت امام حسن (علیه السـلام) و پس از وی امام حسـین (علیه السـلام) تا پایان حیات معاویه علیه او قیام نکردند، هر چند به کار های خلافت او از جمله سبّ و لعن علی (علیه السلام) اعتراض داشتند.

تـا این که برای اولین بـار و به طور بی سابقه بـدعت تورات مقام خلافت و مسألـهٔ تعیین ولیعهـد اجباری از سوی معاویه با بیعت گرفتن از مسـلمان ها برای خلافت پسـرش یزید مطرح گردید، این خود مسألهٔ دیگری و بدعت نوی بود بجز قبضه کردن خلافت با نیرنگ و توطئه و بالاخره با صـلح تحمیلی معاویه، تحمیل یزید شـراب خوار و قمار باز بر گردهٔ مسـلمین و پایه گذاری یک نوع سلسـلهٔ سلطنت، در اسلام، بدعت جدیدی بود پس از انحراف اوّل مسلمان ها و عدول از معیار نص، به معیار شورا، این بدعت بد تر و زیان بار تر از انحراف اوّل بود و وظیفهٔ امام بود که در برابر آن قیام کند.

این بـدعت، نه با معیار نص خـدا و رسول سازگار بود و نه با شورا که ملاک مشـروعیت خلافت های قبل از آن شـمرده می شـد و در عقد صلح هم قید نشده بلکه بر خلاف شـرایط صـلح بود زیرا در متن قرار داد صـلح قید گردیده بود که معاویه باید بعد از خود امر خلافت را به شورای مسلمین وا گذارد. و بیعت گرفتن برای یزید بر خلاف این شرط بود.

بنابراین مشـروعیت قیام حسـین علیه السـلام در برابر این بـدعت جدیـد، به شـیعیان و طرف داران (نصّ) در خلافت و امامت، اختصاص نـداشت، بلکه با همهٔ معیار های اسـلامی از جمله معیار شورای (اهل حلّ و عقـد) مخالف بود، و لهـذا همـهٔ مسـلمان ها باید آن قیام را مشروع می دانستند و با امام حسین (علیه السلام) هم گام می شدند، و کم و بیش قیام های بعدی بخصوص قیام فرقه های خوارج عمدةً به

همین انگیزه بوده است.

شایـد سـخن فرزدقِ شـاعر که در بین راه کوفه هنگـامی که امـام از وی وضـعیت کوفه را سؤال کرد گفت: «دل هـای مردم بـا تو است ولی شمشیر های آنان علیه تو است» مبیّن همین مشروعیت قیام حسین (علیه السلام) در انظار عمومی باشد.

هر چند اکثریت اهل عراق، علاوه بر این که می باید در حمایت از خلافت شورایی قیام می کردند، اصولاً با معاویه و طرف دارانش دشمن بودند و علاقهٔ خاصّـی به علی و خاندانش داشـتند و این همان تشـیّع به معنی عامّ است در قبال تشیّع به معنی خاص یعنی اعتقاد به امامت منصوص علی و فرزندانش که خاصّ طایفهٔ شیعه بود.

پس قیام حسـین (علیه السلام)، چه به استناد قرار داد صلح و چه از نظر مکتب خلافت شورایی، کاملاً صحیح و منطقی بود، و در حقیقت پاسخ مثبت به تقاضای باطنی و میل قلبی همهٔ مسلمان ها حتی فرقهٔ خوارج به شمار می رفت و همان طور که گفتیم، مسلماً انحراف جدید (توارث سلطنت) از اصلِ انحرافِ خلافت از (نصّ) به شورا زیان بخش تر بود و سیر حوادث هم این ادّعا را تأیید کرد.

پس قیام امام حسـین (علیه السـلام)، مبارزه با انحرافی بود که با سر نوشت کلّ اسلام و مسلمین مربوط می گردید، و دست آن ها را جهت دخالت در امر سرنوشت ساز حکومت می بست. و همین امر، قیام و شهادت حسین را در صدر قیام ها و شهادت های دیگر قرار می داد و به همهٔ مسـلمین ارتباط پیدا می کرد و نه فقط با شیعیان. لهذا همهٔ علما و عقلای مسلمین از شهادت حسین نا راضی بوده و هستند و نباید افراد انگشت شماری از نواصب و دشمنان اهل بیت را به حساب همهٔ مسلمان ها گذاشت.

مصیبت کربلا بزرگ ترین مصیبت است

علاوه بر این اصلِ حقوقی، شـهادت حسین از آن چنان سوز و گدازی بر خوردار است که هر انسان با وجدان و با عاطفه ای را ناراحت می کنـد، و از این لحاظ بی نظیر است. همان طور که در حدیث امام صادق از قول رسول خدا آمده است: (اَنَّ لِقتلِ الحُسَین حرارَةً فی قُلُوبِ المُومِنینَ لا تَبردُ اَبَداً ...) (1)

مرحوم سـیّد علی اکبر برقعی قمی کتـابی دربـارهٔ حسـین (علیه السـلام) نوشـته و نام آن را «کانون احساسات» گذاشـته است، بلی حقیقتاً داستان کربلا کانون احساسات و اگر دقت شود سراسر این واقعه صحنهٔ بروز عواطف و احساسات و مظاهر اخلاقی است.

از مرحوم آیة اللّه العظمی بروجردی رضوان اللّه تعالی علیه شنیدم که می فرمود: مرحوم شیخ

1- مستدرک الوسائل، ط جدید، ج 10، ص 318

عبـد المجید سـلیم از فاجعهٔ کربلا بشدت ناراحت بود و می گفت: این فاجعه لکهٔ ننگی است بر دامن اسـلام، و ای کاش چنین حادثه ای در تاریخ اسـلام رخ نداده بود. شـیخ عبد المجید سلیم، شیخ اسبق جامع الازهر و استاد شیخ محمود شلتوت و یکی از طرف داران جدی تقریب مـذاهب اسـلامی، و از جملـهٔ پایه گـذاران «دار التقریب بین المـذاهب الاسـلامیة» قاهره بود و با مرحوم آیة اللّه بروجردی مکاتبه داشت.

برای بزرگ داشت واقعـهٔ عاشورا در دوران شـیخ شـلتوت - شـیخ از هر وقت - در محوطهٔ (جامع از هر) در روز عاشورا مجلس عزا داری برگزار کردند و به خاطر دارم در همان موقع، روز نامه های ایران، این خبر را نشر دادند.

عزا داری امام حسین، اختصاص به شیعیان ندارد، و در اکثر جوامع اسلامی قبلاً رواج داشته و هنوز هم آثار آن دیده می شود.

در سـفر چنـد ماه قبل به کشور مغرب (مراکش) آقای دکتر خطیب یکی از رهبران انقلابی حرکت اسـلامی مغرب به من گفت:«خدا لعنت کند فرانسوی ها را که در دوران سـیطرهٔ خود بر مغرب عزا داری امام حسین (علیه السلام) را بر انداختند، من در دوران جوانی آن مجالس را درک کرده ام».

مرحوم دکتر عبد اللطیف سـعدانی اسـتاد زبان و ادبیات فارسـی دانشگاه فاس و دانشگاه رباط که در کنگرهٔ هزارهٔ شیخ طوسی در حدود 23 سال پیش از این شـرکت کرده بود و من با وی آشـنا شدم، برای آن کنگره سخنرانیی به زبان عربی تحت عنوان «نمود های تشیع در مغرب» تهیه کرده بود که در جلد دوم یاد نامهٔ شـیخ طوسی چاپ شده است در آن جا نوشته است: «بمجرد این که ماه محرم شروع می شود، حزن و اندوه مردم مغرب را فرا می گیرد و تا آخر ماه صـفر ادامه دارد، مجالس عروسی تعطیل می گردد، اما غالباً مردم علت آن را نمی دانند» در حالی که مردم مغرب سـنی مالکی هستند ولی از دوران روی کار آمدن سلسلهٔ علوی «ادارسه» تا کنون که بیش از هزار و دویست سال می گـذرد همواره یکی از سلسـله های سادات، بر آن ها حکومت می کردنـد و محبت و احترام خاصـی نسـبت به اهل البیت دارنـد. سلسـلهٔ پادشاهان علوی کنونی در مغرب نزدیک به چهار صد سال است که فرمانروایی می کنند و نسبت ایشان به «محمد نفس زکیه» می رسد.

در شبه قارهٔ هند، در ترکیه، در آلبانی، آذربایجان، و سایر کشور های آسیای میانه وضعیت به همین منوال است.

ص: 141

عاشورا از ایام اللّه است

مسلماً ایام عاشورای حسینی از ایام اللّه است، و ایام اللّه را باید زنده نگه داشت تا از خاطره ها محو نشود. حتی سلسلهٔ بنی عباس با ذکر مصیبت کربلا، دعوت خود را آغاز کردند و مردم را علیه بنی امیه شورانیدند بسیاری از اهل سنت، جهت وفا داری به رسول اکرم و پرهیز از ناصبی بودن برای حسین عزا داری می کردند. الآن سپاه صحابه در پاکستان و هم فکران آنان در نقاط دیگر با عزا داری امام حسین (علیه السلام) مخالفند و در حقیقت به این وسیله بغض خود را به اهل بیت و وفا داری خویش را به بنی امیه ثابت می کنند، حال اگر آنان این قصد را هم ندارند و به بهانهٔ پیکار با خرافات و بدعت ها دست به این اعمال می زنند ولی مردم آن را دشمنی با خاندان پیغمبر تلقی می کنند.

عظمت واقعهٔ عاشورا از لابلای تواریخ مشهود است، مثلاً طبری در تاریخ خود اوراق زیادی را به این حادثه و تبعات آن اختصاص داده است و هیچ یک از حوادث دیگر تاریخ اسلام، این چنین مشروح و مفصل در تاریخ طبری و دیگر تواریخ نیامده است.

بسیاری از مورخین، کتاب های جدا گانه راجع به حادثهٔ کربلا نوشته اند، هم به لحاظ عظمت حادثه و هم به این منظور که گویندگان و ذاکران حسینی آن ها را در منبر ها بخوانند. مرحوم ملا حسینی کاشفی سبزواری (م 910 هجری) کتابی در مصائب کربلا به نام (روضة الشهداء) نوشته که مدت های مدید مصائب کربلا را ذاکران از روی آن کتاب می خواندند و از همین جا اصطلاح (روضه خوان و روضه خوانی) پیدا شد.

سابقهٔ عزا داری حسین علیه السلام

عزا داری برای امام حسین و شهدای کربلا به نظر من از همان میدان کربلا، توسط خود امام حسین (علیه السلام) آغاز گردیده است خطبه ها، رجز ها و سخنان امام حسین (علیه السلام) قبل از فاجعهٔ کربلا و در کشاکش این واقعه در مقتل ها ضبط شده است و در حقیقت همهٔ آن ها روضه خوانی امام حسین (علیه السلام) است. کما این که پس از واقعهٔ کربلا عزا داری و روضه خوانی از سوی زینب کبری و امام زین العابدین آغاز شد و در کوفه و شام و بعداً در مدینه ادامه پیدا کرد و همه در تواریخ ثبت شده است و نیاز به ذکر نیست.

مطلب جدیدی که در کتاب «زینبیات» با مقدمهٔ مرحوم آیة اللّه نجفی مرعشی رضوان اللّه علیه به نظر رسید آن است که پس از مراجعت اهل بیت از سفر کربلا و شام به مدینه، حضرت زینب در مجامع عمومی سخنرانی می کرد و با ذکر مصائب کربلا مردم را علیه یزید می شورانید، حاکم مدینه

جریان را به اطلاع یزید رسانید، یزید پاسخ داد: بگویید زینب به هر کجا مایل است برود و در مدینه نماند، حاکم مدینه این فرمان را به اطلاع زینب رسانید، زینب فرمود مایلم به مصر بروم و لهذا با عده ای از زنان اهل بیت، راهی مصر شد و داستان اقامت او در خانهٔ فرمانروای مصر و وفات آن حضرت در مصر به تفصیل در این کتاب آمده است.

حال، اگر این داستان اصل داشته باشد خود گواه است بر اصالت (زینبیه) مصر و طبعاً (زینبیه) شام مربوط به زینب دیگری بجز زینب کبر است، سخن در این باب فراوان است.

باری، عزا داری و مرثیه خوانی امام حسین (علیه السلام) در حضور ائمه اهل بیت، در کتاب ها فراوان آمده است از جمله داستان (دعبل خزاعی) (148 – 246) و قصیدهٔ وی دربارهٔ شهدای اهل بیت که در محضر حضرت رضا (علیه السلام) خوانده است شهرت دارد.

این ها قبلاً بوده است ولی عزا داری عمومی و رسمی، مسلماً از عصر آل بویه در بغداد و سایر شهر های زیر فرمان آنان آغاز گردیده است و شرح آن در کامل التواریخ جا بجا آمده است، و هم چنین در مصر در عصر فاطمیان رواج داشته تا برسیم به دوران صفویه که یکی از وسایل تبلیغی آنان و از مظاهر قطعی تشیع شمرده می شد و تا کنون ادامه دارد و هرگز بر نیفتاده است، حتی در عصر رضا خان که شدیداً با عزاداری حسینی ستیز می کرد، بخاطر دارم که عزا داری پشت در های بسته و در نیمه های شب در مشهد و تهران و دیگر شهر ها برگزار می گردید تا این که با فرار وی این مراسم آزاد شد.

مراسم گوناگون عزا داری

در دوران ائمه بجز همان مرثیه خوانی و سفارش به عزا داری و بکاء بر حسین نسبت به کیفیت آن، چیزی مشهود نبوده است، بلکه این مردم بودند که در هر شهر و دیار به سلیقهٔ خود یک نوع عزا داری برگزیدند. آن چه از این مراسم بین همه مشترک و با روش ائمه هم سازگار است همان ذکر مصیبت و مرثیه خوانی است که مسلماً مستند به ائمهٔ اهل بیت است. گر چه نسبت به کم و کیف آن سخن بسیار است و من در این جا نمی خواهم وارد آن بحث شوم، همین قدر باید دانست که بهترین شیوهٔ مرثیه خوانی عبارت است از خواند متن مراثی که در کتاب های مقتل معتبر آمده و ترجمه کردن و یا به نظم کشیدن آن ها بدون کم و زیاد برای مردم.

و در این باب حتماً لازم است مرثیه خوان سواد کافی داشته باشد تا مراثی درست و راست را انتخاب کند و از خواندن روضه های بی اساس و دروغ بپرهیزد و این کار علمای دین و دانش مندان

است که خود بتوانند صحیح را از نا صحیح تشخیص دهند.

در کتاب آیین سخن وری (محمد علی فروغی) راجع به سخنرانی مذهبی آمده است که: «به عقیدهٔ نویسنده حتی مقتل را باید علمای بزرگ و مجتهدین بخوانند نه دیگران»

راجع به روضه ها و مراثی دروغ، مرحوم محدث بزرگ حاج میرزا حسین نوری (رضوان اللّه تعالی علیه) در کتاب «لؤلؤ و مرجان» داد سخن داده و لازم است همهٔ مرثیه خوانان، آن کتاب را بخوانند و بدان عمل کنند. مسلماً مصیبت دروغ خواندن کار مطلوبی نیست و مصیبت های راست، ما را از دروغ ها کفایت می کند. و ثواب اخروی هم مسلماً در خواندن همین مصائب راست است.

حتی در مورد مشعاری که به عنوان زبان حال سروده می شود باید دقت کنند تا با اوضاع و احوال واقعه و شأن امام حسین (علیه السلام) و سایر شهدا انطباق داشته باشد. در این خصوص مرحوم آیة اللّه میرزا علی اکبر نوغانی (رحمة اللّه علیه) از علمای مبّرز مشهد مقدس می فرمود: «این که می خوانند (علی اکبر فدای کاکل بی استخوانت)، این زبان حال کد خدای ده است نه زبان حال امام حسین».

از سیرهٔ ائمه و عموم شیعیان و علما بدست می اید که مسلماً ذکر مصیبت و مرثیه خوانی هر دو مطلوب است، یعنی هم واعظ و روضه خوان در منبر می تواند با شرح وقایع و ذکر مصائب عاشورا مردم را بگریاند و هم مرثیه خوانان و مداحان، با خواندن اشعار که محتوای صحیح دارد. هر دو مصداق قطعی عزا داری مرضی ائمه است.

اما مراسم دیگر عزا داری از قبیل سینه زدن و زنجیر زدن و جز آن تا آن جا که موازین شرعی رعایت شود مانعی از آن نیست و تاکنون کسی از علما از آن منع نکرده است، و هر اندازه این عزا داری ها مجلل تر و پر محتوا تر و با حفظ همهٔ حدود الهی از جمله پوشیدن بدن از نا محرمان صورت گیرد مسلماً به نفع دین است و احساسات مردم را علیه دشمنان اهل بیت بر می انگیزد و حزن و اندوه و گریه بر اهل بیت، خود باعث کسب فیوضات و تلطیف احساسات و مزید علاقه و محبت به اهل بیت و در نتیجه موجب شایستگی بیش تر برای پیروی بهتر از آن بزرگواران است.

و همین است هدف اصلی از عزا داری که مردم را در راه هدف اهل بیت و اقامهٔ شریعت و برقراری عدل و احسان در جامعه و خلاصه به امر به معروف و نهی از منکر وادار نماید، یعنی همان چیزی که امام حسین (علیه السلام) در وصیت نامهٔ خود به برادرش محمّد بن حنفیه به عنوان انگیزهٔ قیام خود نوشته است.

پس شیوهٔ عزا داری صحیح آن است که در راه اهداف امام حسین (علیه السلام) و به کرسی نشاندن دین

باشد و اگر نتیجه ای بجز این داشته باشد و یا خدای نخواسته ضد آن را نتیجه دهد مسلماً مطلوب نیست.

حال، اگر هدف از عزا داری صرفاً گریه کردن و اظهار حزن و محبت نسبت به اهل بیت باشد مطلوب است و قهراً شیوهٔ خاصی هم دارد.

ولی اگر منظور احیاء اهداف اصلی امام حسین (علیه السلام) باشد حتماً باید علاوه بر گریه و حزن و اندوه، عزا داری دارای پیام باشد، یعنی مردم را بر ضد ظلم و جور و ظالمان و طاغیان بشوراند بینش مردم را نسبت به اوضاع و احوال اسلام و مسلمین و محیط زندگی خود شان زیاد کند و حتی مردم را به قیام علیه ظالمان و ستم کاران و مبارزه در راه احیاء دین و بسط عدل و داد وا دارد.

عزا داری امام حسین (علیه السلام) و انقلاب اسلامی

یکی از امتیازات انقلاب اسلامی ایران رابطهٔ مستقیم آن با ماه محرم و عزا داری حسین است همان عزا داری های با هدف و بی هدف که از قبل رایج بود روح ظلم ستیزی و دل سوزی برای اسلام و مسلمین را در مردم ما پرورش داده بود، بخصوص که امام راحل (رضوان اللّه علیه) انقلاب خود را از ایام محرم و مجالس عزا داری آغاز کرد. 15 خرداد، 12 محرم سال 1342 بود، در آن سال بنا به امر مبارک امام بیش تر سخنرانی ها و مرثیه خوانی ها در محور مبارزه با ظلم و با مظاهر بی دینی دور می زد، برخی هم صریحاً نظام شاهنشاهی را مورد هجوم قرار می دادند، و از فجایع شاه و درباریان و دولت های دست نشانده و آمریکای جنایت کار شیطان بزرگ پرده بر می داشتند.

پس اگر گفته شود: انقلاب اسلامی زاییدهٔ مجالس حسینی است سخن گزافی نیست. بخصوص در سال های بعد از پیروزی انقلاب لازم است در منبر ها و در مرثیه ها بر بیان انگیزهٔ امام حسین (علیه السلام) که همان امر به معروف و نهی از منکر و مبارزه با ستم کاران و تبه کاران و جباران، و دعوت به اسلام ناب محمدی (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است تکیه شود و بحمد اللّه با حدود زیادی چنین است.

مقصود آن است اگر قبلاً صرفاً به منظور گریه و اظهار حزن و اندوه بر مصائب امام حسین (علیه السلام) و یارانش مجالس برگزار می گردید که این انگیزهٔ مطلوبی است، پس از انقلاب علاوه بر این انگیزه باید هدف والا تری را در نظر گرفت که عیناً همان انگیزه قیام حسین (علیه السلام) است.

پس تا حدودی شیوهٔ عزا داری بعد از انقلاب چه در شکل و چه در محتوا باید از آن چه بوده عوض شود و با ایده های مقدس انقلاب اسلامی، هماهنگ گردد، نه تنها ظلم های بنی امیه و بنی عباس و جباران گذشته بر اهل بیت عصمت باید محکوم و از آن ها اظهار نفرت شود، بلکه ستم کاران روزگار

ما چه آنان که قبل از انقلاب در ایران حکم رانی داشتند و چه آنان که هم اکنون در کشور های اسلامی حکم رانی دارند و نیز ابر قدرت های جهان خوار همهٔ آن ها باید مورد نظر باشند و مورد هجوم واقع شوند.

و بنا به سخن «الکفر ملة واحدة» ظالمان و طاغیان همه یک گروهند و از یک قماش و سر و ته یک کرباسند. قیام انبیاء و اولیاء و حضرت امام حسین (علیه السلام) برای از میان بردن یک دسته از ستم کاران نبوده و شامل همهٔ ستم کاران جهان می شود. این حرکت، مقطعی نبوده و در همه جا و همه وقت باید ادامه داشته باشد:

کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا

اکنون که انقلاب اسلامی در صدد صدور انقلاب به همهٔ اقطار اسلامی و بلکه غیر اسلامی می باشد پس عزا داری ها هم باید مرز های دور تر و فرا تر و ستم کاران و جانیان بزرگ تر و همهٔ جهان را هدف قرار دهد و مسلمان ها را علیه همهٔ جنایت کارن بشوراند.

این عزا داری با آن چه پیش از انقلاب وجود داشت با هم تفاوت بیّن و آشکاری خواهد داشت.

این هماهنگی بین انقلاب و عزا داری حسین باید در همهٔ ابعاد فرهنگی و علمی و تبلیغی ما وجود داشته باشد، درس های دوران گذشته برای عصر انقلاب کافی نیست و نیاز انقلاب را بر نمی آورد باید هم محتوا و هم شکل درس ها و بحث ها و تبلیغات عوض شود و به همان روش مقدس صدر اسلام بر گردد که انقلاب اسلامی تجدید حیات همان اسلام محمدی راستین و همان اسلام و تشیع حسینی و زینبی است.

سخن در این باب زیاد است و به همین قدر فعلاً اکتفا می شود.

قمه زنی و بدعت در عزا داری

ما می دانیم که از دوران صفویه در ایران همهٔ مظاهر تشیع از جمله عزا داری برای حسین (علیه السلام) و دیگر شهیدان به طور فزاینده و بدون حد و مرز توسعه یافته و کسی هم درصدد کنترل آن ها بر نیامده است.

یکی از آن مراسم که دقیقاً معلوم نیست از کی و در کجا پیدا شده، قمه زنی و قفل زنی در مراسم عزا داری امام حسین (علیه السلام) است. مسلماً هیچ یک از علما و صاحبان فتوا به این کار امر نکرده و حتی اکثراً از آن نا راضی بوده اند و این کار صرفاً از طرف عوام مردم و افراد جاهل و بی اطلاع از موازین دینی و بیش تر از سوی داش ها شروع شده و رواج یافته است و همواره هم در محافل علمی و مذهبی مورد بحث و در جواز و عدم جواز آن گفت گو بوده است و ما هیچ زمانی را سراغ نداریم که

علمای دین بر جواز آن اتفاق نظر داشته باشند و یا کسی مردم را به آن ترغیب نماید. بلکه روش علما در قبال این پدیده گوناگون بوده است.

برخی از افراد خوش عقیده ولی سطحی و غیر مسؤول می گفتند: دربارهٔ امام حسین (علیه السلام) هر چه بشود خوب است و کسی حق ندارد مراسم عزا داری امام حسین (علیه السلام) را محدود کند. من در عمر خود چنین عالمانی را دیده ام اما آنان در این نظر، مانند عوام مردم صرفاً تسلیم عواطف و احساسات خود بودند و هیچ دلیلی ارائه نمی کردند.

عدهٔ دیگر، تنها به سکوت در برابر آن اکتفا می کردند حال یا از باب عوام زدگی یا ترس از احساسات مردم و جلو گیری از ایجاد فتنه و اختلاف در صفوف عزا داران امام حسین (علیه السلام)، چیزی نمی گفتند اما سکوت این دسته از علما که در مجالس خصوصی و در خفا اظهار عدم رضایت می کردند ابداً دلیل بر رضایت آن ها نیست. البته اگر واقعاً سکوت آنان صرفاً برای جلب نظر عوام و مرید ها باشد، مسلماً خطای بزرگی است ولی اگر از روی ملاحظات دیگر و مصلحت اندیشی باشد، طبعاً شاید تقصیر شمرده نشود و من در این سخن قاطع نیستم، زیرا هر حرف حقی یک عده مخالف دارد و عالم و پیشوا باید شجاعت تحمل این واکنش ها و عکس العمل ها را داشته باشد و بالاخره ترس از اختلاف و فتنه همیشه و در همه جا عذر موجه شرعی شمرده نمی شود.

برخی مانند عالم معروف اصفهان مرحوم ششهانی اند که گفته بود: «این کار، کار عشق است ربطی به دین ندارد» اما برخی دیگر می گفتند: «در صورتی که ضرر جانی نداشته باشد و باعث وهن دین نباشد جایز است». بنا به قول این گروه، طبعاً تشخیص ضرر جانی با پزشک است اما وقتی عالم دین با آن سیطرهٔ روحانی از ترس مردم سکوت می کند یا سخن دو پهلو می گوید پزشک بی چاره چطور می تواند صریحاً اظهار نظر منفی کند. اصولاً قمه زن ها به حرف پزشک گوش نمی دهند کما این که در ادوار گذشته به حرف عالمان دین هم گوش نمی دادند، داستان آیة اللّه بروجردی و دسته جات عزا داری قم معروف است که وقتی آن مرجع بزرگ، از مراسم «شبیه» قم اظهار عدم رضایت فرمود، آنان پیغام دادند: «در دورهٔ سال، ما از شما تقلید می کنیم، در روز عاشورا شما از ما تقلید کنید!!»

اما تشخیص وهن داشتن این عمل برای اسلام و تشیع با عقلای مردم و بخصوص علمای دین است که در عصر ما با این همه روابط بین کشور ها و ملت ها و سرعت پخش اطلاعات از راه رسانه های گروهی سمعی و بصری و مطبوعاتی ظاهراً تردیدی در آن نباشد و نه تنها ملل دیگر که بسیاری از اقشار درس خواندهٔ خودمان هم آن را عملی جاهلانه و خارج از کار های عقلانی می دانند، حال این

ضرر اگر از ضرر جانی مهم تر نباشد از آن دست کمی ندارد.

عاقلان می گوینـد این گروه مردمی احساساتی و ساده لوحنـد، این کار چه فایده ای برای دین و اجتماع دارد، کدام عاقل چنین عملی انجام می دهد. بلی می گویند شمشیر هایی که باید بر فرق دشمنان دین و وطن فرود آید اکنون به سر خود شما فرود می آید.

در این زمینه بجـا است داسـتان عالم جلیل القـدر و علامـهٔ متتبع سوریه مرحوم سـید محسن امین جبل عاملی را بخاطر بیاوریم وی که از اعـاظم علمای شـیعه و در شام پایتخت بنی امیه مرز دار مـذهب بود فتوا به حرمت قمه زنی داد، این فتوا عکس العمل شدیـدی در عراق به وجود آورد که برخی بر رد او کتاب نوشـتند و به او اهانت کردند و حتی یکی از مراجع تقلید نجف تصـمیم گرفته بود صـریحاً او را محکوم کنـد. اما مرحوم آیة اللّه العظمی سـید ابو الحسن اصـفهانی (رضوان اللّه علیه) به آن مرجع معاصـر خود پیغام داد که سـید محسن عالمی است ماننـد ما مجتهد و غم خوار دین است بگذارید بیاید به نجف ببینیم چرا چنین فتوایی صادر کرده است؟ به هر حال انتظار کشـیدند تا مرحوم سـید محسن به نجف آمد. آیة اللّه اصـفهانی اسـتقبال شایانی از او به عمل آورد و آن گاه نقطه نظر سـید محسن را جویا شدند. وی فرمود: شیعیان در شام عدهٔ کمی هستند اکثر اهالی، اهل سنت اند، و جماعتی از یهود و نصاری هم در آن جا زندگی می کنند هنگامی که شیعیان در کوچه و بازار به قمه زنی مشـغول می شدند این کار در نظر دیگران مسخره و نیز باعث وهن شیعه بود، من وظیفهٔ خود دانستم که جلو این عمل جاهلانه و وهن آور را بگیرم. با این

توضیحات همهٔ علمای نجف حق را به سید محسن دادند.

آن مرحوم، برای رشـد فکری و فرهنگی شـیعیان مـدارس مخصوصـی تأسـیس کرد که من یکی از آن ها را دیده ام. بنا به قول مرحوم آیة اللّه حاج سـید هاشم نجف آبادی که غالباً هر سال به حج می رفت و از راه شام و عراق مراجعت می کرد می فرمود: من مقید بودم که دههٔ اول محرم را در شـام بمـانم و در مجلس عزا داری کـه مرحـوم سـید محسن امین در مـدرسه برگزار می کرد حاضـر شـوم زیرا از نظم مجلس و مصـیبت های صحیح که روضه خوان می خواند و کلمه ای بر خلاف مقتل اضافه نمی کرد، لذت می بردم. خود مرحوم نجف آبادی هم با بسـیاری از روضه خوانی ها و عزا داری های بی منطق و خلاف واقع سـخت مخالف بود، حتی می فرمود پس از نماز من کسـی آمـد بنا بر معمول فریاد زد برای سلامتی آقا صلوات بفرستید من او را منع کردم و گفتم دیگر به این جا نیاید.

مرحوم امین برای مصائب حضرات معصومین و در سایر موضوعات کتاب های مفیدی نوشته که از بهترین کتاب ها در موضوع خود است و در رأس آن ها کتاب نامی «اعیان الشیعه» است او با این

کتاب عظیم به مذهب شیعه آبرو داده است.

نظری به فتوای رهبر معظم انقلاب

حال که تا حدودی از سابقهٔ قمه زنی و عزا داری های شبیه آن مطلع شدیم می توانیم بهتر به اهمیت فتوای تاریخی و شجاعانهٔ رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیه اللّه خامنه ای پی ببریم، حقیقتاً روحانیان و خیر خواهان و مصلحان شیعه از این کار ها رنج می برند به خصوص که در سال های اخیر گویا دستی در کار است برای رواج این اعمال در بین مردم و کوشش های زیادی برای گسترش آن ها در همهٔ شهر ها با راه انداختن دسته های بزرگ به عمل می آمد. از جمله در دو شهر مقدس مشهد و قم که در ایام محرم، از جمعیت های عزا داری غوغا است، سعی بر این بود که بخصوص در این دو شهر مذهبی و در جوار حوزهٔ علمیه و محضر مراجع بزرگ، این کار انجام گیرد تا برای شهر های دیگر حجت و سند باشد. حالا من هر چه در اهمیت این حکم و مزایا و منافع آن برای اسلام و تشیع بگویم کم گفته ام، این حکم، مصداق واضح حدیث شریف نبوی است:

(اذا ظهرت البدع فی امتی فلیظهر العالم علمه فمن لم یفعل فعلیه لعنة اللّه) (1)

هر گاه بدعت ها در امت من بروز کند بر عالم دین است که دانش خود را اظهار کند (و جلو آن بدعت ها را بگیرد) و گرنه لعنت خدا بر او باد.

اصولاً یکی از وظایف علما جلو گیری از بدعت ها و انحرافات و تند روی ها و سخنان یا اعمال غلوّ آمیز است در حدیث امام صادق (علیه السلام) آمده است:

(... فان فینا أهل البیت في کل خلف عدولا ینفون عنه تحریف الغالین و انتحال المبطلین و تأویل الجاهلین) (2)

همانا در بین ما خاندان پیغمبر در هر نسلی افراد عادل و میانه روی هستند که تحریف غالیان و بدعت های هوا خواهان باطل و تأویل جاهلان را از دین می زدایند.

من دربارهٔ حکم تاریخی رهبر معظم پیش از این سخن نمی گویم و نظر خوانندگان را به بیانات ایشان در جمع روحانیان کهکیلویه و بویر احمد و به نامهٔ ایشان به امام جمعهٔ اردبیل و پاره ای از اعلامیه های دیگر، جلب می کنم.

پای نوشت ها

1- مستدرک الوسائل، ط جدید، ج 10، ص 318

1- اصول کافی، ج 1، ص 54

2- همان مأخذ، ص 32

2- اصول کافی، ج 1، ص 54

3- همان مأخذ، ص 32

ص: 150

محمد باقر بهبودی

آن چه در این مقالـهٔ کوتاه از نظر خواننـدگان می گـذرد نتیجـهٔ تحقیق و پژوهشـی است که در سورهٔ احقاف آیات 13 تا 18 به عمل آمده است. خلاصهٔ مقاله آن است که قرآن مجید حماسهٔ قیام حسـینی را سال ها قبل از واقعهٔ عاشورا طراحی نموده و انگیزهٔ این قیام حماسی را واکنشـی می دانـد که باید به وسـیلهٔ حسـین بن علی سـید الشـهدا (سـلام اللّه علیه) در مقابل خود کامگی ها و بدعت گذاری های سـران خلافـت صورت بگیرد. آن هم به صورت یـک برنامـهٔ مـذهبی که جهاد اسـتماته (فـداکاری) باشـد. یعنی به شـکرانهٔ آن منشور امامت که خداونـد عز و جل به حسـین بن علی و خانـدانش عطا کرده است بایـد حماسـهٔ جاویـدان مکتب را با شـهادت خود و شـهادت خاندان و اصـحاب خود آغاز کنـد و با اسارت همسـران و خواهران و کودکان خود خاتمه بخشـد تا همگان بداننـد که بندگان خدای رحمان با تمام هستی خود قیام می کننـد تا دین خـدا را احیاء کنند و بندگان شـیطان در مقابل آنان می ایسـتند و به ارتکاب هر گونه جنایت و بی داد گری دست می بازند تا بر اریکهٔ قدرت باقی بمانند.

از این نمونه پیش بینی در قرآن مجیـد فراوان است و از جمله سورهٔ «هـل أتی» بـا سـیاقی که در فصل اول و فصل سوم آن مشـهود است به صراحت فریاد می زند که در مکه نازل شده است، اما فصل دوم آن که آیات 5 تا 22 باشد نوید می دهد که در آیندهٔ نزدیک مکتب قرآن به ثمر می نشـیند و خاندانی با نام و نشان «ابرار» پا به عرصه می گذارند که در همهٔ احوال فقط جویای حق باشند و تا آن حد مشتاق رضای او که موجودی افطار خود در برابر مسکین و یتیم و اسیر ایثار کنند و شعار شان این باشد:

(إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللّهِ لَا نُرِيدُ مِنكُمْ جَزَاء وَلَا شُكُورًا).

ص: 151

اگر با سبک و سیاق قرآن بیش تر آشنا باشیم با وضوح کامل پیش گویی و طراحی دیگری را در سورهٔ عادیات شاهد و ناظر می شویم. این سورهٔ قرآن نیز با سبک و اسلوبی که دارد بی شک در مکه نازل شده است و با وجود این، فصل اول آن از هجوم سی و شش تن سوار زبدهٔ تیز تک خبر می دهد که سال ها بعد از هجرت در سریهٔ ذات السلاسل صبح گاهان به فرمان دهی امیر مؤمنان بر دشمن تاخت بردند و آنان را قلع و قمع نمودند.

اما آیات سورهٔ احقاف:

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ . أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ.) (13 – 14)

آن کسانی که گفتند: پروردگار ما خداوند رحمان است و بعد از ادای شهادت در راه ایمان و طاعت استقامت ورزیدند در دنیا بر آنان ترسی نیست و در آخرت غمین و محزون نمی شوند. اینان یاران بهشت پر نعمتند که جاودانه در آن خواهند ماند. بهشت برین پاداش دستاورد آن ها است.

قرآن مجید در این فصل مقدمةً معتقدان به مکتب توحید را با شعار ویژهٔ توحید ستایش می کند و استقامت آنان را در برابر فشار مشرکان می ستاید و به آنان نوید می دهد که هماره مورد الطاف ربوبی و تحت حمایت الهی قرار دارند و بهشت برین پاداش آن ها است.

نظیر این آیه در سورهٔ فصّلت نازل شده است که می گوید:

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمْ الْمَلَائِكَةُ أَلاَّ تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ . نَحْنُ أَوْلِيَآؤُكُمْ فِي الْحَيَوةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْأَخِرَةِ ..) (30 – 31)

آن کسانی که گفتند: پروردگار ما همان خداوند رحمان است: ایمان آوردند و راه طاعت گرفتند و بر عقیدهٔ خود پایداری کردند فرشتگان گروه گروه بر آنان نازل می شوند که از گذشته ها بیمی به دل راه مدهید و بر آیندهٔ خود غمین مباشید. شادمان باشید به آن بهشتی که شما را به آن وعده می گرفتند. ما در دنیا یار و یاور شما خواهیم بود و در آخرت نیز یار و کار پرداز شما خواهیم بود.

***

(وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ أُولئِكَ الَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ ما عَمِلُوا وَ نَتَجاوَزُ عَنْ سَيِّئاتِهِمْ فِي أَصْحابِ الْجَنَّةِ وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذِي كانُوا

یُوعَدُونَ.) (احقاف، 65-16)

یعنی: ما به زادهٔ انسان سفارش کردیم که نسبت به پدر و مادر خود نیک اندیش باشد. مادرش او را با کراهت خاطر آبستن شد و با کراهت خاطر بر زمین نهاد. از آن رو که نسبت به سر نوشت او نگران بود. از آغاز آبستنی او تا پایان شیر خوارگی سی ماه گذشت. آن پسر رشد کرد تا آن که برومند شد و چون به استقامت جسم و جان رسید سپس به چهل سالگی رسید. در راز و نیاز خود گفت: پروردگارا مرا در جهان نگه دار تا آن زمان که فرصت یابم و شکر نعمتت را بگزارم: آن نعمتی که به من و به پدر و مادرم عطا کردی. مرا در جهان نگه دار تا آن چنان دستاورد شایسته ای تقدیم در گاهت نمایم که مورد رضای تو باشد. پروردگارا و این شایستگی را در خاندان من برقرار کن. من به سوی تو رو می آورم. من در جملهٔ سایرین تسلیم فرمانم. این هایند که در جمع بهشت یان بهترین دستاورد شان را می پذیرم و از بدی های شان در می گذرم. وعدهٔ درستی که به آن نوید می گرفتند.

قرآن مجید در این فصل ابتدا یک تن از سران مکتب توحید و صاحبان عزم و استقامت را تمثیل می کند که برای احیاء مکتب و تجدید حیات مذهب قیام می کند و بالا ترین حماسهٔ تاریخ را رقم می زند سپس جماعتی از خاندان و یارانش را می ستاید که در رکاب او قیام می نمایند و با آغوش باز به استقبال شهادت می روند. به آنان وعده می دهد که بهترین دستاورد شان را که شهادت و جان بازی است بپذیرد، بی آن که بر خطا های پیشین عتاب شان فرماید گر چه مانند حرّ بن یزید ریاحی به حمایت از ناب کاران راه را بر سرور آزادگان گرفته باشند. و یا مانند زهیر بن قین سراسر عمر خود را در حمایت از عثمان طی کرده باشند.

***

(وَ الَّذِی قَالَ لِوَالِدَیْهِ أُفٍّ لَّکُمَا أَتَعِدَانِنِی أَنْ أُخْرَجَ وَ قَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِن قَبْلِی وَ هُمَا یَسْتَغِیثَانِ اللَّهَ وَ یْلَکَ آمِنْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَیَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ. أُولَئِکَ الَّذِینَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ فِی أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِم مِّنَ الْجِنِّ وَ الْإِنسِ إِنَّهُمْ کَانُوا خَاسِرِینَ) (احقاف، 17 – 18)

یعنی: و آن پسر دیگر که با نا سپاسی به پدر و مادرش گفت: اف بر شما باد. آیا به من وعده می دهید که بعد از مرگم از دل خاک سر بر آورم با آن که پیش از من امت هایی به زیر خاک شدند و برون نشدند. پدر و مادر با درماندگی از خداوند خود یاری طلبیدند و به فرزند خود گفتند: وای بر تو. به روز قیامت ایمان بیاور که وعدهٔ خدا درست است. و آن پسر هماره می گفت: وعدهٔ قیامت اسطورهٔ پیشینیان است. این هایند که نام دوزخی بر جبهات آنان نقش شد و در جمع امت هایی از جن و انس

در آمدند که پیش از آنان دوزخی گشتند. اینان در بازار ایمان، هستی خود را از کف دادند و زیان بار شدند.

قرآن مجیـد در این فصل که نقطهٔ مقابل فصل قبلی است یک تن از فریب کاران دغل را تمثیل می کند که در خفا وعدهٔ رسـتا خیز را هم به مسـخره می گیرد ولی در ظاهر دعوی حق جوئی ظلم ستیزی دارد و هم زمان با قیام حسـینی در رأس جماعتی از خاندان و یارانش قیام می کند تا فرصت یابد و چند صباحی بر سریر خلافت و أریکهٔ قدرت تکیه زند و لذا است که کیفر او و یارانش به دوزخ حوالت می شود.

***

اینک بحث اصلی خود را که شرح و تفسیر فصل دوم است آغاز می نمائیم:

(وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً).

واژهٔ «انسان» دارای یک مفهوم کلی است و همهٔ انسان ها را شامل می شود ولی در قسـمت های بعدی تخصیص می خورد و دقیقاً ناظر به یک فرد شاخص می شود که شـکر و احسان را دربارهٔ والـدین خود به حـد کمال رعایت کرده است، و شـکر نعمت الهی را نیز تا سـر حد جان بازی و شهادت و فدا کاری.

واژهٔ «إحساناً» بنا بر قرائت مشـهور عاصم و مطابق رسم الخط قرآن های متـداول این دیار مصدر باب إفعال است و تقدیر آیه چنین خواهد بود: (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً أن يحسن إليهما إحسانا). این کلمه به صورت اسم مصدر ثلاثی: «حُسـنا» نیز قرائت شده است و تا حدی به عنوان شاذّ تلقی می شود زیرا با رسم الخط قرآن مطابق نیست ولی چون راویان این قرائت چهار تن از قاریان مکه و مدینه و شام ند شایـد مصاحف آنان نیز بدین صورت بوده است که این کلمه را «حسـناً» قرائت کرده اند. به هر حال تقدیر آیه چنین خواهد بود: (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ أى يَفْعلُ بهما حُسْناً).

این توصـیه و این فرمان عمومی و کلی که هر انسان مؤمنی باید به پدر و مادر خود نیکی کند گر چه مؤمن نباشند، در همهٔ ادیان سابقه دارد و در شمار اصول اولیه احکام است و لذا قرآن مجید در جای جای خود و از جمله آن جا که ده فرمان الواح را حکایت می کند در آغاز آن می گوید: (قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ مَا حَرَّمَ رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ أَنْ لاَ تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئا وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانا). و بعد از آن که ده فرمان را ابلاغ می کند می گوید: (ذلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ ثُمَّ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ تَماماً عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ...) (انعام، 151 – 154). یعنی: خداوند پروردگار تان شما را به این ده فرمان توصیه می کند باشد که راه

تقوا را بیابیـد. مـا در ابتـدای رسالت موسـی همین ده فرمان را به او عطا کردیم سـپس کتاب تورات را به او موهبت کردیم تا عطای خود را کامل کرده باشیم...

این توصـیه و این فرمان در آیات متعددی تکرار شده است و از جمله در سورهٔ بنی اسرائیل، سورهٔ عنکبوت و سورهٔ لقمان که تفسیر جامعی هم از واژهٔ «احسان» بدست می دهند. این آیات در جای خود باید مورد دقت قرار بگیرند ولی به بحث ما چندان ربطی ندارند مگر از جنبهٔ تفسیر احسان و لذا به ایراد آن آیات اکتفا می نمائیم و به بحث کوتاهی بسنده می نمائیم.

1- (وَ قَضـٰی رَبُّکَ اَن لَّا تَعبُدُوا اِلَّا اِیَّاهُ وَ بِالوَالِـدَینِ اِحسَاناً إمَّا یَبْلُغَنَّ عِنـدَکَ الکِبَرُ أحَـدُهُما أوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما اُفٍّ وَلا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلا کَریماً وَ اخْفِضْ لَهُما جَناحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَهِ وَ قُلْ رَبِّی ارْحَمْهُما کَما رَبَّیانی صَغیراً). (بنی اسرائیل، 23 - 24).

یعنی: پروردگارت فرموده است که جز او را نپرستید. فرموده است که نسبت به پدر و مادر خود نیک اندیش و نیک خواه باشید: اگر یک تن آنان و یا هر دو تن چندان زنده بمانند که در کنارت به سال خوردگی برسـند با گفتن افّ اظهار ملال مکن و با خشونت آنان را از خود مران. با آنان چنان سخن کن که با ادب و کرامت هم راه باشد. از روی مهربانی بال و پرت را زیر پای شان بگستر و بگو: پروردگارا پدر و مادرم را در رحمت خود جای ده، آن سان که مرا در کودکی با مهر و عطوفت پروریدند.

2- (وَ وَصَّیْنـٰا الْإنْسـانَ بِوالِـدَیْهِ حُسْـناً وَ إنْ جاهَـداکَ لِتُشْـرِکَ بِي مـا لَیْسَ لَـکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما إلَيَّ مَرْجِعُکُمْ فَأُنَبِّئُکُمْ بِما کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) (عنکبوت، 8).

یعنی: ما به انسان توصـیه کردیم که با پـدر و مادرش نیک رفتاری پیشه کنـد ولی تـذکار می کنیم که حق پروردگارت مقـدم بر حق والدین است. پس اگر پدر و مادرت مشرک بودند و تلاش کردند خدائی را که نمی شناسی با من شریک و همتا بنامی اطاعت مکن. باز گشت شما به سوی من است. آن روز شما را به نتیجهٔ دستاورد تان با خبر خواهم ساخت.

چنان که اشاره شد در صدر این آیه، مسـئلهٔ نهی از شـرک مطرح نیست ولی ذیل آن که می گوید: (وَ إنْ جاهَداکَ عَلی أَنْ تُشْرِکَ بِي ما لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُما) مسـئلهٔ نهی از شرک را استدراک می کند و به منزلهٔ آن است که گفته باشد: (و وصینا الانسان أن لا یشرك بربه شیئا و بالوالدین حسنا.)

ذیل آیه با مفهومی که دارد افاده می کند که اطاعت پدر و مادر از مصادیق احسان است گر چه مشـرک باشند و تنها در صورتی طاعت آنان به منزلهٔ شرک به اللّه تلقی می شود که انجام خواسته های

آنان به فرمان خدا حرام شده باشد.

3- (وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هْنًا عَلَى وَ هْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ. وَ إِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلا تُطِعْهُمَا وَ صاحِبُهُما فِي الدُّنْيا مَعْرُوفاً وَ اتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (لقمان، 14 - 15).

یعنی ما به انسان توصیه کردیم که نسبت به پدر و مادرش - خصوصاً مادرش که با فزودن سستی بر سستی بار وجود او را به دل بر داشت سپس تا دو سال او را در آغوش خود فشرد و با شیر خود پرورید سپس او را از شیر خود او گرفت و بر سفره نشانید - توصیه کردیم که به ربوبیت مرا شاکر باش و نعمت پدر و مادرت را نیز سپاس بگزار که پرورش تو را با مهربانی بر عهده گرفتند. باز گشت شما همگان به سوی من است و من از همهٔ شما باز پرسی خواهم کرد. و اگر پدر و مادرت مشرک بودند و تلاش کردند تا خدایی را که نمی شناسی با من شریک و همتا بنامی از آنان فرمان مبر. ولی مادام که زنده باشند با آداب مذهبی اجتماعی در خدمت آنان باش و راه آن یک را دنبال کن که توبه کنان به سوی من باز آمده است. به فرجام زندگی، باز گشت شما همگان به سوی من است و من به شما خواهم گفت که دستاورد شما در دنیا چه سان بود.

ملاحظه می کنید که در متن این توصیه نه واژهٔ «إحساناً» به کار رفته است و نه واژهٔ «حسناً» بلکه با استفاده از واژهٔ «شکر» متن وصیت با این تعبیر آمده است (أَنِ اشْكُرْ لِي وَ لِوالِدَيْكَ). در نتیجه شکر نعمت پدر و مادر با شکر نعمت ربوبی قرین شده است.

جملهٔ بعدی که می گوید: «حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هْنًا عَلَى وَ هْنٍ» قید احترازی نیست زیرا همهٔ مادر ها از آغاز آبستنی تا روز وضع حمل، روز به روز بر سستی و فتور اعصاب و پوکی استخوان ها می افزایند. ولی جملهٔ بعد از آن که می گوید: «و فصاله فی عامین» سیاق دیگری دارد و در صورت قید احترازی جلوه می کند. در این صورت فقط پدران و مادرانی مستوجب شکر گزاری می شوند که فرزند خود را دو سال کامل شیر داده باشند.

این آیهٔ کریمه که ایجاب شکر می کند با آیات قبلی که ایجاب احسان می کرد متقابل نیست. زیرا شکر گزاری بالا تر از احسان است. در واقع آن جا که قرآن مجید احسان را با قید و شرطی مشروط و مقید نمی کند همهٔ پدر ها و مادر ها را مستوجب احسان می شناسد و این جا که یک دوره شیر دادن کامل را قید می کند پدران و مادران را هم مستوجب احسان می داند و هم مستوجب تمجید و سپاس و اعتراف به حق نعمت.

اینک به بحث اصلی باز می گردیم:

(حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً.)

واژهٔ «کرهاً» به دو صورت قرائت شـده است. برخی با فتحه به صورت مصدر قرائت کرده اند که قرائت نافع مدنی و ابن کثیر مکی و ابو عمر و بصـری و کسائی کوفی است و در قرآن های چاپ لیبی و مراکش منعکس است. برخی با ضمّه به صورت اسم مصدر قرائت کرده اند که قرائت عاصم و حمزهٔ کوفی و ابن عامر شامی است و در قرآن های چاپ ایران و مصر و هند مشهود است.

فرّاء نحوی در واژهٔ «کره» گفته است که: (أَن الكُرْهَ مـا أَكْرهْتَ نَفْسَک عليه، وَ الكَرْه ما أَكْرَهَکَ غيرُکَ). یعنی اگر انجام کاری که ناخوشایند طبع است به وسـیلهٔ دیگران بر انسان تحمیل شود، در آن جا بایـد «کره» را با فتحه بیارایند و اگر به وسـیلهٔ خود انسان به انجام آن اقدام شود باید در آن جا «کره» را با ضمه بیاورند.

علامهٔ طبرسی در آیهٔ 216 از سورهٔ بقره می گوید: «کره» با فتحه آن مشـقتی است که بر طبع انسان تحمیل شود و «کره» با ضـمه نام همان مشـقت است چه آن که بر نفس انسان تحمیل بشود یا نشود. و بنا بر گفتـهٔ جمعی دیگر «کره» با فتحه یعنی کراهت خاطر و «کره» با ضـمه یعنی مشقت. چه بسا که انسان کار بی مشقتی انجام دهد و نا خرسند باشد و یا کار پر مشقتی انجام دهد و خرسند باشد».

ولی بایـد توجه داشت که این تفاوت ها جنبـهٔ اعتباری دارند و در رابطه با متعلق کراهت قابل اعتبار خواهند بود. یعنی آن فعل مکروهی که انجام می شود گاهی از خارج تحمیل می شود و گاهی با اراده و اشتیاق نفسانی انجام می پذیرد. گاهی مکروه است و بی مشـقت گاهی نا مکروه است و پر مشقت. ولی هماره واژهٔ کراهت و رضایت بر معنای اصیل خود باقی است.

اکثر لغویین نیز از قدیم و جدید هر گونه فرقی را مردود شـناخته اند و با صـراحت گفته اند: «کَره و کُره مانند ضَعف و ضُعف از نظر معنی فرقی ندارنـد جز آن که «کَره» را مصدر بدانیم و «کُره» را اسم مصدر بشناسـیم». از جمله بزرگ مرد ادب احمد بن یحیی ثعلب می گوید: «میان کَره و کُره نه از حیث ضوابط ادب تفاوتی وجود دارد که سخن فرّاء تأیید شود و نه از حیث سنت قرائت اجماعی وجود دارد که واجب الاتباع باشد. قاریان قرآن در چند مورد واژهٔ واحدی را به اختلاف قرائت کرده اند.»

گویا به همین دلیل است که علامهٔ طبرسی در سورهٔ نساء آیهٔ 19 سخن قبلی خود را وا می نهد

و می گویـد: (الْکُرْهِ وَ الْکُرْهِ لُغَتَانِ مِثْلَ الضَّعفِ وَ الضَّعفِ وَ الفَقْرِ وَ الفَقرِ وَ الـدَّفِّ وَ الدَّف) و در سورهٔ احقاف همین آیه ای که مورد بحث ما است یک بار دیگر سـخن خود را وا می نهـد و مطابق قول مشـهور می گویـد: (اما الکُرْهُ بِالْفَتْحِ فَهُوَ اَلمَصْدَرُ وَ الکُرْهُ بالضَّمِّ اَلاِسْمُ کَاَنَّهُ الشئی اَلْمَکْرُوه).

به هر حال جملـهٔ «حملته امه کرهاً و وضـعته کرهاً» مادری را نشان می دهـد که در اولین لحظـهٔ احساس بارداری دچار تشویش و نگرانی شده است و به هنگام وضع حمل عوض آن که از تشویش و اضطراب در آید مجدداً به تشویش و اضطرابی دیگر دچار شده است.

البته همگان فکر می کنند و خانم ها خود شان اعتراف دارند که هیچ مادری از آبستنی و زایمان ملال خاطر نمی گیرد مگر این که آبستنی و زایمان مسئله ساز باشد.

آبسـتنی در صورت هـای مختلف و موارد مختلف مسـئله ساز می شود ولی اغلب به این صورت اتفاق می افتاده است که زائو بعـد از دورهٔ نفاس بلا فاصـله و یا با فاصـلهٔ کم مجدداً آبسـتن شود که به آن «شـیرزا» می گفته اند. یعنی در حالی که مادر نوزاد خود را شیر می دهد به کودک دیگری آبستن شود.

طبیعی است که این آبسـتنی بی موقع شوق هر مادری را به کدورت و محنت مبدل سازد خصوصاً که از دیر باز به تجربه دریافته بودند و هم اینک تأییـد می کنند که آبسـتنی در شـیر مادر اثر سوء می گذارد و تغذیهٔ فرزند شـیر خواره با چنین شـیری که عرب به آن «غَیل» می گوید باعث ضعف و بیماری و رنجوری شیر خوار می گردد.

در چنین شـرائطی و با داشتن امکانات مالی خانم ها فرزند خود را به دایه می سپردند و این نیز مایهٔ کدورت خاطر بود چرا که دایه کودک را با خود می برد و مادر مدت ها از دیدن روی فرزند خود محروم می ماند و در صورت عدم امکانات، مادر ها مجبور می شدند که با نگرانی و اندوه باری موقتاً پسـتان به دهان شـیر خوار خود بگذارند و در ضـمن او را به غذا عادت دهند و یا با شـیر گاو و بز پرورش دهند و با همهٔ مشکلات بسازند.

زایمـان نیز در صورت های مختلف و موارد مختلف مسـئله ساز می شود از جمله آن که نوزاد ناقص و معیوب باشـد که موارد آن نادر بوده است و یا آن که زایمان هشت ماهه صورت بگیرد که شانس زنـده مانـدن کودک کم تر است و یا کودک شـش ماهه به دنیا بیایـد که شانس زنده ماندن او نادر است مگر با خرق عادت آن چنان که دربارهٔ مسیح گفته اند.

با قیـد اول که آبسـتنی مادر با کراهت و اندوه توأم شود، مصادیق آیه محدود می گردد و با قید دوم که زایمان نیز با کراهت و اندوه توأم گردد مصادیق آن محدود و محدود تر می گردد. ولی با

اعتراف اکثر مفسرین، قرآن مجید نمی خواهد با این قیود و شرائط حکم کلی «احسان به پدر و مادر» را تخصیص دهد و به مواردی محدود سازد که دارای چنین شرائطی باشند بلکه می خواهد روی یک فرد شاخص انگشت بگذارد بی آن که نام و نشان شخصی او را اعلام نماید.

نگارندهٔ این سطور با تتبعی که دارد ضمن وارسی تاریخ و حدیث متنبّه شد که شرایط این آیه فقط با میلاد سرور آزادگان سید الشهدا مطابقت دارد چرا که حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) بعد از ولادت امام مجتبی به فاصلهٔ ده روز به سید الشهدا آبستن شد و بعد از شش ماه زایمان کرد. و اینک شواهد آن:

1- (مُحَمَّدٌ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْعَزْرَمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قال: «كانَ بَينَ الحَسَنِ وَ الحُسَينِ طُهرٌ، و كانَ بَينَهُما فِي الميلادِ سِتَّةَ أشهُرٍ و عَشراً.) (صحیح کافی رقم 152).

یعنی امام صادق (علیه السلام) گفت: «بعد از ولادت امام حسن مجتبی به فاصلهٔ ده روز (دورهٔ نفاس) نطفهٔ امام حسین سید الشهدا بسته شد. فاصله میان میلاد آن دو بزرگوار شش ماه و ده روز بود».

2- (عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى عَنْ زُرَارَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) قال: «إِذَا سَقَطَ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَهُوَ تَامٌّ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وُلِدَ وَ هُوَ ابْنُ سِتَّةِ أَشْهُرٍ). (تهذیب الاحکام، طوسی ج 1، ص328).

یعنی امام صادق گفت: «اگر جنین شش ماهه سقط شود، نارس محسوب نمی شود چرا که حسین بن علی شش ماهه به دنیا آمد و زیست کرد.»

3- (في الاستيعاب: روى جعفر بن محمد عن أبيه قال: لَمْ يَكُنْ بَيْنَ اَلْحَسَنِ وَ اَلْحُسَيْنِ إِلاَّ طُهْرٌ وَاحِدٌ.) (تاریخ الخمیس، ج 1، ص 464).

یعنی جعفر بن محمد از پدرش محمد بن علی بن الحسین روایت کرده است که فاصلهٔ زمانی بین میلاد حسن و حسین فقط یک دوره طهارت ده روزه بود.

4- (قال ابن الدارع فی کتاب موالید أهل البیت: «لم یکن بین الحسن و الحسین إلاّ حمل البطن و کان مدة حمل البطن ستة أشهر». و قال: «لم یولد مولود قط لستة أشهر فعاش إلا الحسین و عیسی بن مریم). (ذخائر العقبی، ص 118؛ تاریخ الخمیس، ج 1، ص 417).

یعنی فاصله میان میلاد حسن بن علی و میلاد حسین بن علی یک دورهٔ آبستنی بود. و آن دوره

فقط شش ماه بود. نوزادی شش ماهه زنده نماند جز حسین بن علی و عیسی بن مریم.

5- (أخبرنا عبيد اللّه بن عمر بن شاهين الواعظ قال: قال لی أبی: «أما مولد الحسين فانه كان بينه و بين أخيه الحسين طهر.) (تاريخ بغداد، ج 1، ص 142؛ تهذيب التهذيب ابن حجر، ج 2، ص345).

(وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً)

در این جمله، دورهٔ حمل به اضافهٔ دوران شیر خوارگی سی ماه کامل به حساب آمده است. در صورتی که حمل کودک شش ماه باشد دورهٔ شیر خوارگی دو سال کامل خواهد بود. این دورهٔ دو ساله همواره مورد تأکید قرآن بوده و هست. لذا آن جا که گفت: (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَ هْنًا عَلَى وَ هْنٍ وَ فِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ) (لقمان، 14). رهٔ حمل را به زمان معیّنی مقید و محدود اما دورهٔ شیر خوارگی را به دو سال کامل مقید و محدود کرد، یعنی امکان دارد که دورهٔ حمل، شش ماه و یا هفت ماه و یا هشت ماه باشد و یا چند روزی کم تر و بیش تر، اما در هر حال و به هر صورت دورهٔ شیر خوارگی باید همان دو سال باشد: کودک را دو سال کامل شیر بدهند و بعد از آن از شیر وا بگیرند.

قرآن مجید نسبت به این دورهٔ دو ساله تأکید دارد حتی به بانوانی هم که طلاق می گیرند توصیه کرده و می فرماید: (وَ الْوالِداتُ يُرْضِعْنَ أَوْلادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كامِلَيْنِ - لِمَنْ أَرادَ أَنْ يُتِمَّ الرَّضاعَةَ) (بقره، 233) یعنی مادرانی که از شوهر خود طلاق می گیرند فرزند خود را دو سال کامل شیر می دهند - این تکلیف دو ساله برای آن پدر و مادری است که بخواهند دورهٔ رضاع و شیر خوارگی را به تمام و کمال برسانند.

به هر حال محور بحث ما آیهٔ سورهٔ احقاف است و از آن چه گفته آمد معلوم شد که قرآن مجید با اصرار تمام می خواهد کودکی را معرفی کند که شش ماهه به دنیا می آید و دو سال کامل شیر می خورد. در این مورد سندی قاطع نیز در دست داریم که این مراتب را تثبیت و تأیید می کند.

اخبرنا ابو عبد اللّه الحسين بن ابراهيم القزويني أخبرنا أبو عبد اللّه محمد بن وَهبان الهُنائي البصری حدثني احمد بن ابراهيم بن احمد - و هو ابو بشر ابن المعلّی القُمی - أخبرني أبو محمد الحسن بن علی بن عبد الكريم الزعفرانی حدثنی أحمد بن محمد بن خالد البرقی أبو جعفر حدثني أبي عن محمد بن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد اللّه (عليه السلام) قال: حمل الحسين (عليه السلام) ستة أشهر و أرضع سنتين و هو قول اللّه عزّ و جلّ: «و وصينا الانسان بوالديه إحسانا حملته أمه كرهاً و وضعته كرهاً و حمله و فصاله ثلاثون شهراً». (امالی طوسی، ج 2، ص 274، ط نجف).

این حدیث را شیخ طوسی از روی نسخهٔ هشام بن سالم در نجف به سال 457 بر شاگردان

خود املاء کرده است و آنان برای خود نسخه برداشته اند. راویانی که فاصلهٔ شیخ طوسی را تا هشام بن سالم پر کرده اند مورد اعتمادند و تنها ابو جعفر برقی و پدرش ابو عبد اللّه برقی معروف به تسامح بوده اند ولی چون شیخ طوسی فقط حدیث اول را با سند کامل املاء کرده است و 36 حدیث بعدی را با اشارهٔ به سند املاء کرده و می گوید: «و بهذا الاسناد عن هشام بن سالم عن أبی عبد اللّه (علیه السلام)» معلوم می شود که راویان وسط همگان به عنوان شیخ اجازه و اتصال سند یاد شده اند و اعتبار نسخه با ضعف مشایخ اجازه مخدوش نخواهد شد.

(حَتّی إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِینَ سَنَةً...)

در صدر این جمله، متعلّق «حتی» مقدر است. یعنی بعد از دو سالگی زمان بر این کودک گذشت و گذشت تا به سن کمال رسید باز هم زمان بر او گذشت و گذشت تا به چهل سالگی رسید. در این قسمت آیه باید ابتدا دریابیم که «بلوغ اشد» چیست و در چه دورانی از عمر بشر حاصل می شود؟، سپس دریابیم که چرا روی این زمان مشخص انگشت نهاده اند با آن که هر کس به چهل سالگی برسد حتی از مرز «بلوغ اشد» می گذرد و بالاخره باید دریابیم که چرا روی چهلمین سال عمر او تکیه کرده اند؟

«بلوغ اشدّ» از نظر لغت، زمانی را اقتضا می کند که جسم و جان به توان کافی برسد و خرد و بصیرت رشد لازم را دریابد. طبیعی است که این زمان نسبت به طبقات جامعه و احراز مشاغل مختلف متفاوت باشد. قرآن مجید «بلوغ اشد» را در مورد دو صنف از اصناف جامعه عنوان می کند و برای هر یک زمان مشخصی را یاد می کند:

1- در مورد ایتامی که می خواهند ادارهٔ اموال خود را شخصاً به عهده بگیرند، حد بلوغ جنسی (13 سالگی) به اضافهٔ رشد اقتصادی منظور شده است.

2- در مورد انبیا و فرمانداران الهی که می خواهند ادارهٔ امور جامعه را به عهده بگیرند، حدّ کمال روحی منظور شده است به اضافهٔ ارتباط با عالم وحی که اغلب در سنین سی سالگی به بعد حاصل می شود و نادراً مانند یحیی بن زکریا در سن صباوت بدان نائل می شوند.

آیاتی که دربارهٔ ایتام آمده است از این قرار است:

1- (وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْیَتِیمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّی یَبْلُغَ أَشُدَّهُ) (اسری، 34؛ انعام، 152). یعنی جز به عنوان کفایت و نیک اندیشی در اموال ایتام تصرف مکنید مگر آن گاه که یتیم به حد کمال برسد و بتواند صاحب اختیار اموال خود شود.

2- (وَ ابْتَلُوا الْيَتامى حَتّى إِذا بَلَغُوا النِّكاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوالَهُمْ) (نساء، 6). یعنی شما باید به تربیت ایتام تحت کفالت خود ادامه دهید و تا روزی که بالغ شوند آنان را بیازمائید. اگر بعد از بلوغ جنسی احساس کردید که رشد اقتصادی دارند و می توانند در جدال زندگی مقاوم بمانند و در کسب و کار خود موفق باشند اموال آنان را به دست خود شان بسپارید تا استقلال خود را باز یابند. وگرنه از تسلیم اموال آنان خود داری نمائید.

آیهٔ اول اعلام می دارد که ایتام با رسیدن به حد کمال (بلوغ أشدّ) باید مستقل شوند و آیهٔ دوم اعلام می دارد که ایتام با رسیدن به حد بلوغ جنسی و رشد اقتصادی باید مستقل شوند. از انطباق این دو آیه به وضوح در می یابیم که منظور قرآن از «بلوغ اشد» و کمال ایتام، همان بلوغ جنسی و رشد اقتصادی است که در سنین 13 سالگی به بعد حاصل می شود.

احادیث اهل بیت هم به این تفسیر صراحت دارد و «بلوغ اشد» را دربارهٔ ایتام همان بلوغ جنسی و رشد اجتماعی اقتصادی می داند. از جمله به این حدیث توجه نمائید:

(حدثنا أبي عن سعد بن عبد اللّه عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ الْبَزَنْطِيِّ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الْخَادِمِ - و هو آدم بن المتوكّل - بَيَّاعِ اَللُّؤْلُؤِ عَنْ عَبْدِ اَللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اَللَّهِ (عليه السلام) قال: «سَأَلَهُ أَبِي وَ أَنَا حَاضِرٌ عَنِ اَلْيَتِيمِ مَتَى يَجُوزُ أَمْرُهُ؟» قال: «حِينَ يَبْلُغُ أَشُدَّهُ» قال أبي: «و ما أشدّه؟» قَالَ: «اَلِاحْتِلاَمُ.» قالت: «قد يكون الغلام ابن ثماني عشرة سنته او اقل أو اكثر و لا تحيلم؟» قال: «إذا أتت عليه ثلاث عشرة سنة و كتب عليه الشيء جاز أمره إلا ان يكون سفيها أو ضعيفا.» فقال: «و ما السفيه؟» قال: «الذى يشترى الدرهم بأضعافه.» قال: «و ما الضعيف؟» قال: «الابله.») (فصال صدوق، 495؛ تهذیب طوسی، ج 9، ص 182 و 184 ؛ کافی کلینی، ج 7، ص 68 - 69؛ فقیه صدوق، ج 4، ص221).

یعنی من با پدرم در محضر امام صادق (علیه السلام) شرفیاب بودیم. پدرم پرسید: یتیم در چه سن و سالی صاحب اختیار اموال خود می شود؟ امام صادق گفت: «حتی یبلغ اشدّه» یعنی یتیم از تصرف در اموال خود محجور است تا به سر حد کمال (بلوغ اشد) برسد. پدرم پرسید: حد کمال و «بلوغ اشدّ» چیست؟ امام صادق گفت: بلوغ جنسی و احتلام پسران. من گفتم: پسر ها گاهی به سن 18 سالگی می رسند و یا کم تر و بیش تر ولی محتلم نمی شوند. امام صادق گفت: بعد از آن که به سن سیزده سالگی برسند و قلم تکلیف بر آنان جاری شود صاحب اختیار اموال خود خواهند بود. مگر آن که سفیه و یا ضعیف باشند. پدرم پرسید: سفیه کدام است؟ امام صادق گفت: کسی که متاع یک درهمی را به چند درهم می خرد. پدرم پرسید: ضعیف کدام است؟ امام صادق گفت: گول و کم خرد.

آیاتی که دربارهٔ انبیاء نازل شده از این قرار است

1- (وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) (سورهٔ یوسف، 22). یعنی: بعد از آن که یوسف در کاخ عزیز مصر مستقر شد و به حد کمال رسید به او فرمان قضا و داوری عطا کردیم با دانش نبوت. ما بدین گونه به نیک اندیشان درست کار جرا می دهیم.

2- (وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ اسْتَوى آتَيْناهُ حُكْماً وَ عِلْماً وَ كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ). (سورهٔ قصص 14). یعنی: بعد از آن که موسی به کمال رسید و بر کار ها مسلط شد به او فرمان قضا و داوری عطا کردیم با دانش نبوت. ما بدین گونه درست کاران نیک اندیش را پاداش می دهیم.

در این آیه کلمهٔ «استوی» حاکی از آن است که موسی بن عمران موقعی به این موهبت رسیده است که مدت ها در کاخ فرعون مصدر کار ها بوده است. در این صورت زمان سی سالگی تقریب می شود، چنان که جملهٔ «و کذلك نجزی المحسنین» همین تقریب را دارد زیرا وجود کاف تشبیه حاکی از آن است که حضرت موسی موقعی به این موهبت دست یافته است که سال ها با قوم خود نیک خواهی و نیک اندیشی کرده است.

3- (قالَ رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهيرا لِلْمُجْرِمينَ). (قصص، 17). یعنی: موسی گفت: پروردگارا به پاس این موهبت و نعمت که عطایم کرده ای از این پس پشتیبان تبه کاران نخواهم بود.

موسی بن عمران این سخن را موقعی بر زبان راند که کاخ فرعون را ترک کرده بود. لذا مصمم شد که دیگر به کاخ فرعونی باز نگردد و چون مطلع شد که به خاطر قتل یک قبطی تحت محاکمهٔ غیابی قرار گرفته است به سوی مدین گریخت و هشت سال - یا ده سال - بعد به رسالت مبعوث شد و به مصر باز آمد تا فرمان خدا را به پایان ببرد.

با توجه به این شواهد قطعی است که «بلوغ اشدّ» در طبقهٔ انبیاء زمانی است که با رشد روحی و جسمی، مورد موهبت قرار گیرند و با عالم وحی ارتباط پیدا کنند تا بتوانند دربارهٔ مال و جان مردم حکم برانند.

اینک بهتر می توانیم در آیهٔ مورد بحث که می گفت: (وَ لَمّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) به منظور قرآن دست یابیم. طبیعی است که آیهٔ مزبور دربارهٔ یتیم و یا ایتامی بحث نمی کند که خواهان استقلال اقتصادی باشند تا «بلوغ اشد» را مرحلهٔ بلوغ جنسی و سن سیزده سالگی بدانیم بلکه چون آیهٔ مزبور به مسائل جامعهٔ اسلامی را با حوادث تکان دهندهٔ آن زیر نظر دارد. سن سی سالگی و یا سی و سه سالگی متعین می شود. گویا با توجه به این شواهد و قرائن بوده است که اکثر مفسرین «بلوغ اشد» را

در این آیه سن سی و سه سالگی مشخص کرده اند چونان که در آیات متعلق به انبیاء مانند سورهٔ یوسف و سورهٔ قصص سن سی و سه سالگی را اعلام نمودند.

بنابراین برای درک این مطلب که چرا قرآن مجید باید روی سن سی و سه سالگی و چهل سالگی انگشت بگذارد، باید صفحات تاریخ را ورق بزنیم و یک فردی را بیابیم که در سراسر عمر خود مراقب اوضاع بوده باشد و هماره از حوادث نا مطلوب متأثر شده باشد خصوصاً در سن سی و سه سالگی و سپس در سن چهل سالگی با مسائل حادّی مواجه شده باشد که عزم خود را برای انجام یک عمل صالح جزم کرده باشد. عمل صالحی که بتواند آن آثار سوء و پلید را بزداید و حیات مکتب اسلام را تجدید کند.

قهری است که شناسائی چنین فردی ممکن نخواهد بود مگر آن که سال تولد او را بدانیم سپس حوادث سی و سومین و چهلمین سال عمر او را از نظر بگذرانیم و این خود مستلزم آن است که جملات قبلی و نشانه های صدر آیه راهنمای ما باشد. و چون نشانه های صدر آیه را با سید الشهدا منطبق یافتیم به راحتی در می یابیم که در سی و سومین سال عمر آن سرور که سال 37 هجری است چه سان سر نوشت جامعهٔ اسلامی بازیچهٔ دست ابو موسی منافق و عمرو عاص دغل می شود و در چهلمین سال عمر او معاویه با زیاد بن عبید برادر می شود و مسئلهٔ استحاق و زنا زادگی را مشروع جلوه می دهد و فرمان رسول خدا را که فرمود: (الولد للفراش) علناً زیر پا می گذارد.

(قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِی أَنْ أَشْکُرَ نِعْمَتَکَ الَّتِی أَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ)

واژهٔ «وزع» در اصل لغت به معنای کف و حبس و پاسبانی است. قرآن مجید دربارهٔ سلیمان می گوید: (وَ حُشِرَ لِسُلَیْمنَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَ الْأنْسِ وَ الطَّیْرِ فَهُمْ یُوزَعُونَ) (نمل، 17). یعنی سپاه سلیمان مرکب از جن و انس و طیر برای سفر به وادی مورچ گان بسیج شد. آن سپاه را به خاطر فراهم بودن و فرار نکردن پاسبانی می کردند و گرد هم نگه می داشتند.

در آیهٔ مورد بحث بحث ما «أوزعنی» از باب افعال است و معنای آن با توجه به ریشهٔ لغت چنین خواهد بود: پروردگارا مرا پاسبانی کن و در جهان بر جا نگه دار تا فرصت یابم و شکر نعمتت را بگزارم.

عین این درخواست، درست با همین الفاظ و عبارات، از زبان سلیمان پیامبر نیز حکایت شده است. قرآن مجید دربارهٔ او می گوید: (فَتَبَسَّمَ ضاحِکا مِنْ قَوْلِها وَ قالَ رَبِّ اَوْزِعْنی اَنْ اَشْکُرَ نِعْمَتَکَ

الّتی اَنْعَمْتَ عَلَیَّ وَ عَلی والِدَیَّ وَ اَنْ اَعْمَلَ صالِحاتَرْضهُ) (نمل، 19).

تطـابق و عینیت این دو درخواست که قرآن به حکـایت آن مبادرت کرده است حاکی از احساس و انگیزهٔ مشابهی است که برای این دو تن مرد الهی حاصل شده است. در این صورت وارسی درخواست سلیمان ما را به شناخت درخواست سید الشهدا نیز کمک خواهد کرد.

سلیمـان بـا سـپاهی مجهز عـازم وادی مورچگـان شـد تـا از معادن طلای آن جا بهرهٔ کافی بگیرد و هزینـهٔ لازم را برای اتمام هیکل، یعنی ساختمان معبد بیت المقدس فراهم آورد (تفسیر قمی، ص 767). در وادی مورچگان، موریانه ای صلا داد که ای موران به لانه های خود در شوید مبادا سـلیمان و سپاهیانش بی خبرانه شما را زیر پا در هم بکوبند. سلیمان از اخطار به جا و به موقع موریانه شادان شد و با حالت التجا گفت: بار پروردگارا مقصـد من از این سـفر اتمام معبـد است. پروردگارا مرا در این جهان چندان بر پا بدار تا به شـکرانهٔ این نعمت و حشمتی که بر من و بر پدر و مادرم انعام کرده ای کار معبد را که پدرم آغاز کرد و نا تمام بر جا ماند به پایان ببرم و به فرموده ات (اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً) معبـد بیت المقـدس را چنـان عظیم و مجلل، پر شـکوه و با عظمت بر آورم که ابّهت و جلال معبـد، رضای خاطرت را فراهم آورد.

به خـاطر همین تقاضـا بود که خداونـد عزت جنازهٔ او را چنـدان بر سـر پا نگه داشت تا ساختمان معبـد به پایان رسـید. در این اثنا موریانه عصای او را جوید. عصا در هم شکست و سلیمان در غلتید و سپاهیان جن و انس و طیر آزاد شدند.

البته جمعی از لغویین واژهٔ «أوزعنی» را در متن قرآن به معنـای: «ألهمنی» گرفته انـد. علت آن است که از متن دعا تصویر دیگری در ذهن خود پرورانیده اند که ناچار، کلمه را از ریشهٔ اصـلی آن خارج کرده اند، با تصویری که در بالا از نظر خوانندگان گذشت و شـکر و سپاس را با شکر و سپاس عملی تطبیق داد (اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُکْراً)، همان معنای پاسبانی کردن و بر جا نگه داشتن مناسبت بیش تری خواهد داشت.

به هر حال، با توجه به مقام سلیمان و تطابق درخواست او با درخواست سید الشهدا سلیمان زمانی باید مقام سید الشهدا متناسب با مقام و حشـمت سـلیمانی باشد و عمل صالحی که تقدیم می کند مانند معبد سلیمان پایداری مکتب را تضمین نماید و این همه نیز در کنار سایر شواهد تأیید می کند که مصداق آیهٔ کریمه جز سـید الشهدا سرور آزادگان جهان شخص دیگری نخواهد بود و عمل صالحی که منظور نظر داشته است همان حماسهٔ عاشورالی خونین است که مکتب اسلام را احیاء کرد به یک

حیات جاوید نه هم چون معبد سلیمان که بعد ها به دست دشمنان خدا ویران شد و با ویرانی معبد کیان مکتب در هم ریخت.

نکتهٔ دیگری که باید مورد توجه باشد این است که حضرت سلیمان می خواست ساختمان معبد را بسیار مجلل و با شکوه بسازد و چون خائف بود که مبادا چشم بر جهان فرو بندد و باز هم کار معبد ناقص بماند تقاضای مهلت و فرصت کرد تا خداوند عزت او را زنده بدارد تا کار معبد تمام شود ولی خداوند در موعد مقرر و اجل قطعی جان او را گرفت ولی جسم او را بر سر پا نگه داشت تا کار معبد پایان پذیرفت.

اما سید الشهدا که در چهل سالگی تقاضای مهلت کرد، چرا باید تا سال شصتم و شصت و یکم مدارا کند و قیام خود را تأخیر بیندازد. علت آن است که سید الشهدا در کنار برادرش امام مجتبی پیمان صلح را امضا کرده بود و تا معاویه در قید حیات باقی می ماند باید سکوت می کرد و پابند قرار صلح می ماند. لذا در دعای خود از خداوند تقاضا کرد که تا معاویه را در قید حیات بر قرار می دارد، او را هم زنده بدارد تا پس از مرگ معاویه قیام حماسی خود را پی ریزی نماید.

(وَ أَصْلِحْ فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ).

قید «لی» در متن این در خواست و دعا صلاحیتی را تداعی می کند که تنها با سید الشهدا مطابقت دارد زیرا صلاحیت رهبری و احراز مقام امامت فقط در نسل او بر قرار شد. جملهٔ بعدی که می گوید: (إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ) توبهٔ ابتدائی است که بندگان خاص خدای رحمان بدین وسیله استدعای توجه و تقرب بیش تری دارند نه آن که توبه از گناه و خطا باشد و گرنه باید در صدر دعا قرار گیرند در پایان دعا.

***

در خاتمه باید متذکر شویم که اکثر مفسرین اسلامی آیهٔ کریمه را ناظر به فردی شاخص تلقی کرده اند گر چه در شناخت آن فرد راه دیگری پیموده اند. این تصور کاملاً برخاسته از ظاهر آیات است که شرح آن از نظر خوانندگان گذشت. همین که می بینیم مفسرین اسلامی از شیعه و سنی تلاش کرده اند تا مصداق آیه را بیابند قاطعیت دارد که آیه را انحصاری تلقی کرده اند.

علت این که برخی دیگر انحصاری بودن آیه را منکر شده اند و یا با سکوت و تأمل از کنار آن گذر کرده اند آن است که نتوانسته اند الفاظ آیه را با فرد شاخصی تطبیق بدهند و یا احادیث وارده را قابل پذیرش نمی دانسته اند. خصوصاً احادیث اهل سنت که مصداق آیه را سعد وقاص و یا خلیفهٔ اول

معرفی می نمایند. به هر حال کسانی که انحصاری بودن آیه را نپذیرفته اند باید پاسخ گوی اشکالاتی باشند که قبلاً طرح شد و لااقل پاسخ بدهند که آیا این یک تکلیف همگانی است که مؤمنین در چهل سالگی دعای سلیمانی را ورد زبان سازند و یا هم پایه با عمل صالح او عمل صالحی انجام دهند که با ساختمان بیت المقدس هم طراز بوده باشد؟

جالب است که می بینیم امام فخر رازی با فرض و احتمال شرایط، آیه را با ابو بکر خلیفهٔ اول تطبیق می دهد و از جمله می گوید: « یمکن أن یکون ابو بکر کان حمله و فصاله هذا القدر» سپس هم نوا با محدثین اهل سنت ادعا می کند « إن أبا بکر اسلم والداه و لم یتفق لأحد من الصحابة و المهاجرین اسلام الابوین إلا له» یعنی هیچ یک از صحابه و مهاجرین را نمی یابیم که پدر و مادرش نیز ایمان آورده باشند تا مصداق «... و علی والدیَّ» قرار بگیرند جز خلیفهٔ اول که پدر و مادرش هر دو ایمان آورده اند.

آیا شما خوانندهٔ عزیز تصور می کنی که امام فخر رازی و کسانی که با او هم نوا شده اند، نمی دانسته اند که این دعا در سن چهل سالگی از در گاه خدا خواستاری شده است و هر کس مصداق آیه باشد باید پدر و مادرش لااقل در سن چهل سالگی مسلمان باشند و حق نعمتی هم بر گردن او داشته باشند؟ آیا نمی دانسته اند که وقتی ابو بکر خلیفهٔ اول چهل ساله بود پدر و مادرش مؤمن نبودند تا چه رسد که بر گردن او حق ولایت داشته باشند؟ پدر ابو بکر در سال هشتم هجرت ایمان آورد و در آن سال ابوبکر 59 ساله بود. مادرش أمّ الخیر در سال ششم بعثت ایمان آورد و در آن سال ابو بکر خلیفهٔ اول چهل و چهار ساله بود، پس چگونه امکان دارد که منظور آیه کریمه خلیفهٔ اول باشد؟

مقایسه بین مفهوم شهادت در مسیحیت و اسلام. ابو الفضل عزتی

فـدا کـاری در شـکل آمـادگی برای دادن جـان، از ویژگی هـای انسان نیست. ما می بینیم و می دانیم که بسـیاری از حیوانات، برای دفاع از نوزادان خود، خطر نـابودی خود را بـا کمـال اشتیـاق می پذیرنـد. در حیوانات اجتماعی این آمادگی تا مرحله دفاع از هم نوعان (علاوه بر نوزادان) نیز گسترش می یابـد. بنـابراین، فـداکاری جـانی هر چنـد مورد احترام است، ولی به تنهـایی کـافی برای نشان دادن ویژگی انسانی نیست. ویژگی انسان، نسـبت به حیوانات از این نظر است که انسان، فداکاری را، در شـکل آمادگی برای دادن جان، از سطح دفاع از فرزند، خـانواده و جامعه فراتر می برد و حاضـر است آن را تا مرحله دفاع از معنویات گسترش دهـد؛ ولی دفاع و فـداکاری جانی ویژگی انسان، بر اساس ایمان به حقیقت اسـتوار است و این اصل بر دو پایه «ایمان» و «حقیقت» بیان شـده است. در این جا لازم است توجه شود که دفاع از معنویات، ویژه انسان های دینی نیست و بنابراین، فـداکاری و شـهادت در انحصار پیروان ادیان قرار نـدارد. ما می دانیم که یکی از مهم ترین خصوصیات تعهد معنوی و اصول اساسی، آمادگی برای جان بازی در دفاع از این اصول است.

سقراط حاضـر شد که جان خود را در راه دفاع از این اصل فدا کند و بنابراین، شـهید فلسفه خود شد و در نتیجه به «فیلسوف شهید» شهرت یافت. نمونه های دفاع جانی از این اهداف، در تاریخ بسـیار دور فراوان است. فلاسـفهٔ رواقی از این نظر پیشـرو تر بودند. تعدادی از فلاسفه باستان در راه دفاع از نظرات، اهداف و معنویات خود جان خود را فدا کردند.

حتی دفاع از مال و امور غیر معنوی نیز، تا مرحله دادن جان در تاریخ فراوان است. تقریباً بسیاری از قوانین معاصر، این دفاع را کاملاً قانونی و مشروع می دانند. بعضی از ادیان نیز این گونه

جان بازی را هم «شـهادت» معرفی کرده اند. بسـیاری از مکاتب سیاسـی نیز دفاع از اهداف سیاسـی را مقدس و جان بازی در راه آن ها را «شـهادت» می دانند. حتی بعضـی مکاتب سیاسـی کاملاً مادی نیز، به این شـهادت معتقد می باشـند؛ ولی ویژگی انسان در آمادگی برای جان بازی در دفاع از معنویات و اهـداف، مسـتقیماً، غیر مادی است. مکاتب مادی که جان بازی در راه اهداف سیاسـی مادی را درست و مشـروع می دانند، در حقیقت اهداف معنوی را به لباس مادی در می آورند و از آن ها دفاع می کنند و در راه آن ها جان بازی را تجویز می کننـد، در حقیقت، شـهادت در راه دفاع از اهداف معنوی را تجویز می کنند. اگر چگوارا (Cheguavara) و طرف داران اسـطوره ای وی، مانند: تانیا (Tanya) در چهار چوب ایـدئولوژی مادی کمونیستی جان بازی کردنـد، در حقیقت، در فکر انسانی خود، برای این ایدئولوژی مادی، توجیه ایدئولوژیکی غیر مادی و معنوی داشـتند تا توانسـتند جان خود را در راه دفاع از این هدف معنوی – که دفاع از شرف، عزت و آزادگی انسان ها بود – فـدا کنند. انسان های بزرگ، از آن نظر که انسانند، تنها جان بازی در راه دفاع از امور غیر مادی را درست می دانند؛ وگرنه هیچ گونه توجیهی برای جان بازی در راه اهداف غیرمادی، برای آنان وجود نداشت و ندارد.

در این جا لازم است یاد آوری شود که اهـداف معنوی قابل دفاع و جان بازی ضـرورتاً لازم نیست، عیناً اهـداف دینی باشد. معنویات قابل دفـاع در چهـار چوب های ایـدئولوژی غیر دینی نیز قابل فهم است. نبایـد تصور کرد که معنویات در انحصار ادیان و یا ادیان رسـمی می باشند.

داسـتان خود کشـی حدود دویست نفر از پیروان یک فرقه نو خاسته در کشور گیانا، در اواسط دهه هفتاد، در راه دفاع از ایده های خود، این مطلب را روشن می کند. جان بازی بسـیاری از پیروان مکتب مارکسـیستی در راه دفاع از اهداف خود در بسـیاری از مناطق دنیا، در زمان معاصر، نمونه های دیگری از این جان بازی در راه معنویات به ظاهر مادی را به ما نشان می دهند.

با توجه به آن چه گفته شـد، فـدا کاری جانی نه مخصوص انسان و نه مخصوص پیروان ادیان است. البته ادیان هر نوع فداکاری را شـهادت نمی دانند؛ ولی در برابر، مکاتب غیر دینی نیز، هر نوع شـهادت را فداکاری نمی دانند. به هر صورت، اصطلاحی که ادیان برای فدا کاری به کـار می گیرنـد «شـهادت» است. در این مقطع از بحث لازم است یاد آوری شود که شـهادت در انحصار دین اسـلام نیست. ادیان دیگر، بویژه مسـیحیت نیز شـهادت را تایید می کند و تاریخ مسـیحیت از شهدای فراوان یاد می کند. حقیقت اصطلاحی که در مسیحیت معاصر برای شـهادت به کار گرفته می شود، حتی با معنای لفظی «شهادت» تطبیق می کند. این اصطلاح مارتیر دوم (Martyrdom) که به معنی لفظی شهادت

(گواهی، دیدار، نظاره) است و اسم فاعل آن مارتیر (Martyr) به معنای شاهد، ناظر، گواه و «شهید» است.

کلمه مارتیر Martyr شهید، شاهد، گواه که در مسیحیت به کار می رود، اصلاً یک کلمه یونانی است و در یونانی مرادف بود با گواه Witnees در معنای قانونی و مشاهده.

این کلمه ابتدا به وسیله حواریون در مورد عیسی (علیه السلام) به کار گرفته شد (1) . این کلمه یونانی بعداً هم چنین اطلاق شد و به کار گرفته شد در مورد افرادی که در صدر مسیحیت و پس از به صلیب کشیدن عیسی (علیه السلام)، مرگ داوطلبانه را بر ترک دین و ایمان خود ترجیح دادند و از این راه بر اعتماد به حقیقت و ایمان خود گواهی دادند. کلمه مارتیر (شهید) یا ویتنس (گواه) برای اوّلین بار به وسیله حواریون در مورد عیسی (علیه السلام) به کار رفت؛ هر چند مسیحیت، به طور کلی عیسی (علیه السلام) را مصلوب می داند و نه شهید. در مسیحیت شهیدان به سه گروه تقسیم می شوند:

1. شهیدان اراده، ایمان و عمل مانند: استفن مقدس.

این گروه کسانی بودند که با اراده، مرگ را پذیرفتند؛ از دین و ایمان خود دفاع کردند و عملاً کشته شدند.

2. شهیدان اراده و ایمان و نه عمل مانند: لوچیای مقدس.

این گروه کسانی بودند که از مرگ نجات یافتند.

3. شهیدانی که اراده بر فدا کاری نداشتند و مرگ را آگاهانه انتخاب نکردند، ولی به خاطر دین خود به مرگ رسیدند.

به هر صورت لیستی از تغییر و تحوّل این کلمه فقط در مورد افرادی که بر اساس ایمان و اراده خود به مرگ رسیدند به کار رفت. همان طور که یاد آوری شد با ازدیاد تعداد شهیدان در مسیحیّت، کتاب های مهم و فراوانی در شرح حال شهدا به رشته تحریر در آمد و این کار «شهید شناسی» یا مارتیر لوژی martyrology نام گرفت در کلیسای کاتولیکی 14000 نفر به عنوان شهید شناخته می شوند و مورد احترام رسمی می باشند. تاریخ بزرگ داشت شهدای مسیحیت به قرن دوم میلادی منتهی می شود.

آرام گاه شهدا از احترام خاص برخور دار بود و محل دعا و نیایش گردید. (2)

سپس کلیسا ها بر فراز مزار آنان بر پا شد که به مارتیریوم martyrium یا «شهادت گاه» شهرت

1- e.g.,Act 1.8; 1.22

2- Encyrlopaedia Americana, Martyr

این نکته قابل توجه است که همان طور که کلمه شهید در اسلام به معنای گواه و الگو نمونه هر دو به کار رفته است، در مسیحیت نیز مارتیر ها گواه و الگو، هر دو، شناخته می شدند و مسیحیان شهیدان خود را نمونه های کامل مسیحیت می دانستند. (1) رنگ سرخ، که رنگ خون بود، شعار شهادت معرفی شد و در کلیسای کاتولیکی تا سال 1969 شعار شهادت و رنگ سرخ مورد توجه و احترام خاص بود. روز شهادت شهیدان، روز آغاز زندگی جاودانه آنان تلقی می شد و به همین جهت به عنوان جشن میلاد آنان شناخته می شد.

در ادبیات کاتولیکی، شهدا بر اولیا تقدم داشتند.

برای مقایسه مفهوم شهادت در اسلام و مسیحیت، لازم است ابتدا، به اختصار، نقشی را که این پدیده در این دو دین داشته است و سپس نقاط اشتراک و اختلاف این دو دین را در این مورد، بررسی کنیم. بررسی اصطلاح کاملاً مشابهی که این دو دین برای این پدیده انتخاب کرده اند، تا حد وسیعی یگانگی پایگاه این دو دین را در مورد شهادت نشان می دهد.

در این مورد لازم است خاطر نشان شود که همان گونه که کلمه شهادت (از ریشه ش ه- د) بر دو معنای دیدن، نظارت و گواهی ظاهری (به وسیله حواس) و باطنی (به وسیله دل و درون) به کار می رود و کلمه شهادت بر اساس معنای لغوی آن یک اصطلاح شرعی اسلامی شده است، کلمه مارتیر دوم martyrdom نیز چنین تحولی را پیموده است.

کلمه مارتیر دیدن و گواهی دادن در عهد جدید، مکرراً به معنای دیدن و گواهی دادن بر یک واقعه (نه ایده) به کار رفته است (واقعه حضرت عیسی). در این رابطه یوحنا John چنین می نویسد:

«آن چه را ما با چشمان خود دیده ایم، آن چه را مشاهده کرده ایم و آن چه را با دستان خود لمس کرده ایم به شما نیز اعلام می داریم.» (2)

نه عهد قدیم و نه عهد جدید، شهادت و گواهی Witness را در غیر معنای ظاهری دیدن و گواهی به کار نبرده اند. از این نظر، شهادت دارای مفهومی قانونی است (شاهد شدن و گواهی دادن).

تحول مفهوم شهادت در مسیحیت و انجیل در حد وسیعی تحت تأثیر مفهوم آن در یهودیت و تورات می باشد. در یهودیت عهد تورات و پس از آن، شهادت، عمل انفرادی مبتنی بر تقوا و مقاومت در برابر شیطان تلقی می شد. هدف از شهادت در یهودیت، تکامل و تقویت مبانی اخلاقی و معنوی مردم و جامعه بود. این تحول در هدف شهادت در یهودیت، نسبتاً، رشد یافته و دوره بعد به وجود آمد و مسیحیت در این رابطه از مفهوم شهادت تکامل یافته در دوران یهودیت رشد یافته متأثر شد. (3) پس

1- Ibid

2- «انجیل یوحنا»، سوره 1، سوره 7 آیه 55 - 56 و هم چنین «ماتیو»، 10، 28 Mathw).

3- رجوع شود به بخش 22 آیه 20، 15، 27، انجیل از پل مقدس.

از آن که مسیحیت شهیدان فراوانی را عرضه کرد، این مفهوم حتی تکامل بیش تری یافت. شهیدان مسیحیت، خود را مقلد عیسی تلقی می کردند و در تحمل رنج و مشقت و پذیرش شهادت از او تقلید می کردند. یکی از شهدای اولیه مسیحیت ایگناتیوس Ignatius اسقف انطاکیه (متوفی 108 میلادی) بود. در نظر وی، شهید کسی بود که از عیسی، در تحمل مشقت، تقلید کند. (1)

لازم است توجه شود که چون مفهوم تکامل یافته شهادت در چهار چوب ایدئولوژیکی قابل پذیرش است و از آن جا که عیسی در مسیحیت خدای فرزند God the Son تلقی می شود و بنابراین شهادت در مسیحیت به معنای فدا کاری جانی در راه عیسی و برای تقرب به وی و جلب رضایت وی بوده است. (2)

به هر صورت، با زیاد شدن تعداد شهدا در مسیحیت، فرهنگ و ادبیات شهادت در مسیحیت به وجود آمد و رشد کرد. در نتیجه، مقابر شهدای مسیحیت مورد احترام وسیع در مسیحیت بعدی قرار گرفت و شکل شهید پرستی به خود گرفت. رشد فرهنگ خاص شهادت سبب شد که روز شهادت شهدا، روز تولد آنان تلقی شود. (3) این نظریه که شهدا هرگز نخواهند مرد، بلکه برای همیشه زنده اند نیز در مسیحیت مورد توجه بود و شاید به همین دلیل بود که روز شهادت آنان روز تولد شان تلقی می شد. البته شاید در فرهنگ بت پرستی نیز روز مرگ بسیاری از اسطوره ها روز جشن و سرور بود و شاید مسیحیت از این نظر که روز شهادت را روز تولد جدید و روز سرور تلقی می کرد، از فرهنگ بت پرستی متأثر بود. (4) خون شهید و در خون غلطیدن شهید یک نوع غسل تعمید دوم baptism تلقی می شد. جانبازان یا کسانی که از قتل رهایی می یافتند مورد احترام فوق العاده قرار می گرفتند و از امتیازات ویژه ای برخور دار می شدند. (5) بدون تردید پرستش مردگان در فرهنگ بت پرستی قبل از مسیحیت، در مسیحیت تأثیر

فراوان گذاشت و سبب شد که نوعی پرستش شهدا در مسیحیت به وجود آید. به همین علت بود که یکی از مسایل مورد اختلاف و درگیری بین مسیحیت کاتولیکی و مسیحیت پرتستانی همین مسأله پرستش شهدا بود. در دوره اصلاح طلبی مسیحیت Reformation به وسیله پرتستان ها این مسأله پرسش بسیار جدی تلقی می شد. به همین دلیل بود که مسیحیت کاتولیکی به طور مکرر در صدد تبیین مفهوم صحیح شهادت و شهید بر آمد. (6)

با توجه به آن چه تا کنون بیان شد، روشن می شود که پدیده و مفهوم شهادت در انحصار اسلام نیست؛ بلکه ادیان دیگر، مخصوصاً ادیان جهانی، بویژه مسیحیت نیز دارای این پدیده و مفهوم می باشد. در این جا لازم است توجه شود که پدیده، مفهوم و فرهنگ شهادت در مسیحیت، مخصوصاً، با مفهوم،

1- رجوع شود به انجیل رومی سوره 6 آیه 3 3،6 .Romans.

2- «دایرة المعارف جدید کاتولیکی»، ج 312/9 (چاپ 1967).

3- Richardson, p. 156

4- رجوع شود به: J.Hanstiny, Encylopaedla of Relyion; ChurlesScribners Sons (1917) Vol.XI, pp.52ff.

5- همان مرجع.

6- همان مرجع.

پدیده و فرهنگ شهادت در اسلام شیعی شباهت فراوان دارد.

در قسمت اول بحث نشان دادیم که فداکاری جانی ویژه انسان نیست و در حیوانات نیز وجود دارد؛ بنابراین نمی تواند به تنهایی مفهوم شهادت را تشکیل دهد و تعریف کند.

در قسمت بعد بحث نشان داده شد که فداکاری جانی برای دفاع از معنویات نیز، به تنهایی نمی تواند عامل تشکیل دهنده پدیده شهادت شود؛ زیرا بسیاری از مکاتب مادی نیز فداکاری جانی را برای دفاع از معنویات، در لباس مادی، پذیرفته اند. بنابراین نتیجه گرفته شد که فداکاری جانی در دفاع از معنویات باید بر اساس ایمان به حقیقت باشد (اصل ایمان و حقیقت). در قسمت بعد روشن شد که چون ادیان مختلف، بویژه مسیحیت فداکاری جانی در دفاع از معنویات را، بر اساس ایمان به حقیقت، پذیرفته اند، ولی چون حقیقت را با شبه حقیقت اشتباه کرده اند و چون عیسی (علیه السلام) را خدای فرزند تلقی کرده و تنها برای وصول به حقیقت (که از نظر آنان عیسی است) و برای رضای وی و نزدیکی به او فداکاری را انجام می دهند، نمی توان این فداکاری را، حقیقتاً، شهادت شناخت. ضمناً در مسیحیت، چون شهادت بر اساس ارزش خود رنج و تحمل مشقت صورت می گیرد، در کیفیت فداکاری نیز اشتباه صورت گرفته است؛ اما در اسلام، شهادت عبارت است از:

1. فداکاری جانی در دفاع از حقیقت، بر اساس ایمان به آن و تنها برای جلب رضایت حق.

2. کیفیت این فداکاری نیز باید همان باشد که با حقیقت سازش داشته باشد، نه تضاد. بنابراین هدف وسیله را توجیه نمی کند و هر نوع فداکاری جانی هر چند بر اساس ایمان به حقیقت باشد، شهادت شناخته نمی شود و مثلاً انتحار بر اساس ایمان به حقیقت، شهادت شناخته نمی شود.

3. هدف از شهادت باید تنها دفاع از حق و حقیقت باشد، نه رنج بردن و کشته شدن (چنان که در مسیحیت است) و نه اهداف دیگر. شهدای مسیحیت کسانی بودند که تحت شکنجه انفرادی برای حفظ دین انفرادیِ خود جان دادند؛ ولی شهدای اسلام کسانی هستند که در نتیجه جهاد در راه خدا جان دادند.

4. بررسی تطبیقی تاریخ شهادت در مسیحیت و اسلام ما را به این فرضیه رهبری می کند که شهدای مسیحیت افرادی بودند که برای حفظ دین انفرادی خود (بجز در جنگ های صلیبی که جنبه سیاسی داشت) به مرگ تن در دادند و اکثر شهدای اسلام افرادی بودند که در جریان جهاد و مبارزه در راه استقرار عدالت، حق و صلح، شهید شدند.

البته در اسلام نیز شهدای انفرادی که برای حفظ دین شخصی خود جان دادند، بودند؛ مانند:

سُمیّه که اولین شهید اسلام و زن بود و بلال که اولین شهید اسلام و سیاه پوست بود.

با این ترتیب در حالی که شـهادت در مسـیحیت قبل از رسمیت یافتن و جهانی شدن مسیحیت شکل گرفت، شهادت در اسلام پس از آن که اسـلام به صورت نظام کامل دینی، سیاسـی و اجتماعی در آمد شـکل گرفت و شاید به این علت است که برای شـهادت در مسـیحیت معاصر نقشی وجود ندارد در حالی که شهادت در اسلام، تا زمان معاصر، اهمیت خود را کاملاً حفظ کرده است.

5. جهـاد، شـهادت و جنگ در اسـلام بیش از آن که مسائلی صـرفاً ایـدئولوژیکی باشـند، به صورت مسایل حقوقی و فقهی در آمدنـد، به صورتی که فقها و حقوق دانان مسـلمان، مسایل، پیامد ها، ویژگی ها، آثار، شرایط و احکام آن ها را تعیین کردند. این مسأله در مورد جهاد و جنگ، کاملاً روشن تر است. با توجه به این که شـهادت در مسیحیت، بیش تر، جنبه ایدئولوژیکی صرف دارد و از بعد حقوقی برخور دار نیست می توان نتیجه گرفت که جهـاد و شـهادت و جنـگ در اسـلام و هم چنین امر به معروف و نهی از منکر، که در حقیقت زیر بنای آن هاست، مسایلی حقوقی، اجتماعی، سیاسی می باشند نه صرفاً مذهبی - ایدئولوژیکی و برای تحمیل دین، مذهب و ایدئولوژی.

شهادت در اسلام

بـا توجه به آن چه گفته شـد، فـداکاری ویژه انسان ها نیست؛ شـهادت به مفهوم گسترده (جان نثاری) ویژه مکاتب مـذهبی و ادیان نیست؛ شهادت به مفهوم بسـته آن، ویژه اسـلام و حتی تشـیع نیست. ولی اسـلام، مخصوصا تشیع، از ابتدا اهمیّت فراوانی برای شهادت در استوار کردن و دفاع از حق و حقیقت قائل شد. بسـیاری از صـحابه و بسـتگان پیامبر و تمام پیشوایان بلا فصل تشـیع به درجه رفیع شهادت در راه تأمین این هدف نایل آمدند. در حدیثی آمده است: «تمام ما (ائمه) یا مسموم شدیم و یا مقتول».

شهادت نقش بسـیار حساسـی در تاریخ اسـلام و تاریخ امت مسـلمان دار است. این مطلب از ابتدای ظهور اسـلام تا زمان معاصر صادق است. شاید به این جهت بوده است که بسیاری از اسلام شناسان غیر مسلمان، به علت تشویق اسلام به جهاد با جان و نفس برای بر قراری و دفاع از حق و حقیقت و به علت علاقـهٔ فراوان مسـلمانان برای اسـتقرار عدل و ریشه کنی ظلم و به علت فداکاری های همه جانبه رهبران اسـلامی و امت مسـلمان در تفهیم اسـلامی و بر پایی صـلح واقعی، مسلمانان را فناتیک، بنیاد گرا و اسلام را دین شمشیر معرفی کرده اند. (1)

به هر صورت، شـهادت ماننـد مسائل دیگر اسـلامی بر اصول ایـدئولوژیکی اسـلامی اسـتوار است و اعتبار آن را می توان از قرآن و سـنت اسلامی به دست آورد.

A. Ezzati, The Spread of Islam, Inlcoduction -1

در درجهٔ اوّل ،اسـلام، از ریشه س ل م (سلم) به معنی صلح و تسلیم است. تسلیم کامل و همه جانبه در برابر تمام حقیت (اللّه) و آمادگی برای هر گونه فـداکاری در اسـتقرار حاکمیت این حقیقت. بنابراین، شـهادت اعتبار و ارزش اساسـی خود را مدیون اصل اساسـی «توحید» است.

در درجه دوّم، شهادت عبارت است از جان نثاری بر اساس جهاد و مبارزه.

بسـیاری از اسـلام شـناسان غیر مسـلمان به اشتباه جهاد را به «جنگ مقدس مذهبی» که ترجمه اصطلاح «هولی وار» Holy War است تعریف کرده اند (1)؛ در حالی که ممکن است اصطلاح «جنگ مذهبی» در مسیحیت به کار رود و به کار بردن آن در مورد اسلام، قطعاً، بر اساس مقایسه آن با مسـیحیت است و درست نیست؛ زیرا اسـلام هرگز جنگ را برای تحمیل دین و مذهب تجویز نکرده است و علاوه، جهـاد دارای مفهومی، کاملاً گسترده تر از جنگ نظامی است و تمام مبارزه در راه اسـتقرار حق و عـدالت و صـلح را فرا می گیرد (2) . این اسلام شناسان ضد اسلام، شهادت و جهاد را نفهمیده اند.

مفهوم «شهادت» در اسلام، تنها در صورتی فهمیده می شود که مفهوم «جهاد» درست فهمیده شود و مفهوم «جهاد» نیز به نوبه خود، تنها در صورتی درست درک می شود که مفهوم «امر به معروف و نهی از منکر» درست فهمیده شود و مفهوم امر به معروف و نهی از منکر نیز، در صورتی فهمیـده می شود که معروف و منکر، درست و نـادرست، صـحیح و غلـط، حق و باطـل، عـدل و ظلم، حقیقت و حقیقت نما درست فهمیـده شود. مفهوم شـهادت در اسـلام – مانند مفاهیم دیگر اسـلامی – بایستی در چهارچوب کل اسـلام تجزیه و تحلیل شود. مقایسه مفهوم شـهادت در اسـلام با مفهوم شهادت در مسیحیت یا ادیان دیگر، در حالی که بسیار مفید است، ولی در مقابل، ممکن است محقق را به این اشـتباه رهبری کنـد که تصور کنـد این دو یکی است. بـدون تردید اصـطلاحات: شـهادت، جهاد و جنگ در اسـلام دارای مفاهیم ویژه ای می باشند که کاملاً با ادیان دیگر و با مسیحیت متفاوت می باشند.

شاید علت اصـلی اشـتباه اسـلام شناسان غیر مسلمان در مورد مفاهیم شهادت، جهاد و جنگ در اسلام، عبارت است از مقایسه سطحی این مفاهیم اسلامی با مشابه آن ها در ادیان دیگر، مخصوصاً، مسیحیت.

به همان نسـبت که ترجمه جهاد به جنگ مقـدس، (هولی وار Holy War) نادرست است، ترجمه شـهادت به مفهوم آن در مسیحیت نیز نادرست است؛ زیرا:

1- Ibid

2- Ibid

1. جهاد منحصر به جنگ نیست.

2. در قرآن جهاد با مال، اکثراً، با جهاد نفس همراه است.

3. جهاد جانی (جنگ) در اسلام مقدمه جهاد نفسانی است؛ به گونه ای که اولی جهاد اصغر و دومی جهاد اکبر شناخته شده است.

4. جهاد از فروع امر به معروف و نهی از منکر است و به تنهایی فرعی مستقل از فروع دین نیست؛ در حالی که جنگ مقدس در مسیحیت، بر این اساس استوار نیست.

5. جهاد به معنای جنگ نیز منحصر در جنگ دینی نیست؛ چه جنگیدن برای استقرار عدل، حقیقت، حفظ امت اسلامی، دفاع از ناموس، مال و جان، دفاع از حکومت اسلامی و بسیاری جنگ های دیگر، جهاد و دفاع اسلامی شناخته می شوند و جان دادن در راه حفظ این اهداف و اهداف دیگر شهادت است. با این ترتیب، مجاهد، شهید زنده است و شهید، مجاهد جان سپرده». اگر آن چه در زندگی کسی صورت می گیرد جهاد شناخته شود (هر چند جنگ نظامی نباشد) جان نثاری ناشی از آن شهادت است؛ هر چند به صورت کشته شدن نباشد.

کلمه شهید و مشتقات دیگر از ریشهٔ ش ه- د، در حدود پنجاه بار در قرآن به کار رفته است. (1) در اکثر این موارد، این کلمه در معانی متفاوت به معنای گواه، نمونه و ناظر به کار رفته است. از آن جا که رابطه بین شهید و شهادت، به معنای اصطلاحی و جهاد و مجاهد در اسلام و قرآن بسیار روشن است، لازم است یاد آوری شود که کلمه جهاد و مشتقات دیگر ج ه- د در قرآن، در حدود چهل بار به کار رفته است. (2)

مجدداً، در اکثر این موارد، این کلمه به معانی متفاوت کوشش و مبارزه به کار رفته است. (3) کلمه جهاد نیز مانند کلمه شهادت، با مرور زمان به صورت اصطلاح دینی در آمد (منقول شرعی)؛ یعنی با این که دو کلمه جهاد و شهادت در معنای متفاوت لغوی به کار می روند، هم زمان به صورت اصطلاح ویژه دینی نیز به کار می روند.

به هر صورت، شهادت در معنای لغوی قرآنی عبارت است از دیدن، گواهی دادن و نمونه و الگو سازی. معنای شهید کسی است که می بیند، گواهی می دهد و نمونه می شود. (4) از آن جا که رابطه بین معنای لغوی و اصطلاحی در اصطلاحات و منقولات شرعیه و دینی همیشه مراعات می شود، به نظر می رسد که شهید حقیقت را می بیند و مشاهد می کند و با جهاد و زندگی خود به آن گواهی می دهد و با شهادت و جان نثاری خود الگو می شود و برای امت سر مشق و نمونه کامل انسان

1- «المعجم الفهرس لالفاظ القرآن».

2- «همان مدرک»

3- «سورهٔ بقره»، آیه 143

4- موارد متعدد استعمال کلمه شهادت و شهداء در قرآن، از جمله: سورهٔ بقره آیه 143

حقیقت شناس می شود.

کلمهٔ شـهادت و شهید در قرآن به معنای اصطلاحی به کار نرفته است. کلمه ای که در قرآن در معنی شهادت و شهید به معنای اصطلاحی به کار رفته است، قتل و مقتول فی سبیل اللّه است (1) (کشته در راه خدا). شاید علت این است که قرآن نخواسته است شهادت و شهید را تنها در مبارزه منتهی به مرگ به کار برد.

کلمـه ای کـه در قرآن برای جنـگ به کـار گرفته شـده است «حرب» و قتـل (محـاربه و مقـاتله) است. (2) بررسـی بیلانی و کیفیت رشـد اصـطلاحات شـهادت، جهاد و جنگ در اسـلام، ما را به این حقیقت رهبری می کنـد که جهاد در اسـلام، اصـلاً، به معنای جنگ مقدس (هولی وار Holy War) برای تحمیل ایـدئولوژی و دین نیست؛ چه این موضوع در چهارچوب ایدئولوژیکی اسـلام جایی ندارد و با آزادی عقیده دینی، که خاص اسلام است، سازش ندارد و قرآن آن را طرد می کند. (3)

هم چنین تصور این جهاد عبارت است از جنگ در راه تحمیل اسـلام و شهادت عبارت است از جان نثاری در راه تحمیل اسلام و عقیده، کاملاً غیر اسلامی است.

همان گونه که در فقه اسلامی برای جهاد شرایط فراوان قرار داده شده است، برای شهادت نیز شرایطی لازم است:

1. شـهادت می بایستی یک انتخاب مبتنی بر جهاد باشـد، هر چند خود جان دادن لازم نیست انتخابی باشد. به هر صورت شـهادت نمی تواند تصادفی و اتفاقی و خارج از چهارچوب صورت گیرد. این انتخاب در حقیقت انتخاب جهاد است نه مرگ. شهید با مرگ می جنگد و مبارزه می کند و از آن فرار می کند. (4)

2. این انتخاب می بایستی بر معرفت و شـناخت جهاد، اهـداف و کیفیت آن اسـتوار باشد. (5) فـداکاری جانی تنها در چهار چوب جهاد قابل توجیه است. بنابراین، بعضی اعمال به ظاهر انتحاری نیز، در حقیقت شهادت هستند.

3. جهـاد و شـهادت هر دو بایستی اهـدافی را خارج از خود مرگ، برای مرگ تعقیب نماینـد. در این رابطه مرگ بـدون جنگ نیز، در موارد خاص، شهادت شناخته می شود.

4. این اهـداف باید اهدافی مقدس و مرود تأیید اسـلام باشد و شـهادت و جهاد باید در راه تأمین این اهداف صورت گیرد. بنابراین باید هم وسیله (جهاد و شهادت) و هم اهداف هر دو از تأیید اسلامی برخور دار باشد. (6)

1- «سورهٔ بقره»، آیه 154؛ «سورهٔ آل عمران»، آیه 156

2- موارد متعدد استعمال کلمه قتل و حرب در قرآن.

3- «سورهٔ بقره»، آیه 256

4- «سورهٔ یوسف»، آیه 108؛ «سورهٔ انعام»، آیه 104.

5- «همان مدرک».

6- «سورهٔ مؤمن»، آیه 40، 19؛ «سورهٔ اسراء»، آیه 124؛ «سورهٔ نساء»، آیه 112؛ «سورهٔ حجرات»، آیه 15؛ «سورهٔ نساء» آیه 15، 59

5. در اسلام هدف وسیله را توجیه نمی نماید و بنابراین هر گونه مبارزه و مرگ طلبی جهاد و شهادت نیست.

6. جهاد و شهادت هر دو باید بر اساس نیت خاص نهایی تقرب به خدا و جلب رضایت او باشد. بر اساس این شرایط و شرایط دیگر است که شهادت از مرگ غیر شهادتی متفاوت می شود؛ زیرا شهادت مرگ نیست. (1)

مرگ بر گونه های مختلف است : (2)

1. مرگ طبیعی ناشی از علل طبیعی، چون کهولت.

2. مرگ تصادفی ناشی از تصادفات، چون بیماری های واگیر، زلزله، سیل و تصادف های شغلی و صنعتی.

3. مرگ جنایی ناشی از قتل.

آن چه در این سه نوع مرگ، مشترک است این است که انتخاب در این مرگ ها راه و نقشی ندارد و شهادت از این نظر با این گونه مرگ ها متفاوت است.

4. مرگ انتحاری، مرگ انتخابی است، ولی تنها بر اساس پایان دادن به زندگی (نه هدف دیگر) صورت می گیرد. در این گونه مرگ، انتخاب وجود دارد، ولی شرایط دیگر شهادت وجود ندارد.

5. مرگ شهادتی، مرگی است که بر اساس تمام شرایط لازم در شهادت صورت می گیرد.

آن چه شهادت را در اسلام اهمیت داده است، نه مرگ است و نه مرگ انتخابی؛ زیرا نه مرگ و نه حیات به تنهایی و به خودی خود، نه خوب است و نه بد. مرگ چیزی جز پایان حیات نیست و حیات غیر مفید چیزی جز مرگ نیست. آن چه زندگی را ارزش مند می کند جهاد و مبارزه برای استقرار و تحکیم حقیقت، عدل و خوبی هاست. بنابراین، آن چه حیات و مرگ را ارزش مند می کند ارزشی است که در هر یک از زندگی و مرگ وجود دارد. کسی که زندگی خود را در راه تأمین هدفی مقدس مصرف می کند و با فداکاری، مبارزه و ایثار زندگی می کند، در زمان حیات مجاهد است و اگر در این راه جان سپارد شهید است. مجاهد، شهید زنده است و شهید، مجاهد کشته. مجاهد برای تأمین هدف مقدس زندگی می کند و شهید با تأمین این هدف، به زندگی ابدی می رسد. (3)

شاید به این علت است که شهید همیشه زنده است و جهاد هرگز شکست پذیر نیست. (4)

شاید به همین جهت است که امام حسین (علیه السلام) با شهادت خود هدفی را تأمین کرد که با ادامه حیات خود در آن شرایط امکان تأمین نداشت.

1- «سورهٔ آل عمران»، آیه 169

2- «شهادت و شهید»، نوشته شهید مطهری، 11

3- «سورهٔ آل عمران»، آیه 169

4- «ارشاد القلوب»، مفيد / 199.

شهید کسی است که یکی از دو انتخاب را که به طور مساوی ارزش مند است اختیار کرده است؛ بدون آن که لازم باشد به مرگ برسد.

اگر فردی به اجبار در جریان مبارزه خود، بدون قدرت انتخاب کشته شود، ما می توانیم وی را شهید در راه دفاع از حق بدانیم و نه جهاد در راه حق. به هر صورت عامل انتخاب نهانی در جهاد و شهادت ضروری است.

مبارزه بر دو نوع است:

1. جهاد و مبارزه برای استقرار حقیقت.

2. دفاع در راه حفظ حقیقت.

در جهاد احتمال پیروزی ظاهری بسیار ضرورت دارد. در صورتی که در دفاع این احتمال چندان ضروری نیست.

برای درک مفهوم جهاد و شهادت در اسلام، لازم است توجه شود که انسان موجودی سه بعدی است:

1. حیوانیت.

2. انسانیت.

3. روحانیت.

امکانات جسمانی، حیوانیت وی را تقویت می کند و امکانات حیوانی وی انسانیت وی را رشد می دهد و امکانات انسانی وی روحانیت وی را تحکیم می بخشد.

همیشه امکانات قبلی امکانات بعدی را تکامل می بخشد و سر انجام هدف اصلی از رشد انسان ها وصول و تأمین اهداف عالی روحانی و معنوی است.

در بسیاری موارد جهاد و دفاع صلح جویانه و مسالمت آمیز است و مرگ را، ضرورتاً، به دنبال ندارد. شهدا تنها کسانی نیستند که در میدان جنگ از پای در می آیند. علی (علیه السلام) پس از ضربت در بستر جان سپرد.

منابع و ادبیات اسلامی، گروه های مختلفی را شهید معرفی کرده است از جمله:

1. کسی که در راه دفاع از شرف خود و خانواده کشته شود. (1)

2. کسی که در دفاع از مال و ناموس خود کشته شود. (2)

3. کسی که در دفاع از دین خود کشته شود. (3)

1- «وسائل الشیعه»، ج 2 / 63

2- «همان مدرک»، / 29، 63

3- «نهج الفصاحه»، / 589

4. کسی که در دفاع از حقوق خود کشته شود. (1)

5. کسی که در دفاع از جان خود و خانواده خود کشته شود. (2)

6. کسی که در دفاع از عدل و مبارزه با ظلم کشته شود. (3)

7. کسی که در مهاجرت در راه خدا کشته شود. (4)

8. کسی که در دفاع و مبارزه در راه حق کشته شود. (5)

9. کسی که با ایمان کامل از دنیا برود. (6)

10. کسی که با حب اهل البیت جان سپارد. (7)

11. کسانی که در انتظار حاکمیت اللّه و استقرار عدل (فرج) جان سپارند. (8)

12. کسی که در حال تحصیل و تعلیم و تعلم جان سپارد. (9)

13. کسی که در غربت جان سپارد. (10)

14. کسی که در جهاد و دفاع مجروح شود و سپس جان سپارد.

15. زنانی که در جریان بارداری و وضع حمل جان سپارند. (11)

16. کسی که در طهارت کامل و خلوص و اخلاص کامل جان سپارد. (12)

17. کسی که در جریان انجام یک تکلیف دینی جان سپارد. (13)

18. کسی که در جریان امر به معروف و نهی از منکر جان سپارد. (14)

پای نوشت ها

1. e.g.,Act 1.8; 1.22

2. Encyrlopaedia Americana, Martyr

3. Ibid

4. «انجیل یوحنا»، سوره 1، سوره 7 آیه 55 – 56 و هم چنین «ماتیو»، 10، 28 Mathw).

5. رجوع شود به بخش 22 آیه 20، 15، 27، انجیل از پل مقدس.

6. رجوع شود به انجیل رومی سوره 6 آیه 3 3،6 .Romans.

7. «دایرة المعارف جدید کاتولیکی»، ج 312/9 (چاپ 1967).

8. Richardson, p. 156

9. رجوع شود به: J.Hanstiny, Encylopaedla of Relyion; Churles

ص: 181

1- «وسائل الشیعه»، ج 2.

2- «همان مدرک»، / 35

3- «نهج البلاغه».

4- سورهٔ نساء، آیه 100.

5- «آل عمران»، آیه 157

6- «سفینة البحار»، ج 1 / 720

7- «وسائل الشیعه»، ج 2/ 21.

8- «همان مدرک»، 514

9- «نهج الفصاحه»، 637

10- «همان مدرک»، / 624

11- «سفینة البحار»، ج 1 / 720

12- «همان مدرک».

13- «غرر الحکم». / 234.

14- «سفینة البحار»، ج 1 / 720

.Scribners Sons (1917) Vol.XI, pp.52ff

10. همان مرجع.

11. همان مرجع.

12. A. Ezzati, The Spread of Islam, Inlcoduction

13. Ibid

14. Ibid

15. «المعجم الفهرس لالفاظ القرآن».

16. «همان مدرک»

17. «سورهٔ بقره»، آیه 143

18. موارد متعدد استعمال کلمه شهادت و شهداء در قرآن، از جمله: سورهٔ بقره آیه 143

19. «سورهٔ بقره»، آیه 154؛ «سورهٔ آل عمران»، آیه 156

20. موارد متعدد استعمال کلمه قتل و حرب در قرآن.

21. «سورهٔ بقره»، آیه 256

22. «سورهٔ یوسف»، آیه 108؛ «سورهٔ انعام»، آیه 104.

23. «همان مدرک».

24. «سورهٔ مؤمن»، آیه 40، 19؛ «سورهٔ اسراء»، آیه 124؛ «سورهٔ نساء»، آیه 112؛ «سورهٔ حجرات»، آیه 15؛ «سورهٔ نساء» آیه 15، 59

25. «سورهٔ آل عمران»، آیه 169

26. «شهادت و شهید»، نوشته شهید مطهری، 11

27. «سورهٔ آل عمران»، آیه 169

28. «ارشاد القلوب»، مفید / 199.

29. «وسائل الشیعه»، ج 2 / 63

30. «همان مدرک»، / 29، 63

31. «نهج الفصاحه»، / 589

32. «وسائل الشیعه»، ج 2.

33. «همان مدرک»، / 35

ص: 182

34. «نهج البلاغه».

35. سورهٔ نساء، آیه 100.

36. «آل عمران»، آیه 157

37. «سفینة البحار»، ج 1 / 720

38. «وسائل الشیعه»، ج 2/ 21.

39. «همان مدرک»، 514

40. «نهج الفصاحه»، 637

41. «همان مدرک»، / 624

42. «سفینة البحار»، ج 1 / 720

43. «همان مدرک».

44. «غرر الحکم». / 234.

45. «سفینة البحار»، ج 1 / 720

تربیت یافتگان فرهنگ عاشورا. مهتاب رضا پور

مقدمه

اشاره

دلم برای جبهه تنگ شده است

چقدر جاده های هموار کسالت آورند

از یک نواختی دیوار ها دلم می گیرد

دلم برای جبهه تنگ شده است

آن جا معنویتِ به درک نیامده بسیار است

...

مردان جبهه چه حال و هوایی دارند

چه سر بلند و با نشاط می ایستند

برویم سر بلندی بیاموزیم

...

ما چقدر جا های دیدنی داریم

ما چقدر غافلیم

دلم برای جبهه تنگ شده است (1)

کربلا حجم خونینی از تاریخ که بر صورت جغرافیا نقش بسته است و محرم و عاشورا زمان قدر انسان است که از میان انتخاب های ممکن حق را برگزینند. هر جا که نامی از امام خمینی (سلام اللّه علیه) باشد یاد ها به سوی قافله و قافله سالاری می رود که به قصد قربت عزم کربلا نموده است و آن گاه ماه سبز

1- از آسمان سبز - سلمان هراتی - حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - 1364 - در خلوت یک تشییع - صص 83 - 79

محرم و روز سرخ عاشورا و برای مردم ما، هشت سال دفاع مقدس...

رزم آوران اسلام از بسیجیان تا شهدا و تا آزادگان، دانش آموزان مکتب عاشورایند و معلمان کلاس کربلا...

در کلاس عاشورا، زانوی تعلّیم و تعبد زده تا از حسین بن علی (علیه السلام) تا زینب کبری (سلام اللّه علیها)، از قاسم تا حبیب بن مظاهر، از رقیه (سلام اللّه علیها) تا علی اصغر تا ابو الفضل عباس تا ... بیاموزند و به گوش جان بسپارند، آموختند و آموخته ها را با رگ و پی خویش پیوند زدند و با مرکّبی از خون پیمان بستند و تا پای جان بر سر این پیمان ایستادند، هم گام با علی اکبر (سلام اللّه علیه) به جهاد رفتند و در تنگهٔ چزابه جنگیدند، دوشا دوش ابو الفضل العباس بر سر علقمه تشنه ماندند و دشت عباس را گلگون کردند و در عملیات رمضان با لب شتنه شهید شدند، هم چون حضرت زینب (سلام اللّه علیها) به اسیری رفتند و اسارت گاه های موصل و بغداد را تجربه کردند، ایستادند و در بارگاه شام، عکس امام را بوسیدند و بر چشم گذاشتند.

و این همه را وامدار عاشورا بودند...

عاشورا بود که به مردم ما آموخت که اگر چه تعداد اندک باشد و تجهیزات و قدرت ظاهر محدود و با هر گروه سنی و در هر موقعیتی تکلیف از دوش ما در برابر ظالم و متجاوز ساقط نیست. عاشورا الگوی عملی برای مجاهده و مبارزه بود، از زن و مرد، از خرد و کلان، دیدیم آن ها که به این کلاس رفتند چگونه آموخته ها شان را در هشت سال امتاحن الهی باز پس دادند و سر افراز ماندند.

«اینان همان فرزندان محرم و عاشورایند، عاشورای پانزده خرداد، نهضت دوازدهم محرم و پانزدهم خرداد، در مقابل کاخ ظلم شاه و اجانب به پیروی از نهضت مقدس حسین چنان سازنده و کوبنده بود که مردانی مجاهد و فداکار تحویل جامعه داد که با تحرک و فداکاری، روزگار را بر ستم کاران و خائنان سیاه نمودند و ملت بزرگ را چنان هوشیار و متحرک و پیوسته کرد که خواب را از چشم بیگانه و بیگانه پرست ربود.» (1) مردانی که ارتفاع ایمان شان به دست متبرک امام (سلام اللّه علیه) رسم شده، مردانی که ندای هل من ناصر حسین را از پس قرن ها پاسخ گفتند، گویی ظهر عاشورا، در آن روز غریب، آن لحظه که تا شهادت دمی نمانده بود، حسین اینان را مخاطب قرار داده بود که: هل من ناصر ینصرنی؟

و نیز...

نشان دادند که حسینی بودن و حسین گونه زیستن نا ممکن نیست، اگر چه جهان امروز، جهان دسیسه ها و مکر های پنهان و آشکار و در عین حال هزار توی شامیان است، اگر چه شمر های امروز

1- از سخنان امام خمینی - صحیفه نور - جلد 2 - ص 11

سپاه یزید دیگر شمشیر و خنجر ندارند، بلکه سر تا با مسلح اند و از دار الخلافه شام مرگ آور ترین ابزار ها را هدیه گرفته اند و برای سلاخی و بی رحمی آموزش های پیچیده دیده اند، اگر چه عمر سعد های امروزِ سپاه یزید، در اتاق های اسرار آمیز و فوق سری جنگ در تدارکات ظهر عاشورایند و اگر چه خولی های امروز سازماندهی شده اند و اگر چه... اما سپاه امام حسین، بسیجیان خمینی (سلام اللّه علیه) نشان دادند که کربلا، عاشورا و شهادت حسین و یارانش تنها قصه ای نیست که بر سر گودال قتل گاه پایان یابد، بلکه، درسی است برای زیستن، الگویی است برای خوب زیستن، خوب ماندن، خوب رفتن، روشی است برای ساختن، ساختن دنیا و مردم.

در این مقال همان طور که گفته شد، در دو بخش به بررسی می پردازیم. در بخش اول به سیر و سلوک فکری و روحی این سپاهیان حضرت ابا عبد اللّه می پردازیم و به قصه فلاح و رویش اینان از تفکر و تأمل تا بینش، از آگاهی تا شعور، و از انتخاب تا عشق و طاعت و ولایت نگاهی می افکنیم و در این راستا آن چه برای طی این مسیر وامدار عاشورا و محرم هستند را مورد بررسی قرار می دهیم. در بخش دوم، در کلاس این فرهیختگان مکتب عاشورا زانو می زنیم، آن جا که اینان به باز سازی و زنده کردن تاریخ عاشورا می پردازند و به ذکر نمونه هایی در این زمینه خواهیم پرداخت.

بخش اول

در این بخش از چگونگی رشد و تحول اندیشه و سیر و سلوک فکری و روحی راهیان کربلا صحبت می کنیم. جریان رشدی که از شناخت و خود آگاهی اولیه و با این پرسش ها که «من کیستم ؟ و از کجا آمده ام و به کجا می روم ؟» آغاز می شود، و این پرسش ها در خلوت ها و با «تفکر و تأمل» به بار می نشیند، در این تفکرات است که پایه های اولیه و در عین حال محکم و استوار ایمان در نهاد فرد پی ریزی می شود و فرد در مرحلهٔ بعد به «بینش» از آن چه که هست و این که کیست؟ و چه استعداد ها و نقاط قدرت و قوتی دارد؟ و نیز چه معایب و ضعف هایی دارد؟ آشنا می شود و نیز در می یابد که هستی و کائنات و آن چه که در اوست چه هدف نهایی را دنبال می کنند و وظیفه او در این میان چیست؟ و در مرحله سوم با پیوند آن چه که از خود در یافته با اهداف و وظایف خود در هستی به «آگاهی و شعور» می رسد و در مرحله چهارم با «انتخاب»، مسیر زندگی خود را مشخص می کند و از این مرحله است که در هر لحظه و برای انجام هر حرکتی انتخاب می کند تا همواره در آن مسیری که طالب آن بوده باقی بماند و در طی این مسیر در مرحله بعد به «عشق» می رسد، عشق به آن چه که انتخاب کرده، عشق به آمال اهدافش، مرحله بعد «طاعت» استکه آن صَرف کلیه استعداد ها و قوای وجودی در راستای

آن انتخاب و هـدف نهایی است از فکر و اندیشه تا توش و توان بدن. مرحله نهایی «ولایت» است. کسـی که خود را شـناخت و دانست که کیست و از کجا آمـده و به کجا می رود و وظیفه او در این میان چیست و طاعت حق را گردن نهاد، در نهایت همه چیز را از او می بیند و به دنبال رضای خداوند و اولیاء او حرکت می کند و در این بین حتی از جان و هستی خود برای رسیدن به هدفش می گذرد.

در این بخش سـعی شـده که این جریان رشـد را در طی حوادث «هشت سال دفاع مقـدس» و در زنـدگی رزمندگان اسـلام و پیوندی که با محرم، عاشورا و عشق به ابا عبد اللّه (علیه السـلام) دارد مورد بررسـی قرار دهیم و در این راسـتا از خاطرات رزمندگان اسلام و زندگی نامه شهـدا مـدد جسـته ایم و برای هر یک از مراحل رشـد نمونه های موجود در آثار بررسـی شـده را ارائه کرده ایم تا دلیلی باشـد برای این که حرکت رزمندگان اسلام در طی هشت سال دفاع مقدس حرکتی کور کورانه و سطحی و یا حرکتی که بر اساس موج تبلیغات به وجود آمده باشد، نبوده، بلکه حرکتی بوده که به دنبال یک حرکت و جریان آگاهی و رشد از ابتدایی ترین و در عین حال اساسـی ترین مرحله رشد آغاز شـده و در نهایت به بالا ترین درجات آگاهی و شـعور رسـیده و در این میان نهضت عاشورا نقش اساسـی را در این جریان رشـد به عهده داشته است.

جریان وجودی، رزق

اشاره

پیش از هر چیز از سـیر و سـلوک فکری و روحی این عاشورائیان نسل امروز، بایـد گفت آن ها که پیش از رفتن به جبهه، با اهـداف رشـد و جهت توحید پیوند خوردند و توحید برای شان هدف جهاد شد.

این جریان عظیم فکری و روحی که خواهـد آمد، جریان هدایتی هر رزمنده ای (1) است و اوست که با بینش و شـعور و انتخاب می تواند به این مراحل دست یابـد، اوست که خود با پای شـناخت به حرکت فکری و وسـعت دیـد، با عشق و ایمان به خدا و به راه تا رشد و طاعت حق و عمل به شـناخت ها و ایمان ها و گرایش به حق و رسول (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) و امام (علیه السلام) به حرکت روحی دست می یابـد تا سـر نوشت خویش را با شـناخت و انتخاب خویش رقم زنـد. این مراحل از مرتبه تأمل و خود آگاهی و خلوت هایی که با خود دارند آغاز و به وسـعت توحید، یعنی مرحله ای که رزمنده به دیدن و دیدار جلوه های اسـماء و صفات حق و هویدائی حق می رسد خاتمه می یابد.

اینان با یاد عاشورا، نام عاشورا، زیارت عاشورا خو گرفته اند و با آن زندگی می کرده اند، نام حسین (علیه السلام) بود که زینت جان و روح و روان شان بود:

- مقر های ساده و بی پیرایش و دور از مظاهر دنیوی و تجملاتی و رفاهی و تنها زینت این

1- رزمنده اعم از بسیجی، لشگری، سپاهی، شهید، جان باز، آزاده و یا ایثار گر است.

مقر ها قرآن، مفاتیح و زیارت نامهٔ عاشورا و سجاده و مهر نماز و پرچم های سه گوش سبز رنگ یا ابو الفضل و قرمز یا حسین مظلوم بود. (1)

- یاد خدا خودش بهترین نیرو و عامل تسکین و آرامش قلب بود. زیارت عاشورا و دعای توسل و اشک و حال هم جای خود را داشت. (2)

- سیّد (شهید سید محمد جواد امامیان، فرمانده گروهان عابس بن شبیب شاکری از گردان حبیب لشگر 27 حضرت رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به کسی کاری نداشت. بیش تر اوقات فراغتش به تلاوت قرآن و خواندن زیارت عاشورا می گذشت و با صدای دل نشین بچه ها را مست می کرد... (3)

بیهوده نیست که آنان را شیران روز و زاهدان شب می خواندندک

- حال و هوای جبهه، هنگام عملیات، وضع عجیبی پیدا می کند، مراسم نماز های جماعت و دعای توسل و کمیل و زیارت عاشورا به گونه ای عجیب بر پا می شد... (4)

آن جا که جوانان و نوجوانان رزمنده ایران مرگ را به سخره می گیرند، شاید معنا و مفهوم شناخت رنگ دیگری به خود بگیرد و دانسته ها از ایمان به ایقان برسند:

- در میان راه های پر پیچ و خم و صعب العبور غرب کشور، به سوی خط مقدم جبهه ره می سپردیم، با قله هایی سر به فلک کشیده و پوشیده از برف. با خودم فکر می کردم که آدم گاهی چیز های زیادی می بیند و می شنود و حتی برای دیگران به عنوان یک اصل و حقیقت نقل می کند، اما گاهی خدا فرصت هایی را برای او پیش می آورد که همهٔ دانستنی ها و گفتنی ها و شنیدنی ها را غیر از گونه ای که می دانست و می گفت و می شنید، در می یابد. (5)

انسانی که در شروع حرکت خویش، خود را می بیند و عظمت خویش را می یابد، نیاز اساسی خود را، نیاز به رشد می بیند و می یابد که برای این حرکت و رشد خویش مایه های اولیه و مصالحی را که در بهره گرفتن از آن ها به رشد می رسد، نیاز دارد. این مایه ها همان رزق ها و نعمت هایی است که خداوند به ما داده است از امکانات و استعداد های درونی خویش، تا امکاناتی که در همه هستی و جهان برای ما هست و هم رزق هایی که خداوند مستقیماً به انسان می دهد. انسان وقتی رشد را خواستار شد، وسعت رزق ها را خواستار می شود که: «الهی اوسع علیّ فی رزقی» اندازه رزق های ما بسته به این است که ما چقدر از آن ها بهره بگیریم، که این بهره گرفتن، در لغت قرآن، یعنی «شکر» که هر چه بیش تر شکر داشته باشیم خداوند رزق بیش تری به ما می بخشد، رزق هایی از خداوند مخصوص آن هایی است که در برابر رزق شکر دارند:

1- جنگ بولدوز ها - انتشارات سپاه پاسداران - تهران - 1366 - آن روز که کارون در آتش سوخت - غلام علی رجایی - ص 48

2- ییلاق سنگر ها - محمد حسن قدمی - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - گزارش 6 - تهران - 1371 - ص 86

3- فرمانده من (دفتر دوم) - آقا سید - سید حسن شکری - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات / 48 - تهران - 1372

4- جنگ بولدوزر ها - آن روز که کارون در آتش سوخت - غلام علی رجایی - ص 47

5- روایت عشق - غلام علی رجایی - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات 42 - تهران - 1372 - یاد داشت هایی از جبهه های غرب - ص 119

– هر وقت یک دیگر را می دیدیم، می گفتیم: بیایید سر به سجده بگذاریم و از این که خداوند توفیق حضور در جبهه را به ما عنایت فرموده سپاس گزار باشیم. (1)

– ای خدا بزرگ تو را شکر می کنم که در این زمان هستم و رهبری این چنین دارم و جان و ممات مرا با حق عجین نمودی و به من لیاقت دادی که در چنین شرایط سختی از حق دفاع کرده و همهٔ وجود خود را در این راه فدا نمایم. خدای بزرگ تو را شکر می کنم دوستان مؤمن ما، مجاهدین راه حق، رزمندگان عزیز و این امت شهید پرور را در این امتحان سخت موفق کردی و به آن ها فرصت دادی که همهٔ سختی ها، مشقت ها، فشار ها و شهادت ها را تحمل نمایند و به پیکار بی امان خود ادامه دهند و لحظه ای از طریق حق منصرف نشوند. (2)

خداوند رحمت کند آنان را که این رزق ها را شناختند و با زبان و با جان و مال و دست و بدن شکر آن ها را به جا آوردند. از این رزق و نعمت از ما سئوال می شود و ما در برابر آن مسئولیم، در برابر شهیدان مان، آزادگان مان، جان بازان مان و رزمندگان مان مسئولیم و مسئولیت ما: یکی فهم آرمان و راه زندگی ایشان و نیت و انگیزهٔ حرکت ایشان؛

دوم انتخاب راهی که برگزیدند و آن گاه گام زدن در آن راه یعنی همان خوب بودن، پاک بودن، رشد کردن و هدایت حق را در متن زندگی خویش تحقق بخشیدن.

۱- تأمل

تأمل در خلوت های خویش و در با دیگران بودن، پیوند با خویش همین با خود یکی شدن، از بیرون و از خویش به خود رسیدن و در مشهد حضور خود نشستن و هم محاسبه هایی که انسان با خویش و با خدای خویش دارد:

– بین بچه ها این طور رسم بود، هر دو نفر که با هم صمیمی تر بودند با هم می رفتند کنار قبری که قبلاً کنده بودند. یکی می رفت توی قبر، یکی هم بالای سرش شروع می کرد به روضه و مسائل قبر و آن بنده خدا که توی قبر خوابیده بود گریه می کرد. بعد از مدتی راز و نیاز جای هم دیگر را عوض می کردند و نفر بعدی می رفت توی قبر و... (3)

– تفکر و تنهایی و خلوت داشتن با رفیق اعلی جزو لاینفک زندگی در جبهه است. در غرب پشت صخره ها و لای شیار ها و شکاف سنگ ها و منزل گرفتن در رأس ارتفاعات یا کنار رود خانه ها و دل تپه ها خصوصاً به هنگام غروب آفتاب و در جنوب عمدتاً پشت خاکریز ها و در انبار ها و زاغه های مهمات و خلاصه هر کجا که هیچ واسطه ای در میان نیست و هیچ حجاب و مانع و رادعی

1- خاک ریز کمان ابرویی – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات / 39 – تهران – 1372 – خاکریز کمان ابرویی – محمد غلام پور– ص 43

2- معراج، یاد وارهٔ شهید محسن الشریف – ستاد مرکزی پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی – 1367 – قسمتی از وصیت نامهٔ شهید الشریف – ص 57

3- خاکریز کمان ابرویی – روز های پر خون – علی شاهانی – ص 93

در کـار نیست، محـل و مـأمنی است برای انـدیشه هـای نـاب و تفکرات خـالص و بی شـائبه و فکر و ذکر و حرف آخر بچه ها با دوست و صاحب و مولای شان. بعضـی از جا ها و مکان ها مثل «تپه حاجت» در قلاجه – حد فاصل اسـلام آباد و باختران – آن روز ها خلوت گاه خاص و عام بود. (1)

همراه بودن در ذکر خویش، با خود و با هستی و با حق، ذکر و هم راهی از رنج و مرگ و معاد و با طی این سه مرحله یعنی : تفکر، محاسبه و ذکر به بینش می رسد.

2- بینش

به دید و نگرشی از اصل بودن، فلسفهٔ بودن و چگونه بودن خویش رسیدن، که چرا انسان بودن؟ چرا زندگی؟

از خاطرات مجروحی که هشت روز، یکه و تنها در بیابان سر گردان بود:

– ... از فرط سـرما به خود می پیچیدم. یک زیر پیراهن در مقابل سرمای شب تأثیر چندانی ندارد، خدایا چرا، من و صد ها نفر مثل من در چنین شـرایطی به سـر می برند، ولی گروه کثیری از خدا بی خبر و سـرمایه دار و اسـتثمار گر تنها ما را تماشا گر باشند؟... اما به خوبی می دانم که آن ها محکوم به نابودی هستند و جاودانگی از آن ماست. (2)

بینش برای رسـیدن به وسـعت دیـدی از انسان، از هستی از جامعه و تاریخ و از رابطه ای که با این ها دارند، و وضـعیتی که در وسـعت این رابطه ها از شأن و نقش و رسالت و از تکلیف و مسئولیت و وظیفه شان در این ها.

3- آگاهی و شعور

آگاهی: شناخت خویش، شناخت مقصد و جهت حرکت خویش، شناخت حق و شناخت راه مستقیم و مراحل راه:

– ... مثل بچه های دیگری که هوای شـهادت داشـتند، مثل «سـلطان علی معصومی» که آمده بود پیش من و می گفت حاج آقا! می خوام روز ها به ساعتی وقتتو به من بدی خصوصـی برام حرف بزنی، دربارهٔ شهادت، سخنان سفارشی می خوام. با این که بیش از شانزده یا هفده سـال نـداشت. یا مثل «سـید اسـماعیل موسوی» که دلش می خواست برایش از قیامت حرف بزنم و وقت مخصوصـی برای این کار تعیین کرده بود. (3)

این شـناخت تنها به شـناخت وحی و شناخت رسول و رسالت و شناخت امام و راهبر راه و شناخت راه و اصول و روش ها و آداب حرکت محدود نمی شد، بلکه آن شک های مقدس را نیز

1- فرهنـگ جبهه – آداب و رسوم 1 – سـید مهدی فهیمی – حوزه هنری سازمان تبلیغات اسـلامی – تهران – 1369 – خلوت و تفکر – ص 95

2- هشت روز مقاومت – انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - تهران - 1366 – هشت روز مقاومت – بهروز نیک بین - ص 21

3- تیپ 83 – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات 26 – تهران – 1372 - حرف های صادق – راوی: طلبه مسعود تاج آبادی – ص 98

در بر می گرفت که اگر حل نا شده باقی می ماند آن ایثار ها و رشادت ها نا ممکن می نمود:

- (شـهید مرتضـی غفاری گفت): یادت هست دیشب که دعای کمیل رفته بودیم، آن دعا خوان چه حرف هایی برای ریاء و این که ما نباید برای اسم و رسم به جبهه آمـده باشـیم، می گفت ؟ راسـتش حرف های او در لابلای قطعه های پر سوز دعا، مرا به عالمی برده بود. با خود می گفتم که با چه هدفی آمده ام ؟ نکند یک وقت همان جور که او می گوید باشد. بعد از خدا کمک خواسـتم، از او خواسـتم که اگر برای ریاء و خود نمایی به این جا آمـده ام مرا به شـهر خودم بر گرداند، کاری کند که دیگر نتوانم این جا باشم، چرا که ضـررش بیش تر از نفعش می شود. اگر هم واقعاً به قصـد او آمـده ام یک طوری آن را نشانم بدهد و گرنه این شک و تردید، سسـتم می کند و دیگر نمی توانم کارم را درست انجام بدهم... (1)

به راستی اگر آن چرا ها بی پاسخ می ماند و اگر اصل حرکت، هدفش و باید و نبایدش مشـخص نمی شد آیا آن حکایت ها که شاهد بودیم و بودید بوقوع می پیوست؟ آیا آن سـخنرانی ها و سـر افرازی ها را از آزادگان مان در حین اسارت و یا آن جنگ اوری ها و سلحشوری ها را از رزمندگان مان می دیدیم؟

- در روز اول اسـارت، مـا را به داخل یک زمین ورزشـی بردنـد... آن روز هوا بسـیار گرم بود... عرق مثل باران از سـر و صورت اسـرا می ریخت. زمین سـیمانی به قـدری داغ شـده بود که آدم را به یاد تنور نانوایی می انداخت... صورت های شان (بچه های آزاده) سوخته و لب ها ترک خورده بود. همه از فرط تشـنگی به قوطی های آب چشم دوخته بودند... گروهی از داخل ماشـین ها پیاده شدند، آنان خبر نگارانی بودنـد که برای تهیه گزارش به این اردوگاه آمـده بودنـد. نیرو های حزب بعث، به محض ورود آنان قوطی های آب را بر روی زمین ریختند، ولی بچه ها با آن که بسـیار تشـنه بودند به روی خود نیاوردند. در میان اسرا، بسیجیان کم سن و سالی نیز وجود داشتند... یک خبر نگار زن مصـری.... به طرف یکی از بسـیجیان... رفت و از او پرسید: آیا دوست داری دوباره نزد خانواده ات بر گردی؟... اسیر جواب داد: پدرم در جماران برای ما دعا می کند و من از این که به زیارت ابا عبد اللّه (علیه السلام) مشرف شدم، بسیار خوشحال هستم... (2)

و از آگـاهی به شـعور می رسـد، و شـعور آگـاهی دقیق با هماهنگی فهم و ایمان و زنـدگی خویش و معرفت دقیق به رابطـهٔ این سه با راه و حرکت خـویش است. شـناسایی دقیـق و نظـارت بر راه خویش، نیت خویش و احسـاس خویش و کـار خویش و از هـدف خود و این که چگونه باید برای خدا بود... و با این شعور است که به مرحله انتخاب می رسد:

1- تیپ 83 - یک ساقه و یک گل - راوی: طلبه احمد کردی - ص 70

2- رنـگ زخم - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات آزادگان 39 - تهران - 1373 - پـدر و مادرم مرا به خدا سپرده اند - آزاده احمد علی فلاح - ص 74-76

4- انتخاب

انتخاب رشـد، انتخاب حق نا... جهت حرکت باشد، انتخاب پاکی، فلاح، هدایت، انتخاب برای خدا بودن و انتخاب برای رسول اللّه بودن و این انتخـاب هـا نه فقط برای خویش، بلکه برای خویش و هم برای عصـر و نسل خویش می بود؛ انتخابی که در اسارت جسم، روحی به وسعت تاریخ پرورش می دهد:

- پس از گذشت 37 ماه اسارت و اقامت در اردوگاه های مختلف، این اولین بار بود که زیر چتر سیاه شب قدم می زدیم... یک لحظه این سئوال در ذهنم نقش بست که چرا بایـد یک عـده ای در وضـعیت عادی زنـدگی کننـد، راحت غـذا بخورنـد، استراحت کننـد، هر جا می خواهنـد برونـد، دعا بخوانند و ... اما ما در این جا از ساده ترین وسایل زندگی و از شـیرین ترین جزء آن - آزادی - محروم باشـیم ؟ وقتی دنبال جواب سـئوال گشـتم، لبخند رضایت بر لبانم نقش بست و از این که خود را در پشت آن میله های سـرد و بی روح می دیدم، بر خود بالیدم. می دانستم که آگاهانه این راه را انتخاب کرده ام، بدون این که تهدید یا تطمیع دیگران، مرا به پا گذاشتن در این راه وا دار. به خود می گفتم باید این رنج های زمانه را تحمل کنیم و انسان بمانیم... زمان بی انتظار هیچ کس، طریق خویش را می پیماید. روزی از این روز ها و لحظه ای از این لحظات، زمانی خواهد رسید که رهگذر مرگ، کلبهٔ زندگی مان را به آتش خواهد کشید، بگذار آن چنان باشیم که در لحظه سوختن مان، خاکستر خویش را عاشـقانه به خاطر عاشـقان بسـپاریم، بایـد ما هم مثل دیگران در راه حق، «عسـر» ببینیم و زجر بکشـیم تا «یسر» حاصل آید. بگذار هر چه زنجیر است بر ما

ببندند. بگذر هر چه دیوار هست دور ما بکشند تا دیگران آزاد باشند... (1)

انتخابی که با بارش خمپاره ها در گل نتپد و با قطع پا ها، قد خم نکند:

- عجب بارشی گرفت. بارش خمپاره های 60، لحظه ها در گذشتن می لنگیدند. عمر مرور می شد. آن هم فقط در همان لحظات، شاید سالی، در یک لحظه، خمپاره ها امان نمی دادند. شـهادتین را خواندم. خمپاره ای در نزدیکی ام خورد. خاک ها به سر و رویم پاشید. درد شدیـدی مثـل یک میـخ نا مغز اسـتخوان پایم نفوذ کرد، آن طور که انگار قطع شـده. لحظات عجیبی بود. آن لحظات پاک و معصوم، می دانسـتم که این جـا خیلی از بچه ها به این لحظات آزمایش شـده انـد. لحظات پاکی و بی باکی، لحظه هایی که بچه ها همه موفق از آن در آمدند، می شد تمام ایمان را در همان لحظات سنجید. آن ها را می توانستی به زندگی بخری یا زندگی را به گذر از آن ها بیازی... (2)

1- دیوار های بغداد جلد (2) - جواد محمد پور - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات آزادگان 14 - تهران - 1372 -ص 52 و 51

2- تیپ 83 - آن لحظه های پاکی و بی باکی - راوی: طلبه علی شفیعی - ص 26 و 27

انتخابی که دشمن سوز می شود، انتخابی که این جسم و جان خاکی را بنیانی مرصوص می سازد:

– در شهر بانه نیرو های دشمن چهار برابر نیرو های ما بود و فرماندهی آن را جلال حسینی برادر عز الدین حسینی، به عهده داشت و بزرگ ترین قدرت منطقه به شمار می رفت. ما ساعت شش بعد از ظهر وارد بانه شدیم و او ساعت چهار بعد از ظهر یعنی دو ساعت قبل از ورود ما از بانه گریخت و به عراق رفت. با این که نیروی آن ها چهار برابر نیروی ما بود، ولی می ترسیدند که با ما درگیر شوند، زیرا می دانستند با کسانی روبرو می شوند که به استقبال شهادت آمده اند و از مرگ نمی ترسند. کسانی هستند که آمده اند تا فرمان امام را پیاده کنند و بنابراین هیچ قدرتی در مقابل آن ها نمی تواند دوام بیاورد. (1)

5- عشق

عشق سبب می شود تمامی آن دوست داشتن ها و احساسات و سوز و شور و اشتیاق که در عاشق موج می زند، همه را به پای خداوند تعالی بریزد و اینان همان عاشقانی اند که مکه ندیده حاجی بودند، مستطیع شده بودند، استطاعت مهر پیشانی شان بود، از بدو تولد با عشق حسین استطاعت شان را در پروندهٔ عاشورا ثبت کردند. قربانی در برابر ایشان که نام و نان شان را قربانی کرده بودند و خود نیز قربانی شده بودند اعتبار نداشت و سوغات اخلاص و پرهیزگاری شان را از بازار عدالت خدای تعالی خوب خریداری نموده بودند و... حاجی شده بودند:

– «شهید حاج عبد اللّه نوریان» گفت حاج آقا، فقط می خوام چند روزی برام مصیبت اهل بیت بخونی، من خودم می دونم که کمبود گریه دارم، باید محبتم به اهل بیت زیاد تر بشه، ما اصلاً این جا اومدیم به خاطر زنده شدن دین اون ها بجنگیم... او در گردان تخریب خودش را ساخته بود که برود، همهٔ کار ها را برای آن سفر انجام می داد: بیش تر شب ها را بیدار مانده بود، هیچ وقت ندیده بودم سنگر دراز بکشد. استراحتش همیشه در حال نشسته بود... در سنگر گوشه ای خلوت برای خود داشت که شب ها به نماز شب و دعای خود برسد، اما این ها هیچ وقت مانع از جنب و جوش او در میدان نبرد نبود... چند روزی را هم در «کوه های بازی دراز» تنهای تنها سپری کرده بود به عشق بچه هایی که مظلومانه آن جا شهید شده بودند... ده شبانه روز آن جا را، تنها با نان و خرما و دو سه ظرف آب گذرانده بود بدون این که کسی خبر دار شود... بعد از آن با خود عهد بسته بود که چهل شبانه روز گوشت نخورد. شاید این را هم به عنوان یک مانع می دانست... این ها هیچ کدام در حالت ظاهری او تغییری

1- کردستان – دکتر مصطفی چمران – بنیاد شهید چمران – تهران – 1364 – صص 106 و 108

نمی داد و باعث نمی شـد که کار فرمانـدهی اش را فراموش کند یا این که به بچه ها توجهی نداشـته باشد. آن روز ... آمد و گفت: حاج آقا من دیگه تمام موانع شهادت و از سر راهم برداشتم، تنها گریه کم دارم. (1)

آن شـعور و آگـاهی و انتخاب به این عشق منتهی می شود که نیازش اشک است تا سـنگ دل را صـیقل زنـد و امام چه خوب امت خود را درک کرده بودنـد که فرمودنـد: «گمـان نکنیـد که ما یک امت گریه هستیم. ما یک ملتی هستیم که با همین گریه ها یک قـدرت دو هزار و پانصد ساله را از بین بردیم.» (2) نیازی که اشک است و اشـکی که عزت و شرف و افتخار می آفریند، اشکی که لرزه بر اندام شب صفتان می اندازد، «آن ها از همین گریه ها می ترسند، برای این که گریه ای است که گریه بر مظلوم است، فریاد مقابل ظالم است.» (3) آن جا که خمپـاره هـای شـعور و آگـاهی منفجر می شود و ترکش داغ و درد آور عشق بر دل هـا نشـیند، دیگر مرز هـای عرفی سن و جنس از میـان برداشته می شود، دیگر دل باخته آن می شود که غم غربت انسان قرن را به دوش می کشد و امانت سنگین حضرت آدم را «بلی» می گوید:

- (در قطار) صدا از خارج کوپه است... چهار پنج نفر از هم سفرانت و دو سه نفر رزمنده پشت در کوپه، کف راهرو پهن شده اند. سر ها را بر زانو گذاشـته اند و بی صدا اشک می ریزند... از داخل کوپه، صدای دل نشین نوجوانی می آید. دارد دعا می خواند. دعای توسل با چه سوزی می خواند! صدایش غم غربت بزرگ هزاران سالهٔ انسان را به خاطر می آورد، غم همهٔ انسان های غمگین دنیا را، انگار غم نالهٔ انسان همیشه تاریـخ است که از این حنجرهٔ جوان بیرون می آیـد... تا بوده و نبوده، نوجوانی، زمان شور و شـر و حرکت و ماجراجویی و شادی و شیطنت هـای کودکانه بوده، غم و ناله از هجر و مویه اگر بوده، مربوط به سـنین بالا تر بوده... همین کنجکاویت را بیش تر بر می انگیزد... داخـل کوپه تماشـایی است: سه نوجوان بین پانزده تا شانزده سالـهٔ بسـیجی... یکی از نوجوانان بسـیجی که سـیمایی نورانی دارد، دعا می خوانـد و بقیه هم زیر لب زمزمه می کننـد... وسـط هـای دعـا گریزی به صـحرای کربلاـ زده می شود و از آن جا به کربلای ایران. نوجوان بسـیجی، در میان نوحه اش، یادی از یک دوستش می کند، دوستی به نام سعید... سعید به جبهه می آید و شهید می شود... گمان می کنم راز آن غم نهفته در صـدای نوجوان را دریـافته ام. بیهوده نیست که آن قـدر بر شـنونده تـأثیر می گـذارد. بیهوده نیست که احساس می کنی چیزی سوای نوحهٔ نوحه خوان های حرفه ای است... یک آن به خود می آیی و می بینی پهنای صورتت خیس اشک است... (4)

1- تیپ 83 - تا آن طرف موانع - راوی طلبه: مسعود تاج آبادی ـ ص 49-51

2- صحیفه نور - جلد 16 - صص 207 - 210

3- صحیفه نور - جلد 16 - صص 207 - 210

4- سفر به جنوب - رضا رهگذر - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - گزارش 5 - تهران - 1370 - صص 46-48

و آیا هرگز تو ناله از کوه شـنیده ای، بدن های مطهری که در تطهیر با زلال عشق آب دیده شده اند و بنیانی مرصوص گشته اند و اگر بر ایشان سنگی و یا زخمی زنند جز صدای عشق صدایی بر نمی خیزد:

– ظـاهرش (برادر جانبـاز مـدنی) مثـل بچه مظلوم هـاست. به قول بچه هـا هیکـل عقیـدتی دارد، لاغر و نحیف، با چشم هایی گود رفته و صورتی اسـتخوانی، پیش آدم هـای عادی حکایت فیل و فنجان است، چه رسـد به آدم های غیر عادی... اما موقعی که (آدم) می فهمـد او فرمانـده گردان است، آن هم یک گردان زرهی، نا باورانه زیر لب زمزمه می کنـد که جلّ الخالق... انفجار شدیـد است... چقـدر زجر آور است! این فریاد، فریاد مـدنی است، فریادی که شایـد هیـچ وقت به دلیل غرور و متانت او از حنجره اش بیرون نیامده بود و چه زود معنای حقیقی اش را باز می یابد: یا ابو الفضل ... یا ابو الفضل ... (1)

– وقتی به اردوگاه عنبر رسـیدیم... بـدن های ما را زیر ضـربات شدیـد کابل قرار دادند... آن قدر زدند تا خسـته شدند، به حدی که خون از کابل های دولای آنان جاری شد. فضای اردوگاه را بوی خون فرا گرفت. صدای یا حسـین و یا ابو الفضل بچه ها در فضا طنین انداز شد... (2)

– ... داشتی به سـنگر های دشـمن نگاه می کردی صفیر گلوله ای فضا را شکافت و صدای «یا حسین مظلوم» از گلوی تو بر خاست. خون ماننـد فواره ای از پیشـانیت جوشـیدن گرفت، تو را در آغوشم گرفتم خون بود که بر سـر و رویم می ریخت و بـا اشک هایم یکی می شـد. لبخندی زدی و بال کشیدی و مرا تنها گذاشتی... (3)

عشـقی که زبانی جز زبان معمول ما دارد زبانی که با عشق حسـین و با یاد عاشورا می گردد و حاجت می طلبـد بیانی و رای فهم ما خاکیان دارد:

– ... اصغر (شهید اصغر طاهر) اما همیشه حالت صداقت و سادگی اش برای بچه ها سر مشق بود... این قدر صفا و اخلاص داشت که در قنوت نمازش، دعا ها را به عربی و فارسـی مخلوط می خوانـد. توی اکثر قنوت هایش می خواند: «اللّهم ارزقنا در دنیا زیارت حسـین و در آخرت شـفاعت حسـین... بچه ها اگر چه می دانستند که اشکالی ندارد، ولی از سر شوخی می گفتند: چرا این جوری دعا می کنی؟ و او با همان صداقت جواب می داد: خدا که عرب نیست به هر زبونی باشد قبول می کند. (4)

و این عشـق بـود که جبهه را نورانی کرد، آن جـا که زنـدگی به اسـتقبال مرگ بـا افتخـار می رفت و شایـد این مرگ بود که از عزم راسـخ دل باختگان می گریخت :

– بر سـر جنازه قطعه قطعه شان که رسـیدیم... یکی از بچه ها گریه کنان کاغذی را که لکه های خون رنگینش کرده بود به دستم داد: تاریخ نوشته از شب جمعه، شب عملیات، یعنی همین شب

1– مردان درد – روز عاشورا بر می گردم – رحیم مخـدومی – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات / 14 – تهران – 1370 – ص 23 و 29

2– رنگ زخم – شب سیاه – آزاده محمد غلامی ـ ص 12

3- بهشت برای تو - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات / 31 - تهران - 1370 - یاد ها و درد ها - محمود جوان بخت - ص 98

4- تیپ 83 - قنوت اخلاص - راوی: طلبه مهدی عزیزان - ص 66

گذشته بود، بالای کاغذ (شهید محمد ضیایی) نوشته بود که: این حرف ها را با خدا می زنم:... خدایا دیگر تا کی صبر کنم، امکانش هست که امشب مرا شهید کنی، امکان دارد فراغ ما را از بین ببری، می شود دیگر از داغ بچه ها آتش نگیرم و راحت شوم، خدایا می شود امشب، آخر زندگی من باشد، امشب دیگر بیایم پیش تو... (1)

این خاک مطهر است که شایستهٔ سجده می باشد:

- می خواهم خاک شلمچه را به خانه ببرم... برای این که مهر درست کنم و به دوستانم هدیه کنم. این خاک کیمیاست. خون هزاران شهید مظلوم در آن جاری است. (2)

این عشق است که اسارت گاه شامیان را مدینهٔ فاضله می سازد تا نشان دهد که نیاز واقعی این انسان دور از اصل خویش ماند، نان و مال و نام و خاک نیست:

- بچه های مذهبی و اهل نماز و روزه و دعا به جز چند مورد اختلاف سلیقه که با هم داشتند، در محیط اردوگاه چنان با هم با صفا و صمیمیت و دوستی و برادری زندگی می کردند که به جرأت می توان گفت در کم تر جای روی زمین، انسان ها این چنین با تفاهم زندگی می کنند. (3)

6- طاعت:

و ثمرهٔ این عشق طاعت است و می کرد، عمل است و سر سپردگی، زندگی را، فکر و اندیشه و نیت و انگیزه و احساس را به پای خدا ریختن و هر چه هست و هر آن چه می شود را از او دانستن و به دنبال رضای خدا و اولیاء او حرکت کردن. و این عمل و طاعت هم در حوزهٔ زندگی فردی و هم در عرصهٔ زندگی اجتماعی شکل می گیرد و این عمل تنها محدود به انجام طاعات و عبادات مرسوم محدود نبود، خدمت کردن و رفع نیاز برادران دینی بود که اولویت ها را معین می کرد. چه بسیار در خاطرات رزمندگان می خوانیم که آنان که نیمه شبان به شوق گزاردن نافلهٔ شب بر می خاستند، کفش های برادران خود را نیز واکس می زدند، رخت های شان را می شستند، توالت ها را می شستند و راه های فاضلاب را تمیز می کردند، کار هایی که شاید هر کسی به انجام آن رغبت نداشته باشد و آن هم اغلب به صورت نا شناس تا ریایی نشود و اجرش محفوظ بماند و این عمل است که فاصله ها را از بین می برد و دل را جلا می بخشد و امکان حضور «خلوص» و «یقین» را فراهم می آورد:

- در اسارت، خدمت به دیگران خیلی زیبا بود و سخت ترین کار ها برای بچه ها، شیرین ترین کار ها بود. شب های جمعه، درون آسایش گاه لبریز از آه و نالهٔ کمیلی ها می شد و نیمه شب های آسایش گاه سر شار از «الهی العفو های» نماز شب خوان ها بود. آن جا احساس می کردیم به خدا خیلی نزدیکیم و بین

1- تیپ 83 - نامه درخواست - راوی: طلبه مسعود تاج آبادی - ص 106 و 107

2- ییلاق سنگر ها - حسن قدمی - ص 40

3- دیوار های بغداد (جلد 2) - جواد محمد پور - ص 108

ما و او مانعی نیست و این بود که هر چه می خواستیم به او می گفتیم و او در سختی ها یار و یاور مان بود. (1)

و در عین حال تقیدی که آنان نسبت به انجام طاعات و عبادات داشتند آن هم درست بر طبق احکام شرع مقدس :

- یکی از نیاز های مبرم اسراء اطلاع داشتن از احکام شرعی بود، نه رساله ای در اختیار داشتیم و نه منبع معتبری.... تا این که بچه ها تصمیم گرفتند از طریق نامه مسائل شرعی را از خانواده ها شان در ایران بپرسند. نامه ها از زیر سانسور رد می شد و بعد از چندی جواب نامه ها آمد... این نامه ها جمع آوری شد و به دست مسئول احکام شرعی اردوگاه داده شد. او خودش طلبه ای بود از مشهد که تسلط زیادی بر احکام داشت. با استفاده از مطالعات قبلی و نامه ها مجموعه ای درست کرد که چیزی مثل رساله شد و بدین ترتیب مقداری از مسائل حل شد. (2)

و این تقید نه فقط در میدان نبرد و نه در اسارت بلکه با تن مجروح و تا آخرین لحظات نیز با آنان همراه بود:

- ... محسن (شهید حاج محسن الشریف) و برادرش شیمیایی می شوند... دیدم تمام بدنش سوخته است و چشمانش دیگر نمی بیند به سختی نفس می کشید و وقتی احوال او را پرسیدم گفت: الحمد للّه، آفتاب رفته است یا نه؟ من هنوز نماز نخوانده ام! از هوش و حواس و تقیدش به احکام اسلامی در شگفت بودم... (3)

ایمانی که با شناخت و آگهی برگزیده شود، با روح و جان انسان پیوند می خورد و در قلب انسان ریشه می دواند و ورای باور های معمولی است که با ترسی و هولی و یا دردی از یاد برود و یا با نشاطی و شوقی فراموش شود، این ایمان در بزنگاه ها و در گردنه های هراسناک زندگی، آن جا که باید انتخابی صورت بگیرد حرف اول را می زند و فلاح و رستگاری و رشد و رویش را به ارمغان می آورد:

- در میان برادران مجروحی که به بیمارستان منتقل شدند، صورتی سوخته که از سوختگی فراوان قابل شناسایی نبود به چشمم آشنا خورد... ترکش خمپاره به بدنش (شهید بیات) اصابت کرده بود. تمام بدنش مانند آبکش سوراخ سوراخ و قسمتی از اعضای درون شکم او به بیرون ریخته بود... پاسداری که روزه بود و می خواست افطارش را در کنار معلم بزرگوارش، معلم شهادت حسین بن علی (علیه السلام) باز کند. چندین بار آب خواست با آن که در حال مرگ بود دستانش را از هم باز می کرد... اما هر بار که آب را به لبان سوخته اش نزدیک می کردیم مانع این کار می شد و با دستش آب را کنار

1- وحشت گاه اسارت - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات آزادگان/ 18 - تهران - 1372 - با خدا بی فاصله - لطف اللّه روشن دل - ص 77

2- دیوار های بغداد - جواد محمد پور - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات آزادگان/ 14 - تهران - 1370 - ص 35

3- معراج، یاد واره شهید محسن الشریف - صص 26 و 27

می زد. یکی از دکتر ها می گفت: چیزی که باعث شده است او با این همه سوختگی و جراحت زنده بماند شوقی است که او در روزه بودن دارد. (1)

– ... من سعی در خنثی سازی مین داشتم که ناگهان انفجار شدیدی رخ داد، به عقب پرتاب شدم و دیگر هیچ نفهمیدم وقتی به خودم آمدم متوجه شدم به روی زمین افتاده ام... روی صورتم احساس سنگینی می کردمT دندان هایم به هم جفت نمی شد و دهانم کج مانده بود. دستی به صورتم کشیدم و متوجه ورم آن و و سوراخی بر روی صورتم شدم. برخاستم و به سوی نیرو های خودی دویدم ... من که هر لحظه درد صورتم بیش تر می شد، فریاد زدم: حالم خوب است به سوی این نا نجیب ها بروید... ناگهان صدای ناله سربازی را شنیدم... سلاحش را برداشتم تا به جلو بروم، علی پور دستم را گرفت و خواهش کرد که به خاطر خون ریزی صورتم منصرف شوم؛ ولی نمی توانستم بمانم لذا برای حرکت آماده شدم، علی پور زخم صورتم را پانسمان کرد بعد به راه افتادم... (2)

و این چنین طاعتی است که تفسیر تحمل درد ها و مصائب می شود:

– ... سپس صحبت رساء و جذاب برادر «حکیم» فرمانده ستاد: برای چه بود این اسارت؟ این همه سختی؟ جوابش روشن است، پیروی از سخن خدا و رسول او و بر پایی دین خدا و در یک کلمه تکلیف... (3)

7- ولایت

تکلیف، طاعتی که در سایه ولایت معنا می یابد، رزمندگان عاشورایی جبهه های غرب و جنوب کشور مان به حق، خویشتن را شناختند و دانستند که برای چه هستند و برای چه باید بروند، زمان خویش و ضرورت های زمان خویش را یافتند و بر اساس آن شناخت از خویشتن و این ضرورت ها به سوی مذهب رفتند و گردن طاعت در مقابل ولایت الهی خم کردند و تکلیف اگر رفتن بود، رفتند:

– سومین نفر (که با او مصاحبه کردم) باقر زجاجی، پانزده ساله، دانش آموز کلاس سوم راهنمایی است:

– چه باعث شد که به جبهه بیایی؟

– معلوم است وظیفهٔ شرعی. امام فرمودند، ما هم عمل کردیم. (4)

رفتند، چه عاشورا به این نسل و به همهٔ اعصار آموخت که تکلیف سن و جنس و حسب و نسب نمی شناسد، آن چه که اولویت دارد انجام تکلیف است:

– ... راستی چه فاجعهٔ بزرگی بود! چه مصیبتی! و چه شکست بزرگی! برای هیچ کس قابل

1- برگزیده ها (2) وزارت ارشاد اسلامی – اداره کل انتشارات و تبلیغات – 1365 ـ آسمان گریه می کند – میترا بیات – صص 166 و 167

2- دخمه – انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی – تهران – 1366 ـ مین یاب – محمد مسعود بهمنی – ص 21

3- ییلاق سنگر ها - حسن قدمی -ص 30
4- سفر به جنوب - رضا رهگذر - ص 27

تحمل نبود، هر بیننـده ای را دیوانه می کرد، هر اعصاب پولادین را خرد می نمود، فاجعه ای با این شدت و با این عمق مصـیبت... و گلولهٔ دشـمن نیز هم چنان بر ما می بارید ولی کسی دیگر به مرگ توجهی نداشت... من (دکتر چمران) نیز برای لحظه ای آن قدر منقلب شدم که دنیا در نظرم تیره و تار شد... ولی یک باره در مقابل مسـئولیت بزرگی که به عهده داشتم، از کنترل پاسداران و هدایت دوستان و جلو گیری از خطرات احتمالی آینده، به خود آمدم و تصـمیم گرفتم که دریچهٔ احساسات خود را ببندم! سنگ شوم!... و در مقابل به خدا توکل نمایم، و با آغوش باز به اسـتقبال سـر نوشت بروم و قضا و قـدر را هر چقـدر هم که وحشـتناک و درد آلود باشـد با رضا و رغبت بپـذیرم و در این آزمایش بزرگ که تاریـخ و عالم برای من مهیا کرده است، وظیفـهٔ خود را با سـر بلندی انجام دهم. تنها قدرتی که در آن لحظات سـخت و مهلـک مرا کمـک کرد، نیروی ایمان و عرفانی بود که مرا از عالم و زنـدگی و حساب بود و نبود جـدا کرد، فقط خـدا را می دیـدم که شاهد اعمال من است و مسـئولیتی را بر دوش خود احساس می کردم که باید این وظیفهٔ دردناک و سرنوشت ساز را در این لحظات پر مصیبت با صبر و تحمل و توکل به پایان برسانم و جایی برای گفت وشـنود و ذکر و فکر و تأمل و سـکوت و انتظار نیست. بایـد فوراً وارد عمل شـد... (1)

و آن چه که می رسد از اوست، که اوست ولی و نصیر رهروانش:

- مـدت ها بی رادیو مانـدیم، حسابی کلافه شده بودیم. بی اطلاعی از دنیای خارج به ویژه از وضع جبهه ها همه را دمغ کرده بود، همه در تلاـش به دست آوردن رادیویی بودنـد تا این که... . بالاخره ما حالا یک رادیو داشتیم... بچه ها از آن روز اسم رادیو را «مائـدهٔ آسـمانی» و «سفره ابو الفضل» گذاشتند. (2)

آن دل باختگان کوی حسین به خوبی دریافته بودند که: ظهر عاشورا، زمانی که دیگر هیچ یاری باقی نمانده بود، آن روز که حضرت ابا عبد اللّه (علیه السـلام) فریاد بر آوردند و «هل من ناصـر ینصـرنی» گفتند، تاریخ را به پرسش گرفتند و آنان را مخاطب قرار داده اند، آنان دریافته بودند که فریاد هل من ناصـر خمینی در امتداد همان فریاد حضـرت حسین است و از این رو بود که او را ولی جان و مال خویش دانستند و در راهش جـان و روح و تن دادنـد و حتی آن لحظه که دیگر توانی برای حرکت نداشـتند با دل و زبان همراهیش می کننـد و خالصانه ترین حاجت ها را از درگاه الهی برای او می خواهند:

- ... وقتی به واسـطه جراحت شدید محسن (شـهید محسن الشـریف) را به تهران منتقل کردند... اکثر جا های بدن محسن سوخته شده و تمامی پوست بدنش تاول های درشت زده بودند گاز های

1- کردستان - دکتر چمران - ص 64 و 66

2- دیوار های بغداد - جواد محمد پور - ص 51 و 52

شیمیایی در درون ریه های او نفوذ کرده و نفس کشیدن را برای وی دشوار کرده بود. دهانش نیز کاملاً تاول های درشت زده، گلو و دهانش جراحت های عمیق برداشته بود به حدی که قادر به حرف زدن نبود. چشم هایش هر دقیقه بیش از پیش در هم فرو کشیده و بیش تر بسته می شدند. به او گفتم: محسن جان تو باید خیلی دعا کنی و بعد منتظر شدم تا دعا کند دیدم دستان مجروحش را بلند کرد و دعا کرد نه برای سلامتی اش و نه هیچ کس دیگر، «خدایا امام را تا انقلاب حضرت مهدی (علیه السلام) زنده نگه دار...» و فقط همین دیگر هیچ. (1)

در سخت ترین لحظات زندگی و درگاه اسارت و در مقابل دژ خیمان حرمتش را پاس می دارند و نام او را بالا تر از جان خویش می دارند:

- ... با خشونت به داخل سلول پرت شدم و بلافاصله جریان شدید برق تمام بدنم را لرزاند... می فهمیدم که دارم بی هوش می شوم ... مدتی که گذشت مرا از سلول بیرون بردند و تا اتاق باز جویی متحمل ضربات بی رحمانه می شدم. به محض این که چشم سرگرد به من خورد، لبخند وقیحی صورتش را پر کرد و گفت: خب بالاخره باز هم اومدی، حالا به خمینی فحش بده! نمی دانستم خصلت آدم است یا چیز دیگری که شرایط هر چه دشوار تر و جان فرسا تر می شود، لجاجت مقدسی، به ویژه در این گونه موارد آدمی را فرا می گیرد. احساس کردم باید جواب سرگرد را بدهم: ابن سید لباس پیامبر را بر تن دارد و من هرگز به او توهین نمی کنم. (2)

ولایت واژه ای نیست که بتوان آن را در قالب الفاظ خشک و قانونمند تعریف کرد، بلکه باید آن را در عمل دید، چشید و به باور نشست. در طی هشت سال دفاع مقدس، بودند بسیاری از رزمندگان که ولایت خود را به ابا عبد اللّه در عمل باور کرده بودند و به یقین می دانستند که سالار این قافله کیست و لبیک گویان به سوی حرم او می شتافتند:

- برادر حسین محمدی اعزامی از ورامین بود. محمدی می گفت: - این بار سوم است که به جبهه می آیم. دفعه پیش چشمم را تقدیم ابو الفضل العباس کردم این بار می خواهم به اذن خداوند جانم را فدای سید الشهدا کنم... در یک سمت نماز خانه، عکس بزرگی از امام حسین بود که خیلی جلب توجه می کرد.... برادر محمدی... آهی کشید و گفت: من این عکس را همیشه با خود دارم هر وقت که به این چهره خیره می شوم، یک باره احساس می کنم که در صحرای کربلا هستم... یک هفته از اقامت ما در نقاهت گاه گذشت در این مدت بار ها برادر حسین محمدی نزد فرمانده رفت و تقاضای اعزام به خط مقدم را کرد... ولی فرمانده می گفت: برادر محمدی شما مجروح هستید و دین خود را به انقلاب ادا

1- معراج - یادواره شهید محسن الشریف ـ ص 34

2- دیوار های بغداد - جواد محمد پور - ص 23

کرده اید... وقتی که از خواب بیدار شدم حسین را دیدم که نشسته و اشک می ریزد... به آرامی گفت دیشب خواب عجیبی دیده ام... آقایم مرا می خواهد و من هر چه زود تر باید بروم... (و رفت)... یک هفته از رفتن حسین گذشت یک روز صبح آمبولانسی آژیر کشان وارد محوطه نقاهت گاه شد... و در یک لحظه من توانستم صورت مجروح را ببینم. وای این صورت خون الود حسین بود... و خداوند تقدیم جان را نپذیرفته بود... (1)

و دور نیست اگر بگوییم که حضرت نیز آنان را چون انصار خویش قبول داشتند و هم چون روز عاشورا، در هر عملیات و در هر سنگر در کنار شان بودند و تسلی بخش دل ها شان می گشتند و در وقت شهادت بر بالای سر شان حاضر بودند:

- ... هم رزم نزدیک مجروح سر دوست خود را گرفت تا از زمین بلند. اما ناگهان صدای ضعیفی از مجروح بلند شد... هم رزمش سر خود را خم کرد تا بفهمد که در این آخرین لحظات هم رزمش (مجروح) چه تقاضایی دارد ... که صدای دوستش بلند شد: «چرا سرم را بلند کردید؟ چرا نگذاشتید سرم همان جا باشد؟ ... آخر برادر شما نمی دانی که سرم روی پای چه کسی بود! سرم روی پای آقا ابا عبد اللّه الحسین (علیه السلام) بود، سرم روی پای عزیز فاطمه بود، چرا نگذاشتید همان جا بمانم...» رزمنده این را گفت و در حالی که زبان خود را برای سلام به حضرت، به زحمت حرکت می داد، به لقاء اللّه پیوست... (2)

8- شهادت:

و انسانی که به عشق و طاعت و ولایت رسید از حق تعالی رزق هایی چون شفاعت و توسل و شهادت و زندگی مستمر را خواستار می شود و شهید در شهادتش به این وسعت رزق ها دست می یابد و شهادت یعنی مرگی که انتخاب می کنیم تا در مرگ مان نیز دشمن سوز باشیم و همراه ساز:

- ... جنگ ما واقعاً یک جنگ عقیدتی است، صحنه هایی که سجده های طولانی و قنوت های با خضوع و ناله های نماز شب را در خود داشت. انسان های آن چه شب های زیبایی را به صبح می رسانند و چقدر تماشایی بود آن لحظه ای که قصد سفر به لقاء اللّه را می کردند. گویا سال های عمر شان را برای رسیدن به همان لحظه گذرانیده بودند و گویا مدت ها خود را برای سفر آماده ساخته اند. همیشه می دیدی که چند لحظه قبل از شهادت مدتی را به خود مشغول هستند و فارغ از دیگران در گوشه ای نشسته اند و زمزمه آرامی را با خود دارند، گویا از وقتی که فهمیده اند مقبول درگاه الهی شده اند از هر آن چه که تا به حال کردهاند شرمگین اند و دارند حساب خود را با مولای شان پاک می کنند و سر انجام صبح

1- مثل پرنده - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات/ 53 - تهران - 1372 - به دنبال آقا - جانباز عیسی چاه کار - صص 19-16

2- روایت عشق - حسین (علیه السلام) به بالین شهدا می آید - صص 32 و 33

شهادت با آن سپیده نورانی خود روح شان را پرواز می داد. در آن صبح طراوت صورت شان هزار سخن دیگر با اهل دل داشت... به آرامی به قتل گاه عشق وارد می شدند، وضو می گرفتند و با دوستان خدا حافظی کرده مشتاقانه به بستر مرگ شیرین تر از عسل می شتافتند. (1)

شهید آن بود که شناخت و عاشق شد و اطاعت کرد و ولایت پذیرفت و چون دیگر این جهان گنجایش روح پر عظمت او را نداشت پر کشیده و رفت، بی هیچ بهانه ای:

- آزاده ابراهیم بیگی می گفت: رفیقی داشتم اهل اصفهان، وقتی به جبهه آمد خیلی کوچک بود، هر چه خوبان همه داشتند او تنها داشت... پیش برادران روحانی که می رفت تقاضا می کرد که برایش از قیامت و حساب و کتاب و مکافات عمل حرف بزنند... به یکی از هم شهری هایش گفته بود: تو به زودی به ایران بر می گردی ولی من از دنیا می روم... یک شب که از کربلا آمده بودیم در خواب دیدم که همه دور ضریح امام حسین (علیه السلام) می گردند و او در کناری ایستاده و نظاره می کند. در این فکر بودم که چرا طواف نمی کند که ناگهان دیدم که ضریح آقا دارد دور او می گردد... همین که از خواب پریدم دیدم که او در قنوت نماز شب است و می گرید... ما نگران حال او بودیم با این که می دانست ولی طوری زندگی می کرد که انگار صد سال دیگر زنده خواهد بود. در کار ها فعالانه شرکت می کرد، درس می خواند، ورزش می کرد و به نظافت و شست شو می پرداخت.

- ... آن روز به جمع بازی کنان فوتبال رفت، نیمه اول که تمام شد برای استراحت کنار دیوار نشست، لحظه ای بعد قلبش از کار ایستاد و سرش به زمین خورد... آن روز فهمیدم که چرا شب قبل بیش از شب های دیگر عبادت کرد و تا صبح خوابش نبرد. پرواز زود رس او نه تنها دل ما بلکه دل سنگین عراقی ها را هم سوزاند. (2)

درس هایی که از عاشورا آموختیم

اشاره

این همه را گفتیم تا یادمان نرود که هشت سال دفاع مقدس را وامدار محرم و عاشورا هستیم، این عاشورا بود که به ما آموخت باید برای احقاق حق و نهی از منکر و امر به معروف و در مقابل ظالم جهاد کرد، این عاشورا بود که به ما آموخت چگونه دست بیعت با حسین (علیه السلام) بدهیم اگر چه دستی در کار نباشد:

- ... آفتاب داغ حکمران مطلق آسمان و زمین بود. زمین داغ داغ بود... به طرف چادر برگشتم که چشمم به یکی از بی سیم چیان گردان افتاد. در عملیات خیبر دست راستش را برای خدا هدیه داده بود، با این حال باز به جبهه آمده بود همیشه به عشق و ایمان او غبطه می خوردم. تعدادی

1- جدال در زیویه - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات/ 29 - تهران - 1370 - یک بال و صد پرواز - شهید محمد تقی مشکوری - ص 15 و 16

2- ییلاق سنگر ها - محمد حسن قدمی - ص 23 - 25

چفیه در دستش بود.... رفت دم منبع آب و یک یک چفیه را خیس کرد و با تنها دستش آن ها را چلاند تا آبش گرفته شود. راه افتاد به سوی چادر شان، خیلی آرام وارد چادر شد، چفیه ها را روی بچه ها که در خواب بودند انداخت تا شاید به این وسیله کمی خنک شوند. از خودم خجالت کشیدم. نمی دانم چرا یاد این رجز قمر بنی هاشم افتادم که: (وَ اللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمُوا یَمینی إِنِّی أُحامِی أَبَداً عَنْ دِینی) (1)

آموخت که چگونه مرگ مان را انتخاب کنیم، اگر چه معلم ما طفلی شش ماهه باشد:

- بعد از شهادت او (شهید سید جعفر حجازی) بچه ها دفترچه خاطراتش را آوردند روز ورود مان به فاو... روز سوم شعبان، میلاد امام حسین (علیه السلام) را ثبت کرده بود و نوشته بود: خدایا مرا مثل علی اصغر حسین بپذیر ... وقتی در عملیات به پیش می تاخت ترکشی گلویش را درید و او هم رفت... (2)

آموخت که چگونه هجرت کنیم و شهید شویم تا همراه ساز باشیم، آموخت که چگونه در غم پرواز یاران و هم رزمان خود را دل داری دهیم و آموخت که چگونه به اسارت برویم و استوار باشیم، این زیارت عاشورا بود که روح های متعالی را پرورش می داد، قلب ها را محکم و استوار می کرد، هم درد و هم درمان بود. هم از درد می گفت و هم درمان دل های داغ دیده بود:

- نماز تمام می شود و پشت بندش زیارت عاشورا: - السلام علیک یا ابا عبد اللّه - به قول جیودی، نمک سفرهٔ عبادت است این زیارت. (3)

- ... و به قول بچه ها آدم یک وقت هایی احساس می کند به گریه احتیاج دارد، دوست دارد دعای توسلی، زیارت عاشورایی، گیر بیاورد و در تاریکی شب هوار بکشد و عقده هایش را بریزد بیرون... (4)

این عاشورا بود و این عشق حضرت ابا عبد اللّه بود که غم دوری از وطن را در سال های متمادی اسارت برای اسیران آسان تر می کرد، اگر به خاطرات آزادگان مراجعه شود، آن چه که در اکثر قریب به اتفاق این خاطرات می توان یافت، خاطراتی است که این عزیزان در رابطه با محرم و برگزاری مراسم عاشورای حسینی دارند و علیرغم شدت عمل نیرو های بعثی و ضرب و شتم های شدید و زندان رفتن و شکنجه شدن باز هم چنان به برگزاری این مراسم می پرداختند:

- شب های محرم دوران اسارت، فراموش نشدنی است دور از چشم نگهبانان مراسم نوحه خوانی و حتی تعزیه بر پا می کردیم، شب عاشورا قرار گذاشتیم رأس ساعت نه تکبیر بگوییم. سر ساعت، بانگ «اللّه اکبر» تمام سالن های اردوگاه را به لرزه انداخت. چند دقیقه بعد، بعثي ها هراسان، هجوم

1- بهشت برای تو - دست خدا - عبد اللّه عوایدی - ص 15 و 16

2- تیپ 83 - خواست های سید - راوی: طلبه مهدی عزیزان - ص 93

3- ییلاق سنگر ها - محمد حسن قدمی - ص 27 و 28

4- مردان درد - غریبه آشنا - مخدومی - ص 16

آوردند و باتوم خوران مفصلی راه افتاد. (1)

- با دیـدن تکه پارچـهٔ سـیاه و تفتیش بی سابقـهٔ بچه های آسایش گاه به قدری عراقی ها حساس شدند که در روز تاسوعا و عاشورا جلو هر اتاقی یک نگهبان گذاشـتند... اما مگر می شود عشق حسـین و شهدای کربلا را از دل شیعه، به ویژه شیعیان ایران خارج کرد؟... بچه ها از اتاق ها با پای برهنه خارج شدند و در حالی که روی زمین اردوگاه قدم می زدند، ذکر می گفتند و هر چند نفر برای هم مصیبت ابا عبد اللّه را زمزمه می کردند. کم کم حرکت خود جوش بچه ها شـکل منظمی به خود گرفت و به سمت زمین بازی راه افتادند و به دو دسته تقسیم و مشـغول عزا داری شدند. تقریباً عزاداری علنی شده بود و بچه ها سـینه می زدند... کنترل جمعیت از دست عراقی ها خارج شده بود... آن روز حالت معنوی بی سابقه ای در محوطهٔ اردوگاه محسوس بود. (2)

و بـاز می بینیم در حین اسـارت و در اوج سـختی هـا و مرارت هـایی که اسـرا متحمل می شدنـد، عشق به زیارت حرم ابا عبـد اللّه (علیه السلام) هنوز در دل های شان موج می زد و آن چه که اندوهگین شان می سازد بیش از هر چیز غم غربت آن حضرت است:

- ... همین که اولین اتوبوس در چنـد صـد متری حرم آقـا ابا عبـد اللّه (علیه السـلام) توقف کرد، در اتوبوس باز شـد، اولین نفر با سـینه و صورت خود را به زمین کوبید و در حالی که اشک می ریخت، خود را کشان کشان به سـمت حرم یار رساند، نفر دوم و سوم و چهارم و... نیز به اولین نفر اقتـدا کرده، چنین کردنـد. مردم کربلا که در پیاده رو ها جمع شـده بودنـد، شدیداً تحت تأثیر قرار گرفته، اشک می ریختند. سربازان عراقی که وضـعیت را این گونه دیدند سـعی کردند مانع این حرکت بچه ها شوند، اما دیگر کار از کار گذشـته بود... وارد صـحن و سرای آقا که شدیم، قلب مان به درد آمد. مانده بودیم برای شهادت آقا گریه کنیم یا برای عزای.... ضریح را آن قدر گرد و خاک گرفته بود که دست بچه ها سیاه می شد و.... چند نفر از بچه ها سریع پیراهن خود را در آوردند و مشغول غبار روبی ضریح آقا شدند... (3)

*****

و این چنین است که حماسهٔ هشت سال دفاع مقدس بنابر خاطرات آنان که در آن سـهیم و دخیل بودند با حماسهٔ عاشورای حسـینی پیوند می خورد و به بار می نشیند.

بخش دوم

در طول تاریخ جهان جنگ های بی شـماری رخ داده که در اغلب آن ها جنگ مابین حق و باطل و ظالم و مظلوم صورت گرفته است و در طی تاریخ جهان اسلام و پس از واقعهٔ خون بار کربلا قیام ها و

1- مثل پرنده - هنر زندان بعث - جانباز آزاده مجید غلبنی - ص 13

2- دیوار های بغداد - جواد محمد پور - صص 118 و 119

3- دیوار های بغداد - جواد محمد پور - ص 145 - 147

نهضت ها و جنگ های متعـددی نیز رخ داده که یا به خون خواهی خاندان اهل بیت و سـید الشـهداء (علیه السـلام) بوده و یا به پیروی از ایشان و به جهت مبارزه با ظلم، اما شاید هیچ کدام از این مبارزات ویژگی های حماسهٔ هشت سال دفاع مقدس را از جهت شباهت و الگو گیری از نهضت عاشورا را نداشـته باشد و از سویی طول مدت این جنگ و حضور رهبری بی مانند یعنی حضرت امام (سلام اللّه علیه) در رأس این جنگ، این حماسه را نسـبت به بسیاری از جنگ ها و مبارزات تاریخ اسلام برتری می دهد. در قسمت اول این مقاله، آن چنان که رفت نشان داده شد که در طی این هشت سال، رزمندگان اسلام با الگو گیری از مکتب حسین بن علی (علیه السلام) توانستند مبارزه کنند، شهیـد شونـد و یـا به اسـارت برونـد و عاشورا، به خلاف آن چه که برخی نا آگاهان و یا غرض ورزان آن را در هاله ای از اسـطوره و ابهام و خرافات پوشانده اند و معتقدند که عاشورا واقعه ایست که هرگز تکرار نمی شود، درسی است که در هر عصری و در هر مصری می شود آن را آموخت و بنابراین ملاک برای حرکت و جهاد باید انجام تکلیف باشد، آن چنان که امام می فرمایند:

«سـید الشـهداء (سـلام اللّه علیه) وقتی که می بیند که یک حاکم ظالمی، جائری، در بین مردم دارد، حکومت می کند، تصـریح می کند. حضـرت که اگر کسـی ببینـد که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، ظلم دارد به مردم می کند، باید مقابلش بایسـتد و جلو گیری کنـد. هر قـدر که می تواند، با چند نفر، با چندین نفر که در مقابل آن لشـگر هیچ نبود، لکن تکلیف بود آن جا که باید قیام بکند و خونش را بدهد تا این که این ملت را اصـلاح کند، تا این که علم یزید را بخواباند و همین طور هم کرد و تمام شد. خونش را داد و خون پسر هایش را داد و اولادش را داد و همه چیز های خودش را داد برای اسلام. مگر ما، خون ما، رنگین تر از خون سید الشهداء است...» (1)

امام خمینی (سـلام اللّه علیه) در سخنرانی های متعدد، تکلیف را برای امت خود روشن کردند و یاد آور این بودند که نهضت ما در امتداد آن نهضت حسینی است:

«تکلیف ما ها را حضرت سید الشهداء معلوم کرده است، در میدان جنگ از قلت عدد نترسید...» (2)

و دیـدیم که چقـدر خوب این امت آن درس ها را آموختند و خود که بهترین شاگردان این مکتب بودند، معلمان مکتب عاشورا شدند تا به نسل ها و عصـر های بعـد بیاموزند و حجت را بر همه تمام کنند که نهضت سـید الشـهداء می تواند سـر لوحهٔ تمام امور قرار گیرد و به این جهت همان طور که حضرت ابا عبد اللّه از یاران و هم راهان خویش تقدیر می کند و می فرماید:

«همانا من یارانی با وفا تر از یاران خود سراغ ندارم، و بهتر از ایشان را نمی شناسم و خاندانی

1- صحیفه نور - جلد 2 - ص 208

2- صحیفه نور - جلد 17 - ص 58 - 62

نیکو کار تر و مهربان تر از خاندان خود ندیده ام، خداوند از جانب من بهترین پاداش را به شما عنایت فرماید.» (1)

امام (سلام اللّه علیه) نیز از امت خود تقدیر می کند:

«من با جرأت مدعی هستم که ملت ایران و تودهٔ میلیونی آن در عصر حاضر بهتر از ملت حجاز در عهد رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و کوفه و عراق در عهد امیر المؤمنین و حسین بن علی (صلوات اللّه و سلامه علیهما) می باشند.... و آن مسلمانان عراق و کوفه که با سید الشهداء (علیه السلام) آن شد که شد و آنان که در شهادت دست آلوده نکردند یا گریختند از معرکه و یا نشستند تا آن جنایت تاریخ واقع شد. اما امروز می بینیم که ملت ایران از قوای مسلح نظامی و انتظامی و سپاه و بسیج تا قوای مردمی از عشایر و داوطلبان و از قوای در جبهه ها و مردم پشت جبهه ها با کمال شوق و اشتیاق چه فداکاری ها می کنند و چه حماسه ها می آفرینند...» (2)

و شاید بالا تر که امام وثوق و اطمینانی بی مانند به امت خود داشت:

«قدرت ها و ابر قدرت ها و نوکران آنان مطمئن باشند که اگر خمینی یکه و تنها هم بماند به راه خود که راه مبارزه با کفر و ظلم و شرک و بت پرستی است ادامه می دهد و به یاری خدا در کنار بسیجیان جهان اسلام، این پا برهنه های مغضوب دیکتاتور ها، خواب راحت را از دیدگان جهان خواران و سر سپردگانی که به ستم و ظلم خویشتن اصرار می نمایند سلب خواهد کرد.» (3)

و این بر همهٔ امت روشن بود که این جنگ به اتهام مسلمان بودن ما بر ما تحمیل شده و جز با لبیک به امام عصر نمی توان انجام تکلیف کرد و از این روست که وصیت نامهٔ شهدای این جنگ، رنگ و بوی زیارت عاشورا را می دهد:

«خدایا تو محال را ممکن نمودی. تو به من فرصت دادی که در مقابل زور بایستم و بر خلاف سیل شنا کنم و در میان طوفان، کلمهٔ حق را ادا نمایم. اماما، پیام شما را شنیدم و چون جز خون خویش چیزی نداشتم، نثار اسلام نمودم. باشد که با خون نا قابلم بتوانم گامی مثبت برای اسلام عزیز بردارم، برادران مؤمنم باید انقلاب حسینی را دنبال نماییم تا انقلاب خمینی استمرار داشته و به انقلاب مهدی (عجل اللّه تعالی فرجه) برسد. همان طور که یاران حسین شهید شدند تا انقلاب خمینی پا بر جا بماند، ما نیز باید شهید شویم تا این انقلاب به انقلاب حضرت مهدی (عجل اللّه تعالی فرجه شریف) متصل شود. برادران مؤمنم... برای نابودی تمامی ابر شیطان ها به ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام لبیک بگویید... مادرم برای من گریه مکن و اگر خواستی گریه کنی بر حسین و یارانش اشک بریز تا صبر بر تو ببارد و آرامش جایگزین

1- ارشاد مفید (ترجمه شده) - ج 2 - ص 92 و 93

2- صحیفه انقلاب (وصیت نامه سیاسی - الهی امام خمینی) - ص 12

3- فریاد برائت - وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی - ص 13 و 14

ناراحتی های شما شود... و در آخر چند وصیت با همه می نمایم:.... 3- بچه های تان را با شهادت آشنا نمایید و درس شهادت را به آن ها بدهید تا مجاهد شوند. 4- دست از امام بر ندارید که اهل کوفه می شوید و تا ابد پشیمان خواهید شد... (10)

و از این جهت بود که جبهه ها را کربلا می دیدند:

- به شلمچه رسیده ام، مقتل یاران حسین (علیه السلام)... (1) و شب های عملیات را هم چون شب عاشورا به صبح می رساندند:

- در سراسر منطقه بانگ اللّه اکبر طنین افکند، بعثی ها دست و پای خود شان را گم کرده بودند، چرا که بچه های گریه و دعا و نیاز دیشب، حالا داشتند مثل شیر بر دشمن پنجه می انداختند... (2)

نشان دادند که شهادت طلبی شوقی است که بر زندگی کردن و ماندن برتری دارد:

- شب پرواز و شب رفتن به حجله بود، عروس شهادت در انتظار شان بود. حاج علی فرمانده گردان آمد... چند لحظه به بچه ها نگاه کرد و بعد: می دونم که الان چه حالی دارید. می دونم که الان برای بعضی ها تداعی کننده شب عاشور است... شما که غواصان دریای عشقید، خط شکنان این عملیات هستید، امام منتظر کار شماست...

نشان دادند که عمری «یا لیتنا کنا معک» را به لقلقهٔ زبان نگفته اند:

-... فرمانده سپاه پاسداران کردستان برادر «ناصر کاظمی» از همان ابتدای سخنانش گفت:... حضور در این عملیات از همین لحظه جنبهٔ داوطلبانه دارد. آن کسانی که احساس می کنند نمی توانند و یا آمادگی شرکت در عملیات را ندارند می توانند از همین مکان بر گردند و آن کسانی که عزم جزم نموده اند ما را یاری کنند، بدانند که در این عملیات امکان باز گشت بسیار کم است... ما با دشمنی می خواهیم درگیر شویم که ... مقابله با آن ها فداکاری شما عزیزان را می طلبد... (3)

و به راستی اگر بودند در کربلا- و بودند در ظهر عاشورا آنان نیز تن شان را حصار ابا عبد اللّه (علیه السلام) می کردند تا از گزند تیر ها محفوظ بماند و چون امروز هستند و در عاشورای خمینی حاضر، امروز نیز همان می کنند که باید انجام دهند تا بیاموزانند که نهضت عاشورا درسی برای همهٔ عصر ها و نسل هاست:

- ... عبد اللّه (عبد اللّه پستچی، فرمانده گردان حبیب از لشگر 27 حضرت رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلم)) در برابر گروهان ایستاد و آرام شروع به صحبت کرد: برادر ها، جایی که امشب قراره کار کنیم... گردان ما هم چندان شانسی ندارد، ما فقط بر حسب تکلیف می رویم توی دشت که قدم بگذاریم، دوشکا های

1- ییلاق سنگر ها - حسن قدمی - ص 38

2- مثل پرنده - نور آبی - جانباز ناصر نعیمی راد - ص 48

3- جدال در زیویه - جدال در زیویه - عباس پاسیار - ص 35 و 36

عراقی هستند و ما نمی دانیم چند نفر بر می گردند، اما این را بگویم که شاید هیچ کس نتواند بر گردد. هوا تاریک است، هر کس نمی خواهد بیاید همین جا بماند، این جا امن است. عجب شبی بود! عبد اللّه جلوی ستون به راه افتاد و شصت نفر هم به دنبالش... ناگاه عراقی ها نارنجک انداختند و او (عبد اللّه) قدش خمید، یکی از کنارم فریاد زد: ای وای... خدایا ... برادر عبد اللّه! و در میان صخره ها دوید. مبهوت مانده بودم یک نگاهم به او بود و یک نگاهم به سنگر عراقی. شبحی شوم بالای سنگر آمد و اسلحه اش را به طرف عبد اللّه گرفت فریاد در دل دشت پیچید: عبد اللّه... عبد اللّه و آن که از کنار مان دویده بود، خود را روی عبد اللّه انداخت و گلوله ها بر بدنش باریدن گرفت... عبد اللّه را که هنوز نیمه جانی داشت به شیاری در کنار یک تخته سنگ کشاندیم.... اما اگر شهید خان زاده که خود را سپر بالای فرماندهش کرده بود، می خواست از عبد اللّه بنویسد، به راستی چه می نوشت؟ (1)

امت اسلامی ایران نشان دادند که هنوز می شود از حبیب بن مظاهر درس گرفت، هنوز می شود از حضرت قاسم (سلام اللّه علیه) درس گرفت، هنوز درسی را که آن ها داده اند تازه است و هر جا که ظالمی باشد می شود سراغ از آن ها گرفت و چه زیبا گفت امام که «ما را سید الشهداء این طور هماهنگ کرد.» (2)

- از خاطرات دکتر چمران در قضایای پاوه: در پاوه پیرمردی 60 ساله با ریش سفید به سراغم آمد و درخواست کرد که او را به صف اول معرکه بفرسم تا به شهادت برسد، از او پرسیدم که چه تعلیماتی دیده است که چنین آرزویی دارد؟ با التماس و تضرع می گفت: افتخار شهادت را از من سلب نکنید، مرا برای پاسداری راه ها و کوه ها نفرستید، من فقط به امید شهادت آمده ام و راستی اشک می ریخت و با الحاح خواستار شهادت بود، جوان دیگری به سراغم آمد، که تک و تنها فاصله کرمانشاه - پاوه را طی کرده بود و به هیچ گروهی و کمیته ای وابستگی نداشت، مسلح هم نبود و حتی تعلیم نظامی نیز ندیده بود. می گفت که یکه و تنهاست، هر کس وابسته به جایی است، گروهی یا کمیته ای دارد، اما او در این دنیا هیچ چیزی ندارد، حتی اسلحه هم ندارد، و تنها چیزی که دارد یک جان است آمده است که جان خود را با اخلاص تقدیم انقلاب بکند. سخنان او آن قدر موثر و خالصانه بود که مرا آب کرد... (3)

در جبهه ها برای نبرد از هم پیشی می گرفتند و از قلت عدد ها شان نمی ترسیدند، اگر چه یزید زمان شان بسیار قوی تر از اجداد خود بود، اما ایمان و عشق آنان کم از ایمان و عشق آباء و اجداد شهید شان نداشت.

1- فرمانده من (دفتر دوم) - عبد اللّه گل علی بابایی - ص 21 - 25

2- صحیفه نور - جلد 10 - ص 218

3- کردستان - شهید دکتر مصطفی چمران - ص 82 و 85

– ... مسئول دسته بودم... و (این) وا دارم می کرد که با نیرو ها صادق و روراست باشم. رو به بچه ها گفتم: «برادر ها توجه کنید! توجه کنید که دشـمن داره نزدیک می شه الآن موقع اینه که بفهمیم چقدر ایمان داریم ما جمع نیرو های دسته مان هفتاد نفر و اونا در حدود دو گردان ما. راه دیگری نداریم به جز مقاومت کردن. پس دلتون رو به خدا بسپارید و ذکر بگید و انگشتان تان را از روی ماشه بر ندارید... (1)

هم چون عباس علم دار و علی اکبر رجز خوان به طلب حریف می رفتنـد و تنها با عشق خـدا و به خاطر خـدا و توسل و توکل بر او بود که شمشیر می زدند و می رزمیدند:

– دوازده نفر سـر چهار راه سنگر گرفته بودیم که چهار دستگاه تانک دشمن با اجرای آتش شدید شروع به حرکت به سوی ما کردند یکی از برادران سـپاهی با تنها گلوله آر– پی – جی که داشت به طرف تانک اولی حرکت کرد و پشت بشـکه ای... موضع گرفت... و با صدای بلند فریاد زد: «ای خـدا، ای کس بی کسان تو خود می دانی که همین یک گلوله است و عزت دین تو در خطر، خدایا خودت یاری کن»، دود و خاک و آتش اطراف برادر پاسدار را گرفت و متعاقب آن صدای انفجار، اولین تانک دشمن تبدیل به جهنمی شد... (2)

و جای تعجب نیست که هم چون علی اکبر (سـلام اللّه علیه) لب تشنه در آغوش فرمانده خود به شهادت می رسند فرماندهی که خود نیز عاقبت تشنه و مظلوم به شهادت رسید:

– در جریان عملیات ناگهان چشم سـعید (پاسدار شهید سعید درخشان فرمانده گردان اهواز) به برادر مجروحی می افتد که خون زیادی از او رفته است، مجروح با نالهٔ ضعیفی به فرمانده می گوید: برادر آب نداری؟ من مجروح شدم و خیلی هم تشنمه سعید دست به قمقمهٔ خود می برد تا مجروح را در آخرین لحظات عمر سـیراب کنـد، اما می بیند که خودش هم آب ندارد، با حالت غمگینی به او گفت: شـرمنده ام من هم آب نـدارم... برادر حالا که تو هم آب نـداری تا در این لحظات آخر سـیرابم کنی لااقل زبانت را در دهانم بگـذار تا شایـد کمی از تشـنگی و سوز عطشم بر طرف شود. سعید می ماند که چه بگوید، اما فوراً تصمیم خودش را می گیرد و در حالی که قطرات اشک صورت هر دو آن ها را پر کرده است چنـد بار صورت مجروح را می بوسـد و به سـر و صورتش دست می کشد. مجروح با نگاه بی رمق خود به او خیره می شود، سـعید خم می شود و با بغض، زبان خود را در دهان مجروح می گـذارد، کسـی چه میداند که در آن لحظات، بر آن ها چه می گذارد؟ چند لحظه بعد، رزمنده مجروح در آغوش سـعید و در حالی که زبان او را به کام دارد جان به جان آفرین تسـلیم می کند... در چند ساعت بعد سعید روی

1– بهشت برای تو – پاتک سایه ها – عباس وطن خواه – ص 13

2– جنگ بولدوزر ها – روز اول – استوار یکم رضا اسدی – ص 14

موتور نشسته است... که ناگهان گلوله مستقیمی به پیشانی اش اصابت می کند و او را به ابدیتی پیوند می دهد که ساعاتی دوست مجروحش به آن پیوسته بود. (1)

فرماندهانی که غربت و مظلومیت سربازان شان را درک کرده اند، هم چون حضرت سیّد الشهداء که تا آخرین دم بر بلندایی رجز می خواند تا اهل حرم بدانند که هنوز پشتیبان و یاوری دارند و هنوز فرمانده شان زنده است:

- صدایم را بلند می کنم... خب منم می خواهم بیام پیشت... با التماس می گوید (شهید فرمانده سعید سعیدی): عراقیا دارن میان جلو، از بچه ها دیگه کسی نمونده، همه ریختن روی زمین خودت که داری می بینی، تا عصر خدا می دوند چی می خواد بشه، بگذار ... بگذار حداقل یکی یکی شهید بشیم... بگذار بچه ها بی کس نمونن... (2)

پدرانی که نشان دادند: سال هایی که در زیر علم حضرت ابا عبد اللّه (علیه السلام) سینه زدند و نوحه خواندند و اشک ریختند به واقع در این عزا و ماتم محزون بودند و عشق حسین (علیه السلام) در قلب آن ها ریشه دوانده و برگ و بر آن پسرانی هستند که امروز تا مرز شهادت می تازند و این پدران هستند که حسین وار و زینب گونه بر سر فرزند شهید خویش خطبه می خوانند:

- پدر شهید الشریف می فرماید: مرگ برای همه بخصوص اگر دوست و آشنا باشد سخت، ولی می توان تحمل کرد اما مرگ فرزند آن هم ناکام و جوان سخت و ناگوار است و حتی اگر بگوییم از اعظم مصائب است به افراط نرفته ایم ولی... این خود بسی افتخار و عظمت برای مکتب ماست که واژهٔ شهید و شهادت پس از گذشت هزار و چهار صد سال به همان ترتیب که در صدر اسلام از زبان پیامبر و معصومین نقل شده هم اکنون نیز آن طراوت و تازگی خود را داراست و این خون هایی که هم اکنون ریخته می شود خود مبین حقانیت اسلام و جنگ تحمیلی است. (3)

- ... تعدادی از رزمندگان با ورود به میادین مین و خنثی کردن آن ها راه را برای عبور دیگران هموار کردند. گروهی شهید و تعدادی مجروح به جای مانده بود امداد گران هم چون فرشتگان نجات به کمک مجروحین شتافتند در بین امداد گران پیرمردی بود که بیش از همه تلاش می کرد.... در همین حال متوجه شد که یکی از مجروحین پسر خودش است... فرزندش را ده غرق خون بود در آغوش گرفت تا به پشت جبهه منتقل. که روح پاکش (پسرش) به طارم اعلی پرواز کرد، پدر نیز در حالی که اشک می ریخت سر بر آسمان برداشت و گفت: خداوندا این قربانی را از من قبول کن. امیدوارم که در تربیت آن کوتاهی نکرده باشم. (4)

1- روایت عشق - کربلا تکرار شد - ص 46-48

2- فرمانده من (دفتر دوم) - فرمانده آن روز - احمد دهقان - ص 16

3- معراج - یادواره شهید محسن الشریف - ص 51

4- حدیث جبهه - ستاد مرکزی پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی، واحد ثبت وقایع جنگ با هم کاری نشر فرهنگی رجاء - 1367 - خاطره برادر رزمنده محمود سیف صص 20-21

خاطراتی این چنین که به صورت های گوناگون و به تعـداد زیاد از رزمنـدگان اسـلام نقل شده است نشان می دهد که حماسهٔ عاشورا، تنها قصه ای نبوده که با هر محرم زنده شود و تنها مناسبتش اشک و عزا باشد، بلکه عاشورا، درسی است برای چگونه خوب زیستن، خوب رشد کردن و به فلاح و رستگاری رسیدن. به آن میزان که حادثهٔ کربلا تفسیر شود، به همان میزان برداشت ها و آموخته ها از آن افزایش می یابد و این امکان را فراهم می آورد که الگوی فردی و اجتماعی کامل تری برای مـذهبی و اسـلامی زیسـتن حاصل شود. و جالب این جاست که رزمندگان اسـلام چون آن جریان فکری و روحی و آن سیر و سلوک خاص را (که در بخش اول ذکر شد) دنبال کردند و چون به دانسته های خویش عمل کردند و با عاشورا نفس کشـیدند، انتخاب کردند و زیسـتند و مردند، اعمال شان و افکار شان تداعی کننده رزمندگان صـحنهٔ عاشورا می باشـد؛ به دیگر معنا، هر گاه انسان از مبـداء شـناخت آغاز کند و مذهب را بستر رویش قرار دهد، انتخاب هایش، عشق هایش، طاعت هایش حسـین گونه می شود و در این مرحله است که کلام، «کلّ یومٍ عاشورا و کلّ ارض کربلا»، تفسیر زندگی او می گردد، چراکه کسـی که حسین گونه می اندیشد و عمل می کند لاجرم در مقابل ظلم و ظال و مُنکَر سکوت نمی کند و بسته به ابعاد آن ظلم و منکر قلباً و زباناً و تماماً قیام می کند و به جهاد می رود.

و باز در خاطرات آزادگان بسـیار می بینیم که این پرورش یافتگان مکتب عاشورا، چگونه از حضـرت زینب (سلام اللّه علیها) می آموزند و چگونه خود به جهانیـان می آموزنـد که چگونه همواره و در همه جـا، حتی در اسارت از حق دفاع کننـد، دشـمنی که از آباء و اجـداد خود چیزی کم ندارد و شاید مسـلّح تر، جاهلانه تر و جسور تر از آن ها هم عمل می کند، شاید این مهر از زمان عاشورا بر دل این ها نهاده شد که این چنین پس از گذشت صد ها سال باز همانند اجداد خود آب را بر روی اسرا می بندند و حرمت اسیر را نگه نمی دارند:

- ... فکر کردیم نیرو های خودی هستند،... وقتی جلو تر آمدند، دیدیم عراقی اند... تصمیم مشکل بود، در همان حل به یاد اسارت خانم زینب (سلام اللّه علیها) افتادم، دیگر اسیر شده بودیم... (1)

- گاهی اوقات، دشمن برای تحت فشار قرار دادن اسراء، آب اردوگاه را قطع می کرد... (2)

تشـنگی امان مان را بریده بود هر چه اصرار می کردیم، آب نمی دادند، می گفتند: ماه صیام، حرام! حرام! نمی دانم چه سنتی است بین این قوم و ندادن آب؟ بعداً که به بصره منتقل شدیم، دیدیم که اکثر شان نوشابه می خوردند. (3)

حدود پنجاه اتوبوس و پانزده ماشین ایفا آوردند و ما را داخل آن ها نشاندند... و به این ترتیب ما

1- ییلاق سنگر ها - حسن قدمی - خاطره از آزاده غلام رضا جو کار - ص 83

2- رنگ زخم - شبانه روزی یک استکان - غلام حسین کهن - ص 27

3- وحشت گاه اسارت - جدایی بسیجی ها و ارتشی ها - غلام رضا مهربان - ص 35

را داخل شـهر بغـداد به گردش در آوردنـد... ما را از ساعت یازده تا پنـج بعد از ظهر در خیابان ها گرداندند. از فرط تشـنگی، چهار نفر از برادران اسیر داخل همان ماشین ها به شهادت رسیدند. (1)

– ما را سوار ماشـین های ایفا کردند و به پشت جبهه انتقال دادند، به پشت جبهه که رسیدیم، باز جویی آغاز شد.... بعد از آن ما را ساعت ها در شـهر بغـداد گرداندند و مردم کوفی صـفت عراق با انداختن دمپایی، شـیشهٔ نوشابه، گوجه فرنگی و آب دهان از ما پذیرایی و اسـتقبال کردند. (2)

شاید عشق به ابا عبد اللّه (علیه السـلام) از بدو تولد در دل رزمندگان ریشه دوانده که هم چون اهل حرم حضـرت سـید الشهداء به اسارت می روند و در هر حال از ذکر خدا غافل نمی شوند و بر قضای او رضایت می دهند:

– فکرم مغشوش بود و آشفته: خدایا این چه وضعی است؟ این چه سرنوشتی است؟ اما باز پیش خودم گفتم: خدایا شکرت رضیَّ برضاک. (3)

– هنگـام خروج از آسـایش گـاه، عراقی ها هر کس را که میل شان بود به کتک و ناسـزا می گرفتنـد. آن روز بچه ها با صورت های سـرخ و سیلی خورده سوار اتوبوس ها شدند. هر کس... می نشست روی صندلی و می گفت:... الهی رضیَّ برضاک صبراً علی بلائک... (4)

هم چون عباس علم دار بر سـر رود فرات به حرمت یاران تشنه لب، لب تشنه می مانند و همانند زینب (سلام اللّه علیها) در بارگاه شامیان و کوفیان خطبه می خوانند و در اسارت حماسه می آفرینند:

– مرا با چند نفر از برادران مجروح دیگر به وسـیله یک خودرو عراقی به پشت جبهه منتقل کردند... مرا به سنگر فرماندهی برد... بعد از آن گفتم: «یـک تقاضـا دارم» گفتنـد: چی هست؟ گفتم: بچه ها خیلی تشـنه هسـتند، کمی آب بدهیـد و مقـداری هم بانـد تا زخم بچه های مجروح را ببندیم... در جواب گفتند: خواسته ای را انجام می دهیم که برای خودت باشد. هر چه می خواهی بگو، با خودم گفتم که این ها حتماً منتظرنـد تا من بگویم آب و آن گاه با مشـروب از من پـذیرایی کنند. تشـنگی را بر این ننگ ترجیح دادم برادرانم بیرون از سـنگر، زیر آفتاب، تشـنه افتاده بودند، چگونه می توانسـتم به تنهایی آب بنوشم. به همین خاطر هر چه اصرار کردند، گفتم: هیچ خواسته ای برای خودم ندارم فقط باند و آب برای دوسـتانم می خواهم. ناگاه یکی از آن نامرد ها، با چوبی که در دست داشت به سرم کوبید،.... بعد هم مرا با سر و کله مجروح از سنگر بیرون انداختند. (5)

– ... از جمله افراد شاخص اتاق ما، برادری بود اهل تهران به نام «علی هادکی» که به علت توحش و بی شـرافتی عراقی ها دو چشم خود را از دست داده بود... یک روز خبر ضرب و شتم چند تا

1– رنگ زخم – عطش، شهادت، غصه مکرر – آزاده اسماعیل عباسی – صص 43 و 44

2– رنگ زخم – بغداد، یاد آور کوفه و شام – آزاده ناصر کریمی – ص 51

3– دیوار های بغداد – جواد محمد پور – ص 37

4– دیوار های بغداد – جواد محمد پور – ص 17

5- رنگ زخم - عباس و علقمه - علی مرادی - ص 38 و 39

از بچه ها به گوش علی رسید: شب که نگهبانان برای آمار آمدند او بلند شد و اجازه خواست تا با ناظم (سرباز عراقی) صحبت کند. علی در حالی که تنها ایستاده بود، شروع به سخنرانی کرد و گفت: «امام حسین (علیه السلام) می فرماید: اگر دین ندارید، لااقل آزاده باشید. شما چطور وجدان تان قبول کرد که در حمام، ده نفری یک اسیر را بزنید و در زیر ضربات کابل و شلنگ بدنش را کبود کنید؟ مگر شما انسان نیستید؟ این ها اسیرند! اگر راست می گوئید، بروید توی حمام یک نفر از شما یک نفر هم از ما، آن وقت قدرت نمایی کنید. این که هنر نیست یک اسیر دست و پا بسته را بیندازید وسط و چند نفری ... شجاعت علی را فقط کسانی که اسیر بودند می فهمند و بس. (1)

و این چنین بود که پس از پایان قطع نامه 598 و پایان جنگ، بر خلاف انتظار عموم جهانیان، ایران یک پارچه اشک شد و تنها پیام جانسوز امام (سلام اللّه علیه) توانست آبی بر این آتش باشد، پیامی که خود برای تفسیر مقالی جداگانه می طلبد.

پای نوشت ها

(1) از آسمان سبز – سلمان هراتی – حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی – 1364 – در خلوت یک تشییع – صص 83 – 79

(2) از سخنان امام خمینی – صحیفه نور - جلد 2 - ص 11

(3) رزمنده اعم از بسیجی، لشگری، سپاهی، شهید، جان باز، آزاده و یا ایثار گر است.

(4) جنگ بولدوز ها – انتشارات سپاه پاسداران – تهران – 1366 – آن روز که کارون در آتش سوخت – غلام علی رجایی - ص 48

(5) ییلاق سنگر ها – محمد حسن قدمی – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – گزارش 6 – تهران – 1371 – ص 86

(6) فرمانده من (دفتر دوم) – آقا سید – سید حسن شکری – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات / 48 – تهران – 1372

(7) جنگ بولدوزر ها – آن روز که کارون در آتش سوخت – غلام علی رجایی – ص 47

(8) روایت عشق – غلام علی رجایی – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات 42 – تهران – 1372 – یاد داشت هایی از جبهه های غرب – ص 119

(9) خاک ریز کمان ابرویی – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات / 39 – تهران – 1372 –

1– آخرین دیده بانی – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات آزادگان/ 18 – تهران – 1370 – آخرین دیده بانی – عباس ابراهیمی – ص 31 و 32

خاکریز کمان ابرویی - محمد غلام پور- ص 43

(10) معراج، یاد وارهٔ شـهید محسن الشریف - ستاد مرکزی پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی - 1367 - قسمتی از وصیت نامهٔ شهید الشریف - ص 57

(11) خاکریز کمان ابرویی - روز های پر خون - علی شاهانی - ص 93

(12) فرهنگ جبهه - آداب و رسوم 1 - سـید مهدی فهیمی - حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی - تهران - 1369 - خلوت و تفکر - ص 95

(13) هشت روز مقاومت - انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی - تهران - 1366 - هشت روز مقاومت - بهروز نیک بین - ص 21

(14) تیپ 83 - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات 26 - تهران - 1372 - حرف های صادق - راوی: طلبه مسعود تاج آبادی - ص 98 و 99

(15) تیپ 83 - یک ساقه و یک گل - راوی: طلبه احمد کردی - ص 70

(16) رنگ زخم - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات آزادگان 39 - تهران - 1373 - پدر و مادرم مرا به خدا سپرده اند - آزاده احمد علی فلاح - ص 74-76

(17) دیوار های بغداد جلد (2) - جواد محمد پور - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات آزادگان 14 - تهران - 1372 - ص 52 و 51

(18) تیپ 83 - آن لحظه های پاکی و بی باکی - راوی: طلبه علی شفیعی - ص 26 و 27

(19) کردستان - دکتر مصطفی چمران - بنیاد شهید چمران - تهران - 1364 - صص 106 و 108

(20) تیپ 83 - تا آن طرف موانع - راوی طلبه: مسعود تاج آبادی - ص 49-51

(21) صحیفه نور - جلد 16 - صص 207 - 210

(22) صحیفه نور - جلد 16 - صص 207-210

(23) سفر به جنوب - رضا رهگذر - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - گزارش 5 - تهران - 1370 - صص 46-48

(24) مردان درد - روز عاشورا بر می گردم - رحیم مخـدومی - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات / 14 - تهران - 1370 - ص 23 و 29

(25) رنگ زخم - شب سیاه - آزاده محمد غلامی - ص 12

(26) بهشت برای تو – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات / 31 – تهران – 1370 – یاد ها و درد ها – محمود جوان بخت – ص 98

(27) تیپ 83 – قنوت اخلاص – راوی: طلبه مهدی عزیزان – ص 66

(28) تیپ 83 – نامه درخواست – راوی: طلبه مسعود تاج آبادی – ص 106 و 107

(29) ییلاق سنگر ها – حسن قدمی - ص 40

(30) دیوار های بغداد (جلد 2) – جواد محمد پور – ص 108

(31) وحشت گـاه اسارت – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات آزادگان/ 18 – تهران – 1372 - با خدا بی فاصله – لطف اللّه روشن دل - ص 77

(32) دیوار های بغداد – جواد محمد پور – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات آزادگان/ 14 – تهران – 1370 – ص 35

(33) معراج، یاد واره شهید محسن الشریف – صص 26 و 27

(34) برگزیده ها (2) وزارت ارشاد اسلامی – اداره کل انتشارات و تبلیغات – 1365 - آسمان گریه می کند – میترا بیات – صص 166 و 167

(35) دخمه – انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی – تهران – 1366 - مین یاب – محمد مسعود بهمنی – ص 21

(36) ییلاق سنگر ها – حسن قدمی - ص 30

(37) سفر به جنوب – رضا رهگذر – ص 27

(38) کردستان – دکتر چمران – ص 64 و 66

(39) دیوار های بغداد – جواد محمد پور – ص 51 و 52

(40) معراج – یادواره شهید محسن الشریف - ص 34

(41) دیوار های بغداد – جواد محمد پور – ص 23

(42) مثل پرنده – دفتر ادبیات و هنر مقاومت – خاطرات/ 53 – تهران - 1372 - به دنبال آقا – جانباز عیسی چاه کار – صص 19–16

(43) روایت عشق – حسین (علیه السلام) به بالین شهدا می آید – صص 32 و 33

(44) جـدال در زیویه – دفـتر ادبیـات و هنر مقـاومت – خـاطرات/ 29 – تهران – 1370 – یـک بال و صـد پرواز – شـهید محمـد تقی مشکوری – ص 15 و 16

(45) ییلاق سنگر ها – محمد حسن قدمی -ص 23 – 25

(46) بهشت برای تو – دست خدا – عبد اللّه عوایدی – ص 15 و 16

(47) تیپ 83 – خواست های سید – راوی: طلبه مهدی عزیزان – ص 93

(48) ییلاق سنگر ها – محمد حسن قدمی -ص 27 و 28

(49) مردان درد – غریبه آشنا – مخدومی – ص 16

(50) مثل پرنده – هنر زندان بعث – جانباز آزاده مجید غلبنی – ص 13

(51) دیوار های بغداد – جواد محمد پور – صص 118 و 119

(52) دیوار های بغداد – جواد محمد پور – ص 145 – 147

(53) صحیفه نور – جلد 2 – ص 208

(54) صحیفه نور – جلد 17 – ص 58 – 62

(55) ارشاد مفید (ترجمه شده) – ج 2 – ص 92 و 93

(56) صحیفه انقلاب (وصیت نامه سیاسی – الهی امام خمینی) – ص 12

(57) فریاد برائت – وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی – ص 13 و 14

(58) ییلاق سنگر ها – حسن قدمی – ص 38

(59) مثل پرنده – نور آبی – جانباز ناصر نعیمی راد – ص 48

(60) بهشت برای تو – بهشت برای تو – مرتضی کساییان – ص 9 و 10

(61) جدال در زیویه – جدال در زیویه – عباس پاسیار – ص 35 و 36

(62) فرمانده من (دفتر دوم) – عبد اللّه گل علی بابایی – ص 21 – 25

(63) صحیفه نور – جلد 10 – ص 218

(64) کردستان – شهید دکتر مصطفی چمران – ص 82 و 85

(65) بهشت برای تو – پاتک سایه ها – عباس وطن خواه – ص 13

(66) جنگ بولدوزر ها - روز اول - استوار یکم رضا اسدی - ص 14

(67) روایت عشق - کربلا تکرار شد - ص 46-48

(68) فرمانده من (دفتر دوم) - فرمانده آن روز - احمد دهقان - ص 16

(69) معراج - یادواره شهید محسن الشریف - ص 51

(70) حدیث جبهه - ستاد مرکزی پشتیبانی و مهندسی جنگ جهاد سازندگی، واحد ثبت

ص: 217

وقایع جنگ با هم کاری نشر فرهنگی رجاء - 1367 - خاطره برادر رزمنده محمود سیف صص 20-21

(71) ییلاق سنگر ها - حسن قدمی - خاطره از آزاده غلام رضا جو کار - ص 83

(72) رنگ زخم - شبانه روزی یک استکان - غلام حسین کهن - ص 27

(73) وحشت گاه اسارت - جدایی بسیجی ها و ارتشی ها - غلام رضا مهربان - ص 35

(74) رنگ زخم - عطش، شهادت، غصه مکرر - آزاده اسماعیل عباسی - صص 43 و 44

(75) رنگ زخم - بغداد، یاد آور کوفه و شام - آزاده ناصر کریمی - ص 51

(76) دیوار های بغداد - جواد محمد پور - ص 37

(77) دیوار های بغداد - جواد محمد پور - ص 17

(78) رنگ زخم - عباس و علقمه - علی مرادی - ص 38 و 39

(79) آخرین دیده بانی - دفتر ادبیات و هنر مقاومت - خاطرات آزادگان/ 18 - تهران - 1370 - آخرین دیده بانی - عباس ابراهیمی - ص 31 و 32

ص: 218

تأثیر فرهنگ عاشورا بر هنر های نمایشی ایران یعقوب علی برجی

فرهنگ عاشورا در تمام صحنه های هنر ما حضور فعال دارد؛ در صحنه ادبیات، نمایش، طراحی، خطاطی و ... و در پرتو آن هنر هائی به وجود آمده است که قطعاً مخصوص شیعه و در خدمت عزا داری سید الشهدا (علیه السلام) است مانند تعزیه خوانی، آرایش دسته جات عزا داری، درست کردن علامت ها و پرچم ها و بیرق ها و ... و از میان این امور به یکی از مهم ترین و مؤثر ترین آن ها خواهیم پرداخت و آن عبارت است از هنر های نمایشی در فرهنگ عاشورا. از این نوع هنر های نمایشی مردم ما به عنوان تعزیه خوانی یاد می کنند. هنر تعزیه خوانی یکی از ثمرات شیرین و دل پذیر فرهنگ عاشورا است که در صورت تقویت و اصلاح آن می توان از این هنر مذهبی هم در جهت سوگواری و عزا داری سالار شهیدان و هم در جهت آموزش حقایق و معارف اسلامی به نحو مطلوبی استفاده کرد. تعزیه مجموعه ای است دل پذیر و شیرین، زیبا و غنی که از عناصر پر جاذبه شعر، نقالی، سخن وری، موسیقی... به خوبی استفاده می نماید و در حقیقت یکی از امکانات و وسایل مفید و مؤثر تبلیغات تشیع به حساب می آید و مکتبی است برای آموزش اصول و مبانی دینی و اخلاقی و پرورش استعداد ها. و لکن با کمال تأسف یک سری نقطه ضعف های اساسی در پیکرهاین هنر دینی رسوخ کرده که در صورت عدم تصفیه آن، این مجموعه هنری را نه تنها از رسالت خود باز می دارد بلکه به عنوان یک عامل مخدر و منحرف کننده وا نمود خواهد کرد. ما در این نوشتار ابتدا تاریخ چهٔ تعزیه خوانی در ایران را از نظر می گذرانیم و سپس به طرح و بررسی انظار فقیهان در باب تعزیه خوانی خواهیم پرداخت و در پایان اشکالات وارده بر آن را رسیدگی خواهیم کرد.

ص: 219

تاریخچه

در مورد تاریخ پیدایش تعزیه در ایران اطلاع دقیقی در دست نیست. بیش تر کسانی که در این زمینه تحقیق کرده اند مبدأ پیدایش آن را اواخر دورهٔ صفویه ذکر کرده اند. پتر. جی. چلکووسکی می نویسد:

«تعزیه ... تدریجاً پس از سده ها به واسطه عوامل مختلف اجتماعی، مذهبی، فرهنگی، هنری و فلسفی پدید آمد. گفته می شود شکل رایج آن در خلال سال های آخر دوران صفویه به وجود آمده است. تعزیه نخست در میان عوام - اعم از روستا ها و شهر ها - ریشه گرفت و سر انجام توجه اکثریت نخبگان مملکت را جلب کرد. این پیدایش در نقاط مختلف به صورت هم زمان نبود. با این همه حتی امروز نیز در اکثر روستا ها و شهر های کوچک ایران تعزیه شکل مذهبی خودش را حفظ کرده است.» (1)

نویسندگان و سیاحانی که در دورهٔ صفویه و قاجاریه به ایران آمده اند و شرح مسافرت و دیدنی های خود را نگاشته اند مطالب بسیار جالب و خواندنی در مورد مراسم تعزیه خوانی، سینه زنی و.... نوشته اند. سرهنگ گاسپال در وویل که در سال 1200 شمسی به تهران آمده در سفر نامهٔ خود درباره تعزیه می نویسد:

فاجعه قتل امام حسین (علیه السلام) سوژهٔ تشریفات و مراسم عزا داری خاصی است و اشک پیروان علی را روان می سازد. پیش از ظهر روز اول ماه محرم صحنه های مختلف فاجعه مزبور و روز دهم شهادت جان گداز حسین نمایش داده می شود این صحنه های مهیج در کوچه و بازار و میدان های بزرگ و منازل دولت مندان نمایش داده می شود. نمایش در حضور شاه با تشریفات بیش تری همراه است. اما مهم ترین مرحله نمایش روز دهم ماه محرم بر صحنه می آید. در آن روز یکی از درباریان که ایفای نقش حسین بن علی (علیه السلام) به وی محول شده است با سوارانی به تعداد هم راهان حسین به هنگام عزیمت به کوفه به میدان می آید. ناگهان عبید اللّه زیاد در رأس چندین هزار سرباز سر می رسد. اما امام حسین از تسلیم و بیعت سرباز می زند و با وجود هم راهان معدود خویش با شجاعت و شهامت بی نظیر به جنگ ادامه می دهد. من از دیدن این صحنهٔ جان گداز که چیزی از واقعیت کم نداشت به حیرت افتادم، حیرت من وقتی فزون تر شد که دیدم پس از پایان نمایش از چهار هزار تن سوار که بدون رعایت نظم و احتیاط به جان هم افتاده بودند حتی یک تن نیز زخمی نشده است مراسم تعزیه در میان قبایل و طوائف مختلف با تغییرات کم و بیش

زیادی انجام می گیرد ولی در هر حال اساس آن یکی است.» (2)

1- تعزیه، نیایش و نمایش در ایران. پترجی چلکووسکی، ترجمه داود حائمی / 71. انتشارات علمی و فرهنگی.

2- سفر نامه درووبل، سرهنگ گاسپال / 140 بنگاه مطبوعاتی گوتمبرگ، تهران.

اوژن فلاندن که در سال 1228 شمسی شاهد برگزاری مراسم تعزیه در ایران بوده می نویسد:

«منظره ای که بیش تر مرا جلب کرد، جنگی بود که میان پیروان خانـدان حسـین و لشـگر یزید اتفاق افتاد و این منظره چنان اثر می کرد که انسان به شک می افتاد که نکنـد حقیقی باشد. جنگ جویان پیوسـته شدت حرکات خود افزوده کوشـش و مجاهدت را بجایی می رساندند که باید طرف کشته شود.» (1)

در دورهٔ سلسله قاجاریه، تعزیه خوانی هم از نظر محتوی و هم از نظر کیفیت و هم از نظر نحوه برگزاری محل آن به اوج تکامل رسید. کنت گوبینو می نویسد:

«مشـهور ترین این نمایش ها در ماه محرم اجرا می شود و موضوع آن قتل فرزند علی و خانواده اش در صحرای کربلا است. این نمایش که تعزیه نام دارد ده روز طول می کشد و هر روز سه چهار ساعت اجرا می شود.» (2)

مهم ترین تکیه ای که در دوره قاجـاریه در آن نمایش تعزیه اجرا می شـد، تکیه دولت بود که در سال 1248 شمسی به دستور ناصر الدین شاه و مباشـرت دوست علی خان مشیر الممالک با گنجایش 20 هزار نفر و صرف معادل 150 هزار تومان ساخته شد. بعد از ناصر الدین شاه تکیه دولت و تعزیه خوانی در آن جا از جلوه افتاد و بعد از خلع محمد علی شاه دیگر اسـتفاده از تکیه دولت برای تعزیه خوانی به کلی ممنوع شد و با رواج رادیو و تلویزیون و سـینما و پدیدار گشـتن انواع سرگرمی های مدرن شبیه خوانی برای ادامه حیات خود به روستا های کشور پناه برد.

نظر فقها در باب تعزیه خوانی

غالب فقیهان در برخورد با تعزیه خوانی سیاست مدارا در پیش گرفته و با ذکر یک سری شرایط و قیود اجرای آن را مجاز شمرده اند. مرحوم میرزای قمی (3) ، شیخ جعفر کاشف الغطاء (4) ، میرزای نائینی (5) و .... طرف دار این دیدگاه هستند.

مرحوم میرزای نائینی می نویسد:

الثالثه : الظاهر عـدم الأشـکال في جواز التشبیهات و التمثیلات التي جرت عادة الشـیعة الإمامیه باتخاذ ها لإقامـة العزاء و البکاء و الابطاء منذ قرون و ان تضـمنت لبس الرجال ملابس النساء علی الاقوی لکنّا فانّا و ان کنّا متشـکلین سابقاً في جواز و قیدنا جواز التمثیل فی الفتوی الصادرة منا قبل اربع سـنوات لکنّا لا راجعنا المسألة ثانیاً اتضح عندنا أن المحرم من تشبیه الرجل بالمرأة هو ماکان خروجاً عن زیّ الرجال رأساً و اخذاً بَزیّ النساء دونما اذا تلبّس بملابسها مقداراً من الزمان بلاتبدیل

1- سفر نامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی / 118 انتشارات اشراقی، تهران

2- سفر نامه کنت ژوزف دوگوبینو (سه سال در آسیا) ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی / 431 کتاب سرا، تهران.

3- جامع الشتات، ابو القاسم قمی معروف به میرزائی قمی / 816 کتاب المتفرقات - چاپ نا معلوم.

4- کشف الغطاء عن مبهات شریعة العزاً، شیخ جعفر کاشف الغطاء/ 53 انتشارات مهدوی، اصفهان

5- عزا داری از دیدگاه مرجعیت شیعه، علی ربانی خلخالی / 47 انتشارات مکتب الحسین، قم.

لزّیه کمـا هو الحـال فی هـذه التشبیهات و فیه اسـتدرکنا ذالك اخیراً في حواشـینا علی العروة الوثقی. نعم یلزم تنزیها ایضاً من المحرمات الشرعیّة و ان کانت علی فرض وقوعها لاتسری حرمتها الی التشبیه کما تقدم.» (1)

ظاهر این است که هیچ اشکالی در جواز تشبّهات و تمثّلات که چند قرن است میان شیعیان به منظور به پا داشتن عزای سید الشهداء (علیه السـلام) و گریاندن و تباکی بر آن حضـرت رایج شده، وجود ندارد گر چه متضـمن پوشیدن مردان لباس زنان باشد. علی الاقوی. گر چه ما پیش از این در جواز آن اشـکال داشتیم و در فتوائی که چهـار سال پیش صادر نمودیم حکم به جواز را مقیـد ساختیم و لکن چون دوباره به ادله مراجعه نمودیم بر ما آشکار شد که روایات دال بر حرمت تشبّه مرد به زن، موردی را شامل می شود که مرد از زِیّ مردان بیرون آمده و زِیّ زنانه پیدا نماید، نه این که صـرفاً در مدت اندکی بدون هیچ تبدلّ در زِیّ و رفتار لباس زنانه به تن نماید چنان که در این گونه شبیه خوانی ها وجود دارد. و این حکم را اخیراً در حواشـی خود بر عروة الوثقی اسـتدراک نمودیم، آری پاک کردن تعزیه خوانی را از محرمات شـرعی لازم می دانیم گر چه در صورت ارتکاب حرام، حرمت آن به اصل شبیه خوانی، سرایت نمی نماید.

پس از آن که این فتوای محکم و متین از طرف مرحوم میرزای نائینی صادر گردیـد به محضـر بقیه علما و مراجع عرضه شـد و هر کدام نظر خود مبنی بر جواز تعزیه خوانی را ذیل آن مرقوم فرمودنـد از جمله کسانی که فتوای فوق را مورد تأیید قرار دانند عبارتند از محسن طباطبائی حکیم (2)، سید محمود حسینی شاهرودی (3)، محمد حسین آل کاشف الغطاء (4)، سید ابو القاسم موسوی خوئی (5) و ... حضرت امام خمینی (رحمة اللّه) نیز در پاسخ استفتایی که از محضر مبارک شان در باب

شبیه خوانی شده مرقوم فرموده اند:

«شـبیه خوانی اگر مشـتمل بر محرمـاّت و موجب وهن مـذهب نباشـد مـانع نـدارد اگر چه روضه خوانی بهتر است و عزا داری برای سـید مظلومان از افضل قربات است.» (6)

در مقابل تعدادی از علما به خاطر مشـتمل بودن تعزیه خوانی های متعارف بر یک سـری اشـکالان شـرعی با اجرای این گونه نمایش ها به مخالفت برخاسـتند نظیر شیخ جعفر شوشتری (7) و شـیخ هادی نجم آبادی (8) که از ناصـر الـدین شاه تقاضا کردنـد که شبیه خوانی را موقوف نمایـد و شایـد مخالفت های این دسـته از علماء باعث شـد که امیر کبیر صـدر اعظم شاه از اجرای تعزیه خوانی جلو گیری نماید. بعضی از نویسندگان معاصر این حرکت امیر کبیر را یک حرکت اصلاحی و خرافات زدایانه

1- همان منبع.

2- همان منبع / 57

3- همان منبع.

4- استفتائات از محضر امام خمینی ج 27/2 دفتر انتشارات اسلامی، قم.

5- [از سوی مؤلف ذکر نشده است].

6- استفتائات از محضر امام خمینی ج 27/2 دفتر انتشارات اسلامی، قم.

7- [از سوی مؤلف ذکر نشده است].

8- [از سوی مؤلف ذکر نشده است].

معرفی نموده اند. جناب آقای هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور محترم می نویسد:

«امیر کبیر با بعضی از مظاهر عزا داری که مناسب با روح اسلام هم نیست مخالفت کرد ... و یا با خرافاتِ دیگر که مانند ننگ و عار دین است مبارزه کرد ... و نیز درصدد بود که وضع روضه خوانی و تعزیه داری را به صورت آبرو مند و دنیا پسندی در آورد». (1)

اشکالات وارده بر تعزیه خوانی

اشاره

نقاط ضعف و اشکالات وارده بر تعزیه خوانی را به دو قسمت می توان تقسیم نمود:

الف- نحوه اجرا و شکل ظاهری

اشاره

اشکالات گوناگونی بر نحوه اجرا و شکل ظاهری این نوع نمایش ها گرفته شده که بخشی از آن ها وارد و لکن عمده اشکالات غیر وارد هستند که در این قسمت به بررسی آن ها می پردازیم.

1- اشکال تشبّه مردان به زنان و بالعکس

زیرا در این گونه نمایش ها مردان در نقش زنان ایفا نقش می نمایند. این اشکال اختصاص به تعزیه خوانی ها ندارد و در هر نمایشی ممکن است اتفاق بیافتد لذا لازم است تأمل بیش تری پیرامون آن انجام پذیرد و بررسی شود که از نظر فقهی تشبّه مردان به زنان و بالعکس چه حکمی دارد؟ و آیا اگر مردان در لباس زنان و بالعکس ایفاء نقش نمایند از مصادیق تشبه محسوب می گردد یا نه؟

انظار فقیهان در باب تشبّه:

مسأله فوق از زمان مرحوم محقق صاحب شرایع در کتاب های فقهی راه یافته مرحوم محقق بحث را تحت عنوان «تزیین الرجال بما یحرم علیه» (2) (آرایش مرد با چیزی که بر او حرام است) مطرح نموده و فقیهان دیگر نظیر علامه حلی (3) ، شهید اول (4) و ... از محقق متأثر شده و مسأله را با همین عنوان مطرح نموده اند. ظاهر عبارت فوق دلالت بر حرمت آرایش مرد با طلا و حریر و سایر اموری که بر مردان حرام است، می نماید و لکن محقق کرکی در جامع المقاصد (5) و شهید ثانی در مسالک الاحکام (6) و روضة البهیة (7) آن را به گونه ای تفسیر نموده اند که شامل پوشیدن هر یک از زن و مرد لباس مخصوص دیگری را

نیز می شود.

مرحوم محقق کرکی می نویسد:

« کما لو لبس کل منها زینة الآخر» (8)

مانند این که هر یک از زن و مرد زینت دیگری را بپوشد.

و شهید ثانی با صراحت بیش تری مسأله را مطرح کرده و می نویسد:

ص: 223

1- امیر کبیر قهرمان مبارزه با استعمار. اکبر هاشمی رفسنجانی / 146 و 158 انتشارات فراهانی، تهران.

2- شرایع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، محقق حلّی ج 1-4/ 264 دار الهدی للطباعة و النشر، قم.

3- نهاية الاحكام في معرفة الأحكام، علامه حلی ج 2/ 469 دار الأضواء، بيروت.

4- الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية - شهید ثانی ج 216/3 دار العالم الاسلامی بیروت

5- جامع المقاصد في شرح القواعد، شيخ على بن الحسين الكركي ج 25/4، مؤسسه آل اللبيت، قم.

6- مسالك الافهام في شرح شرايع الاسلام - شهید ثانی ج 130/1 - دار الهدی للطباعة و النشر، قم.

7- الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية ج 216/3.

8- جامع المقاصد ج 25/4

«کلبس الرجـل السوار و الخلخـال و الثیـاب المختصه بها عادة و یختلف ذالك باختلاف الأزمان و الأصـناع ... و کلبس المرأة ما یختص بالرجل کالمنطقه و العمامة» (1)

ماننـد این که مرد النگو، خلخال و لباس هائی که بطور عادی مخصوص زنان است بپوشد و این به اختلاف زمان ها و مکان ها مختلف می شود و مانند پوشیدن زن لباس مخصوص به مرد را مانند کمربند و عمامه. فقیهان پس از این دو محقق فرزانه تفسیر فوق را پسندیده و فتوا به حرمت پوشیدن هر یک از زن و مرد، لباس مختص به دیگری را داده اند.

نظر دیگری نیز در این مسأله وجود دارد که در میان فقیهان معاصـر شـهرت به سـزائی پیدا نموده و آن عبارت است از عصر حرمت تشبّه و پوشـیدن هر یـک از زن و مرد لباس مخصوص به دیگری را. ظاهراً اولین کسـی که به ادله حرمت تشـبّه خـدشه وارد نموده مرحوم مقـدس اردبیلی است، وی می نویسد:

«و لعّل دلیله الأجماع و انه نوع غش و هو محرم والاجماع غیر ظاهر فیما قیل و کذا کونه غشّاً و هو ظاهرٌ» (2)

شایـد دلیل حرمت تشـبه اجماع باشد و این که آن نوعی غش است و غش حرام است اجماع که ظهوری در حرمت تشـبه ندارد و نیز غش بودن هم ظهوری در مسأله نـدارد. مرحوم مقـدس اردبیلی اشاره ای به روایاتی که در باب تشـبّه وارد شده نکرده است و شاید به نظر ایشان روایات به خاطر ضـعف سـند قابل استدلال نمی باشند مرحوم شیخ یوسف بحرانی (3) ، شیخ انصاری (4) ، سید طباطبائی یزدی (5) ، حکیم (6) ، خوئی (7) ، شاهرودی (8) و .... از طرف داران این دیدگاه محسوب می گردند.

در میـان فقیهـان اهـل سـنت نیز همین دو نظر وجود دارد و لکن نظر غالب در میان آنان حرمت تشـبه مردان به زنان و بالعکس است. ابن حجر مکی رستمی پس از آن که تشبه را در شمار کبائر آورده می نویسد:

«عـد هـذا من الکبائر واضـح لما عرفت من هـذه الاحادث الصـحیحه و ما فیها من الوعید الشدید. و الذی رأیته لأنمتنا ان ذلك التشـبه فیه قولان احدهما انه حرام و صححه النودی بل صوبه و ثانیهما انه مکروه و صححه الرافعی في موضع» (9)

تشـبه را از کبـائر شـمردن روشن است بخـاطر آن چه شـناختی، از دلالت احادیث صـحیح بر حرمت و آن چه در آن روایات بود از وعید شدید. به نظر می رسد رهبران ما در باب تشبّه دو قول دارند یکی

1- مجمع الفائدة و البرهان في شرح ارشاد الاذهان - مقدس اردبیلی ج 85/8، مؤسسة النشر الاسلامي.
2- الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره، شیخ یوسف بحرانی ج 198/18 - دار الأضواة، بیروت.
3- الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره، شیخ یوسف بحرانی ج 198/18 - دار الأضواة، بیروت.
4- کتاب المکاسب، شیخ انصاری ج 173/1، لجنة تحقیق تراث الشیخ الأعظم، قم.
5- حاشیة المکاسب، سید محمد کاظم طباطبائی یزدی / 16 اسماعیلیان، قم.
6- مستمسک العروة الوثقی، سید محسن طباطبائی حکیم ج 394/5، مکتبة آیة اللّه المرعشي النجفي، قم.
7- مصباح الفقاهه، خوئی ج 207/1 ، انتشارات وجدانی، قم.

8- حواشی عروة الوثقی، سید یزدی ج 568/1، مکتبة العلمیة الاسلامیه، تهران.
9- الزواجر عن اقتراف الکبائر. ابن حجر المکی الیتمی ج 256/1 ، دار الکتب العلمیه، بیروت

این که تشبّه حرام است این نظر را نـودی تصـحیح کرده و صـواب شـمرده است و دوم این که آن مکروه است و این را رافعی در موضـعی تصحیح نموده است.

ادله قائلین به حرمت

فقیهانی که به حرمت تشبه فتوا داده اند به دلائلی تمسک نموده اند مهم ترین دلیل آن ها سه دسته از روایات است:

دسـته اول: روایاتی که به طور مطلق بر حرمت تشـبه هر یک از زن و مرد به یک دیگر تصـریح دارنـد که مهم ترین آن ها این حدیث نبوی است:

عن عمرو بن شمر عن جابر عن أبي جعفر (علیه السلام) قال: قال رسول اللّه:

(لَعَنَ اللّهُ... الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِوَ الْمُتَشَبِّهاتِ مِنَ النِّساءِ بِالرِّجالِ) (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می فرماید:

خدا لعنت نماید... مردانی را که خود را شبیه زنان نمایند و زنانی را که خود را شبیه مردان گردانند.

روایت از ناحیه سـند ضـعیف است زیرا در سـند عمرو بن شـمر واقع شده که رجال شناسان مانند نجاشی او را به شدت تضعیف کرده اند (2) و این که بعضـی گفته انـد قصور سـند با فتوای مشـهور جبران می شود تمام نیست زیرا فتوای مشـهور مطابق با روایت نیست و این در قسمت دلالت روایت بیش تر روشن خواهد شد.

تعدادی از فقها در دلالت روایت بر مدعی خدشه نموده اند از آن جمله شیخ یوسف بحرانی در الحدائق (3) ، محمد جواد حسینی عاملی در مفتاح الکرامه (4) ، شیخ انصاری در مکاسب (5) و ابو القاسم خوئی در مصباح الفقیه (6) می باشند.

«لقم قد ورد في بعض الأخبار لعن المتشـبهين بالنساء و لعن المتشـبهات بالرجال الّا ان الظاهر منها باعتبار حمل بعضـها علی بعض انما هو لا باعتبار التأنث و عدمه لاعتبار اللبس و الزی» (7)

آری در بعضی اخبار مردانی که خود را شبیه زنان می سازند و نیز زنانی که خود را متشبّه به مردان می گردانند لعن شده اند جز آن که ظاهر آن اخبار – در مقام جمع بنـدی و حمل بر بعض – این است که این لعن بخاطر تأنث و عـدم آن می باشد و نه بخاطر پوشـش تنها یا زیّ و رفتار فقط.

مرحوم شیخ انصاری نیز همین ادعا را کرده (8) و برای اثبات مدعای خود سه روایت نقل نموده که در آن روایات امامان (علیهم السـلام) کلام پیامبر را در موارد مساحقه و لواط تطبیق نموده اند بویژه روایت ابی خدیجه که منحصر می کند که سخن پیامبر را به این گونه موارد.

1- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی ج 211/12 ب 87 ابواب مایکسب به حدیث 1 المکتبه الاسلامیه، تهران.

2- رجال النجاشي، احمد بن على النجاشي، تحقيق محمد جواد نائينى ج 132/2.

3- الحدائق ج 198/18.

4- مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامه - محمد جواد حسينى عاملى ج 60/4 مؤسسه آل البيت، قم.

5- كتاب المكاسب ج 173/1.

6- مصباح الفقاهه ج 207/1.

7- الحدائق ج 198/18.

8- كتاب المكاسب ج 173/1.

«عن ابی خـدیجه عن ابی عبـد اللّه قال: لعن رسول اللّه المتشـبهین من الرجال بالنساء و المتشـبهات من النساء بالرجال و هم المخنثون و اللّاتی ینکحن بعضهن بعضاً» (1)

امام صادق (علیه السـلام) می فرماید: پیامبر گرامی اسـلام (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) مردانی را که خود را شبیه زنان و زنانی که خود را شبیه مردان گردانند لعنت نموده و آنان عبارتند از مردانی که ملوط واقع می گردند و زنانی که مساحقه می کنند.

تعدادی از فقهاء همانند مرحوم ایروانی (2) ، سید محمد کاظم یزدی (3) با این که حصر وارده در روایت ابی خدیجه را می پذیرند با این وصف سعی می کنند آن را به گونه ای توجیه نمایند که با حمل نبوی بر معنای عامش منافاتی نداشته باشد لذا سید یزدی می نویسد:

«و قوله في روایـة خـدیجه «هم المخنثون ...» و ان کـان ظاهراً فی الحصـر الّا انه یمکن من باب ذکر الفرد الأعلی مع امکان دعوی تعـدد النبوی ففی احدهما ارادة خصوص هذ المعنی و في الآخر الاعم فتأمل» (4)

روایت ابی خدیجه که می فرماید: آنان مخنثان هسـتند گر چه سـخن پیامبر را منحصر به این معنی می کند. جز آن که امکان دارد ذکر این گروه از باب ذکر فرد اعلی باشـد. افزون بر این که امکان ادعای تعدد نبوی نیز وجود دارد که در یکی تنها این معنا (تخنث) اراده شده و در دیگری معنای عام تشبه اراده شده باشد.

مرحوم آیـة اللّه خوانساری نیز از طریق تعدد روایت خواسـته عموم نبوی را حفظ نماید (5) ، امّا آن چه این بزرگواران در باب تعـدد روایت فرموده انـد ادعـائی بیش نیست و افزون بر این که خلاـف ظـاهر نیز هست زیرا ظاهر این است که امام صادق و امام باقر به یک روایت نظر داشـته اند. سید محمد کاظم طباطبائی یزدی (6) و آیـة اللّه خوئی (7) تفسـیر دیگری از روایت نبوی دارنـد که بخـاطر اختصار از نقل آن صرف نظر می نمائیم. تا این جا روشن شد که روایت نبوی دلالتی بر حرمت تشـبّه به معنای مورد نظر ندارد بلکه منظور از تشبه در روایت نبوی ملوط واقع گردیدن مردان و مساحقه زنان می باشد به قرینه روایت ابی خدیجه.

دسـته دوم از روایات روایاتی است که دلالت بر حرمت تشـبه به معنای مورد نظر ما دارد. و دلالت بر حرمت تشبه در خصوص لباس می نماید. در این زمینه دو روایت نقل شده.

1- روایت سماعه عن ابی عبد اللّه فی الرجال یجر ثیابه قال انی لأکره ان یتشبه بالنساء» (12)

امام صادق (علیه السلام) در مورد مردی که جامه اش از بلندی بر زمین کشیده می شد فرمود من از تشبه

1- وسائل الشیعه ج 262/14 ب 24 ابواب النکاح المحرم حدیث 6.

2- حاشیة الکماسب، میرزا علی الایروانی/ 19 مطبعة رشدیه، تهران

3- حاشیة المکاسب، سید محمد کاظم یزدی/ 16.

4- همان منبع.

5- جامع المدارك في شرح المختصر النافع، سید احمد الخوانساری ج 3/ 34، اسماعیلیان، قم

6- حاشیة المکاسب، سید محمد کاظم یزدی/ 16.

7- مصباح الفقاهه ج 210/1.

به زنان کراهت دارم.

2- عن ابی عبد اللّه (علیه السلام) عن آبائه (علیه السلام) قال کان رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) یزجر الرجل ان یتشبه بالنساء و ینهی المرأة ان تتشبه بالرجال في لباسها. (1)

پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) مردان را از تشبه به زنان و زنان را از تشبه به مردان در لباس نهی می نمودند.

این دو روایت از نظر سند مرسله هستند و قابل استدلال نمی باشند و از نظر دلالت بر حرمت نیز مورد مناقشه واقع شده اند خصوصاً روایت اولی به قرینه مورد دلالت دارد که منظور از کراهت وارده در روایت همان کراهت اصطلاحی است و آن قرینه این است که ما از خارج می دانیم که (جر الثّوب - کشیده شدن جامه به زمین) از محرمات شرعی نمی باشد.

دسته سوم: تعدادی از فقیهان به روایات شهرت (2) نیز برای اثبات حرمت تشبه استدلال کرده اند به این تقریب که پوشیدن لباس زنان موجب اشتهار مردان است و در روایات از پوشیدن هر لباسی که موجب شهرت باشد نهی شده.

بررسی:

در این باب فقط یک روایت صحیح وجود دارد و آن روایت «ابی ایوب الخزاز» است از امام صادق که آن حضرت فرمودند:

(إِنَّ اَللَّهَ یُبْغِضُ شُهْرَةَ اَللِّبَاسِ) (3)

خدای متعال لباس شهرت را دشمن دارد.

و این روایت هیچ دلالتی بر حرمت تشبه ندارد زیرا این روایت می گوید لباس شهرت مبغوض است و اگر پوشیدن لباس زنان موجب شهرت مردان یا پوشیدن لباس مردان موجب شهرت زنان می گردد در این صورت حرمت از باب شهرت خواهد بود نه از باب تشبّه در نتیجه عنوان تشبه خودش از عناوین حرام نخواهد بود بلکه تحقق شهرت خواهد بود که از عناوین حرام است.

تاکنون ثابت گردید که تشبه از عناوین محرم شرعی نیست بنابراین بر پوشیدن مردان لباس زنان را و بالعکس در نمایش ها و تعزیه خوانی ها فرضاً عنوان تشبه صادق باشد، حرام نخواهد بود، مرحوم آیة اللّه خوئی (رحمة اللّه) می نویسد:

«و قد تجلی مما ذکرناه انه لاشك في جواز لبس الرجال لباس المرأة لإظهار الحزن و تجسم

1- همان منبع ج 2

2- همان منبع ب 12 احادیث 1 و 2 و 3 و 4.

3- همان منبع ج 1

قضيّة الطّف و اقامة التعزية سيد شباب اهل الجنة (عليه السلام) و توهم حرمته لأخبار النهي عن التشبه ناشي من الوساوس الشيطانيه فانك قد عرفت عدم دلالتها على حرمة التشبيه» (1)

از گذشته معلوم گشت که در جواز لبس مردان لباس زنان را برای اظهار حزن و تجسّم قضیه کربلا و اقامه تعزیه برای سید جوانان بهشت شکی نمی باشد و توهم حرمت آن بخاطر نهی از تشبه که در روایات آمده ناشی از وسوسه های شیطانی است زیرا عدم دلالت آن ها بر حرمت پیش تر شناختی. افزون بر آن که بر فرض تسلیم و قبول دلالت ادله حرمت تشبه بر آن هیچ دلالتی بر ممنوع بودن ایفاء نقش جنس مخالف در نمایش ها نمی نماید. و این قبیل ایفاء نقش ها از مصادیق تشبه محسوب نمی گردد زیرا تشبّه از مفاهیم عرفی است و از نظر عرفی در جائی این عنوان صادق است که مردان بر خلاف متعارف زمان خود و بدون هیچ داعی و انگیزه عقلانی شکل و شمایل زنانه به خود گرفته و لباس مخصوص زنان را بپوشند و یا زنان لباس های ویژه مردان را به تن کرده و به شکل و شمایل آنان خود را در آورده و این عمل را زیّ و روش زندگی خود قرار دهند. حضرت آیة اللّه خوئی به همین معنائی که که عرض شد در تفسیر تشبّه تصریح دارند و مرحوم نائینی نیز به مطلب اشاره نموده می نویسد:

ان المحرم من تشبيه الرجال بالمرأة هو ما كان خروجا عن زيّ الرجال رأساً و اخذاً بزيّ النساء دونما اذا تلبس بملابسها مقداراً من الزمان بلا تبديل لزيّه كما هو الحال في هذه التشبهات» (2)

آن چه از تشبیه مرد به زن حرام است موردی است که مرد از زِیّ مردان بیرون آمده و زیّ زنانه به خود گیرد نه این که صرفاً در مدت اندکی از زمان بدون هیچ گونه تبدّل در زیّ، لباس زنان را به تن نماید. چنان که در این نوع شبیه خوانی ها وجود دارد.

اشکال تشبه به امامان معصوم و دشمنان آنان

یکی دیگر از اشکالات وارده بر تعزیه خوانی ها این است که در این نوع نمایش ها عده ای از افراد عادی در نقش امام حسین (علیه السلام) امام سجاد و ... و عده ای در نقش شمر و عمر سعد و ... بازی می نمایند و این امور از نظر شرعی ممنوع است.

این اشکال در سایر هنر های نمایشی نیز مطرح است بنابراین لازم است حکم آن از دیدگاه فقهی مورد بررسی قرار گیرد. مسأله فوق از زمان قاجاریه که تعزیه خوانی در ایران شهرت و رواج پیدا نمود به کتاب های فقهی راه پیدا کرد و تعدادی از فقیهان نام دار شیعه به ابراز عقیده در پیرامون آن پرداختند. شایان ذکر است که اکثر فقیهان که مسأله را مطرح ساخته اند در مقام دفاع از آن بر آمده و به جواز این گونه تشبّه ها فتوا داده اند.

1- مصباح الفقاهه ج 1/ 210

2- عزا داری از دیدگاه مرجعیت شیعه / 47

مرحوم میرزای قمی (رحمـة اللّه) در پاسخ این سؤال که: آیا جایز است در ایام عاشورا تشبیه به صورت امام یا دشـمنان اهل بیت به جهت گریانیدن مردم؟ می نویسد:

«در تشبیه به معصوم و نیکان راه منعی در نظر نیست و عمومات رجحان بکاء و ابکاء و تباکی بر سـید الشهداء و تابعان ایشان بر آن دلالت دارد و شکی نیست که اعانت بر برّ است» (1)

مرحوم شیخ محمد حسین آل کاشف الغطاء می نویسد:

«مباح فی ذاته و ان کان بتشبیه الادنی بالاعلی و السافل بالسامی و الشریف بالعامي و ذي المیزه بالعادی» (2)

تشـبه به امامـان (علیهم السـلام) ذاتاً مباح است، اگر چه از نوع تشبیه پست به عالی و شـریف به عامی و افراد صاحب امتیاز به افراد عادی باشد.

از جمله فقیهانی که بطور صـریح در این موضوع ابراز عقیده نموده مرحوم حضرت آیة اللّه خوئی (رحمة اللّه) است که ذیلاً سؤال و پاسخ را نقل می نمائیم:

«هل یجوز عمل اخراج فیلم تاریخی عن النبی (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) و عن الأئمه و ما الحکم بالنسبه الی اظهارهم فی الممثلین؟ هـل لاـیّ ممثـل ان یمثـل دور هم، ام ینبغي أن یکون مؤمنـاً ؟ و ما الحکم في اظهار الطاهرین غیر المعصومین کالعباس و سـلمان و ابی طالب و غیرهم و ما الحکم في اظهار الأنبیاً السّابقین کذالک؟

ج: المناط فی الجمیع واحـد و الحکم سوی و هو الجواز ولا بأس اذا لم یکن العمل هتکاً ولا مؤدیاً یوماً الی هتکهم و هتک اولیاء الـدین، فاذا کان هذا الشرط مضموناً فانه یجوز» (3)

«آیا جایز است تهیه فیلم تاریخی از پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) و ائمه (علیهم السـلام)؟ و بازی نمودن در نقش آنان چه حکمی دارد؟ آیا هر کس می توانـد در نقش آنان بازی نماید یا این که باید مؤمن باشد؟ و نیز بازی کردن در نقش انسان های پاک غیر از معصومان نظیر عباس، سـلمان و ابی طالب و غیر آنان چه حکمی دارد؟ و نیز بازی کردن در نقش پیامبران گذشته چگونه است؟ پاسخ: در همه مناط یکی است. همه در حکم به جواز مسـاوی هسـتند. و اگر این اعمـال هتـک آنـان و یـا موجب هتک نگردد باکی در آن نیست. در صورت تضمین این شرط این نمایش ها جایز است.

مرحوم شـیخ جعفر کاشف الغطاء و سـید علی یزدی نیز از جمله فقیهانی هسـتند که بر جواز تشـبّه به امامان و اعداء آنان تصریح کرده اند. علاوه حکم به جواز را از فتوای آن دسـته از فقیهانی که بطور کلی حکم به جواز شبیه خوانی داده انـد، می توان به دست آورد، زیرا تشـبه به امامان و دشمنان آنان

1- جامع الشتات / 816.

2- الآیات البینات في قمح البدع و الضلالات، محمد حسین آل کاشف الغطاء/ 20 مطبعة علویه، نجف اشرف.

3- منية المسائل خوئی / 212 مطبعه ،علمه، طبع سوم.

از ارکان مهم شبیه خوانی های متعارف است و حکم به جواز شبیه خوانی در حقیقت امضاء این گونه تشبّه ها نیز می باشد.

دلائل حکم به جواز تشبّه به امامان (علیه السلام) و دشمنان آنان

برای حکم به جواز به دلائل ذیل می توان تمسک جست:

1- عمومات وارده در ثواب عزا داری سید الشهداء زیرا بدون شک تعزیه خوانی به منظور عزا داری انجام می گیرد. (1)

2- تمسک به عمومات اعانت بر بّرِ و تقوی زیرا این تعزیه خوانی ها با اهداف مقدسی انجام می گیرد و تحت عنوان اعانت بر تقوا قرار می گیرد.

3- نمونه های فراوانی در قرآن و سنت از تشبه عالی به سافل و بالعکس نقل شد که می تواند مؤید بر جواز این قبیل تشبه ها باشد.

مرحوم میرزای قمی می نویسد:

«با وجود آن که می گوئیم در اخبار و السنهٔ اخبار تشبیه امیر المؤمنین (علیه السلام) به شیری که حیوان است و سید الشهداء به گوسفندی که سر آن را ببرند و نیکان و متقیان را بعز المحجلین که امیر المؤمنین قائد آن هاست، بسیار است پس چرا تشبیه ایشان به صورت شیعه ای از شیعیان و محبی از محبان ایشان جایز نباشد و این هتک حرمت باشد.» (2)

به نمونه های دیگر از این قبیل تشبّه ها مرحوم سید علی یزدی اشاره نموده و نوشته است:

«در اخبار است تصویر دو ملک به صورت بشر در زمان حضرت داوود و آمدن به خدمت آن بزرگوار و تصویر جبرئیل در نزد حضرت مریم به صورت بشر و تصویر جبرئیل نزد حضرت ختمی مرتبت به صورت مصیه کلبی. تشبیه خدای متعال حضرت عیسی بن مریم (علیه السلام) را به جوانی از یهود، تشبیه حضرت امیر (علیه السلام) در حرب احیاناً به بعض اصحاب و ...» (3)

در این نمونه هائی که ذکر گردید هم از نوع تشبیه عالی به سافل وجود دارد و هم از نوع تشبیه سافل به عالی و دالّ بر جواز هر دو نوع تشبیه است. و لکن در اصل صدق عنوان تشبیه بر بسیاری از این موارد اشکال است بویژه مثال هائی که مرحوم قمی زدند.

4- اصل اباحة: در اصول ثابت شده نسبت به عملی که دلیل خاصی دال بر حرمت ندارد و از مصادیق شک در تکلیف محسوب می گردد وظیفه اجرای برداشت است و مورد ما از مصادیق روشن آن مسأله است زیرا نه تنها دلیلی بر منع دلالت نمی کند بلکه دلائل و فوایداتی دال بر جواز نیز وجود

1- وسائل مظفری / 171 مطبعه شاهنشاهی طبع سال 1320 ه.ق

2- جامع الشتات / 816

3- وسائل مظفری/ 171

دارد و ادله قبلی اگر دال بر جواز نباشد حداقل مؤید جواز خواهند بود.

دلائل حرمت تشبه به امامان و دشمنان آنان

اشاره

1- این قبیل تشبّه ها بدعت است:

این مسأله از مسائلی است که از اواخر سلسله صفویه میان شیعیان رایج گشته و هیچ دلیل خاصی بر جواز آن دلالت ندارد، لذا انجام آن بدعت در دین محسوب می گردد و حرمت بدعت مورد قبول و توافق همه فرق اسلامی است.

نقد و بررسی:

این شبهه بر اساس دیدگاه افراطی در باب بدعت در دین طرح شده. طبق این دیدگاه هر پدیدهٔ نوی که پس از رحلت پیامبر گرامی اسلام (صلی اللّه علیه و آله و سلم) پدید آمده بدعت و حرام خواهد بود و ما در مجله فقه شماره 1 مقاله ای تحت عونان بدعت در فقه اسلامی نوشته ایم و در آن جا این دیدگاه را به نقد کشیده و ثابت نموده ایم که کار های نوی که داخل در اطلاق یا عموم و فحوای ادله شرعی قرار دارند مشمول ادله حرمت بدعت گذاری در دین نمی باشند و پیش از این ثابت کردیم که این قبیل نمایش ها تحت عمومات عزا داری برای سید الشهدا و نیز عناوین برّ و تقوی داخل می باشند.

مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء می نویسد:

«و اما بعض الأعمال الخاصه الراجعه الی الشرع و لا دلیل علیها بالخصوص فلا تخلوا بین ان تدخل في عموم و یقصد بالأتیان بها الموافقه من جهته لا ـ من جهت الخصوصیة. و کما یصنع في مقام تعزیة الحسین من دق طبل اعلام او ضرب نحاس و تشابیه صور و لطم علی الحدود و الصدور لیکثر البطاء و العویل و ان کان فی تشبیه الحسین او رأسه او الزهراء و علی بن الحسین مطلقا او باقی النساء في محافل الرجال و تشبیه بعض المؤمنین بیزید او الشمر و دق الطبل و بعض آلات اللهو و ان لم یکن الفرض ذالک و کذا مطلق التشبیه شبهه و الترک اولی و جمیع ما ذکر و ما شابهه إن قصد به الخصوصیة کان تشریعاً و ان لو خط فیه الرجحانیه من جهة العموم فلا بأس به» (1)

اما بعضی اعمال خاص که به دین بر می گردد و دلیل خاصی بر جواز آن ها دلالت ندارد در صورتی که تحت عنوان عام داخل گردند و غرض از انجام آن ها از جهت موافقت با آن عمومات باشد نه جهت خصوصیت ... نظیر کار هائی که در عزا داری سید الشهداء (علیه السلام) انجام می گیرد مانند نواختن طبل و سنج، نمایش ها، سیلی به صورت و سینه زدن ها که به منظور گریه بیش تر انجام می گیرد و ...گر چه نمایش ها در تشبیه امام حسین (علیه السلام) یا سر آن حضرت یا تشبیه حضرت زهرا (سلام اللّه علیها) و امام سجاد و

1- کشف الغطاء /43

یا زنان دیگر در محفل مردان باشد یا تشبیه بعض مؤمنان به یزید و شمر باشد و همراه با نواختن طبل و بعض آلات لهو انجام پذیرد همه این امور جایز است. و اگر غرض از انجام این امور و نیز مطلق تشبیه و امثال آن از جهت موافقت با عمومات نباشد ترکش اولی خواهد بود. همه این امور که ذکر شد و مشابه آن ها اگر به قصد خصوصیت باشد تشریع خواهد بود و اگر ملاحظه شود رحجان آن از جهت عموم مانعی نخواهد داشت.

2- تشبه افراد عادی به امامان معصوم (علیهم السلام) و بازی در نقش آنان موجب هتک حرمت اولیاء دین است و موجب پائین آوردن شخصیت امامان تا سر حد افراد معمولی است و هتک حرمت آنان به نص کتاب و سنت حرام است.

مرحوم میرزای قمی در پاسخ این شبهه می نویسد:

«گاه است که تو هم شود که این موجب هتک حرمت بزرگان دین است. این توهم فاسد است زیرا که مراد تشبیه نفس به نفس و شخص به شخص نیست بلکه تشبیه صورت و زی و لباس است محض از برای تذکره احوال ایشان.» (1)

3- در خصوص تشبه به دشمنان دین اشکال دیگری نیز مطرح است و آن این است که در نصوص از تشبه به آنان منع شده است.

مرحوم سید علی یزدی در پاسخ این شبهه نوشته:

«نهی از تشبیه نه در مجرد هیئت و صورت است بلکه مراد تشبّه در اعمال و افعال است که تشبّه خود را از آنان و عداد آنان قرار دهد و یا مراد از تشبه مودت و رفاقت و تزئین طریقه و استحسان رویه آن هاست و بر تقدیر تسلیم گوئیم نسبت میان این خبر و عمومات ابکاء، عموم من وجه است و ترجیح از برای ثانی است با اعتضاد به اصل پس حق جواز است به مقتضای اصل.» (2)

در خصوص تشبه به مجوس روایتی است که توجیه فوق نمی تواند در آن پیاده شود:

روی الصدُق باسناده عن اسماعیل بن مسلم عن الصادق (علیه السلام)

انه قال (علیه السلام): (أوحی اللّهُ إلی نَبِیٍّ مِن انبیائِهِ قُل لِلمؤمِنینَ لا یَلبَسوا لِباسَ أعدائی... فَیَکونوا أعدائی کَما هُم أعدائی) (3)

خداوند به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد به مؤمنان بگو نپوشند لباس دشمنان من را... که هم دشمن من خواهید شد چنان که آنان دشمن بودند.

1- جامع الشتات / 816

2- وسائل مظفری /171

3- وسائل الشیعه ج 279/3 ب 19 لباس مصلی حدیث 8

بررسی:

آیا روایت بر منع پوشیدن لباس دشمنان ولو چند لحظه و با غرض عقلانی می کند یا نه؟ مسلّم چنین دلالتی ندارد زیرا این قبیل روایات به عرف القأ شده و روشن است که از نظر عرفی به چنین کسی گفته نمی شود که ملبس به لباس دشمنان گشته. افزون بر این که مسأله با صیغه مضارع بیان شده و صیغه مضارع دلالت بر نوعی استمرار و عادت دارد بنابراین روایت ناظر به کسانی است که بطور مستمر لباس دشمنان دین را پوشیده و به ری آنان در آمده باشند.

ب- اشکالات محتوائی

مشکل عمده تعزیه خوانی ها اشکالات محتوانی آن هاست و این اشکالات به دو نوع تقسیم می کردند:

1- تعزیه هائی که با منابع تاریخی و روائی انطباق ندارند. نظیر دامادی حضرت قاسم (علیه السلام)، تعزیه فاطمه صغری و خبر دادن مرغ به ایشان داستان شهادت پدرش را.

2- تعزیه هائی که گر چه شاید از جنبه تاریخی اشکالی نداشته باشند اما از جهت روح و پیام تعزیه اشکال دارند و در آن ها اهل بیت عصمت و طهارت به گونه ای جلوه داده می شوند که مطابق با مقام و عظمت آن ها نمی باشد هم چون القاء این فکر که امام حسین (علیه السلام) و یارانش برای گناه امت فدا شدند و ...

عوامل پیدایش این گونه اشکالات

علل و عوامل گوناگونی در این انحرافات مؤثر بوده است از قبیل: تأثیر فرهنگ شاهنشاهی، استناد به مقاتلی که وقایع کربلا را به گونه غیر واقع تصویر و حتی تحریف کرده اند، هدف را صرفاً گریه قرار دادن و برای تحقق آن به هر چیزی متوسل شدن و ... که در این مقال مجال طرح و بررسی آن ها نیست و در پایان از دست اندر کاران فرهنگ کشور تقاضا داریم که به داد این هنر مذهبی و سنتی برسند و با اصلاح و تکمیل آن در مبارزه با تهاجم فرهنگی استکبار جهانی از آن استمداد جویند. و بار دیگر از کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا تشکر می کنم که زمینه را برای عرضه این قبیل مباحث فراهم ساختند.

پای نوشت ها:

1- تعزیه، نیایش و نمایش در ایران. پترجی چلکووسکی، ترجمه داود حائمی / 71. انتشارات

علمی و فرهنگی.

2- سفر نامه درووبل، سرهنگ گاسپال / 140 بنگاه مطبوعاتی گوتمبرگ، تهران.

3- سفر نامه اوژن فلاندن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی / 118 انتشارات اشراقی، تهران

4- سفر نامه کنت ژوزف دوگوبینو (سه سال در آسیا) ترجمه عبد الرضا هوشنگ مهدوی / 431 کتاب سرا، تهران.

5- جامع الشتات، ابو القاسم قمی معروف به میرزائی قمی / 816 کتاب المتفرقات - چاپ نا معلوم.

6- کشف الغطاء عن مبهات شریعة العزاً، شیخ جعفر کاشف الغطاء/ 53 انتشارات مهدوی، اصفهان

7- عزا داری از دیدگاه مرجعیت شیعه، علی ربانی خلخالی / 47 انتشارات مکتب الحسین، قم.

8- همان منبع.

9- همان منبع / 57

10- همان منبع.

11- استفتائات از محضر امام خمینی ج 27/2 دفتر انتشارات اسلامی، قم.

12- [از سوی مؤلف ذکر نشده است].

13- [از سوی مؤلف ذکر نشده است].

14- امیر کبیر قهرمان مبارزه با استعمار. اکبر هاشمی رفسنجانی / 146 و 158 انتشارات فراهانی، تهران.

15- شرایع الاسلام في مسائل الحلال و الحرام، محقق حلّی ج 1-4/ 264 دار الهدی للطباعة و النشر، قم.

16- نهایة الاحکام في معرفة الأحکام، علامه حلی ج 2/ 469 دار الأضواء، بیروت.

17- الروضة البهیة في شرح اللمعة الدمشقیة - شهید ثانی ج 216/3 دار العالم الاسلامی بیروت

18- جامع المقاصد في شرح القواعد، شیخ علی بن الحسین الکرکي ج 25/4، مؤسسه آل اللبیت، قم.

19- مسالك الافهام في شرح شرایع الاسلام - شهید ثانی ج 130/1 - دار الهدی للطباعة و

النشر، قم.

20- الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية ج 216/3.

21- جامع المقاصد ج 25/4 .

22- مجمع الفائدة و البرهان في شرح ارشاد الاذهان - مقدس اردبيلى ج 85/8، مؤسسة النشر الاسلامي.

23- الحدائق الناضره فى احكام العترة الطاهره، شيخ يوسف بحرانى ج 198/18 - دار الأضواة، بيروت.

24- كتاب المكاسب، شيخ انصارى ج 173/1، لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم، قم.

25- حاشية المكاسب، سيد محمد كاظم طباطبائى يزدى / 16 اسماعيليان، قم.

26- مستمسک العروة الوثقى، سيد محسن طباطبائى حكيم ج 394/5، مكتبة آية اللّه المرعشي النجفي، قم.

27- مصباح الفقاهه، خوئى ج 207/1 ، انتشارات وجدانى، قم.

28- حواشى عروة الوثقى، سيد يزدى ج 568/1، مكتبة العلمية الاسلاميه، تهران.

29- الزواجر عن اقتراف الكبائر. ابن حجر المكى اليتمى ج 256/1 ، دار الكتب العلميه، بيروت

30- وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى ج 211/12 ب 87 ابواب مايكسب به حديث 1 المكتبه الاسلاميه، تهران.

31- رجال النجاشي، احمد بن على النجاشي، تحقيق محمد جواد نائينى ج 132/2.

32- الحدائق ج 198/18.

33- مفتاح الكرامة في شرح قواعد العلامه - محمد جواد حسينى عاملى ج 60/4 مؤسسه آل البيت، قم.

34- كتاب المكاسب ج 173/1.

35- مصباح الفقاهه ج 207/1.

33- الحدائق ج 198/18.

34- كتاب المكاسب ج 173/1.

35- وسائل الشيعه ج 262/14 ب 24 ابواب النكاح المحرم حديث 6.

36- حاشية الكماسب، ميرزا على الايروانى/ 19 مطبعة رشديه، تهران

37- حاشية المكاسب، سيد محمد كاظم يزدى/ 16.

38- همان منبع.

39- جامع المدارك في شرح المختصر النافع، سيد احمد الخوانسارى ج 3/34، اسماعيليان، قم

40- حاشية المكاسب، سيد محمد كاظم يزدى/ 16.

41- مصباح الفقاهه ج 210/1.

42- وسائل الشيعه ج 354/3 ب 13 ابواب احكام الملابس حديث 1.

43- همان منبع ج 2

44- همان منبع ب 12 احاديث 1 و 2 و 3 و 4.

45- همان منبع ج 1 .

46- مصباح الفقاهه ج 1/ 210 .

47- عزا داری از دیدگاه مرجعیت شیعه / 47 .

48- جامع الشتات / 816.

49- الآيات البينات في قمح البدع و الضلالات، محمد حسين آل كاشف الغطاء/ 20 مطبعة علويه، نجف اشرف.

50- منية المسائل خوئی / 212 مطبعه ،علمه، طبع سوم.

51- وسائل مظفری / 171 مطبعه شاهنشاهی طبع سال 1320 ه.ق

52- جامع الشتات / 816

53- وسائل مظفری/ 171

54- كشف الغطاء /43

55- جامع الشتات / 816

56- وسائل مظفری /171

57- وسائل الشيعه ج 279/3 ب 19 لباس مصلی حديث 8

عاشورا قبل از اسلام و حادثه کربلا رضا استادی

در آغاز، گفته های لغت نامه ها را می آوریم:

1- کتاب العین خلیل بن احمد: عاشوراء: الیوم العاشر من المحرم. و یقال: بل التاسع. و کان المسلمون یصومونه قبل فرض شهر رمضان. (1)

2- تهذیب اللغة ابی منصور محمد بن احمد ازهری: قال اللیث (2) : و یوم عاشوراء هو الیوم العاشر من المحرم. قلت: و لم اسمع فی امثلة الاسماء اسماً علی فاعولاءِ الاّ أحرفاً قلیلة. قال ابن بزرج (3) : الضار وراء: الضراء؛ و السار وراء: السراء؛ و الدالولاء: الدالة. و قال ابن الاعرابی (4) : الخابوراء: موضع. (5) و روی عن ابن عباس انه قال فی صوم عاشوراء: «لئن سَلِمتُ الی قابل لأصو منّ الیوم التاسع.» و روی عنه انه قال: «رعت الابل عشراً». (6) و انما هي تسعة ایام. قلت: و لِقول ابن عباس وجوه من التأویلات:

احدها انه کره موافقة الیهود؛ لانهم یصومون الیوم العاشر. و روی عن ابن عیینه عن عبید اللّه بن ابی یزید قال سمعت ابن عباس یقول: «صوموا التاسع و العاشر و لا تشبهوا بالیهود.»

و الوجه الثانی ما قال اسماعیل بن یحي المزنی (7) : یحتمل ان یکون التاسع العاشر. قلت کانه تأوّل فیه عشر الورد انها تسعة ایام و هو الذي حکاه اللیث عن الخلیل و لیس ببعید من الثواب. (8)

3- جمهرة اللغة ابن درید: عاشوراء یوم سمّی فی الاسلام و لم یعرف في الجاهلیة و لیس في کلامهم فاعولاء ممدوداً الا عاشوراء. هکذا قال البصریون. و زعم قوم عن ابن الاعرابي انه سمع خابوراء، اخبرنی بذلک حامد بن طرفة عنه. (9) و لم یجيء بهذا الحرف اصحابنا و لا ادری مما هو.

1- العین 249/1 چاپ انتشارات هجرت - قم. خلیل بن احمد از علمای سده دوم است.

2- لیث بن نصر. همان است که گفته شده کتاب العین خلیل بن احمد را تکمیل کرده، و از علمای سده دوم است.

3- ترجمه اش یافت نشد.

4- محمد بن زیاد متوفای 231 کان نحویاً عالماً باللغة. به بغیة الوعاة سیوطی 42 رجوع شود.

5- در معجم البلدان ذکر نشده است.

6- عِشر به کسر عین است.

7- فقیه شافعی و نحوی متوفای 264

8- تهذیب اللغة ازهری 409/1 چاپ مصر 1384 از هری از علمای سده چهارم است.

9- ترجمه اش را پیدا نکردم.

فاما عـاشوراء فعلى فاعولاء و قـد حكى على هـذا الوزن خابوراء موضع و لم يجيء في كلامهم غيره – و ستراه في اللفيف ان شاء اللّه – و العاشوراء قد تكلموا به قديماً و كانت اليهود تصومه؛ فقال النبي (صلى اللّه عليه و آله و سلم): (نحن احقّ بصومه.) (1)

4– نهايـة اللغـة ابن اثير: و فيه (اى فى الحديث) ذكر عاشوراء هو اليوم العاشـر من المحرم و هو اسم اسـلامي. و ليس في كلامهم فاعولاء بالمـدّ غيره. و قـد ألحق به تاسوعاء و هو تاسع المحرم. و قيل ان عاشوراء هو التاسع، مأخوذ من العشـر في اوراد الابل – و قد تقدم مبسوطاً في حرف التاء –

فيه (اى فى الحـديث): «لئن بقيتُ الى قابـل لأصومنّ تاسوعاء» هو اليوم التاسع من المحرم. و انما قال ذلک كراهـةً لموافقـة اليهود؛ فانهم كانوا يصومون عاشوراء و هو العاشر؛ فاراد ان يخالفهم و يصوم التاسع.

قال الازهرى: اراد بتاسوعاء عاشوراء، كانّه تاوّل فيه عشر ورد الابل. تقول العرب: وردت الابل عِشراً اذا وردت اليوم التاسع.

و ظاهر الحـديث يـدل على خلافه؛ لانّه قد كان يصوم عاشوراء و هو اليوم العاشـر؛ ثم قال: «لئن بقيت الى قابل لأصومنّ تاسوعاء»؛ فكيف يعد بصومٍ قد كان يصومه؟ (2)

5– مقاييس اللغة ابن فارس: عاشوراء: اليوم العاشر من المحرم. (3)

6– لسان العرب ابن منظور: عاشوراء و عشوراء ممدودان: اليوم العاشر من المحرم. و قيل التاسع – (4)

7– صحاح اللغة جوهري: يوم عاشوراء و عشوراء ايضاً ممدودان. و التاسوعاء قبل يوم العاشوراء، و اظنّه مولّداً. (5)

8– قاموس اللغة فيروز آبادى: العاشوراء و العشوراء و يقصران و العاشور: عاشر المحرم او تاسعه؛

التاسوعاء: قبل يوم عاشوراء؛ مولّد. (6)

9– تاج العروس زبيدي: (العاشوراء) قال شـيخنا: قلت: المعروف تجرّده من ال (و العشوراء ممدودان و تقصران و العاشور عاشر محرم) – و قـد ألحق به تاسوعاء، قلت: هـذه و الالفاظ الاربعـة التى ذكر ها الازهرى يسـتدرك بها على ابن دريـد حيث قال في الجمهرة: «ليس لهم فاعولاء غير عاشوراء لا ثاني له.» قال شيخنا: «و يستدرک عليهم حاضوراء.» و زاد

1– جمهرة اللغة ابن دريد متوفاى 321. ج 343/2 و 390/3

2– نهاية اللغة ابن اثير متوفاى 606. ج 190/1 و 3/ 240

3– مقاييس احمد بن فارس متوفاى 395 . ج 326/4 چاپ مصر

4– چاپ بيروت دار صادر در ماده عشر

5– ج 747/2 و 1191/3 چاپ هفت جلدى

6– ج 89/2 و 3/ 9 چاپ چهار جلدى

ابن خالويه (1) ساموعاء (أو تاسعه) و به اوّل المزنيُّ الحديث: «لاصومن التاسع.» فقال: يحتمل ان يكون التاسع هو العاشر - (2)

10- الغريبين هروى: و في حديث ابن عباس: «لئن بقيت الى قابل لاصومنّ التاسع.» قال ابو منصور يعنى عاشوراء. كانّه تاول فيه عشر الورد انها تسعة ايام و العرب تقول: «وردت الابل عشرا.» اذا وردت يوم التاسع - و يحتمل ان يكون كره موافقة اليهود؛ لانهم يصومون اليوم العاشر؛ فاراد ان يخالفهم و يصوم اليوم التاسع. (3)

11- السامي في الاسامي ميداني: فصل فى مشاهير ايام العرب فى السنة: يوم عاشوراء و عشوراء: روز دهم از محرم. (4)

12- مختار الصحاح رازى: يوم عاشوراء و عشوراء ايضاً ممدودان؛

التاسوعاء بالمدّ: قبل يوم العاشوراء؛ و اظنّه مولّداً. (5)

13- مصباح المنير فيّومي: و عاشوراء عاشر المحرم - و فيها لغات: المدّ و القصر القصر مع الالف بعد العين و عشوراء بالمدّ مع حذف الألف.

و قوله (عليه الصلاة و السلام: «لاصومن التاسع.» مذهب ابن عباس و اخذ به بعض العلماء انّ المراد بالتاسع يوم عاشوراء؛ فعاشوراء عنده تاسع المحرم، و المشهور من اقاويل العلماء سلفهم و خلفهم انّ عاشوراء عاشر المحرّم و التاسوعاء تاسع المحرّم استدلالاً بالحديث الصحيح انّه عليه الصلاة و السلام صام عاشوراء فقيل له: «انّ اليهود و النصارى (6) تعظّمه.» فقال: «فاذا كان العام المقبل صمنا التاسع.» فانّه يدل على انّه كان يصوم غير التاسع؛ فلا يصح ان يعد بصوم ما قد صامه. و قيل اراد ترك العاشر و صوم التاسع وحده خلافاً لاهل الكتاب، و فيه نظر لقوله (عليه الصلاة و السلام) في حديث: «صوموا يوم عاشوراء و خالفوا اليهود؛ صوموا قبله يوماً و بعده يوماً.» و معناه صوموا معه يوماً قبله او بعده حتّى تخرجوا عن التشبيه باليهود في افراد العاشر. و اختلف هل كان واجباً و نسخ بصوم رمضان او لم يكن واجباً قطّ. و اتفقوا على انّ صومه سنّة.

و امّا تاسوعاء فقال الجوهرى اظنّه مولّداً. و قال الصغانى (7) مولّد. فينبغي ان يقال اذا استعمل مع عاشوراء فهو قياس العربي لاجل الازدواج، و ان استعمل وحده فمسلم ان كان غير مسموع. (8)

14- مجمع البحرين طريحي: التاسوعاء: قبل يوم العاشوراء، قال الجوهري: و اظنّه مولداً.

1- حسين بن احمد بن خالويه از فضلاء اماميه و عارفين به عربيت است وفاتش در حلب سال 370. به هدية الاحباب رجوع شود.

2- ج 400/3 چاپ افست

3- ج 254/1 هروى متوفاى 401 مى باشد.

4- ص 362 چاپ مصر. ميدانى متوفاى 518 مى باشد

5- ص 57 و 342

6- نصارى فقط در كلام فيومى آمده است. و در يک روايت كه در فقيه و تهذيب و وافى و جامع احاديث الشيعة نقل شده به داود (عليه السلام) هم اين روزه نسبت داده شده است.

7- ابو الفضائل حسن بن محمـد عمری متوفای 650 لغوی و نحوی و محـدث بوده است و کتـابی در احـادیث موضوعه دارد. به الکنی و الالقاب محدث قمی و بغیة الوعاة سیوطی رجوع شود.

8- مصباح المنیر ص 104

یوم عاشوراء بالمد و القصر : و هو عاشر المحرم و هو اسم اسلامی، و جاء عشوراء بالمدّ مع حذف الألف التي بعد العين - (1)

15- منتهی الارب صفی پور (سده سیزدهم): عاشوراء بالمد: دهم محرم یا نهم آن. و در آن لغات است: عشوراء بالمد و عاشوری و عشوری مقصورین و عاشور - و قال بعضهم: عاشوراء معرفة لا یدخل علیها الالف و اللام و لا یوصف بها الیوم و لکن یضاف الیها.

تاسوعاء روز نهم محرم؛ مولّد است. (2)

16- معیار اللغة محمد علی شیرازی (سده سیزدهم): العاشور ککافور و العاشوراء بالممدود و العشوراء کصبور بالممدودة و تقصران: عاشر المحرّم؛ قتل فیه الحسین بن علی (علیهما السلام).

التاسوعاء ککافور بالممدودة: التاسع من المحرم. (3)

17- ترجمه قاموس اللغة محمد یحیی قزوینی (سده دوازدهم): عاشوراء بر وزن باحوراء و عشوراء بر وزن صفوراء و هر دو به قصر هم آمده و عاشور بر وزن کافور: دهم ماه محرم یا نهم محرم است.

تاسوعاء به مد آخر: روز پیش از عاشوراست. و جوهری گوید که گمان من این است که مولّد است. (4)

18- منتخب اللغة شاه جهانی، تالیف سید عبد الرشید حسینی مدنی: عاشور: دهم روز محرم یا نهم روز؛ و آن را عاشوراء و عشوراء نیز خوانند. (5)

19- اقرب الموارد شرتوتی لبنانی: العاشور و العاشوراء و العاشوری و العشوری: عاشر المحرم و قیل تاسعه، و المشهور انّ عاشوراء عاشر محرم و تاسوعاء تاسعه.

التاسوعاء: الیوم التاسع من الشهر؛ و علیه روایة: «لئن بقیت الی قابل لاصومن تاسوعاء.» (6)

20- دستور العلماء، تالیف قاضی عبد النبی احمد نگری (سده دوازدهم): عاشوراء هو الیوم العاشر من المحرم؛ یوم عظیم حدثت فیه حوادث عظیمة الشان عجیبة البیان، کخلق آدم (علیه السلام) و اخراجه من الجنان و قبول توبته و مغفرته عن العصیان، و طوفان نوح (علیه السلام) سیّما شهادة الامام الهمام المظلوم المعصوم الشهید السعید ابی عبد اللّه الحسین (رضی اللّه عنه) ابن اسد اللّه الغالب علی بن ابی طالب (کرّم اللّه وجهه) و سیحدث فیه امور عظام جسام او مهولة

1- ماده ع ش ر چاپ قدیم و جدید

2- ج 126/1 و 836/2

3- ج 465/1 و 88/2

4- ماده تسع و عشر

5- ص 284 چاپ سنگی

6- ج 77/1 و 784/2

مخوفة كخروج الامام الهمام محمد المهدى (رضى اللّه تعالى عنه) و نزول عيسى (عليه السلام) من السماء و خروج الدجّال و دابّة الارض خصوصاً قيام القيامـة كما اخبر بها المخبر الصادق الصـدوق نبىّ آخر الزّمان (عليه و على آله الصـلاة و السـلام) من اللّه الملك المنّان. و استحسن الفقهاء فيه عشرة أعمال كما قال واحد من الاكابر:

عليكم يوم عاشوراء قومي *** بأن تأتوا بعشر من خصالٍ

بصوم و الصلاة و مسح ايدٍ *** على راس اليتيم و الاغتسال

و صلح و العيادة للاعلّاء *** و توسيع الطعام على العيال

و ثامنها زيارة عالميكم *** و تاسعها الدعاء مع اكتحال

و لم تثبت هذه الاعمال من الاحاديث الصحيحة؛ فانّ الاحاديث المنقولة فيها موضوعات. نعم الصوم و توسيع الطعام على العيال فى اليوم المذكور ثابت بالاحاديث الصحيحة.

و انّما سـمّى عاشوراء لان اللّه تعالى اعطى لعشـرة من الانبياء عشـر كرامات في ذلك اليوم: آدم و ادريس و نوحاً و يونس و ايّوب و يوسف و موسى و عيسى و ابراهيم و محمّد (صلوات اللّه عليهم اجمعين). و هذا يوم من أطاع اللّه تعالى فيه نال جزيل الثواب و من عصاه فيه عوقب باشدّ العقاب و العذاب؛ كقاتل حسين بن على (رضى اللّه تعالى عنهما) بل من امر بقتله و استبشر به.

و في اليواقيت (1) : يجب على الاـبوين ان يامر الصبّي بصوم يوم عاشوراء اذا كان لا يلحقه ضـرر؛ لانّه روى فى الاخبار انّ النبيّ المختار (عليه السـلام) كان يدعو الحسن و الحسـين (رضـى اللّه تعالى عنهما) وقت السـحر و يلقى البزاق فى فيها و كان يقول لفاطمة (رضـى اللّه تعالى عنها): «لا تطعميها اليوم شيئاً؛ فانّ هذا يوم تصوم الوحوش و لا تاكل.» (2)

و في الملتقط (3) روى ابو سـعيد الخدرى (رضـى اللّه تعالى عنه) عن النبيّ (عليه الصـلاة و السـلام) انّه قال: «من صام يوم عاشوراء كان كفّارة لذنب سَنَة ، و من وسّع النفقة على عياله يوسّع اللّه عليه الرزق سنة.»

و في الشريعة (4) : يسـتحب ان يصوم قبل يوم عاشوراء يوماً و بعده يوماً خلافاً لاهل الكتاب. و اعلم انّ الفقهاء و العبّاد يلتزمون الصلاة و الادعية في هذا اليوم و يذكرون فيها الاحاديث و لم يثبت شيء منها عند اهل الحديث غير الصوم و توسيع الطعام (5) كما مرّ. (6)

از مطالبی که از این بیست کتاب نقل شد استفاده می شود:

1- نام کتابی است از تالیفات شعرانی ظ

2- شبیه این حدیث در جامع احادیث الشیعة ج 9 ص 476 و وافی 13/7 به نقل از فقیه و تهذیب آمده است.

3- نام کتابی است در فقه یا حدیث؟

4- نام کتابی است در فقه

5- همین دو هم ثابت نیست مگر صوم حزنی که فقهای شیعه فرموده اند.

6- دستور العلماء چاپ دوم ج 2 ص 291

1- در زبان عربی واژه ای که بر وزن «عاشوراء» باشد یا نداریم و یا بسیار کم است.

2- این واژه به چهار وزن دیگر هم استعمال شده است: عاشور، عاشوری، عشوراء، عشوری.

3- بعضی گفته اند این کلمه معرفه است و الف و لام بر سر آن در نمی آید و صفت یوم قرار نمی گیرد؛ بلکه یوم به آن اضافه می شود.

4- صاحب جمهرة اللغة و صاحب نهایة اللغة و صاحب مجمع البحرین گفته اند: این واژه اسم اسلامی است و قبل از اسلام نبوده است. اما ظاهراً این مطلب درست نیست؛ زیرا در نقل های متعدد از عاشوراء قبل از اسلام سخن رفته است که در همین مقال قبلاً یاد شد و بعد هم خواهد آمد. مگر این که گفته شود: قبل از اسلام مصداق عاشوراء - یعنی دهم یا نهم محرم - مطرح بوده است؛ نه واژه عاشوراء.

5- با این که در تاریخ حادثه کربلا و مطالب مربوط به آن، هر جا واژه عاشوراء به کار برده شده می شود مقصود دهم محرم است، اما در موارد دیگر احتمال داده شده که مقصود از عاشوراء نهم محرم باشد و با تاسوعاء فرقی نداشته باشد. اما ظاهراً این احتمال ناشی از استفاده نادرست از برخی روایات باشد؛ زیرا معنی روایت: «لاصومنّ التاسع» افزودن روزه روز نهم به روز دهم است (همان طور که در روایات آمده و در آینده نقل خواهد شد) نه این که مقصود از نهم ماه، عاشوراء باشد.

فیّومی در مصباح المنیر گوید: المشهور من اقاویل العلماء سلفهم و خلفهم ان عاشوراء عاشر المحرم و التاسوعاء تاسع المحرم. (1)

علاوه بر این ماده ع ش ر بر این مطلب گواهی می دهد.

6- کسانی که احتمال داده اند مقصود از عاشوراء نهم محرم باشد گفته اند: هنگامی که شتر نه روز آب استفاده کند یعنی وارد روز نهم شود، گفته می شود: «وردت الابل عِشراً.» و این به خاطر آن است که تتمه روز اول و ابتداء روز آخر را به حساب می آورند و مجموعاً ده می شود و بنابر این اطلاق عاشوراء بر روز نهم بی اشکال است. (2)

و واضح است که این مطلب یک توجیه است که اگر اصل استعمال عاشوراء در روز نهم مسلّم بود، می توانستیم این طور توجیه نماییم؛ نه این که این مطلب را دلیل برای اثبات استعمال بدانیم.

7- جوهری در صحاح اللغة گوید: التاسوعاء قبل یوم العاشوراء و اظنّه مولّداً، یعنی گمان می کنم استعمال واژه تاسوعاء عربی اصیل نباشد. (3)

و همین مطلب را در برخی از لغت نامه های دیگر هم می بینیم. صاحب منتهی الارب گوید:

1- مصباح المنیر ص 104

2- الغریبین 254/1 و نهایة اللغة 190/1 و عمدة القاري في شرح صحيح البخاري 116/11

3- صحاح اللغة ج 747/2

تاسوعاء: روز نهم محرم مولّد است. (1)

و صاحب مصباح المنیر گوید: تاسوعاء: قال الجوهری اظنّه مولّداً.

و قال الصغاني: مولّد. فینبغي ان یقال اذا استعمل مع عاشوراء فهو قیال العربي لأجل الازدواج و ان استعمل وحده فمسلّم ان کان غیر مسموع. (2)

8- تا کنون در میان روایاتی که از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) و امیر مؤمنان (علیه السلام) و امام مجتبی (علیه السلام) در ارتباط با اخبار از شهادت امام حسین (علیه السلام) در عراق و کربلا نقل شده، روایتی که لفظ عاشوراء در آن باشد، یعنی خبر داده باشند که شهادت حضرت حسین علیه السلام روز عاشوراء واقع می شود، ندیده ام؛ بلکه فقط خبر از اصل شهادت و مکان شهادت داده اند؛ نه زمان آن. بله فقط از میثم تمّار نقل شده که خبر از شهادت حضرت حسین (علیه السلام) در دهم محرم داده است. (3)

9- بسیار موجب شگفتی است که در غالب کتاب های اهل تسنن اعم از لغت و حدیث و غیره هنگامی که واژه عاشوراء و معنی و مقصود از آن را بیان کرده اند اشاره ای به وقوع حادثه شهادت حضرت ابی عبد اللّه (علیه السلام) در این روز نکرده اند؛ با این که در همین کتاب ها بار ها و بار ها به مناسبت، به حوادث خیلی بی اهمیت اشاره شده است. و این گونه برخورد را باید کم لطفی و بی لطفی آنان، یا خدای نکرده کتمان حقائق و سانسور مطالب لازم بشمار آورد.

10- واژه عاشوراء بعد از شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام) با همین واژه قبل از حادثه کربلا در مکتب تشیع و نیز نزد آگاهان از اهل تسنن، زمین تا آسمان تفاوت دارد؛ زیرا قبل از شهادت امام حسین (علیه السلام) مقصود از «عاشوراء» دهم یکی از ماه های قمری یعنی محرم الحرام بود؛ اما پس از واقعه کربلاـ «عاشوراء» به عنوان یک شعار بسیار پر محتوی، یک تابلوی گویای سلسله ای از حقائق تاریخی اسلام و یک مفهوم سازنده و آموزنده و آگاهی دهنده می باشد و همان طور که گفته شده، ردیف بعثت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله) و غدیر امیر مؤمنان (علیه السلام) است.

عاشورا قبل از اسلام در میان یهودی ها

فیّومی در مصباح المنیر گوید: از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) روایت شده:

(صُومُوا یَوْمَ عَاشُورَاءَ و خَالِفُوا الیَهُودَ صُومُوَا قَبْلَهُ یَوماً و بَعدَهُ یَوماً.)

سپس گوید: معنی حدیث این است که یک روز قبل از عاشورا و یک روز بعد از عاشورا را هم روزه بگیرید تا از شباهت به یهود که فقط روز دهم را روزه می گرفتند خارج شوید. (4)

1- ج 1 ص 126

2- مصباح المنیر ص 104

3- شفاء الصدور چاپ سنگی ص 259 به نقل از امالی و علل الشرایع شیخ صدوق (رحمة اللّه)

4- مصباح المنير ص 104

پس معلوم می شود روز عاشورا نزد یهود از روز های بزرگی بوده که در آن روز روزه می گرفته اند.

در کتاب سنن دارمی از ابن عباس نقل شده که او گفت: رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) هنگامی که به مدینه آمد، دید که یهودیان روز عاشورا را روزه می گیرند. (1) آن حضرت سؤال کرد که چرا روزه می گیرید.گفتند زیرا این روزی است که موسی بر فرعون غالب شد. پس رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) به مسلمانان فرمود: «شما به موسی (علیه السلام) اولی هستید؛ پس روز عاشورا را روزه بگیرید.» (2)

و همین روایت با مختصر تفاوتی در سنن ابن ماجه نیز نقل شده است. (3)

در کتاب محلّی ابن حزم از عطاء نقل شده که او گوید از ابن عباس شنیدم که می گفت با یهودیان (در روزه روز عاشورا) مخالفت کنید؛ هم نهم را روزه بگیرید و هم دهم را (تا معلوم باشد این روزه روزه آن ها نیست). (4)

در کتاب صحیح بخاری و نیل الاوطار از ابو موسی نقل کرده اند: کان یوم عاشوراء تعظّمه الیهود و تتخذه عیداً. فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: (صوموه انتم.) (5)

در جمرة اللغة آمده: و العاشوراء قد تکلموا به قدیماً و کانت الیهود تصومه؛ فقال النبي (صلی اللّه علیه و آله) (نحن أحقُّ بصومه.) (6)

و در صحیح مسلم آمده: کان اهل خیبر (یهودی بودند) یصومون یوم عاشوراء و یتخذونه عیداً و یلبسون نسائهم فیه حلیهم و شارتهم. فقال رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله: (فصوموه انتم) (7)

عاشورا در میان مسیحیان

در مصباح المنیر فیومی آمده: ان رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله) صام عاشوراء فقیل له: ان الیهود و النصاری تعظّمه فقال: «اذا کان العام المقبل صمنا التاسع.» (8)

ظاهراً مقصود حضرت این بوده که روز نهم را بر روز دهم می افزاییم تا شبیه به کار یهود و نصاری نباشد. از این نقل مصباح المنیر بر می آید که مسیحیان هم عاشورا را گرامی داشته اند. اما در این مورد غیر از این مصدر، تا کنون به مدرک دیگری بر نخورده ایم.

عاشورا در جاهلیت و میان قریش

در سنن دارمی روایت شده که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله) فرمود: «این روز روز

1- برخی گمان کرده اند معنی حدیث اینست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) روز عاشورا از مکه به مدینه آمده و دیده است که یهودیان روزه اند و بر این اساس بر روایت اشکال کرده اند که روز ورود رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) عاشورا نبوده است. اما با مراجعه به اهل حدیث به نقل سنن دارمی (نه سنن ابن ماجه) واضح است که معنی حدیث همان است که در متن یاد شد.

2- سنن دارمی 22/2

3- سنن ابن ماجه 552/1

4- المحلی ابن حزم 18/7
5- صحیح بخاری 57/3 و نیل الاوطار 326/4
6- جمهرة اللغة ابن درید 390/3
7- صحیح مسلم 150/3
8- مصباح المنیر ص 104

عـاشور است و قریش این روز را در جـاهلیت روزه می گرفتنـد. پس هر کـدام شـما (مسـلمین) دوست دارد روزه بگیرد، بگیرد و هر کـدام دوست دارد روزه را ترک کند، ترک کند.» (1)

در کتاب موطأ مالک آمده: ان عائشة قالت کان یوم عاشوراء یوماً تصومه قریش في الجاهلیة و کان رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله) یصومه في الجاهلیة ... (2)

در صـحیح بخاری نقل شده: ان قریشاً کانت تصوم یوم عاشوراء في الجاهلیة. ثم امر رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بصیامه حتی فرض رمضان ... (3)

در کتاب نیل الاوطار آمده: ان اهل الجاهلیة کانوا یصومون یوم عاشوراء و ان رسول اللّه (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) صامه و المسلمون قبل او یفرض رمضان ... (4)

عاشورا بعد از اسلام و قبل از وجوب روزه ماه رمضان

در صحیح بخاری از ابن عمر نقل شده:

صام النبي (صلی اللّه علیه و آله و سلم) عاشوراء و امر بصیامه. فلمّا فرض رمضان ترک. (5)

و نیز در صـحیح بخـاری از عائشه نقل شـده: رسول خـدا به روزه روز عاشوراء امر کرد؛ تا هنگامی که روزه ماه رمضان واجب شـد. آن گاه فرمود: هر کس می خواهد روز عاشورا را روزه بگیرد و هر کس می خواهد افطار کند. (6)

در کتاب جامع احادیث الشیعه از کتاب من لا یحضره الفقیه از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که محمد بن مسلم و زراره از آن حضرت از روزه روز عاشورا سؤال کردند. فرمود:

(کَانَ صَوْمُهُ قَبْلَ شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَلَمَّا نَزَلَ شَهْرُ رَمَضَانَ تُرِکَ.) (7)

عاشورا پس از وجوب روزه ماه رمضان

در روایات شیعه آمده: و اما الصوم الذی یکون صاحبه فیه بالخیار فصوم یوم الجمعة – الی ان قال – و صوم یوم عاشوراء، فکل ذلك صاحبه بالخیار؛ ان شاء صام و ان شاء افطر. (8)

و نیز از امام باقر (علیه السلام) روایت شده:

(أَنَّ عَلِیّاً عَلَیْهِ اَلسَّلاَمُ قَالَ: صُومُوا اَلْعَاشُورَاءَ اَلتَّاسِعَ وَ اَلْعَاشِرَ فَإِنَّهُ یُکَفِّرُ ذُنُوبَ سَنَةٍ..) (9)

و نیز از امام باقر (علیه السلام) روایت شده: (صِیَامُ یَوْمِ عَاشُورَاءَ کَفَّارَةُ (10) سَنَةٍ.) (11)

در کنز العمال روایت شده: لما فرض صوم رمضان سُئِل النبي (صلی اللّه علیه و آله و سلم) عن صوم عاشوراء. فقال: «هو یوم من ایام اللّه تعالی؛ فمن شاء صامه و من شاء ترکه.» (12)

و نیز در همان کتاب عن عمار بن یاسر قال: «امرنا بصیام عاشوراء قبل ان ینزّل رمضان؛

1- سنن دارمی 22/2

2- موطّأ مالک 219/1 و سنن دارمی 23/2

3- صحیح بخاری 3/ 31

4- نیل الاوطار 326/4

5- صحیح بخاری 3/ 31

6- جامع احادیث الشیعه 479/9 و کتاب من لا یحضره الفقیه 85/2 چاپ غفاری و به روضة المتقین ملا محمد تقی مجلسی(رحمة اللّه) ج 3 رجوع شود.

7- جامع احادیث الشیعة 480/9

8- جامع احادیث الشیعة 475/9 به نقل از تهذیب شیخ طوسی و اقبال ابن طاووس

9- جامع احادیث الشیعة 475/9 به نقل از تهذیب شیخ طوسی و اقبال ابن طاووس

10- کبور یا کپبور یا کپور که در مورد روزه عاشورا یهودیان آمده با همین واژه کفاره ارتباط دارد و شاید آن واژه عبری همین واژه باشد.

11- جامع احادیث الشیعة 475/9 به نقل از تهذیب و استبصار شیخ طوسی

12- کنز العمال 658/8

فلما نزّل رمضان لم نؤمر به.» (1)

و در همـان کتـاب: عن قیس بن سـعد قـال: «کنـا نصوم عاشوراء قبل ان ینزل علینا صوم رمضان... فلما نزل لم نؤمر به و لم نُنْه عنه و نحن نفعل.» (2)

نتیجه روایات

مسـتفاد از این روایات و ده ها روایت دیگر که در کتاب های حدیثی سـنّی و شـیعه نقل شده (3) این است که عاشوراء از زمان حضـرت موسـی تا بعثت رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) و از بعثت تا هنگام وجوب روزه ماه رمضان و هم چنین پس از آن مورد تعظیم و از ایّام اللّه بوده است و همواره با انجام روزه در آن بزرگ داشته می شده است.

این جا این پرسـش پیش می آید که علت عظمت این روز و از ایام اللّه بودن آن چیست؟ زیرا غالباً زمان ها به واسـطه حوادث مهمی که در آن اتفاق می افتد عظمت پیدا می کنند مانند روز میلاد رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و روز بعثت و روز وفات آن بزرگوار و روز تولّد امیر مؤمنان و روز غدیر و روز شهادت آن گرامی.

در پاسـخ این سؤال مطالبی در کتاب ها نقل شـده و برخی از آن ها مورد خدشه قرار گرفته است، (4) اما از یک نکته گویا غفلت شـده که علت عظمت این روز حادثه کربلا باشد و بزرگ داشت این روز از همان زمان حضـرت موسـی نیز به همین علّت بوده و شاهد آن، روایتی است که در پایان این مقال نقل خواهیم کرد. و اگر همه حوادثی که گفته شده در این روز اتفاق افتاده مطابق با واقع باشد باز از همه مهم تر و عظیم تر حادثه کربلا است.

روزه عاشوراء پس از واقعه کربلا

دشـمنان اهل بیت و بنی امیه (لعنة اللّه علیهم) پس از حادثه کربلا با سوء استفاده از روایات مربوط به روزه و بزرگ داشت عاشوراء مطلبی را عنوان و مطرح و تبلیغ کردند که با اساس دین و مکتب منافات داشت و آن این که چون در این روز امام حسـین (علیه السلام) کشته شده و کشـتن امام حسـین (علیه السلام) و اهل بیت و یاران او نعوذ باللّه- کار بسیار خوب و مستحسنی بوده، پس این روز، روز با برکتی شده و به این خاطر باید این روز را روزه گرفت.

متاسـفانه این مطلب صـد در صد انحرافی، میان گروهی از مسـلمانان ظاهری نفوذ کرد که در زیارت عاشوراء امام حسـین (علیه السـلام) آمده:

(وَ هذَا یَوْمٌ تَبَرَّکَتْ بِهِ بَنُو أُمَیَّةَ)

1- کنز العمال 656/8

2- کنز العمال 656/8

3- مثلاً در صحیح بخاری حدود ده روایت و در صحیح مسلم حدود سی روایت آمده است.

4- که در همین مقاله از کتاب دستور العلماء نقل شد و در ذیل عنوان «چند یاد آوری» در پایان مقاله هم می آید.

از این تاریخ است که روزه روز عاشورا به دو عنوان می توانست انجام شود:

1- بعنوان این که از ایام اللّه است؛ مانند این که قبل از حادثه کربلا روز عاشورا را روزه می گرفتند یا بعنوان واجب و یا مستحب.

2- بعنوان این که چون یزید امام حسین (علیه السلام) را ظاهراً از بین برده باید روزه گرفت و از همین تاریخ است که امامان معصوم ما با روشن گری، و احیاناً نهی از روزه روز عاشوراء، و حتی با بیان این که تا نزدیک غروب چیزی نخورید و نیاشامید؛ اما نزدیک غروب قدری چیز بخورید تا روزه اصطلاحی نباشد با این فکرِ کفری که ریشه در دشمنی اهل بیت (علیهم السلام) دارد مبارزه و مخالفت کردند.

امام صادق (علیه السلام) به عبد اللّه بن سنان فرمود:

(لاَ تَجْعَلْهُ صَوْماً کَمَلاً وَ لْیَکُنْ إِفْطَارُکَ بَعْدَ صَلاَهِ اَلْعَصْرِ بِسَاعَهٍ عَلَی شَرْبَهٍ مِنْ مَاءٍ ...) (1)

زراره از امام صادق و امام باقر (علیهما السلام) نقل کرده که به او فرمودند:

(لاَ تَصُمْ یَوْمَ عَاشُورَاءَ ...) (2)

جعفر بن عیسی گوید: سالت الرضا (علیه السلام) عن صوم یوم عاشوراء و ما یقول الناس فیه. فقال (علیه السلام): (عَنْ صَوْمِ ابْنِ مَرْجانَهَ تَسْئَلُنی؟ ذلِکَ یوْمٌ صامَهُ الاَدْعِیاءَ مِنْ آلِ زِیادٍ لِقَتْلِ الْحُسَین (علیه السلام) وَ هُوَ یوْمٌ یتَشائَمُ بِهِ آلُ مُحَمَّدٍ وَ یتَشائَمُ بِهِ اَهْلُ الاِسْلامِ و الیوم المتشأم به الاسلام و اهله لا یصام فیه ولا یتبرك به ... وَ یوْمُ عاشُورا قُتِلَ الْحُسَینُ (علیه السلام) وَ تَبَرَّکَ بِهِ ابْنُ مَرْجانَهَ و تشأم به آل محمد (علیهم السلام) فَمَنْ صامَهُما (3) اَوْ تَبَرَّکَ بِهِما لَقِی اللَّهَ تَبارَکَ وَ تَعالی مَمْسُوخَ الْقَلْبِ وَ کانَ حَشْرَهُ مَع الَّذینَ سَنُّوا صَوْمَهُما وَ التَّبَرُّکَ بِهِما.) (4)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: (مَنْ صَامَهُ کَانَ حَظُّهُ مِنْ صِیَامِ ذَلِکَ اَلْیَوْمِ حَظَّ اِبْنِ مَرْجَانَهَ وَ آلِ زِیَادٍ.) قال الراوی: قلت و ما کان حظهم من ذلك الیوم؟ قال: (اَلنَّارُ أَعَاذَنَا اَللَّهُ مِنَ اَلنَّارِ وَ مِنْ عَمَلٍ یُقَرِّبُ مِنَ اَلنَّارِ.) (5)

امام صادق (علیه السلام) فرمود: (أَمَا إِنَّهُ صِیَامُ یَوْمٍ مَا نَزَلَ بِهِ کِتَابٌ وَ لاَ جَرَتْ بِهِ سُنَّهٌ إِلاَّ سُنَّهُ آلِ زِیَادٍ بِقَتْلِ اَلْحُسَیْنِ (علیهما السلام).) (6) ظاهراً مقصود، روزه آن طور که بنی امیه می گفتند می باشد.

و چند روایت دیگر نیز به همین مضمون در روایات باب صیام عاشوراء در کتاب های حدیثی مانند جامع احادیث الشیعه نقل شده است. (7)

1- جامع احادیث الشیعة 477/9

2- جامع احادیث الشیعة 477/9 به نقل از کافی و تهذیب و استبصار

3- او تبرّک خ ل

4- جامع احادیث الشیعة 477/9 و 478 به نقل از کافی و تهذیب

5- جامع احاديث الشيعة 478/9

6- جامع احاديث الشيعة 479/9 به نقل از كافى و تهذيب و استبصار

7- به جامع احاديث الشيعة باب 18 صيام رجوع شود.

بنابر این جمع بین این دو گروه روایت (یعنی روایاتی که دلالت بر مطلوبیت صوم عاشورا و روایاتی که دلالت بر عـدم مطلوبیت آن دارد) بسیار روشن است.

مرحوم مقدس اردبیلی در کتاب شـرح ارشاد در شرح فتوای علامه حلی به استحباب روزه عاشورا به شرط این که به خاطر محزون بودن از شهادت امام حسین (علیه السلام) باشد فرموده است: روایات در این مورد مختلف است برخی دلالت بر استحباب دارد و می گوید روزه عاشورا کفاره گناه یک سال است و روزه تاسوعا و عاشورا کفاره گناه یک سال است و رسول خدا این روز را روزه گرفته است. و برخی دیگر از روایات دلالت بر کراهت بلکه حرمت دارد مانند روایتی که می گوید روزه این روز سنت آل زیاد و روزه ابن مرجانه است...

برای جمع بین این دو گروه روایت می توان گفت... گروه دوم مربوط به روزه عـاشورا به عنوان تبرّک و شـکر به خاطر شـهادت امام حسـین (علیه السلام) است و روزه به این منظور حرام می باشد. و اگر به این منظور هم نباشد ممکن است به خاطر این که سنت دشمنان اهل بیت است و روزه دار در این روز به آنان شـباهت پیـدا می کنـد مکروه باشد کما این که اتصاف به اوصاف یهود و نصاری مکروه است و این که علامه حلی فرمود در صورتی که به خاطر حزن باشد مسـتحب است مقصود اینست که هیچ به کار بنی امیه که به خاطر سرور و شکر روزه می گرفتند، نداشته باشد. (1)

صاحب جواهر هم در شـرح قول محقق: «یستحب صوم عاشوراء علی وجه الحزن». فرموده است: «لا ان یکون علی جهة التبرك و الشکر و بذلك جمع الشیخان و غیر هما بین الروایات الدالة علی المطلوبیة و النصوص المتضمنة للنهي عن صومه...» (2)

مرحوم محدث قمی (رحمة اللّه) در ماده عشـر سـفینة البحار مطلب شـگفت آوری در این زمینه از یکی از علمای اهل تسـنن، «شیخ عبد القادر جیلانی» نقل کرده است، که خواندنی است.

چند یاد آوری

متاسـفانه موضوع عید دانسـتن روز عاشورا بعد از حادثه کربلا که از شـیطنت های بنی امیه بود در میان گروه هایی از مسلمانان نفوذ کرد و باقی ماند و گویا هنوز هم در برخی از بلاد برخی ممالک اسلامی این سنّت سراسر بدعت و ضد ارزش برقرار است. مرحوم کراجکی که از علمای سده پنجم شیعه است در رساله «التعجب» می نویسد:

و من عجیب أمرهم دعواهم محبّة اهل البیت (علیهم السـلام) مع ما یفعلون یوم المصاب بالحسین (علیه السلام) من المواظبة علی البرّ و الصدقة و المحافظة علی البذل و النفقة و التبرّك بشراء ملح

1- مجمع الفائدة ج 5 ص 188

2- جواهر الکلام ج 17 ص 105

السنة و التفاخر بالملابس المنتخبة و المظاهرة بتطيب الابدان... من اسباب الافراح و المَسرّات و اعتذارهم في ذلك بانه يوم ليس كالايام و انه خصوص بالمناقب العظام و يدّعون ان اللّه عزّ و جلّ تاب فيه على آدم فكيف وجب ان يقضى فيه حق آدم فيتّخذ عيداً و لم يجب ان يقضى حق سيد الاولين و الآخرين محمد خاتم النبيين (صلى اللّه عليه و آله و سلم) في مصابه بسيطه و ولده و ريحانته و قرّة عينه و باهله الذين اصيبوا و حريمه الذين سبوا و هتكوا؟...» (1)

تهذيب الاحكام شيخ طوسى از امام باقر (عليه السلام): «لزفت السفينة يوم عاشوراء على الجودى فامر نوح (عليه السلام) من معه من الجن و الانس ان يصوموا ذلك اليوم.» و قال ابو جعفر (عليه السلام):« اتدرون ما هذا اليوم ؟ هذا اليوم الذي تاب اللّه عز و جل فيه على آدم و حوا (عليهما السلام)، و هذا اليوم الذي فلق اللّه فيه البحر لبنى اسرائيل فأغرق فرعون و من معه، و هذا اليوم الذى غلب موسى (عليه السلام) فرعون، و هذا اليوم الذي ولد فيه ابراهيم (عليه السلام) و هذا اليوم الذى تاب اللّه فيه على قوم يونس، و هذا اليوم الذي ولد فيه عيسى بن مريم (عليه السلام)، و هذا اليوم الذى يقوم فيه القائم (عليه السلام).» (2)

دعائم الاسلام قاضى نعمان مصرى: عن جعفر بن محمد (عليها السلام) انه قال: «استوت السفينة يوم عاشوراء على الجودى فامر نوح (عليه السلام) من معه من الانس و الجنّ بصومه و هو اليوم الذي تاب اللّه فيه على آدم (عليه السلام) و هو اليوم الذى يقوم فيه قائمنا اهل البيت (عليهم السلام).» (3)

شفاء الصدور حاج ميرزا ابو الفضل طهرانى: شيخ صدوق از جبلّه مكيه نقل كرده كه شنيدم از ميثم تمار- رضى اللّه عنه - كه فرمود: و اللّه مى كشند اين امت پسر پيغمبر خود را در محرم در روز دهم. و هر آينه اعداء حق سبحانه و تعالى اين روز را روز بركت قرار دهند و همانا اين كار شدنى است و پيشى گرفته است در علم خداى تعالى و من مى دانم او را به عهدى كه از مولايم امير المومنين (عليه السلام) به من رسيده - تا آن جا كه جبله مى گويد - گفتم چگونه مردم روز قتل حسين را روز بركت قرار دهند؟ پس ميثم بگريست و فرمود: حديثى وضع كنند كه او روزى است كه خداى تعالى در او توبه آدم را قبول كرد - با اين كه خداى تعالى در ذى حجه توبه آدم را قبول كرد - و گمان مى كنند كه او روزى است كه خداى تعالى يونس را از شكم ماهى بيرون آورد - با اين كه خداى تعالى يونس را در ذى قعده از شكم ماهى بر آورد - و گمان مى كنند كه او روزى است كه سفينه نوح بر جودى قرار گرفت - با اين كه استواء سفينه در روز هجدهم ذى حجه بود - و گمان مى كنند كه او روزى است كه خدا دريا را براى موسى بشكافت - با اين كه اين كار در ربيع الاول بود. (4)

1- التعجب كراجكى چاپ سنگى ضميمه كنز الفوائد ص 45

2- تهذيب الاحكام ج 4 ص 300

3- دعائم الاسلام ج 1 ص 284

4- شفاء الصدور طهرانى چاپ سنگى ص 259 و وافى جزء7 ص 14 به نقل از امالى صدوق و علل الشرائع صدوق

در مجله «الهـادی» که سـال های قبل از پیروزی انقلاب در قم منتشـر می شـد شـماره دوم سال هفتم در مقاله ای پیرامون عاشورا و روزه یهود در این روز بحث شـده است نویسـنده آن مقاله معتقـد است تمام روایاتی که دلالت بر روزه گرفتن یهودی ها در عاشورا دارد جعلی است و این قبیل روایات در راستای کار بنی امیه بوده که موضوع کربلا و حادثه عاشورا را لوث کنند. وی می نویسد:

في واقعنا الحاضر لا نجد ای یهودي یصوم فی العاشر من محرم او یعدّه عیداً و لم یوجد في السجلّات التاریخیة ما یشیر الی انهم صاموا فی العاشـر من محرم او عدّوه عیداً... بل الیهود یصومون یوم العاشر من شهر تشری و هو الشهر الاول من سنتهم في تقویمهم و تاریخهم؛ الا انهم لا یسمونه یوم عاشوراء؛ بل یوم او عید کیپور. (1)

برای بررسی این مطلب لازم است به مصادر معتبری که پیرامون روزه یهود بحث کرده اند، رجوع کنیم:

کتـاب قـاموس مقـدس تـالیف مستر هـاکس آمریکائی: روزه کفاره، روزه مهم سالیانه ای است که با آرامی و استراحت و روزه در دهم ماه تشری یعنی پنج روز قبل از عید خیمه ها نگاه داشته می شد.... که فعلاً این عید در دهه اول اکتبر واقع می شود.... (2)

دائرة المعـارف فارسـی مصـاحب: عـاشورا اصـلاً نام روز دهم محرم نبوده است بلکه روز دهم ماه تشـری بوده است که یهودیان از جمله یهودیـان عرب در آن روز گیپور می گرفتنـد... تشـری نـام یکی از ماه های تقویم یهود که ماه اول سال عرفی و ماه هفتم سال دینی است و مطـابق بـا قسـمتی از سـپتامبر و اکتبر فرنگی می باشـد.... جشن سـال نو در روز های اول و دوم تشـری برگزار می شود؛ یوم کیپور در روز دهم... (3)

التفهیم ابوریحان بیرونی: «کبّور چیست؟ (4) دهم روز است از تشری و زین جهت گاه گاه او را عاشور خوانند (5) فامّا نام کبّور اندر زبان عبری از کفاره گناهان است و این یک روز است که بر جهودان روزه داشـتن فریضه کرده آمد... و اندازه این روز بیست و پنج ساعت است و ابتـدا کننـد روز نهم پیش از آفتاب فرو شـدن به نیم ساعت و تمام شود چون آفتاب فرو شود در روز دهم و نیم ساعت بگـذرد آن گه روزه بگشایند.» (6)

در گنجینه ای از تلمود نیز راجع به روزه روز کیپور مفصل بحث شده است. (7)

الآثار الباقیه ابوریحان بیرونی: «تشری و هو ثلاثون یوماً... و في الیوم العاشر منه صوم الکبّور و یدعی العاشوراء و هو الصوم المفروض من بین سائر الصیام فانها نوافل و یصام هذا

1- مقاله نگارش استاد حسن توفیق سقاف است.

2- قاموس مقدس ص 427 چاپ 1928 میلادی

3- دائرة المعارف فارسی 2/ 1651 و 2/ 643

4- مرحوم همایی در حاشیه التفهیم گوید: تلفظ اصلیش کپّور و با لفظ کفاره عربی یک ریشه دارد

5- مرحوم همایی گویـد: تلفظ اصـلیش بطوری که نگارنده از علماء یهود تحقیق کرد عاسور به سـین مهمله است و با عاشور و عاشوراء و عشره عربی یک ریشه دارد.

6- التفهیم چاپ دوم ص 244
7- گنجینه ای از تلمود چاپ 1350 شمسی ص 122 - 125

الکبّور من قبل غروب الشـمس من الیوم التاسع بنصف ساعة الی ما بعد غروبها في الیوم العاشر بنصف ساعة تمام خمس و عشرین ساعة و صومه کفارة لکل ذنب علی وجه الغلط و یجب علی من لم یصـمه من الیهود القتل عندهم و فیه یصـلی خمس صـلوات و یسجد فیها...» (1)

سفر لاویان تورات، باب شانزدهم: «و این برای شـما فریضه دائمی باشد که در روز دهم ماه هفتم جان های خود را دلیل سازید و هیچ کار مکنید... زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد و از جمیع گناهان خود بحضور خداوند طاهر خواهید شد...» (2)

ظاهر عبارات این کتاب ها مؤید همان مطلبی است که در مقاله مجله الهادی آمده؛ زیرا دهم تشـری با دهم محرّم همیشه یک روز نیست بله ممکن است گـاهی در یـک روز هر دو واقع شونـد در صورتی که ظـاهر روایـات و مطالبی که قبلاً در این مقاله آوردیم اینست که یهود همواره در دهم ماه محرم روزه می گرفتند.

اما با این وصف نمی توان قضاوت قطعی کرد زیرا خلاف واقع بودن آن همه روایت و گفتار های اهل لغت هم بعید به نظر می رسد و شاید دو مطلبی که در ذیل از دائرة المعارف فارسـی و از مرحوم علامه حاج میرزا ابو الحسن شـعرانی نقل می کنیم بتوانـد این شـبهه را دفع و یا دست کم ضعیف کند:

در دائرة المعارف فارسـی آمده: «تقویم یهود به سبب قواعد گوناگونی که برای تنظیم اعیاد دینی دارند پیچیده است؛ سال دینی اول نیسان و سال عرفی از اول تشری آغاز می شود.» (3)

علامه شـعرانی رحمة اللّه علیه: «ابوریحان بیرونی و بعضی از مفسران که اهل فن (نجوم) بودند گویند نسیيء آن بود که هر سه سال یک بار یک ماه بر عـدد ماه های سال می افزودنـد و آن سال را سـیزده ماه می گرفتند تا ماه ها از فصل خود تغییر نکند و محرم که آغاز سال اسـت منطبق بـا اول بهار باشـد تقریباً چنان که اکنون رسم یهود است در هر سه سال یک سال را سـیزده ماه می گیرنـد و ماه های آن ها که قمری است از محل خود در فصول شمسـی تغییر نمی کنـد و عرب تقلید یهود می کردند و بدین عمل قهراً ماه ها از جای حقیقی خود تغییر می کرد نه این که مثلاً حـج را از ماهی به ماهی تغییر دهنـد بلکه این نتیجه افزودن یک ماه است وگرنه خود آن ها همان ماهی را که در آن حج می کردند ذو الحجّة می نامیدند و در واقع ذو الحجّة نبود...» (4)

قـال العلامـة الشـعراني رحمـة اللّه علیه فی حاشـیة الوافی: «اعلم ان یوم عـاشوراء کان یوم صوم الیهود ولا یزالون یصومون الی الآن و هو الصوم الکبیر (5) و وقته الیوم العاشـر من الشـهر الاول من السـنة و لما قدم رسول اللّه (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) المدینة کان اول سنة الیهود مطابق لاول المحرم و

1- الاثار الباقیة چاپ افست ص 277

2- تورات فارسی

3- دائرة المعارف فارسی مصاحب 659/1. از برادر فاضل و گرامی حضرت آقای توفیقی که با معرفی این چند مصدر، در این بخش مقاله ما را یاری کردند سپاس گزاریم.

4- تفسیر ابی الفتوح رازی ج 6 ص 29 در پاورقی

5- احتمال هست که کبیر غلط چاپی باشد زیرا در کتاب های دیگر کبّور و کپور و کیپور آمده است

كذلك بعده الى ان حرم النسـيء و ترك فى الاسلام و بقى عليه اليهود الى زماننا هذا فتخلف اول سنة المسلمين عن أول سنتهم و افترق يوم عاشورا عن يوم صومهم و ذلك لانهم ينسئون الى زماننا فيجعلون فى كل ثلاث سنين سنة واحدة ثلاثة عشر أشهُراً كما كان يفعله العرب في الجاهلية فصام رسول اللّه (صـلى اللّه عليه و آله و سـلم) و المسلمون يوم عاشوراء كما كانوا يصومون و قال نحن أولى بموسى منهم الى ان نسخ وجوب صومه بصوم رمضان و بقى الجواز.»

و قال في الروض الانف: «انهم يعنى العرب كانوا ينقلونه يعني اول المحرم على حسب الشهور الشمسية.» (1)

در پايان احتمالى را هم ياد آورى مى كنم شايـد روزه يهود تا زمان رسول خدا (صـلى اللّه عليه و آله و سـلم) در همان عاشورا دهم محرم بوده و سـپس مورد دست كارى قرار گرفته و به دهم تشـرى تغيير داده شده باشد اين احتمال با توجه به تحريف فراوانى كه در اصول و فروع اديان گذشته واقع شده، بعيد به نظر نمى رسد. و العلم عند اللّه.

يک حديث بسيار جالب

و اما روايتى كه موجب شد اين مقاله را تنظيم كنم و قبلاً وعده نقل آن را دادم: در مجمع البحرين طريحى و مسـتدرک سفينة البحار نمازى نقل شده است و مسـتفاد از آن اينست كه يوم اللّه بودن عاشورا به خاطر وقوع حادثه بسـيار عظيم شـهادت حضـرت سـيد الشـهداء (عليه السـلام) در اين روز است و اين مطلب را خـداى متعـال به حضـرت موسـى (عليه السـلام) فرموده است و بنابراين مى توان گفت اگر روز عاشورا در ميان يهود و ديگران كه پس از آن ها بوده اند احترامى داشته به جهت اين بوده كه حضرت موسى (عليه السلام) آنان را به اين كار امر كرده و امر او به خاطر اين بوده كه از راه وحى به عظمت اين روز پى برده بوده است و البته اين حديث با وقوع حوادث مهم ديگر در اين روز منافات ندارد. اينک متن روايت:

في حديث مناجاة موسى (2) و قد قال: (يا ربّ لِمَ فَضّلْتَ أُمّةَ محمّدٍ (صـلى اللّه عليه و آله و سلم) على سائرِ الأُمَم؟) فقال اللّه تعالى: (فَضّلْتُهُم لِعَشْرِ خِصالٍ) قال موسى: (و ما تلكَ الْخِصالُ ألَتي يعمَلونَها حتّى آمُرَ بني إسرائيلَ يعلَمونها ؟) (3)

قال اللّه تعالى: (ألصّلاة، و ألزّكاة و ألصّوم، (4) و الْحَجّ، و ألجِهاد، و ألجُمُعة (5) ، و ألجَماعة، و ألقُرآن، و ألعِلم (6) ، و ألعاشوراء.)

قال موسى (عليه السلام): (با ربِّ و مَا ألعاشوراء؟) قال: (اَلبُكاء و اَلتَّباكي (7) على سِبطِ محمَدٍ (صلى اللّه عليه و آله و سلم) و اَلمرثِيّة و اَلعَزاءُ على مُصيبةِ وَلَدِ الْمُصْطَفى يا موسى ما مِنْ عَبْدٍ مِن عَبيدي في

1- كتاب من لا يحضره الفقيه 85/2 در پاورقى و وافى فيض چاپ سه جلدى شامل 14 جزء، جزء 7 ص 14 در حاشيه

2- متاسفانه مرحوم طريحى مدرک و سند اين حديث را ياد نكرده است.

3- واضح است كه حضـرت موسـى مى خواهد موجبات افضليت امت اسلام، مثلاً عظمت عاشورا را بداند تا به بنى اسرائيل بگويد كه آن را تعظيم كنند.

4- بنى اسـرائيل هم اين عبادات را داشـته اند پس يا مقصود اينست كه به كيفيتى كه در اسـلام هست نداشـته اند و يا منظور اينست كه اين مجموعه ده تايى از مختصّات امت اسلامى است.

5- در زمان ما برای همه روشن شده است که نماز جمعه و جماعت عبادتی بسیار مبارک و دشمن شکن است مانند جهاد.

6- شاید مقصود علوم رسول خدا و ائمه هدی و فاطمه زهرا (علیهم السلام) باشد که از غیر طریق قرآن در اختیار امت قرار گرفته است.

7- عاشوراء به لازمه آن معرفی شده است.

ذلـك الزّمـانِ بَكَى أَوْ تَباكَى و تَعَزّى على وَلَـدِ المُصـطفى إلاّ و كانتْ لَهُ الْجَنّـةُ ثابتاً فيها. و ما مِن عَبْـدٍ أَنْفَقَ مِن ماله في مَحَبّـةِ ابنِ بِنتِ نَبيّه (صـلى اللّه عليه و آله و سلم) طعاماً و غَيرَ ذلك دِرهَماً أَو ديناراً إلاّ و بارَكْتُ لهُ في دار الدّنيا الدِّرهَمَ بِسبعينَ درهماً و كان مُعافاً في الجَنّة و غَفَرتُ لهُ ذُنوبَهُ) (1)

(وَ عزّتي و جلالي ما مِن رَجُلٍ أو أمرأةٍ سَالَ دَمعُ عَينَيهِ في يومِ عاشوراءَ و غيرِهِ قطرةً واحدةً إلاّ و كتَبتُ لهُ أَجرَ مِأَةَ شهيدٍ.) (2)

مصادر مقاله

1- كتاب العين خليل بن احمد چاپ هشت جلدى

2- تهذيب اللغة ازهرى چاپ مصر

3- جمهرة اللغة چاپ چهار جلدى

4- نهاية اللغة چاپ پنج جلدى

5- مقاييس اللغة چاپ قم (افست)

6- لسان العرب چاپ لبنان

7- صحاح اللغة چاپ هفت جلدى

8- قاموس اللغة چاپ چهار جلدى

9- تاج العروس زبيدى = شرح قاموس اللغة

10- الغريبين هروى چاپ قاهره 1390

11- السامي في الاسامى ميدانى چاپ مصر

12- مختار الصحاح ابو بكر رازى

13- مصباح المنير فيّومى چاپ جديد قم

14- مجمع البحرين چاپ سنگى و چاپ جديد

15- منتهى الارب چاپ افست

16- معيار اللغة چاپ سنگى در دو جلد

17- ترجمه قاموس اللغة چاپ سنگی

18- منتخب اللغة چاپ سنگی

19- اقرب الموارد چاپ سه جلدی افست

ص: 253

1- این ثواب ها و برکات برای عزا داران حضرت سید الشهداء برای کسانی که روایات این باب را درست ببینند جای تردید و شک ندارد البته بشرط ها و یا بشروط ها.

2- مجمع البحرین ماده عشر مستدرک سفینة البحار ماده عشر. نگارنده این حدیث شریف را اولین بار در ملحقات کتاب شرح باب حادی عشر فاضل مقداد چاپ سنگی خط عبد الرحیم دیده بود که ظاهراً آن جا هم از مجمع البحرین نقل شده باشد.

20- دستور العلماء چاپ دوم در چهار جلد

21- عمدة القاری في شرح البخاري

22- سنن الدارمي در دو جلد

23- سنن ابن ماجه در دو جلد

24- المحلّی چاپ هشت جلدی

25- صحیح البخاری چاپ سه جلدی

26- نیل الاوطار شوکانی چاپ 1973 میلادی

27- صحیح مسلم چاپ دو جلدی

28- الموطّأ چاپ 1370

29- جامع احادیث الشیعة

30- کنز العمّال ملا علی قاری

31- مجمع الفائدة ملا احمد اردبیلی

32- جواهر الکلام چاپ جدید

33- التعجب کراجکی چاپ سنگی

34- مجلة الهادی چاپ قم

35- قاموس مقدس چاپ 1928 میلادی

36- دائرة المعارف فارسی مصاحب

37- التفهیم چاپ دوم

38- گنجینه ای از تلمود، چاپ 1350 شمسی

39- الآثار الباقیة چاپ افست

40- تورات فارسی = عهدین

41- حاشیه تفسیر ابي الفتوح چاپ اسلامیه

42- شفاء الصدور چاپ سنگی

43- مستدرک سفینة البحار

44- بغیة الوعاة سیوطی چاپ دار المعرفة

45- الاعلام زرکلی چاپ هشت جلدی

ص: 254

46- معجم البلدان یاقوت حموی

47- هدیة الاحباب محدث قمی چاپ سنگی

48- الکنی و الالقاب محدث قمی چاپ نجف

49- کتاب من لا یحضره الفقیه چاپ غفاری

50- روضة المتقین ملا محمد تقی مجلسی ج 3

51- تهذیب الاحکام چاپ نجف

52- دعائم الاسلام چاپ مصر

53- کافی شیخ کلینی (رحمة اللّه) چاپ آخوندی

54- وافی ملا محسن فیض (رحمة اللّه) چاپ اسلامیه

55- حاشیه وافی استاد شعرانی (رحمة اللّه) ضمیمه چاپ اسلامیه

56- سفینة البحار محدث قمی

57- مفاتیح الجنان محدث قمی

58- شرح باب حادی عشر چاپ عبد الرحیم

59- مرآت العقول علامه مجلسی

60- شرح فقیه فارسی تالیف ملا محمد تقی مجلسی چاپ سنگی

پای نوشت ها

1- العین 249/1 چاپ انتشارات هجرت - قم. خلیل بن احمد از علمای سده دوم است.

2- لیث بن نصر. همان است که گفته شده کتاب العین خلیل بن احمد را تکمیل کرده، و از علمای سده دوم است.

3- ترجمه اش یافت نشد.

4- محمد بن زیاد متوفای 231 کان نحویاً عالماً باللغة. به بغیة الوعاة سیوطی 42 رجوع شود.

5- در معجم البلدان ذکر نشده است.

6- عِشر به کسر عین است.

7- فقیه شافعی و نحوی متوفای 264

ص: 255

8- تهذیب اللغة ازهری 409/1 چاپ مصر 1384 از هری از علمای سده چهارم است.

9- ترجمه اش را پیدا نکردم.

10- جمهرة اللغة ابن درید متوفای 321. ج 343/2 و 390/3

11- نهایة اللغة ابن اثیر متوفای 606. ج 190/1 و 3/ 240

12- مقاییس احمد بن فارس متوفای 395 . ج 326/4 چاپ مصر

13- چاپ بیروت دار صادر در ماده عشر

14- ج 747/2 و 1191/3 چاپ هفت جلدی

15- ج 89/2 و 3/ 9 چاپ چهار جلدی

16- حسین بن احمد بن خالویه از فضلاء امامیه و عارفین به عربیت است وفاتش در حلب سال 370. به هدیة الاحباب رجوع شود.

17- ج 400/3 چاپ افست

18- ج 254/1 هروی متوفای 401 می باشد.

19- ص 362 چاپ مصر. میدانی متوفای 518 می باشد

20- ص 57 و 342

21- نصاری فقط در کلام فیومی آمده است. و در یک روایت که در فقیه و تهذیب و وافی و جامع احادیث الشیعة نقل شده به داود (علیه السلام) هم این روزه نسبت داده شده است.

22- ابو الفضائل حسن بن محمد عمری متوفای 650 لغوی و نحوی و محدث بوده است و کتابی در احادیث موضوعه دارد. به الکنی و الالقاب محدث قمی و بغیة الوعاة سیوطی رجوع شود.

23- مصباح المنیر ص 104

24- ماده ع ش ر چاپ قدیم و جدید

25- ج 126/1 و 836/2

26- ج 465/1 و 88/2

27- ماده تسع و عشر

28- ص 284 چاپ سنگی

29- ج 77/1 و 784/2

30- نام کتابی است از تالیفات شعرانی ظ

ص: 256

31- شبیه این حدیث در جامع احادیث الشیعة ج 9 ص 476 و وافی 13/7 به نقل از فقیه و تهذیب آمده است.

32- نام کتابی است در فقه یا حدیث؟

33- نام کتابی است در فقه

34- همین دو هم ثابت نیست مگر صوم حزنی که فقهای شیعه فرموده اند.

35- دستور العلماء چاپ دوم ج 2 ص 291

36- مصباح المنیر ص 104

37- الغریبین 254/1 و نهایة اللغة 190/1 و عمدة القاري في شرح صحیح البخاري 116/11

38- صحاح اللغة ج 747/2

39- ج 1 ص 126

40- مصباح المنیر ص 104

41- شفاء الصدور چاپ سنگی ص 259 به نقل از امالی و علل الشرایع شیخ صدوق (رحمة اللّه)

42- مصباح المنیر ص 104

43- برخی گمان کرده اند معنی حدیث اینست که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) روز عاشورا از مکه به مدینه آمده و دیده است که یهودیان روزه اند و بر این اساس بر روایت اشکال کرده اند که روز ورود رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) عاشورا نبوده است. اما با مراجعه به اهل حدیث به نقل سنن دارمی (نه سنن ابن ماجه) واضح است که معنی حدیث همان است که در متن یاد شد.

44- سنن دارمی 22/2

45- سنن ابن ماجه 552/1

46- المحلی ابن حزم 18/7

47- صحیح بخاری 57/3 و نیل الاوطار 326/4

48- جمهرة اللغة ابن درید 390/3

49- صحیح مسلم 150/3

50- مصباح المنیر ص 104

51- سنن دارمی 22/2

ص: 257

52- موطّأ مالک 219/1 و سنن دارمی 23/2

53- صحیح بخاری 3/ 31

54- نیل الاوطار 326/4

55- صحیح بخاری 3/ 31

56- صحیح بخاری 3/ 31

57- جامع احادیث الشیعه 479/9 و کتاب من لا یحضـره الفقیه 85/2 چاپ غفاری و به روضة المتقین ملا محمد تقی مجلسـی(رحمة اللّه) ج 3 رجوع شود.

58- جامع احادیث الشیعة 480/9

59- جامع احادیث الشیعة 475/9 به نقل از تهذیب شیخ طوسی و اقبال ابن طاووس

61- جامع احادیث الشیعة 475/9 به نقل از تهذیب و استبصار شیخ طوسی

60- کبور یا کپبور یا کپور که در مورد روزه عاشورا یهودیان آمده با همین واژه کفاره ارتباط دارد و شاید آن واژه عبری همین واژه باشد.

62- کنز العمال 658/8

63- کنز العمال 656/8

64- کنز العمال 656/8

65- مثلاً در صحیح بخاری حدود ده روایت و در صحیح مسلم حدود سی روایت آمده است.

66- که در همین مقاله از کتاب دستور العلماء نقل شد و در ذیل عنوان «چند یاد آوری» در پایان مقاله هم می آید.

67- جامع احادیث الشیعة 477/9

68- جامع احادیث الشیعة 477/9 به نقل از کافی و تهذیب و استبصار

69- او تبرّک خ ل

70- جامع احادیث الشیعة 477/9 و 478 به نقل از کافی و تهذیب

71- جامع احادیث الشیعة 478/9

72- جامع احادیث الشیعة 479/9 به نقل از کافی و تهذیب و استبصار

73- به جامع احادیث الشیعة باب 18 صیام رجوع شود.

74- مجمع الفائدة ج 5 ص 188

ص: 258

75- جواهر الکلام ج 17 ص 105

76- التعجب کراجکی چاپ سنگی ضمیمه کنز الفوائد ص 45

77- تهذیب الاحکام ج 4 ص 300

78- دعائم الاسلام ج 1 ص 284

79- شفاء الصدور طهرانی چاپ سنگی ص 259 و وافی جزء7 ص 14 به نقل از امالی صدوق و علل الشرائع صدوق

80- مقاله نگارش استاد حسن توفیق سقاف است.

81- قاموس مقدس ص 427 چاپ 1928 میلادی

82- دائرة المعارف فارسی 2/ 1651 و 2/ 643

83- مرحوم همایی در حاشیه التفهیم گوید: تلفظ اصلیش کپّور و با لفظ کفاره عربی یک ریشه دارد

84- مرحوم همایی گوید: تلفظ اصلیش بطوری که نگارنده از علماء یهود تحقیق کرد عاسور به سین مهمله است و با عاشور و عاشوراء و عشره عربی یک ریشه دارد.

85- التفهیم چاپ دوم ص 244

86- گنجینه ای از تلمود چاپ 1350 شمسی ص 122 - 125

87- الاثار الباقیة چاپ افست ص 277

88- تورات فارسی

89- دائرة المعارف فارسی مصاحب 659/1. از برادر فاضل و گرامی حضرت آقای توفیقی که با معرفی این چند مصدر، در این بخش مقاله ما را یاری کردند سپاس گزاریم.

90- تفسیر ابی الفتوح رازی ج 6 ص 29 در پاورقی

91- احتمال هست که کبیر غلط چاپی باشد زیرا در کتاب های دیگر کبّور و کپور و کیپور آمده است

92- کتاب من لا یحضره الفقیه 85/2 در پاورقی و وافی فیض چاپ سه جلدی شامل 14 جزء، جزء 7 ص 14 در حاشیه

93- متاسفانه مرحوم طریحی مدرک و سند این حدیث را یاد نکرده است.

94- واضح است که حضرت موسی می خواهد موجبات افضلیت امت اسلام، مثلاً عظمت

ص: 259

عاشورا را بداند تا به بنی اسرائیل بگوید که آن را تعظیم کنند.

95- بنی اسرائیل هم این عبادات را داشته اند پس یا مقصود اینست که به کیفیتی که در اسلام هست نداشته اند و یا منظور اینست که این مجموعه ده تایی از مختصّات امت اسلامی است.

96- در زمان ما برای همه روشن شده است که نماز جمعه و جماعت عبادتی بسیار مبارک و دشمن شکن است مانند جهاد.

97- شاید مقصود علوم رسول خدا و ائمه هدی و فاطمه زهرا (علیهم السلام) باشد که از غیر طریق قرآن در اختیار امت قرار گرفته است.

98- عاشوراء به لازمه آن معرفی شده است.

99- این ثواب ها و برکات برای عزا داران حضرت سید الشهداء برای کسانی که روایات این باب را درست ببینند جای تردید و شک ندارد البته بشرط ها و یا بشروط ها.

100- مجمع البحرین ماده عشر مستدرک سفینة البحار ماده عشر. نگارنده این حدیث شریف را اولین بار در ملحقات کتاب شرح باب حادی عشر فاضل مقداد چاپ سنگی خط عبد الرحیم دیده بود که ظاهراً آن جا هم از مجمع البحرین نقل شده باشد.

ص: 260

بررسی دیدگاه اجتماعی امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره نهضت عاشورا و جایگاه آن در اندیشه ایشان درباره تغییر جامعه. غلام رضا صدیق اورعی

مقدمه:

در ابتدای بحث بطور بسیار مختصر درباره مفاهیم اصلی مورد بررسی، نکاتی آورده می شود و اشاره ای به خطوط اصلی اندیشه امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره تغییر جامعه می شود. این اشاره بر اساس مطالب کتابی با همین عنوان، «اندیشه امام خمینی درباره تغییر جامعه» (1) است. پس از این مرحله است که دیدگاه اجتماعی امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره نهضت عاشورا مورد توجه قرار می گیرد و با اندیشه ایشان درباره تغییر جامعه مقایسه می شود.

مفاهیم و چارچوب نظری

1 - «اندیشه اجتماعی عبارتست از اندیشه های حقیقی (غیر اعتباری) درباره پدیده های اجتماعی و عمل اجتماعی گروه ها، اجتماعات و جوامع و پیدایش و ثبات و تحول آن ها.

اندیشه اجتماعی به این معنی، از یک طرف غیر از آرمان های اجتماعی و اتو پیاهاست و از طرف دیگر نیز از علم تجربی درباره پدیده های اجتماعی و عمل اجتماعی، گروه ها، اجتماعات و جوامع و پیدایش و ثبات و تحول آن ها جداست. (2)

2- تغییر جامعه به معنی تغییر ساختار اجتماعی و روابط اجتماعی گروه ها و نحوه ارتباط ارزش ها و هنجار ها و عمل ها و نیز تغییر در باور ها، ارزش ها، هنجار ها و نماد و کار کرد آن هاست. (3)

1- غلام رضا صدیق اورعی - «اندیشه امام خمینی درباره تغییر جامعه» - نشر محراب قلم - تهران 1373 - چاپ اول

2- همان - صفحه 24

3- گی روشه - «تغییرات اجتماعی» - منصور وثوقی، نشر نی، 1366 چاپ اول - فصل اول با اندکی تصرف

خطوط اصلی اندیشه امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره تغییر جامعه

محور های اصلی فلسفه سیاسی از نظر توماس اسپریگن (1) چهار نکته است:

1- مشاهده بی نظمی

2- تشخیص علل

3- ارائه راه حل

4- تصویر جامعه احیا شده

با توجه به یکی بودن فلسفه سیاسی و اصطلاح ایدئولوژی در جامعه شناسی جدید، عناصر اصلی یک ایدئولوژی عبارتند از: (2)

1- توجیه و تفسیر وضعیت و موقعیت گروه یا جامعه

2- بیان آسیب ها و علل و چگونگی آن ها

3- جهت دادن به کنش تاریخی گروه یا جامعه (بیان راه تغییر)

امام خمینی (رضوان اللّه علیه) اصلی ترین مشکل و آسیب را غلبه هوا های نفسانی بر مسلمین اعلام کردند و در نتیجه عدم تشکیل حکومت حق و غلبه حکومت باطل را اساسی ترین مشکل اجتماعی مسلمین دانسته اند. (3)

امام خمینی (رضوان اللّه علیه) غیر از آسیب های یاد شده که علت درونی داشته است، آسیب هایی را با علت بیرونی - یعنی ناشی از استعمار گران و زمام داران وابسته - تشخیص داده بودند.

این آسیب ها از دو طریق بوده است: یکی از طریق به دست گرفتن سیستم سیاسی جامعه یا نفوذ در آن - توسط عمّال سیاسی خود و دولت های وابسته - و دیگری از طریق تبلیغات (4) که در ذیل فهرست آن ها ارائه می شود: (5)

آسیب های ناشی از تبلیغات دشمنان:

1- تبلیغ جدایی دین از سیاست

2- تبلیغ علیه اسلام

3- دعوت به غیر اسلام و ارائه مکاتب پوشالی و فریبا

4- از خود باختگی و نا امیدی

5- سلب معنویات از جامعه

6- ایجاد سلطه فرهنگی و تقویت باور به برتری غرب

ص: 262

1- توماس اسپریگن - «فهم نظریات سیاسی»، فرهنگ رجایی، آگاه، تهران، 1365، چاپ اول، صفحات 26 و 27

2- غلام رضا صدیق اورعی - همان - صفحه 39 به نقل از گی روشه - همان - صفحات 101-99

3- همان - صفحه 46 به نقل از صحیفه نور - جلد اول - چاپ اول - صفحه 165

4- همان - صفحه 47

5- همان - صفحات 69-71

7- ایجاد قشر روشن فکر غرب زده

8- ایجاد بد بینی بین روحانی و دانشگاهی

9- ایجاد تفرقه بین مسلمین

10- رواج گرایش به فساد

11- کم ارزش کردن وظیفه مادری و تربیت فرزند

آسیب های ناشی از عمّال سیاسی استعمار گران و دولت های وابسته:

1- تلاش برای حذف اسلام و علمای اسلام از از سر راه منافع استعمار

1-1- رواج قوانین دولت های خارجی در بین مسلمین و نقض قوانین اسلام

1-2- هتک نوامیس قرآن

1-3- هتک مدارس دینی

1-4- حبس و زجر علمای دینی

1-5- نفوذ یافتن عمال استعمار در حوزه های علوم دینی

2- ایجاد نظام آموزشی استعماری

2-1- فراهم سازی زمینه های فحشاء، فساد و اعتیاد

2-2- رساندن فرهنگ استعمار نو به اقصی نقاط کشور

2-3- ایجاد یا تشدید بی تفاوتی در مردم نسبت به امور کشور

2-4- اتلاف نیروی انسانی

2-5- جلو گیری از تربیت «آدم»

آسیب های اقتصادی:

1- تحمیل نظام های ظالمانه اقتصادی بر مردم

2- تقسیم مردم به ظالم و مظلوم

3- جلو گیری از صنعتی شدن صحیح

4- نابودی زراعت و دام داری

5- تبدیل کشور به بازار کالا های غرب

6- غارت منابع و اموال کشور

7- عقب مانده نگه داشتن کشور و ملت

ص: 263

آسیب های نظامی:

1- تبدیل کشور به پایگاه نظامی برای غرب

2- خرید اسلحه از غرب (فروختن اسلحه به دولت ایران)

ویژگی های جامعه سالم در کلام امام خمینی (رضوان اللّه علیه) عبارتند از: (1)

- تبدیل شدن به انسان اسلامی

- ایجاد راه سعادت انسان ها

- زدودن آثار شرک از جامعه و زندگی مردم

- برقراری و بسط عدالت اجتماعی

- برقراری استقلال

- برقراری آزادی

- وحدت بین اقشار جامعه

- اتحاد مسلمین

- ترقی خواهی و ردّ واپس گرایی

- ارجاع مجد و عظمت اسلام

- باز یافتن استقلال روحی

- تحول نظام آموزشی

- تصفیه وزارت خانه ها

- سپردن کار ها به کارشناسان امین

- بهتر شدن زندگی محرومان و تقسیم عادلانه ثروت

- ایجاد شرایط اجتماعی مناسب برای تربیت انسان اسلامی

- برقراری نظم اسلامی

- اجرای احکام اسلام

- کسب قدرت

- خاتمه دادن به رژیم طاغوتی

- قطع نفوذ اجانب

- لغو کردن قوانین غیر اسلامی

ص: 264

1- همان - فصل دوم

- رفع مفاسد و اصلاح جامعه

راه های اصلاح و تبدیل جامعه آسیبی به جامعه سالم در اندیشه امام خمینی (رضوان اللّه علیه) عبارتند از: (1)

1- تبیین و تصریح ارزش های اسلامی

2- تقویت فرهنگ اسلامی در نزد متعلقین به آن

3- گسترش ارتباطات و ابلاغ ارزش ها به دیگران

4- ایجاد طیف گسترده تری از افراد معتقد به ارزش های اسلامی و منکر ارزش های وارداتی

5- زیر سؤال بردن نظام تقسیم کار موجود در جامعه

6- دعوت به تشکیل سازمان های موازی

7- دعوت به اخلال در سازمان های رسمی در نظام تقسیم کار اجتماعی موجود

8- تخریب نظام فاسد و تسخیر قدرت

با مرور سریع به خطوط اصلی اندیشه امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره تغییر جامعه، اکنون باید از دیدگاه اجتماعی امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره نهضت عاشورا نکات و خطوط اصلی را استخراج و ارائه دهیم تا امکان مقایسه آن با اندیشه امام (رضوان اللّه علیه) درباره تغییر جامعه فراهم گردد. سعی می شود حتی المقدور دیدگاه اجتماعی امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره نهضت عاشورا به ترتیب ارائه اندیشه ایشان درباره تغییر جامعه ارائه شود. (2)

آسیب های جامعه اسلامی در سال شصت هجری قمری در کلام امام خمینی (رضوان اللّه علیه):

1- تلاش برای نابودی و محو مکتب اسلام

2- مخدوش کردن چهره نورانی اسلام و ارائه آن به نحو وارونه

3- فرو رفتن اسلام در حلقوم ستم کاران

4- شکسته شدن عهد خداوند

5- مخالفت با سنت پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم)

6- نقض قوانین اسلام

7- رواج فساد مانند قمار بازی، شراب خواری و غیره

8- تلاش برای به فراموشی سپردن زحمات پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و یارانش و شهدای صدر اسلام

9- تبدیل حکومت عدل اسلامی به رژیم شاهنشاهی و شیطانی و طاغوتی و جاهلی

10- ادغام شعار خلافت رسول اللّه و اقامه نماز با شراب خواری و رفتار شیطانی

1- همان - صفحه 90

2- موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - «قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی» - چاپ اول 1373 استخراج شده از مطالب صفحات 29-36

11- احیای ملی گرایی و تاکید بر عربیت و تفرقه بین عرب و عجم

12- تسلط نا حق ظالمین بر مقدرات ملت

13- ریخته شدن خون مسلمین به نا حق

14- استثمار ملت و حیف و میل منافع ملت توسط حکومت ظالم

15- نابودی عدالت در زیر پای تبه کاران

پس از ذکر آسیب های جامعه اسلامی در سال شصتم هجری از کلام امام خمینی (رضوان اللّه علیه)، اهداف امام حسین (علیه السلام) از قیام عاشورا و به عبارت دیگر ویژگی های جامعه سالم و احیا شده در فلسفه سیاسی امام حسین (علیه السلام) را در کلام امام خمینی (رضوان اللّه علیه) ارائه می دهیم: (1)

1- برقراری حکومت عدل

2- تحقق عدالت در جامعه و بین مردم

3- اقامه معروف و قلع و قمع منکر

4- مخالفت با ظلم و ظالم و رسوایی آنان

5- نجات و حفظ اسلام

6- متوجه بودن مردم به ارزش های اصیل

7- پیوستگی و اتحاد مسلمین

آخرین نکته ذکر راه حل است. راه حل برای مبارزه با آسیب ها و ایجاد شرایط مطلوب در سال شصتم هجری به روایت امام خمینی (رضوان اللّه علیه) عبارتست از: (2)

1- قیام علیه حکومت ظالم

2- کشته شدن مظلومانه خود و همراهان

3- تبلیغ و روشن گری و سخنرانی اسیران و رسوا کردن ظالم

4- امر به معروف و نهی از منکر

مقایسه روایت امام خمینی (رضوان اللّه علیه) از ارکان سه گانه فلسفه سیاسی نهضت عاشورا با فلسفه سیاسی و ایدئولوژی

ایشان برای انقلاب اسلامی ایران

1- مقایسه آسیب ها

از مقـایسه آسـیب هـای سـال شصـتم هجری و آسـیب های جامعه ایران عصـر پهلوی در کلام امام خمینی (رضوان اللّه علیه) به وضوح یکسانی های بسیار می بینیم:

ص: 266

1- همان - استخراج شده از مطالب صفحات 37-42

2- همان - استخراج شده از مطالب صفحات 60-55

1- تبلیغ علیه اسلام

5- سلب معنویات از جامعه

9- ایجاد تفرقه بین مسلمین

10- رواج گرایش به فساد

از موارد آسیب های ناشی از تبلیغات دشمن، اموری است که در روایت امام خمینی از نهضت عاشورا هم مطرح شده است.

از آسیب های ناشی از عمال سیاسی استعمار گران نیز موارد:

1- تلاش برای حذف اسلام

1-1- نقض قوانین اسلام

1-2- فراهم سازی زمینه های فحشاء، فساد

و از آسیب های اقتصادی موارد:

6- غارت منابع و اموال کشور

اموری است که در روایت امام خمینی از سال شصت هجری نیز مطرح شده است. برای وضوح بیش تر، موارد یکسان یا مشابه در این دو مجموعه را روبروی هم قرار می دهیم:

عکس

ص: 267

عکس

2- مقایسه اهداف و ویژگی های جامعه مطلوب در دو مقطع مورد بررسی (به روایت امام خمینی(رضوان اللّه علیه))

عکس

ص: 268

3- مقایسه ها، راه حل ها و روش ها در دو مقطع به روایت امام خمینی (رضوان اللّه علیه)

عکس

نتیجه گیری

ملاحظه مطالب و مرور سه جدول اخیر نشان می دهد که دیدگاه امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره نهضت عاشورا و اهداف آن و شرایط اجتماعی ایجاب کنندهٔ آن و روش های آن و تاثیر این نهضت در بیداری مسلمین و شکست بنی امیه و تاکید بر زنده نگه داشتن یاد عاشورا و کارکرد گرد هم آورندگی و اتحاد بین مسلمین - که از عزای امام حسین (علیه السلام) حاصل می شود - تاثیری ژرف بر ایدئولوژی امام خمینی (رضوان اللّه علیه) در سال های 1340 تا 1360 و اندیشه امام خمینی (رضوان اللّه علیه) درباره تغییر جامعه داشته است.

پای نوشت ها

1- غلام رضا صدیق اورعی - «اندیشه امام خمینی درباره تغییر جامعه» - نشر محراب قلم - تهران 1373 - چاپ اول

ص: 269

2- همان - صفحه 24

3- گی روشه - «تغییرات اجتماعی» - منصور وثوقی، نشر نی، 1366 چاپ اول - فصل اول با اندکی تصرف

4- توماس اسپریگن - «فهم نظریات سیاسی»، فرهنگ رجایی، آگاه، تهران، 1365، چاپ اول، صفحات 26 و 27

5- غلام رضا صدیق اورعی - همان - صفحه 39 به نقل از گی روشه - همان - صفحات 101-99

6- همان - صفحه 46 به نقل از صحیفه نور - جلد اول - چاپ اول - صفحه 165

7- همان - صفحه 47

8- همان - صفحات 69-71

9- همان - فصل دوم

10- همان - صفحه 90

11- موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی - «قیام عاشورا در کلام و پیام امام خمینی» - چاپ اول 1373 استخراج شده از مطالب صفحات 29-36

12- همان - استخراج شده از مطالب صفحات 37-42

13- همان - استخراج شده از مطالب صفحات 60-55

ص: 270

بازتاب فرهنگ عاشورا در اندیشه و رفتار سیاسی امام خمینی (رحمة اللّه) با تکیه بر بررسی مردم و نخبگان در دو حرکت

زهرا رهنورد

جهت بررسی نمود های عینی تأثیر فرهنگ عاشورا در اندیشه و زندگی امام خمینی ابتدا لازم است که تعریفی از فرهنگ عاشورا داشته باشیم.

فرهنگ عاشورا، مقوله ای بسیار پیچیده است، چرا که دارای ابعاد اخلاقی، سیاسی، اجتماعی-فلسفی، عرفانی، هنری و بُعد شگفت تقدیری است.

ممکن است فرهنگ های دیگری مثل فرهنگ مبارزات مردم قهرمان دیگر نقاط جهان، کم یا بیش ابعادی مشابه داشته باشند؛ اما مهم، جایگاه این حرکت، در تفکر و تحلیل اسلامی با توجه به اهداف آن می باشد. در اسلام، به طور اتوماتیک هر حرکتی به قصد قرب الهی انجام می گیرد اما مجموعه ماجرای «عاشورا»، قصد قربی است با روشی خاص و نمایشی و نمودی خاص.

روش این قصد قرب، «حرکت متضاد طلب و خود داری» است، طلب و خود داری ای مرحله ای، و کوتاه مدت برای وصولی ابدی در دراز مدت، این طلب و خود داری، نه تنها در قلمرو عرفانی بلکه در قلمرو روابط خویشاوندی، سیاسی و... ظاهر می شود.

با یک تعریف کلی، فرهنگ عاشورا تکاپویی است به قصد وصل و قرب الهی، از طریق و تاکتیک طلب و خود داری، در فرایندی از اهداء خون و جان و هم آوازی عینی با چکاچک شمشیر ها که نماد جنگ خیر و شر و حق و باطل و حق و زور را به نمایش می گذارند. قیام به سیف محمل عینی و نهایی آن است.

گر مرد رهی میان خون باید رفت *** از پای فتاده سرنگون باید رفت

راه عاشورا، در ابریشمی از خون تافته شده است.

یعنی فرهنگ عاشورایی بی شک و شبهه، ظاهری مبارزاتی دارد و قیام به سیف مرحلهٔ نهایی آن است.

گفتیم طلب و خود داری؛ این طلب و خود داری، به کجا می انجامد؟

از راز های فرهنگ عاشورا این است که رخداد ها ظاهری دارند و باطنی، نمایشی دارند و پیامی، شکلی دارند و رمزی، بعدی دارند و نوری، جسمی دارند و روحی. در مسیر قرب الهی، در فرایندی از خون و چکاچک شمشیر ها در عاشورا که نقطهٔ اوج این حرکت است. «روز دهم»، طلب و خود داری به اوج می رسند تا این که هیچ گونه تعلق و وابستگی باقی نماند تا زمینه نهایی بریدن از ما سواء اللّه وصل به اللّه آماده گردد.

مادر ها فرزند را می خواهند، اما او را تقدیم مسیر قرب می کنند. جوانان رعنا را به صحنه نبرد می فرستند و پیکر های مثله آنان را پس می گیرند.

مادر ابو الفضل (علیه السلام)، ام البنین، چهار فرزند را تقدیم می کند و در کنار جسد آن ها زار می زند که:

«دیگر مرا مادر پسران ننامید.»

مادر وهب، سر بریدهٔ فرزند را به سوی دشمن پرتاب می کند و می سراید:

«سری را که در راه خدا داده ام پس نمی گیرم.»

مادر علی اصغر، کودک شیر خوار خود را، مادر قاسم تازه داماد خود را و مادر علی اکبر... این مادران رابطه مادر و فرزندی را طلب کردند و در عین حال خود را از گل روی فرزند محروم نمودند.

زنان، همسران خود را دوست داشتند و آنان را به نبرد تهییج کردند.

حسین (علیه السلام) برادران، فرزندان و حتی شیر خوارهٔ خود را و در نهایت سر خود را در مسیر قرب، در سیلابی از خون از دست داد. چرا که معتقد بود که «اگر دین خدا با خون او قوام می گیرد، بر شمشیر هاست که او را محاصره کنند و در خون بغلطانند» و زینب – علیها السلام – قهرمان تر از همه، پا به پای حسین، تمامی پشتوانه های عینی و ظاهری، یعنی مردان خانواده و در راس آنان، حسین (علیه السلام) را تقدیم این مسیر قرب نمود و خود سوگوار و با باری سنگین از اداره قبیله و خانواده، به جهت تداوم راه و ارسال پیام، راهی کوه و دشت و صحرا شد. مصر و شام را در نوردید تا آرام گرفت.

«آب»، سمبل و مظهر این طلب و خود داری است. رمزی که در رخداد ها و در شخصیت

قهرمانان ظاهر می شود. به قول مولوی:

آب کم جو، تشنگی آور بدست *** تا بجوشد آبت از بالا و پست

رمز آب، را حضرت ابو الفضل العباس (علیه السلام) بر ملا کرد. آن جا که به قصد آوردن آب برای زنان و کودکان و رزمندگان تشنه، به سر چشمه فرات رسید، خسته، با لب های چاک چاک از گرمای نینوای هزاران ساله.

آب، شفاف و درخشان و خنک و زیبا، آبی که تمدن ها در کنار آن حیات یافته بودند و بشر مدعیست نخستین تمدن در کنار همین آب شکل گرفت. ابو الفضل (علیه السلام) تشنه، مثل یاران و هم گنان، در طلب آن، اما او کام تشنه را با دیدن و نیاشامیدن جوان مردانه آب، تشنه تر می کند. با مشک پر آب، به سوی خیمه گاه روان می شود. تمدن ها از آب دجله و فرات سیراب شدند و حیات یافتند، ابو الفضل (علیه السلام) با خود داری از آب به حیات جاوید رسید، در راه، دشمن دو دستش را قطع می کند، او مشک را به دندان می گیرد در نهایت نیزه ای مشک و نیزه ای قلب ابو الفضل (علیه السلام) را سوراخ می کند... و او تشنه لب جان می سپارد. خانواده و کودکان و رزمندگان نیز در تشنگی می سوزند و جان می سپارند. همه به حیاتی می رسند که انسان های پس از آن ها با نوشیدن جرعه ای از آن آب زنده می شوند و حیات می یابند، هم چون مردم ایران در نبرد با ظلم.

رفتم که آبی آورم بهر سکینه خواهرم *** دستم جدا شد دستم جدا شد

فرهنگ عاشورا، فرهنگ رنج کشیدن، سختی دیدن، مرارت را تحمل کردن. جوان مردی نمودن، آزادی و آزادگی است. فرهنگ حق را به حق دار رساندن است؛ در تخاصم خیر و شر. پیام آن این است که خون مظلوم، حق طلب پیروز است.

امام خمینی (رحمة اللّه) این پیام را با تمام وجود حس کرد و درک نمود. در یک جمله فرمود:

«عاشورا، روزی است که خون بر شمشیر پیروز می شود.»

یعنی حق بر زور غلبه می یابد. و این به خودی خود، بشارت «دولت کریمهٔ مهدی (عجل اللّه تعالی فرجه شریف) است.

و این جمله مدخلی است برای ورود به تأثیر پذیری نظری و عملی امام خمینی (رحمة اللّه) از مدل «فرهنگ عاشورا»، در سراسر زندگی فکری و سیاسی و عرفانی خود. اما مطالعه ما در این مقاله از این پس یک مطالعه سیاسی و مبارزاتی است.

امام خمینی اصولاً با تکیه بر جمله معروفی از امام حسین (علیه السلام)، حرکت عظیمی را که در روز دهم، عاشورا، به اوج رسید، «امر به معروف و نهی از منکر» می دانستند:

«قیام کردم (خروج نمودم) برای احیای سنت جدم رسول اللّه، و چیزی اراده نکرده ام مگر امر به معروف و نهی از منکر.»

امـام خمینی در رسالـهٔ خود، امر به معروف و نهی از منکر را مرحله به مرحله، از شـیوه های مسالمت آمیز پنـد و موعظه آغاز می کننـد تا مبارزه مسـتقیم و رویاروی، پیش می رونـد و در طول زندگی سیاسـی و مبارزاتی خود عملاً، این شـیوه را به عنوان یک مدل رفتاری، الگوی حرکات فکری و سیاسـی خود قرار دادند. از موعظه نسـبت به شاه و امرای کشوری و لشـگری از یک سوی و موعظه مردم از سوی دیگر، تا این که در روند 15 سال به 21 و 22 بهمن رسـیدند و خود بار ها می گفتند ما مأمور به تکلیفیم نه نتیجه. احدی الحسـنیین، یا شهادت یا پیروزی و کسب قدرت و حاکمیت اسلام.

امام خمینی در این مبارزه، سـیاست بازی نکردنـد بلکه با وضوح کامل، نبرد رویاروی حق و باطل را پیگیری کردنـد چون به این آیه کریمه باور داشتند که نوید بخش همهٔ مؤمنان مبارزه گر بوده است:

(بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ) (سوره انبیاء آیه 18)

حضـرت ابا عبـد اللّه الحسـین (علیه السـلام) در مبارزه خود که احیای سـنت رسول (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) بود بر چنـد امر تکیه داشـتند؛ مکتب، مردم، نخبگان و رهبری به عنوان عناصر مثبت و فقدان مشروعیت حاکمیت دوران و فساد دستگاه، فساد تصمیم گیرندگان و مدیران به عنوان عناصـر منفی. بدین ترتیب امام حسـین (علیه السـلام) جزو احیا گران نخستین اسلام است. پیش از ایشان نیز احیا گران دیگری چون حضـرت علی (علیه السلام)، ابوذر، امام حسن (علیه السلام)، این نقش را ایفا کرده اند. امام خمینی نیز از احیا گران و پس از ائمه از درخشان ترین آنان است.

الا این که در این مقطع مشـروعیت حاکمیت و تصـمیم گیرندگان کاملاً از بین رفته و امام حسـین راضی به بیعت با یزید نمی باشد. مردم، نقطه اوج و بستر مناسب شروع قیامند. به سخن دیگر بهتر است در این بخش به مبحث مردم و نخبگان بپردازیم.

در این جا مردم، عنصـر مهمی هسـتند، آن ها آمادگی خود را برای این عـدم بیعت و اعتراض اعلام کرده اند، اما زیر قول خود می زنند و به «ناکثین» تاریخ می پیوندند.

اگر در این فراز، حرکت امام خمینی را الگو برداری از مدل حرکت امام حسـین بدانیم، عناصر منفی با شدت بیش تری حضور دارند، شاه و دار و دسـته آمریکایی اش، پوستین وارونه اسـلام بر تن مـدعیان، مدرنیزاسـیون نوع آمریکایی، سـرمایه داری وابسـته، دیکتاتوری نظامی – سلطنتی و....

عناصر مثبت نیز حضور دارند، الا این که مردم ایران می گویند:

ما اهل کوفه نیستیم *** امام تنها بماند

... و بر این حرف خود پا فشاری می کننـد، بر سـر پیمان باقی می مانند و حرکت و قیام به انقلاب منجر می شود و حکومتی با مشـروعیت صد در صد، هم به دلیل حضور مردم و هم حضور مکتب و رهبری کاریزماتیک تشکیل می شود.

مدل عاشورای امام حسـین (علیه السـلام) با پیام «پیروزی خون بر شمشـیر» در الگوی رفتاری و اندیشه سیاسـی امام خمینی حضور دائم دارد. امام خمینی معتقد است که امام حسین پیروز شده است. دلیل پیروزی او تداوم راه و نام و یاد و الگوی حرکت اوست، هر چند مردم از پشت خنجر زدنـد و امام شـهید شـد و حکومت اسـلامی تشـکیل نگردید و نظام با عدم مشـروعیت به حیات خود ادامه داد، اما قدرت عناصر مثبت حرکت و نفس حرکت که به قصد قرب الهی انجام گرفته است، پیروزی را تضمین نموده است. اگر امام حسین (علیه السلام) موفق می شـد یزیـد را بر انـدازد، و حکومت تشـکیل دهد فیها المراد. حالا هم که نشده در عوض مدل و الگو قرار گرفته و پیروزی در پیام خون اوست که «ثـار اللّه» است و عظمت حرکتش تنهـا خورشـید منظومه بشـری است. آن نحوه طلب و خود داری حسـین و یارانش در مسیر قرب الی اللّه، آن ها را به پیروزی رساند.

امام حسـین و امام خمینی هر دو روی مردم حساب باز کردند، و مردم را از عناصر بزرگ موفقیت تلقی نمودند و امروز یکی از ویژگی های حرکت هـای اسـلامی در جهـان، حضور قوی مردم در صـحنه است که نوع دیگری از پیکـار گری را در عرصه مبارزات مطرح نموده انـد. امروز دیگر تشکیلات نخبگان به نوع مبارزات سوسیالیستی و چریکی وجود ندارد.

اما، انقلاب اسلامی ایران برخلاف نگرش متفکران اسلامی معاصر، انقلابی بدون نخبهٔ محض (Elit) هم نبود، نخبگان نوع خاصی بودند، گروهی از روشن فکران و روحـانیون، در تشـکیلات بزرگ دانشـجویی و دانشـگاهی و حـوزوی. پس در انقلاـب ایران چه چیزی حضـور نخبگان را کم رنگ می کند؟ این یک سؤال است و بزرگ ترین تفاوت در این دو حرکت به مقوله نخبگان و مردم باز می گردد.

در حرکت امام خمینی (رحمة اللّه) تشکیلات دانشجویی و روحانی، حزبی و جمعیتی بطور مشخص ذیل سازمان واحدی قرار نگرفتند که رهبری با رده بنـدی و کادر ها و سانترالیسم و غیر سانترالیسم با آن در تماس باشـد، بلکه همه جمعیت ها و گروه ها و احزاب خرد و کلان در یک تشکیلات بسیار بزرگ

مردمی، که نام حزب اللّه به خود گرفت غرق شدند. مردم به صراحت گفتند:

حزب فقط فقط حزب اللّه *** رهبر فقط روح اللّه

بدین ترتیب، مردم نخبگان را حذف کردند. آن ها وجود داشتند و دارند اما مردم به خواست قلبی خود این واسطه را، نخبگی را، بین خود و رهبر نپذیرفتند و شاید یکی از دلایل پیروزی انقلاب اسلامی همین امر بود، نخبگانی که به شکل روحانی و دانشگاهی وجود داشتند اما مردم وجود آن ها را ندیده گرفتند تا به صورت سیلی بنیان کن پایه های نظام فاقد مشروعیت را از جای بر کنند.

اما حذف نخبگان که در ذهن وجود داشت نه در عمل، آسیبی بر پیکر انقلاب بود. اگر چه احزاب و جمعیت های مذهبی پس از انقلاب سعی کردند، جمع های نخبه در سطح روحانی و دانشگاهی تشکیل دهند اما کم تر موفق شدند و این مسئله به جای خود باقی است.

امام حسین (علیه السلام) تنها با نخبگان یاران خود، که عمدتاً از آل رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بودند حرکت پیروزی خون بر شمشیر و فرهنگ عاشورا را به عرصه بشری تقدیم کرد.

بی مردم، اما با نخبگان، نخبگانی از شجره پاک نبوت و امامت، متصل به «ساق عرش» در کنار تک و توک چهره های مردمی که آنان نیز نوع دیگری از نخبگان بودند.

در حرکت امام حسین (علیه السلام) مردم، ضعیف و متمایل به صفر و نخبگان قوی تر بودند، در حرکت امام خمینی (رحمة اللّه) که پیرو حرکت نخست است و خود حرکتی حسینی است، مردم حضور قوی داشتند و نخبگان از نوع زمینی و ضعیف تر.

و آیا این پندی بود که امام خمینی از عاشورا گرفت؟

یا تقدیری بود فوق محاسبه بشری که در دو حرکت حسینی رقم زده شده بود؟

در هر حال، عاشورای حسینی، به صورت فرهنگ طلب و تشنگی و محرومیت در جان های مشتاق و خمیر ملت ها باقی ماند تا همیشه در جستجوی وصل و سودای رمزی آب باشند اما حرکت امام خمینی پیروز شد، به انقلاب و کسب حاکمیت انجامید از این روی جاودانگی عاشورا، به عنوان الگوی ابدی حتی برای انقلاب اسلامی ایران، باقی ماند.

با عاشورا: (اندیشه اصلاحی و بر پایهٔ آن تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی) احمد آکوچکیان

ای ایستاده در وادی صلاح

وادی آدم

وادی دعوت

حسین من!

ای توانا ترین مظلوم

با توام همراه

ای استوار نیک

ای چشم انداز روشن خدا

به سوی زندگی، به سوی مرگ

با تو زنده ایم

با تو می میریم

خدای کند چونان تو بزییم

خدای کند چونان تو بمیریم (1)

عاشورا تجلی گاه سترگ رخ نمود بالا ترین و والا ترین ارزش ها و تعالیم متعالی انسانی و اجتماعی است که مردمان را همواره به شناخت آن تعالیم و ارزش ها و باور به آن ها و تعهد نسبت به

1- بر گرفته از گفت گوی یاران امام حسین (علیه السلام) با او در شب عاشورا که همه یک کلام گفتند: «با تو زندگی می کنیم و با تو می میریم»؛ مقاتل الطالبین، ص 82؛ سید عطاء اللّه مهاجرانی، پیام آور عاشورا، (تهران، انتشارات اطلاعات، 1371)، ص 223.

آن ها و زنـدگی با آن ها، فرا خوانده است و فرا خواهد خواند؛ عاشورا عرصهٔ جاودانه تجلی پیوند حیات و عدل، حماسه و رسالت، ایمان و پایداری، آزادگی و شرف، اعتقاد و جهاد، نماز و عدالت، دیانت و آدمیت، عینیت و عرفان، در همه عصر ها و تاریخ آدمی است.

محتوای حرکت عاشورای حسـینی، تبلور عینی یک الگوی راهبردی است برای: احیای دین در انـدیشه ها و جان ها و زندگی ها و تربیت و سازنـدگی انسانی و مدیریت و سازندگی اجتماعی، که هر گاه این محتوا، به درستی تبیین شود و با شـناخت درست واقعیات جاری حیات انسـانی و اجتماعی فرهنگی و سیاسـی و اقتصادی جامعه و نیز با اصول درست پیاده سازی چارچوب های کاربردی الگوی مطلوب حیات دینی، همراه گردد، تربیت و مدیریت است در دو عرصهٔ فرد و جامعه.

فرهنگ عاشورا، مجموعـهٔ بینش ها، ارزش ها و هنجار های جای گرفته در رخـداد عاشور است که به اسـتنباط در می آینـد و می توانند در قالب یک الگوی فکری، روحی و رفتاری و یک الگوی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی به جامعه، ارائه شود.

تحلیـل ساختار درونی فرهنگ عاشورا راهنمای ما به اصل فکر اصـلاحی به عنوان اصل زیر ساز و مبنای نظری در تحلیل فلسـفه و هـدف نهضت عاشورا و دو دسـتاورد بر آمـده از این فکر اصـلاحی، یعنی سازنـدگی فردی و سازندگی اجتماعی است. بر پایهٔ این نظریه می توان مجموعهٔ آموزه های عاشورا را در قالب سه اصل اساسی، دریافت و تبیین کرد:

– اول اصل اندیشهٔ احیأ و فکر اصلاحی در حوزهٔ شناخت دینی و انسان و جامعه

– دوم اصل تربیت انسانی

– سوم اصل مدیریت تغییرات و تحولات اجتماعی

تحقیق پیشـنهادی حاضـر – به قـدر مجال این مقالهٔ کوتاه – از منظر رویکرد عقلانی به این رخداد عظیم، عهده دار تبیین مضـمون دریافتی نگارنده از فرهنگ عاشورا و اصول یاد شده، می باشد.

تحقیق در یک مدخل و سه فصل سامان یافته است:

1– مدخل تحقیق، تبیین برخی مبانی نظری برگزیده در تحلیل فرهنگ عاشورا، را در بر دارد:

– در دیدگاه معرفت شناختی تحلیل رخداد عاشورا، به طور خاص به نسبت فهم کلامی و بینش اجتماعی از نهضت عاشورا، امکان پذیری تفسـیر ایـدئولوژیک تعالیم دین به معنای تفسـیر روش مند و سیسـتماتیک سـیال و مسـتند آن تعالیم، افزونی رخ نمود نگرش عقلانی و دو خصلت کلان رویکرد عقلانی نو به فرهنگ عاشورا، نظر افکنده شده است.

– در تحلیل زیر ساز روش شناختی تحقیق، کاربرد منطق سیستمی در تحقیق از تعالیم عاشورا و نیز ویژگی خاص واقعیت تاریخی و روش شناخت تاریخی، اندکی تحلیل شده است.

– فرهنگ عاشورا به عنوان الگوی فرهنگی رشـد انسانی – اجتماعی به کوتاهی مورد تحلیل قرار گرفته و مضـمون درونی این فرهنگ، یعنی ساخت فکری به مثابه جوهرهٔ فرهنگ عاشورا، معرفی شده است.

– در آخرین فراز چارچوب کلی تحلیل مورد نظر خویش را به دست داده ایم. اندیشـهٔ اصـلاحی مدار نظریهٔ پیشـنهادی بر گرفته شده که بر این اساس فرایند تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی شکل می گیرند.

2– در فصـل اول، فکر اصـلاحی به عنوان چارچوبهٔ کلان تحلیل نهضت عاشورا و زیر ساز نظری فرهنگ عاشورا مورد بررسـی قرار گرفته است. در این فصل، ابتدا اندیشه اصـلاحی در نگرهٔ دینی و امامت شـیعی و رسالت اصلاحی امامت شیعی با زبان ایشان تبیین شده است. سپس به ساختار فکر اصـلاحی در آموزه های عاشورا، نظر افکنده شده است و دو حوزهٔ اصـلاح گیری نهضت امام حسـین بن علی (علیه السـلام)، یکی حوزهٔ اصـلاح فکر دینی و دیگری حوزهٔ اصـلاح انسانی – اجتماعی، باز شناسـی شده است. در حوزهٔ اصلاح فکر دینی دو دسـتاورد اصلی عاشورا، یکی اصل خالص سازی و ناب سازی فکر دینی و دیگری توان مند سازی فکری دینی به قصد زمینه سازی جریان یـابی فکر دینی در عرصه واقعیت های انسانی و اجتماعی، مورد توجه قرار گرفته است و در حوزه اصـلاح اجتماعی دو اصل مشـروعیت و کار آمدی نظام اجتماعی معرفی شده است.

تربیت و مدیریت دو بهرهٔ شکل گرفته بر پایهٔ فکر اصلاحی در فرهنگ عاشورا است.

3– فصل دوم، «با عاشورا در عرصهٔ سازندگی و تربیت انسانی» است. بر پایهٔ فکر اصـلاحی بر آمده از فرهنگ عاشورا، اصل تربیت انسانی اولین دسـتاورد آموزشـی فرهنـگ عـاشور است. در این فصـل، جریـان تعالیم تربیتی عاشورا در حوزهٔ امر انسانی مورد بررسـی قرار گرفته است. سه بعد و ساحت وجودی انسانی، بعد فکری، روحی و رفتاری و جریان رویش انسانی در مراحل شناختی، روحی، رفتاری تا مرحلهٔ عرفان و دعا دانسته شده و بر این اساس، جریان آن تعالیم، در این ساحت ها و جریان تربیتی، مرور شده است:

– در وجههٔ فکری، جریان بالنده بینش و شـعور و شـناخت: خدا شناسـی، انسان شناسـی، دنیا شناسـی، جامعه شناسـی و...، با عاشورا و آموزه های آن فهرست شده است.

- در وجههٔ روحی برخی آموزه های عاشورا در زمینه های روحی مانند: اخلاق، محبت، ایمان، پایداری، نشان داده شده است.

- در وجههٔ رفتاری نیز، برخی تعالیم رفتاری عاشورا در رابطهٔ رفتاری با خداوند (رفتار عبادی)، رابطهٔ رفتاری با خود (رفتار اخلاقی)، رابطه رفتاری با دیگران (رفتار حقوقی: با نزدیکان، با محرومان، با دشمنان و...)، اندکی مرور شده اند.

- تحلیلی کوتاه از رتبهٔ عرفان و دعا در فرهنگ عاشورا به مثابه درونی ترین و انسانی ترین مضمون این فرهنگ، فراز دیگر این فصل است؛ مرحله ای که جریان سازندگی انسانی در بستر ناب بالندگی توحیدی خویش جای گرفته است.

- در آخرین فراز این این فصل، اشارتی به توبه و جایگاه عظیم آن در تربیت انسانی رفته است.

انسان سازی با عاشورا (و به ثمر رسانیدن فرد) در این جریان عظیم به جامعه سازی (و به ثمر رسانیدن جامعه) دست می دهد و عناصر درونی جریان پویا و شکوفای اجتماعی را سامان می بخشد.

سید الشهداء (علیه السلام) و یاران او با پندار و گفتار و کردار خویش این الگو را تبیین کردند و با زندگی خویش تجسم این تبیین بودند.

4- فصل سوم تحقیق، «با عاشورا در عرصهٔ مدیریت اجتماعی» است؛ در این فصل ابتداء اشارتی به دیدگاه عمومی ما در این وجهه از تحلیل نهضت حسینی رفته است. تحلیل ساختار و فرایند درونی فکر اجتماعی با عاشورا، فراز اول این فصل است. در این فراز به تعریف اندیشه اجتماعی و ساختار و فرایند درونی آن نظر افکنده شده و سپس لایه ها و بخش های اصلی فکر اجتماعی در مقولهٔ حیات جمعی از دیدگاه تعالیم عاشورا در سه بخش حوزهٔ اندیشه های نظری اجتماعی، حوزهٔ اندیشه ها و علوم اعتباری جامعه شناختی و حوزه اندیشه ها و علوم تجربه پذیر جامعه شناختی، اندکی تحلیل شده اند. حوزه های یاد شده اساس علمی سه بخش تحقیق و مدیریت اجتماعی یعنی شناخت وضعیت موجود، شناخت وضعیت مطلوب و شناخت راهبرد های تحول را تغذیه می کنند. فراز دوم فصل تعالیم جاری عاشورا در حوزهٔ مدیریت حرکت اجتماعی است. حوزهٔ تحقیقات دین شناختی هنجاری توسعه، اصلی ترین حوزهٔ قابل استنباط از تعالیم عاشورا است که بخش تبیین و توجیه نظری دیدگاه های ارزشی و هنجاری و بخش طراحی سیستم مطلوب اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، دو رکن این حوزهٔ پژوهشی اند. تصویر مطلوب نظام اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از دیدگاه تعالیم عاشورا، در این بخش مورد بررسی قرار می گیرد. حوزهٔ مطالعات توصیفی- راهبردی،

حوزه دیگر تحقیق و مـدیریت اجتمـاعی است که در نگاه عاشورا در دو قسـمت نقـد و تحلیل وضـعیت اجتماعی، سیاسـی، اقتصادی، و فرهنگی و نیز الگوی تبدیل وضعیت اجتماعی رو به جامعه آرمانی، فهرست شده و اندکی توضیح گرفته اند. بررسی و تحلیل ژرف از بینش نقدی و توصـیفی عاشورا نسـبت به وضـعیت اجتماعی جامعهٔ عصر عاشورا به ضمیمه الگوی مطلوب پیشنهادی این نهضت، راهبرد های پیشـنهادی سـید الشـهداء (علیه السلام) در مدیریت تحولات اجتماعی عصر خویش و عصر ها و نسل هایی که درگیر با همان مختصات کلان اجتماعی اند، را قابل تفسیر و دریافت می سازد.

رخداد عاشورا تبلور عینی این دیدگاه پیشنهادی است.

مدخل:مبانی نظری برگزیده در تحلیل فرهنگ عاشورا

اشاره

هر موضع نظر دربـاره موضوع شـناخت دارای خاسـتگاهی تئوریک می باشـد. برخی عناصـر پایگاه تئوریک تحلیل عاشورا در این مجال، مرور می شود:

1- دیدگاه کلان معرفت شناختی برگزیدهٔ تحقیق

1-1- علم و عصـمت امام از زمرهٔ موضوعات دیـدگاه کلامی نسـبت به رخداد عاشورا است که در نگرهٔ پیشـنهادی ما بینش و دیدگاه روان شناختی، جامعه شـناختی و تاریخی نسـبت به این رخداد در طول این منظر کلامی قرار دارد. بینش اخیر از این منظر به رخداد عاشورا می نگرد که امام معصوم و یاران او در عرصهٔ معادلات روان شناختی، طبیعی و اجتماعی پیرامون خویش همانند بشر زیستند، با همه احکام و قانون منـدی هایی که حاکم بر عالم طبیعت و اجتماع است. در ادبیات مرتکز دانش وران دینی از این منظر، پژوهش گر اخـذ به ظاهر می کند. در این دیدگاه میان مقولهٔ علم و عصمت امام با مقولهٔ طبیعی و انسانی بودن نهضت و به تعبیری میان دیدگاه لاهوتی و ما بعد الطبیعی نسبت به نهضت با دیدگاه طبیعت شناختی و اجتماعی نسبت به آن، تهافتی نیست.

دسـتاورد و بهرهٔ این نقطه نظر معرفت شـناختی از جمله این است که می توان تعالیم عاشورا را به مثابه یک الگوی فرهنگی تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی، ارائه داد.

1-2- تفسـیر ایدئولوژیک تعالیم دین، تصویر بخشـی سیسـتماتیک این تعالیم نسبت به وضعیت آرمانی فرد و جامعه و راهبرد های نیل به آن، بر اساس دیـدگاه روش شـناختی برگزیـده - به ویژه به مـدد علم اصول (منطق اسـتنباط) به عنوان منطق خاص محتوای تحقیق و روش شناسی دیدگاه سیستمی به عنوان منطق عام محتوای تحقیق است؛ به گونه ای که الگوی راهنمای حیات عینی فردی

و اجتماعی، در سطح موضوع نظر دین - بر اساس نگرش و برداشت از گوهر و حقیقت دین - باشد. الگو های سیستماتیک مزبور در پروسهٔ تحول مستمر اندیشهٔ دینی، سیالند و در مرحلهٔ تصویر بخشی و طراحی کلیت مدل، ساختار صلبی ندارند. تعالیم عاشورا، آموزه هایی چند بعدی و فرا گیر ابعاد اصیل و اساسی حیات فردی و اجتماعی آدمیان است. در راستای پاسخ گویی به نقش دین در زندگی بشر امروز، شناخت و تنظیم و ارائه تعالیم دین و از این رهگذر تعالیم عاشورا، در پاسخ به پرسش های امروز و به زبان نسل امروز در قالبی سیستماتیک و منسجم، ضرورت دارد.

مقالهٔ حاضر در این تحقیق، بر اساس این برداشت از تفسیر ایدئولوژیک تعالیم دین، تحلیل برگزیدهٔ خویش از تعالیم عاشورا را، به دست می دهد.

1-3- تاریخ فرهنگ دینی در رویکرد به عاشورا، در طول چند دههٔ اخیر، شاهد یک دگرگونی عمده است. این دگرگونی عبارت از افزونی نگرش عقلانی به رخداد و تعالیم عاشورا در برابر رویکرد عاطفی بوده است. مضمون این دگرگونی، تغییر موضع نظر از بینش صرف کلامی در آمیخته با باور های ایمانی و تعبدی به بینشی عمدتاً اجتماعی - سیاسی می باشد؛ تغییری که آثار علمی و روانی بسیاری را در سطح جامعهٔ عالمان دینی به ویژه حوزه های علمی ایجاد کرد. این جریان تغییر هنوز آن گونه که باید و شاید از موضع نظر معرفت شناختی حتی از سوی صاحب نظران اندیشه های جدید پیشنهادی، مورد تحلیل و ارزیابی قرار نگرفته است.

مقاله، این موضع معرفت شناسانه را مدّ نظر دارد و در راستای این موضع نظر، دیدگاه تحلیلی خود را پیشنهاد می کند.

1-4- صبغهٔ عمومی دیدگاه عقلانی نو در تحلیل عاشورا و فرهنگ و تعالیم آن، صبغه ای است که به ویژه در حوزهٔ اندیشهٔ اجتماعی و سیاسی - و عمدتاً در قالب نظریه حکومت خواهی - نزج و نمود یافته است. چشم اندازِ امروزینِ در پیش رویِ رویکرد عقلانی به فرهنگ و تعالیم عاشورا، دو خصلت کلان را نشان می دهد:

1- گسترش حوزهٔ اندیشه ای نسبت به تعالیم عاشورا تا مرحلهٔ فرا گیری و تلائم حوزهٔ ادراکات نظری - کلامی و ادراکات ارزشی - حقوقی (به ویژه فقهی) و ادراکات تجربه پذیر. به معنای آن که عاشورا هم موضوع شناخت همهٔ حوزه ها به تناسب ساخت ادراکی شان قرار گیرد و هم این حوزه های شناختی و ادراکی در یک نظام کلان فکری با یک دیگر به نسبتی هماهنگ برسند.

تعمیق و گسترش نظام وارهٔ حوزه بینش اجتماعی در چارچوبهٔ تمامیت ساختار و فرایند منطقی

فکر اجتماعی (در همـهٔ بخش های ادراکی یاد شده) چه در الگوی کلان فکری و چه در ابعاد و لایه های گوناگون آن، نسـبت یابی اندیشـهٔ کلاـمی با زیر بنای تئوریک انواع بخش های اجتماعی و تاریخی تحلیل نهضت از حیث رابطـهٔ طولی و نه به عنوان نگرشـی در عرض دیگر انـدیشه ها و بینش ها و اعتناء افزون تر به رخـداد عاشورا به عنوان یک مسـتند جامع فقهی به ویژه در حوزهٔ فقه اجتماعی، سه بهرهٔ اولیهٔ این شاخصه اند.

2- گسترش منسجم نگرش کاربردی و عملیاتی به این تعالیم و فرهنگ در دو بخش تربیت و سیاست.

فکر دینی چنـد دهه ای است پیش روی خود دغدغهٔ ضـرورت هماهنگی اصل خلوص با اصل توان مندی فکر دینی را دارد. این دغدغه در نسبت با تعالیم عاشورا نیز جای دارد. مقاله پیشنهادی در راستای نیل به این چشم انداز، نگارش یافته است.

2- دیدگاه کلان روش شناختی برگزیدهٔ تحقیق

2-1- روش شناسی سیستمی در تحلیل فرهنگ عاشورا

تعالیم عاشورا در قالب یک الگو و مـدل شـناختی، قابل تبیین است و روش شناسـی دیدگاه سیسـتمی مدد یار ما در شـناخت ساختار این الگو و فراینـد معرفـتی درون آن، در قـالب یـک مـدل شـناختی می باشـد و بر اسـاس آن ابزاری برای به دست دادن الگو هـای شـناختی، هنجاری، تصـمیم گیری و آینده نگری قابل اسـتنباط از سنت امام حسین بن علی (علیه السلام) و یاران عاشورایی او، در تصویر بخشی از تعالیم عاشورا، است.

اندیشه سیستمی در حوزه مطالعات دینی، یکی دید سیستمی و دیگری یک نظریه ساختمان سیستم به دست می دهد.

- در دیـد مجموعه نگرانه از جمله، تأکید بر کلیت نظام وارهٔ رخداد ها و تعالیم عاشورا، هدف داری نهضت مبتنی بر یک فلسـفه و انگیزش که جاری در کل روابط پایدار درونی اجزاء این تعالیم می باشد و نیز تأکید بر مطالعات میان رشته ای درباره تعالیم عاشورا، می رود.

- بر اساس نظریهٔ ساختمان سیسـتم، تعالیم عاشورا - به ویژه در بخش تعالیم اجتماعی آن - را مـدل می کنیم تا به وسـیلهٔ آن این رخـداد عظیم را به گونه ای نظام واره درک کنیم و زمینـهٔ تئوریک جریان کار آمـد این تعالیم را در عینیت انسانی و اجتماعی امروز، به دست دهیم. برای این منظور در راستای دید مجموعه نگرانه، برداشت ها و مطالعات خود را از نهضت عاشورا در قالب یک الگو یا مدل ارائه

می دهیم. الگو ها و مدل هایی که می توان در شناخت و تبیین تعالیم عاشورا به کار برد، چهار دسته اند:

- الگوی شناختی، برای شناخت و تبیین تعالیم عاشورا و به ویژه ساخت فکری درون آن.

- الگوی هنجاری برای ارائه تصویر از سیستم و وضعیت مطلوب فردی و اجتماعی انسان و جامعه به مدد آن تعالیم

- الگوی پیش بینی کننده برای آینده نگری دربارهٔ سیستم جامعه و پیش بینی رفتار در نظام اجتماعی در یک موقعیت شخصی

- الگوی تصمیم گیری، برای فراهم سازی امکان اخذ تصمیمات مطلوب در زندگی فردی و اجتماعی خویش در جهت تعالیم عاشورا

2-2- عاشورا، رخدادی تاریخی و بستر جریان حیات و اندیشه

تاریخ، بستر رخداد های بشری پیوسته ای است که می توان با بینش و اندیشه و باوری روحانی، از آن عبور کرد؛ عبرت آموخت و با آن عبرت، به فهم ها و باور ها و زندگی برتر و پاکیزه تری رسید و اصول تربیت انسانی و مدیریت مناسبات اجتماعی را به گونه ای ملموس تر آموخت و به کار گرفت. عاشورا قطعه ای تاریخی از تبلور عینی حیات دینی و به عینیت در آمدن ساز و کار درونی حیات مستمر دینی است.

نکته ای که گفتیم، باید اندکی به مدد علم و فلسفهٔ تاریخ، توضیح گیرد تا در ادامه بتوان روش شناسی درست و کار آمد در شناخت تاریخی رخداد عاشورا را روشن بینانه دریافت و به کار بست. پس باید «واقعیت تاریخی»، «آگاهی تاریخی» و «عبرت» معنی شوند:

واقعیت تاریخی بخش ممتازی از واقعیت اجتماعی است؛ یعنی بخشی از پدیدار های اجتماعی کلان در کوران تحولات و تغییرات اجتماعی و نیز بخشی از ساخت ها و آثار و اوضاع و احوالی است که گزارش گر پدیدار های اجتماعی اند. شناخت تاریخی، به طور خاص، بر خلاف شناخت اجتماعی، به یکی ساختن واقعیت اجتماعی معطوف است. شناخت مزبور صورت نوعی پدیدار های اجتماعی تام و ساخت آن ها و نیز آثار تمدنی را در می نوردد و پیوستگی و اتصال رخداد های تکرار نا پذیر را تشدید کرده مایه ور می سازد. (1) از لحاظ روش، شناخت تاریخی، رابطهٔ میان ساخت های اجتماعی و سیاسی و فرهنگی و اقتصادی و پدیدار های اجتماعی تام - نه یک حادثه و رخداد جزئی شخصی - را تبیین می کند. زمان و مکان نیز که آگاهی تاریخی به آن نظر دارد و بدان می پردازد، ماهیت و مختصات خاصی دارد. زمان تاریخی، زمانی است که به سر رسیده و به گذشته پیوسته؛ ولی به مدد

1- دربارهٔ «زمان تاریخی» برای مثال، نگاه کنید به: ژرژ گورویچ، جبر های اجتماعی یا اختیار و آزادی انسانی، ترجمهٔ حسن حبیبی (تهران، شرکت سهامی انتشار، 1358)، ص 60-3

بینش و روش تاریخی، دوباره ساخته شـده و در زمان حال و حتی آینده حاضـر می شود و زمان حال نیز به گذشـته برده می شود تا اندیشه، در شـناخت وضع حال و پیش بینی وضع آینده، از گذشـته عبور کند. در این زمان، تسلسل علّی و قوانین علّی، در عرصهٔ رخداد های تکرار نا پـذیر و جانشـین نا پـذیر، جریان می یابند و چرایی ها و چگونگی ها و زمینه ها و عوامل و فرجام ها و رخداد ها و رابطه ها و... تحلیل و تبیین علّی می شوند. در حقیقت، زمان های مورد مطالعه و شناخت تاریخی، زمان های سر آمده ای هستند که توسط علم تاریخ متکی بر مجموعه ای از مبانی تئوریک و ارزشـی خاص و برگزیـده، باز فهمی و باز سازی می گردند؛ این باز فهمی و باز سازی، بر حسب خصایص جـامعه ها و طبقات و گروه های معاصـر مورّخان است و بر پایـهٔ مبانی تئوریک - معرفت شـناختی، فلسـفی و کلامی - و مبانی ارزشـی برگزیـدهٔ مورخان، تحلیل ها و تبیین های گونه گونی می گیرند. از این روست که جامعه ها و دانش وران و اندیش مندان آن جوامع، همواره و به طور مستمر، تاریخ خود را باز می فهمند. و باز می سازند و باز می نویسند؛ گذشته را حاضر می کنند و امروز را نقد می کنند و آینده را پیش بینی می کنند و حیث عقیدتی بدان می بخشند.

مورّخ در شـناخت تاریخی، زمان های سـر آمـده را تنها به این قیمت زنـده می کنـد که «حاضـر» را در «گذشـته» مورد مطالعه بیفکنـد و «گذشـته» را به حال بکشاند و در آینده تصویر کند. این گذار از «حاضـر» به «گذشته» و از «گذشته» به «حاضر»، از منظر دین شناسی، هر گاه از سر «بصیرت» و «خرد ناب» و احساس فروتنی نسبت به حقیقت مطلق و حالت روحانی در برابر پدیده ها «خشیت» باشد، «عبرت» است. «عبرت» گذر خود آگاهانه و از سـر بصیرت و خرد ناب و خشیتِ اندیشهٔ انسانی از موضوعات شناختی - هستی شناختی و تاریخی - برای پند آموزی و تربیت آموزی و درست و پاکیزه زیستن است.

واژه «عبرت» در قرآن کریم، آن چه را از شناخت تاریخی گفته شد و در بیان مفهوم «عبرت» گذشت، در خود دارد. (1)

با آن چه از «واقعیت تاریخی»، «آگاهی تاریخی» و «عبرت» دانستیم، دربارهٔ «عاشورا - کربلا» می گوییم که رخداد عاشورا - کربلا، یک واقعیت تاریخی است و شـناخت آن، یعنی دوباره سازی یا باز فهمی و باز سازی آن، و حاضر کردن آن و همهٔ آموزه هایش در زمان حال، و گذر از حال به آن برههٔ عظیم در سال 60 و 61 هجری. و در این گذار از امروز به آن برهه و از آن برهه به امروز، نگاهی نقّادانه و راهبردی به فردا و تحلیل علّی چرایی ها و چگونگی های این رخداد داشـتن و عبرت آموزی و بر گرفتن دانایی و بصـیرت و خشـیت، برای سـرشاری زندگی امروز و فردای خویش از

1- آیهٔ 13 سورهٔ آل عمران گزارش گر یک حادثـهٔ تاریخی است از درگیری دو دسـتهٔ مجاهدان راه خدا و کافران که به مغلوب شدن کافران می انجامـد و آن گاه می گویـد: «.... خداونـد جهان هر که را بخواهد، با نصـرت خود نیرو می بخشد. بی شک در این پیکار حق و باطل برای صاحبان بینش و معرفت، پل عبرت است.» در سورهٔ یوسف، آیهٔ 111 آمده است که: «به یقین در داستان های پیامبران برای صاحبان خرد، عبرت ها وجود دارد.» آیهٔ 44 سورهٔ نور، نظر به اصل کلی شـناخت تحول در عالم و عبرت از آن دارد که: «خداونـد رحمان تاریکی شب و سپیـدی روز را بر گرد زمین می چرخانـد. در این زیر و رو شـدن سـیاهی و سپیـدی، برای صاحبـان بینش، گـذری به سـوی حق و حقیقت باز است.» آیـهٔ 26 سورهٔ نازعـات دربـارهٔ رویارویی موسـی و فرعون و فرجام شوم نا فرمانی فرعون و کیفر پنـد آموز برای آخرت و دنیاست و در جمع بندی می گوید: «باشد و بخواهد راه خود را به سوی حق بگشاید.»

معانی ناب دینی.

3- فرهنگ عاشورا، الگوی فرهنگی سلوک انسانی و مدیریت اجتماعی

تعـالیم دینی - و به این قرار تعـالیم عاشورا - در بردارنـدهٔ مجموعه ای از توصـیف ها و بایـد ها و نبایـد های راهبر جریان وجود انسانی و جامعهٔ بشری به سوی آرمان های پیشنهادی خویش است. این نظریه که سنت و کلام و زندگانی و سلوک امام معصوم برای ما درس زندگی و انـدیشه و اخلاـق و اجتمـاع و مـدیریت است به معنـای آن است که به نقش فرهنـگ عاشورا به مثابـهٔ یک الگوی فرهنگی حیات فردی و اجتماعی استدلال می کنیم. هر گاه عناصر درونی تعالیم عاشورا را بکاویم، عناصر دخیل در تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی را، از قبیل عناصـر شـناختی، ارزشـی، رفتاری، فرهنگی و سیاسـی و حتی اقتصادی، در می یابیم؛ عناصر مزبور به هر حال دارای روابط خاصی میان خویش هسـتند و ساختار فرهنگی خاصـی را به دست می دهند که نوعی تغییر و تحول فردی و اجتماعی خاصـی را اگر حتی تجویز نکنند می توانند نفی کنند. عناصـر اصـلی و نهایی فرهنگ، شناخت ها و ارزش ها و هنجار هاست که دین - و به این قرار عاشورا - حاوی همین عناصر شناختی، ارزشی و هنجاری می باشد.

سنت، قول و سیره (فعل و تقریر) معصوم (پیامبر و امام) است که برای مردمان، الگو و سر مشق حیات و راهنمای زندگی است. قرآن کریم دربارهٔ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) می گوید:

(لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِي رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.) (1)

و امام حسین (علیه السلام) نیز دربارهٔ خود می فرماید: (وَ لَکُمْ فِیَّ أُسْوَةٌ .) (2)

جایگاه فرهنگی عناصـر دینی در فرایند تربیت انسانی و تغییر و تحول اجتماعی در تحقیقات فراوان روان شـناختی و جامعه شناختی، مورد بررسی قرار گرفته است. (3)

مجموعه تعالیم عاشورا در بر دارندهٔ عناصر فرهنگی، تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی اند که می توانند به مدد روش شناسی سیستمی در قالب یک الگوی شناختی- هنجاری سامان یابند و راهنمای ما به آینده نگری و تصمیم گیری نیز قرار گیرند.

4- دیدگاه تحلیلی برگزیده از فرهنگ عاشورا

تا کنون، تحلیل های گونه گونی از عاشورا - کربلا، بسـته به دیدگاه های گوناگون دین شناختی، انسان شناختی و جامعه شناختی و تاریخی تئوری پردازان آن، به دست داده شده است. برخی دیدگاه ها بر علم و عصـمت امام تکیه دارند و از منظری کلامی و بعضاً فقهی، بر اساس دو اصل علم امام و

1- سورهٔ احزاب، آیهٔ 21.

2- مقتل ابو مخنف، ص 86

3- برای مثال ماکس وبر، اخلاق پروتسـتانی و روح سـرمایه داری، ترجمه عبـد المجیـد انصاری (تهران، انتشارات سـمت، 1371) و یا:

.Science, Morals. Religion, I/F New York, Harcourt, brace world Rose, Ralf. 1962, Symbols Civilization

عصمت امام به واقعه کربلا نظر می کنند (1) و برخی حکومت خواهی امام حسین (علیه السلام) را مدار اصلی تحلیل عاشورا و تبیین آن گرفته اند. (2) شـهادت طلبی امام حسـین (علیه السلام)، مدار یک نظریهٔ دیگر است. (3) رأی دیگر نیز بـا نظریـه امر به معروف و نهی از منکر نام کرده شده است. (4) مجموعهٔ دیدگاه های مزبور هر کدام عناصری از رای صواب را دارند؛ در عین حال که بر برخی دیگر از ابعاد تئوری های یاد شده نقد هایی رواست.

دیدگاه کلان ما نسـبت به مسأله، دیدگاهی دین شناختی است. در این دیدگاه، دین اسلام دارای جریانی مستمر در دو عرصهٔ توأم و پیوسته با یک دیگر، یعنی قلمرو انسانی و قلمرو اجتماعی، تعریف می شود. در عرصهٔ امر انسانی دارای جریان تربیت و سازندگی انسانی است و در عرصهٔ امر اجتماعی نیز دارای جریان سیاسـی برای مدیریت مناسبات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی جامعهٔ انسانی، می باشد. این جریان دو بعدی در واقع در مرحلهٔ تحقق و عینیت، یکی هسـتند با دو وجهه. به این قرار هدایت دینی و جریان دین داری، انسان سازی و به ثمر رسانیدن فرد است به منظور ساختن جامعه، و جامعه سازی و به ثمر رسانیدن جامعه است به منظور ساختن و به ثمر رسانیدن فرد.

در راسـتای این بینش کلاـن به دین، حیات دینی و جریان دین داری، دارای دو برهـهٔ «رسالت» و «امامت»، و به تعبیری دیگر، برهـهٔ حیات وحیانی دین (یعنی برهـهٔ نزول وحی بر رسول خـدا (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) یا برههٔ عرضهٔ تعالیم وحی از سوی معصوم بر آدمیان) و دیگری برهـهٔ حیات عینی دین (یعنی برهـهٔ پیاده سازی دین و تحقق یابی دین در حوزهٔ تربیت و سـیاست یا امر انسانی و امر اجتماعی) می باشد.

برههٔ حیات وحیانی دین را رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) با بعثتش شکل می دهد و برههٔ حیات عینی دین، در گرو امامت است؛ چه امامت رسول (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) و چه امامت اولیاء معصومین (علیهم السلام) و چه راهبری مصلحان دینی؛ تا جریان دین در درون جـان هـا و جوامع و در دو وجهـهٔ انسـان سازی و جامعه سازی، راهبری شود. مسؤولیت امام در این برهه و در برابر حیات عینی دین، یکی تفسـیر سـره و بر صواب دین و دیانت و احیاء و زنده داشـتن مستمر آن، و دیگری تربیت انسان و جامعه یا انسان سازی و جامعه سـازی و اصـلاح مسـتمر جامعـهٔ دین داران، بر پـایهٔ آن تفسـیر از دین و دیـانت، و در این راسـتا، پـاس داری از کیـان دین و کیان تربیتی و اجتماعی آن و پاسـداری از جریان درست و کار آمـد دین در همـهٔ شؤون زندگی، چه فردی و چه اجتماعی، یعنی پاسداری از جریان تأثیر گذاری دین بر همه مناسـبات انسانی و اجتماعی است. از این دیدگاه، اصل امامت در اندیشهٔ شـیعی، به مثابه عنصر درون زای پاسداری از حیات عینی دین، تلقی می شود که فرا گیر حوزهٔ اندیشه دینی و عینیت دینی، می باشد. اصلاح فکر دینی و اصلاح

1- لطف اللّه صافی گلپایگانی: شهید آگاه

2- نعمت اللّه صالحی نجف آبادی: شهید جاوید.

3- علی شریعتی: حسین، وارث آدم.

4- مرتضی مطهری: حماسهٔ حسینی.

جامعـهٔ دین داران، همان شاخصهٔ روز آمدی عنصـر درون زای حیات مسـتمر و عینی دین و به سـخن دیگر، عنصـر درون زای پاسداری از جریان مستمر دین در حوزه های اندیشهٔ انسان و جامعه است.

در این تحقیق، نهضت عاشورا – کربلا از این دیدگاه دین شـناسانه تحلیل می شود. در این دیدگاه، مجموعهٔ نهضت ها و حرکت ها و اقدام های ائمهٔ معصومین، از امام علی (علیه السـلام) و زهرای مرضیّه (سلام اللّه علیها) تا حضرت ابا صالح (عجل اللّه تعالی فرجه و شریف)، در یک چارچوبهٔ هماهنگ، تحلیل می شوند و برای مثال اساساً نیازی به بینش های جزئی گرایانه نمی افتد که موضعی حکومت خواهانه یا شهادت طلبانه و یا...، جدای از موضع دیگر امامان شیعی مانند امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام)، برای تحلیل عاشورا – کربلا برگزید. از این منظر، شـهادت امام حسـین (علیه السلام)، حرکت صلح جویانهٔ امام حسن (علیه السلام) یا حکومت داری امام علی (علیه السـلام) یا نهضت علمی امام صادق (علیه السلام) ابعاد و مراحل و یا لایه های آن نهضت اصلاحی است. شهادت، امر به معروف و نهی از منکر و یا ایجاد حکومت در تحلیل برخی نظریه پردازان نیز، ابزار این نهضت اصـلاحی است و نه علّت و فلسفهٔ نهضت حسینی. نهضت عاشورا – کربلا با توجه به مجموعهٔ مختصات و وضعیت عصر قیام، نشان گر روشنی از ماهیت آن عنصر درون زا و جایگاه و نقش و کارکرد آن در دورهٔ حیات عینی دین و دین داری است.

ویژگی های خاص نظریهٔ برگزیدهٔ ما آن است که:

1– اساس و فلسـفه و هدف نهضت عاشورا همانا احیاء و اصـلاح در دو وجههٔ نظری (اصلاح فکر دینی) و وجههٔ کاربردی (اصلاح انسانی – اجتماعی) است که با نام «نظریهٔ اندیشهٔ اصلاح» از آن یاد می کنیم.

2– جمع و ترکیب بینش مـا بعـد الطبیعی و بینش روان شـناختی و اجتمـاعی – تـاریخی به نهضت عاشورا، ویژگی دیگر این نظریه است. نظریه پیشنهادی، عرصهٔ جای دهی مجموعهٔ این وجوه و ابعاد ادراکی در چارچوبهٔ یک الگوی کلان تحلیلی، می باشد.

3– دیدگاه برگزیده از منظر عقلانی در وضـعیتی از جریان تاریخی تفکر ها و تئوری ها در تحلیل عاشورا ایسـتاده است که بر اساس اصـل اندیشـهٔ اصـلاحی، آموزه هـای عـاشورا را در ابعـاد گونـاگون زنـدگی فردی و اجتماعی و در قالب یک الگوی دین شـناسانهٔ حیات فردی و اجتماعی، پیشنهاد می کند.

4– نظریهٔ پیشـنهادی در تحلیل نهضت امام حسین (علیه السلام)، بخشی نظام واره از نظریهٔ کلان پیشنهادی در تفسیر سیستماتیک تعالیم دین و نظریهٔ دین شناسانهٔ تربیت انسانی و توسعهٔ اجتماعی، می باشد.

5- ساختار تنظیم و زبان بیان دیدگاه پیشنهادی، در پاسخ به پرسش محوری امروزین پیش روی فکر دینی، یعنی نقش دین در زندگی امروز بشر و پرسش های متنوع پیرامون آن، شکل گرفته است.

آن چه گفتیم با اندکی تفصیل در سه فصل آینده، خواهد آمد.

فصل اول: فکر اصلاحی، زیر ساز نظری فرهنگ و اندیشهٔ عاشورا

اشاره

زیر ساز تئوریک فرهنگ و اندیشهٔ عاشورا و به تعبیری مبنای نگرش تحلیلی به عاشورا، احیاء دین و اصلاح اندیشه و جامعهٔ دینی است. این برداشت، اندکی تحلیل می طلبد.

1- اندیشهٔ اصلاح در نگرهٔ دینی و امامت شیعی

اصلاح، شأن امام و راهبر دینی در برههٔ حیات عینی دین - دورهٔ جریان یابی دین در فرد و جامعه - است و فراگیر حوزهٔ مفهومی گسترده ای است که در ادبیات دینی - قرآن و حدیث - ابعاد گوناگون معنوی آن، تعریف شده است. در واژگان فرهنگ دینی و شیعی، «اصلاح» به سازی وضع موجود است رو به آرمان ها و هنجار ها و ارزش های اسلامی که فراگیر انواع تغییرات - سطحی یا دگرگونی بنیادی - می باشد که از یک سو کوشش فردی یا جمعی در تفسیر و عرضهٔ آموزه های ناب دینی (از کتاب و سنت معصومین(علیهم السلام)) است و از سویی دیگر، جریان دهی دین و آموزه های دینی در حیات فردی و اجتماعی جامعهٔ انسانی، بر پایهٔ آن تفسیر سره از تعالیم دین، به گونه ای خالص و سره و توانمند و کار آمد در هدایت انسان و جامعه می باشد. واژگان: «بیدار گری» و «احیاء» در ادبیات دینی، معادل و مترادف «اصلاح» گرفته شده اند.

قرآن کریم آموزگار ماست که راهبران دینی - پیامبران و امامان و منذران - انسان ها و مردمانی اند که: (1)

1- خود بر پایهٔ ایمان و باور و گرایش توحیدی، به صلاح رسیده اند و خود، صالحند و رستگار.

2- و در برابر جامعهٔ خویش و مردم خود و انسان های مخاطب خویش، رسالت شان و شأن شان هدایت و اصلاح خلق رو به آرمان های والای دینی (سعادت آفرینی و عدالت گستری و انسان گرایی و زندگی سازی و کرامت بخشی و نجات آوری آن) در انسان سازی و جامعه سازی است. و در یک کلمه، جریان دادن دین راستین خدا که برنامهٔ آن، تربیت انسان مؤمن آگاه است و ساختن جامعهٔ قائم بالقسط در درون جان ها و جوامع، رسالت و مسؤولیت این مصلحان و راهبران می باشد. و از آن رو که

1- از جمله نگاه کنید به سوره های اعراف، یونس، طه، هود و انبیاء.

پس از عصر حیات وحیانی دین اسلام، دیانت خاتم باقی است تا قیامت، حیات عینی دین، تا آن برهۀ فرجامین بشر و عالم، پاسداری مستمری می طلبد. از آن رو، امامت جاودانۀ معصوم و حضور پاسداران حماسۀ جاوید نبوی - علوی به نیابت آخرین سلاله از عصمت، ضروری می نماید. به این قرار و از این منظر، امامت شیعی همواره پیش گام و پرچم دار نهضت اصلاحی است. سخنان و سیرۀ امامان معصوم (علیهم السلام) خود، بیانگر شأن و مسؤولیت اصلاحی آنان در برابر دین، فکر دینی و جامعۀ دین داران می باشد. (1)

1- امام علی (علیه السلام)، سر سلسلۀ امامان معصوم (علیهم السلام)، نقش خویش را و امامت شیعی را در استمرار حیات عینی دینی و جامعۀ بشری، با اصلاح و بیدار گری، توضیح می دهد.

1-1- «خدایا! تو خود می دانی که هدف ما (آن چه کردیم) رقابت برای به دست گرفتن قدرت و نیز خواستاری افزونی مال دنیا نبود؛ بلکه چنان می خواستیم که نشانه های دینت را باز گردانیم و در سر زمین های تو آشکار دست به اصلاح زنیم، تا بندگان ستم دیده ات ایمن شوند و حدود و اوامر تعطیل شده ات دوباره راه افتد. خدایا! من نخستین کسم که به آستان تو روی آورد و سخن حق را شنید و پذیرفت.» (2)

سخن امام (علیه السلام)، به ویژه با توجه به فراز های قبلی و بعدی آن، گزارش گر چند نکتۀ برداشتی است که به طور خاص، بر فرآیند درونی اندیشۀ اصلاحی، تأکید دارد:

- یکی نقد وضعیت موجود جامعۀ عصر خویش از ابعاد گوناگون سیاسی، فرهنگی و اقتصادی.

- دیگری به دست دادن الگوی کلان اصلاح و بیدار گری.

- و دیگری موضع معین و خاص امام (علیه السلام) به عنوان یک مصلح بیدار گر در برابر آن وضعیت. (3)

1-2- امام علی (علیه السلام) در جایی دیگر، همانند قرآن، پیامبران را مصلحان می خواند، هم چنان که از زبان شعیب پیامبر می گوید که:

«من جز این منظوری ندارم که می خواهم جامعه را تا آن حد که بتوانم، اصلاح کنم. توفیق من در این راه مقدس که طی می کنم، با خداوندگار است. من بر او توکل کرده ام و روی دل به سوی او دارم.» (4)

امام علی (علیه السلام) اصلاح گری را مسؤولیت اصلی خویش در برابر دیانت و جامعۀ اسلامی تحلیل

1- در این باره، از جمله خوب است نگاه کنید به: مرتضی مطهری نهضت های صد سالۀ اخیر (تهران، انتشارات صدرا، 1359)؛ محمد جواد صاحبی، اندیشۀ اصلاحی در نهضت های اسلامی (تهران، انتشارات کیهان، 1367)

2- نهج البلاغۀ فیض، ص 407 - 406؛ عبده، ج 2، ص 19؛ و خطبۀ 131 نهج البلاغۀ صبحی صالح، ص 47

3- به طور خاص، نگاه کنید به تحلیل امام (علیه السلام) در هر دو سخن خویش در مستند قبلی، پیش و بعد از جملات مذکور

4- نگاه کنید به آیۀ 88 سورۀ هود در تبیین ماهیت دعوت اصلاح طلبانه.

می کند. (1)

2- امام حسین (علیه السلام) نیز در فراز های گوناگون خطبه ها و پیام ها و نوشته هایش شأن اصلاحی و احیا گری خویش را توضیح می دهد:

2-1- در میان جمع بزرگی از کبار صحابه در ایام حج در زمان معاویه عبارتی قریب به مضمون سخنان پدر خویش - که از زبان شعیب پیامبر گذشت - می آورد و نقش خود را در برابر رخداد ها و وضعیت اسفبار جامعهٔ دین داران، همان اصلاح گری می شمرد. (2)

2-2- در وصیت نامهٔ خویش به برادرش، محمد حنفیه، به گاه خروج از مدینه به سوی مکه، خود را «مصلح» معرفی می کند و موضع خود را در برابر وضعیت جامعهٔ مسلمانی، موضعی اصلاحی، توضیح می دهد:

«قیام من قیام فردی جاه طلب یا کام جو یا آشوب گر یا ستم گر نیست؛ و تنها این است که از سر خواهانی اصلاح امت جدم (پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم)) به پا خواسته ام و بر آن هستم تا این مسؤولیت را با امر به معروف و نهی از منکر و رفتار و حرکت بر سیرت و شیوهٔ جدم و پدرم علی بن ابی طالب، به انجام رسانم.» (3)

2-3- در ضمن نامه ای که در آن از بزرگان بصره یاری خواسته است و نیز در فرصت های گوناگون، به هدف خود اشاره می کند و می گوید:

(فَاِنَّ السُّنَّهَ قَدْ اُمِیتَتْ وَ الْبِدْعَهَ قَدْ اُحْییتْ.)

«پس بی گمان این سنت [پیامبر] است که می رانده شده است و این بدعت است که به زندگی پای گذاشته است.»

و مسؤولیت خویش را می راندن بدعت و احیاء و زنده سازی دوبارهٔ سنت و دین معرفی می کند. (4)

2-4- «خدایا! تو می دانی که قصد ما رقابت برای دست یافتن به قدرت یا زیادت خواهی مال دنیا نبود؛ بلکه برای آن بود که نشانه های دین تو را به دیگران بنمایانیم و با قدرت دست به اصلاح سرزمین ها زنیم؛ تا بندگان ستم دیده ات ایمن شوند و به واجبات و مستحبات و احکام دین تو عمل شود. پس ای مردم! اگر شما به یاری ما بر نخیزید و داد ما را ندهید، این ستم گران بر شما چیره خواهند گشت و در خاموش کردن نور پیامبر (و از میان بردن احکام قرآن) خواهند کوشید. البته خدا ما را بس است؛ ما بر او توکل کردیم و به آستان او روی آوردیم؛ که باز گشت همه به سوی اوست.» (5)

1- باید نیک بنگرید در کلیت سلوک و سیره و زندگانی علی (علیه السلام) و نحوهٔ گرایش ها و موضع های او در برابر وضعیت جامعهٔ عصر خویش و به طور خاص، در برخورد با معاویه و در نامه های به او. نک به نامهٔ جوابیهٔ امام علی (علیه السلام) به معاویه: نهج البلاغهٔ صبحی صالح، نامهٔ 28، ص 89

2- تحف العقول، تصحیح و ترجمهٔ علی اکبر غفاری، ص 243 - 240.

3- تحف العقول، ص 172؛ بحار الانوار، ج 100 ، ص 81؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص188؛ مقتل عوالم ، ص 54

4- تاریخ طبری، ج 7، ص 240؛ محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین (علیه السلام)، (تهران، انتشارات اسلامی، بی تا)، ص48

5- خطبهٔ حسین بن علی (علیهما السلام) در منی، سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص 304-302.

3- امام کاظم (علیه السلام) موضع اصلاحی و اصلاح گری و بیدار گری را شیوهٔ همهٔ امامان معصوم (علیهم السلام) و پیروان درست کار آنان، بیان می دارد و به یکی از یاران خویش می گوید:

«به تحقیق من برای تو گفته ای را می گویم که همهٔ پدران من (اجداد من) که درود خدا بر آنان باد، بر آن تأکید ورزیده اند و آن این که: به درستی که همواره حق را هوا دارانی است و باطل را نیز هوا دارانی است. اما حق مداران، کسانی هستند که طلب و سوز و اشک به درگاه خداوند دارند برای اصلاح جامعهٔ مسلمانان به وسیلهٔ ما و این که خداوند ما را هم چون رحمتی برای پشتیبانی ناتوانان و توده های مردم برانگیزد. اینان که اصلاح اجتماعی را به راهبری و هدایت ما، از خدا می طلبند، از پیروان راستین ما و از نزدیکان و از حزب و تشکیلات ما و از پذیرندگان ولایت ما هستند.» (1)

در جای جای سخنان و سیرهٔ امامان معصوم می توان دریافت که اصلاح و بیدار گری در حوزهٔ فکر دینی متکی بر دو اصل است: یکی اصل خلوص و نابی فکر دینی و دیگر اصل توانمندی فکر دینی برای حضور در عرصه های گونه گون سلوک انسانی (انسان سازی) و مناسبات اجتماعی (جامعه سازی)؛ و نیز این که اصلاح و بیدار گری در حوزهٔ جامعهٔ دین داران متکی بر دو پایه است: یکی اصل مشروعیت و حقانیت نظام اجتماعی و جریان عدالت و قسط اجتماعی و استواری نظام اجتماعی و مدیریت و حکومت بر پایهٔ نبوت و وصایت و دیگری اصل کار آمدی نظام در گره گشایی خود کفای معضلات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خویش و تأمین جریان بالندهٔ رشد همه جانبهٔ انسانی - اجتماعی جامعهٔ اسلامی.

آهنگ و عزم اصلی امامت شیعی و مصلحان دینی در رویکرد اصلاحی خویش، هدایت و اصلاح فرا گیر جامعهٔ مخاطب خویش در راستای سیرهٔ پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و امام علی (علیه السلام) است و از آن رو که احیاء و بیدار گری و اصلاح در دو حوزهٔ تفکر دینی و جامعهٔ دین داران لازم و ملزوم یک دیگرند، هیچ گاه نمی شود که عزم احیاء و بیداری و اصلاح جامعهٔ مسلمانی را داشت؛ بی این که به حوزهٔ فرهنگ آن جامعه و کانونی ترین مضمون آن یعنی ساخت فکری جامعه اعتنایی داشت و به اصل تفکر دینی نپرداخت.

2- چارچوبهٔ تحلیل پیشنهادی قیام عاشورا

اشاره

شأن امامت، اصلاح و زنده داشتن مستمر و بر دوام اندیشه و جامعهٔ دین داران در برههٔ حیات عینی دین است. اصلاح و بیدار گری دینی فرا گیر دو حوزهٔ علم و عمل یا اندیشه و جامعهٔ دینی و تغییرات و باز سازی های سطحی یا دگرگونی های بنیادین، است. از منظر همین اندیشهٔ اصلاحی

1- محمد رضا حکیمی، علی حکیمی، محمد حکیمی، الحیاة، ج 2، ص 34، به نقل از مشکاة الانوار، ص 64

می توان بر پا خیزی عاشورا و کربلا را تحلیل کرد.

1- وضعیت جامعهٔ عصر عاشورا

پس از تغییرات وسیع اجتماعی، سیاسی و فرهنگی و اقتصادی از زمان رحلت رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) تا دوران حکومت یزید، اندیشه و جامعهٔ مسلمانی به وضعیتی رسیده است که:

- هم دیانت به منزلهٔ یک نظام عقیدتی - معرفتی یعنی فهم تفسیری دین یا تفکر دینی با بدعت در آمیخته و سنت رسول می رانده شده است و اسلام را لباس تحریف پوشانده اند و خرافه ها و گرایش ها و باور ها و سلوک دیگری را به نام اسلام مطرح کرده اند و دین توحید و عدل به نظام طاغوتی و اشرافی منش بدل گشته است. به جای توحید و عدل انکار وحی بود و شره ظلم. یزید در آن هنگامه های تاریک می سراید:

لعبت هاشمُ بِالَمُلك و لا... *** لیت أشیاخي ببدرٍ شهدوا (1)

در نگاه یزید، عاشورا دنبالهٔ جنگ بدر و رویا رویی با اسلام و رسالت و حکومت دینی است. ولید بن یزید بن عبد الملک مروان به وقت خلافتش قرآن کریم را به تیر می بندد و خطاب به آن می گوید: «هنگامی که نزد خدا رفتی بگو ولید مرا با تیر پاره پاره کرد.» (2) قرآن در آن دورهٔ جاهلیت دوباره، این چنین از عرصهٔ انسان و زمان کنار گذاشته شده بود.

- و هم جامعهٔ دین داران پس از گذار از یک دوران نسبتاً طولانی حاکمیت مدیریت نا مشروع حاکمان پیش از علی (علیه السلام) و در دوران حیات و حکومت او و دوران حکومت و زندگانی امام حسن (علیه السلام) به مردگی افتاده است.

فهم رایج از دین در میان بیش تر مردم و نیز حاکمیت در آن دوره در آمیخته با امور بی گانه از دین شده است؛ حقیقت دین مخفی مانده و تفسیر های نا صواب و وارونهٔ از دین، مذهب و گرایش دیگری را به نام دین، در مقابل دیانت ناب نشانده و پاره های بسیاری از تعالیم و آموزه های دین مغفول و متروک مانده و جوانب انسان ساز و جامعه ساز آن متروک و مجهول افتاده و فهمی و تفسیری ناقص و معوج و ممسوخ در دست و ذهن و فرهنگ مردم جاری است. تا به جایی که در توانایی دیانت نیز خلل افتاده و سطحی بینی و قشری نگری و پرهیز از اجتهاد درست در فروع و شناخت های عمیق منطقی و برهانی از اصول عقاید، سکهٔ رایج گردیده، و حاکمیت ارزش ها و روش مدیریت خویش را از بیگانه وام می کند. جامعهٔ مسلمانی نیز در حوزهٔ فرهنگ به ابتذال و در حوزهٔ سیاست به حاکمیت سلطه و تباهی و در حوزهٔ اقتصاد به فقر و نا برابری و تکاثر و بی عدالتی، رسیده است.

1- تتمة المنتهی، ص 91

2- تتمة المنتهی، ص 93

و این است که می گوینـد: عاشورا، دنبالهٔ جنگ بدر بود؛ یعنی جهاد با جاهلیت دوباره زنده گشـته؛ جاهلیت سـلطهٔ اموی به نام حکومت دینی. در زیارت ابو الفضل العباس آمده است:

«من خدا را گواه می گیرم که تو ای شهید بزرگوار! همان راهی را رفتی که شهیدان جنگ بدر رفتند.»

این است که امام (علیه السلام) دو دغدغهٔ بزرگ دارد: هم دغدغهٔ اصلاح فکر دینی و هم دغدغهٔ اصلاح جامعهٔ مسلمانی.

2- شأن امام حسین (علیه السلام) در این هنگامه

حرکت امـام حسـین (علیه السـلام) برای آن است تا دین خـدا باقی بمانـد و همواره در درون انـدیشه ها و جان ها و باور ها و سـلوک ها و زندگی ها زنده باشد. و امام حسین (علیه السلام)، این راهبر آدمیت، اینک در راستای مسؤولیت اصلاحی خویش به پا می خیزد:

هم به عزم احیای فکر دینی و تصفیه و تقویت نظام دینی و تفسیری درست و بر صواب آموزه های دین در برابر آن بدعت ها و انحراف های شنـاختی در حوزهٔ فکر دینی به پا می خیزد؛ با عزم و همتی فرا گیر بر پیرایش و پالایش معارف ناب شـریعت از تفسـیر های زشت بیگانه با حقیقت دین برای باز گردانیدن خلوص آن به آن و هم معرفی دوبارهٔ بخش های وا گذارده شدهٔ دین برای باز گردانیدن تمامیت آن به آن و نیز تبیین این حقیقت که دین توان مند جریان یابی در عرصه های گوناگون زندگی بشری است؛

و هم به عزم اصـلاح جامعـهٔ دین داران و بـاز سازی فرهنگ و همـهٔ شؤون زنـدگی ملت و پاک سازی و تقویت جامعـهٔ مسـلمانی برای باز گردانیدن اصل مشـروعیت و کار آمدی به نظام اجتماعی جامعهٔ مسـلمانی، در برابر آن انحراف ها و انحطاط های انسانی - اجتماعی، به پا می خیزد؛ با عزم و همتی فرا گیر عنصـر تربیت - انسان سازی و جامعه سازی - و عنصـر سـیاست و مدیریت اجتماعی برای راهبری مردم خویش رو به آرمان عدالت و صلاح و قسط و نیک بختی.

در راسـتای این رویکرد اصـلاحی، سنت و زندگانی و شهادت امام حسین (علیه السلام) و هم راهان و یاران عاشورائی او، دارای دو وجههٔ اصلی ماندگار در تاریخ اندیشه و بشریت است:

1- وجههٔ اول: به دست دهی اندیشه و نظریهٔ دینی - شـیعی اصلاح در چارچوبهٔ یک نظریهٔ جامعه شناختی از دین و دیانت و فکر و اندیشهٔ دینی و نیز الگوی دین شناسانهٔ حیات فردی و اجتماعی.

2- وجههٔ دوم: به دست دادن نمونه ها و تبلور عینی اندیشه و دیدگاه پیشنهادی خویش با

زندگی و انتخاب مرگ خویش و یاران خویش و عاشورائ یان تاریخ پس از وی.

فلسفه و هدف بر پا خیزی عاشورا را باید از همین موضع اندیشهٔ اصلاحی جست جو کرد. هدف حرکت امام حسین (علیه السلام) و عاشورائ یان هم راهش اصلاح در ارکان فکر دینی و جامعهٔ دین داران در همهٔ ابعاد و اصول است. اینان همهٔ زندگانی و حتی مرگ خویش را بر سر این آرمان نهادند. عاشورا در منزلتی فرا تر از مرز شهادت و اسارت، جای در رسالت بلند اصلاحی امام حسین (علیه السلام) دارد؛ رسالت احیای دین و تربیت و نجات انسان و هدایت و مدیریت زمان.

مفهوم درونی اندیشهٔ اصلاح، ابعاد آن و اصول اصلاح فکر دینی و جامعهٔ دینی و وجوه و مراحل درونی آن (ارائهٔ دیدگاه و تبلور عینی بخشیدن به آن دیدگاه)، الگوی خاص تحلیل نهضت عاشورا - کربلا را به دست می دهند.

جمع بند دیدگاه و نظریهٔ برگزیدهٔ ما در تحلیل عاشورا آن است که:

1- هدف و فلسفه و انگیزهٔ نهضت عاشورا - کربلا، همانا اصلاح جامعهٔ مسلمانی است (1) در حوزه های مختلف فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی. و از آن جا که اصلاح و احیاء جامعهٔ دین داران بدون اصلاح فرهنگ و ساخت فکری جامعه و احیاء فهم درست و توانمند دینی، ممکن نیست، نهضت امام حسین (علیه السلام)، نهضتی اصلاحی، فرا گیر دو حوزهٔ فکر دینی و جامعهٔ دین داران می باشد.

2- امام حسین (علیه السلام) و نهضت او و یاران عاشورائی اش در راستای هدف اصلاحی و احیا گری خویش، دیدگاه درست در تفسیر سره و توانمند دین را و الگوی (شیوه و چگونگی) سلوک بر اساس آن را در دو حوزهٔ تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی به دست می دهند. امام (علیه السلام) و نهضت او در این به دست دهی دیدگاه و الگوی مزبور (دیدگاه در شناخت دین و الگوی دین شناختی تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی)، به تمامیت دین و به تمامیت ابعاد دین شناسانه و دین مدارانهٔ انسان و اجتماع نظر دارند.

3- فرا خوانی یزید از امام (علیه السلام) به پذیرش بیعت با او و دعوت کوفیان، زمینهٔ اجتماعی حرکت اصلاحی امام (علیه السلام) را ایجاد می کند و امام در راستای آن هدف و فلسفهٔ مذکور و در چارچوبهٔ آن الگوی دین شناختی، تربیت انسانی و مدیریت اجتماعی حرکت خویش را شکل می دهد. و باری، هدف او، نه شهادت است و نه حکومت؛ بلکه پیاده سازی آن هدف اصلاحی است هم در حوزهٔ تفسیر خالص و توان مند دین و هم اصلاح جامعهٔ مسلمانی از هر دو وجههٔ تربیتی و اجتماعی. زمینه و شرایط

1- امام (علیه السلام) در وصیت نامه به برادرش محمد بن حنفیه می نویسد که: (إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی)، نک به پای نوشت 18.

هر گونه باشند، آن هدف اصلاحی بر جای خویش است و روش امام نیز همانا امر به معروف و نهی از منکر و حرکت در سو و سمت آموزه های پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و امام علی بن ابی طالب (علیه السلام) است. (1)

او از سویی همهٔ امکانات و ابزار لازم برای مقابله با حکومت و نظام و اندیشهٔ منحط و بدعت گذار اموی و برخی پیشینیان، شناسایی کرده و به کار می بندد و حتی برای حفظ مشروع و منطقی جان خود و خانواده اش و یارانش می کوشد و با تصویری که از امامت بر حق به دست می دهد (2) و با مقایسه هایی که میان خویش و یزید برای مردم دارد و این که او در مقایسه با یزید، بر خلافت و بیعت سزاوار تر است (3) ، نشان می دهد که الگوی پیشنهادی امام در نهضت اصلاحی اش، حتی تا مرحلهٔ حکومت را نیز پوشش می دهد و شکل گیری حکومت مشروع - بر فرض تحقق - نیز، تبلوری از همان الگوی پیشنهادی امام (علیه السلام) است.

و از سویی نیز، امام، به خوبی شرایط را می دیده و می دانسته است. در نامه ای به برادرش محمد بن حنفیه تحلیلی از شرایط می دهد که:

«هر کس به من بپیوندد، شهید می شود و هر کس روی گرداند، پیروزی را در نمی یابد.» (4)

در آن شرایط و وضعیت، امام (علیه السلام)، با آن بینش اجتماعی پیشنهادی اش و آن شعور بلند اجتماعی خویش، به خوبی می داند که شرایط به گونه ای است که قدرت و حکومت ماندگاری برای امام حسین (علیه السلام) نمی تواند پای بگیرد و هم این که در نسبت با رسالت اصلاحی وی، نقش تعیین کننده و ابدی ندارد؛ بلکه آن حقیقت جاودانه و ارجمند آن است که دیدگاه و الگویی پیشنهاد شود که فرا گیر افق های دور دست بشریت باشد؛ الگویی فراتر از مقتضیات زمانی معیّنی که راهبر شرایط و وضعیت ها و مقتضیات دیگر نتواند باشد.

بلی، الگوی پیشنهادی امام (علیه السلام) در نهضتش، حکومت عدل مشروع کار آمد برای مدیریت صالح و شایستهٔ اجتماعی را نیز شامل است؛ اما با آن شناخت از شرایط و پیمان شکنی کوفیان بر خود او نیز، معلوم است که با اینان نمی توان حکومتی شکل داد. پذیرای حکومت سید الشهداء (علیه السلام) تنها همان یاران و هم راهان او بودند.

و نیز باری، آهنگ امام، برای شهادت نیست؛ بلکه برای اصلاح مردمان است؛ با همهٔ هستی اش و حتی با مرگش. و بر عزم و آرمان خویش ایستادن؛ همان آرمان دین خواهی؛ حتی اگر به جز با شهادت خویش و با انتخاب مرگ خویش نتوان تفسیر گر دیانت ناب و تربیت کنندهٔ بشر و راهبر خلق به سوی نیکی و عدالت و حکومت صالح و شایسته و انسانی و شکنندهٔ کفر و فسق و ظلم، بود.

1- در همان نامه می نویسد: (أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ)

2- در نامه به مردم کوفه: طبری، ج 7، ص 235؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص267؛ ارشاد، ص 204

3- خطاب به استاندار مدینه که: (مِثلی لا یُبایعُ مِثلَهُ،و لکِن نُصبِحُ و تُصبِحونَ،و نَنظُرُ و تَنظُرونَ أَیُّنا أحَقُّ بِالخِلافَةِ وَ البَیعَةِ)، طبری، ج 7، ص 218 - 216

4- کامل الزیارات، ص 75 و قریب به این مضمون اللهوف، ص 25

3- ابعاد جریان اندیشهٔ اصلاحی با عاشورا

قیـام امام حسـین (علیه السـلام) از جنبـهٔ معرفتی و شـناختی، همانا بر اساس دیـدگاه و موضع اصـلاحی خویش، به دست دادن دیـدگاه و تصویری سـره و خالص و توان منـد از دین و نیز ارائـهٔ دیـدگاهی دین شـناسانه از مجموعـهٔ مقولات و موضوعات شـناختی دست اندر کار زندگی فردی و اجتماعی آدمیان می باشد. در سـنت امام حسـین (علیه السـلام) (سخن و سلوک و سیرهٔ او) و عاشورائی ان هم راهش، می توان این دیـدگاه و تصویر را شـناخت و آن را اسـتنباط کرد و در قالب یک الگو و مـدل شـناختی آن را ارائه داد. جنبه های عمده و اصـلی اندیشهٔ اصلاح این گونه اند که:

- «مفهوم اندیشـهٔ اصـلاح»، فراگیر دو اصـل خلوص و توان منـدی در حوزهٔ فکر دینی و دو اصـل مشـروعیت و کار آمـدی در حوزهٔ نظام اجتماعی جامعهٔ دین داران است.

- «ابعـاد اندیشـهٔ اصـلاح»، هم شامـل شـناخت دینی و هم جامعـهٔ دین داران است و هم شامل نظریه و عمل یا توصـیف و رفتار راهبر و مصلح دینی، می باشد.

- شـیوه ها و شـکل های اصـلاح، که در بخش اصـلاح و احیاء و بیداری فکر دینی، روش های خالص سازی و توانمند سازی و در بخش اصـلاح جامعهٔ مسـلمانی، روش های شـکل دهی مشروعیت نظام و کار آمدی آن، مورد نظر هستند، و امام و عاشورائی ان هم راهش در نهضت اصلاحی خویش این اصل و شیوه ها و شکل ها را تبیین کرده و به دست می دهند.

- وجههٔ دیگر قابل شناخت در اندیشهٔ اصلاحی عاشورا، همانا مراحل و فرآیند درونی نهضت اصلاحی عاشور است که از مراحل انتظار و تقیه پیش از شکل گیری قیام تا مراحل ارائهٔ الگوی نهضت اصلاحی خود، تا تربیت نیرو های انسانی همراه و سازماندهی و حرکت آگاهانه با آخرین و نهائی ترین مقدورات در راستای آن الگوی کلی اصلاحی، را در خود دارد.

بر پایهٔ این دیدگاه اصـلاحی، مضـمون آموزشـی - تربیتی و اجتماعی عاشورا، درست تر و بهتر شـناخته می شود. بر این اساس، با عاشورا یکی رابطهٔ میان انسان و مـذهب و دیگری رابطـهٔ جامعه و مـذهب، تفسـیری درست و بالنـده و عینی و زندگی ساز و کرامت آفرین و عزت بخش، می گیرد.

از جنبـهٔ انسانی اصـلاح، با عاشورا، اصل انسان سازی و تربیت انسانی شـناخته می شود: یکی دیـدگاه دینی امام حسـین (علیه السـلام) و عاشورا در مقولهٔ تربیت و انسان سازی و دیگری: وجههٔ تربیتی عاشورا و نمونه های عینی تربیت دینی با عاشورا، دریافته می شود.

از جنبهٔ اجتماعی اصلاح نیز، با عاشورا، اصل جامعه سازی و مدیریت اجتماعی شناخته

می شود: یکی دیدگاه دینی امام و عاشورا به مقولهٔ مدیریت تحول اجتماعی و دیگری وجههٔ اجتماعی و جامعه شناختی و مدیریتی نهضت عاشورا و نمونه های عینی اصل مدیریت اجتماعی با عاشورا، دریافته می شود.

فصل دوم: با عاشورا در عرصهٔ تربیت انسانی

1- عاشورا و ساحت های وجودی آدمی

وجود انسان دارای سه بعد و ساخت دانستن (قابلیت برای شناخت موضوعات) و خواستن (قابلیت برای گزینش و گرایش یا انتخاب و احساس و عاطفه) و توانستن (قابلیت برای اقدام و عمل) است و تربیت یعنی جهت دهی و راهبری جریان تحول ابعاد یاد شدهٔ وجودی انسان رو به آرمان های برگزیده در قالب و چارچوبهٔ یک سیستم و نظام معیّن؛ و به تعبیری دیگر، تربیت، شکوفا نمودن استعداد ها و قابلیت های وجودی انسان - قابلیت های شناختی، احساسی، رفتاری و اجتماعی انسان - می باشد.

عاشورا، نظام تربیتی عظیمی را به دست می دهد که اهداف، شکل ها، روش ها و مراحل تربیت، الگو های تربیتی و عناصر و مبنای نظام تربیتی دین را در خود دارد.

عاشورا هم تفسیری خالص و توانمند از نظام تربیتی دین به دست می دهد و هم این تفسیر را در نمونه های عینی تربیت یافتهٔ عاشورائی پیشنهاد می کند.

نکتهٔ محوری در این میان آن است که در باور خویش پذیرفته باشیم که امام حسین (علیه السلام)، زینب کبری (سلام اللّه علیها) و دیگر عاشورائی ان هنگامهٔ کربلا بر گونهٔ خاصی زندگی داشتند و دارای ساختار و محتوای شخصیتی خاصی بودند که آن گونه مرگ خویش را انتخاب کردند و پذیرا شدند تا با مرگ خویش نیز راهبر بشریت به سوی دیانت و آدمیت باشند. و باز نهضت عاشورا، فرا خوان ماست به باور داشتن این که شیعهٔ حسین (علیه السلام) یعنی شیعهٔ 57 سال زندگی و مرگ حسین (علیه السلام) و شیعه زینب (سلام اللّه علیها) یعنی شیعهٔ 55 سال زندگی زینب و به تعبیر یاران همراه امام در عاشورا، شیعهٔ حسین (علیه السلام) یعنی کسی و جامعه ای که با او زندگی داشته باشد و آن گونه که او زندگی داشت، در آن راستا و راه زندگی کند و با او نیز و هم چون او و در راه او از مرگ خویش نیز وسیله ای بسازد تا ادامهٔ جریان بالندگی خویش و تربیت جامعهٔ خویش را تأمین کند و دشمن سوز باشد. و بی چاره بسیاری از ما و هم افسوس بر بسیاری از ما که تنها سینه زن و اشک خوار لحظهٔ حضور امام در قتل گاه خویش هستیم؛ اما زندگی هایی داریم

خالی از آموزه های ناب تربیتی او و دیگر عاشورائی ان؛ شناخت ها و باور هایی غریب و خالی از حضور او؛ عشق ها و عاطفه هایی بیگانه از حضور او و سلوک ها و رفتار هایی وا افتاده از سنت و زندگانی او.

و زینب کبری (سلام اللّه علیها) پیام آور زندگانی عاشورائی حسین (علیه السلام) و یاوران و خود خویش است. عاشورای حسینی خود هنگامه ای و تبلوری از یک عمر حسینی زیستن و زینبی زیستن است. چگونه است که بی این که شیعهٔ زندگانی آن آموزگار های نماز و شهادت و عدالت و رسالت و آدمیت و صلابت و حماسه و تربیت و سیاست، باشیم، می توان از ما پذیرفت که شیعهٔ لحظه های تبناک و سخت شهادت او می توان بود؟

بگذار گریه کنم؛ نه برای تو

نه، نه، بل برای خوبی ها و عاطفه هایی که نیستند

تو بلندی

تو شادی از رسالت خویش

بر تو گریه کنم؟

بر خویش گریه می کنیم

و برای یک رنگی ها و هم دلی هایی که نیستند

گریه می کنیم برای فهم ها، عشق ها و زندگی هایی که نیستند

ما نشستگان، بر خود خویش می گرییم

نه بر شادی حسین.

از ابعاد و جنبه های گوناگون نظام تربیتی پیشنهادی عاشورا، گزارشی کوتاه از مراحل و ابعاد رشد انسانی با عاشورا، گفتنی است.

سه بعد تربیت و رشد انسانی، رشد فکری و شناختی، رشد ایمانی و گرایشی و رشد رفتاری است و مراحل رشد انسان نیز از رشد شناخت ها و آگاهی ها آغاز می شود تا شکل گیری جریان بالندگی گرایش های انسانی و باور ها و احساسات تا شکل گیری سلوک و رفتار و زندگانی او و رابطه های رفتاری او با خود و خدا و جامعه و طبیعت تا مراحل فراتر رشد انسانی تا عرفان ناب.

سنت امام (علیه السلام) و زندگانی عاشورائی ان، تمامی این فرایند را در خود دارد؛ هم خود، آموزگار این جریان عظیم انسانی اند و هم پیش تر، با زندگی شان تبلور این آموزه هایند.

2- آموزه های عاشورا در وجهۀ تربیت و سازندگی فکری

اولین گام جریان تربیت و نخستین بعد رشد وجودی انسان، تربیت فکری و شکل گیری بر صواب آگاهی ها و رشد شناخت ها و بینش ها و شعور های انسانی است که عاشورائی ان خود، آموزگار آنند؛ شناخت هایی که با خود آگاهی و روشن بینی پیوند خورده اند و جهت دهندۀ گرایش های انسانی ما هستند. فرایند عظیم خود آگاهی، انسان شناسی، خدا شناسی، جهان شناسی، جامعه و تاریخ شناسی، شناخت دنیا، آخرت و قیامت، شناخت زندگی و بسیاری شناخت های دیگر، از زمرۀ اولین آموزه های عاشور است؛ مانند:

2-1- یک درس عاشورا، خود آگاهی است؛ تا خود را بشناسیم و مقدورات و استعداد ها و نیاز های اصیل انسانی و کمبود ها و آرمان ها و نقش و رسالت و مسؤولیت خویش را در پیوند با خود و خدا و هستی و جامعه و تاریخ در یابیم. (1)

2-2- درس دیگر عاشورا، انسان شناسی است:

از رویا رویی امام حسین (علیه السلام) و یاران ایشان با یزیدیان، می توان به تصویری روشن بینانه و واقع بینانه از انسان رسید. آدمی که می تواند دو کس باشد با دو زندگی، دو حیات و دو فرجام متفاوت بسته به انتخاب خویش.

انسان موجودی با قوه و فطرت و مقتضای طبعی که در صحنۀ تاریخ به گونه های متفاوت و حتی نقطه مقابل یک دیگر بروز کرده و مجسم شده است. (2)

2-3 - و در کانونی ترین و بالا ترین و والا ترین شناخت ها به شناخت خدا و حاکم و پروردگار خویش می رسیم، که او ما را آفریده و با ما مهربان است و بی نیاز مان کرده و قدرت مان داده و بر سلوک و زندگانی ما بیناست و در ما آگاهی و عشق به خیر و خوبی را گذارده و ما را به آدمیت و عبودیت فرا خوانده:

«خدایا! تو در هر غم و اندوهی پناه گاه، و در هر پیشامد نا گواری مایۀ امید منی و در هر حادثه ای پشتیبان و سلاح منی. چه بسیار غم های کمر شکنی که دل ها در برابرش آب و راه هر چاره در مقابلش مسدود می گردند - غم های جان کاهی که با دیدن آن ها دوستان دوری جسته و دشمنان زبان به شماتت می گشایند - در چنین هنگامه هایی تنها به پیش گاه تو شکایت آورده و از دیگران قطع امید نموده ام و تنها تو بودی که به داد من رسیده و این کوه های غم را بر طرف کرده ای و از این امواج اندوه نجاتم بخشیده ای. خدایا! تویی دارندۀ هر نعمت و تویی آخرین مقصد و مقصود من.» (3)

1- برای مثال نگاه کنید به مصباح المنیر، دعای عرفۀ امام حسین(علیه السلام)؛ طبری، ج 7، ص 327؛ ابن عساکر، ص211؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 287؛ ارشاد مفید، ص 233

2- برای مثال همان مأخذ.

3- اللهوف، ص 110؛ سخنان حسین بن علی (علیه السلام)، ص 300-299.

2-4- بینش و شعور و شناخت باور ساز به نبوت و رسالت و وصایت و ولایت، آموزهٔ دیگر عاشور است:

«خداوند محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را از میان مردم برگزید و با نبوتش بر وی کرامت بخشید و به رسالتش برگزید؛ سپس در حالی که او وظیفهٔ پیامبری را به خوبی انجام داد و بندگان خدا را هدایت و راهنمایی نمود، به سوی خویش فرا خواند (و قبض روحش نمود) و ما، خاندان او و اولیاء و اوصیاء و وارثان وی، و شایسته ترین افراد نسبت به مقام او از میان تمام امت بوده و هستیم.» (1) ؛

«... ماییم خاندان نبوت و معدن رسالت؛ خاندان ماست که عرصهٔ آمد و شد فرشتگان و جایگاه نزول رحمت خداست؛ خداوند با خاندان ما دیانت و حقانیت را شروع و افتتاح نموده و تا آخر نیز همگام با خاندان ما به پیش خواهد برد.» (2)

2-5- و نیز با عاشورا، جهان را و جامعه را و تاریخ را می شناسیم و جایگاه خود را در عرصهٔ هستی در می یابیم تا نقش و رسالت خویش را و واقعیت های اجتماعی را خود آگاهانه فهم کنیم و عبرت آموزی از تاریخ داشته باشیم. (3)

2-6 - و هم با عاشورا دنیا و آخرت و قیامت را در می یابیم:

سیر در دنیا و حضوری از سر تربیت و تدبیر در آن در گرو شناخت درست دنیا، زندگی دنیا و رخداد ها و آدم ها و عناصر آن است.

تصویر امام حسین (علیه السلام) از دنیا و رابطهٔ انسان و دنیا، تصویری از سر حکمت و درایت و پختگی و جهان دیدگی و دنیا دیدگی است. یکی از آموزه های او این است که: «آدمیان هماره بندگان دنیایند.» (4)

دنیا عرصه خوشی ها و نا خوشی ها و سود ها و زیان هاست. خوشی ها و سود ها و نفع ها و بهره ها از دنیاست؛ همان گونه که بدی ها و نا خوشی ها و ضرر ها از دنیایند. نمی توان یکی را خواست و دیگری را از دنیا و از واقعیت ملموس زندگی دنیا گمان نزد؛ خوشی ها و همواری ها را تنها از دنیا دانست و بدی ها و نا خوشی ها و درد ها را از بد بیاری دنیا و نا مرادی و نا همواری و نا همراهی دنیا، همه از دنیایند. باری نباید گمان زد آدمیان تنها برای سود مطلق به دنیا آمده اند.

امام (علیه السلام) در شعری می خواند: «زندگی این جهان گر چه از نظر عده ای نفیس و پر بهاست؛ ولی جهان آخرت و جزا ارجمند تر و پر بها تر است.» (5)

«ای دنیا این چه دوستی است که تو با مردمان داری، صبحگاهان و عصر گاهان چه قدر از

1- طبری، ج 7، ص 240

2- طبری، ج 7، ص 217-216؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 263 و 264؛ ارشاد مفید، ص 200

3- سخنان امام (علیه السلام) دربارهٔ جهان و قانون مندی هایش و جامعهٔ خویش و تاریخ خویش و پس از خود، بسیار است؛ مانند: مقتل خوارزمی، ج 2، ص 245

4- تحف العقول، ص 174؛ طبری، ج 7، ص 300.

5- ابن عساکر، ص 164؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 223

دوستان و خواهانت را به کشتن می دهی و به عوض هم قناعت نمی ورزی. حقیقت آن است که کار ها به خدای بزرگ محوّل است و هر زنده ای سالک این راه است.» (1)

«پدرم از رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) برای من نقل نمود که می فرمود: دنیا برای مؤمن همانند زندان و برای کافر همانند بهشت است. مرگ پلی است که این گروه مؤمن را به بهشت شان می رساند و آن گروه کافر را به جهنّم شان.» (2)

2-7- و با عاشورا زندگی را و مرگ را هم درست و راست بشناسیم که از جمله مفاهیم اصلی سخنان و سیرهٔ امام حسین (علیه السلام) و دیگر یاران او از مدینه تا کربلاست. امام (علیه السلام) می گوید:

«گویی مرگ به لطافت بوییدن گلی است در سپیده دم؛ خواستنی و دوست داشتنی؛ مثل گردنبند بر گردن دختری جوان.»

و نیز:

«... هنگامهٔ غریبی است؛ آیا نمی بینید نه به حق عمل و نه از باطل روی گردانی می شود؟ چه شایسته است که در چنین هنگام های اهل ایمان جان خویش به کف گرفته و وضع موجود را تغییر دهند تا به فیض دیدار پروردگار شان در آیند. من در چنین وضعیتی مرگ را جز سعادت و زندگی را جز رنج و نکبت نمی بینم.» (3)

مرگ آراستگی جان است. عاشورا تبیین حقیقت مرگ و زندگی است برای بشریت؛ دغدغه ای که با جان هر انسانی پیچیده شده است. گویی که حتی شناخت حقیقت زندگی نیز در گرو شناخت حقیقت مرگ است. مرگ و زندگی همواره دو پرسش و دو دغدغهٔ بزرگ در تاریخ اندیشهٔ بشری است؛ از سقراط (4) و پیش و بعد از او.

«ای بزرگ زادگان! صبر و شکیبایی به خرج دهید؛ که مرگ چیزی جز یک پل نیست که شما را از سختی و رنج عبور داده، به بهشت پهناور و نعمت های همیشگی آن می رساند. چه کسی است که نخواهد از یک زندان به قصری انتقال یابد؟ و همین مرگ برای دشمنان شما مانند آن است که از کاخی به زندان و شکنجه گاه منتقل گردند.» (5)

انسان عاشورائی، یا شیعهٔ حسین (علیه السلام)، آن گونه بینش و شعور و شناختی دارد که امام حسین (علیه السلام) و رهروان راه او در دید ها می گذارند و پیشنهاد می کنند و این، اولین بعد رشد انسانی و تربیت وجودی آدمی است.

1- انساب الاشراف، ج 3، ص 185؛ طبری، ج 7، ص 324؛ ارشاد مفید، ص 232.

2- بلاغة الحسین، ص190.

3- محمد صادق نجمی، ص 155 و نیز قریب به این مضمون: اللهوف، ص 26

4- دورهٔ آثار افلاطون، ترجمهٔ محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، رسالهٔ فایدون (جاودانی روح) (تهران، انتشارات خوارزمی، 1357)، ج 1، ص 497-489.

5- بلاغة الحسین، ص190.

3- آموزه های عاشورا در وجهۀ تربیت و سازندگی روحی

دومین بعد تربیت انسانی، تربیت خواهانی ها و احساسات و عواطف انسانی است. بُعد دوم رشد انسانی، رشد روحی و اخلاقی و گرایشی است که عاشورا آموزگار آن با ماست.

در کنار و به همراه بسیاری تعالیم گوناگون معرفتی، اخلاقی، رفتاری و اجتماعی رخداد کربلا به مثابه یک حادثۀ تاریخی یک آموزۀ بزرگ انسان شناختی نیز با ما دارد و آن این که انسان می تواند با فطرتی و انسانیتی واحد ،با دو انتخاب، دو زندگی متفاوت، دو شخصیت متفاوت، بیابد.

با عاشورا، دو گونه زندگی و دو گونه مرگ، دو گونه انسان، دو گونه انتخاب پیش روی آدمی در لحظه لحظۀ عمرش نشسته است که کدام را برگزینند. آیا زندگانی حسینی را یا زندگانی اموی و عباسی و یزیدی را؟ مرگ حسینی و علوی را با مرگ اموی را؟ انسان حسینی را یا انسان اموی را؟ انتخاب عزت و فلاح و دیانت و پاکیزگی و توحید و عدالت و کرامت و نجات را یا انتخاب سلطه و کفر و فسق و ظلم و تباهی و سیاهی و زشتی را؟ همراه آن بینش ها و شناخت ها و شعور ها، با به دست آوردن معیار انتخاب و میزان حق، و مقایسۀ این دوئیت ها، نوبت به انتخاب راه و روش زندگی می رسد و انسانی که حبّ الخیر (1) در ساخت وجود او ریشه دارد، با آن دیدگاه های شکل گرفته راه و آرمان حسین را بر می گزیند تا شیعۀ او باشد. انسان عاشورائی یا شیعۀ حسین (علیه السلام)، انسانی است که آرمان و راه او را در زندگی و مرگش برگزیده است. امام (علیه السلام) در طول حرکت کاروان بار ها مردمان همراهش را می گذارد تا خود راه خویش را برگزینند. (2)

و انسانی که احساس و عاطفه و روح و قلب و عشق با وجود او و در ساخت غریزی و فطری او عجین است، با آن بینش ها و شناخت ها و شعور ها و این انتخاب درست، آن احساس ها و عواطف و دوست داشتن ها در وجودش جهتی درست می گیرد رو به عشق و باور به خداوند، وحی، پیامبران، امامان، انسان، غیب، قیامت، قرآن، ملائکه و انسانیت و رستگاری. (3) ایمان همین عشق و باور به آرمان های بلند الهی و انسانی و در راه خدا و برای او و نفرت و بغض در راه او و به خاطر اوست. (4) ایمان به خداوند، انسان، نبوت و امامت، غیب، ملائکه، قیامت، شاخص مکتب های دینی است. ایمان، پل میان دو حوزه عالم عقل و عالم مافوق عقل، پیوند دو بعد زندگی دنیایی و عینی و اخروی، پیوند میان بینش ها و شناخت ها و شعور ها با تصمیم و عمل و اقدام است؛ حضور با زندگی و با قلب و عشق در عرصه ای است که

عوالم قابل تجربۀ حسی و عقلانی را و هم عوالم غیر قابل آزمون تجربی و عقلانی را، یک سره فراگیر است.

1- (إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) آیۀ 8 سورۀ عادیات

2- نگاه کنید به وقعة الطّف، ص 197؛ نهایة الارب، ج 7، ص 157؛ بحار الانوار، ج 44، ص 316

3- قرآن و حدیث به تفصیل متعلق ایمان را تعریف می کنند؛ مانند: (يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ) (مائده - 114)، (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) (بقره - 3)، (يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ) (بقره-4) و مانند آن ها.

4- «هل الإيمان إلا الحب و البغض؟»، وسائل، جهاد نفس.

حسین (علیه السلام) و عاشورائی ان و کربلا، خود، تبلور این ایمان سرشارند و آموزگار آنند که چگونه عشق ها و نفرت های خویش را جهت دهیم و راهبری کنیم تا در همهٔ وجود مان جریان یابد و در دست و گوش و چشم و فکر و خیال و رفتار و سلوک ما راه بیابد و عمل و سیره و سلوک ما تبلور ایمان ما، باشد. (1) عاشورا برهۀ زمانی جریان یابی عشق و ایمان و کربلا عرصه و جغرافیای سرشاری این ایمان و عشق در همهٔ زندگانی ماست. (2)

نقش ایمان عاشورایی در تربیت انسانی به ویژه در حوزهٔ اخلاق و سلوک مانند پایداری و خیر خواهی و ایثار و از خود گذشتگی و.... و در جهت گیری های اجتماعی مانند نفی سلطه ورزی، ایمان و وحدت جامعهٔ اعتقادی، تعاون تکاملی فرد و جامعه، حرکت های سازندهٔ فرد و اجتماع، ارتباط تکاملی میان فرد و نظام های حاکم، شکل گیری شخصیت و موجودیت اجتماعی مؤمن و...، برخی بهره های این ایمان ماورائی اند که تحلیل آن مجالی دیگر می طلبد.

4- تعالیم عاشورا در وجههٔ تربیت و سازندگی رفتاری

امام (علیه السلام) و یارانش در آن زمان و هر زمان، در آن جغرافیا و هر کجا، با زندگی شان و با مرگ شان، آموزگار زندگی پاکیزه (حیات طیّبه) اند و فرا خوان ما به تقوا؛ (3) و این سومین بعد تربیت انسانی و عاشورائی است؛ یعنی تربیت و راهبری و هدایت رفتار و روابط رفتاری ما بر پایهٔ بینش ها و باور های بالنده و وسعت روحی و ایمان است که تقوا، عمل صالح (اصلاح خویش و اصلاح جامعه) بر پایهٔ ایمان است و زندگی پاکیزه نیز با همین عمل صالح بر پایهٔ ایمان شکل می گیرد. (4)

رفتار انسان الگو (حسین (علیه السلام) و دیگر عاشورائی ان) بر مدار همان آرمان و عزم و در راستای آن ایمان و وسعت روحی شکل می گیرد و این همه از سر تکلیف است، تا به عنوان یک نمود ملموس عینی، اینان (عاشورائی ان) نشان دهند که برای دست یابی به آرمان ها و تحقق انگیزه های برگزیدهٔ خویش برای نهضت، به تناسب ظروف و شرایط گوناگون انسانی و اجتماعی و زمان و مکان و آدمیان و جامعهٔ انسانی، عهده دار تکلیف های گوناگونند؛ در برهه ای تقیه و آماده باش پنهانی، در برهه ای هجرت، در برهه ای شهادت، در وضعیتی اسارت، در برهه ای پیام رسانی در برهه ای خلوت و اشک و دعا و در برهه ای حماسه و فریاد و اعتراض.

زندگی و سلوک انسانی سه وجهه و سه بعد دارد و عاشورا - کربلا در همین ابعاد با آموزه های انسان ساز عاشورائی ان، حاضر است:

1- در روایت اصول کافی، باب ایمان و کفر وارد شده است که: (أنَّ الْإیمَانَ مَبْثُوثٌ عَلی لِجَوَارِحِ.) (ایمان بر تمامی وجود انسان پراکنده است).

2- این حسین است که به فرزدق از پسند و محبتش به قضای الهی می گوید [أنساب الأشراف، ج 3، ص 164] و یاوران حسین از عشق و ایمان شان به آرمان و راه و بلکه فرا تر، از عشق و ایمان شان، به کشته شدن هزار بارهٔ در راه او می گویند. [نهایة الارب، ج 7، ص 178]

3- امام (علیه السلام) در منزل شراف (در نزدیکی کوفه) پس از گذاردن نماز جماعت رو به سپاه حر و یارانش فرمود: «ای مردم! اگر شما تقوای خدا پیشه کنید و حق را بشناسید و بدانید که حق از آن کسی است، خداوند از شما خوشنود خواهد شد.» [أعلام الوری، ص 229 و 230].

4- آیهٔ 2 تا 4 سورهٔ بقره، اهل تقوا را توضیح می دهد که: «کسانی هستند که به عالم غیب و به آیین پیامبر و آیین پیامبران پیش از او ایمان دارند و جهان واپسین را به یقین باور دارند و در سلوک و رفتار شان هم نماز را بر پای می دارند و از روزی خود، در راه خدا انفاق می کنند تا

نیاز نیازمنـدان را مرتفع سازند.» و نیز آیهٔ 97 سورهٔ نحل که: «هر کس از زنان و مردان کار نیک و عمل صالـح انجام دهد؛ با این شـرط که مؤمن بوده باشد، زندگی پاکیزه و خوبی به او عطا می نماییم.»

در وجههٔ اخلاقی زندگی – رفتار و ارتباط رفتاری با خود – حسینیان، زندگی را با صداقت و صلابت و استواری و صبوری و شجاعت و حماسه و ایثار و فتوت و زهد و... مالا مال می کنند و به ما می آموزند. (1)

در وجههٔ عبادی زندگی – ارتباط رفتاری با خدا – عبادت را و سلوک ها و رفتار های در ارتباط با پرستش و نیایش را – سرّ آن ها را و آداب آن ها را و جایگاه و نقش آن ها را – به ما با زندگی خود شان می آموزند؛ با نماز، با امر به معروف و نهی از منکر، با جهاد و... (2)

وجههٔ حقوقی زندگی را نیز یعنی ارتباط رفتاری با جامعه را، با خانواده (فرزند، همسر و دیگر اعضاء خانواده) و با دیگران (با جامعهٔ خودی و با بیگانگان) از عاشورا می توان آموخت. آن دلاوران با زندگی و مرگ شان، این وجههٔ حیات انسانی را نیز آموزگارند.

نمونه ای از پیوند و رفتار خانوادگی یک عاشورایی، رابطهٔ امام حسین (علیه السلام) با همسر و دختر خویش است، الگوی همهٔ همسران: برداشت حسین از همسرش – رباب – و دخترش – سکینه – این است که «به جانت سوگند خانه ای را دوست دارم که رباب و سکینه در آن باشند، آن دو را دوست دارم و هر چه دارم، نثار آنان می کنم...» (3)

و برداشت ریاب از شویش در مرثیه ای، این که: «آن کس که خود نور بود و از او نور می گرفتند در کربلا شهید شده است و پیکرش بر خاک مانده است. ای نوهٔ پیامبر، خداوند تو را پاداش نیکو دهد از سوی ما، و از خسران قیامت به دور دارد. تو برای من به مثابه کوهی بودی که هماره به آن پناه می جستم. تو با ما به مهر و دیانت رفتار می کردی، پس از تو، چه کسی یار یتیمان و فقیران باشد؟ چه کسی درماندگان را در پناه گیرد؟ پس از تو، همواره تنها خواهم ماند، تا آن که در میان خاک و گل قرار گیرم.» (4)

نمونه ای دیگر از سلوک جمعی عاشورائی، رفتار امام حسین (علیه السلام) با محرومان است: در واقعهٔ عاشورا زخمی کهنه بر پشت امام حسین دیدند، از امام زین العابدین پرسیدند که این چیست؟ فرمود این زخم، جای انبانی است که بر پشت خود حمل می کرد و به در خانهٔ بیوه زنان و یتیمان و مستمندان می برد. (5)

یک درس بزرگ عاشورا این است که اقدام های بزرگ علاوه بر خردمندی، عشق و شجاعت نیز می طلبند. عاشورا نمونه یک آزمون بزرگ و منبعی و مرجعی برای آن هایی است که تن به کار های خطیر می سپرند که در هنگامه های دشوار و خطیر که آدمی بر آن است تا تن به کار های بزرگ بسپرد،

1- نگاه کنید به بسیاری سخنان امام و سلوک یاران او مانند این که: «من تا خود را شناخته ام، لب به دروغ نگشوده ام ...» [الارشاد، ج 2، ص 100؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 4، ص23] و بسیاری نمونه های دیگر که گزارش گر صلابت و صبوری و فتوت و زهد و.... آنان است.

2- لواعج الأشجان، ص 302 و نیز نک به پای نوشت 18.

3- الاغانی، ج16، ص 147.

4- الاغانی، ج 16، ص 149 و 150 ؛ ادب الطف، ج 1، ص61.

5- بحار، ج44، ص190.

چه مبادی و مقدماتی را باید تحصیل کند؛ چه شرایطی باید داشته باشد.

5- تعالیم عاشورا در وجههٔ عرفانی

و بـاری عاشورا ادامـهٔ جریان وجودی انسان را تا مراحل نایب عرفان مثبت (مراحل فنا و انقطاع تا اعتصام و اسـتعانت و توکل و تفویض و رضا و تسلیم)، در خود دارد و ما را راه می برد تا اوج فلاح و رستگاری.

عرفان با عاشورا، ترس از تعقل و به کار بسـتن شـناخت ها و تحلیل های عینی و استدلال و برخورد آگاهانه با واقعیت های ملموس نظری اجتماعی و سیاسـی نیست. عرفان با گریز از انـدیشه، عقل و تدبیر به دست نمی آید؛ بلکه پس از گذار از قله و اوج عقل و اندیشه و حضور در میـدان جهاد و عبور از حوزهٔ محـدودیت عقل و انـدیشه و تعقل و نظر و حتی در مرتبهٔ عبور از عشق و با عمل صالح، به دست می آید. عرفان محصول شجاعت و دلیری و پهلوانی و عشق و احساس و ایمان است.

عرفان راهبر گذار از عالم فوق عقل است با اعتصام و استعانت و رتبهٔ فنای از غیر و با قدم تفویض و توکل و رضا و تسلیم به ژرفایی بینش و سلوک در رسیدن است.

نجوای آخرین لحظه های امام (علیه السلام) با خدای خویش مضمون ژرف عرفان ناب دینی را نشان می دهد:

«خـدای من!... در مقابل قضا و قـدر تو شـکیبا هسـتم؛ ای پروردگاری که به جز تو خـدایی نیست! ای فریاد رس داد خواهان که مرا جز تو پروردگاری و معبودی نیست! بر حکم و تقدیر تو صابر و شـکیبا هسـتم. ای فریاد رس آن که فریاد رسـی ندارد! ای همیشه زنده ای که پایان نـدارد! ای زنـده کننـدهٔ مردگـان! ای خـدایی که هر کسـی را بـا اعمالش می سـنجی! در میان من و این مردم حکم کن که تو بهترین حکم کنندگانی.»

و آن گاه که صورت به خاک می گذاشت، گفت:

(بِسْمِ اَللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِی سَبِیلِ اَللَّهِ وَ عَلَی مِلَّهِ رَسُولِ اَللَّهِ.) (1)

6- آموزه های عاشورا با دعا

یک آموزهٔ بزرگ عاشورا این است که در کنار عقل و معرفت و شـناخت و عشق و ایمان و شـجاعت و دلیری و حماسه، بایـد دعا را نیز در کنار خود داشت و با آن همراه بود. آن ها که هستی و زنـدگی شان را در «رفتن ها» و هجرت و عشق و جهاد، دیده اند و ماندن را گندیدن و پوسیدن، این ها در این جریان، در این حرکت، با مانع ها و درگیری هایی روبه رو می شوند که تصمیم و اقدام به عمل را تنها

1- اللهوف، ص 110؛ سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)، ص 300-299.

با تکیه بر عقل و عشق، دشوار می سازد. این درگیری های مستمر ناچار بحران ها، التهاب ها و اضطراب هایی به وجود می آورند و روح ها، پیوند های امنی می طلبند. و باز این ها در جریان رویش و رستگاری ناب خویش، پس از گذر و گذار از وسعت بینش و عشق و عمل، به دید و برداشتی از خود و خواسته ها و دغدغه ها و نیاز های خود می رسند و با زبانی همراه شده اند که شناخت ها و احساسات و سلوک و نیاز ها و ادامهٔ جریان وجودی خویش را در سطحی و با ادبیاتی فراتر از سطح معمول شناخت ها و عقاید، می یابند و می خواهند و تبیین می کنند.

سر چشمه آن پیوند امن و این بینش و درخواست و اقدام بلند، دعاست.

با عاشورا، دعا نیز جایگاه خود را در جریان فلاح و رویش انسانی، می یابد:

- دعا به عنوان وسیله ای همراه دیگر مقدورات و امکانات مادی و معرفتی و روحی و رفتاری و اجتماعی و شناخت ها و اقدام ها، که با تمام وسیله ها نیز التهاب و اضطراب هست و عرفان و طلب و ژرفایی ضروری است.

- دعا به عنوان وسیله ای در هنگامه ای که همهٔ مقدورات و وسیله ها مانده اند، شکسته اند، برای پیوند خوردن با وسیله ساز امید آفرین.

- دعا به عنوان عرصه و میدان نیل به مقصد و بیان آن، تا با جمله ای از فقر و نیاز خویش و از توجه و لطف و قرب و بخشش و استغناء و کبریاء و ربوبیت او، گفته شود و با یک جمله این همه را نشان دهد، و از این ربط و پیوند و از این وجود ربطی و وابسته نشانی بدهد و غنا و قرب و سمع و اجابت او را یک جا امضا کند.

دعای عرفهٔ امام حسین (علیه السلام)، نجوا ها و مناجات های شب های محرم، نماز شب یازدهم کاروان عشق در سکوت خروشان خیمه های سوزان و آخرین مناجات حسین بن علی در واپسین لحظه های زندگی اش نمود و تبلور و آموزگار این دعا با این جلوه ها و ابعاد ژرف اوست. (1)

۷- و با عاشورا، توبهٔ نصوح

هم پای این تعالیم عاشورائی برای جریان بالندگی انسانی، توبه و باز گشت از بدی ها و نا درستی ها به خوبی ها و درستی ها را هم با عاشورا شاهدیم که چگونه می توان به بینش از خوبی ها و درستی ها رسید و هم به بینش از گناه و نا درستی ها رسید و راه و شیوهٔ توبه را در پیش گرفت و با توبه به حرّیت و آزادگی در آمد و جبران زشتی ها کرد تا خدا کوتاهی ها و گناهان را به خوبی ها و درستی ها تبدیل کند. (2) حر بن یزید ریاحی و برخی دیگر مانند زهیر بن قین نمونهٔ این آموزهٔ بزرگ اند.

1- همان مأخذ و نیز اللهوف، ص 41 :«شب عاشورا از هر خیمه ای صدای نماز و دعا بلند بود، مثل صدای امواج زنبور های عسل در کندو.»

2- (يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) (فرقان-70)

توبهٔ نصوح آن قدر معنای عظیمی را در خود دارد که یاری امام (علیه السلام) و دین را هم فراگیر است. امام حسین (علیه السلام) به عبد اللّه حر جعفی می گوید: «می خواهی باز گشتی به خود داشته باشی که تمام گناهان و نا روایی های جانت از بین برود و محو شود؟ این تو به آن است که ما را یاری کنی.» (1)

فصل سوم: با عاشورا در عرصهٔ جامعه و مدیریت اجتماعی

اشاره

عاشورا - کربلاء همان گونه که از موضع تربیت انسانی - به مثابه تبلوری از یک اندیشه و الگوی تربیت انسانی - کم تر موضوع نظر و تحقیق و تبیین بوده است، همان گونه نیز از منظر علم الاجتماعی - در مفهوم عام علم و به مثابه تبلوری از یک اندیشهٔ اجتماعی و الگوی مدیریت اجتماعی - کم تر شناخته و تبیین شده است. نوع شناخت ها و بررسی ها، با تصویری تفصیلی از اندیشهٔ اجتماعی - و مقولهٔ مدیریت تحول اجتماعی به رخداد عاشورا ننگریسته اند. از این رو با کمال تواضع در آستانهٔ دانشوران سخت کوش معاصر و سده های پیشین، باید گفت تحلیل ها و تبیین های اجتماعی آنان به طور عموم صبغه ای جزئی نگرانه دارد و از یک تحلیل همه جانبهٔ جامعه شناختی خالی است.

دیدگاه ما در این وجهه از تحلیل نهضت حسینی آن است که:

مجموعهٔ تحلیل ها و سلوک امام (علیه السلام) زینب کبری (سلام اللّه علیها) و دیگر یاران و هم راهان، گزارش گر دو آموزهٔ بزرگند:

الف- از سویی در راستای اندیشهٔ اصلاحی نهضت، تعالیم عاشورا گزارش گر ساخت و ماهیت اندیشهٔ اجتماعی دینی و ارائه دهندهٔ تئوری و الگوی کلان مدیریت اجتماعی - پیوند جسته با اصل تربیت انسانی - است. الگوی مزبور بر اساس فکر اجتماعی دینی ساخت یافته بر اساس دو اصل نابی و توان مندی، در راستای به کار بندی اصل مشروعیت نظام اجتماعی و سیاسی، چارچوبهٔ کاربردی تحقق کار آمد نظام اسلامی را پیشنهاد می کند.

ب- حرکت عینی خود را در قالب یک گروه اجتماعی نمونه در چارچوبهٔ این الگو نظم و سامان می بخشند و اصول روش راهنمای تحقق عینی همهٔ عناصر درونی الگوی مزبور را به صورت عینی، ملموس و کاربردی با زندگی و شهادت و اسارت خویش، به دست می دهند و در هر مجالی و شرایطی در چارچوب آن الگوی پیشنهادی، سلوک راهبردی خویش را جهت می بخشند و نمود های عینی آن را در دید تاریخ می نشانند.

1- مقتل ابو مخنف، ص72-74.

1- ساختار و فرایند درونی فکر اجتماعی با عاشورا

اشاره

اندیشهٔ اجتماعی جریان فکری در شناخت و تبیین امور و شؤون اجتماعی انسان و حیات جمعی آدمیان (مانند پدیده های اجتماعی و عمل اجتماعی، گروه ها و اجتماعات و پیدایش و ثبات و تحول آن ها و...) از دیدگاه های گوناگون توصیفی- تحلیلی (در شناخت وضعیت موجود)، ارزشی و هنجاری (در تصویر دهی از وضعیت مطلوب اجتماعی) و راهبردی (در ارائه سیاست ها و برنامه های انتقال از وضع موجود به وضعیت مطلوب) در حوزه های گوناگون ادراکی (تجریدی، اعتباری و تجربی) است. ساختار درونی اندیشهٔ اجتماعی نیز، عبارت از مجموعهٔ روابط پایدار میان اجزاء اندیشه اجتماعی است و فرایند درونی اندیشهٔ اجتماعی نیز، عبارت از نحوهٔ جریان متداول اندیشه اجتماعی در عرصه های یاد شده، می باشد.

اولین آموزهٔ اجتماعی و جامعه شناختی فرهنگ عاشورا در راستای اندیشه اصلاحی، به دست دادن تصویری سره و کار آمد از جریان فکر دینی اجتماعی یا وجههٔ اجتماعی تعالیم دین است.

اندیشه اجتماعی در تحلیل ساختاری - فرایندی از آن، دارای سه لایهٔ عمومی کلان می باشد:

- لایه توصیفات و ادراکات حقیقی نظری بر آمده از مکتب شناختی مورد پذیرش

- لایه توصیفات و ادراکات ارزشی در تصویر دهی از الگوی مطلوب اجتماعی و زیر مجموعه های فرهنگی، سیاسی و اقتصادی آن

- لایه برآورد های کاربردی مدیریت تحول و تغییر اجتماعی (الگوی عملی، سیاست ها و برنامه های توسعهٔ اجتماعی در چارچوب الگوی مطلوب برگزیدهٔ اجتماعی)

اندیشهٔ اجتماعی پیشنهادی در تعالیم عاشورا فراگیر انواع حوزه های ادراکی نظری، ارزشی و کاربردی در مقولهٔ حیات جمعی است و ارکان لایه های شناختی یاد شده را در بر دارد.

1-1- حوزهٔ اندیشه های نظری اجتماعی در تعالیم عاشورا

1-1-1- اندیشه ای فلسفی - کلامی در فرهنگ عاشورا

اشاره

اندیشه های اجتماعی عاشورا در بخش اندیشه های فلسفی - کلامی بر پایهٔ مبانی هستی شناختی و در راستای این مبانی گزارش گر مجموعه ای از اندیشه های نظری دربارهٔ ابعاد گوناگون حیات اجتماعی می باشند. هر اقدام اجتماعی، هدف گذاری، برنامه ریزی در زمینهٔ حیات اجتماعی همواره مستلزم وجود مبنای فلسفی یاد شده است. نمونه ای از این مبانی در تعالیم عاشورا عبارتند از:

1-1-1-1- فلسفه و کلام اجتماعی که عبارت از مجموعه آراء و نظریات فلسفی در زمینهٔ

حیـات جمعی است، و تعـالیم عاشورا در این بخش انـدیشه هایی را پیشـنهاد می کنـد؛ مثل پیش گویی و پیش بینی درست واقعیت پیش روی اجتماعی، قانون منـدی جامعه و حرکت اجتماعی، سـنت های الهی در تـدبیر جامعه و نظام قانون منـد پدیدار های اجتماعی. گفت گوی امام (علیه السلام) با فرزدق نمونه ای از این دیدگاه فلسفی-کلامی است:

«مقدرات در دست خداوند است و او هر روز فرمان تازه ای دارد.» (1)

بر پایهٔ مبانی فلسـفهٔ اجتماعی پیشـنهادی اندیشهٔ عاشورا حوزه های فلسـفهٔ سیاسی، فلسفهٔ اقتصاد و فلسفهٔ فرهنگ در آن اندیشه، شکل می گیرند. تحلیل تفصیلی و نشان دهی نمونه ها در مجال این مقاله نمی گنجد.

1-1-1-2- اندیشه فلسـفهٔ سیاسـی عبارت از پاره ای آراء فلسـفی دربارهٔ وضـعیت سیاسـی، تشـخیص علل، راهبرد های مدیریت و جامعهٔ سیاسـی آرمانی است. فراز های بسـیاری از سخنان امام حسین در این حوزهٔ شناختی جای گیرند، مانند: اصل مشروعیت نظام اجتماعی و رژیم سیاسی بر پایهٔ امامت بر حق و حقانیت و عدالت:

«امام کسی است که مطابق قرآن رفتار کند و عدالت را اجراء نماید و حق را بپاید و بر خود ناظر بداند.» (2)

1-1-2- اندیشه های غیر متا فیزیکی - غیر علمی با عاشورا

برخی تعـالیم عـاشورا در حوزهٔ شـناخت های اجتماعی از مقولهٔ قضایا و انـدیشه هایی هسـتند که گر چه علمی و تجربی نیسـتند و ما بعد الطبیعی و متـا فیزیکی نیز نیسـتند؛ بلکه در میان این دو حوزهٔ معرفتی جای دارنـد. این حوزهٔ میان رشـته ای به مثابه خادم و معرفت ابزاری برای شناختای تجربه پذیر تلقی می شوند و در اختیار نهندهٔ ابزار برای کاوش های اجتماعی می باشند. در عرصهٔ کاوش های دینی و اندیشه های مزبور موجب پیوند عمیقی میان مبانی کلامی - فلسـفی دیدگاه اجتماعی اسـلام با کاوش های تجربه پذیر می باشـند. حوزهٔ معرفتی مزبور از سویی گزینشی است (مانند حوزهٔ علوم تجربی) و از سویی تجربه نا پذیر است (مانند حوزهٔ اندیشهٔ فلسفی). برخی نمونه های این اندیشه ها در تعالیم عاشورا عبارتند از:

- اصـل فطرت، که امری تجربی نیست و از سویی یک موضع خاص و جزئی می باشـد که برای شـناخت های انسانی به ویژه کاوش های روان شناختی راه گشا می باشد.

- دیدگاه انسان شناختی دین که به شدت در انسان شناسی تجربی مؤثر می افتد. بسته به این که

1- انساب الاشراف، ج 3، ص 164

2- نک به پای نوشت 26

برای انسان اصلی ترین خصیصه های او را چه می دانیم، سرا پای شناخت های تجربه پذیر ما از انسان، آکنده از مباحث متنوّع پیرامون آن خصیصهٔ محوری تبیین شده خواهد بود؛ تعابیری مانند: خلافت و گواهی انسان، امانت داری انسان و یا این که انسان مجموع روح و بدن است و یا نوع تفسیر ما از اصطلاحات و مفاهیمی مانند: نفس، روح، جان و... (1)

1-2- حوزهٔ اندیشه ها و علوم اعتباری جامعه شناختی

اشاره

اندیشه ها و علوم اعتباری جامعه شناختی، جای گیر در حوزهٔ علوم و معارف درون دینی به طور خاص و به ویژه علم اخلاق اجتماعی و فقه عمومی یا فقه اجتماعی می باشند. بسیاری از تعالیم عاشورا در بردارندهٔ این قبیل اندیشه ها هستند و می توانند منبع ناب استنباط دریافت ها و تعالیم اخلاقی و فقهی باشند که به ویژه در بخش فقه اجتماعی، اعتنای بایسته ای از سوی دانشوران دینی - مگر انگشت شمار - به این تعالیم به عنوان یک مستند فقهی نشده است. (2)

1-2-1- علم اخلاق اجتماعی

علم اخلاق اجتماعی، دانش ناظر به مقوله های ارزشی و اخلاقی حرکت اجتماعی است و شامل مباحث انسان سازی در زمینهٔ جهت گیری اجتماعی مانند خیر و شر در افعال اختیاری و رابطهٔ آن ها با کمال و سعادت نهایی، روش تربیت و تزکیه، نقش ایمان و عمل و بیان رابطهٔ آن ها در رشد اجتماعی، تعاون تکاملی فرد و جامعه، ارتباط تکاملی میان فرد و نظام حاکم اجتماعی، موجودیت اجتماعی مؤمن، تأثیر تربیت دینی در رشد اجتماعی، از خود گذشتگی و تکامل اجتماعی، پرورش مظاهر عمومی انسانیت و دیگر نمونه های ارزشی - اخلاقی با عاشورا می باشد. (3)

1-2-2- علم فقه اجتماعی

علم فقه اجتماعی، دانش عهده دار استنباط و تبیین احکام اجتماعی اسلام و شامل مباحث اجتماعی، حقوقی، سیاسی و اقتصادی آموزه های اسلام است و در برگیرندهٔ ابوابی مانند احکام مدنی، احکام اقتصادی، احکام قضایی، احکام جزایی، احکام سیاسی و احکام بین المللی می باشد. رخداد عاشورا به عنوان یک مستند عظیم فقهی تعالیم بسیاری در این حوزهٔ معرفتی در دید ما، می گذارد. (4)

1-1-3- حوزهٔ اندیشه ها و علوم تجربه پذیر جامعه شناختی

اندیشهٔ اجتماعی بر آمده از آموزه های اسلام از مجرای اندیشه های نظری و اعتباری اسلام، در عرصهٔ شناخت های تجربه پذیر جریان می یابند. زمینه هایی چند نشان گر این فرایند می باشند؛ مانند :

1- برای مثال نگاه کنید به بلاغة الحسین، ص 190 ، دربارهٔ نفس انسانی و دنیا و آخرت و نیز مقتل خوارزمی، ج 1، ص253، در همین باره.

2- برای مثـال علاـمه حلی در مبحث هـدنه از کتـاب منتهی الطلب و تـذکرة الفقهـا و یـا محقق حلی ذیـل همین بحث در کتـاب جامع المقاصد فی شرح القواعد و نیز امام راحل در مبحث امر به معروف و نهی از منکر در تحریر الوسیله، ج 1، ص 472

3- برای مثال فراز های بسـیاری از عناصر ارزشی در حوزهٔ پیوند های اجتماعی را می توان در گفت گو های شب عاشورا میان امام حسین (علیه السلام) و یارانش و نیز سلوک یاران امام در روز عاشورا دریافت، نگاه کنید به وقعة الطف، ص 199؛ نهایة الارب، ج 7، ص 177 و 178؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 318 ، الارشاد، ج 2، ص 93 و 94؛ اعلام الوری، ص 235

4- مانند مباحث هدنه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و....

- ساخت فلسفی - ارزشی زبان شناخت های اجتماعی که نشان گر سیستم مفهومی در مورد جامعه و تحول اجتماعی می باشند واژگانی مانند: قریه، امت، ملت، مؤمن، رشد، امام، رسول، نبی، سنت، حکم، اولوا الامر، اطاعت، عبودیت، عدالت، قسط، عصیان، فساد، کافر، منافق و متّقی؛ (1)

- تصدیقات نظری پیشینی بر گرفته از آموزه های دینی که در تعالیم عاشورا موج می زنند: مانند اعتقاد به قابل شناخت بودن جهان و جامعه، پذیرش نقش عقل، تدبیر، تجربه و ... در تفسیر و تبیین جهان خارج و رخداد های عینی و اجتماعی، اعتقاد و باور به قانون مندی جهان و جامعه، اعتقاد و باور به هدف داری و غایت داری تحول اجتماعی در تاریخ و انسان؛ (2)

- اندیشه های غیر متا فیزیکی و غیر علمی اجتماعی موجود در تعالیم دین، نمونه ای دیگر از زمینه های یاد شده است.

کاوش از این که آیا می توان در حوزهٔ اندیشه های اجتماعی اسلام، اندیشه های تجربه پذیر را انتظار برد، موکول به تحقیق معرفت شناختی گسترده ای است که در حوصلهٔ این مقاله نیست. کوتاه این که اندیشه های کاربردی اجتماعی بسیاری دربارهٔ موضوعات مختلف موجود در علوم انسانی یعنی جامعه شناسی، اقتصاد، علوم تربیتی، علوم سیاسی، روان شناسی، روان کاوی و... را، می توان در گسترهٔ آموزه های کتاب و سنت فهرست کرد که گزارش گر جهت گیری خاص اندیشه های تجربه ای اجتماعی می باشند. آیات و روایات بسیاری در تبیین مبانی معرفت شناختی این نظریه، فرا خوان به کاربرد عقل تجربی اند.

اندیشه های اجتماعی با عاشورا را نیز می توان از منظر موضوعات شناخت اجتماعی، تفسیری نظام واره کرد:

- یکی شناخت ها و پژوهش ها دربارهٔ پدیدار های اجتماعی در حال گذار و وضعیت موجود اجتماعی و به تعبیری، شناخت واقعیت موجود اجتماعی؛ آن گونه که هست.

- دیگری شناخت ها و پژوهش ها دربارهٔ وضعیت آرمانی و مسائل اصولی و هنجاری و ارزشی این وضعیت و به تعبیری، شناخت حیات جمعی آدمیان و جامعهٔ انسانی؛ آن گونه که باید باشد.

- و سه دیگری آن که شناخت ها و پژوهش ها دربارهٔ اصول و مسائل مدیریت واقعیت موجود اجتماعی رو به سوی وضعیت مطلوب و به تعبیری، شناخت کیفیت گذار جامعه از آن گونه که هست به سوی آن گونه که باید باشد. (3)

1- این قبیل واژگان جامعه شناختی در هر فرازی از سخنان امام حسین (علیه السلام) و زینب کبری (سلام اللّه علیها) حضور دارند

2- تصدیقات نظری یاد شده در مباحث شناختی و کلامی قابل استنباط از تعالیم عاشورا فهرست شده اند که نمونه های آن پیش تر گذشت

3- از جمله نگاه کنید: احمد آکوچکیان، به سوی یک نظریهٔ دین شناختی توسعه در مجموعه مقالات کنفرانس برنامه ریزی و توسعه، سال 74

2- تعالیم جاری در حوزهٔ مدیریت حرکت اجتماعی

اشاره

اندیشهٔ اجتماعی برخاسته از تعالیم عاشورا و شکل گرفته در حوزهٔ علوم و معارف اجتماعی درون دینی بر پایهٔ زیر ساز های خاص معرفت شناختی، به طور عام توانمند جریان یابی در سه حوزهٔ تحقیق و توسعهٔ انسانی - اجتماعی (RD) با مدیریت تغییر اجتماعی یعنی تحقیقات هنجاری (بر آورد وضعیت مطلوب)، توصیفی (بر آورد وضعیت موجود) و تجویزی (بر آورد راهبرد های مدیریت وضعیت موجود رو به وضعیت آرمانی برگزیده) می باشد. منطق کار آمد بخشی به نظام اجتماعی در الگوی برداشتی ما از تعالیم عاشورا، در وجههٔ تحقیق و توسعه ای آن، به دست داده شده است.

2-1- حوزهٔ تبیین وضعیت مطلوب اجتماعی با تعالیم عاشورا

اشاره

در حوزهٔ تحقیقات دین شناختی هنجاری توسعه، دو بخش اصلی پژوهشی جای دارد که در تعالیم عاشورایی نیز جاری است:

2-1-1- بخش تبیین و توجیه نظری دیدگاه های ارزشی و هنجاری

این بخش عهده دار کاوش دربارهٔ سیستم مطلوب اجتماعی اسلام و زیر سیستم های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن و سازمان، رفتار ها و فرایند اجتماعی ما با توجه به اهداف برگزیده برای سیستم اجتماعی اسلام و در قالب آرمان ها و ارزش های اسلامی، می باشد و در مورد حسن و قبح و ارزش داری و یا ضد ارزشی بودن هر کدام از موضوعات یاد شده، تحقیق می کند. در این بخش کوشش اصلی بر آن است تا بر مبنای تبیین اهداف و فرایند و نظام حاکم بر کلیت سیستم مطلوب اجتماعی و زیر سیستم های آن، عناصر، عوامل، جریان کلی و خطوط و روابط و مناسبات ارزشی هماهنگ با آن مبنای برگزیده، بر آورد شده و به دست داده شود. انواع دیدگاه های تجریدی، اعتباری و تجربه پذیر در تعالیم و اندیشهٔ دینی که از موضع دفاع از دیدگاه آرمانی دربارهٔ جامعهٔ دینی ارائه شوند، در این بخش جای دارند. تعالیم امام حسین (علیه السلام) و دیگر عاشورائی ان در این باره بسیارند که نمونه های آن در بخش ساخت فکری گذشت. مباحث کلامی عاشورا ناظر به توجیه هستی شناختی عناصر ارزشی پیشنهادی عاشورا در حوزهٔ امر اجتماعی و نیز مباحث کلامی ناظر به موضوعات فلسفهٔ اجتماعی و سیاسی، از این دسته اند.

2-1-2- طراحی سیستم مطلوب اجتماعی

اشاره

فرایند مدیریت تغیر اجتماعی یا توسعه لزوماً در چارچوب یک سیستم اجتماعی صورت می پذیرد. یک سیستم اجتماعی نیز با عوامل و عناصر به هم پیوسته در رابطهٔ معینی شکل می گیرد که

بر اساس مبنایی مشخص، هدف، جهت، نقش و کارآیی معینی دارد. بر آورد از جایگاه مجموعهٔ مؤلّفه ها و عوامل اقتصادی و غیر اقتصادی (فرهنگی و سیاسی) در فرایند توسعهٔ همه جانبهٔ انسانی-اجتماعی و در نسبت با یک دیگر، ارائهٔ یک موقعیت یا جهت حرکت مطلوب در چارچوب مجموعهٔ انسانی و در این راستا تبیین دیدگاه اسلامی توسعه، طراحی الگوی عملی توسعه یافتگی و الگو های ابزاری و سیاست گذاری و تصمیم گیری مدیران توسعه و نیز مدل پایهٔ بر آورد حرکت پدیده های واقعی سیاسی، فرهنگی و اقتصادی (موضوع شناسی توسعه)، الزاماً و به نا گزیر بایستی در چارچوبهٔ طرح سیستم های برگزیدهٔ اجتماعی (الگوی وضع مطلوب سیاسی، فرهنگی و اقتصادی) انجام پذیرد.

کارکرد بینش سیستمی (در ارائهٔ یک دیدگاه سیستمی و یک تئوری برای ساختمان سیستم) در حوزهٔ تبیین دیدگاه اسلامی توسعه نظر گیر است. تعالیم دین در بردارندهٔ مجموعهٔ آموزه هایی از ارزش ها، قواعد حقوقی، بینش ها و شناخت ها، اهداف، مبانی و روابط توصیفی - از جمله در عرصهٔ اندیشهٔ اجتماعی - است که از سویی قابل شکل گیری در قالب یک الگوی ساختمان سیستم در تفسیر و توصیف نمونه سازی وضعیت مطلوب اجتماعی می باشد و از سویی دیگر مدل و الگوی مزبور خود می تواند اساس و پایه شکل گیری نظریه های اجتماعی - اقتصادی در چارچوب روش های علمی و در بر آورد و نقد وضعیت موجود سیستم اجتماعی و نیز کار آمد در تنظیم امور اجتماعی باشد. برخی از اصول نظری پایه در تبیین دیدگاه مزبور عبارتند از:

- بر آورد شناختی از دین در چارچوب روش شناسی دیدگاه سیستمی و بر پایهٔ اصل معرفت شناختی قابلیت تعبیر ایدئولوژیک از دین راهبری می شود

- دیدگاه اسلامی طرح سیستم اجتماعی و زیر سیستم های آن در چارچوب دیدگاه سیستمی کلان فهم دینی یا «تفقّه در دین» شکل می پذیرد. (1)

- مشکل روش شناختی اساسی ما در حوزهٔ تحقیق از دیدگاه اسلامی توسعه به ه به طور خاص و در حوزهٔ کلیت نظام وارهٔ تعالیم دین به طور عام، عدم اهتمام به بر آورد سیستمی تعالیم دین، به ویژه در حوزهٔ اندیشهٔ اجتماعی می باشد.

- الگوی پیشنهادی موجود در توسعه و چارچوب های مرتکز فهم دینی، نقطه نظر های ثابت تلقی نشده و این الگو ها بر پایهٔ اصل تحول پذیری معرفت و شناخت دینی سیال هستند. تعالیم دین به مثابه منبعی تلقی می شوند که همواره به مدد دستاورد های تازهٔ معرفتی می توان در پاسخ به پرسش های ثابت

1- نک به همان مأخذ در فرازی از کلام امام حسین (علیه السلام) در شب عاشورا این تعبیر وجود دارد: «خداوندا ترا ستایش می کنم که... به ما تفقه در دین ارزانی داشتی.» [نک به پای نوشت 63]

و روز آمد جامعهٔ انسانی، از این منابع، دریافت ها را تنظیم و ارائه نمود.

اندیشه های درون دینی و معارف بیرون دینی در چارچوب یک دستگاه کلان ادراکی، فرایند طراحی سیستم اجتماعی و زیر سیستم های آن در دیدگاه اسلامی تا تدوین الگوی سیاست های توسعهٔ تجربی را هموار می سازند.

فراز هایی فهرست وار از تعالیم عاشورا در تبیین اصول الگوی مطلوب نظام اجتماعی- سیاسی که گزارش گر وضعیت آرمانی جامعهٔ مسلمانی است، اینک مرور می شود:

2-1-2-1- تصویر مطلوب نظام فرهنگی

با عاشورا، «عبودیت و بندگی خداوند»، مبنا و علت مجموع سیستم های مستنبط از آموزه های دین به مثابه جوهرهٔ دین داری و دیانت تلقی می شود. سیستم فرهنگی (با زیر سیستم های آن مانند سیستم فکری، سیستم اخلاقی، سیستم تربیتی و....) الگوی ساختمان مجموع اصول و باید های بینشی، ارزشی و هنجار بر پایهٔ اصل مبنایی عبودیت خداوند می باشد. اصول ثابت سیستم مزبور با این نهضت دریافته می شوند؛ مانند: «اصل کرامت انسان و خلیفة اللهی او»، «منزلت علم و عقل»، «نظم پذیری»، «نظام قانونی»، «دیدگاه طریقی نسبت به دنیا»، «حرمت و منزلت ایمان و تقوا»، «جایگاه ارجمند جریان رشد انسانی»، «هم بستگی هدف داری انسان و جهان»، «انسان سازی به منظور جامعه سازی»، «جامعه سازی به منظور انسان سازی»، «بندگی خداوند و نفی تسلط غیر»، «ایستادگی و پایداری در راه ایفای رسالت و مسئولیت»، «فرهنگ شهادت طلبی»، «فرهنگ الگو پذیری»، «فرهنگ حریت» و ... (1)

مجموعهٔ اصول کلی و قانون مندی های عمومی نظام فرهنگی در سه بخش نظام هنجار ها و ارزش های فرهنگی، نظام فرهنگ سیاسی و نظام فرهنگ اقتصادی جای گیرند.

2-1-2-2- تصویر مطلوب نظام سیاسی

با عاشورا، هدف و خط کلی سیستم سیاسی، جریان ولایت الهی در ایجاد تناسب و نظام فرهنگ و اقتصاد و جریان فهم و ادراک دینی از فرآیند مدیریت نظام اجتماعی است. برخی اصول عمومی و ثابت سیستم سیاسی با عاشورا عبارتند از:

«اصالت مندی ولایت دین در عرصهٔ مدیریت نظام»، «ثبات و تعادل سیاسی»، «جریان توزیع قدرت»، «محدودیت اقتدار دولت»، «ضرورت پیوستگی اصل شورا با اصل نص»، «مشارکت سیاسی»، «جریان دهی همه جانبهٔ قسط و عدالت»، «قانونیت» و... (2)

1- مستندات فهرست یاد شده بسیارند مانند: مقتل خوارزمی، ج 1، ص253؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 188 ؛ مقتل الحسین، ص 297

2- برای مثال: اللهوف، ص 20؛ مثیر الاحزان، ص 10؛ مقتل عوالم، ص 53؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 185

2-1-2-3- تصویر مطلوب نظام اقتصادی

با عاشورا هدف و خط کلی سیستم اقتصادی بر اندازی فقر و تکاثر و انواع مظاهر آن و تأمین قوام جامعه بر پایهٔ نفوذ و سریان عدالت و قسط است. «بر انـدازی فقر و تکاثر» و «توزیع متعادل ثروت و در آمـد» برخی اصول عمومی سیسـتم اقتصادی اسـلام می باشد که با نهضـت عاشورا می توان به دست داد. (1)

2-2- حوزهٔ مطالعات توصیفی - راهبردی در تعالیم عاشورا

حوزهٔ مطالعات ارزشـی - هنجاری خاست گاه جهت بخش مطالعات توصیفی- راهبردی است. الگوی کاربردی مدیریت تغییر یا الگوی عملی توسـعه، اساس این دسـته مطالعات است. اندیشهٔ اجتماعی پیشـنهادی تعالیم عاشورا از مجرای الگوی یاد شده در حوزهٔ مطالعات توصیفی- راهبردی جریان می یابد.

الگوی کاربردی مدیریت تغییر یک نظام عبارت است از وضـعیتی فرضی از یک نظام که اجزاء معین آن دارای هنجار و مطلوبیت برخاسته از یـک الگوی نظـام واره بوده که بر اساس هـدف غایی (تبیین شـده در الگوی نظام مطلوب) و با توجه به تغییرات محیطی پیش بینی شـده سازگـاری میـان موضع و وضـعیت نظـام و با امیـد حصول به بروز رفتاری مطلوب از نظام، طراحی می شود. در واقع الگوی توسـعهٔ نظام، اهداف ساختاری را نشان می دهد. الگوی توسـعهٔ نظام نه تنها تحت تأثیر شـرایط محیطی، شرایط درونی، تغییرات ساختار و رفتار نظام در گذشـته، هدف غایی و نظام ارزشـی حاکم بر آن می باشد، بلکه سازگاری و تناسب میان اجزاء آن نیز به لحاظ ارتباط نظام یافتهٔ اجزاء خود سیسـتم لازم و ضـروری است. اندازه گیری توسـعهٔ انسانی و هدایت فرایند توسـعهٔ برگزیده، همواره بر گرد محور ها و شاخص های کلیدی شکل گرفته در قالب الگوی توسـعه تمرکز می یابد. (2) شاخص های متغیر توسـعه بر اساس اصول پایه و ثابت توسعه یا قانون مندی های عمومی شـکل گرفته در قـالب طرح سیسـتم اجتمـاعی و زیر سیسـتم های آن - سیسـتم های فرهنگی، سیاسـی و اقتصادی- ، برگزیـده و استنباط می شوند و در قالب یک طرح سیستمی خاص، با یک دیگر نسبت نظام واره می گیرند و الگوی توسعه را سامان می بخشند.

با توجه به آن چه گذشت در تعالیم توصیفی- راهبردی عاشورا می توان دو بخش یاد شده را دریافت:

1- برای مثـال: طبری، ج 7، ص 300؛ کامـل ابن اثیر، ج 3، ص 280؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 234 ؛ انساب الاشـراف، ج 3، ص 171.

2- نک به پای نوشت 67

2-2-1- نقد و تحلیل وضعیت اجتماعی عصر سلطه و انحطاط

اشاره

با آن دیدگاه از نظام مطلوب اجتماعی، نقد امام (علیه السلام) از وضعیت موجود اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی عصر خویش، بر اساس آن مبانی نظری و در چارچوبهٔ آن الگوی مطلوب، به دست دادن شاخصه های نقد یک جامعهٔ منحط می باشد. یک فراز نمونه از سخنان امام حسین (علیه السلام) در تحلیل وضعیت موجود از این قرار است: «... آگاه باشید که این زمام داران به پیروی شیطان در آمده اند و پیروی خداوند رحمان را رها کرده اند؛ تباهی را رواج داده اند و حدود خداوند را به کناری نهاده اند؛ بیت المال را ویژهٔ خود ساخته اند؛ حرام خداوند را حلال می کنند و حلال او را حرام.» (1)

- در نقد وضعیت سیاسی، امام حسین (علیه السلام) به شاخص های اصلی انحطاط سیاسی، نظر دارد. «بحران مشروعیت و وانهی اصل وصایت و امامت»، «رخنهٔ امتیازات قبیلگی و تعصب های نژادی دورهٔ جاهلیت»، «انحراف و تحریف ملاک ها و روش های زمام داری و مدیریت»، «به ضعف گراییدن روح هم بستگی»، «سیاست های نا درست مالی و اقتصادی و فرهنگی»، و.... نمونه هایی از این شاخص ها، می باشند. (2)

- در نقد وضعیت فرهنگی نیز امام (علیه السلام) به همان گونه تحلیل می کند و وضعیت مزبور را به نقد می کشد و بسیاری از ویژگی های آن را نشان می دهد؛ مانند: «در آمدن بدعت»، «در آمیختگی دیانت مردمان با امور بیگانه و زواید دین کش و تفسیر های نا صواب»، «کنار گذارده شدن سنت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم)»، «هجوم افکار غیر دینی در میان فطرت های ساده از سوی افکار وارداتی غیر دینی و افکار تحمیلی دست ساختهٔ اموی»، «بروز ذهنیت های فراموش شدهٔ تعصب های جاهلی مغفول و متروک ماندن جوانب انسان ساز و جامعه ساز دین»، «خلل افتادن در توانایی دیانت و درماندگی آن»، «جهل و ناتوانی فکری و ایدئولوژیک مدیران و حاکمان پس از پیامبر»، «قشری گری ابتدایی و لاابالی گری فکری بعدی»، «تزلزل ایمان مردم به ارزش ها»، «توجیه دینی انحرافات»، «انحطاط هویت» و ... نمونه هایی از مختصات جامعهٔ انحطاط در نگاه تعالیم عاشورا است. (3)

- در نقد وضعیت اقتصادی عصر خویش نیز امام (علیه السلام) شاخص های اصولی بر آورد وضعیت را به دست دهد؛ مانند: «در آمیختگی اشرافیت معنوی با اشرافیت مادی»، «تکاثر و انحصار طلبی امکانات اجتماعی»، «تبعیض طبقاتی»، «توزیع نا برابر ثروت» و... (4)

2-2-2- الگوی تبدیل وضعیت اجتماعی رو به جامعهٔ آرمانی

و باری عاشورائی ان، حرکت خویش را می آغازند در همهٔ ابعاد و وجوه تحول اجتماعی با آن

1- برای مثال نک به پای نوشت 71

2- برای مثال همان مأخذ و نیز سخنان حسین بن علی(علیهما السلام)، ص 304-302.

3- خطبهٔ امام حسین (علیه السلام) در منی، سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)، ص 302-346.

4- برای مثال: مقتل خوارزمی، ج 1، ص 185؛ طبری، ج 7، ص218-216؛ ارشاد مفید، ص 200

زیر ساز های انسانی – تربیتی – که پیش تر گذشت – و موضع اصلاحی و راهبری خویش را در برابر نسل خویش و تاریخ بشریت و مردمان آینده، با مقدورات و امکاناتی که در اختیار دارند و شرایطی که در پیش رو دارند، به عرصهٔ ظهور و عملکرد می آورند.

عملکرد امام امام حسین (علیه السلام) و دیگر عاشورائیان در راستای تصویر آرمانی پیشنهادی شان از انسان و جامعه، می تواند در قالب الگوی عملی تبدیل وضعیت موجود تفسیری نظام واره بیابد که مجال دیگری می طلبد.

این مرور کوتاه، چارچوب تحلیل پیشنهادی بر پا خیزی عاشورا – کربلا، را به اجمال به دست داد؛ تبیین تفصیلی و تحلیلی آن را به مجال بایستهٔ خویش می گذاریم.

دو شهر (1) پیش شهر شب (2)

نماز می بردند

بیهودگی شان از تاریکی غفلت مایه می گرفت

شب پرستان

به آستانهٔ غفلت نماز می بردند

آنک

در میانهٔ شب

هفتاد و دو آفتاب

در ادامهٔ انتشار کهکشان

از روشنان مشرق عشق بر آمدند

در گذرگاه حادثه ایستادند

پیراهن خستگی را

با بلند نیزه دریدند

پیش هجوم شب

هجوم میزبانان منافق

سینه دریدند

هفتاد و دو آفتاب از ایمان

که قوام زمین

ص: 318

1- شهر مدینه، شهر مکه

2- شهر شام

در قیام شان نشسته بود

اینان به اعتماد خدا

به اعتصام خویش نماز بردند

آنک

کدام صمیمیت

به انتشار مظلومیت شمایان دست زد

که هنوز هم

طوفان از آن زمین

به ناله می گذرد

و ابر به سوگواری

بر آن سایه می اندازد

آه ای بزرگواران! یاران!

عطش نا پیدای شما را

هزار اقیانوس به تمنا نشسته است (1)

پای نوشت ها:

1) بر گرفته از گفت گوی یاران امام حسین (علیه السلام) با او در شب عاشورا که همه یک کلام گفتند: «با تو زندگی می کنیم و با تو می میریم»؛ مقاتل الطالبین، ص 82؛ سید عطاء اللّه مهاجرانی، پیام آور عاشورا، (تهران، انتشارات اطلاعات، 1371)، ص 223.

2) دربارهٔ «زمان تاریخی» برای مثال، نگاه کنید به: ژرژ گورویچ، جبر های اجتماعی یا اختیار و آزادی انسانی، ترجمهٔ حسن حبیبی (تهران، شرکت سهامی انتشار، 1358)، ص 60-3

3) آیهٔ 13 سورهٔ آل عمران گزارش گر یک حادثهٔ تاریخی است از درگیری دو دستهٔ مجاهدان راه خدا و کافران که به مغلوب شدن کافران می انجامد و آن گاه می گوید: «.... خداوند جهان هر که را بخواهد، با نصرت خود نیرو می بخشد. بی شک در این پیکار حق و باطل برای صاحبان بینش و معرفت، پل عبرت است.»

در سورۀ یوسف، آیۀ 111 آمده است که: «به یقین در داستان های پیامبران برای صاحبان خرد،

ص: 319

1- برخی تعابیر وام گرفته از زنده یاد سلمان هراتی

عبرت ها وجود دارد.»

آیهٔ 44 سورهٔ نور، نظر به اصل کلی شناخت تحول در عالم و عبرت از آن دارد که: «خداوند رحمان تاریکی شب و سپیدی روز را بر گرد زمین می چرخاند. در این زیر و رو شدن سیاهی و سپیدی، برای صاحبان بینش، گذری به سوی حق و حقیقت باز است.»

آیهٔ 26 سورهٔ نازعات دربارهٔ رویارویی موسی و فرعون و فرجام شوم نا فرمانی فرعون و کیفر پند آموز برای آخرت و دنیاست و در جمع بندی می گوید: «باشد و بخواهد راه خود را به سوی حق بگشاید.»

4) سورهٔ احزاب، آیهٔ 21.

5) مقتل ابو مخنف، ص 86

6) برای مثال ماکس وبر، اخلاق پروتستانی و روح سرمایه داری، ترجمه عبد المجید انصاری (تهران، انتشارات سمت، 1371) و یا:

.Science, Morals. Religion, I/F New York, Harcourt, brace world Rose, Ralf. 1962, Symbols Civilization

7) لطف اللّه صافی گلپایگانی: شهید آگاه

8) نعمت اللّه صالحی نجف آبادی: شهید جاوید.

9) علی شریعتی: حسین، وارث آدم.

10) مرتضی مطهری: حماسهٔ حسینی.

11) از جمله نگاه کنید به سوره های اعراف، یونس، طه، هود و انبیاء.

12) در این باره، از جمله خوب است نگاه کنید به: مرتضی مطهری نهضت های صد سالهٔ اخیر (تهران، انتشارات صدرا، 1359)؛ محمد جواد صاحبی، اندیشهٔ اصلاحی در نهضت های اسلامی (تهران، انتشارات کیهان، 1367)

13) نهج البلاغهٔ فیض، ص 407 - 406؛ عبده، ج 2، ص 19؛ و خطبهٔ 131 نهج البلاغهٔ صبحی صالح، ص 47

14) به طور خاص، نگاه کنید به تحلیل امام (علیه السلام) در هر دو سخن خویش در مستند قبلی، پیش و بعد از جملات مذکور

15) نگاه کنید به آیهٔ 88 سورهٔ هود در تبیین ماهیت دعوت اصلاح طلبانه.

ص: 320

16) بایـد نیک بنگرید در کلیت سـلوک و سـیره و زندگانی علی (علیه السـلام) و نحوهٔ گرایش ها و موضع های او در برابر وضـعیت جامعهٔ عصـر خویش و به طور خاص، در برخورد با معاویه و در نامه های به او. نک به نامهٔ جوابیهٔ امام علی (علیه السـلام) به معاویه: نهج البلاغهٔ صبحی صالح، نامهٔ 28، ص 89

17) تحف العقول، تصحیح و ترجمهٔ علی اکبر غفاری، ص 243 - 240.

18) تحف العقول، ص 172؛ بحار الانوار، ج 100 ، ص 81؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص188؛ مقتل عوالم ، ص 54

19) تاریخ طبری، ج 7، ص 240؛ محمد صادق نجمی، سخنان امام حسین (علیه السلام)، (تهران، انتشارات اسلامی، بی تا)، ص48

20) خطبهٔ حسین بن علی (علیهما السلام) در منی، سخنان امام حسین (علیه السلام)، ص 304-302.

21) محمد رضا حکیمی، علی حکیمی، محمد حکیمی، الحیاة، ج 2، ص 34، به نقل از مشکاة الانوار، ص 64

22) تتمة المنتهی، ص 91

23) تتمة المنتهی، ص 93 .

24) امام (علیه السـلام) در وصـیت نامه به برادرش محمد بن حنفیه می نویسد که: (إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِی أُمَّةِ جَدِّی)، نک به پای نوشت 18.

25) در همان نامه می نویسد: (أُرِیدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَی عَنِ الْمُنْکَرِ وَ أَسِیرَ بِسِیرَةِ جَدِّی وَ أَبِی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ)

26) در نامه به مردم کوفه: طبری، ج 7، ص 235؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص267؛ ارشاد، ص 204 .

27) خطاب به استاندار مدینه که: (مِثلی لا یُبایعُ مِثلَهُ،و لکِن نُصبحُ و تُصبِحونَ،و نَنظُرُ و تَنظُرونَ أیُّنا أحَقُّ بِالخِلافَةِ وَ البَیعَةِ)، طبری، ج 7، ص 218 - 216 .

28) کامل الزیارات، ص 75 و قریب به این مضمون اللهوف، ص 25

29) برای مثال نگاه کنید به مصـباح المنیر، دعای عرفهٔ امام حسین(علیه السلام)؛ طبری، ج 7، ص 327؛ ابن عساکر، ص211؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 287؛ ارشاد مفید، ص 233

30) برای مثال همان مأخذ.

31) اللهوف، ص 110؛ سخنان حسین بن علی (علیه السلام)، ص 300-299.

32) طبری، ج 7، ص 240

33) طبری، ج 7، ص 217-216؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 263 و 264؛ ارشاد مفید، ص 200

34) سخنان امام (علیه السلام) دربارهٔ جهان و قانون مندی هایش و جامعهٔ خویش و تاریخ خویش و پس از خود، بسیار است؛ مانند: مقتل خوارزمی، ج 2، ص 245

35) تحف العقول، ص 174؛ طبری، ج 7، ص 300.

36) ابن عساکر، ص 164؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 223

37) انساب الاشراف، ج 3، ص 185؛ طبری، ج 7، ص 324؛ ارشاد مفید، ص 232.

38) بلاغة الحسین، ص190.

39) محمد صادق نجمی، ص 155 و نیز قریب به این مضمون: اللهوف، ص 26

40) دورهٔ آثار افلاطون، ترجمهٔ محمد حسن لطفی و رضا کاویانی، رسالهٔ فایدون (جاودانی روح) (تهران، انتشارات خوارزمی، 1357)، ج 1، ص 497-489.

41) بلاغة الحسین، ص190.

42) (إِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ) آیهٔ 8 سورهٔ عادیات

43) نگاه کنید به وقعة الطّف، ص 197؛ نهایة الارب، ج 7، ص 157؛ بحار الانوار، ج 44، ص 316

44) قرآن و حدیث به تفصیل متعلق ایمان را تعریف می کنند؛ مانند: (يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الآخِرِ) (مائده - 114)، (يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ) (بقره - 3)، (يُؤْمِنُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ) (بقره-4) و مانند آن ها.

45) «هل الإیمان إلا الحب و البغض؟»، وسائل، جهاد نفس.

46) در روایت اصول کافی، باب ایمان و کفر وارد شده است که: (أنَّ الْإيمَانَ مَبْثُوثٌ عَلى لِجَوَارِحِ.) (ایمان بر تمامی وجود انسان پراکنده است).

47) این حسین است که به فرزدق از پسند و محبتش به قضای الهی می گوید [أنساب الأشراف، ج 3، ص 164] و یاوران حسین از عشق و ایمان شان به آرمان و راه و بلکه فرا تر، از عشق و ایمان شان، به کشته شدن هزار بارهٔ در راه او می گویند. [نهایة الارب، ج 7، ص 178]

48) امام (علیه السلام) در منزل شراف (در نزدیکی کوفه) پس از گذاردن نماز جماعت رو به سپاه حر و یارانش فرمود: «ای مردم! اگر شما تقوای خدا پیشه کنید و حق را بشناسید و بدانید که حق از آن کسی است، خداوند از شما خوشنود خواهد شد.» [أعلام الوری، ص 229 و 230].

49) آیهٔ 2 تا 4 سورهٔ بقره، اهل تقوا را توضیح می دهد که: «کسانی هستند که به عالم غیب و به آیین پیامبر و آیین پیامبران پیش از او ایمان دارند و جهان واپسین را به یقین باور دارند و در سلوک و رفتار شان هم نماز را بر پای می دارند و از روزی خود، در راه خدا انفاق می کنند تا نیاز نیازمندان را مرتفع سازند.»

و نیز آیهٔ 97 سورهٔ نحل که: «هر کس از زنان و مردان کار نیک و عمل صالح انجام دهد؛ با این شرط که مؤمن بوده باشد، زندگی پاکیزه و خوبی به او عطا می نماییم.»

50) نگاه کنید به بسیاری سخنان امام و سلوک یاران او مانند این که: «من تا خود را شناخته ام، لب به دروغ نگشوده ام ...» [الارشاد، ج 2، ص 100؛ تاریخ الأمم و الملوک، ج 4، ص23] و بسیاری نمونه های دیگر که گزارش گر صلابت و صبوری و فتوت و زهد و.... آنان است.

51) لواعج الأشجان، ص 302 و نیز نک به پای نوشت 18.

52) الاغانی، ج16، ص 147.

53) الاغانی، ج 16، ص 149 و 150 ؛ ادب الطف، ج 1، ص61.

54) بحار، ج44، ص190.

55) اللهوف، ص 110؛ سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)، ص 300-299.

56) همان مأخذ و نیز اللهوف، ص 41 :«شب عاشورا از هر خیمه ای صدای نماز و دعا بلند بود، مثل صدای امواج زنبور های عسل در کندو.»

57) (يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ) (فرقان-70)

58) مقتل ابو مخنف، ص72-74.

59) انساب الاشراف، ج 3، ص 164

60) نک به پای نوشت 26

61) برای مثال نگاه کنید به بلاغة الحسین، ص 190 ، دربارهٔ نفس انسانی و دنیا و آخرت و نیز مقتل خوارزمی، ج 1، ص253، در همین باره.

62) برای مثال علامه حلی در مبحث هدنه از کتاب منتهی الطلب و تذکرة الفقها و یا محقق

ص: 323

حلی ذیـل همین بحث در کتـاب جـامع المقاصـد فی شـرح القواعـد و نیز امـام راحـل در مبحث امر به معروف و نهی از منکر در تحریر الوسیله، ج 1، ص 472

63) برای مثال فراز های بسیاری از عناصر ارزشی در حوزهٔ پیوند های اجتماعی را می توان در گفت گو های شب عاشورا میان امام حسین (علیه السلام) و یارانش و نیز سلوک یاران امام در روز عاشورا دریافت، نگاه کنید به وقعة الطف، ص 199؛ نهایة الارب، ج 7، ص 177 و 178؛ تاریخ الامم و الملوک، ج 4، ص 318 ، الارشاد، ج 2، ص 93 و 94؛ اعلام الوری، ص 235

64) مانند مباحث هدنه، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر و....

65) این قبیل واژگان جامعه شناختی در هر فرازی از سخنان امام حسین (علیه السلام) و زینب کبری (سلام اللّه علیها) حضور دارند

66) تصـدیقات نظری یاد شـده در مباحث شـناختی و کلامی قابل اسـتنباط از تعالیم عاشورا فهرست شـده انـد که نمونه های آن پیش تر گذشت

67) از جمله نگاه کنیـد: احمد آکوچکیان، به سوی یک نظریهٔ دین شـناختی توسـعه در مجموعه مقالات کنفرانس برنامه ریزی و توسـعه، سال 74

68) نک به همان مأخذ در فرازی از کلام امام حسـین (علیه السـلام) در شب عاشورا این تعبیر وجود دارد: «خداوندا ترا سـتایش می کنم که... به ما تفقه در دین ارزانی داشتی.» [نک به پای نوشت 63]

69) مسـتندات فهرست یاد شده بسـیارند مانند: مقتل خوارزمی، ج 1، ص253؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 188 ؛ مقتل الحسین، ص 297

70) برای مثال: اللهوف، ص 20؛ مثیر الاحزان، ص 10؛ مقتل عوالم، ص 53؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 185

71) برای مثـال: طبری، ج 7، ص 300؛ کامل ابن اثیر، ج 3، ص 280؛ مقتل خوارزمی، ج 1، ص 234 ؛ انساب الاشراف، ج 3، ص 171.

72) نک به پای نوشت 67

73) برای مثال نک به پای نوشت 71

74) برای مثال همان مأخذ و نیز سخنان حسین بن علی(علیهما السلام)، ص 304-302.

75) خطبهٔ امام حسین (علیه السلام) در منی، سخنان حسین بن علی (علیهما السلام)، ص 302-346.

76) برای مثال: مقتل خوارزمی، ج 1، ص 185؛ طبری، ج 7، ص218-216؛ ارشاد مفید،

ص 200.

77) شهر مدینه، شهر مکه

78) شهر شام

79) برخی تعابیر وام گرفته از زنده یاد سلمان هراتی

ص: 325

قیام جاودانه*: محمد رضا حکیمی

*قیام جاودانه (1) : محمد رضا حکیمی

سر آغاز

اشاره

یکی از نشانه های بسیار سترگ رسالت های بزرگ، جدا سازی «حق» از «باطل» است، در همهٔ نمود های حق و همهٔ نمود های باطل هنگامی که بنا بر زمینه ها و علّت هایی حق پوشیده گشت، و اموری به نام «حق» خود را عرضه داشت، و کسانی با بهره جویی از این نام پیش افتادند، همواره نیروی حق کنار می رود و جولان باطل می گسترد. و اگر حق از پایگاه عظیم و خورشیدی خویش فرو افکنده شد، و باطل میدان دار گشت، برای زندگی و انسان چه ارزشی بر جای خواهد ماند؟

این جاست که رسالت داران بزرگ، و خورشید سازان قرون و اعصار آرام نمی گیرند، و برای زدودن سیاهی های باطل به پا می خیزند، تا فروغ دامن گستر حق دوباره جان گیرد و بر پهنه های زیست انسانی بتابد، و خرد ها را روشن سازد، و جان ها را زنده کند، و حیات حیوانی و منحط را به حیات انسانی و متعالی بدل سازد.

از آغاز سلطنت اموی در دمشق، همه گونه زمینه سازی فراهم آمد - به جز آن چه امویان از آن پیش کرده بودند که در تاریخ معروف است - تا حق از پایگاه عظیم خود فرو افتد، و فروغ آن نابود گردد، و باطل میدان دار و حاکم باشد، جاهلیّت باز گردد و «حزب اموی» پیروز شود. به خلافت رسیدن یزید (با کوشش های مزوّرانه، و تهدید ها و تطمیع های دربار اموی دمشق، و به شهادت رساندن بزرگان اسلام، و چه بسا دخالت مرموز ایادی دربار بیزانس، دشمنان قسم خوردهٔ اسلام و قرآن)، بزرگ ترین دلیل وقوع این فاجعهٔ بزرگ بود، یعنی فرو افکندن حق و نشاندن باطل به جای آن، محو اسلام قرآنی و باز گرداندن جاهلیّت سفیانی...

1- نوشته ای که اینک در پیش روی شماست فراز هایی برگزیده از رسالهٔ بلند در آستانه نشری از استاد، با نام قیام جاودانه می باشد که با اجازهٔ ایشان از آن بر گرفته شده و در این جا آورده می شود.

در تاریخ بشر هیچ گاه فاجعه ای به این عظمت رخ نداده بود، که کسی مانند یزید پسر معاویه، در جای کسی مانند پیامبر آخر الزّمان و آورندهٔ قرآن، حضرت محمّد بن عبد اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بنشیند، و به نام خلیفه و جانشین پیامبر خدا و نمایندهٔ «نظام قرآنی» و مجری احکام قرآن بر مردم حکم راند و سرنوشت اسلام و مسلمانان را تعیین کند؛ موجودی پست و بی مقدار، در جای بزرگ ترین انسان کامل سده ها و اعصار، اسیری در دست شیطان، در جای تلاوت گر آیات قرآن و فریاد گر توحید و عدل و احسان، نقطهٔ سیاهی سراسر پستی و تباهی، در جای خورشید فروغ گستر آفاق تعالی و آگاهی، خمیره ای از ضلال جاهلیّت، در جای اشعّهٔ زلال هدایت... و روشن است که پیامد این سقوط بزرگ چیست: از میان رفتن همهٔ آثار تربیت قرآنی و شیوع یافتن همهٔ اوضاع منحطّ جاهلی.

و در چنان هنگامه ای - هنگامهٔ زوال ارزش ها و افول آثار جهاد ها و شهادت ها - چه جای زندگی و سکوت بود، در آن تباهستان تباهی زار حاکمیّت یزیدی، و فجور و انحطاط و نیرنگ اشرافیّت مشرک جاهلی... که «لَعِبَتْ هاشمُ بالمُلک...» را در گوش ها می خواندند...؟! و آیا آن چه کس بود که می بایست پرچم خورشید را بر افرازد، و قلّه های کهکشان قرآنی را پرتو افشان سازد، آیا حسین (علیه السلام) زنده باشد و اسلام مرده؟ آیا پسر علی و فاطمه (علیهما السلام) جان داشته باشد و قرآن به صورت جسمی بی جان در آمده؟ این چگونه ممکن است؟ عالم مصری، شیخ محمّد محمّد مدنی درست می گوید که فریادی از درون، هماره حسین (علیه السلام) را مخاطب قرار می داد که: «ای فرزند پیامبر! تو مرد میدان این مبارزه ای!».

و آن امام شهیدان خود چنین می گفت:

(إِنِّي لا أَرَى الْمَوْتَ إِلا سَعَادَةً، وَلا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلّا بَرَماً) (1)

من اکنون خوش بختی را در مرگ می بینم، و از زندگی با این ستم گران به تنگ آمده ام.

و می گفت:

(اللّهُمَّ، إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ ما كانَ مِنّا تَنافُساً في سُلْطان، وَلاَ الِتماساً مِنْ فُضُولِ الحُطامِ؛ وَلكِنْ لِنُرِيَ المَعالِمَ مِنْ دينِكَ، وَ نُظْهِرَ الإصْلاحَ في بِلادِكَ، وَ يَأمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبادِكَ ...) (2)

خداوندا! تو خود می دانی که قیام ما برای آن نیست که به حکومتی برسیم یا چیزی از مال و متاع دنیا به چنگ آوریم، بلکه ما می خواهیم راه روشن دین تو را به همگان نشان دهیم، و شهر ها و آبادی ها را از چنگ فساد رها سازیم، تا مظلومان ستم کش نجات یابند و ...

پس رسالت جدا سازی حق از باطل و عدل از ظلم به منظور پایداری حق و عدل و نابودی

1- «تُحَفُ العُقول»، ص 176 (چاپ بیروت).

2- «تحف العقول»، ص 172

باطل و ظلم – همواره – رسالتی عظیم است، و عاشورای عظیم تجلّی تامّ ادای این رسالت است. به هر انـدازه فاجعـهٔ قرار گرفتن یزیـد در جای حضرت محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بزرگ است، و ظلمات آفرین، و جاهلیت زنده کن، به همان اندازه حرکت بیداری آفرین عاشورا بزرگ است... عاشورا دست بلندی است که از افق شهادت کربلا بر آمد، و تا قلّهٔ خورشید فرا رفت، و تا همارهٔ تاریخ بر فراز ماند، و سیاهی های جاهلیّتِ از نو جان یافته را – در همهٔ ابعاد الحاد و ظلم و فجور و ضلالت و بی خبری – از چهرهٔ خورشید اسلام و قرآن فرو شست. عـاشورا فریادی است که برای همیشه خواب غفلت را از سـر های شور گستران آبادی ها و افق ها بیرون کرد. عاشورا برای همیشـه حق را از باطل جدا ساخت، تا دیگر یزیدیان عصـر ها نتوانند، با پوشـش اسلام، جاهلیّت را زنده سازند، چه جاهلیّت کهن و چه جاهلیّت نو.

فصل اوّل: عاشورا و جهان اسلام

1- حرکت انقلابی عاشورا

ما مسـلمانان برای ساختن جامعه های خویش و محتوا بخشـیدن به حرکت های خود سر مشق هایی بسیار داریم. «قرآن کریم» که داستان انقلاب هـای انبیـایی را نقـل کرده است برای همین منظور است (بر هم زدن جامعـهٔ نـا سالم، و فرو افکنـدن نظام نا سالم و ساختن نظام سالم). و هم چنین است:

– سیرهٔ انقلابی پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در برابر اشرافیّت قریش و سرمایه داری جاهلیّت؛

– حکومت علی (علیه السلام) و منشور های آفتاب سان «نهج البلاغه»؛

– خُطَب فاطمیّه در دفاع از آرمان «حکومت قرآنی».

این ها همه می تواننـد برای هر حرکتی و انقلابی سـر مشق هایی سازنده و تعیین کننده باشـند؛ بلکه تحقّق راستین یک انقلاب اسـلامی به همین است که تعالیم و روش ها و سیره هایی که یاد شد، در آن تحقّق یابد و به ثمر برسد.

یکی دیگر از سـر مشق های بسـیار مهم، در راه شکل دادن به یک انقلاب راستین، محتوای حرکت عاشورای حسینی است به شرط «تبیین درست». آگاهان بی غرض به خوبی می دانند که این حرکت خونین و تکان دهنده، که همواره کاخ های سـتم را لرزانده، و جان ها را بیدار ساخته، و آبادی ها را به خود آورده، و ارزش های فراموش گشته را از نو زنده کرده است، یک انقلاب سریع و پویا بود که فاصلهٔ «عبادت» را در «مکّه» و «شـهادت» را در «کربلا» حـذف کرد، و نشان داد که خـدا هنگامی به درستی عبادت می شود که عدالت برقرار باشد، با سـتم کاران مبارزه شود، و از ستم دیدگان حمایت به عمل

آیـد، و عـدالت هنگامی درست عملی می گردد که ایمان به خـدا در کار باشـد و به قصد پرسـتش خدا تحقّق یابد. عاشورا نقطهٔ پیوند میان «توحید» و «عدل» است، یعنی بازتاب فریاد پیامبران:

(ان اعبدوا اللّه... و اوفوا الکیل و المیزان)

«خدای را بپرستید... و عدالت اقتصادی را بر پای دارید».

عاشورا، حضور مجـدّد آدم و نوح و ابراهیم و اسـماعیل و موسـی و عیسـی - علی نبیّنا و آله و علیهمُ السّلام - است در قلـهٔ فریاد گری و هدایت. این که حسـین (علیه السلام) را وارث آدم (علیه السلام) می خوانیم و زیارت «وارث» را با سلام به آن پیامبران الهی آغاز می کنیم برای همین است، یعنی نقطهٔ اتّصال همهٔ حرکت های الهی و انقلاب های خدایی، به صورت تجسّم دوبارهٔ:

- آدم (علیه السلام) و

- نوح (علیه السلام) و

- ابراهیم (علیه السلام) و

- اسماعیل (علیه السلام) و

- موسی (علیه السلام) و

- عیسی (علیه السلام) و

- محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و

- علی (علیه السلام) و

- فاطمه (سلام اللّه علیها) و

امام حسن (علیه السلام)

در لحظه های خورشیدی عاشورا و واقعیّت سرشار کربلا...

2- عاشورا، مشعل جاوید

حرکت عاشورا یک حرکت قرآنی (انقلابی) است، حرکتی که فرزند متّقی و رشـید و آگاه پیامبر (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم)، در راه زنده کردن قرآن و فعّال ساختن ارزش های فراموش شـدهٔ اسـلام آن را پدیـد آورد. این حرکت نخست با در خواست فراوان و اصـرار آمیز جمع بسـیاری از مسـلمانان، و برخی از مبارزان آگاه متعهّد و با سابقه آغاز گشت، و پس از حوادثی که پیش آمـد، و بعـد از تذکّر های بسـیار و سخنرانی های فراوان در جهت بیدار کردن سـپاه اموی کوفه و شام و نپذیرفتن آنان سخن حق و عدل را، کار به درگیری و جنگ کشید. و در

این هنگام امام حسین (علیه السلام) و یاران او، با کمال شهامت و آزادگی و

ص: 330

استقامت و فداکاری، در دفاعی مقدّس از مرز های دین توحید و عدل، با ایمانی ژرف و حماسه آفرینی هایی شگرف، به آستان شهادت سر نهادند، و در راه بقای دین خدا جان دادند، و تجلی آیین محمّدی را جاودان ساختند.

بدین گونه عاشورا... نشان بزرگ افتخار است که تاریخ آن را به سینهٔ اسلام آویخته است... و مشعل جاوید هدایت است که تاریخ آن را بر سر راه فرزندان اسلام قرار داده است. و این فرزندان اسلام ند در همهٔ سر زمین های اسلامی و در همهٔ زمان ها، که باید آن را زنده بدارند و مراسم عاشورا را - با یاد کرد همارهٔ اهداف والای آن - برگزار کنند. و از مکتب انسان ساز و مجاهد پرور عاشورا پیوسته بهره مند گردد.

حسین (علیه السلام) فرزند پیغمبر اسلام است، با آن همه احادیث و سخنان که شیعه و سنّی دربارهٔ او از پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل کرده اند. بنابراین، چگونه مسلمانان جهان حاضرند از یاد شهادت نور چشم پیامبر خود، که در راه حفظ دین و پایداری آیین آنان شهید گشته است، و خود و خاندان خود را آن گونه فدای دین کرده است، غفلت کنند، چگونه؟... و چگونه غیرت و شرف و شهامت و انسانیّت و اسلامیّت آنان اجازه می دهد که از کنار این حادثهٔ بزرگ به سادگی بگذرند، چگونه؟... و چگونه ارادت و محبّت شان به پیامبر خدا، محمّد مصطفی (صلی اللّه علیه و آله و سلم)، می گذارد که این خون مقدس را فراموش کنند، چگونه؟...

3- عدالت و عاشورا در تأکید های پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم)

پیامبر بزرگوار (صلی اللّه علیه و آله و سلم) دربارهٔ چیز هایی بسیار به سختی تأکید فرموده و آن ها را یاد آور شده است، عدالت و «عاشورا» از جمله این تأکید هایند.

- اجرای عدالت

وای، که تا چه اندازه در این باره تأکید کرده اند، به طوری که دین اسلام، دین «توحید و عدل» خوانده شده است، عدل به همهٔ معانی و در همهٔ مصداق های آن. همهٔ مسلمانان خدای متعال را «عادل» می دانند، پس او چگونه به ظلم راضی است؟ هرگز چنین نیست. عدل جزء ذات دین است. و همین عدل است که پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) فرموده است:

«یک ساعت اجرای عدالت بهتر است از هفتاد سال عبادت، شبانه روز نماز و روزه». (1)

و خوش بختانه برای فهمیدن معنای «عدل» نیازی به کسی و تعریفی و فلسفه ای نداریم، زیرا از امامان معصوم (علیهم السلام) در این باره صریح ترین بیان، در معتبر ترین کتاب آمده است. شیخ بزرگوار کلینی، از

1- «بحار الأنوار» ج 72، ص 352 (چاپ بیروت)، از کتاب «جامع الاخبار».

حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) نقل کرده است که فرمود:

«اگر در میان مردم به عدالت رفتار شود، همه بی نیاز خواهند گشت». (1)

پس عـدالت اجتماعی و اقتصادی یعنی رسـیدن به زنـدگی منهای فقر. پس هر جا فقر است عدل نیست. و هر جا عدل نیست توحید نیز - چنان که باید - نیست.

- عاشورا...

پیامبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) دربارهٔ عاشورا - قبل از وقوع حادثه - سـخن گفته است، و تأثیر حیاتی آن را در سرنوشت اسلام یاد آور شده است. در این باره نیز عالمان سنّی و شیعه احادیث متعدّد نقل کرده اند، و هم چنین دربارهٔ موقعیّت حضرت امام حسین (علیه السلام). (2)

یکی از این احادیث، حدیث معروف (حسـینُ مِنّي و أنّا مِن حسین) است، یعنی «حسین از من است و من از حسینم»، و این معنی بسیار عظیم است و بسیار مهم، (3) و اشاره دارد به حقیقت استثنایی «عاشورا» در تاریخ اسلام.

4- شهادت، نفی است و اثبات (نه و آری)

و اما حدیث مذکور (حسـین مِنّي...) حکمت آن بسیار روشن است، زیرا که شهادت حضرت امام حسین (علیه السلام)، با آن چگونگی، دو معنی داشت:

1- نفی آن چه به نام اسلام مطرح بود.

2- اثبات آن چه از اسلام فراموش گشته و انکار شده بود. (4)

و این هر دو با هم، یعنی احیای اسلام. در حکومت کسی چون یزید بن معاویه اسلام محو گشته بود. و ضدّ اسلام به نام اسلام مطرح بود. دین توحید و عدل به نظامی طاغوتی و اشـرافی منش (مانند دوران ابو سـفیان و بنی امیّه در عهد جاهلیت)، بدل گشته بود، به جای توحید و عدل انکار وحی بود و نشـر ظلم... (5) و این بود که عـاشورا دنبالهٔ «جنگ بَـدر» بود، یعنی جهاد با جاهلیّتِ از نو زنـده گشـته، جاهلیّتِ سلطنت اموی به نام خلافت اسلامی.

و از این جاست که در زیارت سردار رشید عاشورا و پرچم دار سپاه قرآن، یعنی حضرت ابو الفضل العباس (علیه السلام) آمده است:

(أُشْهِدُ اللّهَ: أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى بِهِ البَدْرِيُّون)

«من خدا را گواه می گیرم که تو - ای شهید بزرگوار - همان راهی را رفتی که شهیدان جنگ «بَدر» (در رکاب پیامبر خدا) رفتند.»

1- «کافی» ج 3، ص 568

2- به کتاب «سیرتُنا و سنّتُنا سیرةُ نبیِّنا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و سنّتُه»، تألیف علاّمهٔ مجاهد امینی (صاحب «الغدیر») مراجعه کنید.

3- برای اطلاع از اسناد و مدارک و تبیین محتوای این حدیث نبوی عظیم، رجوع کنید به «یاد نامهٔ علاّمهٔ امینی»، مقالهٔ چهاردهم، از استاد محمّد باقر بهبودی، چاپ سوم، تهران، مؤسّسهٔ انجام کتاب (1361 ش)؛ نیز رجوع کنید به مقالهٔ بسیار خوب استاد شیخ محمد جواد مغنیهٔ لبنانی، زیر عنوان «الشّیعة و یومُ عاشوراء»، در مجلهٔ «رسالة الإسلام»، شمارهٔ سوم، سال یازدهم (محرم 1379 ق)، ص 261 - 265، چاپ افست جدید، به وسیلهٔ «بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی» و «مجمع التّقریب بین المذاهب الإسلامیّة»، مشهد (1411 ق).

4- کلمهٔ «توحید» و شهادت دادن به اسلام یعنی: «لا إله إلاّ اللّه» نیز همین گونه است: نفی است و اثبات؛ و سعادت انسان و نجات بشریّت در گرو همین نفی و اثبات است، نفی شرک و ظلم، اثبات توحید و عدل.

5- «لَعِبَت هاشمُ بالمُلک و لا...» «لَیْتَ أشیاخي بِبَدْرٍ شَهِدوُا...»، از اشعار و سخنان یزید، کتاب «تتمّةُ المُنتهی» ملاحظه شود، هم چنین مدارک تاریخی قدیم.

آری، جنایات بنی امیّه و پس از آنان بنی عبّاس در تاریخ اسلام معروف است. اگر تاریخ بر همان منوال می گذشت و عاشورایی پدید نمی آمد، و سپس مجاهدات و جان فشانی هایی که دیگر امامان و فرزندان شان (سادات حسنی و سادات حسینی) کردند نمی بود، امروز چه بسا اسمی از اسلام و قرآن و نماز و قبله و حج و جهاد نبود. پس عاشورا به گردن همهٔ مسلمانان - چه سنّی و چه شیعه- حقّی بزرگ دارد، حقّی به عظمت بقای اسلام و قرآن، و بر قراری قبله و نماز، و ادامهٔ حج و جهاد....

این است که این یک تکلیف سترگ و ژرف اسلامی است که مسلمانان بدانند که خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آن همه مصائب سنگین را که در طول زمانی دو قرن و نیم، و سپس فرزندان شان در طول قرن ها و سده ها تحمّل کردند برای چه بود. آن همه مصائب که تحمّل کردند، و خود و فرزندان و خاندان و حتی کودکان شیر خوار خود را در راه اسلام دادند، و در یک دورهٔ طولانی 250 ساله، نسل اندر نسل شان در مبارزه و شهادت و رنج و اسارت و زندان و شکنجه و تبعید و محرومیّت به سر بردند، و پس از واقعهٔ بزرگ کربلا، واقعهٔ شهادت علیّ بن محمّد (فرزند امام محمّد باقر (علیه السلام)) و یارانش در «مشهد اَردَهال»، و شهادت زید بن علیّ بن الحسین (علیه السلام) و یارانش در «کوفه»، و شهادت حسین بن علیّ حسنی و یارانش در «فَخّ» (نزدیک مکّه) و سپس واقعه ها و شهادت های دیگر، و زندان ها و شکنجه های دیگر که پیش آمد... این ها همه برای این بود که دین خدا باقی بماند و مشعل جاوید هدایت فرو نیفتد، و به دست آیندگان برسد، و انسان ها در هر عصر و نسل بتوانند از فروغ هدایت بهره گیرند، و کتاب خدا را در دسترس داشته باشند، و به آیین محمدی بگروند، و ارزش های الهی و معیار های

سعادت و نجات را بشناسند. و هم اکنون همین اندازه از میراث دین که به ما و نسل های ما رسیده است از برکت مجاهدات و مبارزات خاندان پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است و مصیبت های بزرگی که دیدند و رنج های توان فرسایی که پذیرا شدند. و اگر جز این بود امروز دین نبود؛ از امثال یزید بن معاویه و متوکّل عباسی دینی بر جای نمی ماند.

بدین گونه یاد آن مصیبت ها و مجاهدت ها از نظر حق شناسی ضروری، و از نظر ساختن انسان متعهّد و جامعهٔ با رسالت وظیفه است.

به خوبی روشن است که مقصود اصلی، حفظ دین خدا، و بیداری مردم، و مبارزه با ظلم و ستم و استواری معالم قرآن است. (1) و زنده کردن آن مصیبت ها و تجسّم بخشیدن به آن حماسه ها، همواره باید در همین جهت قرار داشته باشد، یعنی در جهت هوشیاری مردم و بیداری افکار، نه در جهت تخدیر اذهان و تسلیم نفوس در برابر طاغوتان و طاغوتیان سیاسی و اقتصادی.

1- (لنُرِیَ المعالِمَ من دینک، و نُظْهِرَ الإصلاحَ فی بلادِکَ، و یأمنَ المظلُومونَ مِنْ عبادِکَ، و یُعْمَلَ بفرائِضِکَ و سُنَنِکَ و أحکامِکَ) «خداوندا! تو می دانی که ما برای این قیام کردیم تا ... معالم (نشانه های برجستهٔ) دین تو را (که ستم گران بی ایمان پوشانده اند)، در پیش دید ها نهیم، و شهر ها را (که ظالمان غرق در فساد کرده اند) اصلاح کنیم، تا بندگان مظلوم تو نجات یابند، و همهٔ احکام دین تو مورد عمل قرار گیرد.» از سخنان حضرت امام حسین (علیه السلام) «تحف العقول» ص 172 در سر آغاز نیز به این سخنان اشاره شد.

فصل دوّم: عاشورا و انسان نو

1- عاشورا و بقای اسلام

امام حسین (علیه السلام) بر همهٔ انسان های پس از خود تا آخر تاریخ و بر همهٔ بشریّت و تمدّن های پس از خود حق دارد، و همه - هر کدام به گونه ای - مرهون و مدیون اویند؛ زیرا اگر امام حسین (علیه السلام) نبود عاشورا نبود، و اگر عاشورا نبود اسلام نمی ماند، و اگر اسلام نمانده بود تمدّن اسلامی پدید نمی آمد تا مایهٔ اصلی تمدّن ها و پیشرفت های بعدی و ظهور رنسانس در غرب بشود؛ و در آن صورت این تمدّن کنونی وجود نداشت.

آیا با وجود حکومت هایی سفّاک و بی اعتماد و تابع جاهلیّت، که اصل وحی الهی و نبوت محمدی را منکر بودند، مانند حکومت یزید و ولید بن یزید بن عبد الملک... اسلام بر جای می ماند، و به سدهٔ چهارم و پنجم می رسید، و آن تمدّن شکوفا و سترگ پدید می آمد، و آن علم و فرهنگ و ادبیّات و اخلاق و حقوق و طب و شیمی و صنعت و فیزیک و ریاضیّات و تکنیک... سامان می یافت تا به تدریج به دست غربیان افتد و تمدّن کنونی آنان را پایه ریزی کند، و آنان را به آستانهٔ «رنسانس» برساند، و از ظلمات و جهل و عقب ماندگی قرون وسطی رهایی بخشد؟ و این ها همه در تاریخ مسلّم است. (1)

در این جا برای جوانان و کسانی که به متون تواریخ مراجعه ای ندارند، و کم کم از شناختن واقعیّات آن روزگار (و احوال و اوضاع دوران سلطنت اموی و اهداف امویان) دور شده اند، خوب است خلاصه ای آورده شود. فرزندان امیّه که خلافت اسلامی را تصاحب کردند، و با تفکّر و عقیدهٔ وصایت و امامت (و این که پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم)، خود جانشین و وصی داشته است و آن وصی را به عنوان پیشوای مسلمانان، پس از خود به امر خداوند متعال معرّفی کرده است، تا جامعهٔ اسلامی را بر اساس ملاک های قرآنی بسازد، و خود عالم به قرآن و عامل به قرآن باشد)، به شدّت مبارزه می کردند، در این راه خون ها ریختند و جنایت ها کردند، که یکی از آن ها واقعهٔ کربلاست. هدف اصلی شان محو اسلام و از میان بردن قرآن و حذف کامل دین خدا و نام محمّد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بود از صحنهٔ زندگی، و باز گرداندن مردم به دوران جاهلیّت.

در این باره به اندازهٔ یک کتاب چند جلدی مدرک و سند در تواریخ و مدارک اسلامی وجود دارد که نمی توان اکنون آن ها را مطرح ساخت. در این جا به چندین اشاره و مطلب کوتاه بسنده می کنیم و

1- در این باره، یعنی مدیون بودن علم و تمدّن جدید به اسلام و مسلمین مقاله ها، رساله ها و کتاب های فراوانی نوشته شده است، و شمار قابل توجهّی به دست خود محققان و مورخان غربی رجوع کنید به «دانش مسلمین» و کتاب نامهٔ پایان آن (ص 367 - 385)، که در این بخش، 150 کتاب و مقاله در این خصوص معرّفی شده است.

همان ها واقعیّات را تا حدودی می نمایاند:

رئیس بنی امیّه ابو سفیان بود. معروف است که وی روزی خطاب به افراد قبیلهٔ خود چنین گفت:

(یا بَنی أُمیّة! تَلَقّفوها تَلَقُّفَ الکُرَة) (1)

«ای فرزندان امیّه! با خلافت اسلامی مانند توپ، بازی کنید و آن را (در میان خود نگاه دارید و) به یک دیگر پاس دهید.»

این جملهٔ ابو سفیان در تاریخ معروف است. و می بینید که اصلاً، سخن از دین و خدا و معاد و عقیده و تعهّد و عدالت و حق و انسانیّت در کار نیست، بلکه سخن از فرصت طلبی است که حال که دسترسی به خلافت اسلامی (و نشستن در جای آورندهٔ وحی) پیدا کرده اید و بر مسلمانان و سرزمین های اسلام استیلا یافته اید، آن را همواره در میان خود بچرخانید و نگذارید از دست شما خارج گردد.

ابو سفیان در اواخر عمر نا بینا شده بود. ابن عبّاس می گوید:

به خدا سوگند ابو سفیان یک منافق بود و به ظاهر اظهار مسلمانی می کرد. روزی در محفلی که ابو سفیان - در روزگار نا بینایی - در آن جا بود. علی (علیه السلام) نیز حاضر بود. در آن هنگام مؤذّن شروع کرد به اذان گفتن، تا رسید به جملهٔ «أشهَدُ أنّ محمّداً رسولُ اللّه»، ابو سفیان گفت: «در مجلس، کسِ غیری هست؟» یکی از حاضران گفت: «نه!» ابو سفیان گفت: «ببیند، این هاشمی (یعنی حضرت محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم)) اسم خود را در کجا قرار داد و چگونه بالا برد.» علی (علیه السلام) فرمود: «خدا چشمان تو را در مصیبت بگریاند، خداوند اسم او را بالا برد، چنان که خود فرموده است:

(وَ رَفَعْنَا لَکَ ذِکْرَک)

«ما نام و آوازهٔ تو را بلند کردیم.»

ابو سفیان گفت: «خدا چشمان کسی را در مصیبت بگریاند که به من گفت: در مجلس کس غیری نیست.» (2)

از این نقل های تاریخی و مستند دربارهٔ ابو سفیان بسیار است. (3) اصل کیفیّت مسلمان شدنش نیز دلیل بر عدم اعتقاد اوست که باز معروف است. و اما فرزندش معاویه، کسی است که با امیر المؤمنین (علیه السلام) -که پس از عثمان حتی به قول اهل سنّت نیز خلیفه بود و اطاعتش واجب بود - آن گونه جنگید، و پس از شهادت آن امام به دست ابن مُلجَم مُرادی اظهار شادمانی کرد، چه بسیار از بزرگان شیعه را (که همه از بزرگان اسلام و از عابدان و پرهیزگاران بودند مانند «حُجر بن عَدی») به

1- «سفینة البحار» ج 1، ص 633

2- همان مأخذ.

3- «الغدیر» ج 3، ص 249 - 254 دیده شود؛ نیز : ج 10، ص 80-84.

شهادت رسانید... (1) و نور چشم پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و حجّت خدا، و پشتوانهٔ عظیم ارزش های اسلامی، امام حسن مجتبی (علیه السلام) را با سمّ شهید کرد؛ و سر انجام مثل یزید کسی را بر مسلمانان - به نام خلیفه جانشین پیامبر خدا - مسلّط ساخت. و همین اقدام بس است برای روشن ساختن ماهیّت او و اهداف او، به عنوان یکی از چند چهرهٔ شاخص بنی امیّه.

و آیا کافی نیست برای ویران کردن بنیاد اسلام که کسی مانند یزید خلیفه شود؟ آیا معاویه فرزند خود را نمی شناخت؟ (2) آیا با وجود اشخاص بزرگ و متعهّدی در میان امّت، که پاره ای خود از اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بودند و پیامبر اکرم را درک کرده بودند - صرف نظر از حضرت امام حسین (علیه السلام) - درست بود که معاویه آن همه جنایت مرتکب شود (از جمله شهید کردن امام حسن مجتبی (علیه السلام)، و کشتن حجر بن عدی، و کشتن بسیاری دیگر از بزرگان صحابه و شیعه)، تا برای مثل یزید کسی از مسلمانان بیعت بگیرد؟ و آیا چرا «اصل شوری» را زیر پا گذاشت؟ آیا در واقع او به چه چیز معتقد بود و به چه چیز متعهّد؟

مورّخان معتبر نقل کرده اند که حسن بصری می گفته است:

«معاویه چهار کار کرد، که تنها یکی از آن ها بس است که او را به هلاکت ابدی برساند:

1- مسلّط شدن بر امّت اسلام بر فرصت طلبی، به کمک اشخاصی سبک سر و بی شخصیّت و اختصاص دادن حکومت به خود، بدون مشورت و نظر خواهی از مردم، با این که هنوز، جمعی از اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و صاحبان فضیلت در میان مردم بودند؛

2- به خلافت رساند فرزندش یزید، آن می گسار باده پرست فاجر فاسد (تعبیر های حسن بصری)؛

3- زیاد بن ابیه (زنا زاده) را فرزند پدر خویش قرار دادن، بر خلاف سخن پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) که فرموده بود: «فرزند از آنِ زنا شویی شرعی است، و جزای نابکار سنگ است».

4- کشتن حُجر بن عدی؛ وای بر معاویه از کشتن حُجر و یاران حُجر.» (این جمله را دو بار گفته است). (3)

امّا یزید بن معاویه، تأمّلی کوتاه در گفته ها و اعمال او - و گفته های بزرگان تاریخ اسلام دربارهٔ او - کافی است که مقاصد او را روشن کند. او در سخنان و اشعار چندی که از وی نقل شده است، دین و وحی و قرآن را انکار کرده است. و اما در عمل، چه از این بالا تر که پسر پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را شهید کند، و سر بریدهٔ او را در طشت طلا گذارد، و بر لبان او چوب بزند، و خاندان پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را آن گونه

1- جمعی از کسانی را که معاویه به جرم محبّت علی (علیه السلام) و پیروی از آن امام کشت، از اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بودند. شرحی مستند از این جنایات عجیب را در کتاب «الغدیر» ج 11 ملاحظه کنید.

2- خوب هم می شناخت. او در نامه ای که به مناسبتی به پسر خود یزید نوشته است، وی را به عنوان فردی می گسار، تارک نماز، دارای عیوب، مرتکب گناهان، بی شرم و بی شخصیت یاد کرده است. «صُبحُ الأعشی» ج 6، ص 387؛ «الغدیر» ج 10، ص 256

3- «تاریخ ابن عساکر دمشقی» ج 2، ص281؛ «تاریخ طبری» ج 6، ص157؛ «کامل ابن اثیر»، ج 4، ص 209؛ «تاریخ ابن کُثیر»، ج

8، ص 130؛ «محاضـرات راغب اصفهانی»، ج 2، ص 214؛ «النّجومُ الزّاهرة» ج 1، ص 141 - مآخـذ در «الغدیر» ج 10، ص225.
برای شناخت مستند این عنصر اموی به جلد دهم و یازدهم «الغدیر» و بحث های بسیار مهم، و اسناد و مدارک فراوان آن ها مراجعه کنید.

اسیر کند و در شهر ها و بیابان ها بگرداند؟ آیا چنین کسی به این پیامبر و این دین و این قرآن اعتقاد دارد؟ و حافظ دین و قرآن خواهد بود؟

و یزید همان کسی است که جمعی از لشکر او، به دستور او، مردم مدینه را قتل عام کردند، و سپس به غارت شهر پرداختند، و اموال و زنان اهل مدینه را تا سه روز بر خود مباح ساختند، و لشکر فاسد یزید - که مانند خود او بودند - به اعمال منافی عفت دست یازیدند، و دست تعدّی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند، و فساد و بی شرمی را به نهایت رساندند تا جایی که در مسجد پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم)... (1) هم چنین این لشکر سپس به مکّه رفتند، و به هنگام درگیری با عبد اللّه بن زبیر خانهٔ خدا را نیز به منجنیق (توپ جنگی قدیم) بستند و آن را ویران ساختند.

بسیاری از بزرگان مسلمین به معاویه تذکّر دادند (و حتی سخنانی تند به او گفتند)، تا یزید را بر اسلام و مسلمانان مسلّط نسازد، از جمله اَحنف بن قَیس، (2) که در ضمن سخنانی خطاب به معاویه گفت:

«... تو از همه بهتر یزید را می شناسی، که شب و روز به چه چیز سرگرم است، و در پنهان و آشکارا چه می کند، و چه عنصری است و چه کاره است... اگر یزید را بر حسن (علیه السلام) و حسین (علیه السلام) مقدّم بداری - و تو خوب می دانی این دو بزرگوار از چه عظمتی برخور دارند - در نزد خدا هیچ عذری نداری...» (3)

و هنگامی که اهل مدینهٔ منوره - مرکز سیاسی و اجتماعی و فرهنگی اسلام در آن روزگار، و شهر انصار و اصحاب - تنی چند از بزرگان خود (از جمله، عبد اللّه غَسیل الملائکه، عبد اللّه بن ابی عمرو مخزومی، مُنذر بن زبیر و....) را برای شناسایی یزید به دمشق فرستادند، آنان پس از دیدن و آزمودن یزید، هنگامی که به مدینه باز گشتند گفتند:

«ما از نزد کسی می آییم که دین ندارد، مِی می آشامد، سر گرم نوازندگی و عیّاشی با دختران ترانه خوان است، سگ بازی می کند، و هم دم دزدان و اوباش است...» (4)

2- (أشهَدُ أنّ محمّداً رسولُ اللّه)

این ها و ده ها سند معتبر از این دست - که همه حاکی از واقعیّات تاریخی است - روشن می سازد که قصد اصلی سلطنت دمشق، و بیعت گرفتن برای یزید، ویران سازی بنیان اسلام و محو قرآن کریم از صفحهٔ روزگار بوده است، تا یادی از «أشهدُ أن لا إله إلّا اللّه، أشهد أنّ محمّداً رسولُ اللّه»، بر جای نماند. و از این جا معنا و واقعیت سخن بانوی بزرگوار، حضرت زینب کبری (سلام اللّه علیها) به خوبی

1- رجوع شود به کتاب «مُروجُ الذّهَب»، تألیف مورّخ اسلامی معروف، علی بن حسین مسعودی بغدادی مصری (م: 346 ق)، نیز کتاب «تتمّةُ المُنتَهی»، تألیف مورّخ و محدّث موثّق، حاج شیخ عبّاس قمی (م: 1359 ق)، ص39.

2- أَحنَفِ بن قیس تمیمی (م: 67 ق)، از بزرگان و سران عرب در آغاز اسلام، و معروف به بزرگی و دلیری و زبان آوری و حلم و فرزانگی.

3- «الغدیر» ج 10، ص 233 و 255

4- همان مأخذ.

آشکار می شود که در ضمن سخنان خود در مجلس یزید فرمود:

(فَوَ اللَّهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا، وَ لَا تُمِيتُ وَحْيَنَا). (1)

«ای یزید! به خدا سوگند نمی توانی یاد آل محمّد را از میان ببری و قرآن را بر اندازی.»

بانوی بزرگوار خود به خوبی در جریان امور بود و از نزدیک اوضاع را می دید، از این رو - با اطمینان و قاطعیّت - یزید را در صدد از میان بردن اسلام و قرآن و بر گرداندن مردم به دوران جاهلیّت معرّفی فرمود، آن هم در حضور خود یزید، و در مجلس رسمی دربار دمشق، با حضور رجال دمشق و دعوت شدگان رسمی... و اگر جز این بود، و فضای سلطنت اموی شام این امر را تأیید نمی کرد، و کردار یزید شاهدی بزرگ بر این هدف شوم نبود، یزید می توانست از همین سخن نقطهٔ ضعفی بگیرد و با شدّت هر چه بیش تر با این اظهارات مخالفت ورزد و آن ها را رد کند، و گویندهٔ سخن را محکوم سازد. اما سخن یاد شده بیان واقعیّتی بود که فضای آن حکومت و کردار بنی امیّه آن را - مثل روز - روشن ساخته بود.

این گونه بود واقعیّت این فرزندان نا پاک جاهلیّت، که بر اسلام و مسلمین چیرگی یافتند، و آن گونه عمل می کردند. نمونه ای دیگر ولید بن یزید بن عبد المَلِک مروانی بود، که به هنگام خلافت خود، قرآن کریم را به تیر بست، و خطاب به کتاب الهی گفت: «هنگامی که نزد خدا رفتی بگو ولید مرا با تیر پاره پاره کرد». (2) این ملحد بی شرم خلیفه بود، و این ماهیت بنی امیّه و سلطنت بنی امیّه بود؛ و این بود رفتار شان با دو یادگار هدایت، قرآن و عترت، که پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در میان امّت باقی گذاشته بود، و آن همه دربارهٔ آن دو رمز هدایت سفارش کرده بود، و فرموده بود که دین داری و رستگاری در پیروی از قرآن و عترت است. آری، این اسلام ستیزان حقیقی و جاهلیّت دوستان واقعی همواره می کوشیدند تا اسمی از اسلام نباشد و ورقی از قرآن نماند و شاخصی از اهل بیت پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم)، مورد رجوع کسی قرار نگیرد.

در این جا توجّه به یک گفت گوی کوتاه - ولیکن ژرف و آگاهی آفرین - بسیار مناسب است تا نشان دهد که هدف «حزب اموی» (این جریان شرک و اشرافیّت و تکاثر و سرمایه داری جاهلیّت) چه بود، و عاشورای حسینی چه کرد.

هنگامی که امام سجّاد (علیه السلام) پس از فاجعهٔ کربلا، با خاندان امام حسین (علیه السلام) به مدینه باز گشتند، و در آن اندوه بزرگ غرق بودند، روزی یکی از بنی امیّه (ابراهیم بن طَلحة بن عُبید اللّه)، از روی سر زنش به آن حضرت گفت: «مَنِ الغالب؟» یعنی پدرت رفت به کربلا و جنگ کرد و کشته شد، اکنون چه

1- بخشی از این سخنان تاریخی و انقلابی خواهد آمد.

2- «تتمّة المنتهی»، ص 93

کسی غالب و پیروز گشت؟ (پدر تو و یارانش کشته شدند، پس چه نتیجه ای گرفتید؟). امام سجاد (علیه السلام) فرمود:

(إذا دَخَلَ وقت الصلاة، فأذِنْ و أَقِمْ، تَعْرِفِ الغالب.) (1)

«هنگامی که وقت نماز رسید، اذان و اقامه بگو، خواهی فهمید چه کسی غالب و پیروز است.»

این پاسخ به فرد سر شناسی از خاندان اموی، به خوبی و روشنی می گوید که شما بنی امیّه می خواستید اذان نماند، نماز نماند، و أشهَدُ أنّ محمّداً رسولُ اللّه بر افتد؛ و حال دیدید که چنین نشد، و اذان ماند، و نماز ماند، و دین خدا ماند و... و شما کم ترین موفقیّتی به دست نیاوردید؛ پس کربلا پیروز است نه دمشق، و حسین (علیه السلام) پیروز است نه یزید، و اسلام پیروز است نه جاهلیّت.

و این بخشی بود از کردار دین ستیزانهٔ اینان در طول تاریخ سیاه هزار ماههٔ خویش. (2) اکنون به خوبی روشن می شود که «عاشورا» یعنی چه، و امام حسین (علیه السلام) یعنی که؟... در حدیث نبوی - چنان که پیش تر گذشت - رسیده است که پیامبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) فرمود:

(حُسَیْنٌ مِنِّی وَ أَنَا مِنْ حُسَیْنٍ.)

«حسین از من است و من از حسینم.»

معنای جملهٔ نخست روشن است، حسین از من است یعنی فرزند من و نوادهٔ من است. دربارهٔ معنای جملهٔ دوّم (من از حسینم) گفته اند، یعنی بقای دین من و آیین من به وسیلهٔ حسین است؛ و دین اسلام از حسین (علیه السلام) قوّت می گیرد، و با شهادت او از نابودی مصون می گردد و باقی می ماند. و از این جاست که گفته اند: دین اسلام، «محمّدیُّ الحدوث» و «حسینیُّ البقاء» است، که اگر شهادت عاشورا - با آن ابعاد ویژه - نبود، در اثر حکومت کسانی مانند یزید بن معاویه و ولید بن یزید بن عبد الملِک و... - به مرور زمان - اثری از اسلام و قرآن بر جای نمی ماند. حدیث مذکور، در مدارک شیعه و سنّی آمده است. (3)

دربارهٔ اهمّیت عاشورا کتاب ها و مقاله های بسیاری نوشته شده است، از جمله:

- «نهضة الحسین (علیه السلام)»، کتابی عمیق و زیبا، از علّامهٔ مجاهد و مصلح، سیّد هبة الدّین شهرستانی عراقی (م: 1386 ق)؛ و

- «الکلامُ حولَ النّهضةِ الحُسینیّة»، بحثی پر محتوی، از علّامهٔ امینی (م: 1390 ق)، «الغدیر» ج 3، ص 258 - 264، نیز بحث «أضرارُ خلافة مثلِ یزید».

- «چرا حسین (علیه السلام) قیام کرد؟»، از استاد محمّد تقی شریعتی مزینانی (م: 1366 ش).

1- «الامام زین العابدین (علیه السلام)»، استاد عبد الرّزاق موسوی مقرّم عراقی، ص 370 (چاپ دار الشبستري للمطبوعات).

2- خلافت اموی از سال 41 تا 132 هجری قمری بوده است، یعنی 91 سال؛ لیکن برخی مدّت آن را هزار ماه به شمار آورده اند؛ یعنی 83 سال و 4 ماه. رجوع شود به «تتمّة المُنتهی» و مدارک آن: «مُروجُ الذهب» و «شرح قصیدهٔ ابو فراس حمدانی»، و «شرح زیارت

عاشورا»، حاج میرزا ابو الفضل طهرانی.

3- پا نوشت شمارهٔ 6 ملاحظه شود.

3- عاشورا، یک «ایست بزرگ»

از سـر درد و دریغ می گویم، افسوس که شیعه بیش تر بر «مصائب عاشورا» گریست، و کم تر در «مسائل عاشورا» اندیشید. شیعه عاشورا را نگاه داشت لیکن درست نشناساند. آفرین بر او که نگاه داشت، و دریغا از او که نشناساند. و حتی فرزندان ائمّه (علیهم السلام) و جوانان مؤمن و غیور شـیعه، چه بسـیار - در طول تاریـخ تا هم امروز - که پرتوی از عاشورا را در سـرزمین ها تکرار کردنـد، در روز هایی عظیم و خدایی، روز هایی که خون گرم جوانان عرصه ها را رنگین کرد، و تلألؤ آفتاب ها را لاله وار ساخت، و حضور لاله ها را جشن گرفت، و دل ها داغ دار گشت و سر ها پر شور، و پیکر ها زیر سنگ سنگین حادثه مجروح، و گونه ها با خون افشان دل های خونین سرخ، و فضای شهر هـا و روسـتا هـا خون فشان و بیـدار، و جنازه های خونین بر سـر دست ها در حال پرواز، و زمان غرق در هیبت حادثه، و زمین در گام ها لرزان و مرعوب، و گورستان ها آمادهٔ پذیرایی پاره ای از پیکر شان در ماهیّت تاریخ ادغام گشته، و قلّه ها خاضع در برابر چکاد های صبر و پایداری، و چشم ها خیره به امواج توفندهٔ شـهر ها و آبادی ها، و تاریخ سـر خوش از سر شاری ذات لحظه، و حیات سر مست از بشکوهی مضمون، و روز ها سر گرم شمارش نَفَس های

آفتـاب، و آزادگی نمـاز گزار در معبـد توحیـد، و حمـاسه معتکف در ساحـل ایمـان، و فرشـتگان مجـذوب والایی های انسان، و دل ها - پاسداری شرف و ناموس و خاک را - پرستندهٔ ایثار...

آری، همـهٔ معیار های الهی، و معالم ربّانی، و تجلّی های قرآنی، و ارزش های انسانی، و انفجار های وجدانی در سایهٔ «قیام حسـینی» پناه جست، و همـهٔ ضـدّ معیار ها و ضدّ ارزش ها و ضدّ وجدان ها در دربار یزید و سـپاه شام و کوفه... و زندگی ها دو گونه گشت: حسـینی و یزیـدی، هر چه عـدالت است حسـینی است و هر چه دور از عـدالت، یزیـدی. و رکن مهم عدالت، عدالت معیشتی و اقتصادی است، تا انسان ها به تمایز های قارونی مبتلا نگردند، و سقوط نکنند، توان گر از طغیان، و محروم از حرمان...

هر قطره ای از اقیانوس عاشورا، یک شـعور ناب قوی، و یک محتوای ژرف غنی، و یک مکتب آموزنـدهٔ انسانی، و یک ترتیل خون بار آیات قرآنی، و یک سجدهٔ مترنّم نورانی، و یک سیّال حیات آفرین اخلاقی، و یک حماسهٔ پویا در صیرورت های بلند آهنگ بشری است.

عاشورا، مشـرق انوار «توحیـد» و «عـدل» است، و توحیـد و عـدل خورشـید روشن گر ارواحنـد. جهان همواره به دو خورشـید نیاز دارد: خورشـید روشن گر اجسام، و خورشید روشن گر ارواح، خورشید تن و خورشید جان. اگر تنها فضای تن روشن باشد و فضای جان تیره و تار... همین است که می نگرید. ظلم و ستم، تفاوت و تبعیض، فساد و فحشا، قتل و کشتار... و عاشورا وجدان بیدار

بشـریّت است در اعماق غفلت قرن ها و عصـر ها... عاشورا یک «ایست بزرگ» است در برابر سیل بنیان کن جاهلیّت. یزید از همهٔ ظلم تاریـخ حمایت کرد، و حسـین (علیه السـلام) از همهٔ عدل تاریخ. یزید مظهر همهٔ ضد ارزش ها بود، و حسـین (علیه السـلام) مظهر همهٔ ارزش ها. و در یک کارزار عجیب، پرچم دار بزرگ ارزش ها با خون خود و فرزنـدان و برادران و یاران خود، همهٔ ضدّ ارزش ها را محکوم کرد. امضای سـرخ عاشورا بر طومار حیات قرآن ثبت گشت، و جاهلیّتِ از نو جان یافته را نابود ساخت، و نگـذاشت سـفارش ابو سـفیان تحقق یابد و تداوم بنی امیّه بقای شـعار های قرآنی را متزلزل گرداند. عاشورا آرمان پلید شیطانی بنی امیّه را از تحقّقی کار ساز برای آنان باز داشت. عاشورا «بعثت» را زنده کرد. عاشورا، برای همیشه، محتوای «غدیر» را در معبر اعصار بشریّت به فریاد خواند.

و عاشورا یک «ایست بزرگ» است،

– در برابر سیل بنیان کن جاهلیّت در عصر تمدّن...

– در برابر این سقوط ها و انحطاط ها، این الحاد ها و ضلالت ها، این ستم ها و بیداد ها...

– در برابر این بشریّت فرو رفته در تباهی، و این روزگار سراسر سیاهی...

– در برابر این مادّیت منحط اخلاقی و این غفلت عمیق عاطفی...

– در برابر انسان های سر گردان و بشریّت حیران...

– در برابر زندگی های بی محتوی و حماسه های فراموش گشته...

– در برابر پذیرش ذلّت و بردگی و وداع با عزّت و آزادگی...

***

بالا ترین و والا ترین همـهٔ مظهر ها و جلوه گاه ها که ارزش های متعالی، در آن ها ظهور و تجلّی کرده اند و تجلّی خواهند کرد، و انسان را به شـناخت آن ارزش ها و متعهّد بودن نسبت به آن ها فرا خوانده اند و فرا خواهند خواند، این چهار تجلّی گاه سترگند در همهٔ اعصار تاریخ انسان، یعنی:

– «بعثت»،

– «غدیر»،

– «عاشورا»،

– «مهدی»،...

حاصل بعثت، قرآن کریم است؛ و حاصل غـدیر، نهـج البلاغه؛ و حاصل عاشورا تداوم حیات قرآن و نهج البلاغه، و صـحیفهٔ سـجادیّه، و تعالیم امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام)، و معارف قرآنی

خـالص حضـرت امام رضا (علیه السـلام).... و دیگر آثار ائمّهٔ طاهرین (علیه السـلام)؛ و حاصل ظهور مهـدی (عجل اللّه تعالی فرجه و شریف)، گسترش عدالت است در همهٔ جهان، عدالت آفاقی و انفسی.

و عاشورا، نقطهٔ اتّصال «بعثت» و «غدیر» است به «ظهور مهدی (عجل اللّه تعالی فرجه و شـریف)»، و امام حسین (علیه السلام)، تجسّم سترگ آدم (علیه السـلام) است تـا خاتم (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم)، در تثبیت ارزش های الهی، و تقوُّم انسانیّت انسان، و الهی شـدن زمین، و اوست تکرار کنندهٔ نزول قرآن - در صیانتی بزرگ - و اوست مفسّر «خُطَبِ فاطمیّه»، و فریاد گر «نهج البلاغه»، و معلّم حماسه و آزادی، و مبشّر ظهور عدل مطلق، و اُسوهٔ بزرگ زندگی و آزادگی...

فصل سوم: عاشورا و عدالت

1- طرح موضوع عدالت در خطبهٔ عاشورا

هنگامی که می نگریم در «خطبهٔ عاشورا»، سخن از عدل می رود و از این که عدالت از میان رفته است.... (1) می فهمیم که ما نیز باید با دفاع از «عدالت» فلسفهٔ عاشورا را زنده نگاه بداریم، و با قیام برای اجرای عدالت از عاشورا دم بزنیم و خود را وارث عاشورا بدانیم.

هنگامی که می بینیم «حبیب بن مظاهر اسدی» و «سـلیمان بن صُرَد خُزاعی»، در نامهٔ خود به امام حسین (علیه السلام) از آن امام بزرگ می خواهنـد تـا بیایـد و با ظلم های اقتصادی نیز مبارزه کنـد، و برای غلبـهٔ سـرمایه داران بر جامعـهٔ اسـلامی و سـرنوشت جامعه چاره ای بیندیشد. (2) خوب درک می کنیم که تکلیف مسـلمانان حسـینی و مؤمنان عاشورایی چیست، و وظیفـهٔ مردمی که خود را ادامـهٔ وجود و اسـتمرار تعهّـد حبیب بن مظاهر ها و سـلیمان بن صُرَد ها می دانند (و باید هم چنین باشد)، و ذکر و ورد شان «یا لیتَنا کُنّا مَعَکُم» است، یعنی «ای عاشورایی ان! کاش ما هم با شما بودیم، و در راه یاریِ حسین شهید می شدیم»، کدام است؟

... و خوب پی می بریم که آن خون که در جام خورشـید ریخته است، و فجر و شفق را سُر خفام بر سراسر آبادی ها و زندگی ها می تاباند، تجسّم کدام آرمان و تبلور کدام فریاد است. این همه و این همه، فریاد دفاع از حقیقت و عدالت است که از حلقوم خونین عاشورا، لحظه به لحظه، چونان تُنـدَر های ستیغ لرزان، در اعماق زنـدگی ها و ملّت ها طنین می افکنـد، و رسالت سترگ عاشورایی ان را، هر چه با عظمت تر، منعکس می سازد...

آری، مردمی که اهمّیت حیاتی و دینی و انسانی عدالت را درک نکنند جاهلند. و مردمی که

1- مقتل معتبر «ایصارُ العین»، از علّامه شیخ محمد سماوی عراقی، ص 7 و 11.

2- «بحار الانوار» ج 44، ص 333، به نقل از شـیخ مفید (رحمة اللّه). به این موضوع به دلیل اهمیّت اصولی و بسیار آن پیش تر نیز اشاره کردیم.

عدالت خواه نباشـند مرده اند. و مردمی که ظلم را منحصـر در ظلم سیاسی بدانند و از ظلم اقتصادی و معیشتی و فاجعهٔ بزرگ آن – چنان که بایـد – آگاه نباشـند، فریب خورده انـد... و جامعهٔ عاشورایی هرگز این چنین ها نیست، و نباید باشد... زیرا که جامعهٔ خورشـید جامعهٔ روز است (آگاهی و بیداری)، نه جامعهٔ شب (جهل و فریب خوردگی).

2- افسوسی بس گران ...

سر انجام، در این جا نمی توانم از یاد کرد افسوسـی بس گران بگـذرم. و آن افسوس بس گران این است که عاشورا، هنوز هم، چنان که باید شناخته باشد شـناخته نیست. دوست به گونه ای عاشورا را ننمایانده است، و دشمن به گونهای عاشورا را پوشانده است. دوستان و معتقدان بی شتر از هر چیز به بُعـد عـاطفی عاشورا گراییدنـد، و در راه تحقّق بخشـیدن به رسالت های گران عاشورا کوتاهی کردنـد. و دشـمنان در نشـناختن عاشورا، یا کوچک شمردن عظمت های آن اصرار ورزیدند، و برای دور نگاه داشتن افکار و اذهان و نسل ها و شهر ها از آشنایی با عاشورا و هماهنگ شـدن با اهـداف آن، کوشـش بسـیار کردنـد. اگر دوسـتان هر چه بیش تر به شـناساندن ابعاد عجیب و عظیم عاشورا پرداخته بودند، دشـمنان توفیق چندانی نمی یافتند. خورشـید که طلوع می کند همهٔ بشریّت آن را می بینند، و همهٔ انسان ها خورشید را می شناسـند و از عظمت و ارزش آفتاب آگاهند. و مگر عاشورا خورشـید تابیده در آفاق ارزش های انسانی و تعالیم روحی بشری نیست. پس چرا چنان که باید، شناخته نیست؟ شب عاشورا، روز بزرگ انسانیّت است، و روز عاشورا ملکوت سترگ همهٔ روز هاست...

افسوس که سرایندگان عاشورا، ذات عاشورا را نسرودند؛ یا کم تر سرودند...

افسوس که گویندگان عاشورا، ذات عاشورا را نگفتند؛ یا کم تر گفتند...

ذات عاشورا ذات طلوع است: حماسه و رسالت... و آنان بیش تر از غروب دم زدند: کشته شدن و اسارت...؟

ذات عاشورا نماز است و عدالت، نه تنها عزا داری و مصیبت. اگر کسی عاشورا را با همهٔ ابعاد آن بشناسد، اصل مصیبت امام حسین (علیه السلام) را فراموش می کند، و برای «عاشورای حسینی» به سوگ می نشیند.

افسوس که زبـان عاشورا، آن سان که بایـد فهمیـده بشود نشـد، و کسان از نزد خویش برای پیام عاشورا واژه ساختنـد؛ و همان را که وارثان عاشورا در «زیارت عاشورا» آموخته بودند، یعنی دشمنی با ستم گران (حَرْبٌ لِمَن حارَبَکُم) نیز – چنان که باید – نیاموختند، و چهره های ستم گران اصلی را

نشناختند و نشناساندند – و گاه پنهان داشتند – و افسوس!...

واژه هـای عاشورا، تنها «تشـنگی»، «شـهادت» و «اسارت» نیست، «نماز» و «عـدالت» نیز هست؛ (1) بلکه واژه های اصـلی، همین دو تاست، نماز واژهٔ شب عاشورا است، و عـدالت واژهٔ روز عاشورا... یعنی پیام شب عاشورا نماز است، و پیام روز عاشورا عدالت. و آن سـه (تشـنگی، شـهادت و اسارت) سـکّوی پرتاب است، لیکن چنین درک نشد و نمی شود، و آن همه زیارت های آموزنده در متن آموزش ها جای داده نشد و نمی شود، آن زیارت که می گوید:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَ الْعَدْلِ وَ دَعَوْتَ إِلَيْهِمَا وَ أَنَّكَ صَادِقٌ صِدِّيقٌ صَدَقْتَ فِيمَا دَعَوْتَ إِلَيْهِ).

«من گواهی می دهم (یا حسـین) که تو به اجرای قسط و عـدل فرمان دادی، و جامعـهٔ اسـلامی را به قسط و عدل فرا خواندی. و تو راسـت گویی و صدّیقی (ولیّ راستین خدایی)، و به هر چه فرا خواندی صادقانه فرا خواندی...» (2)

3- نجوا با عاشورا و سخنی در ابعاد...

و اکنون – با باری بس گران و طاقت سوز، از انـدوهان و تجربه ها و چگونگی رویداد ها ...– دوست دارم با «عاشورا» نجوا کنم، و در معبر جلیل این حضور عظیم، سـر بر آسـتان لحظه های صـیرورت های متعالی نهم، و فیضان آیات عـدل را در این منشور خونین لمس کنم، و درد های تراکم یافته در استخوان انسان محروم و مظلوم را، و مظلومیّت تعالیم مغفول و مکتوم را، با فریاد باز گویم، و همهٔ بیداد هایی را که بر سـتم دیـدگان رفته است و می رود – دوباره – در گوش «عاشورا» زمزمه کنم، و خون دلی را که بر گونه های انسان بی پناه روان است بر «لوح عاشورا» بنگارم... و لحظه هایی در جاذبهٔ این حضور شگرف انسانیّت محو گردم:

عاشورا حضور شگرف انسانیّت است، در هر جا و هر روز...

عاشورا مائدهٔ بزرگ روح انسان است، در تداوم اعصار ...

عاشورا محتوی راستین زمان است، در ملکوت زمین...

عاشورا ضربان قلب خورشید است، در سینهٔ خاک...

عاشورا صیرورت روح کلّی است، در تکاپوی پر شکوه تکلیف...

عاشورا تجسّم اعلای وجدان بزرگ است، در دادگاه روزگار...

عاشورا ذات متعالی ارزش است، در مقیاس ها، هر مقیاس...

1- سـخنان حضـرت امام حسـین (علیه السـلام) را، که از کتاب «تحف العقول» نقل شـد، دوباره بخوانید و در آن ها ژرف بیندیشـید؛ نیز خطبهٔ دوم روز عاشورا را «إبصارُ العین» ص 7 و 11

2- زیارت روز اوّل ماه رجب.

عاشورا عظمت سرشاری لحظه هاست، در فَوَران بزرگ سپیده...

عاشورا حضور نور است، در سیطرهٔ بی امان ظلمت...

عاشورا صلابت شجاعت انسان است، در تجلّی گاه ایمان....

عاشورا جاری سیّال مناجات است، در محراب حماسه...

عاشورا طواف خون است، در احرام فریاد...

عاشورا تجلّی کعبه است، در میقات خون...

عاشورا بلوغ روز است، در استلام آفتاب...

عاشورا شفق خون بار است، در فجر آگاهی...

عاشورا روح توفان گر عدالت است، در کالبد آفاق...

عاشورا بارش خونین لحظه هاست، بر ارواح خروشان...

عاشورا نقش بیدار گذر ها و رهگذر هاست، در کاروان دراز آهنگ زندگی ها و عبور ها...

عاشورا نجوای بزرگ صخره هاست، در دشت ها و هامون ها...

عاشورا باز خوان تورات و انجیل و زبور است، در معبد اقدام...

عاشورا ترتیل آیات قرآن است، در الواح ابدیّت...

عاشورا دژ نگهبانی تعالیم وحی است، در آفاق زمان ها...

عاشورا خون خداست، جاری در رگ های تنزیل...

عاشورا اعلان (إِنّ اللّهَ یَأْمُرُ بالعدل) است، و پشتوانهٔ (لِیَقوُمَ النّاسُ بِالقِسط)...

عاشورا حنجرهٔ خونین کوه «حرا» ست، در ستیغ ابلاغ...

عاشورا در گیری دوبارهٔ محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) است، با جاهلیّت بنی امیّه و شرک قریش... (1)

عاشورا تجدید مطلع رَجَز های «بدر» است و «حُنَین»...

عاشورا خطّ بطلان است بر موجودیت دوبارهٔ «احزاب» و «خیبر»...

عاشورا انفجار نماز است در شهادت، و انفجار شهادت است در نماز...

عاشورا راز حبّ ازلی است، در افشایی شکوه مند...

عاشورا قتل گاه اشباح توحید است، در مصاف تجسّم شرک...

ص: 345

1- پا نوشت شمارهٔ 8 ملاحظه شود؛ نیز احوال کسانی چون ولید بن یزید بن عبد المَلِک و رفتارش با «قرآن کریم» که در تاریخ ها و کتاب های معتبر آمده است، از جمله «تتمّةُ المُنتهی».

عاشورا تبلور شکوه زادِ جاودانگی حق است، در تباهستان نابود باطل...

عاشورا نماز شب یازدهم است، در سکوت خروشان خیمه های سوزان...

عاشورا هشدار خونین حسینیّه هاست، در معبر اقوام...

عاشورا رمز بقای دین اسلام است و برقراری آیین حق (حُسینُ مِنّي وَ أنّا مِن حُسین).

عاشورا خروش تُندر آسای «عدل» است، در کلّیّت نا چیز کاخ دمشق، و سپس کلّیّت نا چیز همهٔ کاخ ها و قدرت ها ...

عاشورا نفی همهٔ ستم ها و پلیدی ها و پستی ها و فجور ها و ظلم ها و حق کشی هاست، به هر نام و در هر عملکرد...

عاشورا فریاد گسترِ انسان های مظلوم است، در همهٔ تاریخ...

عاشورا غم گسار سترگ یتیمان و کوخ نشینان است، در هر جای زمین.

عاشورا دست نوازش انسانیّت است، بر سر بی پناهان...

عاشورا رواق سرخ حماسه است، در تاریکستان سیاهی و بی داد...

عاشورا قلب تپندهٔ داد خواهان است، در محکمهٔ بشریّت...

عاشورا طنین بلند پیروزی است، در گوش آبادی ها...

عاشورا عطشی است دریا آفرین، در اقیانوس حیات...

عاشورا شهادتی است تابیده، بر چکاد های افراشتهٔ پیروزی...

عاشورا «رسالتی» است بزرگ، بر دوش «اسارتی» رهایی بخش...

عاشورا خروش طنین افکن آزادگی است، در زندگی...

عاشورا زنده کنندهٔ اسلام است، و اسلام زنده شدهٔ عاشورا...

عاشورا بانگ رسای همهٔ انسان هاست، در همهٔ تاریخ، از همهٔ حنجره های پاک و خدایی...

عاشورا آبروی نماز گزاران است و عزّت مسلمانان...

و سر انجام، عاشورا، رکن کعبه است، و پایهٔ قبله و عماد امّت، و حیات قرآن، و روح نماز، و بقای حج، و صفای صفا و مَرْوَه، و جان مَشعَر و مِنیٰ...

و عاشورا، هدیهٔ اسلام است به بشریّت و تاریخ...

ص: 346

آری، عاشورا، از لحظهٔ آغازین خویش، یعنی ترک «مکّه» در روز «تَرویَه» (روز هشتم ماه ذی حجّه که مسلمانان متوجّه مکّهٔ مکرّمه اند، و هر کس امکانی دارد می کوشد تا در حج شرکت جوید، به ویژه مجاوران)، زلزله ای خروشناک و گسترنده بود، که معیار ها را دگرگون کرد، و پرچم رسالتی بزرگ را بر افراشت، و مرز های صیانت قرآن را استوار گردانید، و بنیاد جامعهٔ منحرف اسلامی آن روز را (از سیاست قرآنی و اقتصاد قرآنی و قضاوت قرآنی و عدالت قرآنی و تربیت و اخلاق قرآنی دور افتاده بود، و خصلت های جاهلیّت از نو در آن زنده شده بود، و تبعیض و تفاوت در آن حضور داشت، و سستی و مردگی بر آن حکومت می کرد)، به لرزه در آورد... عاشورا حاکمیّت ضدّ قرآنی دربار دمشق را مطرود اعلام نمود. افکار تخدیر شده را به خود آورد. آن دسته از اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و عالمان و محدّثان و بزرگان مسلمین را که می پنداشتند در برابر اوضاع انحرافی جامعهٔ اسلامی هیچ تکلیفی ندارند محکوم کرد. زهد پیشگان صوفی مشرب را (که محصول نفوذ فرهنگ های بیگانه در اسلام و اغلب مؤیّد ستم گران و موجب تخدیر اذهان و سستی در حرکت های اجتماعی و انقلابی بودند) رسوا ساخت. اعتبار واعظانو عالمانی را که در جوّ اختناق زندگی می کردند و پذیرای ذلّت بودند کاست. ماهیّت اسلام را که حاکمیّت حق و عدل است از نو مطرح کرد. حکومت تحمیلی و صد در صد غیر مشروع یزید را باطل خواند. نظام انبیایی فراموش شده را که شالودهٔ آن بر اجرای عدالت – در همه جا و برای همه کس – است به یاد ها آورد. خصلت های جاهلیّت را که زنده شده بود به سوی نابودی راند و به نسل های پر شور جوان تفسیر زندگی آموخت...

... هر جا و هر کس با خود می گفت: عاشورا! شهادت پسر پیامبر! اسارت دختران پیامبر! چرا؟ و برای چه؟ و این خروش صخره های ساحل فرات بود که دل ها را می لرزاند و از جا می کند. و این انفجار بیدار گر خونی بود که در زمزمهٔ مناجات سحر گاهان راه یافت، و سپیده دمان را طلایه دار اعلام حضور خویش ساخت، و روز ها را از تلألؤ شکوه مند تعهّد و رسالت بپا کند، و در واژه های زندگی ساری گشت...

عاشورا، شهادت پسر پیامبر، اسارت دختران پیامبر، و آواره گرداندن آنان در شهر ها و بیابان ها، و حاضر نمودن آنان – با غل و زنجیر – در دربار دمشق، در حضور حاضران مجلس یزید، به همراه اظهار شادمانی از فتح و پیروزی و غلبه بر فرزندان پیامبر، چرا؟ و برای چه؟ این سؤالی بود که افکار را به خود مشغول می داشت، و سینه ها را می جوشاند... تا خطبه های علی وار بانوی قهرمان کربلا، و سخنرانی ولیّ خدا (در اجتماع شام، در مرکز حاکمیّت حزب اموی و پهنهٔ نفوذ فرهنگ جاهلیّت

سفیانی)، که ماییم فرزندان مکّه و مِنی، و زمزم و صفا ... و ماییم فریاد گران راستین اذان، و حاملان راستین قرآن...

و بـدین گونه عـاشورا از مرز شـهادت و اسارت گـذشت، و بر فراز قلّـهٔ جاودان رسالت جای گرفت، رسالت احیای قرآن و نجات انسان. و بـدین گونه عـاشورا دوبـاره جوّ نزول قرآن را باز سازی کرد، و سـیاهی های متراکم جاهلیّت را زدود. و نجات این کتاب آسـمانی را از همهٔ تمهید های الحادی و حذف های تعبیه شدهٔ اموی تضـمین نمود. قرآن یک بار دیگر با حنجرهٔ عاشورا تلاوت شد، تا هیچ گاه - آری، هیچ گـاه - فراموش نگردد. و فراموش نمی گردد، تـا وارث کبیر عاشورا بار دیگر آن را تلاوت کنـد، و احکام فراموش شـدهٔ آن را عملی گردانـد، زندگی ها را تطهیر کند، و زندگی قرآنی را نمودار سازد، و معنای حکومت اسلامی را نشان دهد...

و اکنون ما مسلمانیم و دو تجدید نظر ضروری، یعنی دو تکلیف بزرگ، در برابر عاشورا:

الف- تجدید نظر در شـناخت عاشورا، شناختی ژرف و گسترده، و رابطهٔ آن با اهداف پیامبران و آرمان های قرآن؛ و سپس شناساندن آن، به همهٔ ابعاد، و رساندن پیام آن، به همهٔ انسان ها، به نام یک وظیفهٔ بزرگ انسانی، و یک اقدام سترگ اسلامی.

ب- تجدید نظر در چگونگی بهره وری از عاشورا و بهره رسانی به انسان ها به وسـیلهٔ آن، و مناسـبات متصدّیان، و شـرایط ضروری و بسیار مهم و لاـزم الرّعایـهٔ و عاظ حسـینی و ذاکران و مـدّاحان و هیئت های عزا داری، و چگونگی اشـعار و ادبیّات عاشورا، و خلاصه باز سازی «فرهنگ عاشورا» در جهت هر چه بیش تر عمق بخشیدن به آن، و بهره رسانی و ساخته شدن و سازندگی به وسیلهٔ آن، و گسترش دادن نفوذ آن، در نسل ها و عصر ها ... به منظور رهایی خلق ها از باطل و ستم و رسیدن به حق و عدالت ...

پای نوشت ها

*- نوشـته ای که اینک در پیش روی شـماست فراز هایی برگزیده از رسالهٔ بلند در آسـتانه نشـری از استاد، با نام قیام جاودانه می باشد که با اجازهٔ ایشان از آن بر گرفته شده و در این جا آورده می شود.

1- «تُحَفُ العُقول»، ص 176 (چاپ بیروت).

2- «تحف العقول»، ص 172

3- «بحار الأنوار» ج 72، ص 352 (چاپ بیروت)، از کتاب «جامع الاخبار».

ص: 348

4- «کافی» ج 3، ص 568

5- به کتاب «سیرتُنا و سنّتُنا سیرةُ نبیِّنا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و سنّتُه»، تألیف علاّمهٔ مجاهد امینی (صاحب «الغدیر») مراجعه کنید.

6- برای اطلاع از اسناد و مدارک و تبیین محتوای این حدیث نبوی عظیم، رجوع کنید به «یاد نامهٔ علاّمهٔ امینی»، مقالهٔ چهاردهم، از استاد محمّد باقر بهبودی، چاپ سوم، تهران، مؤسّسهٔ انجام کتاب (1361 ش)؛ نیز رجوع کنید به مقالهٔ بسیار خوب استاد شیخ محمد جواد مغنیهٔ لبنانی، زیر عنوان «الشّیعة و یومُ عاشوراء»، در مجلهٔ «رسالة الإسلام»، شمارهٔ سوم، سال یازدهم (محرم 1379 ق)، ص 261 - 265، چاپ افست جدید، به وسیلهٔ «بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی» و «مجمع التّقریب بین المذاهب الإسلامیّة»، مشهد (1411 ق).

7- کلمهٔ «توحید» و شهادت دادن به اسلام یعنی: «لا إله إلاّ اللّه» نیز همین گونه است: نفی است و اثبات؛ و سعادت انسان و نجات بشریّت در گرو همین نفی و اثبات است، نفی شرک و ظلم، اثبات توحید و عدل.

8- «لَعِبَت هاشمُ بالمُلک و لا...» «لَیْتَ أشیاخي بِبَدْرٍ شَهِدوُا...»، از اشعار و سخنان یزید، کتاب «تتمّةُ المُنتهی» ملاحظه شود، هم چنین مدارک تاریخی قدیم.

9- (لنُرِیَ المعالِمَ من دینک، و نُظْهِرَ الإصلاحَ فی بلادِکَ، و یأمنَ المظلُومونَ مِنْ عبادِکَ، و یُعْمَلَ بفرائِضِکَ و سُنَنِکَ و أحکامِکَ)

«خداوندا! تو می دانی که ما برای این قیام کردیم تا ... معالم (نشانه های برجستهٔ) دین تو را (که ستم گران بی ایمان پوشانده اند)، در پیش دید ها نهیم، و شهر ها را (که ظالمان غرق در فساد کرده اند) اصلاح کنیم، تا بندگان مظلوم تو نجات یابند، و همهٔ احکام دین تو مورد عمل قرار گیرد.» از سخنان حضرت امام حسین (علیه السلام) «تحف العقول» ص 172 در سر آغاز نیز به این سخنان اشاره شد.

10- در این باره، یعنی مدیون بودن علم و تمدّن جدید به اسلام و مسلمین مقاله ها، رساله ها و کتاب های فراوانی نوشته شده است، و شمار قابل توجهّی به دست خود محققان و مورخان غربی رجوع کنید به «دانش مسلمین» و کتاب نامهٔ پایان آن (ص 367 - 385)، که در این بخش، 150 کتاب و مقاله در این خصوص معرّفی شده است.

11- «سفینة البحار» ج 1، ص 633

12- همان مأخذ.

13- «الغدیر» ج 3، ص 249 - 254 دیده شود؛ نیز : ج 10، ص 80-84.

14- جمعی از کسانی را که معاویه به جرم محبّت علی (علیه السلام) و پیروی از آن امام کشت، از اصحاب پیامبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بودند. شرحی مستند از این جنایات عجیب را در کتاب «الغدیر» ج 11 ملاحظه کنید.

15- خوب هم می شناخت. او در نامه ای که به مناسبتی به پسر خود یزید نوشته است، وی را به عنوان فردی می گسار، تارک نماز، دارای عیوب، مرتکب گناهان، بی شرم و بی شخصیت یاد کرده است. «صُبحُ الأعشی» ج 6، ص 387؛ «الغدیر» ج 10، ص 256

16- «تاریخ ابن عساکر دمشقی» ج 2، ص281؛ «تاریخ طبری» ج 6، ص157؛ «کامل ابن اثیر»، ج 4، ص 209؛ «تاریخ ابن کُثیر»، ج 8، ص 130؛ «محاضرات راغب اصفهانی»، ج 2، ص 214؛ «النّجومُ الزّاهرة» ج 1، ص 141 - مآخذ در «الغدیر» ج 10، ص225. برای شناخت مستند این عنصر اموی به جلد دهم و یازدهم «الغدیر» و بحث های بسیار مهم، و اسناد و مدارک فراوان آن ها مراجعه کنید.

17- رجوع شود به کتاب «مُروجُ الذّهَب»، تألیف مورّخ اسلامی معروف، علی بن حسین مسعودی بغدادی مصری (م: 346 ق)، نیز کتاب «تتمّةُ المُنتَهی»، تألیف مورّخ و محدّث موثّق، حاج شیخ عبّاس قمی (م: 1359 ق)، ص39.

18- أَحنَفِ بن قیس تمیمی (م: 67 ق)، از بزرگان و سران عرب در آغاز اسلام، و معروف به بزرگی و دلیری و زبان آوری و حلم و فرزانگی.

19- «الغدیر» ج 10، ص 233 و 255

20- همان مأخذ.

21- بخشی از این سخنان تاریخی و انقلابی خواهد آمد.

22- «تتمّة المنتهی»، ص 93

23- «الامام زین العابدین (علیه السلام)»، استاد عبد الرّزاق موسوی مقرّم عراقی، ص 370 (چاپ دار الشبستري للمطبوعات).

24- خلافت اموی از سال 41 تا 132 هجری قمری بوده است، یعنی 91 سال؛ لیکن برخی مدّت آن را هزار ماه به شمار آورده اند؛ یعنی 83 سال و 4 ماه. رجوع شود به «تتمّة المُنتهی» و مدارک آن: «مُروجُ الذهب» و «شرح قصیدهٔ ابو فراس حمدانی»، و «شرح زیارت عاشورا»،

حاج میرزا ابو الفضل طهرانی.

25- پا نوشت شمارهٔ 6 ملاحظه شود.

26- مقتل معتبر «ایصارُ العین»، از علّامه شیخ محمد سماوی عراقی، ص 7 و 11.

27- «بحار الانوار» ج 44، ص 333، به نقل از شیخ مفید (رحمة اللّه). به این موضوع به دلیل اهمیّت اصولی و بسیار آن پیش تر نیز اشاره کردیم.

28- سخنان حضرت امام حسین (علیه السلام) را، که از کتاب «تحف العقول» نقل شد، دوباره بخوانید و در آن ها ژرف بیندیشید؛ نیز خطبهٔ دوم روز عاشورا را «إبصارُ العین» ص 7 و 11 .

29- زیارت روز اوّل ماه رجب.

30- پا نوشت شمارهٔ 8 ملاحظه شود؛ نیز احوال کسانی چون ولید بن یزید بن عبد المَلِک و رفتارش با «قرآن کریم» که در تاریخ ها و کتاب های معتبر آمده است، از جمله «تتمّةُ المُنتهی».

امام خمینی (سلام اللّه علیه) و احیاء نگرش سیاسی به عاشورا: محمد سروش

«نقش امـام خمینی در احیـاء فرهنگ عاشورا»، موضوعی گسترده، و دارای ابعاد متنوعی است، از این رو، در این مقاله، به اختصار، به یکی از ابعاد آن پرداخته شده است، یعنی: «امام خمینی و احیاء نگرش سیاسی به عاشورا»

و از آن جـا که حضـرت امـام (سـلام اللّه علیه) با احیاء نگرش سیاسـی به عاشورا، تحول ژرف و گسترده ای در نگرش کلی به رابطه دین و سیاست، به وجود آوردند، و عاشورا را مدخلی برای احیاء ابعاد فراموش شده سـیاست اسـلامی قرار دادند، لذا در مباحث مقدماتی تلاش شده تا تصویری از دو فراز از پیشینهٔ این موضوع – رابطهٔ دین و سیاست – ارائه شود و در نهایت به نمونه هایی از تحول ثانوی نیز اشاره شده است.

پیوند دین و سیاست، از دیدگاه متفکران اسلامی

مسأله رابطه دین و سیاست، در تاریخ تفکر اسلامی پیشینه ای طولانی دارد و طی قرن ها مورد اهتمام متفکران مسلمان قرار داشته و پیوسته تلاش کرده اند تا تصویر روشنی از جایگاه سیاست در دین ارائه دهند.

در فلسـفهٔ سیاسی فارابی، از مثلث «مدینه فاضله»، «امت فاضله» و «سیاست فاضله» بحث می شود و در «حکومت ایده آل»، آن گونه که در «السـیاسة المدنیّه» توضـیح داده، سیاست باید صرفاً صبغه مکتبی و دینی داشته باشد و فقط از سوی انسان های کمال یافته، و در جهت به کمال رساندن جامعهٔ انسانی، به اجرا در آید.

فارابی در اثر دیگرش «فصول منتزعه» برای این که جامعه به «پاک ترین و گوارا ترین» مرحلهٔ

کمال بشری دست یابد، تنها راه آن را، عینیّت یافتن «سیاست فاضله» می داند، و در تعریف آن می گوید:

«سیاستی که سیاست مدار را به بالا ترین و بیش ترین فضائل رسانده و آحاد رعیت را به والا ترین ارزش ها در زندگی این جهان و پس از آن، می رساند. در پرتو این سیاست، مردم در بهترین شرایط مادی قرار گرفته و از نظر روانی به بهترین مراحل کمال دست یافته و از گوارا ترین زندگی برخور دار می شوند».

به نظر فارابی، «دین» ارائه کنندهٔ «سیاست فاضله» است، که در مقابل «سیاست جاهله» قرار دارد، و بین این دو سیاست فاصله چندان زیاد، و تفاوت به قدری فاحش است که به تعبیر او اطلاق سیاست بر هر دو، از قبیل «مشترک لفظی» است و الاّ در حقیقت قدر جامعی بین آن ها وجود ندارد.

بر اساس مبانی فکری ابن سینا، «دین» برخاسته از یک «ضرورت اجتماعی» و پاسخی به نیاز بشر در زمینهٔ قوانین گوناگون در جامعه است. و چون «دین» تئوری چگونه زندگی کردن را ارائه می دهد، لذا نمی تواند از «سیاست» جدا باشد. بوعلی در پایان «الهیات شفا» تصریح می کند که اصول مقررات اجتماعی در «شریعت» وجود دارد، و اجرای آن به عهدهٔ «خلیفه و امام» گذارده شده است.

محقق طوسی- خواجه نصیر الدین - «ناموس» را «قاعدهٔ سیاست» می داند که باید سیاست بر این اساس قرار گیرد. او در اخلاق ناصری می نویسد:

«سیاست جماعت، تدبیر فرق مختلف بود بر «قانونی» که «ناموس الهی» وضع کرده باشد»

او در همین کتاب از تعلق و وابستگی دین و ملک به یک دیگر، بحث نموده است.

از نظر صدر المتألهین نیز چون زندگی بشر از اجتماع و تمدن تفکیک نا پذیر است، و این بدون قانون و برنامه غیر ممکن است، لذا «شرع» الگوی زندگی بشر را ارائه می دهد. وی در «شواهد الربوبیّه» توضیح می دهد که: «سیاست عادله» و «حکومت آمره»، باید از سوی حق تعالی ارائه گردد، و اضافه می کند: «سیاست بدون شریعت، کالبدی بدون جان است». او در اثر دیگرش «مفاتیح الغیب» نیز همین بحث را پی گرفته است.

علاوه بر فیلسوفان که به تناسب مباحث جهان بینی، به بررسی رابطهٔ دین و سیاست، پرداخته اند، فقیهان نیز بدین موضوع توجه داشته و برای استنباط احکام مربوط به آن بر اساس منابع دینی، تلاش کرده اند. گاه مانند مرحوم فیض کاشانی در «مفاتیح الشرایع»، «سیاست» را بخشی از «احکام فقهی» قرار داده و گاه مانند صاحب جواهر، در مباحث گوناگون، حکمت های سیاسی احکام

را متـذکر شـده انـد. به علاـوه آنان با طرح مسـئوولیت ها و اختیارات حاکم اسـلامی – ولایت فقیه – در فقه، و توجه به تأثیر آن در ابواب گوناگون و مسائل فراوان فقهی، بر سـیاست جدای از شـریعت، قلم بطلان کشـیده و مسـئوولیت فقه و فقیه را در ارائه سـیاست الهی، تبیین نموده اند.

به طور کلی آثار دانش مندان بزرگ اسلامی حکایت از آن دارد که:

– در فرهنگ آنان «سیاست»، واژه ای غریب و نا مأنوس نبوده،

– از به کار بردن آن در بحث ها و تحقیقات علمی، ابائی نداشته،

– به تأثیر و نقش آن، در گردش جامعه توجه داشته،

– بر حضور و نفوذ دین در عرصهٔ سیاست اصرار ورزیده،

– و در بررسی و ارزیابی محتوایی دین، به ابعاد سیاسی آن نیز توجه نموده اند.

بروز و گسترش تفکر جدائی دین از سیاست

اشاره

در یکی دو قرن اخیر، یک باره چرخشی در فرهنگ عمومی جامعه اسلامی نسبت به رابطهٔ دین و سیاست، پدید آمده است، و این چرخش علاـوه بر «عوام»، بسـیاری از «خواص» را نیز در بر گرفته و طرز فکر و شـیوه عمل آن ها را دگرگون ساخته است. تا آن جا که فکر سیاسـی داشتن انحراف و اعواج، و اقدام سیاسی کردن ظلالت و گم راهی به حساب می آید.

از این رو رجال روحانی عصر اخیر که به اصلاح طلبی قیام کرده و در صحنهٔ مبارزات سیاسی حضور فعال داشته اند، عموماً مورد اعتراض و بلکه اتهام بوده اند:

– در عراق، آیـة اللّه شـیخ محمـد حسـین کـاشف الغطـاء – مصـلح بزرگ – بـا این سؤال مواجه بود که: چرا به عنوان یـک عـالم دینی در «سیاست» دخالت می کند؟! و در جواب می گفت:

«اگر سـیاست، جلو گیری از فساد، خیر خواهی برای زمام داران و بلکه عموم مردم، بر حذر داشتن از گرفتار شدن در چنگال استعمار گران و به بردگی آن ها در آمـدن، و انـداختن زنجیر های اسارت آن ها از پیکر جامعه باشـد. آری من سـرا پا در چنین سـیاستی غرقم، و آن را از واجبات خود دانسـته، خویش را نسبت به آن در پیش گاه حق تعالی مسؤول می دانم. و اگر سیاست، فتنه انگیزی برای دست یابی به قدرت است، از آن به خدا پناه می برم.»

– در ایران، آیة اللّه شـهید سـید حسن مدرس – قهرمان بزرگ مبارزه با استبداد و خود کامگی – از این که در سیاست دخالت کرده است، مورد بی مهری بسـیاری از شـریعت مداران و نیز بسـیاری از سـیاست مداران قرار داشت، حتی پس از شـهادتش هم وقتی بنام «بازی گران عصر طلائی»، یکی از

فرنگ رفتگان در شـرح زندگی اش – همراه با کاستی ها و اشـتباهات زیاد – قلم بدست گرفت، در عین این که از قتل مدرس به عنوان یکی از جالب ترین حماسه های حیرت انگیز و بسیار آموزنده سیاسی و اجتماعی، یاد کرد، باز هم مخالفت با حضور مدرس در سیاست را در قالب و به عنوان یک «سؤال سوزان» مطرح نمود که:

«آیا خیر جامعه و افراد در آن نیست که «دین از سیاست به طور کلی جدا باشد؟»، یعنی رهبران مذهبی مطلقاً به امور آخرت و تزکیهٔ نفس و بهتر ساختن رفتار و روحیهٔ افراد بوسیلهٔ ارشاد و تعالیم دینی بپردازند و دیگر هیچ مداخله ای در امور سیاسی نکنند؟ و یا این که مصلحت و خیر جامعه در این است که رهبران دینی در عین حال رهبران سیاسی و امور حکومتی نیز باشند؟»

این نویسـنده، در حالی از عـدم مـداخله رهبران دینی در امور سیاسـی سـخن به میان می آورد، که «مدرس»، آن را «ام الفساد» در جریان انحطاط کشور های اسلامی و منشاء عقب ماندگی مسلیمن می دانست.

شهید مدرس، در یکی از جلسات دورهٔ چهارم مجلس شورای ملی، حاصل تأمل خود را – در دوران تحصـیل در نجف – در این که «چرا ممالک اسلامی رو به ضعف رفته؟» چنین باز گو کرد:

«چنـدین روز فکر می کردم و بالاخره چنین فهمیـدم که ممالک اسـلامی، سـیاست و دیانت را از جـدا کرده اند لهذا اشخاصـی که متدین هستند دوری می کنند از اشخاصی که داخل در سیاست هستند، ناچار همه نوع اشخاص رشتهٔ امور سیاست را در دست گرفته مملکت رو به عقب می رود. با خودم گفتم: بایـد فکری کرد. آمـدم با دو نفر از اساتیـد بزرگ که فعلاً هر دو به رحمت ایزدی پیوسـته اند، این مسأله را مـذاکره کردم، و بالاخره با مشـروطه منطبق شـد، که به واسـطهٔ آن، این اختلاف از میان برداشـته شود. من و امثال من و بزرگ تر از من که مشـروطه را تصـدیق کردیم برای این بود که یک اختلافی برداشـته شود، این معنی نـدارد که دولت و ملت، سـیاست و دیانت دو تا باشـد، پیغمبر اکرم (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) که مؤسس دیانت بود، رئیس سیاست بود، از آن وقت که اختلاف پیدا شد، ممالک اسلام رو به ضعف رفت.»

– در همـان سـال هـا حسن النباء در مصـر، نامه ای سـر گشاده، خطاب به دولت مردان دارد و در آن از جـدائی دین و سـیاست، به عنوان «اولین اشتباه» مسلمانان یاد می کند و می گوید:

«اگر کسی خیال کند که دین به سیاست کار ندارد، به خود و اندیشهٔ اسلامی خویش ظلم کرده است – نه به اسلام که از باطل مصون است – ، نخستین خطای ما به فراموشی سپردن اصل عدم

تفکیک دین از سیاست بود، که عملاً دین را از سیاست جدا کردیم و سیاسیون، فکر دینی و اسلامی را در جامعه نابود کردند و از این جا انحطاط، آغاز گردید.»

– در پاکستان، جدائی دین از سیاست، و پرهیز رجال دین از دخالت در امور سیاسی، چندان قوت و رواج یافت که یکی از دست اندر کاران رسانه های گروهی آن، به مصر رفته، از رئیس دانشگاه الازهر، شیخ عبد المجید سلیم، که گفته است: «الاسلام لا یفرق بین الدین و السیاسة»، می پرسد:

«در پاکستان در این باره بحث و گفت گو است و عده ای می گویند که دین را در سیاست نباید دخالت داد، و هر کس که این رویّه را داشته باشد، از سوی آنان مورد انتقاد قرار می گیرد، آیا رؤسای الازهر هم این عدم مداخله را قبول دارند؟»

شعاع مسئله جدائی دین از سیاست در عصر اخیر، به قدری گسترده است، که بررسی و تحلیل ابعاد گوناگون آن موضوع رسالهٔ مستقلی باید قرار گیرد. در این جا صرفاً برای آشنایی با فضا و جوّ فکری – فرهنگی دوران اخیر، و نوع برخورد دین داران و به ویژه علماء دینی با مسائل سیاسی، بخشی از بیانات حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) را مرور می نمائیم تا از زبان کسی که با فراست و ذکاوت مسائل حوزه و کشور را در طول بیش از نیم قرن، زیر نظر داشته، اوضاع قبل از انقلاب را بشنویم.

از لا بلای رهنمود ها و تحلیل های رهبر فقید انقلاب اسلامی، چنین تصویری از فرهنگ حاکم بر ذهنیت مسلمانان بدست می آید:

1- سیاست، دغل کاری و فریب است

در جهت بیرون کردن دین داران از صحنهٔ سیاست، سیاست را به گونه ای تفسیر و القاء کردند که در تضاد با دین باشد و در نتیجه، مورد نفرت دین داران قرار گیرد. حضرت امام در نجف، خطاب به فضلای حوزه فرمودند:

«این ها از اول در ذهن شما وارد کردند که سیاست به معنی دروغ گویی و امثال آن می باشد، تا شما را از امور مملکتی منصرف کنند، و آن ها مشغول کار خود شان باشند و شما هم مشغول دعا گویی باشید، شما این جا بنشینید «خلّد اللّه ملکه» بگوئید، و آن ها هم هر کاری که دل شان می خواهد بکنند... استعمار گران انگلیسی که از 300 سال پیش در ممالک شرق نفوذ کردند، و از همهٔ جهات این ممالک اطلاع دارند، این برنامه را درست کردند، بعد ها نیز استعمار گران آمریکایی و غیر آن ها نیز در اجرای این برنامه شرکت کردند.» (1)

در نتیجه هر گاه عالمان دینی به صحنه سیاست قدم می گذاشتند، و برای نجات ملت قیام

1- ولایت فقیه، امام خمینی (سلام اللّه علیه)، چاپ مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام، ص 129

می کردند، کار گزاران طاغوت، با همین شیوه، سعی در منصرف کردن آنان می نمودند. پاک روان - رئیس سازمان امنیت - پس از دوران حبس حضرت امام به ایشان گفت: «سیاست پدر سوختگی است، این را شما بگذارید برای ما» و در مقابل امام پاسخ می دهد که: «سیاست به این معنی که شما می گوئید، مال شماست!» (1)

2- شأن روحانی، از دخالت در سیاست اجلّ است

«این ها به ما تزریق کردند که شما حق دخالت در این امور [امور سیاسی] را ندارید و اصلاً شأن شما نیست، با این اسم، که ما هم یک قدری خوش حال بشویم که آقا شما بالا تر از این هستید تا در سیاست دخالت بکنید، شما یک رجل روحانی هستید، برای مردم اخلاق بگوئید و با امثال این حرف ها، هم منبر ها را از محتوایش - که همان دخالت در امور سیاست مملکت است - خالی کردند، و هم مسجد ها را و دیگر حوزه های علمیه را از آن محتوایی که از اول اسلام می خواست داشته باشد، جدا کردند.» (2)

3- عالمی که سیاست چیزی نمی فهمد، «بزرگوار» است

«شأن بزرگ اهل علم این بود که این ها نمی فهمند سیاست را. اگر یک آقایی اصلاً عقلش نرسد به این که سیاست چی است، این بزرگوار بود، خیلی آقایی است که دخالت در امور نمی کند، قربانش بروم چه آقای خوبی! ظهر می آید نمازش را می خواند و می رود توی خانه اش می نشیند.» (3)

4- سیاست، واژه ای ممنوع و منفور در حوزه های علمیه

«نقشه بود که اسلام را مثل مسیحیت که در کلیسا محبوس است، در مدرسه ها محبوس کنند، متأسفانه خودمان به این نوع تفکر کمک کردیم. به زبان آوردن کلمهٔ سیاست جرم بود، برای این که القا کرده بودند که سیاست مال منحرفین است، اصولاً اساس اسلام از سیاست است، به وسیله پیغمبر اسلام و پس از آن تا مدت ها حکومت تشکیل داده می شود و آن ها تمام امور سیاسی را در دست می گرفتند، لکن در زمان ما کلمه و لغت سیاست را نمی شد بکار برد.» (4)

«در حوزه ها در عین حالی که خارجی ها و عمّال آن ها تصرف مستقیم نداشتند، لکن تبلیغات خاصی در سال های طولانی انجام گرفته بود که باید حوزه ها، از امور اجتماعی و سیاسی به کلی مبّرا باشد، و اسم سیاست را نمی توانستیم در حوزه های علمیه ببریم» (5)

آثار فرهنگی، اجتماعی و سیاسی جدائی

اشاره

حاکمیت گسترده و نفوذ عمیق چنین تفکراتی در حوزه های علمیه و به تبع آن در قشر های

1- صحیفه نور، ج 7، ص 127

2- صحیفه نور، ج 7، ص 128

3- صحیفه نور، ج 15، ص 56

4- صحیفه نور، ج 18، ص 80

5- صحیفه نور، ج 18، ص 98

دیگر، تأثیرات منفی زیاد، و فجایع فراوانی ببار آورد. از آن جمله:

1- رشد عناصر تنبل و مهمل در حوزه

«مؤسسات تبلیغاتی استعماری وسوسه کرده اند که: «دین از سیاست جداست، روحانیت نباید در هیچ امر اجتماعی دخالت کند»، متأسفانه عده ای باور کرده اند و تحت تأثیر قرار گرفته اند، شما به حوزه های علمیه نگاه کنید، آثار همین تبلیغات و تلقینات استعماری را مشاهده خواهید کرد، افراد مهمل و بیکاره و تنبل و بی همتی را می بینید که فقط مسأله می گویند و دعا می کنند و کاری جز این از آن ها ساخته نیست» (1)

2- بر کناری روحانیت از صحنهٔ تبلیغ

«به افکاری و رویه هایی برخورد می کنید که از آثار همین تبلیغات و تلقینات (جدایی دین از سیاست) است مثلاً این که، حرف زدن منافی شأن آخوند است، آخوند مجتهد باید حرف بلد نباشد و اگر بلد است حرف نزد، فقط لا اله الاّ اللّه بگوید، و گاهی یک کلمه بگوید، در حالی که این غلط است و بر خلاف سنت رسول اللّه است.» (2)

3- کنار گذاردن مباحث سیاسی اسلام

«شیاطین این را یافتند که اگر قشر روحانی در صحنه سیاست وارد بشود، با داشتن پشتوانهٔ عظیمی از ملت ها، کلاه آن ها پس معرکه است، باید چه بکنند؟ باید به طور عموم این مطلب را القاء بکنند که اهل علم را به سیاست چه کار؟ اهل علم فقط وظیفه اش این است که عبایش را سرش بکشد، اول ظهر برود نمازش را بخواند، بعد هم برود منبر چند تا مسأله بگوید، نه مسائلی که مربوط به سیاست و گرفتاری های ملت است. تقریباً اکثر ابواب فقه کنار گذاشته شده بود. اکثر آیات قرآن هم کنار گذاشته شده بود، آیاتی را که مربوط به جامعه بود، مربوط به سیاست بود، مربوط به جهاد بود، آیات زیادی که اکثر آیات مربوط به این مسائل است، این ها را منسی کرده بودیم، یعنی ما را وادار کرده بودند که منسی باشد.» (3)

«در حوزه، ما در یک کتاب ها، و در یک عقاید خاصی محصور شده بودیم، کتاب ها از حیث تعلیم و تعلّم غالباً از طهارت و تجارت و صلات، تجاوز نمی کرد، علوم قضائی و حدود و دیات، از «علوم غربیه» بود.» (4)

4- سر گرم شدن به «صورت ها» و از دست دادن «محتوی»

«شنیده ام انگلیسی ها که آمدند عراق، سردار شان دیده بود که کسی اذان می گوید، پرسیده بود: این

1- ولایت فقیه، ص 131

2- ولایت فقیه، ص 131

3- صحیفه نور، ج 15، ص 56

4- صحیفه نور، ج 18، ص 98

چه می گویـد؟ گفته بودنـد: اذان می گویـد. گفته بود: آیـا این به امپراطوری انگلسـتان کاری دارد؟ گفته بودنـد: خیر، گفته بود: هر چه می خواهد، بگوید. چون نماز و روزهٔ ما به امپراطوری انگلسـتان کاری نداشت، هیچ کاری به ما نداشـتند. آن چیزی که برای امپراطوری ضـرر داشت، اسـلام با محتوای واقعی بود که بسـیاری از آن فراموش شده بود... و این از تبلیغات شیاطینی بود که می خواستند «صورت اسلام» را نگه دارند، و ما را مشـغول به همین صورت ها بکنند و «محتوی» در کار نباشد تا کار های شان را انجام دهند، محتوای اسلام که مهمّش قیام و نهضت برای خداست، و جلو گیری از ظلم ظالمین و اجرای عدالت اسـلامی، این ها منسی باشد... هر چه می خواهید سینه بزنید، لکن هیچ صحبت از سیاست نکنید!» (1)

«الآن هم بوق های استعماری و سر سپردگان استعمار فریاد می زنند و اسلام را از سیاست جدا می دانند و برای مسلمانان جایز نمی دانند که در سـیاست دخالت کنند... یا نماز جمعه نبود، یا اگر بود محتوی نداشت، یا حج را نمی گذاشـتند بروند و یا اگر می گذاشـتند حج بی محتوی بود... حج را به صورت «بی محتوی و مبتذل» بیرون آوردند» (2)

«از بزرگ ترین درد جوامع اسـلامی این است که هنوز فلسـفهٔ واقعی بسـیاری از احکـام الهی را درک نکرده انـد، و حـج بـا آن همه راز و عظمتی که دارد هنوز به صورت یک عبادت خشک، و یک حرکت بی حاصل و بی ثمر باقی مانده است.» (3)

«یکی از فلسـفه های بزرگ حـج، بعـد سیاسـی اوست که دست های خیانت کار از همـهٔ اطراف برای کوبیـدن این بعـد در کار هسـتند و تبلیغات دامنه دار آن ها مع الاسف در مسـلمین هم تأثیر کرده است که مسـلمین سفر حج را بسیار شان یک عبادت خشک و خالی بدون توجه به مصالح مسلمین می دانند.» (4)

5- طرد روحانیون سیاسی

«سـیاست اسلام چنان فراموش شده بود که اصلاً سیاست یک ننگی بود، می گفتند: فلان آخوند سیاسی است! اگر یک کسی در حکومت دخالت می کرد و می گفت: باید این حکومت صحیح باشد، آن را ننگ می دانستند.» (5)

«این ها چنین تبلیغات کرده بودنـد که اگر یک ملائی در امر سـیاست وارد می شد، راجع به حکومت، دربارهٔ مجلس و یا راجع به گرفتاری های سیاسی مردم می خواست صحبت کند. در خود جامعه روحانیت می گفتند که این آدم سیاسی است دیگر بدرد نمی خورد.» (6)

1- صحیفه نور، ج 7، ص 39

2- صحیفه نور، ج 17، ص 138 و 139

3- صحیفه نور، ج 9، ص 176

4- صحیفه نور، ج 18، ص 66

5- صحیفه نور، ج 7، ص 39

6- صحیفه نور، ج 7، ص 128

این مطلب را به ما تحمیل کرده بودنـد که اگر یک آقایی عقیـده اش این بود که بایـد وارد در سـیاست و در گرفتاری ملت بشود، می گفتند: «این آقا سیاسی است»، همین که می گفتند سیاسی، این دیگر باید برود، از جامعه باید جدا بشود» (1)

«روحانیون، اگر دخالت در یک امر سیاسی می کردند، «ملت» به آن ها ایراد می گرفت، و «خود روحانیون» هم ایراد می گرفتند.» (2)

6- حذف سیاست از فعالیت های اسلامی

قبل از پیروزی انقلاب اسـلامی، فعالیت ها و تلاش های متنوع و فراوانی در جامعه اسلامی، وجود داشت، ولی نفوذ و سیطره تفکر جدائی دین از سـیاست بر سـردمداران و بانیان برخی از این فعالیت ها، باعث گردیده بود تا آنان از گرایش های سیاسـی پرهیز نموده و یا با فعالیت های سیاسی در تشکیلات خود، مخالفت نمایند.

انجمن حجتیه در تبصـره دوم اساس نامهٔ خود آورده بود: «انجمن به هیچ وجه در امور سیاسـی مداخله نخواهد داشت و نیز مسئوولیت هر نوع دخالتی را که در زمینه های سیاسی از طرف افراد نسبت به انجمن صورت گیرد، بر عهده نخواهد گرفت.»

هم چنین مدرسه علوی، گر چه با هدف ارائه تربیت های اسلامی و با مشارکت برخی روحانیون، فعالیت می کرد، ولی رویه آن به گونه ای بود، که حضرت امام خطاب به متصدیان آن فرمودند:

«شـما متصدیان مدرسه علوی، البته از قراری که من شنیدم، خوب عمل کردید،.... فقط یک نکته بوده است که اشکال داشتم و آن این که بچه های ما در هر زمانی موافق آن زمان باید تربیت بشوند... شـما بچه ها را از سیاست دور نگه ندارید، دور نگه داشتن بچه ها از سیاست آن فرمی می شود که وقتی وارد در اجتماع شدنـد، مثل یک آدم کوری وارد اجتماع بشونـد، اشخاصـی که می خواهند در این کشور زندگی بکننـد و مقـدرات این مملکت دست شان باشد، آن ها باید از همهٔ خدعه هایی که کرده اند، از همه کار هایی که اسـتعمار کرده و از همهٔ عقب نگه داری هایی که به دست این ها واقع شده، آگاه باشند.» (3)

7- نفوذ و سیطرهٔ استعمار گران

«آن ها که می خواسـتند و می خواهنـد تمام قـدرت ها را در هر جا قبضه کننـد و تمام منافع ملت ها را چپاول کنند، از زمان های طولانی نقشه های عجیب و غریبی داشـتند، از جمله این که روحانیون در امور سیاسـی نباید دخالت کنند ... سابقاً ما را آن طور تربیت کرده بودند که ما دخالت در هیچ امر سیاسی اجتماعی مردم نکنیم و آن هایی که می خواهند برای ابر قدرت ها وظیفه شان را انجام بدهند، قدرت را و

1- صحفیه، نور، ج 15، ص 56

2- صحیفه نور، ج 14، ص 119

3- صحیفه نور، ج 5، ص 106

سیاست را و حکومت و همه چیز را به دست بگیرند، و مردم را به طرف چیزی که قدرت های بزرگ می خواهند بکشانند.» «اگر این نقشه نبود کشور های اسلامی این گرفتاری ها را پیدا نمی کرد.» (1)

«آخوند و یا مجتهد نمی توانست اسم سیاست را ببرد، بعضی از ما ها هم باور مان آمده بود (لذا) امروز کار به جایی رسیده است که بلاد مسلمین دست خوش تاخت و تاز آمریکا و ابر قدرت ها گردیده این جنایت کاران از آن سوی دنیا آمده و تیمم بر امور مسلمین، و در همه جریانات دخالت می کنند و ارتش می فرستند.» (2)

«نتیجهٔ آن، به تباهی کشیدن ملت های اسلامی و باز کردن راه برای استعمار گران خون خوار است.» (3)

فاجعهٔ بزرگ

به هر حال توطئهٔ شوم «جدائی دین از سیاست»، همراه شگرد های تبلیغاتی استعمار گران و عوامل مزدور شان، تأثیر فراوانی در جامعهٔ اسلامی گذارد، و حتی «اکثریت» مغز متفکر و هدایت گر جامعه، یعنی «حوزه» را نیز به تسخیر خود در آورد و به صورت یک «باور» و «عقیده» برای آن ها در آمد، تا جائی که این شعار به «علما و روشن فکر حوزه» نیز سرایت کرد، و این تأثیر چندان عمیق بود که زدودن آن از اهل علم، «غیر ممکن» می نمود، و این «فاجعهٔ بزرگ» بود:

«دخالت در امور سیاسی یک وضعی تعبیر شده بود که این بر خلاف روحانیت است، و فلان آقا که سیاسی است دیگر نباید در جرگهٔ روحانیت باشد، این امر برای منزوی کردن روحانیت و کشاندن آن ها به گوشه های حجر های مدارس و مساجد طرح ریزی شده بود و به «باور اکثر روحانیون» و «اکثریت قریب به اتفاق ملت» واقع شده بود.» (4)

«ما گاهی به «خدمت گذاران» قرآن» هم نمی توانیم حالی کنیم که اسلام از سیاست جدا نیست.» (5)

«دست های توطئه گر آن طور به ما تزریق کردند که ما هم باور مان آمده است: تو چکار داری به این که چه می گذرد؟ در آن اوائلی که این مسائل پیش آمد، یکی از رفقای ما که «بسیار خوب» بود، «بسیار مرد صالحی» بود و اهل کار هم بود، لکن وقتی یک قضیه را صحبت کردم که در این قضیه، باید تحقیق کنیم،گفت: به ما چه کار دارد، حاصل: امر سیاسی است به ما چه کار دارد؟! این طور تزریق شده بود که یک مرد «عالم روشن فکر» متوجه به مسائل، این طور می گوید که به ما چه کار دارد... این دست قوی توطئه گر به قدری قدرت داشت که نمی شد از فکر حتی «اهل علم محترم» هم

1- راه امام از کلام امام، دفتر چهاردهم، ص 193، ص 204

2- صحیفه نور، ج 17، ص 53

3- صحیفه نور، ج 21، ص 178

4- صحیفه نور، ج 14، ص 119

5- راه امام از کلام امام، دفتر چهاردهم، ص 126

بیرون کرد به این که، نه مسأله این طور نیست.» (1)

«[تبلیغ جدائی دین از سیاست] در بعضی از روحانیون و متدینان بی خبر از اسلام تأثیر گذاشته، که حتی دخالت در حکومت و سیاست را به مثابه «یک گناه و فسق» می دانستند و شاید بعضی بدانند! و این «فاجعهٔ بزرگی» است که اسلام مبتلای به آن بود.» (2)

البته این فاجعه، اختصاص به ایران و یا جوامع شیعی و حوزه های علمیه نداشت، بلکه در میان اهل تسنن و علماء آنان نیز با ابعاد وسیع تری این توطئه رواج یافته بود، زیرا برخی از نویسندگان اسلامی آنان رسماً و علناً به تبلیغ جدائی دین از سیاست می پرداختند و آن را یگانه راه ترقی معرفی می کردند و القاءات خطرناک ابر قدرت ها را در قالب «تحلیل های پر جاذبه» به خورد مردم می دادند تا بتوانند مردم مسلمان را در اروپائی ها ذوب نمایند. مثلاً دکتر طه حسین در مستقبل الثقافه می نویسد:

«مسلمانان از گذشته این مبنای نو را دریافته اند که سیاست چیزی و دیانت چیز دیگری است».

وی در ادامه اضافه می کند:

«ما امروز تاریخ خود را شناخته و یقین داریم که میان ما و اروپائی ها فرقی نیست، لذا من از این که مصری ها در اروپائی ها ذوب شوند، وحشتی ندارم.»

حتی برخی از شیوخ الازهر نیز به این دام افتاده و برای تثبیت و ارائه این توطئه در قالب بحث علمی، قلم بدست گرفتند. علی عبد الرزاق، با نوشتن «الاسلام و اصول الحکم» در این راه قدم گذشت و کتابش بلا فاصله در غرب و به خصوص در دانشگاه های آمریکا، مورد استقبال قرار گرفت. سپس شیخ خالد محمد خالد، یکی دیگر از شیوخ الازهر با نوشتن کتاب «من هنا نبدأ» همین مسیر را ادامه داد و سازمان های سری صلیبی، ماسونی و مارکسیستی، آن را در تیراژ وسیع انتشار دادند.

دکتر یوسف ترضاوی در کتاب «افلاس اللیبرالیة و الاشتراکیه و جرائمها بحق الاسلامیه» بخشی از این جریانات را در جهان عرب افشا نموده و پس از معرفی چند نفر از آنان، می گوید:

«...علاوه بر آن ها، شیوخ دیگری نیز هستند که هر چند عمامه به سر دارند، ولی از سر دین زادئی به جامعه و تاریخ می نگرند. انگیزهٔ آن ها هوا های نفسانی و کسب خشنودی سردمدارانی است که یا «مرعوب» آن هایند و یا «چشم طمع» به ایشان دارند و یا حداقل به خاطر نادانی و بی خبری از حقایق دینی به این ورطه افتاده اند. این علماء آلت دست حکومت های لیبرال یا سوسیالیست بوده و سردمداران شان برای گم راهی مردم از آن ها استفاده می کنند.»

به علاوه، در میان اهل سنت، فاجعهٔ زیان بار تر دیگری نیز رخ داده زیرا بسیاری از آن ها، هر چند

1- صحیفه نور، ج 20، ص 31

2- صحیفه نور، ج 21، ص 177

در برابر تز استعماری جدائی دین از سیاست مقاومت نمودند و از هم بستگی دین و سیاست، سخن گفتند، ولی این «همبستگی» را به «وابستگی دین به سیاست» تفسیر کردند، و در نتیجه دین را به عنوان ابزاری در اختیار سیاست مداران و حاکمان قرار دارند، و لباس تقدس به تن هر سردمدار ستم گری پوشانده، و عنوان «اولی الامر» را پیش کش طاغوت ها کرده، اختیار دین، علماء دین و حوزه های دینی را به کف سلاطین سپردند.

امام خمینی، قهرمان احیاء

در چنین شرایطی که تفکر ناب و اصیل اسلامی محجور، و دین داری دین داران با هجوم آفت ها، سلامت، نشاط و تحرک خود را از دست می داد و علائم حیات یک پس از دیگری در آن محو می شد و در سرا شیبی مرگ به جلو می رفت، قهرمانان احیا گر چگونه می توانستند، حیات و نشاط را به این پیکر نیمه جان باز گردانند؟! و از خواب آلودگانی که سراسر وجود شان را یأس و نومیدی فرا گرفته، و تنها هنر شان، مقابله با هنر مندان بوده و از فرط سستی و خماری، احساس درد را هم از دست داده اند، انسان هایی با شور و حرارت، متعهد و هشیار، درد مند و آرمان گرا بسازند؟!

با این همه، حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه)، برای کنار زدن ابر های تیره از مقابل خورشید حقیقت قیام کرد و البته شرایط لازم یک مصلح بزرگ و موفق را در اختیار داشت:

- درک صحیح و عمیق از مکتب،

- شناخت همه جانبه از جامعه،

- توانائی ارائه برنامهٔ اصلاحی.

از این رو برای یک دگرگونی اساسی و بنیادین، به سراغ کاری ترین ابزار و قوی ترین وسیله رفت، و آن را به خوبی شناخته، و به درستی بکار گرفت.

در طول تاریخ شیعه و در جوامع گوناگون شیعه نشین، هیچ سوژه ای مانند کربلا و عاشورا، برد وسیع نداشته، و هیچ موضوعی همانند آن، در عمق جان شیعیان نفوذ ننموده است. برای شیعه، حادثهٔ عاشورا، صرفاً جنبهٔ ذهنی و فکری ندارد، بلکه با پر شور ترین احساسات و عواطف عجین می باشد، لذا آنان در هیچ مصیبتی به این میزان اشک نریخته، و در هیچ عزائی این گونه ماتم نگرفته، و در هیچ مراسمی این گونه به میدان نیامده، و برای هیچ موضوعی تا این حدّ حساسیت از خود نشان نداده اند.

به علاوه این حادثه، آینهٔ تمام نمای ارزش های انسانی است؛ و اوج ایثار، حماسه، صفا و صمیمیت، جهاد و مبارزه، عشق و عبادت را به نمایش می گذارد. از این رو مطرح کردن عاشورا و

نشان دادن چهرهٔ واقعی کربلا، به معنی توجه دادن مردم به آشـنا ترین چهره، پر جاذبه ترین معشوق، کامل ترین الگو، عالی ترین حماسه و بالاخره بهترین «سوژهٔ سیاسی» در هر عصر، می باشد.

هنر بزرگ، حضـرت امـام خمینی، در همین جـا تجلی کرد، او «کلمه ای تام» را برگزیـد، واژه ای که همه آرمان های او را نشان می داد، و همه قلب ها به یاد او می طپید. حضـرت امام بعد سیاسی این نهضت را که به فراموشی گذارده بود، زنده کرد و در پرتو آن، امواج ویران گر شعار جدایی دین از سیاست را، شکست.

پس از پیروزی انقلاـب اسـلامی، یکی از نویسـندگان مسـلمان، در اثری که در غرب، تحت عنـوان «تفکر نـوین سیاسـی اسـلام» منتشـر ساخت، نوشت:

«آیة اللّه خمینی، شاید بیش از هر متأله شیعه که دارای منزلتی قابل قیاس با وی باشد، خاطرهٔ کربلا را با احساس حادّی از ضرورت سیاسی بکار گرفت».

دو برداشت رایج

اشاره

پیرامون شهادت امام حسین (علیه السلام) دو برداشت و تفسیر در بین عوام و خواص رواج داشت:

الف) برداشت عوامانه: برداشت کسانی که به تعبیر شهید مطهری معتقد بودند:

«امام حسـین کشـته شد تا گناهان امت بخشـیده شود، آن ها جنبهٔ آسـمانی و خیالی به قضـیه می دادند و همان را که نصاری درباره مسیح گفته بودنـد، می گفتنـد.» «با این تفاوت که این ها می گفتنـد یک بهانه ای لازم است، به قـدر بال مگسـی باید اشک ریخت و همان کافی است که جواب دروغ گوئی ها، خیانت ها، شـراب خوری ها، ربا خوری ها، ظلم ها و آدم کشی ها بشود. بر اساس این منطق، مکتب امام حسین به جای این که مکتب احیاء احکام دین باشد، مکتب ابن زیاد سازی و یزید سازی شد.»

و به قول شاعر اصفهانی، وقتی ملائکه عذاب بر گناهان فردی شهادت می دهند، جواب می شنوند:

اگر این مرده اشکی هدیه کرده است *** ولش کن گریه کرده

نماز این بندهٔ عاصی نکرده *** مه حق روزه خورده

ولی یک ناله در یک تکیه کرده *** ولش کن گریه کرده

اگر پستان زن ها را بریده *** شکم ها شان دریده

اگر از کودکان شیر خواره *** شکم ها کرده پاره

اگر بر ذمهٔ او حق ناس است *** خدا را نا شناس است

برای خود جهان را فدیه کرده *** ولش کن گریه کرده

ب) برداشت عـالم نمایـانه: برداشت کسانی که می گفتنـد، امام حسـین (علیه السـلام) در حرکت خود از مـدینه به مکه، و از مکه به سوی کوفه، هدفش «حفظ جان خود» بود.

این گروه منکر قیام و جهاد حضـرت بودند، و حتی به کار بردن چنین الفاظی را دربارهٔ حضـرت ناروا می دانسـتند. یکی از افاضل حوزه در این باره نوشته بود:

«شـیعه نمی گوید که امام (علیه السلام) «قیام» کرد، بلکه امام حسین (علیه السلام) بر حسب اخبار مستفیضه، بلکه متواتره، بیرون آمدنش از مدینه بطرف مکه، و از مکه به طرف عراق، برای حفظ جان خود بود.»

وی در جای دیگر کتابش گفته بود:

«امام حسین (علیه السلام) قیام نفرمود، و فقط غرضش «فرار از تقویت حکومت جباره» بود.»

در نوشته های برخی روشن فکران دانشگاهی نیز همین برداشت دیده می شود. مثلاً رهبر سابق نهضت آزادی می نویسد:

«سـید الشـهداء (علیه السـلام) امـامی است که قیام او را غالباً به منظور سـرنگون کردن یزیـد و تأسـیس حکومت حق در جامعـهٔ آن روز مسـلمانان می دانند، در حالی که اولین حرف و حرکت امام حسـین (علیه السـلام) و اقدامی که رأساً و شـخصاً انجام داد امتناع از بیعت با ولیعهدی یزید، نامزد شده از طرف پدرش معاویه، بود.»

این جریـان فکری در حوزه و دانشـگاه، علاوه بر این تفسـیر خاص از نهضت حسـینی، در یک مبنای اعتقادی، و در یک زیر بنای فکری و تحلیلی نیز بـا هم هم فکر و هم زبان بوده و برداشت مشترکی داشـتند، زیرا هر دو بر این باور بودنـد که «نقش رهبران الهی و دینی، به تبلیغ دین منحصـر است، و در جریان سـیاست و حکومت، نباید مداخله ای داشـته باشـند.» و البته تأثیر این مبنا در قضاوت آن ها دربارهٔ واقعهٔ کربلا، به خوبی آشکار است.

یکی از نویسندگان، به عنوان دفاع از امام حسین (علیه السلام)، نوشته بود:

«مقام نبوت و رسالت الهی، غیر از حساب سلطنت و حکومت است، انبیاء باید در کمال فقر و مسکنت و نداشتن قدرت با زبان هایی گیرا و بیاناتی شـیوا، به ارشاد برخیزند، اما یک پادشاه باید با قدرت و با شمشـیر قیام کند، بنابراین یک پیغمبر و وصـی پیغمبر هرگز نمی تواند با حفظ مقام رسالت و وصایت حکومت و سلطنت هم بکند.»

و یکی دیگر، چنین گفته بود:

«بعثت انبیاء برای تشکیل حکومت نبوده، لذا چون موسی غرض سلطنت نداشت، مؤمن آل فرعون این توهم را دفع نمود و فرمود: «کاری به سلطنت شما نیست، پادشاهی شما را باد» - یا قوم لکم الملك الیوم ظاهرین - و جناب ابراهیم خلیل الرحمن در سن شانزده یا هجده سالگی قد علم کرد در مقابل سلطان وقت خود، نمرود، نه برای تشکیل حکومت، بلکه با حفظ همهٔ حیثیات، آن ها را دعوت به توحید می نمود... بلکه باید گفت شأن انبیاء و جانشینان آنان، اجل است از این که تشکیل حکومت دهند... غرض اصلی از بعثت انبیاء همانا دعوت به اصول عقاید اولیه بوده، و نظری به تشکیل حکومت و دست به ترکیب آن زدن، نبوده، جز این که مأمور بودند ملوک را هم دعوت کنند، اما پس از خدا شناسی خواسته باشند بگویند: «شما از تخت فرو نشینید، نوبت، رسید» ابداً هم چو مدعا را نتوان اثبات کرد. بلکه خلافش ثابت است. و حضرت ختمی مرتبت هم به عنوان رسول، نبی، بشیر، نذیر، مبشّر، منذر، هادی و نظائر این اوصاف معرفی گردیده، و این ها هیچ مساسی با مسأله ملک و سلطنت ندارد مستقیماً.»، «و حدیث متواتر ثقلین هم ناظر به جهت بیان احکام حلال و حرام است، نه سلطنت و حکومت بر مردم از نظر حفظ انتظامات صوری، داخلی،

خارجی. به طوری که اگر اخذ احکام خدا یا جمیع شؤونات از اهل بیت شده بود، هیچ امامی، هیچ شکایتی از هیچ شاغل مقام ریاست نداشت.»

عین همین برداشت ها و تعبیر ها در نوشته های مذهبیّون غیر حوزه ای نیز به چشم می خورد، مثل این که «موسی مانند ابراهیم کاری به امپراطوری، و قصد سرنگونی فرعون را نداشت» و متأسفانه اینان، همان تفسیر کلیسای گرفتار در دست امپراطوران را واگو و ترویج نمودند و نوشتند:

«حضرت عیسی کاری به مسائل دنیایی و امپراطوری قیصر و کسری نداشت. و صرفاً به امور اخلاقی و معنوی یا نوع دوستی می پرداخت.»

این دو برداشت - جاهلانه و عالم نمایانه - هر چند به ظاهر در برابر یک دیگر قرار داشته، و هر یک طرف داران خاص خود را داشتند، ولی در امتداد، به یک نقطهٔ مشترک رسیده و طرز فکر واحدی را القاء می کنند، یعنی: «طرد عناصر و انگیز های سیاسی از حادثهٔ کربلا».

بر اساس هر دو برداشت، این حادثه پر شور، هرگز نمی تواند، الگوی مبارزه و مقاوت در برابر قدرت های شیطانی حاکم قرار گرفته، انگیزهٔ قیام در مقابل حکومت های فاسد را به آنان القا نموده، و شیفتگان سید الشهداء را به سربازان فداکار حضرت تبدیل سازد.

متأسفانه در برخی از کتاب هایی که از نظر علمی در سطح بالا تری هم قرار دارند، القاء تقابل بین

نگرش دینی، با نگرش سیاسی به نهضت امام حسین (علیه السلام) دیده می شود تا با اثبات اولی، نگرش دوم، نفی و طرد شود.

در یکی از پر تیراژ ترین آثاری که در زمینهٔ قیام امام حسین (علیه السلام) به چاپ رسیده، می خوانیم:

«...نقطهٔ اختلاف ما با بعضی مورخان و جامعه شناسان قدیم و امروز - مسلمان یا غیر مسلمان - در همین جاست، آن ها به قیام حسین از «دید سیاست» می نگرند، در حالی که او از این قیام «دین» را می خواست... علی و فرزندش حسین به فکر حکومت نبودند، چرا؟ چون مردم آنان را برای چنین کاری نمی خواستند... شکایت حسین از دوره حکومت معاویه این بود که بدعت زنده شد و سنت مرد، اگر یاور پیدا شد باید سنت را زنده و بدعت را نابود کرد، پایان چه باشد؟ با خداست... حساب «تقوی و دین» چیزی است، و حساب «حکومت و ریاست» چیز دیگر...»

چنین تعبیراتی، هر چند از نظر معنی و مقصود قابل توجیه باشد، ولی حداقل این توهم را در ذهن خواننده بوجود می آورد که یا باید در مسیر دین حرکت کرد و در نتیجه اعتنایی به حکومت و سیاست نداشت، و یا در مسیر کسب حکومت و قدرت و در نتیجه از دست دادن دین! پس چه بهتر آن که شیفته سید الشهداء است، سیاسی فکر کردن، سیاسی تحلیل کردن، سیاسی برنامه ریزی کردن، سیاسی برخورد کردن، سیاسی مبارزه کردن را رها سازد!

ممکن است در ذهن پژوهش گری که با منطق آشنا بوده و به شرایط نه گانه تناقض توجه دارد، این دو جمله با یک دیگر نا سازگار نبوده و قابل جمع باشد:

- حرکت امام حسین (علیه السلام) یک اقدام سیاسی نبود،

- حرکت امام حسین (علیه السلام) یک اقدام سیاسی بود.

ولی نباید غافل بود که هر یک از این دو گزاره، تأثیر ویژه ای داشته و مخاطب را به جهت گیری خاصی دعوت می کند. از یکی در جهت بیداری، و از دیگری در جهت تخدیر، از یکی در دعوت به قیام و نهضت، و از دیگری در دعوت به سکوت و آرامش، می توان استفاده کرد.

چه بسا در وحلهٔ اول، چنین نزاعی، لفظی جلوه کند که آیا واژه «سیاست» را در ارائه تحلیل حادثهٔ کربلا بکار بریم و یا از بکار گیری آن خود داری کنیم، ولی با توجه به آثار فراوان آن در جهت گیری فکری و موضع گیری اجتماعی، نمی توان نسبت به آن مسامحه روا داشت. در بیانات حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) دیدیم که ایجاد نفرت از این کلمه، چه آثار و عواقب زیان باری در جامعه اسلامی پدید آورد. و چگونه استعمار گران، از این راه مقاصد شوم خود را پی گیری نمودند.

شیطنت قـدرت هـای طـاغوتی - آن گونه که توضـیح دادیم - آن است که با تفسـیر ناروایی از سـیاست، و منفور جلوه دادن آن، مردم را از مفهوم صحیح آن دور ساخته، تا خود بدون هیچ مخالف و معارضی، یکه تاز میدان قدرت و حکومت باشند.

نفوذ و تـأثیر این القـاءات شـیطنت آمیز، باعث می شود تا خیر انـدیشان، برای «تنزیه قیام حسـینی»، آن را به عنوان یک اقـدام غیر سیاسـی معرفی نمایند.

رهبر فقید انقلاب اسـلامی، در حالی که در جامعهٔ ما، رنگ سیاست از چهرهٔ عاشورا، پریده و چهرهٔ شفق گونهٔ آن، رو به زردی گذارده بود، و در جبین آن، جز «مظلومیت»، حرف دیگری خوانده نمی شود. فروغ هدایت گر آن را گستراند و با دم مسـیحایی خود، مشعلی را که نور و حرارت خود را از دست داده بود، مجدداً بر افروخت، و آن را به عنوان یک ماجرای سیاسی بزرگ، معرفی کرد:

«وقتی که حضـرت سـید الشـهداء (علیه السـلام) آمد مکه، و از مکه در آن حال بیرون رفت، یک حرکت سیاسی بزرگی بود، تمام حرکات حضـرت، حرکات سیاسـی بود، اسـلامی - سیاسـی، و این حرکت اسـلامی - سیاسی بود که بنی امیه را از بین برد و اگر این حرکت نبود، اسلام پایمال شده بود.» (1)

در این جـا فرصت پرداختن به تحلیل جامعی که حضـرت امام، از نهضت سـرور شـهیدان ارائه نموده، نیست، چه این که آن خود موضوع جـدا گانه ای است که رسالهٔ مسـتقلی می طلبـد، ولی اینک به اختصار می توان اشاره نمود که احیاء فرهنگ عاشورا به عنوان «یک رویـداد مهم سیاسـی در تاریخ اسلام» بسیاری از ابعاد فراموش شده این نهضت را زنده ساخت و در پرتو آن، فهم و درک بسیاری از حقایقی که بر بسـیاری از مردم سنگینی می نمود، آسان گردید و این تحول فرهنگی، مبدأ یک دگرگونی اجتماعی - سیاسی وسیع و عمیق - یعنی انقلاب اسلامی - گردید.

مهم ترین بهره های جامعه اسلامی، از احیاء بعد سیاسی عاشورا به وسیله حضرت امام (سلام اللّه علیه) را این گونه می توان خلاصه کرد:

1- ارزش و اهمیت قیام برای عدالت و آزادی

«در صـدر اسـلام، پس از رحلت پیغمبر ختمی پایه گـذار عدالت و آزادی، می رفت که با کج روی های بنی امیه، اسـلام در حلقوم سـتم کاران فرو رود و عدالت زیر پای تبه کاران نابود شود که سید الشهداء (علیه السلام) نهضت عظیم عاشورا را بر پا نمود.» (2)

«سـید الشـهداء سـلام اللّه علیه، تصریح می کند که اگر کسی ببیند که حاکم جائری در بین مردم حکومت می کند، به مردم ظلم می کند، باید مقابلش بایستد و جلو گیری کند.» (3)

1- صحیفه نور، ج 18، ص 140

2- صحیفه نور، ج 4، ص 100

3- صحیفه نور، ج 2، ص 208

2- مشروعیت مبارزه با «سلطان»

«همهٔ بساط سلطنت را یزید داشت، حضرت سید الشهدا به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ با ظل اللّه طرف شد؟ «سلطان را نباید دست زد» به چه حجت با سلطان عصرش طرف شد؟ سلطانی که می گفت من خلیفه پیغمبر هستم. برای این که یک آدمی بود که می خواست ملت را استثمار کند، منافع ملت را می خواست خودش و اتباعش بخورند.» (1)

3- «قدرت نداشتن»، عذر نیست

«ایشان وقتی قیام کرده اند در مقابل یزید، با یک عدد کمی، در مقابل یک عده کثیری و در مقابل ابر قدرت آن وقت، [برای آن است که] که عذر را از ما ساقط کند که ما بگوئیم که مثلاً ما عدد مان کم بود، ما زور مان کم بود.» (2)

«امام مسلمین به ما آموخت که در حالی که ستم گر زمان بر مسلمین حکومت جابرانه می کند، در مقابل او اگر چه قوای شما نا هماهنگ باشد، بپاخیزید و استنکار کنید.» (3)

«تکلیف ما ها را حضرت سید الشهداء معلوم کرده است: در میان جنگ از قلت عدد نترسید، از شهادت نترسید هر مقدار که عظمت داشته باشد مقصود و ایدهٔ انسان، به همان اندازه باید تحمل زحمت بکند» (4)

4- تقدم مصلحت جامعه بر مصالح فردی

«تمام انبیاء برای اصلاح جامعه آمده اند، و همهٔ آن ها این مسأله را داشتند که فرد باید فدای جامعه بشود. فرد هر چه بزرگ باشد، بالا ترین فرد که ارزشش بیش تر از هر چیز است در دنیا، وقتی که با مصالح جامعه، معارضه کرد، این فرد باید فدا بشود سید الشهداء روی همین میزان آمد رفت و خودش و اصحاب و انصار خودش را فدا کرد تا جامعه اصلاح شود.» (5)

5- آرمان تشکیل حکومت

«در زندگی سید الشهداء و همهٔ انبیاء عالم، این معنا بوده است، که در مقابل جور، حکومت عدل را می خواستند درست کنند.» (6)

«سید الشهداء آمده بود حکومت هم می خواست بگیرد، اصلاً برای این معنا آمده بود و این یک فخری است. و آن هایی که خیال می کنند که حضرت سید الشهداء برای حکومت نیامده، خیر، این ها برای حکومت آمدند. برای این که باید حکومت دست مثل سید الشهداء باشد، مثل کسانی که شیعه سید الشهداء هستند، باشد.» (7)

1- صحیفه نور، ج 3، ص 8

2- صحیفه نور، ج 4، ص 42

3- صحیفه نور، ج 3، ص 225

4- صحیفه نور، ج 17، ص 59

5- صحیفه نور، ج 15، ص 148

6- صحیفه نور، ج 20، ص 191

7- صحیفه نور، ج 20، ص 190

6- آرمان گرائی در مبارزه

«آن حضـرت در فکر آیندهٔ اسـلام و مسـلمین بود، به خاطر این که اسلام در آینده و در نتیجهٔ جهاد مقدس و فداکاری او در میان انسان ها نشر پیدا کند. و نظام سیاسی و نظام اجتماعی آن در جامعهٔ ما برقرار شود، مخالفت نمود، مبارزه کرد و فداکاری کرد.» (1)

7- رسالت تداوم عاشورا

«همه روز بایـد ملت، این معنـا را داشـته باشـد که امروز روز عاشورا است و ما بایـد مقابل ظلم، بایستیم و همین جا هم کربلاست و باید نقش کربلا را، پیاده کنیم. انحصار به یک زمین ندارد انحصار به یک افراد نمی شود. همه زمین ها باید این نقش را ایفا کنند و همهٔ روز ها.» (2)

«کل یوم عاشورا و کل ارض کربلا» دسـتور آن است که این برنامه سـر لوحـهٔ زندگی است در هر روز و در هر سـرزمین باشد. این دسـتور آموزنده تکلیفی است و مژده ای. تکلیف از آن جهت که مستضـعفان اگر چه با عده ای قلیل علیه مسـتکبران، گر چه با ساز و برگ مجهز و قدرت شیطانی عظیم، مأمورند چونان سرور شهیدان قیام کنند و مژده که شهیدان ما را در شمار شهیدان کربلا قرار داده است.» (3)

8- فلسفهٔ سیاسی مراسم عزا داری:

«این جنبهٔ سیاسی این مجالس، بالا تر از همه جنبه های دیگری است که هست.» (4)

«آن چه موجب وحدت بین مسـلمین است، این «مراسم سیاسـی» مراسم عزا داری ائمه اطهار و به ویژه سـید مظلومان و سـرور شـهیدان حضرت ابی عبد اللّه الحسین (علیه السلام) است که حافظ ملیت مسلمین به ویژه شیعیان ائمه اثنی عشر (علیهم صلوات اللّه و سلم) می باشد.» (5)

«مجلس عزا، نه برای این است که گریه بکنند برای سید الشهداء و اجر ببرند. البته این هم هست، بلکه مهم، آن جنبهٔ سیاسی است که ائمه ما در صدر اسلام نقشه اش را کشیده اند، که تا آخر باشد و آن، این اجتماع تحت یک بیرق، اجتماع تحت یک ایده است. و هیچ چیز نمی تواند این کار را به مقداری که عزای حضرت سید الشهداء در او تأثیر دارد، تأثیر بکند.» (6)

9- گریه و اشک، مسأله ای سیاسی

«شـما انگیزه این گریه و این اجتماع در مجالس روضه را خیال نکنید که فقط این است که ما گریه کنیم برای سـید الشهداء، نه سید الشهداء احتیـاج به این گریه هـا دارد و نه این گریه ها خودش فی نفسه یک کاری از آن می آیـد... مسأله، مسأله گریه و تباکی نیست، مسأله، مسأله سیاسی است، که

1- ولایت فقیه، ص 123

2- صحیفه نور، ج 9، ص 202

3- صحیفه نور، ج 9، ص 57

4- صحیفه نور، ج 13، ص 153

5- صحیفه نور، ج 21، ص 173

6- صحیفه نور، ج 16، ص 218

ائمه ما با همان دید الهی که داشـتند، می خواستند که این ملت ها را با هم بسیج کنند و یک پارچه کنند از راه های مختلف، تا آسیب پذیر نباشند.» (1)

پای نوشت ها

1- ولایت فقیه، امام خمینی (سلام اللّه علیه)، چاپ مؤسسهٔ تنظیم و نشر آثار امام، ص 129

2- صحیفه نور، ج 7، ص 127

3- صحیفه نور، ج 7، ص 128

4- صحیفه نور، ج 15، ص 56

5- صحیفه نور، ج 18، ص 80

6- صحیفه نور، ج 18، ص 98

7- ولایت فقیه، ص 131

8- ولایت فقیه، ص 131

9- صحیفه نور، ج 15، ص 56

10- صحیفه نور، ج 18، ص 98

11- صحیفه نور، ج 7، ص 39

12- صحیفه نور، ج 17، ص 138 و 139

13- صحیفه نور، ج 9، ص 176

14- صحیفه نور، ج 18، ص 66

15- صحیفه نور، ج 7، ص 39

16- صحیفه نور، ج 7، ص 128

17- صحفیه، نور، ج 15، ص 56

18- صحیفه نور، ج 14، ص 119

19- صحیفه نور، ج 5، ص 106

20- راه امام از کلام امام، دفتر چهاردهم، ص 193، ص 204

21- صحیفه نور، ج 17، ص 53

22- صحیفه نور، ج 21، ص 178

1- صحیفه نور، ج 13، ص 153

23- صحیفه نور، ج 14، ص 119

24- راه امام از کلام امام، دفتر چهاردهم، ص 126

25- صحیفه نور، ج 20، ص 31

26- صحیفه نور، ج 21، ص 177

27- صحیفه نور، ج 18، ص 140

28- صحیفه نور، ج 4، ص 100

29- صحیفه نور، ج 2، ص 208

30- صحیفه نور، ج 3، ص 8

31- صحیفه نور، ج 4، ص 42

32- صحیفه نور، ج 3، ص 225

33- صحیفه نور، ج 17، ص 59

34- صحیفه نور، ج 15، ص 148

35- صحیفه نور، ج 20، ص 191

36- صحیفه نور، ج 20، ص 190

37- ولایت فقیه، ص 123

38- صحیفه نور، ج 9، ص 202

39- صحیفه نور، ج 9، ص 57

40- صحیفه نور، ج 13، ص 153

41- صحیفه نور، ج 21، ص 173

42- صحیفه نور، ج 16، ص 218

43- صحیفه نور، ج 13، ص 153

عاشورا، راه گشای تشیع: سید جعفر شهیدی

نهضت عاشورا قیامی بزرگ بود، قیامی که آن روز به ظاهر بی نتیجه مانـد، اما نتیجه نه، که نتیجه ها در پی داشت و هنوز هم دارد؛ در این، جای سخن نیست.

در بر پائی این نهضت چه کسانی شـریک بودنـد؟ و چه می خواسـتند؟ این جاست که سـخن بسـیار است و کم تر بدان توجه شده است. چنان که می دانیم این نهضت پنجاه سال پس از رحلت رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلم) آغاز گردید و بر پا کنندگان آن عراقیان بودند.

عراقیان چه مردمی بودند و چه می خواسـتند؟ همگی مسلمان بودند و با سالار نهضت هم آواز؟ چون او از بدعت ها که در دین پدید آمده بود رنج می بردند؟ و می گفتند «می خواهیم سنت مرده را زنده و بدعت زنده را بمیرانیم؟»

اگر چنین بود چرا نهضت پایانی چنان غم انگیز یافت؟ در کتاب پس از پنجاه سال» در این باره تحلیلی کرده ام و با توجه به جامعه شناسی تاریخ ریشه های آن را یافته ام و گمان دارم اگر همه کسانی که در این باره تحقیق می کنند بدین دقیقه توجه فرمایند با من هم سخن خواهند شد. پس باز هم می پرسم عراقیان یا پدید آورندگان نهضت چه کسانی بودند؟ خلاصهٔ پژوهش من اینست:

عراقیان گروه هائی چند بودند و هر گروه از ایشان، از این نهضت، رسیدن به هدفی خاص را در نظر داشت:

1- مردمی که از روزگار رسول خـدا (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) تا سال های نخست حکومت عثمان، سادگی اسـلام را دیده بودند و از عدالت اسـلامی آگاهی داشـتند، سپس آن دوره را با آن چه جای آن را گرفت می سنجیدند و بر روزگار گذشته دریغ می خوردند، چنان که شیوهٔ هر نسلی است که چون پا را از

مرز های چهل و پنجاه سالگی فراتر می نهد می گوید: چه روزگار خوشی بود «یاد باد آن روزگاران، یاد باد»

2- گروهی که پای بند دین و اجرای احکام اسلام بودند و می دیدند چگونه حدود شریعت معطل مانده و فقه اسلام و سنت رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بازیچه حکومت ها گردیده است اینان خون دل می خوردند و روی به خدا می بردند که خدایا برسان آن را که بدعت ها را بزداید و سنت ها را زنده نماید.

3- گروهی که سال ها پیش برای شرکت در فتح اسلامی و برخور داری از غنیمت های جنگی از بیابان های نجد و تهامه به راه افتاده بودند و در پادگان ها به سر می بردند، آسیب های جنگی برای آنان بود و بهره گرفتن از بیت المال برای دیگران، بدین رو فرصت می بردند تا بر خیزند و حق خود را بگیرند.

4- مردمی از ایران که پیش از در آمدن سپاهیان مسلمان بدان سرزمین جاهی یا نانی داشتند و آن را از دست دادند، ناچار رو به عراق نهادند، بیش تر در کوفه و کم تر در بصره رخت افکندند، از عجم رانده و در دیدهٔ عرب خوار، به ظاهر آرام و در نهان دست به کار.

5- مردمی که داستان های درگیری لخمی و غسانی را دهان به دهان شنیده بودند و به خاطر داشتند که پدران شان سال ها با مردم سر زمین های شمال عربستان می جنگیدند و اکنون می دیدند شام مرکز خلافت اسلامی است و عراقیان ریش خند شامیان اند.

6- کسانی که فریب وعده های دروغین معاویه را خوردند و علی (علیه السلام) و فرزند او را رها کردند و چون معاویه بر مسند نشست آنان را از خود راند و این روش حکومت های خود کامه بوده و هست.

7- سود جویانی که بهره گیری را در اوضاع آشفته می بینند و می کوشند تا چنین پیش آید و از آن بهره گیرند.

اکثریت قریب به اتفاق جمعیت کوفه را که آن روز سیاست گزار عراق بود این مردم تشکیل می دادند. اینان همگی در یک چیز یک سخن بودند «حکومت دمشق برافتد و عراق مرکز خلافت اسلامی شود» اما همهٔ آنان حکومت دین و زمام داری فرزند رسول (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را می خواستند؟ چنان چه نوشتم جای سخن بلکه سخن هاست. سر انجام گروه ها دست به کار شدند.

در اجتماعی که دین - هر چند به ظاهر - مورد پذیرش همگان باشد بیش تر از هر چیز مردم را به نام دین می توان به راه انداخت، پس نهضت باید به نام دین آغاز شود و شخصیتی که همه این گروه ها او را می پذیرند، اداره کننده اش گردد، چه کسی بهتر از پسر دختر پیامبر که هیچ گاه با حاکم شام بیعت نکرد.

پایان غم انگیز نهضت را همه می دانید و چنان که نوشتم تحلیلی از آن را در کتاب «پس از پنجاه سال» آورده ام. اما با شهید شدن حسین خون نخوابید. یزید به گمان خود نهضت را خاموش ساخت؛ لیکن پنداری باطل بود و از خامی چون وی جز آن چه کرد انتظار نمی توان داشت.

این نهضت به ظاهر خاموش شد ولی هیچ گاه از سوزش نیفتاد، گاه با قیام سلیمان پسر صرد که مردی مخلص بود و گاه با حکومت مختار که به نام خون خواهی سالار شهیدان پایه های حکومت خود را برای مدتی کوتاه محکم ساخت. و از آن پس وسیلتی گردید برای آنان که از ست حاکمان اموی در رنج بودند و چنان که می دانیم تیره ای از عرب از حکومت آنان دل خوش نداشت، کوشید تا با یاری خراسانیان و همه آن گروه ها که بر شمردیم و در هر عصر و هر نهضتی دست به کار می شوند حکومت را سرنگون کردند اما به جای «الرضا من آل محمد»، «الرضا من آل عباس» بیش از پانصد سال بر سر زمین های اسلامی خلافت کرد.

در همه این آشوب ها و قیام ها دسته ای که کم تر بهره گرفت دوست داران راستین رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) و آل علی (علیهم السلام) بودند که زبان ها شان همان را می گفت که دل ها شان می خواست.

و آنان که در حکومت آل عباس بیش از همه ستم دیدند فرزندان رسول خدا بودند که از دم تیغ گذشتند و یا در سیاه چال ها پوسیدند و یا از ترس جان گم نام در دهکده ها و بیغوله ها به سر بردند.

و پایان کار بعضی از آنان را در مقاتل الطالبیین ابو الفرج و دیگر کتاب ها می توان دید.

از پس این ناکامی ها بود که شیعیان راستین و دل بستگان به خاندان پیمبر درد های درونی را در قالب چکامه ها ریختند و با سوزناک ترین تعبیر ها، مظلوم بودن خود را به گوش این و آن رسانیدند.

نوحه گری درون خانه ها آغاز شد، سپس به مسجد ها و حلقه های عزا کشید. نمونه ای از این سوگواری ها و سروده ها را در کتاب زندگانی فاطمه (علیها السلام) آورده ام و به سال 352 هجری که زنان شیعه روی سیاه کردند و با گریبان چاک در بازار های بغداد به راه افتادند، صفحه ای تازه در تاریخ عزا داری سالار شهیدان گشوده شد و آن چنان مؤثر افتاد که تاریخ نویسان سنی آن سال را سنة البدعه نامیدند. هر چه سالیان می گذشت بر شمار این مردم می افزود.

همین عزا داری ها بود که اندک اندک پایه های حکومت بنی عباس را به لرزه در آورد. نمونه های این مرثیه ها را تاریخ از آغاز سده دوم ثبت کرده است، لیکن مسلماً آغاز آن از روز حادثه، یا اندکی پس از آن بوده است، اما به دست ما نرسیده است.

در سروده های شاعران کشور مان پیش از سده هشتم هجری در این باره نمونه هایی اندک می بینیم

اما در سده های دهم تا امروز کم تر شاعری است که با سرودن مرثیه ای، ارادت خود را به خاندان پیامبر نشان نداده باشد. و این مرثیه ها و عزا داری ها بود که هر سال گروه های تازه ای را به تشیع در می آورد.

در بسیاری از شهر های شبه قاره هند و برخی سر زمین های مسلمان نشین تعزیه داری و نوحه سرائی است که نخست دل ها را به سوی حسین کشاند، سپس گردن آنان را به امامت پدر و فرزندان حسین در آورد. امروز نیز چنین است و به خواست خدا چنین خواهد بود.

ص: 378

تطبیق قیام امام حسین (علیه السلام) با موازین فقهی: نعمت اللّه صالحی نجف آبادی

مقدّمه

قبل از ورود در اصل بحث باید دانست که امام دارای روح قُدسی و ملکوتی است و چون واجد چنین روحی است با مردم عادی فرق اساسی دارد و با همین روح است که به عالم بالا و ماوراء متّصل می شود:

(وَ صَحِبُوا اَلدُّنْيَا بِأَبْدَانٍ أَرْوَاحُهَا مُعَلَّقَةٌ بِالْمَحَلِّ اَلْأَعْلَى.) (1)

مردان الهی در دنیا با ارواحی زیستند که به محلّ بالا تر و عالم ما وراء حسّ تعلّق دارند

و با همین روح است که آن چه را دیگران نمی شنوند و نمی بینند آنان می شنوند و می بینند؛ رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به حضرت علی (علیه السلام) فرمود:

(إِنَّكَ تَسْمَعُ ما أَسْمَعُ و تَرَىٰ ما أَرى إِلّا أَنَّكَ لستَ بِنبّي) (2)

تو می شنوی آن چه من می شنوم و می بینی آن چه من می بینم ولی تو پیغمبر نیستی

و با همین روح امام علی (علیه السلام) از رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) هزار باب علم آموخت که از هر بابی هزار باب دیگر از علم باز می شد. (3) این روح قدسی و آسمانی امام در حدّی از قداست و طهارت است که اساساً به فکر گناه نمی افتد؛ چه رسد به انجام گناه و این معنای عصمت امام است.

اگر چه بین علمای شیعه اختلاف است که آیا علم امام غیر متناهی است یا متناهی، حضوری است یا حصولی، علم لدنّی به همهٔ جزئیات دارد یا به بعضی از جزئیّات، در همهٔ حالات متّصل به عالم بالاست یا در بعضی از حالات، قبل از رسیدن به مقام امامت همه چیز را بدون استثنا می داند یا بعد از آن که امام شد تدریجاً به علم او افزوده می شود، باب علم همیشه به روی او باز است یا گاهی باز است

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، 147

2- نهج البلاغه، خطبهٔ 190.

3- خصال صدوق، ص 642

و گـاهی بسـته، ولی آن چه در آن اختلاف نیست این است که امام هم وارث علم پیغمبر است که از وحی سـر چشـمه می گیرد و هم علم اِلهامی و موهبتی دارد.

بحثی که در مقالهٔ حاضـر دربارهٔ تجزیه و تحلیل قیام امام حسین (علیه السلام) مطرح می شود با صرف نظر از جنبهٔ ملکوتی و روح قُدسی و علم لدنّی آن حضـرت بوده و این قیام مقدّس در سـطح زندگی اجتماعی و مردمی بررسـی و تحلیل می گردد تا عمل آن حضـرت بتواند برای مردم دیگر الگو و سر مشق باشد.

درک سیاسی و روشن بینی امام

اشاره

امام حسـین (علیه السـلام) علاوه بر روح قدسـی و علم وراثتی و موهبتی که داشت از نظر شمّ سیاسـی و روشن بینی اجتماعی و شناخت دقیق طوائف مردم و روحیّـات شـان و بالأـخصّ شـناخت مردم کوفه از ابن عبّـاس و عبـد اللّه بن جعفر و عبـد اللّه بن مطیع و سایر رجال سیاسـی عصـر خود کم تر نبود؛ بلکه برتر بود و آن گاه که افرادی از قبیل شخصـیّت های سیاسـی نام برده او را از خطری که ممکن بود در سفر کوفه در کمین او باشد بر حذر می داشتند خود آن حضرت به خوبی می دانست که امکان شکست نظامی و شهادت وی وجود دارد و در سـخنانش با فرزدق صـریحاً این مطلب را گوش زد کرد و فرمود: «اگر قضای الهی آن طور که ما دوست داریم و بـدان خوشـنودیم نازل شود و پیروز شویم، خـدا را بر نعمتش سـپاس می گوییم و از او برای ادای شـکرش اسـتعانت می جوییم و اگر قضا بر خلاف امید ما رقم بخورد و پیروز نشویم، کسـی که نیّت حقّ داشـته و بر مبنای تقوی عمل کند، از راه صحیح تجاوز نکرده و دور نشده است. (1) بخش دوّم سخن امام امکان شـکست نظامی و احتمال شهادت را گوش زد می کند؛ ولی امام کسی نیست که وقتی طبق گزارش نماینده اش مسلم بن عقیل نیروی کافی فراهم شده و حجّت بر او تمام گشته است، از

اقدام خود داری کند به عذر این که احتمال شـکست وجود دارد و حتّی امکان شـهادت وی هست. امام حسین (علیه السلام) سبط پیغمبر خدا (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) و فرزند علیّ مرتضـی (علیه السلام) است و همان طور که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در جنگ اُحُـد به عذر این که احتمال دارد شـکست بخورد از اقدام نظامی برای دفاع خود داری نکرد - اگر چه سـر انجام شـکست خورد - و همان طور که حضـرت علی (علیه السـلام) در جنگ صـفّین به عذر امکان شـکست نظامی از اقدام به دفاع خود داری نکرد - اگر چه سـر انجام پیروز نشد - امام حسین (علیه السلام) نیز بعد از فراهم شدن نیرو به عذر احتمال شکست از اقدام مردانه برای نجات اسلام و حرکت برای کوفه به منظور مبـارزه و بر انـدازی بزرگ ترین منکَر عصـر خود یعنی حاکمیت یزیـد خود داری نکرد؛ اگر چه سـر انجام به شکسـت نظامی و شهادت آن حضرت منتهی شد. بنابراین حرکت

1- ارشاد مفید، ص 199

نظامی- سیاسی رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در اُحُد و امام علی (علیه السلام) در صفّین و امام حسین (علیه السلام) در حرکت برای کوفه، هر سه دارای یک ماهیّت و یک نسق و یک آهنگ بوده و هر سه با توجّه به این که امکان شکست وجود دارد انجام شده است. پس از این مقدّمه وارد اصل بحث می شویم:

باید دانست دربارهٔ ماهیت قیام امام حسین (علیه السلام) و اهداف آن بین صاحب نظران اختلاف شدیدی وجود دارد که هر محققی را دچار تعجب می کند. در این مسئله حداقل هفت قول از علمای صاحب نظر در کتاب ها ثبت شده است. این گونه اختلاف دربارهٔ حوادث بزرگ دیگر مانند جنگ احد و جنگ صفّین و حرکت نظامی امام حسن (علیه السلام) برای دفع تجاوز معاویه وجود ندارد. در مورد سه حادثهٔ یاد شده متن تاریخ به طور یک نواخت و بدون اختلاف، ما را از جریان وقایع آگاه می کند؛ ولی به حادثهٔ قیام امام حسین (علیه السلام) که می رسیم اختلاف نظر عجیبی را در نوشته ها می بینیم.

بین سه حادثهٔ مزبور و قیام امام حسین (علیه السلام) یک وجه مشترک وجود دارد و آن این است که در هر چهار حادثه نیرو های حق پیروزی نظامی به دست نیاوردند. در جنگ احد با این که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) امید پیروزی داشت، نیرو های اسلام شکست خوردند و در جنگ صفّین نیز با این که حضرت علی (علیه السلام) امید پیروزی داشت، پیروزی نظامی به دست نیاورد و هم چنین در حرکت نظامی امام حسن (علیه السلام) با این که امام امید پیروزی داشت، پیروزی حاصل نشد. در قیام امام حسین (علیه السلام) نیز مثل سه حادثهٔ دیگر، نیرو های حق پیروزی نظامی به دست نیاوردند. با وجود این وجه مشترک بین این چهار حادثه، در مورد سه حادثهٔ اول اختلاف وجود ندارد؛ ولی در مورد قیام امام حسین (علیه السلام) اختلاف وجود دارد و هر محقّقی را در مقابل این سؤال قرار می دهد که منشأ این اختلاف چیست؟

برای این که انگیزهٔ تحقیق در پژوهش گران به وجود آید و گمان نکنند با مسئلهٔ حل شده ای روبرو هستند، در این جا اقوال مختلف را در این مسئله می آوریم. اقوالی که تا کنون ما در این مسئله به دست آورده ایم، فهرست وار به قرار ذیل است:

قول اوّل

قول اوّل از شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی (رضوان اللّه علیهم) - در نیمهٔ دوم قرن چهارم و نیمهٔ اول قرن پنجم هجری - است. این علمای بزرگ می گویند: امام حسین (علیه السلام) برای امتناع از بیعت یزید بن معاویه از مدینه به مکه رفت و پس از آن که نمایندهٔ اعزامی اش مسلم بن عقیل آمادگی اکثریت نیرو های مردمی کوفه را برای حمایت از امام به وی گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت برای احیای اسلام به سوی کوفه حرکت کرد و پس از آن که در محاصرهٔ نظامی واقع شد، کوشش کرد برای

جلو گیری از خون ریزی به حجاز بر گردد؛ ولی دشـمن نپذیرفت و از وی خواست که تسـلیم بلا شـرط ابن زیاد شود و امام که مطمئن بود اگر تسـلیم شود، ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت، تسلیم نشد و چون دشمن حمله کرد به دفاع اضطراری پرداخت و در این دفاع افتخار آمیز شـهید شد. (تنزیه الانبیا، ص 182 - 179 و تلخیص الشـافی، جزء 4، ص 188 - 182) جمعی از علمای معاصـر نیز این نظر را پذیرفته اند که امام خمینی (سـلام اللّه علیه) هم در این جمع قرار دارند؛ زیرا ایشان فرموده اند: «امام حسین (علیه السلام) مسلم بن عقیل را فرسـتاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسـلامی تشکیل دهد و حکومت فاسد را از بین ببرد.» (1) در این نوشته از قول اول به نام «قول تشکیل حکومت» یاد می کنیم.

قول دوّم

قول دوّم از سـیّد بن طاووس (قـدّس سـرّه)، صاحب کتاب لهوف - در اواسط قرن هفتم هجری - است. او می گوید: «امام حسـین (علیه السـلام) از همان آغاز به قصد کشته شدن حرکت کرد و دانسته خود را به کشتن داد.» (2) از صاحب نظران معاصر نیز مرحوم دکتر آیتی و دکتر شریعتی و شهید هاشمی نژاد و جمعی دیگر این قول را پذیرفته اند. در این نوشته این قول را به نام «قول تعبّد به شهادت» می خوانیم.

قول سوّم

قول سوم از اسـتاد شـهید مطهّری (رضوان اللّه علیه) است که می گوید: «امام حسـین (علیه السـلام) از مکه به قصد تشـکیل حکومت در کوفه حرکت کرد.» (3) «ولی وقتی که خبر قتل نماینده اش مسلم به وی رسید یقین کرد که او نیز حتماً کشته خواهد شد و از این زمان عدهٔ دیگری را نیز دعوت به هم کاری با خویش کرد تا با او کشـته شونـد و خون بیش تری ریخته شود که نـدای امام بیش تر به جهانیان برسـد.» (4)

قول چهارم

قول چهارم از علاّمه سـید مرتضی عسکری است که می گوید: «امام حسین (علیه السلام) نمی خواست در کوفه تشکیل حکومت بدهد؛ زیرا اگر قدرت حکومت را به دست می گرفت، نمی توانست اسلام را زنده کند و حتی نمی توانست لعن پدرش را که معاویه رواج داده بود بردارد و ناچار بود هم لعن پـدر را و هم بـدعت های دیگر را باقی بگذارد. از این رو امام نمی خواست خودش حکومت را قبضه کند؛ ولی مردم را دعوت کرد که بر ضدّ حکومت یزید قیام مسلحانه کنند و وضع موجود را تغییر دهند.» (5)

قول پنجم

قول پنجم از نویسـندهٔ کتاب هفت ساله است؛ ایشان می نویسد: «بیرون آمدن امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق برای حفظ جان بوده؛ نه خروج و نه قیام و نه جنگ با دشمن و

1- صحیفهٔ نور، ج 1، ص 174.

2- لهوف، ص 28

3- حماسهٔ حسینی، ج 3، ص 194.

4- حماسهٔ حسینی، ج 1، ص 240.

5- مقدمهٔ مرآة العقول، ج 2، ص 484 و 493.

نه تشکیل حکومت.» (1) و نیز می نویسد: «شیعه ها می گویند: اساساً امام حسین (علیه السلام) قیام نکرده و قصد جهاد نداشته است. (2)

دو نظر دیگر نیز در این مسئله هست که اگر هر یک را قول مستقل بدانیم در این جا هفت قول وجود خواهد داشت:

- یکی این که امام به قصد تشکیل حکومت رفت؛ ولی می دانست شهید می شود و نمی تواند این کار را انجام دهد.

- و دیگر این که امام در ظاهر وا نمود می کرد که می خواهد حکومت تشکیل دهد؛ ولی در واقع به قصد کشته شدن می رفت.

اقوال اصلی و فرعی

از میان اقوال یاد شده قول اول و دوم چون سابقهٔ تاریخی طولانی دارند باید به عنوان دو قول اصلی شمرده شوند؛ ولی اقوال دیگر چون در زمان ما حادث شده اند، باید اقوال فرعی به حساب آیند که البته این اقوال جدید بر پیچیدگی مسئله افزوده و زحمت محققان را بیش تر کرده اند.

حالا ـ سؤال مهم در این جا این است که اساساً چرا در این مسئله دو قول اصلی متضاد به وجود آمده و اختلاف درست شده است؛ اختلافی که نظیر آن در حادثه احد و صفّین و حرکت نظامی امام حسن (علیه السلام) در تاریخ وجود ندارد؟ اگر این اختلاف در قضیهٔ امام حسین (علیه السلام) وجود نداشت همان طور که سه حادثهٔ یاد شده را در تاریخ بدون اختلاف می خوانیم و تحلیل می کنیم و از آن ها الگو و سر مشق می گیریم، قیام امام حسین (علیه السلام) را نیز بدون اختلاف در تاریخ می خواندیم و تحلیل می کردیم و از آن الگو و سر مشق می گرفتیم؛ ولی چون این اختلاف بین دو قول اصلی وجود دارد و این دو قول در دو قطب مخالف قرار دارند، باید محقق اجتهاد کند و یکی از دو قول را رد و دیگری را قبول نماید که البته این اجتهاد و اتخاذ رأی، اختلاف را بر نمی دارد؛ بلکه فقط یکی از دو قول ترجیح داده می شود؛ مثل بسیاری از مسائل فقهی از قبیل این که منجّزات مریض از اصل مال است یا از ثلث؟ و زوجه از اراضی ارث می برد یا نه؟ در این گونه مسائل هر مجتهدی قولی را ترجیح می دهد؛ ولی اختلاف هم چنان باقی است.

در متن تاریخ اختلاف وجود ندارد.

اشاره

باید دانست که در مورد قیام امام حسین (علیه السلام) در تاریخ این حادثه اختلاف وجود ندارد؛ بلکه این اختلاف ناشی از بعضی روایات است که در این زمینه وجود دارد و بحث دربارهٔ این روایات خواهد

1- کتاب هفت ساله، ص 193 - 194، از آیة اللّه حاج شیخ علی پناه اشتهاردی.

2- کتاب هفت ساله، ص 154، پا ورقی

آمد؛ ولی این گونه روایات در مورد جنگ احد و صفین و حرکت نظامی امام حسن (علیه السلام) وجود ندارد. متن تاریخ در مورد قیام امام حسین (علیه السلام) که منابع معتبر دربارهٔ کلیات آن توافق دارند به طور فشرده به قرار ذیل است:

امام حسین (علیه السلام) بعد از آن که برای بیعت با یزید تحت فشار فزاینده قرار گرفت، برای امتناع از بیعت و نیز ارزیابی اوضاع سیاسی و افکار عمومی شبانه و مخفیانه به مکه، حرم امن خدا، رفت و در این زمان از طرف سران کوفه نامه هایی را دریافت کرد که وی را به تشکیل حکومت در کوفه برای نجات مسلمانان دعوت می کردند و می گفتند: طرف داران شما نیروی بزرگی هستند که می توانید با پشتیبانی آن حکومتی تأسیس کنید و زعامت مردم را به عهده بگیرید. امام برای حصول اطمینان، مسلم بن عقیل را به نمایندگی خود به کوفه فرستاد تا مخفیانه به ارزیابی اوضاع سیاسی و نیرو های طرف دار امام بپردازد و حقیقت را اطلاع دهد، مسلم پس از بررسی های دقیق و همه جانبه به امام نوشت که همهٔ مردم کوفه با شما هستند و لازم است هر چه زود تر به کوفه بیایید. امام که از طرفی تحت تعقیب حکومت بود و از طرفی نامهٔ مسلم خبر از وجود انبوه نیرو های طرف دار حق و امکان مقابله با حکومت یزید می داد، به قصد تشکیل حکومت برای احیای اسلام به سوی کوفه حرکت کرد. از سوی دیگر حاکم کوفه مخفی گاه مسلم را کشف و او را دست گیر کرد و به قتل رساند و خبر قتل مسلم بین راه کوفه به امام رسید و در این

حال امام مردد شد که با این وصف به کوفه برود یا نه؟ و این مطلب را با یارانش به مشورت گذاشت و در این مشورت دشوار رأی غالب این شد که رفتن به کوفه به صواب نزدیک تر است و از این رو به راه خود به سوی کوفه ادامه داد تا این که حرّ بن یزید با هزار سوار از طرف حکومت کوفه به منظور محاصرهٔ امام و جلب وی از راه رسید و اصرار بر جلب آن حضرت کرد. پس از این محاصرهٔ نظامی امام تصمیم گرفت به حجاز بر گردد؛ ولی حرّ مانع شد و پس از مشاجرهٔ لفظی، به پیشنهاد حر قرار شد امام نه تسلیم شود و نه به حجاز بر گردد؛ بلکه در یک راه فرعی غیر از راه کوفه حرکت کند و حرّ مراقب او باشد و نامه ای نیز به ابن زیاد بنویسد و از او کسب تکلیف کند. پس از این توافق، دو گروه در آن راه پیشنهادی از طرف چپ راه کوفه حرکت کردند تا به نینوا رسیدند. آن جا جواب نامهٔ حرّ از ابن زیاد رسید که در آن دستور داده بود با رسیدن این نامه، حسین بن علی (علیهما السلام) را در بیابانی که آب و پناه گاه نداشته باشد پیاده کن و حرّ طبق دستور، امام را اجباراً در همان بیابان پیاده کرد و او را زیر نظر گرفت. فردای آن روز عمر بن سعد از طرف ابن زیاد با چهار هزار نیرو وارد شد و امام را تحت نظر گرفت. امام از وقتی که محاصرهٔ نظامی شد تا پایان کار، کوشش زیادی کرد

که قرار ترک خصومت بین دو طرف به وجود آید تا از خون ریزی جلو گیری شود و خود به حجاز بر گردد و بدین منظور با عمر بن سعد چند بار مذاکره کرد و حتی روز عاشورا برای جلو گیری از جنگ و ترک خصومت و برگشتن به حجاز کوشش کرد و سخن گفت؛ ولی دشمن نپذیرفت و از وی خواستند که تسلیم بلا شرط ابن زیاد شود و او یقین داشت که اگر تسلیم شود ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت؛ از این رو تسلیم نشد. پس آن گاه که دشمن دستور حملهٔ نظامی داد امام به دفاع اضطراری پرداخت و در راه این دفاع مقدس شهید شد.

این بود متن تاریخ مربوط به قیام امام حسین (علیه السلام) از قدیمی ترین و معتبر ترین متون تاریخی، یعنی مقتل ابو مِخنّف و مقتل هشام کَلبی که هر دو از روایان امام صادق (علیه السلام) و مورد اعتماد هستند و ما گفته های این دو مورخ را به طور بسیار فشرده آوردیم و ارشاد شیخ مفید نیز از همین منابع اخذ کرده است.

مدرک قول اول

باید دانست همین متن تاریخی که ذکر شد مدرک قول اول، یعنی قول تشکیل حکومت است که قول شیخ مفید و سیّد مرتضی و شیخ طوسی بود و امام خمینی (قدّس سرّه) نیز آن را پذیرفته است. شیخ مفید نظر خود را در ارشاد به صورت گزارش تاریخی ذکر کرده است و سیّد مرتضی در تنزیه الانبیاء و شیخ طوسی در تلخیص الشّافی نظر خود را به سبک استدلالی و اجتهادی آورده اند و اجتهاد خود را بر همین متن تاریخی بنا کرده اند و حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) در عبارتی که قبلاً نقل شد، به طور صریح قول اول یعنی «قول تشکیل حکومت» را اختیار کردند. ضمناً این که می گوییم: مدرک قول اول متن تاریخ است، مقصود سخنان و نامه ها و اعمال امام حسین (علیه السلام) و تقریر آن حضرت نسبت به اعمال یاران و طرف دارانش می باشد، که در متن تاریخ با نقل معتبر آمده و در حقیقت مدرک قول اول فعل و قول و تقریر خود امام است که همهٔ علماء آن را حجت می دانند.

ترتیب طبیعی بحث این است که اول به تشریح و توضیح مدرک قول اول و تحلیل خود این قول بپردازیم و سپس مدرک قول دوم را که برخی از روایات است بررسی کنیم و آن گاه بحثی هم دربارهٔ قول سوم و چهارم و پنجم داشته باشیم که اقوال فرعی و نو ظهورند؛ ولی قبل از این ها باید به یک نکتهٔ اساسی توجه کنیم و آن این است که محور اصلی و روح قیام امام حسین (علیه السلام) امر به معروف و نهی از منکَر و به تعبیر دیگر: انکار منکَر است و حرکت امام در همهٔ مراحلش منطبق با قواعد فقهی مربوط با این دو فریضهٔ الهی است و کاری که آن حضرت کزد طبق یک دستور محرمانهٔ آسمانی و اختصاصی

نبوده است که مردم دیگر نتوانند به آن عمل کنند و به همین علت عمل امام برای دیگران الگو و سر مشق است و باید طبق آن عمل کنند؛ چنان که خود امام فرمود:

(لَکُم فيَّ أُسْوَةٌ) (1)

عمل من در این قیام سر مشق شماست.

هر کاری سید الشهداء (علیه السلام) در طول قیامش انجام داده یا امر به معروف بوده است و یا انکار منکر و خود آن حضرت نیز در نامهٔ یادگاری خود برای محمد بن الحنفیه نوشت:

(أُريدُ أَن آمُرَ بِالْمَعروفِ و أَنهى عَنِ المُنكَرِ.) (2)

می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم.

حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: (مَن رَأى عُدواناً يُعمَل به و مُنكَراً يُدعى إليه فأَنكَرَهُ بِقَلبِهِ فقد سَلِمَ و بَرِئَ و مَنْ أَنكَرَهُ بِلسانِهِ فقد أُجِرَ وَ هو أَفضَلُ مِن صاحِبِهِ و مَنْ أَنْكَرَهُ بِالسّيفِ لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللّهِ هيَ العُليا و كَلِمَةُ الظَالمين هيَ السُّفلى فذلك الّذي أصاب سبيلَ الهُدى و قام علَى الطّريقِ و نوّر في قلبِهِ اليقين.) یعنی «هر کس ظلم و تجاوزی را ببیند که به آن عمل می شود و منکَری را ببیند که به آن دعوت می شود و با آن ظلم و منکر در قلب خود مخالف باشد او سالم و بریء الذّمّه خواهد بود و کسی که به وسیلهٔ زبانش با آن مبارزه کند نزد خدا اجر دارد و او از اوّلی افضل است و کسی که با شمشیر با آن منکر مبارزه کند تا کلمهٔ خدا برتر و کلمهٔ ظالمان فرو تر شود چنین کسی راه هدایت را یافته و بر طریق حق ایستاده و نور یقین در قلبش تابیده است.» (3) امیر المؤمنین (علیه السلام) در این سخن خود جهاد و جنگ در راه خدا را یکی از مراتب نهی از منکر یا انکار منکر شمرده است.

نا گفته نماند که مبارزه با منکر و به تعبیر امام «انکار منکر» در خارج نمود های مختلفی دارد؛ زیرا گاهی مبارزه برای این است که مردم منکر انجام ندهند، یعنی منکر به وجود نیاید و گاهی برای این است که منکر موجود از بین برود و گاهی برای این است که انسان منکَر تحمیل شده بر او را نپذیرد و انجام ندهد و گاهی برای این است که منکر انجام شده تقبیح و محکوم شود و همهٔ این چهار قسم در طیف انکار منکر قرار می گیرند و امام حسین (علیه السلام) در حرکت خود هر چهار قسم انکار منکر را انجام داد؛ زیرا هم وقتی که بیعت یزید را که منکَر بود، از او خواستند مبارزه کرد که انجام ندهد و هم با حاکمیت یزید که بزرگ ترین منکر بود مبارزه کرد که آن را در عراق یا در همه جا از بین ببرد و هم مردم را از پیروی یزید که منکَر بود نهی کرد که نکنند و هم در سخنرانی ها اعمال ضدّ اسلام یزید و

1- مقتل ابو مِخنّف، ص 186

2- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 189.

3- نهج البلاغهٔ صبحی صالح، کلمات قصار، 373

عمّالش را که از منکرات بود تقبیح و محکوم کرد.

بحث دربارهٔ قول اول و مدرک آن

اشاره

قبلاً گفتیم: مدرک قول اول یعنی قول تشکیل حکومت همین متن تاریخ مورد اتفاق است که فشردهٔ آن نقل شد و تذکر دادیم که در حقیقت فعل و قول و تقریر امام مدرک قول اول است. حالا در این جا این متن تاریخی را کاملاً باز می کنیم و بر مبنای آن قیام امام حسین (علیه السلام) را از آغاز تا انجام طبق قول اول به تجزیه و تحلیل می گذاریم:

از این متن تاریخی که نقل شد روشن می شود که حرکت امام حسین (علیه السلام) از آغاز تا انجام در چهار مرحلهٔ مختلف انجام شده است که در هر مرحله ای آن حضرت به اقتضای شرایط زمان تصمیم خاص آن مرحله را گرفته است و در همهٔ مراحل، روح حرکت امام و محور اصلی آن امر به معروف و نهی از منکر و به تعبیر دیگر: اقامهٔ معروف و انکار منکر بوده است که واجب بود امام به این دو فریضهٔ الهی عمل کند.

مرحلهٔ اول قیام

مرحلهٔ اول قیام از وقتی است که خواستند بیعت با یزید را بر او تحمیل کنند تا وقتی که تصمیم گرفت از مکه به سوی کوفه حرکت کند. در این مرحله از امام خواستند که منکری را انجام دهد؛ یعنی با یزید بیعت کند که عقل و شرع آن را تجویز نمی کند؛ چون بیعت با یزید امضای ظلم و پذیرفتن ظلم و قبول حاکمیت ظالم است که منکر بزرگی بشمار می رود. امام در این جا انکار منکر کرد؛ یعنی مبارزه کرد که این منکر بزرگ را انجام ندهد و انکار منکر امام در این مرحله بدین گونه انجام شد که شبانه و مخفیانه از مدینه حرکت کرد و به مکه رفت تا از فشار حکومت و خطر دست گیری و احیاناً قتل مصون بماند و منکر بیعت را هم انجام ندهد. در این حرکت شبانهٔ بسیار سخت که هم راه با وحشت و اضطراب بود، امام خود را با خانواده و جمعی از خویشان نزدیک به مکه رساند و در آن جا مستقر شد. بعضی می گویند: امام اول در بالای مکه خیمهٔ بزرگی زد و در آن جا منزل کرد و سپس به درخواست ابن عباس به خانهٔ عباس، عموی رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) منتقل شد. (1) این مرحله از قیام امام از 28 رجب سال 60 هجری تا 8 ذی الحجة طول کشید؛ یعنی چهار ماه و ده روز و چون این حرکت جنبشی بر خلاف خواست حکومت بود، طبعاً توجه عموم مردم را جلب کرد؛ خصوصاً آنان که از نظام حاکم نا راضی بودند. در این زمان بزرگان کوفه که از ظلم حکومت خشمگین بودند، به فکر افتادند امام را به کوفه منتقل کنند و حکومت مستقلی را به رهبری وی تشکیل دهند و در مقابل حکومت یزید بایستند

1- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 190.

و بـدین منظور نـامه هـای زیادی به امام نوشـتند و از وی خواسـتند به کوفه برود و با پشتیبانی نیروی مردم حکومتی تشـکیل دهـد و رهبری سیاسـی مردم را به عهـده بگیرد. امـام برای این که مطمئن شـود که درخـواست مردم کـوفه همراه بـا ارادهٔ سیاسـی جـدی است و از روی احساسات زود گذر نیست مسـلم بن عقیل را به نمایندگی خود به کوفه فرسـتاد تا از نزدیک به طور محرمانه اوضاع را بررسی کند و گزارش دهـد و مسـلم این کار دشوار را با شایسـتگی انجام داد و پس از بررسـی های دقیق و طولانی به امام نوشت: «همهٔ نیرو های مردمی کوفه با شما هستند؛ پس به رسیدن نامهٔ من با تعجیل به سوی کوفه حرکت کنید.» (1)

امام از گزارش مسـلم امیدوار و دل گرم شد و تصمیم گرفت برای تشکیل حکومت به منظور احیای اسلام به کوفه برود و از طرفی در همین ایام نامه ای برای جمعی از بزرگان بصـره نوشت و آنان را دعوت کرد که در این نهضت به او بپیوندنـد. (2) عده ای این دعوت را پذیرفتند و نیروی رزمنده ای فراهم کردند و به امام گزارش دادند. (3)

مرحلـهٔ اول قیام امام از هنگام حرکت از مـدینه تا قبل از تصـمیم گرفتن برای رفتن به کوفه بوده است و در این مرحله امام دو کار انجام داد: یکی این که از بیعت یزیـد امتنـاع کرد و دیگر این که برای تحقیق دربـارهٔ امکان تشـکیل حکومت در کوفه اقـدام نمود. حالا در این جا دو سؤال مطرح است: یکی این که چرا با یزیـد بیعت نکرد؟ و دیگر این که چرا برای امکان تشـکیل حکومت تحقیق کرد و در فکر این بود که اگر بتواند، حکومت مستقلی در مقابل حکومت یزید تشکیل دهد؟ ضمناً این نکته روشن باشد که بیعت حاوی دو چیز است: یکی رأی به مشروعیت خلافت یزید و دیگری تعهد به اطاعت از او.

جواب سؤال اول

جواب سؤال اول این است که دربـارهٔ مسـئله بیعت بایـد از سه نظر بحث شود یعنی از نظر حقوقی و از نظر مصـلحت اجتمـاعی و از نظر قواعد فقهی. اما از نظر حقوقی، باید گفت: هر انسانی حق دارد چیزی را که نمی پسندد، به آن رأی موافق ندهد و کسی حق ندارد رأی موافق دادن را بر او تحمیل کند. عمّال حکومت یزید حق نداشـتند رأی موافق دادن به یزید را بر امام تحمیل کنند و امام حق داشت خلافتی را که مشروع نمی دانست رأی موافق به آن ندهد و این از ابتدایی ترین حقوق انسانی است که در جوامع متمدن شناخته شده و در اعلامیهٔ جهانی حقوق بشر مورد تأیید قرار گرفته است. و هم چنین هر انسانی حق دارد در مقابل حکومتی که آن را قبول ندارد تعهد اطاعت ندهد و این نیز از ابتدایی ترین

1- مقتل ابو مخنف، ص 51

2- مقتل ابو مخنف، ص 25

3- لهوف، ص 43

حقوق عمومی همهٔ انسان هاست. بنابراین آنان که می خواستند بیعت یزید را بر امام تحمیل کنند کاری بر خلاف موازین حقوقی کرده اند و امام که از بیعت یزید امتناع کرد کاری موافق موازین حقوقی انجام داده است.

اما از نظر مصلحت اجتماعی باید گفت: تأیید حکومت فردی چون یزید که عموم مردم او را به فسق و فجور می شناختند بر خلاف مصلحت اجتماع بود و به بد بختی و سقوط جامعه کمک می کرد. جوان مغروری که شب نیمه مست می خوابید و صبح خمار بر می خاست و به معشوقه و می و مطرب بیش تر می اندیشید تا به ادارهٔ جامعه، اگر خلافت چنین فردی از طرف امام حسین (علیه السلام) مشروع اعلام می شد این کمکی بود به فساد و تباهی جامعه که هیچ انسانی که دارای وجدانی سالم باشد اگر چه دین نداشته باشد چنین کاری را تجویز نمی کند بنابراین امتناع امام از بیعت یزید در جهت مصلحت جامعه و برای جلو گیری از تباهی و سقوط بیش تر امت اسلامی بوده است.

اما از نظر قوانین فقهی که باید و نباید ها را مشخص می کند باید گفت: بیعت با یزید کاری نا مشروع و حرام بود که نباید انجام شود و منکَری بود که نباید تحقّق یابد؛ زیرا قرآن کریم طبق ندای فطرت از رکون به ظالم نهی کرده و فرموده است:

(وَ لا تَرْكَنُوا إِلَي الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ.) (1)

و معاونت بر ظلم و گناه را تحریم کرده و فرموده است:

(وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ) (2)

و ظالم بودن یزید از آفتاب روشن تر است و نیازی به توضیح ندارد. بنابراین بیعت با یزید از نظر فقهی گناه بود و امام نباید مرتکب چنین گناهی شود و امتناع از بیعت یزید برای پرهیز از چنین گناه بزرگی بود.

پس روشن شد که امتناع امام حسین (علیه السلام) از بیعت یزید هم از نظر حقوقی و هم از نظر مصلحت اجتماع و هم از نظر حکم فقهی عملی صد در صد منطقی و صحیح و قابل تقدیس است چنان که تحمیل بیعت یزید بر امام بر خلاف موازین حقوقی و بر ضدّ مصلحت اجتماع و گناهی بزرگ بوده است.

جواب سؤال دوم

اشاره

در جواب به سؤال دوم که چرا امام می خواست در صورت امکان حکومتی در مقابل یزید تشکیل دهد و در برابر او بایستد؟ باید گفت: وظیفهٔ انسان متعهد در مقابل حکومت ظلم تنها این نیست

1- هود، 113

2- مائده، 2

که مبارزهٔ منفی کنـد و رأی مثبت به آن ندهـد و تعهـد اطاعت نکنـد بلکه علاوه بر این بایـد برای تغییر وضع حکومت و اصـلاح آن مبارزهٔ مثبت نیز بکند و مبارزهٔ مثبت مراتبی دارد که آخرین مرتبهٔ آن سـرنگون کردن حکومت ظلم و جایگزین کردن حکومت عدل است و به این دلیل امام حسـین (علیه السـلام) در فکر بود حالا که معاویه مرده و روزنـهٔ امیـدی به وجود آمده و حکومت یزید هنوز محکم نشده است، مبارزهٔ مثبتی را به صورت تهیهٔ مقدمات تشکیل حکومت آغاز کند و فرستادن مسلم به کوفه برای ارزیابی نیرو های طرف دار امام و متشکل کردن این نیرو هـا و آمـاده ساختن تجهیزات جنگی به همین منظور بوده است و این یک وظیفـهٔ واجب بود که می بایـد آن حضـرت به آن عمل کند.

امام حسـین (علیه السـلام) بین راه کوفه حدیثی از رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) نقل کرد که هم این وظیفهٔ واجب را روشن می کند و هم سند حرکت امام است. حدیث چنین است: (أیُّهَا النّاسُ! إنَّ رَسولَ اللّهِ قالَ: مَن رَأی سُلطانا جائِرا مُستَحِلاً لِحُرَمِ اللّهِ، ناکِثا لِعَهدِ اللّهِ، مُخالِفا لِسُنَّةِ رَسولِ اللّهِ، یَعمَلُ فی عِبادِ اللّهِ بِالإِثمِ وَ العُدوانِ، فَلَم یُغَیِّر عَلَیهِ بِفِعلٍ و لا قَولٍ، کانَ حَقّا عَلَی اللّهِ أن یُدخِلَهُ مُدخَلَهُ ألا و إنَّ هؤُلاءِ قَد لَزِموا طاعَةَ الشَّیطانِ، و تَرَکوا طاعَةَ الرَّحمنِ، و أظهَرُوا الفَسادَ، و عَطَّلُوا الحُدودَ،وَ استَأثَروا بِالفَیءِ، و أحَلّوا حَرامَ اللّهِ،و حَرَّموا حَلالَهُ، و أنَا أحَقُّ مَن غَیَّرَ...) (1)

یعنی ای مردم! رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) فرمود: کسی که ببیند سلطان ستم گری هتک حرمت های خدا را جایز می شمارد و عهد خدا را نقض می کند و با سـنت پیغمبر خدا (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) مخالفت می ورزد و در مورد بندگان خدا با گناه و تجاوز عمل می نماید پس آن کس نه با عمل و نه با گفتارش روش آن سـلطان ستم گر را تغییر ندهد بر خدا لازم است که او را در جایگاه آن ستم گر داخل کند. آگاه باشـید که این حاکمان، مستلزم به طاعت شیطان شده و طاعت خدا را ترک کرده اند و فساد را آشکار ساخته و حدود را تعطیـل نموده و بیت المال را اختصاص به خود داده انـد و حرام خـدا را حلال و حلال او را حرام نموده انـد و من از دیگران سـزاوار ترم که وضع موجود را تغییر دهم...

امام حسین (علیه السلام) این حدیث پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) را که خود راوی آن است به عنوان دلیل و سند حرکت خود ارائه می دهـد و می خواست بفرماید: این که من برای تشـکیل حکومت اقدام کرده و می خواهم وضع موجود را تغییر دهم به دلیل این حدیث رسول اللّه (صـلی اللّه علیه و آله و سـلم) است که این حرکت را بر من واجب می کنـد و اگر انجـام نـدهم بایـد در قیـامت در جایگاه این حاکمان ظالم مأوی بگیرم و به عذاب خدا گرفتار شوم.

خلاصهٔ سـخن این شد که امام در این مرحله دو منکَر را انکار کرده است یکی منکر بیعت یزید و دیگری منکر حاکمیت یزید، منکر بیعت را بدین گونه انکار کرد که شبانه و مخفیانه از وطن خود

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 304، مطبعهٔ استقامة مصر؛ و مقتل ابو مخنف، ص85، چاپ قم، مطبعهٔ علمیه.

مـدینه به مکه رفت تا منکر بیعت را که می خواسـتند بر وی تحمیل کنند نپذیرد و آن را انجام ندهد که باید این کار را مبارزهٔ منفی نامید زیرا این حرکت برای انجام نـدادن منکر بوده است و منکر حاکمیت یزیـد را بدین گونه انکار کرد که به ارزیابی کمّی و کیفی نیرو های طرف دار حق پرداخت تا در صورت امکان حکومت مسـتقلی در کوفه تشـکیل دهد و در مقابل حکومت یزید بایستد و سر انجام اگر شرائط مساعد شد آن را سرنگون کند که باید این کار را مبارزهٔ مثبت نامید زیرا این حرکت برای انجام دادن کار بزرگی مانند تشکیل حکومت بوده است تا اسلام را نجات دهد.

از آن چه گفتیم روشن شد که انکار این دو منکر بزرگ در قالب مبارزهٔ منفی و مثبت کار اصلی امام در مرحلهٔ اول قیامش بوده است.

مرحلهٔ دوم قیام امام

مرحلـهٔ دوم قیام امام از وقتی است که تصـمیم می گیرد برای تشـکیل حکومت به کوفه برود تا وقتی که در منزل «ذو حُسُم» به وسـیلهٔ نیرو های حکومت محاصـره می شود. امام طبق تصـمیم قبلی روز هشتم ذی الحجه سال 60 هجری از مکه به سوی کوفه حرکت می کنـد. او قبل از حرکت احرام عمره بست و مأموران مخفی حکومت خیال کردند احرام حجّ بسته و به مِنی و عرفات می رود و خیال شان راحت شد که تا پایان اعمال حـج در منطقه حضور دارد و هر وقت بخواهند می توانند دسـتگیرش کنند. امام در همین حال اعمال عمره را تمام کرد و از احرام خارج شـد و به سوی کوفه حرکت کرد. کاروان امام قـدری از مکه دور شـده بود که عمّال حکومت از حرکت او آگاه شدند و یک ستون از نیرو های خود را برای بر گرداندن وی فرسـتادند که امام به سـختی مقابل آنان مقاومت کرد و حتی زد و خورد با شـلاق هم بین دو گروه پیش آمد و چون دیدند خون ریزی می شود به مکه برگشتند و کاروان امام راه خود را با شتاب ادامه داد. (1)

شهادت مسلم بن عقیل

در همـان روز حرکت امـام از مکه مسـلم بن عقیل در کوفه خروج کرد و فردای آن روز یعنی روز عرفه به دسـتور ابن زیاد کشـته شـد. خبر شهادت مسـلم به وسـیلهٔ دو نفر که از حج بر گشـته بودند در ثعلبیّه به امام رسید و همین دو نفر به آن حضرت گفتند: صلاح نیست در این شرائط به کوفه برویـد و امام این مطلب را به مشورت گـذاشت و در این مشورت دشوار رأی غالب این شد که رفتن به کوفه به صواب نزدیک تر است و امام حسین (علیه السلام) همین رأی را ترجیح داد که باید کوفه برود و کاروان را به سوی کوفه پیش راند. (2)

1- ارشاد مفید، ص 199

2- ارشاد شیخ مفید، ص203.

در این جا می توان برای روشن تر شدن مطلب، وضع امام حسین (علیه السلام) را به وضع امام خمینی (سلام اللّه علیه) آن وقت که در پاریس بود تشبیه کرد. اگر امام راحل (سلام اللّه علیه) مثلاً شهید مطهری (طاب ثراه) را به عنوان نمایندهٔ خود در تهران تعیین کرده بود که نیرو های طرف دار امام را متشکل کند و سر پرستی نماید و استاد مطهری به امام می نوشت که اکثریت مردم طرف دار شما هستند پس زود تر به تهران بیائید و حضرت امام بر مبنای نامهٔ ایشان به سوی تهران حرکت می کرد و در این حال استاد مطهری به دست عمال شاه شهید می شد و خبر شهادت او در بین راه به امام می رسید آیا معظّمٌ له می گفت: نمایندهٔ من شهید شده و همه چیز از دست رفته است و صلاح نیست من به تهران بروم و باید به پاریس بر گردم یا می گفت: سر پرست نیرو های طرف دار من شهید شده است ولی خود نیرو ها از بین نرفته اند و دست نخورده باقی هستند و من با رفتن به تهران خودم سرپرستی آن ها را به عهده خواهم گرفت؟ بدون تردید امام راحل شقّ دوم را انتخاب می کرد و به تهران می آمد.

نیرو های طرف دار امام حسین (علیه السلام) در کوفه چنین وضعیتی داشتند زیرا با شهید شدن مسلم خود نیرو ها از بین نرفتند بلکه دست نخورده باقی بودند و اگر امام آزادانه وارد کوفه می شد به جای مسلم و قوی تر از او فرماندهی و رهبری نیرو ها را به عهده می گرفت و اهداف خود را دنبال می کرد. بنابراین ما می توانیم درک کنیم که رأی صادر شده از طرف شورای امام حسین (علیه السلام) و یارانش صحیح و واقع بنیانه بوده است و به همین علت مورد تأیید آن حضرت واقع شد و دستور ادامه دادن راه کوفه را صادر کرد. امام در این حال هنوز قدرت دارد و چون قدرت دارد تکلیف دارد تکلیف انکار منکر، بزرگ ترین منکر موجود حاکمیت یزید بود که امام باید با نیروئی که در کوفه و بصره دارد حکومتی تشکیل دهد و این حاکمیت جاهلی را در یک منطقه یا در همه جا بر اندازد و نابود کند. انکار منکر در این جا با نفی منکَرِ موجود انجام می شود و امام تا محاصرهٔ نظامی نشده و رابطهٔ وی با نیرو های کوفه و بصره قطع نگشته است قدرت چنین کاری را دارد و مکلف است با همهٔ ظرفیت قدرت موجود، برای نفی بزرگ ترین منکر عصر خود بکوشد و نمی تواند به بهانهٔ احتمال عدم پیروزی که در این گونه موارد وجود

دارد از انجام چنین مسئولیت بزرگی شانه خالی کند چنان که امام علی (علیه السلام) در حادثهٔ صفین با وجود احتمال عدم پیروزی از جنگ، با معاویه شانه خالی نکرد اگر چه سر انجام پیروز نشد. انجام تکلیف جهاد گاهی با پیروزی همراه است و گاهی با شکست، (وَ تِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ) (1)

محاصرهٔ نظامی امام

اشاره

کاروان امام حسین (علیه السلام) شتابان به سوی کوفه می رفت که ناگهان با یک نیروی هزار نفری به

1- آل عمران، 140.

فرماندهی حرّ بن یزید ریاحی روبرو شد. این نیرو ها را حاکم جدید کوفه برای دست گیری امام فرستاده بود. ابن زیاد حاکم جدید کوفه وقتی که برای به دست گرفتن پست جدیدش از بصره به کوفه رفت و از ترس مردم با عمامهٔ سیاه و صورت پوشیده وارد کوفه شد مردم که خیال کرده بودند او امام حسین (علیه السلام) است با احساسات پر شوری از وی استقبال کرده و می گفتند: «یابن رسول اللّه خوش آمدی» او که چنین دید از این قضیه سخت نگران شد. (1) ابن زیاد که دید مردم کوفه تا این حد به امام حسین (علیه السلام) عشق می ورزند یقین کرد که اگر امام آزادانه وارد کوفه شود به آسانی شهر را تسخیر می کند از این رو پیش دستی کرد و برای دست گیری و جلب امام نیرو فرستاد تا رابطه بین او و مردم را قطع کند و امکان هر گونه حرکت سیاسی و نظامی را از وی سلب نماید.

بدیهی است اگر امام در این شرائط به طور کامل محاصره شود و رابطهٔ وی با نیرو های طرف دارش قطع گردد وضعیت به کلی تغییر می کند و امام با تکلیف جدیدی روبرو می شود و باید برنامه ریزی جدیدی برای آینده بکند.

در این جا اولین کاری که امام کرد این بود که به یارانش دستور داد به وسیلهٔ آب که در آن بیابان داغ بهترین هدیه بود از این مسافران تشنه پذیرائی کردند و حتی خود امام شخصاً به دست خودش در آب دادن به بعضی از آنان کمک کرد. این رفتار کریمانهٔ فرزند پیغمبر به آنان فهماند که او چگونه انسانی است و طبعاً در قلب خود نسبت به آن حضرت احساس احترام کردند.

در این وقت امام به فکر افتاد برای این نیرو های تازه وارد سخنرانی کند و حقایقی را برای ارشاد آنان باز گو نماید به امید این که شاید متنبّه شوند و به یاری وی بشتابند و این امید نا موجهّی نبود خصوصاً با توجه به این که حرّ بن یزید برای امام احترام زیادی قائل بود به دلیل این که او و نیرو هایش داوطلبانه نماز ظهر و عصر را به امامت آن حضرت به جماعت خواندند.

امام حسین (علیه السلام) در دو نوبت برای حرّ و سربازانش سخن گفت یک نوبت قبل از نماز ظهر و نوبت دوم بعد از نماز عصر. امام در این جا طوری سخن گفت که گویا مخاطبان وی از مردمی هستند که برایش نامه نوشته و او را دعوت کردند تا به کوفه برود و زمام داری آنان را به عهده بگیرد.

امام در سخنرانی اول بعد از حمد و ثنای خدا فرمود: «ای مردم! من به سوی شما نیامدم مگر بعد از آن که در نامه ها نوشتید و نمایندگان تان به من گفتند: به کوفه بیا و زمام داری ما را به عهده بگیر شاید خداوند به وسیله تو ما را بر راستی و حق مجتمع سازد. اینک من آمده ام اگر حالا هم بر همان رأی که در نامه ها و از زبان نمایندگان تان اظهار کردید باقی هستید با من پیمان وفاداری ببندید تا

1- ارشاد مفید، ص 185

مطمئن شوم که مرا یاری خواهیـد کرد و اگر حاضـر نیستید با من پیمان ببندید و آمدن مرا مکروه می دارید من بر می گردم و به همان جایی می روم که از آن جا آمده ام.»

و در سـخنرانی دوم که به فاصـلهٔ چند ساعت ایراد کرد بعد از حمد و ثنای خدا فرمود: ای مردم! اگر شـما تقوی پیشه کنید و حق زعامت را برای اهلش بشناسـید این بیش تر خدا را از شـما راضـی می کند. ما اهل بیت رسول خدا هستیم و برای زمام داری شما شایسته تریم از این حاکمان غاصب که با شـما با ظلم و تعدی رفتار می کنند و اگر ما را نمی خواهید و حق مان را نمی شناسید و رأی شما اکنون غیر از آنست که توسط نامه ها و نمایندگان تان به من رسید در این صورت من از همین جا بر می گردم.

سخنان امام که به پایان رسـید حرّ بن یزید :گفت به خدا قسم من از این نامه ها و فرسـتادگان مردم کوفه که شـما می گوئید خبر ندارم. امام دسـتور داد خور جینی را که هر دو لنگه اش پر بود از نامه های دعوت مردم کوفه آوردنـد و نامه ها را ریختنـد جلوی حرّ و سـربازانش. حرّ گفت: ما از نویسندگان این نامه ها نیستیم و مأموریت ما اینست که شما را به کوفه نزد عبید اللّه بن زیاد ببریم.

در این جا امام به یارانش که قبلاً آمادهٔ حرکت شده بودند فرمود: سوار شوید آنان سوار شدند و منتظر ماندند تا بانوان نیز سوار شدند آن گاه فرمود به سوی حجاز برگردیـد وقتی که خواسـتند بر گردنـد حرّ دسـتور دارد جلوی کاروان امام را بسـتند و نگذاشـتند بر گردند. در این جا سخنان تندی بین امام و حرّ رد و بدل شد و سر انجام قرار گذاشتند که امام نه تسلیم شود و نه به حجاز بر گردد بلکه در یک راه فرعی غیر از راه کوفه زیر نظر حرّ حرکت کند تا دستور جدیدی از ابن زیاد برسد. (1)

مرحلهٔ سوم قیام امام

مرحلـهٔ سوم قیـام امـام حسـین (علیه السـلام) از این زمان است که در محاصـرهٔ کامل نظامی واقع می شود تا قبل از شـروع جنگ در روز عاشورا در این مرحله وظیفـهٔ امام با تغییر شـرائط تغییر می یابـد و برای وظیفهٔ جدید برنامه ریزی جدیدی می کند. در مرحلهٔ قبل که قدرت نظامی داشت همهٔ کوشش وی این بود که هر چه زود تر به کوفه برسد و با پشتیبانی نیرو های داوطلب، حکومتی تشکیل دهد و بزرگ ترین منکر عصـر خود یعنی حاکمیت یزیـد را در یک منطقه یا در همه جا نابود کنـد ولی در این مرحله به عکس مرحلـهٔ قبل همـهٔ کوشـش وی اینست که به کوفه نرود چون به کوفه رفتن وی ملازم با تسلیم ابن زیاد شدن است.

در این مرحله امام قـدرت نظامی ندارد چون رابطه اش با نیرو های داوطلب کوفه و بصـره قطع شده است از این رو انکار منکر از سوی وی بر می گردد به مرتبهٔ خفیف تر یعنی انکار با قلب و با زبان و

1- ارشاد مفید، ص 205 - 206 و تاریخ طبری، ج 4، ص 303 - 304.

فعالیت های غیر مسلحانه آن گونه که آن حضرت در طول ده سال امامتش در حکومت معاویه انجام می داد. امام امر به معروف و نهی از منکر و به تعبیر عام تر: اقامهٔ معروف و انکار منکر را تازه شروع نکرده بود بلکه از همان آغاز تکلیفش تا این زمان به آن عمل می کرد ولی در هر زمانی به گونه ای که شرائط زمان ایجاب می کرد.

در این زمان چون امام قدرت نظامی ندارد بیش ترین کوشش خود را روی دو امر مهم متمرکز کرده است اول این که از خون ریزی جلو گیری کند چون جنگ و خون ریزی در شرائطی که امکان پیروزی برای نیرو های حق نباشد یک منکر محسوب می شود و باید آن را انکار کند و انکارش به اینست که از وقوع آن جلو گیری نماید. و دوم این که منکر بزرگی را که می خواهند بر وی تحمیل کنند (یعنی تسلیم ابن زیاد) شدن را انکار کند و آن را نپذیرد.

این که امام در این مرحله پیشنهاد ترک خصومت می کند و کوشش دارد که قرار ترک مخاصمه ای بین طرفین تحقق یابد و او به حجاز بر گردد برای دست یافتن به این دو امر مهم بوده است یکی جلو گیری از خون ریزی نا موجه که منکر بزرگی است و دیگری جلو گیری از تسلیم ابن زیاد شدن که منکر بزرگ دیگری است.

امام حسین (علیه السلام) از وقتی که محاصرهٔ نظامی می شد تا قبل از شهادتش حداقل پنج دفعه پیشنهاد ترک مخاصمه و برگشتن به حجاز کرد دفعهٔ اول قبل از نماز ظهر در حضور حرّ بن یزید و نیرو هایش، دفعهٔ دوم بعد از نماز عصر همان روز، دفعهٔ سوم وقتی که عمر بن سعد در کربلا توسط فرستاده اش از امام پرسید: برای چه به این جا آمده ای؟، و دفعهٔ چهارم در مذاکراتی که با عمر بن سعد در کربلا به طور محرمانه انجام داد و دفعهٔ پنجم ضمن یک سخنرانی پر معنی و هیجان آور در روز عاشورا. (1)

این همه اصرار آن حضرت برای قرار ترک مخاصمه و برگشتن به حجاز برای انکار و جلو گیری از وقوع دو منکر بزرگ یاد شده بوده است.

مرحلهٔ چهارم قیام امام

مرحلهٔ چهارم قیام امام از هنگام صدور فرمان حمله از طرف دشمن است تا شهادت آن حضرت. در این مرحله کار اصلی امام دفاع اضطراری است که به حکم عقل و شرع و عرف باید انجام دهد. امام را مخیّر کرده اند که یا تسلیم بلا شرط ابن زیاد شود و یا با شمشیر آخته روبرو گردد با قید این که اگر تسلیم شود ابن زیاد هر کاری دلش خواست با او بکند و قرائن نشان می داد که اگر تسلیم شود ابن زیاد او را ذلیلانه خواهد کشت و خود امام نیز به این مطلب اشاره دارد. امام روز

1- ارشاد مفید، ص 205، 209 و 210 و تاریخ طبری، ج 4، ص 323

عاشورا ضمن یک سخنرانی فرمود: «چرا می خواهید مرا بکشید؟ آیا من کسی را کشته ام یا ... اگر مرا نمی خواهید پس آزادم بگذارید تا به جایی بروم که امنیت داشته باشم.» قیس بن اشعث گفت: «تو تسلیم حکم ابن زیاد شو که اگر چنین کنی با تو بد رفتاری نخواهند کرد.» امام فرمود: «تو برادر محمد بن اشعث هستی که مأمور دست گیری مسلم بن عقیل بود و مسلم را امان و اطمینان داد و او تسلیم شد و سپس وی را کشتند تو می خواهی من تسلیم شوم آن گاه مثل مسلم خونم را بریزید و بنی هاشم علاوه بر خون مسلم خون مرا نیز از تو مطالبه کنند نه چنین است، به خدا قسم من هرگز دست ذلت به اینان نمی دهم.» (1)

از این سخن امام حسین (علیه السلام) معلوم می شود او مطمئن بوده است که اگر تسلیم شود ذلیلانه به قتل می رسد و ابن زیاد از او انتقام می گیرد.

روز عاشورا برای امام دو راه وجود داشت که باید یکی را انتخاب کند یکی این که به اختیار خود تسلیم و خلع سلاح شود و او را نزد ابن زیاد ببرند و ذلیلانه کشته شود و دیگر این که با عدهٔ کم در مقابل دشمن بایستند و قهرمانانه دفاع کند. اگر راه اول را انتخاب کند و تسلیم بلا شرط شود هم حیاتش را از دست داده و هم ذلت و عار را تحمل کرده است و در این صورت دعوت و رسالتش خاموش و خونش پای مال می شد و اگر کسی قتل همراه با ذلت را با اختیار بپذیرد خود را در بد ترین نوع تهلکه انداخته است و امام حسین (علیه السلام) کسی نیست که عمداً خود را به تهلکه بیندازد که این یک منکر بزرگ است و نه عقل و نه شرع و نه عرف آن را تجویز نمی کنند. بنابراین اگر امام به اختیار خود تسلیم شود یک منکر بزرگ انجام داده است و امامی که برای انکار منکر قیام کرده است هرگز چنین منکر بزرگی را انجام نمی دهد. پس باقی می ماند یک راه و آن راه دفاع قهرمانانه می باشد که پایانش به ظنّ غالب شهادت است و به احتمال بسیار کم پیروزی نظامی. احتمال پیروزی نظامی امام با درصد خیلی کم را سید مرتضی و شیخ طوسی مطرح کرده اند. این دو عالم بزرگ فرموده اند: امام حسین (علیه السلام) در این

دفاع خود انتظار احدی الحسنیین را داشت یا پیروزی نظامی و یا شهادت افتخار آمیز و این قابل قبول است که بگوییم: امام احتمال می داد گروهی از آنان که با او بیعت کرده بودند وقتی که صبر و استقامت امام و کمی یاران و سختی موقف و مظلومیت و استغاثهٔ وی را می بینند منقلب شوند و به انگیزهٔ دینی یا از روی حمیت به امام بپیوندند و موجب پیروزی او گردند چنان که عده ای (بیش از سی نفر و از جمله، حرّ) به یاری امام آمدند و در رکابش جنگیدند و شهید شدند. (2)

1- مقتل ابو مخنف، ص 118

2- الانبیاء، ص 177 - 178 و تلخیص الشافی، جزء 4، ص 186 - 189.

ما فکر می کنیم نظر این دو عالم بزرگ قابل قبول است زیرا در تاریخ مواردی هست که عدهٔ خیلی بیش تر غلبه کرده اند و از جمله:

1- در جنگ طالوت با جالوت نیروی 313 نفری طالوت بر نیروی صد هزار نفری جالوت پیروز شدند. (1)

2- در جنگ بدر نیرو های اسلام که یک سوم نیرو های دشمن و با تجهیزات کم بودند بر دشمن پیروز شدند.

3- در زمان امام صادق (علیه السلام) نیروی هفتاد نفری یحیی بن زید بر نیرو های ده هزار نفری حکومت در نیشابور پیروز شدند. (2)

4- نیروی چهل نفری شریف غالب امیر مکه بر نیرو های چهار هزار نفری وهابی ها در «مَدّرة» پیروز شدند. (3)

با توجه به نمونه های یاد شده و با توجه به این که اصحاب امام بر خلاف نیرو های بی روحیهٔ دشمن با عشق و ایمان و شجاعت و صلابت و بدون ترس از مرگ می جنگیدند و نیز فرماندهی امام حسین (علیه السلام) در اوج دقت و درایت و همراه با قاطیت در حد بالا بود، با توجه به آن چه گفته شد نظر دو عالم بزرگ نام برده در مورد احتمال پیروزی نظامی امام - با درصد خیلی کم - قابل قبول است و تفصیل بیش تر در مورد این مطلب را در کتاب «نگاهی به حماسهٔ حسینی استاد مطهری» ص 269 به بعد آورده ام.

خلاصهٔ بحث دربارهٔ قول اول:

خلاصهٔ آن چه در بررسی قول اول گذشت این است که قیام امام حسین (علیه السلام) در چهار مرحلهٔ مختلف انجام گرفته و در هر مرحله ای به مقتضای شرائطی که پیش آمد. طبق موازین فقه اسلامی برنامه ریزی جدید و تصمیم گیری جدیدی شده است بدین شرح:

1- در مرحلهٔ اول از طرفی کوشش برای نپذیرفتن بیعت تحمیلی یزید و از طرف دیگر تحقیق دربارهٔ این که آیا امکان تشکیل حکومت مستقل در کوفه هست یا نه؟

2- در مرحلهٔ دوم تصمیم گیری برای تشکیل حکومت و حرکت به سوی کوفه برای همین منظور و نیز برای مصون ماندن از تعرّض عمّال حکومت.

3- در مرحلهٔ سوم کوشش برای جلو گیری از درگیری نظامی و خون ریزی نا موجّه و تلاش برای ترک مخاصمه و برگشتن به حجاز.

1- طُبی، 254/3.

2- 5/ 537

3- کشف الارتیاب، ص 26

4- در مرحلهٔ چهارم دفاع اضطراری و قهرمانانه برای تخلّص از القاء نفس در تهلکه و برای نپذیرفتن قتل با ذلت انجام شده است.

بدیهی است در همهٔ این مراحل محور اصلی حرکت امام اقامهٔ معروف و انکار منکر بوده و طبق قوانین فقهی مربوط به این دو فریضهٔ الهی عمل کرده و در هیچ مرحله ای از تطبیق کلیات فقه اسلامی با عمل خود نا توان نبوده است تا نیاز به دستور اختصاصی و محرمانهٔ آسمانی داشته باشد که مردم دیگر نتوانند از آن الگو بگیرند.

ضمناً امام در هیچ یک از مراحل قیام خود نه به زبان گفت و نه عملاً نشان داد که می خواهد خود و اصحابش را به کشتن بدهد و زن و فرزندش را به اسارت بکشاند بلکه تلاش فراوان کرد که از کشته شدن خود و یارانش جلو گیری کند.

آن چه تا این جا دربارهٔ قیام امام حسین (علیه السلام) گفته شد تشریح و توضیح قول اول در این مسئله یعنی «قول تشکیل حکومت» بر مبنای متن تاریخی مورد اتفاق بود. بدیهی است بر اساس این قول، عمل امام در همهٔ مراحل قیام الگو و سر مشق برای دیگران است که می توانند و باید از آن پیروی کنند چنان که عمل رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) برای مردم دیگر الگو و سر مشق است:

(لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ.) (1)

در این جا بحث دربارهٔ قول اول پایان می یابد و اینک بحث دربارهٔ قول دوم یعنی «قول تعبّد به شهادت» را که در قطب مخالف قول اول است آغاز می کنیم.

بحث دربارهٔ قول دوم و مدرک آن

اشاره

قول دوم این بود که امام حسین (علیه السلام) به قصد کشته شدن حرکت کرده و دانسته خود را به کشتن داده است و این را تعبد به شهادت می گویند و منشأ این قول بعضی از روایات است که در این زمینه وجود دارد و اگر این روایات نبود نه قول دوم بود و نه در مسئله قیام امام اختلافی وجود داشت زیرا در متن تاریخ مربوط به قیام امام اختلاف وجود ندارد. محتوای این روایات به گونه ای است که با متن تاریخ تعارض دارد. آن گاه بعضی از کسانی که به هر روایتی چه صحیح و چه غیر صحیح اعتماد می کنند این روایات را تلقی به قبول کرده و به مضمون آن ها معتقد شده اند و از این جا قول دوم به وجود آمده است.

از بین این روایات دو روایت بیش تر در به وجود آوردن این قول یعنی «قول تعبد به شهادت» تأثیر داشته اند که متن آن دو را در این جا می آوریم.

1- احزاب، 21

روایت اول

به امام صادق (علیه السلام) نسبت داده اند که فرموده است: یک نامهٔ آسمانی توسط جبرئیل برای رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از جانب خدا آمد که برای هر امامی یک مُهر خدائی روی آن زده شده بود و باید هر امامی مهر مربوط به خود را باز کند و به آن چه زیر آن نوشته شده است عمل نماید وقتی که نوبت رسید به امام حسین (علیه السلام) و مهر را باز کرد زیر آن نوشته شده بود:

(أَنْ قَاتِلْ فَاقْتُلْ وَ تُقْتَلُ وَ اخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ...) (1)

جنگ کن و بکش و کشته خواهی شد و با قوم هایی بیرون برو برای شهادت که شهادت آنان جز با تو نخواهد بود.

بعضی از این حدیث برداشت کرده اند که امام حسین (علیه السلام) از جانب خدا مأمور بود که خود و اصحابش را به کشتن بدهد.

در سند این حدیث ابو جمیله مفضّل بن صالح وجود دارد که علّامهٔ حلّی دربارهٔ او گفته است: کَذّابٌ یضع الحدیثَ. (2) یعنی او کذّاب بوده و جعل حدیث می کرده است، بنابراین، حدیث مزبور بی اعتبار است و همین حدیث با سند بی اعتبار دیگری نقل شده و در آن آمده است مهر های خدائی که روی این نامهٔ آسمانی زده شده بود از طلا ـ بود (3) تو گویی راویان این حدیث خیال کرده اند دست گاه خداوندی نیز مثل دست گاه های پادشاهان دنیا دار، اشرافی و تجمّلی است که باید مهرش طلائی باشد! و همین حدیث وقتی که به دست عبد اللّه بن قاسم حضرمی واقفی کذاب (4) افتاده که هفت امامی بوده است مهر های نامهٔ خدائی را هفت مهر طلائی برای هفت امام ذکر کرده است تا با عقیده اش منطبق شود! (5)

بدین گونه این راویان حدیث ساز کذّاب و فاسد المذهب روایتی را دست به دست می گردانند و هر کدام هر طور که دلش می خواهد آن را نقل می کند. اینان با این کار خود برای مردم عقیده و فرهنگی را می سازند که خود می خواهند! این حدیث سازان چون اهل قلم و دارای کتاب بوده اند توانسته اند عقیده و فرهنگ خود را در قالب حدیث در کتاب های شان ثبت کنند و به نسل های بعد منتقل نمایند و آن را ماندگار سازند چنان که همین روایت از کتاب های دو راوی کذاب ابو جمیله و عبد اللّه بن قاسم حضرمی به کافی و بصائر الدّرجات منتقل گشته و ماندگار شده و در نظر بعضی مقبول افتاده است. و می بینیم که این قول و عقیده که امام حسین (علیه السلام) از خدا دستور محرمانه داشته است که خود را به کشتن بدهد در امت ما باقی است.

1- اصول کافی 280/1

2- خلاصة الرجال، ص 358

3- کافی 280/1.

4- مجمع الرجال قهپائی، ج 4، ص 35 و 36

5- بصائر الدرجات، ج 24، ص166.

روایت یاد شده که به سه طریق بی اعتبار نقل شده است حجت نیست و ارزش آن را ندارد که به آن استناد شود و نمی توان به مضمون آن معتقد شد و نمی توان بر مبنای آن گفت: امام حسین (علیه السلام) طبق یک نامهٔ محرمانهٔ آسمانی مستقیماً از خدا دستور داشته است خود را به کشتن بدهد.

روایت دوم

اشاره

(سَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْخُرُوجَ صَبِيحَتَهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ: يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَ أَخِيكَ وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ فِي الْحَرَمِ وَ أَمْنَعُهُ فَقَالَ: يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي الْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ فَقَالَ: أَنْظُرُ فِيمَا قُلْتَ فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحَرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي أَ لَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ: بَلَى قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: أَتَانِي رَسُولُ

اللَّهِ (صلی اللّه علیه و آله و سلم) بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: قَدْ قَالَ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ مَضَى). (1)

به امام صادق (علیه السلام) نسبت داده اند که فرمود:

«در شبی که امام حسین (علیه السلام) می خواست صبح آن از مکه حرکت کند، محمد بن حنفیه برادر امام نزد او آمد و گفت: ای برادر، اهل کوفه مردمی هستند که تو می دانی با پدر و برادرت عهد شکنی کردند و من می ترسم با تو نیز چنین کنند پس اگر در مکّه بمانی عزیز ترین و محفوظ ترین کس در حرم خدا خواهی بود. امام فرمود: می ترسم یزید بن معاویه خون مرا در حرم بریزد و به وسیلهٔ من حرمت این بیت از بین برود. ابن حنفیه گفت: اگر چنین است به سوی یمن یا بعضی از نواحی «برّ» برو که در این صورت کاملاً محفوظ خواهی بود و کسی نمی تواند بر تو دست یابد امام گفت: دربارهٔ گفتهٔ تو فکر خواهم کرد. پس آن گاه که سحر شد امام حسین (علیه السلام) حرکت کرد این خبر که به ابن حنفیه رسید، آمد و زمام شتری را که امام سوار آن بود گرفت و گفت: برادر! مگر به من وعده ندادید که دربارهٔ آن چه از شما خواستم، فکر کنید؟ فرمود: چرا، گفت: پس چه چیزی سبب شد که با عجله خارج شوید؟ فرمود: بعد از آن که از تو جدا شدم رسول اللّه (صلی اللّه علیه و آله و سلم) نزد من آمد و گفت: ای حسین! بیرون برو چون خدا

1- لهوف ابن طاووس، ص 63 تا 65

حتماً خواسته است ترا کشته ببیند. محمد بن حنفیه گفت: انا للّه و انّا الیه راجعون، تو که با این وضع بیرون می روی پس چرا این زنان را هم راه خود می بری؟ فرمود: رسول خدا به من گفت: خدا حتماً خواسته است آنان را اسیر ببیند این را گفت و بر محمد بن حنفیه سلام خدا حافظی کرد و حرکت فرمود.»

چنان که می بینیم این روایت صریحاً دلالت دارد که خدا خواسته است امام حسین (علیه السلام) را کشته ببیند و این خواست خدا را رسول اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به امام ابلاغ کرده و حرکت وی از مکه طبق این دستور خدا و به قصد کشته شدن بوده است.

از وقتی این روایت که در منابع قبل از لهوف وجود ندارد، در قرن هفتم هجری در «لهوف» ابن طاووس نوشته شد چون صاحب کتاب «لهوف» علاوه بر علم و زهد و تعبد و حسن شهرتی که داشت در دولت بنی عباس و نیز در دولت مغول مورد حمایت و عنایت مقامات حکومت بود و از این راه شخصیت اجتماعی عظیمی پیدا کرده بود بدین سبب کتاب «لهوف» ایشان که متن مختصر و جمع و جوری بود شهرت زیادی یافت و به عنوان یک مقتل مقبول پذیرفته شد و همه جا در مجالس روضه خوانی و عزا داری امام حسین (علیه السلام) متن آن خوانده می شد و طبعاً این روایت نیز به عنوان فراز برجسته ای از کتاب «لهوف» خوانده و تکرار می گشت. این روایت به قدری در سخنرانی ها و منابر تکرار می شد و می شود که بسیاری از مردم جملهٔ (إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا) را از آن خود به خود حفظ شده اند و زبان به زبان آن را نقل می کنند. از طرفی چون هدف از خواند مقتل و روضه، گریه و توسل بوده و هست کم تر کسی دربارهٔ اعتبار یا عدم اعتبار این روایت و مقبول بودن یا نبودن محتوای آن فکر می کرد و این یک سنت اجتماعی است که وقتی فکر و عقیده ای یا هر مطلبی همه جا گیر شد کم تر کسی در صحت آن تردید می کند و

چون در روایت مزبور این مطلب آمده که خدا خواسته است امام حسین (علیه السلام) را کشته ببیند و با تکرار آن در طول چند قرن هم در کتاب ها و هم در مجالس ذکر مصیبت مقبولیت عام پیدا کرده است باید گفت: این روایت تأثیر عمده ای در به وجود آوردن قول دوم یعنی «قول تعبد به شهادت» در مسئله قیام امام حسین (علیه السلام) داشته است به طوری که اگر روایت اول هم نبود همین روایت «لهوف» برای به وجود آوردن این قول کافی بود.

حالا ـ باید ببینیم این روایت از نظر موازین علمی قابل قبول است یا مانند روایت اول غیر قابل اعتماد و مردود است؟ ما پس از دقت و بررسی کامل به این نتیجه رسیده ایم که این روایت دارای نقاط ضعفی است که آن را از اعتبار ساقط می کند و آن نقاط ضعف به این قرار است:

نقطهٔ ضعف اول

نقطه ضعف اول این است که این روایت در لهوف بی سند نقل شده است و ما نمی دانیم در میان راویان آن افراد کذّابی مانند ابو جمیله – راوی روایت اول – بوده اند یا نه؟ و روایتی که سند ندارد از این نظر بی اعتبار است.

نقطهٔ ضعف دوم

نقطه ضعف دوم این است که این روایت چهار معارض دارد:

– معارض اول روایتی ابو مِخنّف از راویان امام صادق (علیه السلام) که مورد اعتماد بوده (1) می نویسد: «وقتی که امام حسین (علیه السلام) از مکّه حرکت کرد محمّد بن حنفیّه در مدینه بود و خبر حرکت امام که به او رسید در حالی که در طشتی وضو می گرفت به گریه افتاد و صدای قطرات اشک او که در طشت می ریخت شنیده شد.» (2) این روایت می گوید: هنگام حرکت امام حسین (علیه السلام) از مکّه محمد بن حنفیه در مدینه بود؛ ولی حدیث لهوف می گوید: او در مکه بود و زمام ناقهٔ امام را گرفت و چنین و چنان گفت.

– معارض دوّم حدیثی است که در کامل الزیارات با سند موثق از امام محمد باقر (علیه السلام) آمده که آن حضرت فرمود: «امام حسین (علیه السلام) از مکه برای محمد بن حنفیه نوشت: «بسم اللّه الرحمن الرحیم. از حسین بن علی به محمد بن علی و بنی هاشم که با او هستند. اما بعد: هر که به من ملحق شود در معرض شهادت است و هر که ملحق نشود گشایشی نخواهد داشت. و السلام.» (3) همین حدیث در دلائل الامامهٔ طبری، ص 77 آمده و در آن تصریح شده که امام این نامه را هنگام حرکت به سوی عراق نوشته است. از این حدیث نیز معلوم می شود هنگام حرکت امام حسین (علیه السلام) از مکه محمد بن حنفیه در مدینه بود، ولی حدیث لهوف می گوید: او در مکه بود و چون حدیث لهوف بی سند است و این حدیث با سند موثّق و با روایت ابو مخنف نیز تأیید می شود این حدیث مقبول و حدیث لهوف مردود است.

– معارض سوم روایت ابو مخنف است که می گوید امام حسین (علیه السلام) هنگام ظهر از مکه خارج شد (4) ولی حدیث لهوف می گوید: امام هنگام سحر از مکه خارج شد.

– معارض چهارم روایت دیگری از ابو مخنف است که می نویسد: «امام حسین (علیه السلام) روز عاشورا خطاب به نیرو های دشمن فرمود: شما به خویش باز گردید و فکر کنید آیا کشتن من که پسر پیغمبر شمایم، برای شما جایز است؟... (أَتَطلُبونی بِقَتیلٍ مِنکُم قَتَلتُهُ؟) آیا من کسی را از شما کشته ام و

1– فهرست نجاشی، ص 245

2– مقتل ابو مخنف، ص 70

3– کامل الزیارات، ص 75

4– مقتل ابو مخنف، ص66

می خواهید مرا از روی قصاص بکشید؟ (1) یعنی من کسی را نکشته ام تا کشتنم جایز باشد؛ بنابراین کشتن من گناه و بر خلاف رضای خداست. امام می فرماید: کشتن من گناه است و خدا آن را نخواسته و از آن نهی کرده است؛ ولی حدیث لهوف می گوید: کشتن امام حسین را خدا خواسته است ان اللّه قد شاء ان براک قتیلاً، و این دو با هم تعارض دارند و ما دستور داریم دو روایتی را که تعارض دارند بر قرآن عرضه کنیم و آن را که موافق قرآن است قبول و آن را که مخالف قرآن است ردّ کنیم و در این جا روایت ابو مخنف با قرآن موافق و روایت لهوف با قرآن مخالف است زیرا در قرآن آمده است:

(إِنَّ الَّذينَ... يَقْتُلُونَ الَّذينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَليمٍ) (2)

کسانی که آمران به قسط را می کشند عذاب دردناکی در انتظار شان است.

و پر واضح است که امام حسین (علیه السلام) آمر به قسط بوده است پس کشتن او طبق این آیه مبغوض خدا می باشد و خدا هرگز آن را نخواسته است. (3) نتیجه این که، روایت لهوف که می گوید: «قتل امام حسین (علیه السلام) را خدا خواسته است» مخالف قرآن و روایت ابو مخنف که می گوید: «خدا آن را نخواسته» موافق قرآن است، بنابراین روایت لهوف که می گوید: خدا خواسته است امام حسین (علیه السلام) را کشته ببیند به علت مخالفت با قرآن مردود است.

نقطه ضعف سوم

نقطه ضعف سوم این ست که اساساً خود محتوای این روایت قابل قبول نیست زیرا روایت می گوید: خدا خواسته است امام حسین (علیه السلام) را کشته ببیند و می دانیم چیزی را که خدا تشریعاً بخواهد، به آن امر می کند، امر وجوبی یا استحبابی است. خدا نماز یومیه را خواسته و به آن امر وجوبی کرده و نماز نافلهٔ شب را خواسته و به آن امر استحبابی کرده است، آن گاه در قضیهٔ امام حسین (علیه السلام) که روایت لهوف می گوید: خدا قتل او را خواسته است معنایش این است که امر وجوبی یا استحبابی خدا دربارهٔ این قتل صادر شده است. بدیهی است امری که از خدا صادر شود به کسی متوجه می گردد و نیز به چیزی تعلق می گیرد پس در این جا سه چیز وجود دارد: یکی آمر که خداست و دیگری مأمور یعنی کسی که امر به او متوجه شده است و سوم مأمورٌ به که فعل مکلّف است یعنی کاری که مکلف بر طبق امر انجام می دهد حالا ـ در قضیّهٔ قتل امام حسین (علیه السلام) که علی الفرض امرش از خدا صادر شده مأمور کیست؟ و مأمورٌ به چیست؟ در این مسئله سه وجه تصور می شود: وجه اول این که گفته شود: مأمور قاتل امام است و مأمورٌ به قتل امام و این باطل است زیرا قتل امام گناه است و خدا به گناه امر نمی کند بلکه ازآن نهی می کند. وجه دوم این که گفته شود: مأمور خود امام حسین (علیه السلام) است و مأمورٌ

1- مقتل ابو مخنف، ص 117 - 118

2- آل عمران، 21.

3- ما متأسفیم که ناچار شده ایم توضیح واضحات بدهیم و از قرآن ثابت کنیم که کشتن امام حسین (علیه السلام) گناه بوده و خدا به آن راضی نبوده است تا روشن سازیم حدیث ان اللّه شاءَ ان پراک قتیلاً که حافظه ها و کتاب ها و سخنرانی ها و تحلیل ها حضور دارد و همه جا گیر شده است اعتبار ندارد و نباید آن را در تحلیل قیام امام حسین (علیه السلام) دخالت داد و نباید آن را به عنوان زیر بنای یک فکر و عقیده پذیرفت، فکر و عقیده ای که می گوید: امام حسین (علیه السلام) از خدا دستور داشت خود را به کشتن بدهد!

به کشته شدن او، یعنی خدا به امام امر کرده است که کشته شود این هم صحیح نیست. زیرا کشته شدن یعنی بیرون رفتن روح از بدن، فعل مکلف نیست تا امر به آن تعلق بگیرد بلکه یک حالت انفعالی است. زیرا وقتی که علت کشته شدن به وجود بیاید کشته شدن خودبه خود به طور قهری حاصل می شود و چیزی که به طور قهری حاصل شود در اختیار مکلف نیست تا امر به آن تعلق بگیرد، مثلاً کسی که خجالت می کشد صورتش سرخ می شود و صحیح نیست به او گفته شود: سرخ شو. زیرا سرخ شدن در اختیار او نیست. بنابراین ممکن نیست امر به کشته شدن امام تعلق بگیرد و مأمور، خود امام باشد. وجه سوم این که گفته شود: مأمور، خود امام است و مأمورٌ به، مقدّمات قتل، یعنی خدا به امام امر کرده است که مقدمات قتل خود را فراهم کن به این گونه که دشمن را تحریک و وادار کن ترا بکشد و این هم صحیح نیست. زیرا همان طور که اگر شما کسی را وادار کنید که دیگری را بکشد گناه است اگر کسی را تحریک کنید که خود شما را بکشد نیز گناه است و خدا هرگز امر به گناه نمی کند پس ممکن نیست خدا به امام حسین (علیه السلام) امر کند که دشمن را وادار کن ترا بکشد. خلاصهٔ نقطه ضعف سوم این شد که اساساً برای این روایت که می گوید: «خدا خواسته است امام حسین (علیه السلام) را کشته ببیند»، معنای صحیحی تصور نمی شود.

نقطهٔ ضعف چهارم

می دانیم که یزید و یزیدیان خواستند امام حسین (علیه السلام) را کشته ببینند، حالا روایت لهوف می گوید: خدا خواسته است او را کشته ببیند که لابد خواست خدا خواست امام نیز هست پس در این جا خواست خدا و امام با خواست یزید و یزیدیان یکی شده است و روایتی که خواست خدا و امام را با خواست یزید و یزیدیان یکی بداند قابل قبول نیست. و با کمال تأسف همین مطلب که یزیدیان همان خواستهٔ امام حسین (علیه السلام) را انجام دادند از طرف شخصیت های معروف در سخنرانی های عمومی از رسانه های گروهی پخش و تبلیغ می شود. (1)

نقطهٔ ضعف پنجم

روایت لهوف می گوید: خدا خواسته است امام حسین (علیه السلام) را کشته ببیند و می دانیم که هر کس خواستهٔ خدا را انجام دهد باید به او پاداش داد بنابراین یزید و یزیدیان مستحّق پاداش هستند؛ نه لعن و نفرین و روایتی که یزید و یزیدیان را به خاطر ریختن خون امام حسین (علیه السلام) مستحق پاداش بداند فقط به درد یزیدیان می خورد ولی حسینیان آن را مردود می دانند و طبق دستور ائمّه (علیهم السلام) باید آن را به دیوار زد.

1- روز نامهٔ جمهوری اسلامی، 29 مرداد 1367، ص 10.

نقطه ضعف ششم

قبلاً روشن شـد که به مقتضای روایت لهوف خواست خدا و امام حسـین (علیه السـلام) از یک طرف و خواست یزیدیان از طرف دیگر در یک نقطه به توافق رسـیده اند و آن نقطه، ریختن خون امام حسـین (علیه السـلام) است که همه با هم آن را خواسته و به آن راضی بوده اند و در این قضـیه صـلح کلی بر قرار است و اختلاف و نزاعی در بین نیست و بنابراین حادثـهٔ کربلا مصـیبت نخواهـد بود تا به خاطر آن بگریند چون موافق رضـای خـدا و امـام بوده است. در این صورت جمله ای که در زیـارت عـاشورا آمـده (مُصِـیبَةً ما أَعْظَمَها وَ أَعْظَمَ رَزِیَّتَها فِي الإِسْـلامِ) که این حادثه را مصـیبت بزرگی برای اسـلام دانسـته، بی معنی خواهـد بود؛ زیرا چیزی را که خدا و امام بخواهند و به آن راضـی باشـند ضـربه ای برای اسـلام نخواهد بود تا مصـیبت باشد و به یاد آن اشک بریزند. نتیجه این که روایت لهوف چون مستلزم چنین باطل و منکری است باید مردود شناخته شود و از عرصهٔ قیام امام حسین (علیه السلام) حذف و محو گردد. خلاصهٔ بحث دربارهٔ روایت لهوف این که به دلیل شش نقطه ضعفی که برای آن ذکر شد باید این روایت نیز مانند روایت اول - روایت نامهٔ آسمانی - مردود شناخته شود.

تا این جا دربارهٔ دو روایت که می توان گفت: منشأ اصـلی قول دوم یعنی قول «تعبد به شـهادت» در مسـئلهٔ امام حسین (علیه السلام) بوده انـد بحث شـد و روشن گشت که این دو روایت غیر قابل قبول و مردونـد. چنـد روایت فرعی نیز هست که گمان می رود نقش مهمی در به وجود آوردن قول «تعبـد به شـهادت» نداشـته اند و برای رعایت اختصار از ذکر آن ها خود داری می شود. ضـمناً خطبهٔ «خطّ الموت علی ولد آدم» منسوب به امام حسـین (علیه السلام) که بعضی برای قول «تعبد به شهادت» به آن تمسّک کرده اند به طور مستقل و مفصل تفسیر و تجزیه و تحلیل شده و معلوم گشته است که خطبهٔ مزبور دلالت بر این قول ندارد که در نوشته ای دیگر به تفصیل به آن پرداخته ایم. (1)

آیا این دو روایت مجعول ند؟

در این جا سؤالی پیش می آید که این دو روایت مردود شناخته شده چگونه در صحنه ظاهر شده اند؟ و آیا می توان گفت: آن ها جعل شده اند؟

جواب: با توجه به این که بعضـی از روایان روایت اول - روایت نامهٔ آسـمانی - متهم به دروغ گویی و جعل حدیث هستند و مثلاً عبد اللّه قاسم حضرمی یکی از راویان روایت مزبور از غالیان کذّاب است (2) و راوی دیگر آن مفضّل بن صالح، کذّاب و حدیث ساز است. (3) استنباط ما این است که این غالیان چون علم و قدرت امام را غیر متناهی می دانسته اند در قضیهٔ امام حسین (علیه السلام) مواجه با

1- خطبهٔ «خطّ الموت علی ولد آدم...» منسوب به امام حسین (علیه السلام) در بحث مستقلّی به طور مفصّل تفسیر و تحلیل شده و ثابت گشـته است که خطبـهٔ مزبور دلالت نـدارد که امام به قصـد کشـته شدن حرکت کرده است و انتظار داشتیم که این تفسـیر تحلیلی خطبه به عنوان مکمّل این مقاله چاپ شود؛ ولی به دلیل محدودیت حجم مقاله، چاپ آن ممکن نشد.

2- مجمع الرجال 36/4

3- خلاصهٔ علامهٔ حلّی، ص 258

مشکل شده اند زیرا با توجه به متن تاریخ امام می خواست در کوفه تشکیل حکومت بدهد و امید پیروزی داشت ولی پیروز نشد و این مستلزم این است که امام به پایان کارش علم قطعی نداشته باشد و نیز آن چه را که می خواسته انجام دهد نتوانسته باشد تحقّق ببخشد و این با عقیدهٔ این غالیان که علم و قدرت امام را نا متناهی می دانسته اند سازگار نیست از این رو برای این که به اعتقاد شان خدشه وارد نشود، روایت نامهٔ آسمانی را جعل کردند تا بگویند این خواست خود امام بود که پیروز نشود و کشته شود و این دستور آسمانی بود و به وسیلهٔ نامهٔ محرمانه مزین به مهر طلائی خدا به وی ابلاغ شد که او باید برای کشته شدن حرکت کند و امام طبق دستور به همین قصد حرکت کرد و به مقصدش که کشته شدن بود رسید و اگر این دستور آسمانی نبود و امام می خواست پیروز شود می توانست به هدفش برسد چون هر چه را امام بخواهد می شود و همهٔ کائنات در مقابل ارادهٔ او خاضع و فرمان بردارند. این فکر و عقیده مخصوص به زمان عبد اللّه بن قاسم غالی در قرن دوم هجری نبوده است بلکه در همین زمان ما نیز وجود دارد و در کتاب ها نوشته و منتشر می شود و از جمله نویسندهٔ کتاب «اُمَراء هستی» می نویسد: «علم ائمّه نا متناهی و لا یتغیر است.» (1) و نویسندهٔ کتاب «سالار شهیدان» می نویسد: «امام از همهٔ عوالم آگاه است و هر چه بخواهد می شود.» (2)

این افراد معتقدند که هم علم امام نا متناهی است و هم قدرتش؛ و همان طور که ما شاء اللّه کان، ما شاء الامام کان هر چه را امام بخواهد، می شود این همان عقیدهٔ عبد اللّه بن قاسم حضرمی غالی کذاب است که در قالب حدیث منسوب به ائمه (علیهم السلام) ریخته و در کتاب ها ثبت شده و به نسل های بعد انتقال یافته و تا امروز مانده و در کتاب های نویسندگان معاصر نیز منعکس گشته است. همین عبد اللّه بن قاسم حضرمی کذاب حدیثی مخالف نصّ قرآن ساخته و به معصوم نسبت داده است که ایّ امام (لا یَعْلَمُ مَا یُصِیبُهُ وَ إِلَی مَا یَصِیرُ فَلَیْسَ ذَلِکَ بِحُجَّهٍ لِلَّهِ عَلَی خَلْقِهِ) (3) یعنی هر امامی که نداند چه به سرش می آید و پایان کارش چیست او حجت خدا بر خلقش نیست. وقتی که به اینان گفته شود: طبق آیهٔ قرآن پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) از همهٔ آن چه در آینده به سرش می آید آگاه نبوده است؛ زیرا قرآن می گوید: خداوند به پیغمبر (صلی اللّه علیه و آله و سلم) دستور داده است که به مردم بگو: نمی دانم در آینده چه به سر من و شما می آید (وَ ما أَدْرِي ما یُفْعَلُ بِي وَ لا بِکُمْ) (4) در جایی که رسول خدا (صلی اللّه

علیه و آله و سلم) بعضی از حوادث آینده را نمی داند، شما چگونه بر خلافقرآن می گوئید: علم امام نا متناهی است؟ این غالیان در جواب می گویند: این آیه از قرآن نیست و آن را ملحدان جعل کرده و در قرآن وارد ساخته اند و این را برای دفاع از عقیدهٔ افراطی خود می گویند. چون عقیدهٔ آنان اینست که علم پیغمبر و امام نا متناهی است،

1- امراء هستی، ص 324

2- سالار شهیدان، ص 281

3- اصول کافی، 258/1

4- احقاف، 9

آن گاه این دروغی را که گفته و آیهٔ مزبور را ساختهٔ ملحدین معرفی کرده اند در قالب حدیثی ریخته و به حضرت علی (علیه السلام) نسبت داده اند. (1) اینان در گستاخی تا آن جا پیش رفته اند که هم به حضرت علی (علیه السلام) افتراء بسته و حدیث ساختگی خود را به وی نسبت داده اند و هم قرآن را تحریف شده معرفی کرده اند و هم تعهد خدا را که گفته:

(إِنّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَ إِنّا لَهُ لَحافِظُونَ) (2)

و عهده دار حفظ قرآن شده است، نقض کرده، جلوه داده اند! افتراء به حضرت علی (علیه السلام) بستن و نسبت تحریف به قرآن دادن و خدا را ناقض تعهد و وعدهٔ خود معرفی کردن همهٔ این ها برای اینست که عقیدهٔ این غالیان دربارهٔ این که علم پیغمبر و امام نا متناهی است خدشه دار نشود! اعتقاد آنان اینست که اگر پیغمبر یا امام چیزی را نداند برای او نقص و عیب است!

این غالیان وقتی که تاریخ را می خوانند و می بینند متون تاریخی دلالت دارد که امام حسین (علیه السلام) در سفر کوفه از پایان کار خود آگاه نبوده و به مقصودش که تشکیل حکومت برای احیای اسلام بوده نرسیده است نمی توانند آن را تحمل کنند چون مخالف اعتقاد شان است که می گویند: علم و قدرت امام غیر متناهی است در این جا برای دفاع از اعتقاد شان خیلی راحت حدیث جعل می کنند و به معصوم نسبت می دهند که دستور خدا در نامهٔ محرمانهٔ آسمانی مزّین به مهر طلائی خدائی این بود که باید امام حسین (علیه السلام) برای کشته شدن حرکت کند و او چنین کرد و آن چه او می خواست انجام شد و چنین نیست که از پایان کارش آگاه نبوده و آن چه را می خواست نتوانسته است انجام دهد. می بینیم که یکی از کار های اینان جعل حدیث برای دفاع از عقائد غلوّ آمیز شان است.

استنباط ما این است که روایت دوم را، نیز که می گوید: خدا خواسته است امام حسین (علیه السلام) را کشته ببیند که شش نقطهٔ ضعف داشت، همین غالیان افراطی جعل کرده اند تا به عقیدهٔ آنان که می گویند: علم امام غیر متناهی است و هر چه بخواهد می شود خدشه ای وارد نشود. چون با تمسک به این روایت می گویند: کشته شدن امام حسین (علیه السلام) طبق دستور خدا بوده که پیغمبر اکرم (صلی اللّه علیه و آله و سلم) به وی ابلاغ کرده و او با آگاهی قبلی انجام داده است، پس آن چه را امام می خواسته همان انجام شده است و ممکن نیست چیزی بر خلاف خواست امام انجام پذیرد. زیرا همهٔ ذرات کائنات مطیع فرمان او هستند و نیز ممکن نیست امام از چیزی و از جمله از پایان کار خود آگاه نباشد. چند سطر پیش گفتیم که عبد اللّه قاسم حضرمی کذاب غالی، حدیثی بر خلاف قرآن ساخته است که هر امامی نداند چه چیزی به او می رسد و پایان کارش چیست او حجت خدا بر خلقش نیست.

1- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 367 و 383.

2- حجر، 9

در این جا بحث دربارهٔ قول دوم یعنی «قول تعبـد به شـهادت» و مدرک آن پایان می یابد و نتیجهٔ نهایی آن مردود شـناختن مدرک این قول بود که بـا مردود شـدن مـدرک آن، خود این قول نیز مردود می شود و طبعـاً قول قابـل قبول همـان قول اول یعنی «قول تشـکیل حکومت» خواهد بود و قبلاً دانستیم که این قول از شـیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی از قدماء و نیز جمعی از علمای متأخر و از جمله حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) بود.

فرق های قول اول با قول دوم

اشاره

فرق هائی که بین قول اول یعنی «قول تشکیل حکومت» و قول دوم «قول تعبد به شهادت» وجود دارد بدین شرح است:

فرق اول

قول «تشکیل حکومت» این مطلب را القاء می کند که عمل امام حسین (علیه السلام) طبق سیرهٔ عقلاء و بر مبنای فکر و تدبیر و مشورت و انتخاب احسن بوده و در هر مرحله ای از قیام سـعی امام این بوده است که با توجه به شـرائط جدید حرکت خود را با سـیرهٔ عقلاء و موازین فقهی امر به معروف و انکار منکر تطبیق کند و با فکر و تدبیر و ژرف نگری بهترین راه را بر گزیند ولی «تعبد به شـهادت» چون مبتنی است بر تعبـد محض به روایت ان اللّه شاءَ ان یراك قتیلاً این مطلب را القاء می کند که حرکت امام طبق یک برنامهٔ از پیش تعیین شده انجام شده است که خود امام در تنظیم آن برنامه هیچ نقشی نداشته است بلکه آن چه به او دیکته شده بوده مو به مو اجرا کرده و فکر و تدبیر و مشورت و انتخاب احسن و تطبیق عمل خود با سیرهٔ عقلاء و موازین فقهی دو فریضهٔ امر به معروف و انکار منکر در حرکت او، راه نداشته است.

فرق دوم

طبق قول اول، خـط مشـی و عمـل امـام بـا تغییر شـرایط تغییر می کرده و در هر مقطعی تصـمیم مناسب آن مقطع را می گرفته و گاهی بر خلاف مقطع قبلی عمل می کرده است. ولی طبق قول دوم با تغییر شرایط خط مشی امام تغییر نمی کرده است؛ بلکه یک خط ترسیم شده را از اول تا آخر دنبال می کرده و آن خط کشته شدن بوده است.

فرق سوم

طبق قول اول چون حرکت امام منطبق با سـیرهٔ عقلاء و موازین فقهی و اصول امر به معروف و انکار منکر بوده است برای دیگران الگو و سر مشق است ولی طبق قول دوم چون حرکت امام بر طبق

یک برنامهٔ محرمانهٔ آسمانی و اختصاصی بوده است برای دیگران الگو و سر مشق نیست.

فرق چهارم

طبق قول اول شـروع جنگ و حمله به اردوگاه امام حسـین (علیه السـلام) و کشتار بی رحمانه ای که انجام شد و اسیر کردن خانوادهٔ امام و اهانت هائی که به آنان کردند بر خلاف رضای امام و مبغوض خدا و رسول و از منکرات بزرگ و ضـربهٔ سخت و مصیبت بزرگ برای اسلام بوده است ولی طبق قول دوم همـهٔ این ظلم ها و جنایت ها موافق رضای امام و خواست او و نیز خواست خدا بوده و اساساً حرکت او برای تحمل این ظلم ها و جنایت ها بوده است.

فرق پنجم

طبق قول اول امـام برنامـهٔ حرکتش را که خود تنظیم کرد، خودش نیز آن را اجرا نمود ولی طبق قول دوم چون امام برای کشـته شـدن حرکت کرده و این کار را خودش نمی توانست انجام دهد طبعاً باید برنامهٔ او را دشـمن اجرا کند بنابراین آن چه را امام می خواسته انجام شود یعنی کشته شدن دشمن برایش انجام داده است.

فرق ششم

طبق قول اول احتمـال پیروزی و شـکست نظـامی هر دو برای امـام وجود داشـته است ولی طبق قول دوم احتمال پیروزی نظامی برای امام نبوده و اصلاً او پیروزی نمی خواسته است بلکه فقط کشته شدن را می خواسته و می دانسته است آن چه او می خواهد یعنی ریختن خونش همان انجام خواهد شد.

فرق هفتم

طبق قول اول رفتن به کربلا جزء برنامـهٔ امام نبوده و پیاده شـدن در آن جا بر او تحمیل شـده است و نیز آفرینـدهٔ حادثهٔ خونین عاشورا امام نبوده و نباید آن را به حساب او گذاشت زیرا وی برای جلو گیری از وقوع آن کوشـش زیادی کرد ولی دشـمن نپذیرفت و جنگ را شروع کرد بنابراین آفرینـدهٔ این حادثـهٔ وحشـتناک و شـرم آور دشـمن تجاوز گر و جنگ طلب بوده است نه امام ولی طبق قول دوم مقصد امام از اول کربلا بوده و نیز حادثـهٔ خونین عاشورا خواست اصـلی او بوده و بایـد آن را به حساب امام گـذاشت زیرا در این فرض دشـمن عامل اجرای مقاصد امام بوده و در جهت خواست او این خون های مقدس را به نا حق بر زمین ریخته است.

فرق هشتم

طبق قول اول آن چه را امام در مرحلهٔ دوم و سوم قیام می خواست انجام بدهد، انجام نشد؛ یعنی

در مرحلهٔ دوم می خواست برای احیای اسلام حکومت تشکیل بدهد ولی نشد و در مرحلهٔ سوم می خواست قرار ترک مخاصمه ای منعقد کنـد و به حجاز بر گردد و آن هم نشد و جنگ را بر امام تحمیل کردند ولی طبق قول دوم آن چه را امام می خواست انجام شود، انجام شد و او به مقصـدش رسـید؛ یعنی او می خواست خونش را بریزنـد و ریختند و می خواست خانواده اش را اسـیر کنند و کردند ولی آیا هدفش از کشـته شدن خود و اسارت خانواده اش چه بود؟ صاحبان قول دوم باید در این باره توضـیح بدهند و سـخنان بعضـی از آنان در این موضوع خواهد آمد.

تحلیل های متفاوت در قیام امام

صاحبان این دو قول متضاد یعنی «قول تشـکیل حکومت» و قول «تعبـد به شـهادت» برای حرکت امام حسـین (علیه السـلام) و اهداف آن تحلیل های متفاوتی دارند. از میان صاحبان قول «تشکیل حکومت» که قول حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) نیز هست سید مرتضی در «تنزیه الانبیاء» و شـیخ طوسـی در «تلخیص الشافی» قیام امام را با روش علمی و اجتهادی تحلیل کرده اند که شـرح آن در همین مقاله آمـده و نیازی به تکرار آن نیست و در مقابل، صاحبان قول دوم که می گوینـد: امام حسـین (علیه السـلام) به قصد کشـته شدن حرکت کرد تحلیل شان از قیام امام به گونه یا گونه های دیگر است. از صاحبان این قول سؤال می شود که طبق عقیدهٔ شـما امام حسین (علیه السلام) به مقصودش که کشته شدن بود رسید و خونش بر زمین ریخته شد و خانوادهٔ وی اسیر گشتند یعنی مقصودی که او داشت دشمن برایش انجام داد. ولی سؤال اصـلی این است که هـدف امـام از این که می خواست خونش ریخته و خـانوادهٔ او اسـیر شود چه بوده است؟ در مقابل این سؤال پاسخ ها و یا تحلیل های متفاوتی ارائه داده اند که بعضی از آن ها را می آوریم:

الف: عالم زاهد سید بن طاووس تحلیل متعبدانه ای دارد و می گوید: هدف امام از کشته شدن رسیدن به قرب خدا و مقامات معنوی و بالا ترین درجات سـعادت بوده است و همان طور که حضـرت موسـی به گوساله پرسـتان قوم خود دسـتور داد و آنان را متعبـد کرد که خود را بکشـند و فرمود: (فَتُوبُوا إِلی بارِئِکُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ...) (1) یعنی ... پس به درگاه آفریـدگار خود توبه کنید پس خود تان را بکشـید، همین طور خداوند به امام حسـین (علیه السـلام) دستور داده بود خود را به کشتن بدهد تا به عالی ترین مقامات تقرب برسد. (2) ولی اشکال این تحلیل اینست که گوساله پرسـتان قوم موسـی (علیه السـلام) چون مشـرک و مرتـد شـده بودند دسـتور آمد آنان که موحد باقی مانده بودند گوساله پرستان را بکشند که این کفارهٔ شرک آنان بود امّا امام حسین (علیه السلام) گناهی نکرده بود که به کفارهٔ آن خود را به کشتن بدهد.

ب: بعضی دیگر از صاحبان قول دوم مانند مرحوم دکتر شریعتی تحلیل روشن فکرانه ای دارند

1- بقره، 54

2- لهوف، ص 28

که می خواهند با تحلیل خود هدف امام حسین (علیه السلام) را روشن کنند و اثر شهادت او را در جامعه توضیح بدهند مرحوم دکتر در این باره می گوید: «.... حسین را نگاه کنید از شهر خویش بیرون می آید و زندگیش را رها می کند و بر می خیزد تا بمیرد زیرا جز این سلاحی برای مبارزهٔ خویش، برای رسوا کردن دشمن ندارد برای این که اگر نمی تواند دشمن را بشکند لااقل به این وسیله رسوا کند. اگر نمی تواند قدرت حاکم را مغلوب سازد آن را محکوم کند و برای این که در اندام مردهٔ این نسل، نسل دوم انقلاب محمد (صلی اللّه علیه و آله و سلم) خون تازهٔ حیات و جهاد تزریق کند او که یک انسان تنهای بی سلاح و بی توان است و در عین حال مسئول جهاد جز مردن و جز انتخاب مرگ سرخ خویش سلاحی و چاره ای ندارد.» (1)

در این سخنان مرحوم دکتر شریعتی چند مطلب به چشم می خورد: اول این که امام حسین (علیه السلام) تنها سلاحی که برای رسوا کردن دشمن در دست دارد مرگ است، دوم این که امام می خواست در نسل دوم انقلاب اسلامی خون تازهٔ حیات و جهاد تزریق کند، و سوم این که او با نداشتن نیرو مسئول جهاد بود. ولی دربارهٔ هر سه مطلب مناقشه هست.

اما دربارهٔ مطلب اول یعنی این که «امام حسین (علیه السلام) برای رسوا کردن دشمن فقط سلاح مرگ را در دست داشت» باید گفت: متأسفانه این تنها سلاح نیز در دست دشمن بود نه در دست امام زیرا امام که نمی تواند خود کشی کند و این دشمن است که می تواند او را بکشد یا نکشد و اگر نکشد این سلاح اساساً وجود نخواهد داشت. آیا هیچ عاقلی برای جنگ با دشمن سلاحی را انتخاب می کند که خلق کردن آن به دست دشمن است و می تواند آن را خلق نکند؟! از این ها گذشته آیا این که امام با تکرار و اصرار از دشمن می خواست که او را نکشند و بگذارند به حجاز بر گردد نعوذ باللّه شوخی می کرد و در باطن مایل بود وی را بکشند تا رسوا شوند؟!

اما دربارهٔ مطلب دوم یعنی این که امام می خواست با کشته شدن خود در نسل دوم انقلاب خون تازهٔ حیات و جهاد تزریق کند باید گفت: متأسفانه این کار نیز در دست دشمن بود نه در دست امام زیرا دشمن می توانست امام را بکشد تا – به قول دکتر – خون تازهٔ حیات و جهاد در نسل دوم انقلاب تزریق شود و می توانست او را نکشد تا این خون تزریق نشود و امام نمی توانست دشمن را مجبور که حتماً او را بکشد تا – به ادعای دکتر – این خون تزریق شود پس در این جا نیز چیزی در دست امام نیست و هر چه هست در دست دشمن است. و اساساً جای این سؤال هست که آیا حالا که امام را کشتند خون تازهٔ حیات و جهاد در مردم تزریق شد و با جهاد خود اسلام اسیر شده را از شرّ بنی امیه

1- کتاب شهادت، ص 64

خلاص کردند یا این که با کشته شدن امام و ضربه خوردن اسلام و مرعوب شدن مردم عرصه برای تاخت و تاز حکومت جنایت کار بیش تر خالی شد و راحت تر توانست کشتار وحشتناک واقعهٔ حرّ را همراه با آن همه فجایع به راه اندازد و برای جنگ با ابن زبیر به حرم خدا لشکر بکشد و کعبه را هدف قرار بدهد؟

اما دربارهٔ مطلب سوم یعنی این که امام حسین (علیه السلام) با نداشتن نیرو مسئولیت جهاد داشت باید گفت مسئولیت جهاد مشروط به قدرت نظامی است که اگر این قدرت باشد مسئولیت هست و اگر نباشد نیست. امام حسین (علیه السلام) حدود ده سال زمان امامتش را در زمان معاویه سپری کرد و چون در آن زمان قدرت نظامی نداشت مسئولیت جهاد نداشت و فقط مسئولیت انکار منکر با قلب و زبان و قلم و فعالیت های غیر نظامی داشت و از این رو در زمان معاویه حرکت نظامی نکرد و در زمان یزید فقط در یک برهه از زمان قدرت نظامی پیدا کرد و آن وقتی بود که مسلم بن عقیل وجود و آمادگی نیرو های نظامی امام را در کوفه به اطلاع آن حضرت رساند و این جا بود که به قصد جهاد و تشکیل حکومت به سوی کوفه حرکت کرد ولی وقتی که محاصره شد و قدرت نظامی از وی سلب گشت مسئولیت جهاد از او برداشته شد و از این رو برنامه اش را تغییر داد و برای ترک مخاصمه و برگشتن به حجاز کوشش بلیغی کرد ولی از وی نپذیرفتند و فاجعهٔ وحشتناک کربلا را آفریدند. بنابراین صحیح نیست که گفته شود: امام حسین (علیه السلام) با نداشتن قدرت نظامی مسئولیت جهاد داشت.

ج: در میان صاحبان قول دوم یعنی قول «تعبد به شهادت» بعضی معتقدند همهٔ جنایاتی که از طرف یزید و عمّالش دربارهٔ امام حسین (علیه السلام) اعمال شد خواست آن حضرت بود و باید آن ها را از اسرار قیام وی دانست و مثلاً بستن آب بر امام و اسب تاختن بر بدن وی و آتش زدن خیمه ها و اهانت هایی که ابن زیاد و یزید به سر مقدس امام کردند همهٔ این ها خواسته های امام و از اسرار قیام او بود. استاد جلال الدین همایی مرد علم و قلم و ادب و شعر کتاب چه ای دارد به نام «اسرار و آثار واقعهٔ کربلا»؛ نظر ایشان در این کتاب دربارهٔ قیام امام حسین (علیه السلام) این است که اگر امام می خواست می توانست در مدینه یا مکه حکومتی تشکیل بدهد و دستگاه سلطنتی تأسیس کند که چندین سال دوام داشته باشد. (1) ولی امام این را نمی خواست؛ بلکه می خواست ندای مظلومیت خود و کفر و ظلم دستگاه یزید را به گوش جهانیان برساند و حصول این مقصد مقدس عالی جز با شهادت او و یارانش و اسیری اهل بیت اطهارش میسر نبود. (2) استاد همائی می نویسد: «قصهٔ عطش و منع آب، خود یکی از بزرگ ترین اسرار شهادت و قیام حسینی است» (3) و نیز می نویسد: «آتش زدن خیمه های آل عصمت یکی از

1- کتاب چهٔ اسرار و آثار واقعهٔ کربلا، ص 40

2- کتاب چهٔ مزبور، ص 41

3- کتابچهٔ مزبور،ص 43

اسرار شهادت بود» (1) و نیز می نویسد: «اسب تاختن بر اجساد شـهداء نیز یکی از همان اسرار است» (2) و نیز می نویسد: «رفتاری که عبید اللّه بن زیاد با سر بریده کرد... یکی از اسرار آن قیام است» (3) و نیز می نویسد: «جشن شادی گرفتن بنی امیه در روز عاشورا یکی از اسرار شهادت سید الشّهدا و حادثهٔ کربلاست» (4) و سـر انجام می نویسد: «بنده این امر را یکی از معجزات اسلامی می دانم که از یزید آن رفتار های شوم در مورد حضـرت امام حسـین (علیه السلام) و یاران جانباز او و بعد از آن هم در مورد اسیری باز ماندگان و زن و فرزند بی گناه ایشان سر زده باشد تا پرده از روی اعمال ننگین وی برداشته شود و چهرهٔ واقعی بنی امیه به قاطبهٔ مسلمانان نموده شود و دست آخر اسـلامِ از دست رفته دوبـاره احیا شود و ننگ حکومت بنی امیه از دامن اسـلام پاک گردد و دولت آن جماعت به بنی عباس منتقل شود که هر چه بودند باز از بنی هاشم و خویشان نزدیک پیغمبر بودند.» (5)

اگر بخواهیم نظر اسـتاد همـائی را به زبان امروز بیان کنیم می توان آن را چنین ترسـیم کرد که اگر کسـی از امام حسـین (علیه السـلام) می پرسـید: شـما که از بزرگ ترین رهبران اپوزیسـیون هستیـد در مقابـل رژیم یزیـد می خواهیـد چگونه مبارزه کنیـد و کـدام آلترناتیو را برای جانشـینی حکومت او در نظر دارید؟ طبق نظر استاد همائی امام جواب می داد: من می توانم برای نجات اسلام حکومتی تشکیل دهم و به وسـیلهٔ قدرت حکومت با رژیم یزید مبارزه کنم ولی من این را نمی خواهم بلکه می خواهم مبارزه را بدین گونه انجام دهم که به کربلا بروم تا یزید یان من و اصـحابم را محاصـره کنند و آب را بر ما ببندند و سر انجام ما را بکشند و بدن ها مان را زیر سم اسب ها لگد کوب کنند و خیمه های مرا آتش بزننـد و خانواده ام را اسـیر نمایند و مورد آزار و اهانت قرار دهند و سـر مرا ابن زیاد و یزید مورد توهین و اسـتهزاء قرار دهند و این ها همه از اسرار قیام و شهادت من است و نتیجهٔ نهایی این اسرار این است که بنی امیه رسوا می شوند و پس از هفتاد و دو سال از شـهادت من در سال 132 هجری حکومت بنی امیه سـقوط می کنـد و آلترنـاتیو آن که حکومت بنی عبـاس است روی کـار می آیـد و خلفای بنی عباس اگر چه حتی تحمل وجود قبر مرا ندارند و زائرانش را می کشـند و زمین آن را شـخم می زنند و به آن آب می بندند تا آثار قبر مرا محو کنند ولی بنی عباس هر چه هسـتند باز از بنی هاشم و خویشان نزدیک پیغمبرند و این است نحوهٔ مبارزهٔ من با رژیم یزید و این است آلترناتیوی که برای حکومت یزید در نظر دارم و بدین گونه اسلامِ از دست رفته دوباره احیا می شود.

آیا این مطالب عجیب و غریب قابل قبول است؟! گمان می رود منشأ این گونه تفکر که از اسـتاد همائی دیده می شود این است که این گونه افراد نمی توانند قبول کنند که امام بخواهد کاری را انجام

1- کتاب چهٔ مزبور، ص 43

2- کتاب چهٔ، ص 43 و 44

3- کتاب چهٔ مزبور، ص 44

4- کتاب چهٔ مزبور، ص 17

5- کتاب چهٔ مزبور، ص 28

بدهد ولی نتواند؛ چون این را برای امام نقص می دانند. این افراد اگر بخواهند متن تاریخ را بپذیرند که می گوید: امام حسین (علیه السلام) می خواست در کوفه تشکیل حکومت بدهد ولی نتوانست در نظر آنان لازم می آید برای امام نقصی قائل شوند و برای تخلص از این محذور می گویند: اگر امام می خواست می توانست در مدینه یا در مکه حکومتی تشکیل بدهد ولی این را نمی خواست بلکه همان را که واقع شد می خواست بنابراین در حادثهٔ کربلا چیزی بر خلاف خواست امام رخ نداده است، این را که بگویند به عقیدهٔ خود دیگر نقصی برای امام قائل نشده اند. این که دکتر سید حسین محمد جعفری متولّد لکنهو هندوستان در کتاب «تشیع در مسیر تاریخ» ص 238 می نویسد: «حسین به منظور سازماندهی و بسیج نظامی هیچ گونه اقدامی نکرد» و نیز در ص 242 می نویسد: «امام حسین تصمیم گرفت تا با قربانی کردن خود و اصحابش و تحمل مصائب و رنج های فراوان به هدف نائل شود... همان طور که سقراط مرگ را به آرمان های خود پذیرفت و بالاـ تر از آن عیسی (علیه السلام) برای رهایی آدمیان خود را قربانی کرد» احتمالاً این نویسنده نیز تحت تأثیر همین فکر این مطالب را نوشته است. ولی اگر این افراد به این نکته توجه کنند که رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در جنگ احد می خواست پیروز شود ولی نشد و حضرت علی (علیه السلام) در جنگ صفین می خواست پیروز شود ولی نشد و این برای پیغمبر و امام نقص نیست که برای رسیدن به هدفی تلاش کنند ولی به آن نرسند اگر به این نکته توجه کنند احتمالاً در قضیهٔ امام حسین (علیه السلام) ناچار نمی شوند این تحلیل های عجیب و غریب را ارائه دهند و جنایات وحشتناکی را که یزید یان بر خلاف رضای امام مرتکب شدند به حساب امام بگذارند و از اسرار قیام وی به شمار آورند و یا بگویند: امام حسین (علیه السلام) می توانست حکومتی تشکیل بدهد و با قدرت حکومت در مقابل یزید بایستد و با او مبارزه کند ولی خودش نخواست چنین کند بلکه خواست یزید یان خونش را بریزند و خانواده اش را اسیر کنند و آن همه فجایع را که روی بشریت را سیاه کرد انجام دهند!

تا این جا دربارهٔ دو قول اصلی یعنی قول اول و دوم و مدرک این دو قول و تحلیل هایی که صاحبان این دو قول دربارهٔ قیام امام حسین (علیه السلام) ارائه داده اند بحث شد و معلوم گشت که قول دوم یعنی قول «تعبد به شهادت» قابل قبول نیست چون مدرکش روایات ساختگی است و قول اول یعنی «قول تشکیل حکومت» که قول حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) نیز هست قول معقول و مقبول در این مسئله است که با موازین فقهی و سیرهٔ عقلاء مطابقت دارد و بر مبنای این قول قیام امام حسین (علیه السلام) برای دیگران نیز الگو و سر مشق است. اینک دربارهٔ هر یک از پنج قول باقی مانده که اقوال فرعی محسوب می شوند، بحث کوتاهی می کنیم.

بحث دربارهٔ قول سوم و مدرک آن

قول سوم از شـهید مطهری (رضوان اللّه علیه) بود. ایشـان معتقـد است امـام حسـین (علیه السـلام) هنگـام حرکت از مکه قصـد تشـکیل حکومت در کوفه را داشت (1) ولی از وقتی که خبر شـهادت مسلم بن عقیل به وی رسید تصمیم گرفت خود و اصحابش را به کشتن بدهد و نیز افراد دیگری را دعوت کرد، نه برای یاری او بلکه برای این که خون آنان نیز ریخته شود تا نـدای امام بیش تر به جهانیان برسـد. (2) قول استاد مطهری در حقیقت تلفیقی است از قول اول و دوم، یعنی استاد از هنگام حرکت امام حسین (علیه السلام) از مکه تا رسیدن خبر قتل مسـلم قول اول را قبول کرده است که امام می خواست برای احیای اسـلام در کوفه حکومت اسـلامی تشـکیل بدهد ولی از هنگام رسیدن خبر شهادت مسلم تا پایان کار قول دوم را که قول «تعبد به شهادت» بود پذیرفته است که امام می خواست خود را به کشتن بدهد.

بخش اول از قول شـهید مطهری قابل قبول و مـدرکش همان مـدرک قول اول است که شـرح آن قبلاً گـذشت ولی بخش دوم قول اسـتاد به همان دلیل هایی که برای رد قول دوم قبلاً گذشت قابل قبول نیست. این که اسـتاد در بخش دوم حرکت امام قول «تعبد به شـهادت» را قبول کرده انـد بـدین علت است که ایشان تصور کرده اند با کشـته شدن مسـلم بن عقیل نمایندهٔ امام همه چیز از دست رفته بود و حتی اگر امام حسین (علیه السلام) در آن شرائط آزادانه وارد کوفه می شد امکان پیروزی برای او نبود و کشته شدنش حتمی بود پس ناچار ادامه دادن امام به راه کوفه بعد از دریافت خبر شـهادت مسلم جز به منظور کشته شدن نمی تواند باشد. ولی حقیقت این است که با قتل مسلم همه چیز از دست نرفته بود و اگر امام محاصـره نمی شد و در آن شرائط آزادانه وارد کوفه می شد امکان پیروزی او وجود داشت. آیا اگر در جبههٔ جنگ یک فرمانده کشـته شود همهٔ نیرو های تحت امر او از بین رفته تلقی می شوند یا با جایگزین شدن فرمانده دیگری مانند او یا قوی تر از او آن نیرو ها به نبرد خود ادامه می دهنـد؟ مسـلم بن عقیل یک فرمانـده بود که به نمایندگی امام رهبری نیرو های طرف دار حضـرتش را به عهده داشت که این نیرو ها را سازماندهی کرد و

دفتر جمع آوری اعانات و خریـد اسـلحه و تجهیزات جنگی تأسـیس کرد و پول و امکانات فراهم ساخت و زمینه را برای ورود امام حسـین (علیه السـلام) به کوفه مهیا نمود حالا این فرمانده کشـته شده است ولی همهٔ تشـکیلات و امکانات و تجهیزات جنگی و حتی سازماندهی نیرو هـا به حال خود باقی است. در این شـرائط امام حسـین (علیه السـلام) که صـد هزار نیروی داوطلب در کوفه دارد اگر آزادانه وارد کوفه شود آیا جای مسـلم را پر نمی کنـد و آیا نمی توانـد ماننـد مسـلم و حتی قوی تر از او این نیرو ها را رهبری و فرماندهی کند؟ اعتقاد ما این است که اگر امام در این شرایط وارد کوفه می شد

1- حماسهٔ حسینی، 3/ 194.

2- حماسه حسینی، 240/1.

می توانست این نیرو ها را رهبری کند و حتی می توانست تشکیلاتی را که مسلم ایجاد کرده بود توسعه دهد و با قدرت در مقابل حکومت یزید بایستد و به همین علت وقتی که بعد از رسیدن خبر شهادت مسلم، امام دربارهٔ رفتن به کوفه یا برگشتن به حجاز مطلب را به مشورت گذاشت، سر انجام رأی رفتن به کوفه را انتخاب کرد چون امکان پیروزی امام وجود داشت. اگر بعد از قتل مسلم امام تصمیم خود را به کشتن بدهد دیگر مشورت کردن دربارهٔ رفتن به کوفه یا برگشتن به حجاز معنی نداشت. خلاصه این مطلب که کسی بگوید: بعد از قتل مسلم بن عقیل همه چیز از دست رفت و کشته شدن امام حسین (علیه السلام) حتمی بود که استاد مطهری فرموده اند دقیق و واقع بینانه نیست و در همین مقاله نیز توضیحی در این باره قبلاً داده شده است. و نتیجهٔ نهائی بحث این شد که بخش اول قول شهید مطهری (رضوان اللّه علیه) قابل قبول و دارای مدرک معتبر است؛ ولی بخش دوم آن غیر قابل قبول است و مدرکی هم برای آن نمی توان یافت.

بحث دربارهٔ قول چهارم و مدرک آن

اشاره

قول چهارم از علامه سید مرتضی عسکری بود. ایشان می گویند: «امام حسین (علیه السلام) مردم را دعوت می کرد که خود شان بر ضد حکومت یزید قیام مسلحانه کنند و آن را تغییر دهند ولی خود امام نمی خواست برای احیای اسلام حکومت تشکیل بدهد و قدرت خلافت را به دست بگیرد و هرگز نه در سخنی و نه در نامه ای اظهار نکرد که می خواهم قدرت خلافت را به دست بگیرم.» (1) و نیز می گویند: «امام قصد نداشت از راه به دست گرفتن قدرت حکومت اسلام را زنده کند زیرا به فرض این که مردم با او بیعت می کردند و قدرت خلافت را هم به دست می گرفت نمی توانست احکام تغییر کردهٔ اسلام را زنده کند و به حالت اصلی بر گرداند و بدعت های معاویه را از بین برد و حتی نمی توانست لعن پدرش را که معاویه برقرار کرده بود و در سخنرانی ها و روی منبر ها تکرار می شود بردارد و ناچار بود همهٔ انحرافات و بدعت ها را به حال خود باقی بگذارد.» (2)

در این جا لازم است چند مطلب تاریخی را مورد توجه و دقت قرار دهیم:

مطلب اول

بزرگان کوفه به امام حسین (علیه السلام) نوشتند: «ما خلافت یزید را به رسمیت نمی شناسیم و امام و زمام دار نداریم و می خواهیم از شما حمایت کنیم تا امام و زمام دار ما شوید.» امام در پاسخ ضمن نامه ای خطاب به بزرگان کوفه نوشت: «نامه های شما به من رسید؛ سخن اکثریت این است که ما رهبر سیاسی نداریم؛ پس تو بیا. امید است خدا ما را به وسیله شما بر حق و راستی مجتمع سازد و من

1- مقدمهٔ مرآة العقول، ج 2، ص 493

2- مقدمهٔ مرآة العقول، ج 2، ص 484

مسلم بن عقیل را که به وی اطمینان دارم برای تحقیق فرستادم اگر مسلم به من بنویسد که بزرگان و خردمندان شما به اتفاق زمام داری مرا می خواهند چنان که در نامه های شما آمده بود در این صورت من به زودی به کوفه خواهم آمد. به جان خودم سوگند فقط کسی امام و زمام دار بر حق است که به کتاب خدا حکم کند و قیام به عدالت نماید و به دین حق ملزم باشد و خود را وقف راه خدا کند. (1)

می بینیم که بزرگان کوفه از امام حسین (علیه السلام) خواسته اند قدرت حکومت را به دست بگیرد و این که امام می فرماید: «اگر بزرگان و خردمندان کوفه اتفاق دارند که من زعامت و رهبری سیاسی آنان را به عهده بگیرم به زودی به کوفه خواهم آمد.» این سخن امام معنائی جز تشکیل حکومت و به دست گرفتن قدرت سیاسی مردم ندارد.

مطلب دوم

امام حسین (علیه السلام) بین راه ضمن نامه ای به مردم کوفه نوشت: مسلم بن عقیل در نامهٔ خود به من خبر داده است که جماعت بزرگان شما متفق شده اند که یاری ما برخیزند و حق ما را طلب کنند و من دعا کردم که خدا بزرگ ترین اجر را به شما بدهد این نامه رسان من که آمد در کار خود آماده و جدی باشید که من همین ایام به کوفه می آیم. (2) معلوم است این حقی که امام ذکر کرده جز حق خلافت و زعامت چیز دیگری نیست و مردم کوفه برای گرفتن همین حق و سپردن آن به امام به یاری آن حضرت برخاسته بودند که مورد دعای خیر امام واقع شدند و امام می خواست وارد کوفه شود و آن حق را به دست بگیرد.

مطلب سوم

امام حسین (علیه السلام) بعد از نماز عصر خطاب به حرّ بن یزید و نیرو هایش ضمن سخنانی فرمود: «ای مردم! اگر شما تقوی پیشه کنید و حق را برای اهلش بشناسید خدا بیش تر از شما راضی می شود و نحن اهلَ البیت أولی بولایة هذا الأمر علیکم. ما اهل بیت پیغمبر برای زمام داری شما سزاوار تریم از این حاکمان ظالم که مدعی خلافت هستند و حق آنان نیست و با شما با ستم گری و تجاوز رفتار می کنند.» (3) خیلی روشن است این حقی که در سخن امام آمده و می فرماید: «آن را برای اهلش بشناسید» همان حق زمام داری است و این که می فرماید: «ما اهل بیت برای ولایت و تصدی این امر سزاوار تریم.» این امر همان امر زعامت و رهبری است که می فرماید: «ما سزاوار تریم آن را به دست بگیریم.» و معنای این سخن این است که امام حسین (علیه السلام) حرکت کرده است تا ولایت این امر را به دست بگیرد.

1- ارشاد شیخ مفید، ص 182 - 183؛ بدیهی است در آن زمان کسی که دارای این اوصاف باشد جز امام حسین (علیه السلام) نبود و مقصود آن حضرت نیز همین است.

2- ارشاد مفید، ص 200

3- ارشاد مفید، ص 205

غیر از سه مورد یـاد شـده شواهـد زیادی وجود دارد که امام حسـین (علیه السـلام) هنگام حرکت برای کوفه می خواست با به دست گرفتن قدرت حکومت اسـلام را زنده کند که برای رعایت اختصار از ذکر آن ها خود داری می شود و از همین سه مورد ذکر شده به خوبی روشن گشت که امام در سـخنرانی ها و نامه های خود صـریحاً فرموده است: «من حرکت کردم تا با پشتیبانی مردم خلافت غصب شده را به مرکز اصـلی خود بر گردانم و ولایت امر مسـلمانان را به دست بگیرم و به وسیلهٔ آن اسلام و مسلمانان اسیر شده در دست اشرار را نجات دهم و نیز در سخنرانی دیگری با استناد به حدیث رسول خدا (صلی اللّه علیه و آله و سلم) در مورد لزوم مبارزه با سلطان ستم گر فرمود: (أَنَا أَحَقُّ مَن غَيَّرَ) یعنی من برای تغییر دادن این حکومت ظلم و تجـاوز سـزاوار ترم (1) و معلوم است که تغییر دادن حکومت ظلم جز با به دسـت گرفتن قدرت امکان ندارد.

حالا این که استاد علامهٔ عسکری در سخن سابق فرموده اند: «امام حسین (علیه السلام) هرگز نه در سخنی و نه در نامه ای نگفت: من می خواهم قـدرت خلافـت را به دست بگیرم» آیـا به چه دلیل بر خلاف سـخنان و نامه های صـریح امام حسـین (علیه السـلام) این مطلب را فرموده اند؟ نمی دانیم و باید از خود ایشان پرسید تا توضیح دهند.

مطلب دیگری که در سـخن سـابق اسـتاد عسـکری آمـده این بود که: «امام حسـین (علیه السـلام) اگر حکومت هم تشـکیل می داد نمی توانست اسـلام را زنده کند و حتی نمی توانست لعن پدرش را ممنوع سازد». آیا این مطلب با طبیعت قضایای سیاسـی آن زمان و با لیاقت های امام حسـین (علیه السـلام) و شخصـیت عظیم و بی نظیر آن حضـرت و با روحیات مردم مسلمان آن روز سازگار است؟ آیا می توان قبول کرد که حکومت امام حسـین (علیه السلام) بر فرض تشکیل از حکومت عمر بن عبد العزیز که لعن بر حضرت علی (علیه السلام) را برداشت ضـعیف تر و ناتوان تر بود؟ می دانیم که عمر بن عبـد العزیز خلیفـهٔ سـی و چنـد سالـهٔ اموی در طول دو سال و پنج ماه خلافتش خدمت های ارزنده ای به اسـلام کرد و از جمله دسـتور داد احادیث رسول خدا (صـلی اللّه علیه و آله و سلم) که قبلاً نوشتن آن ها ممنوع بود جمع آوری و تـألیف شود (2) و اموالی را که بنی امیه از بیت المـال ربوده بودنـد و حتی جواهرات همسـرش را به بیت المال بر گرداند (3) و ده ها کار خدا پسندانهٔ دیگر که او در جهت تقویت اسلام و برداشت بدعت ها انجام داد و این همه در سایهٔ قدرت حکومت بود. آیا می توان باور کرد که امام حسین (علیه السلام) با آن شخصیت عظیم و بی نظیرش اگرزمام حکومت را به دست می گرفت حتی از عمر بن عبـد العزیز هم ضـعیف تر بود و به اندازهٔ این خلیفهٔ اموی هم نمی توانست اسـلام را زنده کند و حتی نمی توانست لعن پدرش علی (علیه السلام) را ممنوع سازد؟

1- مقتل ابو مخنف، ص 86.

2- تنویر الحوالك، ج 1، ص 5.

3- کامل ابن اثیر، 41/5

خلاصهٔ این قول استاد عسکری که: «امام حسین (علیه السلام) مردم را دعوت می کرد که خود شان بر ضد حکومت یزید قیام مسلحانه کنند ولی خود امام نمی خواست قدرت خلافت را به دست بگیرد» مستند به هیچ دلیلی نیست بلکه دلیل های روشن بر خلاف آن وجود دارد. این قول علامهٔ عسکری در مورد قیام امام حسین (علیه السلام) شبیه این است که امام خمینی (سلام اللّه علیه) آن وقت که در پاریس بود و مردم ایران را در قیام بر ضد شاه رهبری می کرد در حالی که همهٔ مردم منتظر بودند ایشان به ایران بیاید و دولت تشکیل بدهد به مردم پیام بفرستد که شما خود تان شاه را سرنگون کنید و دولت تشکیل بدهید و من برای تشکیل دولت اقدام نخواهم کرد!!! اگر این کار، عُقَلائی است و می توان آن را در بازار علم و اندیشه بر خردمندان عرضه کرد شما شبیه آن را به امام حسین (علیه السلام) نیز نسبت بدهید و اگر عقلائی نیست از نسبت دادن کار غیر عقلائی به امام معصوم و مظلومی که عاقل ترین عقلای عصر خود بود جداً بپرهیزید.

بحث دربارهٔ قول پنجم و مدرک آن

قول پنجم از نویسندهٔ کتاب هفت ساله است. ایشان می نویسد: «بیرون آمدن امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق برای حفظ جان بوده نه خروج و نه قیام و نه جنگ با دشمن و نه تشکیل حکومت» (1) و نیز می نویسد: «شیعه ها می گویند: اساساً امام حسین (علیه السلام) قیام نکرده و قصد جهاد نداشته است.» (2) این یک قول و رأی مستقل است دربارهٔ حرکت امام حسین (علیه السلام) که هیچ مدرک و دلیلی نه معتبر و نه غیر معتبر از تاریخ یا حدیث ندارد و گمان می رود ایشان چون نتوانسته است قبول کند که امام به قصد کشته شدن یا به قصد تشکیل حکومت حرکت کرده باشد، پیش خود گفته است: لابد برای حفظ جان حرکت کرده است؛ نه چیز دیگر. با این دید او غیر از حفظ جان هدفی برای حرکت امام نمی توانسته است تصوّر کند. در این دید دیگر متن تاریخ و سخنان و نامه های خود امام حسین (علیه السلام) که مدرک قول اول یعنی «قول تشکیل حکومت» بود مورد توجه قرار نمی گیرد و نیز روایاتی که مدرک قول دوم یعنی «قول تعبد به شهادت» بود از نظر غایب می شود و در نتیجه، هیچ هدف عالی و مقدسی از قبیل احیای اسلام و نجات

مسلمانان از شرّ حکومت ظلم و ریشه کن کردن استبداد حاکم برای قیام امام حسین (علیه السلام) به ذهن نویسنده نمی آید و در چنین حالتی و با چنین روحیه ای است که با کمال جرأت می نویسد: «بیرون آمدن امام حسین (علیه السلام) از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق برای حفظ جان بوده نه خروج و نه قیام و نه جنگ با دشمن و نه تشکیل حکومت». و در حالی که شیخ مفید رئیس مذهب می نویسد: (...فَدَعَی إِلَی اَلْجِهَادِ، وَ شَمَّرَ

1- کتاب هفت ساله، ص 193.

2- کتاب هفت ساله، ص 154، پا ورقی

لِلْقِتَالِ.) (1) یعنی امام حسین (علیه السلام) مردم را دعوت به جهاد کرد و آمادهٔ پیکار شد، او می نویسد: «شیعه ها می گویند: اساساً امام حسین (علیه السلام) قیام نکرده و قصد جهاد نداشته است»، گوئی که شیخ مفید از شیعه ها نیست!

دلیل اساسی برای رد این قول طریف و نو ظهور سخنان و نامه های خود امام حسین (علیه السلام) است که صریحاً دلالت دارد به این که هدف اصلی امام از حرکت به سوی کوفه تشکیل یک حکومت مرکزی با پشتیبانی صد هزار نیروی داوطلب مردمی و ایستادن در مقابل حکومت نا مشروع یزید و انکار بزرگ ترین منکر عصر یعنی حاکمیت جاهلی و استبدادی اموی و نفی آن با قدرت اسلحه از یک منطقه یا از همه جا بوده است و این مصداق بارزی از انکار منکر با سیف است لتکون کلمة اللّه هی العلیا.

بحث دربارهٔ قول ششم و مدرک آن

قول ششم از نویسندهٔ کتاب «بررسی قسمتی از شهید جاوید» است که تاریخ چاپ ندارد. (2) این نویسندهٔ محترم تلاش کرده است ثابت کند که امام حسین (علیه السلام) می دانست در همین سفر از مکه به کوفه در کربلا شهید می شود البته مقصود ایشان طبق اظهار خود شان این نبوده است که بگوید: امام به قصد کشته شدن حرکت کرده است، این جانب پس از خواندن کتاب چهٔ مزبور قبل از چاپ از ایشان پرسیدم: «آیا مقصود شما این بوده است که امام حسین (علیه السلام) به قصد کشته شدن حرکت کرده است؟» گفت: «نه، بلکه خواسته ام فقط علم امام را به شهادت خود در این سفر ثابت کنم نه این که بگویم: امام به قصد کشته شدن حرکت کرده است» گفتم: «پس به عقیدهٔ شما امام به چه قصدی حرکت کرد؟» گفت: «به قصد تشکیل حکومت.» این بود پاسخ ایشان به من، بنابراین قول ایشان این است که امام حسین (علیه السلام) به قصد تشکیل حکومت در کوفه از مکه حرکت کرد ولی می دانست در کربلا شهید می شود و نمی تواند در کوفه تشکیل حکومت بدهد. از سخنان ایشان معلوم می شود او در مقابل دو دسته دلیل قرار گرفته است: یک دسته دلیل های محکم که دلالت دارد امام قصد تشکیل حکومت در کوفه

داشته است و دستهٔ دیگر دلیل های محکم به نظر ایشان و غیر محکم به نظر ما که دلالت دارد امام می دانست در سفر از مکه به کوفه در کربلا شهید می شود و ایشان هر دو دسته دلیل را قبول کرده و معتقد شده است که امام هم تصمیم داشت در کوفه تشکیل حکومت بدهد و هم می دانست قبل از رسیدن به کوفه در کربلا شهید می شود. حالا جای این سؤال هست که آیا ممکن است امام که فرضاً می داند قبل از رسیدن به کوفه کشته می شود تصمیم بگیرد در کوفه تشکیل حکومت بدهد؟ آیا

1- ارشاد مفید، ص 179

2- حجة الاسلام و المسلمین رضا استادی.

ممکن است شـما که فرضاً می دانیـد یقیناً اول ظهر امروز کشـته می شویـد در همین حال تصـمیم قطعی بگیریـد یک ساعت بعد از ظهر امروز سخنرانی کنید؟ وجدان سالم به ما می گوید: کسی که یقین دارد اول ظهر امروز کشته می شود ممکن نیست بتواند تصمیم بگیرد که یک ساعت بعد از ظهر امروز یعنی بعد از مرگش سخنرانی کند و همین دلیل وجدانی بدیهی برای رد قول ششم کافی است و بحث بیش تر لازم ندارد.

بحث دربارهٔ قول هفتم و مدرک آن

قول هفتم از نویسـندگان کتاب پاسداران وحی است، (1) ایشان در فصل چهارم کتاب «پاسـداران وحی» که تاریـخ چاپ ندارد گفته اند: «امام حسـین (علیه السـلام) در ظاهر، نه در واقع، دعوت مردم کوفه را برای تشـکیل حکومت پـذیرفت و در ظاهر برای تشـکیل حکومت حرکت کرد ولی در واقع چنین قصدی نداشت چون می دانست قبل از رسـیدن به کوفه در کربلا شـهید می شود و از این رو به قصد شـهید شـدن در کربلا حرکت کرد پس کار امام ظاهرش با باطنش فرق دارد در ظاهر وانمود کرد که می خواهـد در کوفه تشـکیل حکومت بـدهد ولی در باطن به قصد این که در کربلا کشـته شود حرکت کرد». نام بردگان نیز در این جا در مقابل دو دسـته دلیل قرار گرفته اند: یک دسـته دلیـل هـای محکم که دلالـت دارد امام به قصـد تشـکیل حکومت در کوفه حرکت کرد و دسـتهٔ دوم دلیل های محکم به نظر ایشان و غیر محکم به نظر ما که دلالت دارد امام می دانسـته است در این سـفر شـهید می شود و به قصـد کشـته شدن حرکت کرده است و نام بردگان خواسـته انـد هر دو دسـته دلیل را بپذیرند ولی چون دیده اند نمی توان قبول کرد که امام هم به قصد تشـکیل حکومت و هم به قصد کشـته شدن حرکت کرده باشد برای رفع این

مشـکل عمـل امام را دارای دو وجهـهٔ ظاهر و باطن معرفی کرده و گفته انـد: امام در ظاهر وانمود می کرد که می خواهـد در کوفه تشـکیل حکومت بدهد ولی باطناً چنین قصدی نداشت بلکه به قصد کشته شدن حرکت کرده بود.

در این جا لازم است توجه کنیم که بین قول شـشم و قول هفتم چنـد فرق وجود دارد: فرق اول این که صاحب قول شـشم قصد امام را برای تشکیل حکومت قبول دارد ولی صاحبان قول هفتم قصد امام را برای تشکیل حکومت قبول ندارند. فرق دوم این که صاحب قول ششم نمی گویـد: امام به قصـد کشـته شـدن حرکت کرد ولی صاحبان قول هفتم می گوینـد: امام به قصـد کشـته شدن حرکت کرد. فرق سوم این که صاحب قول شـشم نمی گویـد: ظاهر عمل امام با باطنش فرق دارد ولی صاحبان قول هفتم می گوینـد: ظاهر عمل امام با باطنش فرق دارد چون در ظاهر وانمود می کرد که می خواهد در کوفه

1- حجة الاسلام شهاب الدین اشراقی و حجة الاسلام محمد فاضل

تشکیل حکومت بدهد ولی در باطن قصد تشکیل حکومت نداشت بلکه برای کشته شدن حرکت کرد. حالا بر مبنای گفتهٔ صاحبان قول هفتم که می گویند: امام حسین (علیه السلام) قصد تشکیل حکومت در کوفه نداشت سؤال هایی بدین گونه طرح می شود که: اگر امام حسین (علیه السلام) قصد نداشت در کوفه تشکیل حکومت بدهد چرا مسلم را به کوفه فرستاد؟ و چرا مسلم از مردم بیعت به جهاد گرفت؟ و چرا اعانات پولی جمع آوری کرد؟ و چرا اسلحه و تجهیزات جنگی فراوانی خریداری کرد؟ اگر امام نمی خواست در کوفه تشکیل حکومت بدهد چرا مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را نعوذ باللّه بیهوده به کشتن داد؟ و چرا از بین راه قیس بن مسهر صیداوی را با نامه ای به کوفه فرستاد؟ (1) و در آن نوشت: «من همین ایام وارد کوفه می شوم.» که فرستادهٔ امام دست گیر و کشته شد چرا امام با این که نمی خواست به کوفه برود این انسان مخلص مظلوم را به کشتن داد؟ و چرا بر خلاف واقع به مردم نوشت: «من به کوفه می آیم؟» مگر امام نعوذ باللّه دروغ می گوید؟! و چرا در همین نامه به نیرو های داوطلب کوفه آماده باش داد و فرمود: «برای آمدن من به کوفه آماده و جدی باشید»؟ امام که به قول نام بردگان قصد نداشت به

کوفه برود آیا با آماده باش دادن به صد هزار نیروی داوطلب رزمنده می خواست این نیرو های طرف دار خود را فریب بدهد؟! پاسخ به این سؤال های بجا و منطقی را باید صاحبان قول هفتم بدهند. (2)

مردم انقلابی ایران و قیام امام حسین (علیه السلام)

از وقتی که حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) در سال 1350 در نجف فرمود: «امام حسین (علیه السلام) مسلم بن عقیل را فرستاد تا مردم را دعوت کند به بیعت تا حکومت اسلامی تشکیل دهد و حکومت فاسد را از بین ببرد.» (3) این سخن حق امام در دل مردم آگاه و انقلابی ایران نشست و دانستند که سر نگون کردن حکومت ظالمی که قابل اصلاح نیست یک وظیفهٔ دینی است و باید مردم مسلمان به پیروی از امام حسین (علیه السلام) برای ساقط کردن حکومت ظلم نیرو تهیه کنند و آن گاه که نیروی کافی آماده شد و امید پیروزی به وجود آمد وارد میدان شوند و حکومت ظلم را سرنگون سازند و به بهانهٔ احتمال عدم پیروزی از اقدام خود داری نکنند. مردم با ایمان ایران به همین وظیفه عمل کردند و در مقابل حکومت فاسد شاه موضع منفی گرفتند و شروع به مبارزه کردند. این مبارزه مراحل مختلفی را طی کرد تا این که در سال 1357 وارد جدی ترین و حاد ترین مرحلهٔ خود شد. در این سال مردم انقلابی و قهرمان ایران به رهبری امام راحل وارد مبارزه ای سخت و آشتی نا پذیر برای سرنگونی شاه شدند و شعار این مردم در صحنهٔ این پیکار سرنوشت ساز در تظاهرات میلیونی این بود که «نهضت ما

1- ارشاد مفید، ص 200

2- صاحبان قول دوم و چهارم و پنجم نیز که مانند صاحبان قول هفتم قصد امام حسین (علیه السلام) را برای تشکیل حکومت قبول ندارند باید به این سؤال ها پاسخ بدهند.

3- صحیفهٔ نور، ج 1، ص 174

حسینی، رهبر ما خمینی» یعنی ما به رهبری امام خمینی در این نهضت از امام حسین (علیه السلام) پیروی می کنیم و همان طور که امام حسین (علیه السلام) می خواست با پشتیبانی نیرو های مردمی حکومت تشکیل دهد و حکومت یزید را سرنگون کند ما می خواهیم به پیروی از آن امام معصوم تحت رهبری امام خیمنی (سلام اللّه علیه) حکومت اسلامی تشکیل دهیم و حکومت شاه را سرنگون سازیم و بدین گونه مردم با ایمان ایران با فطرت پاک خود در مورد قیام امام حسین (علیه السلام) قول اول یعنی «قول تشکیل حکومت» را که قول امام خمینی (سلام اللّه علیه) بود عملاً پذیرفتند و با اجرای آن به پیروزی پر شکوه 22 بهمن سال 57 رسیدند، و اگر قول دوّم یعنی «تعبّد به شهادت» را می پذیرفتند، هرگز پیروز نمی شدند؛ زیرا در آن صورت نباید برای سرنگونی شاه و تشکیل حکومت اسلامی تلاش کنند بلکه باید کوشش نمایند که رهبر انقلاب و یارانش کشته شوند تا تعبّد به شهادت تحقّق یابد!!! ولی مردم انقلابی ایران در این پیکار بزرگ به سخنان آنان که می گفتند: «امام حسین (علیه السلام) می خواست خود را به کشتن بدهد.» و آنان که می گفتند: «امام حسین (علیه السلام) قصد جهاد و تشکیل حکومت نداشته است.» توجه

نکردند و با عقل بیدار و فطرت الهی خود قول امام خمینی (سلام اللّه علیه) را که حسین زمان بود پذیرفتند و در عمل اجرا کردند و نتیجهٔ آن سرنگونی شاه و تأسیس نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران بود. بنابراین باید گفت: کاری که امام حسین (علیه السلام) می خواست در قرن اول هجری انجام دهد مردم قهرمان ایران با الگو گیری از عمل آن امام معصوم در آستانهٔ قرن پانزدهم هجری انجام دادند. پس صحیح است که بگوییم: انقلاب اسلامی ایران ترجمان عینی نهضت حسینی در عصر جدید است و امام خمینی (سلام اللّه علیه) حسین این زمان. درود بر روان پاک حضرت امام خمینی (سلام اللّه علیه) که فرهنگ صحیح را در مورد قیام امام حسین (علیه السلام) به پیروان حضرتش آموخت و این همه برکات را به همراه آورد.

پای نوشت ها

1- نهج البلاغه، کلمات قصار، 147

2- نهج البلاغه، خطبهٔ 190.

3- خصال صدوق، ص 642

4- ارشاد مفید، ص 199

5- صحیفهٔ نور، ج 1، ص 174.

6- لهوف، ص 28

ص: 423

7- حماسهٔ حسینی، ج 3، ص 194.

8- حماسهٔ حسینی، ج 1، ص 240.

9- مقدمهٔ مرآة العقول، ج 2، ص 484 و 493.

10- کتاب هفت ساله، ص 193 - 194، از آیة اللّه حاج شیخ علی پناه اشتهاردی.

11- کتاب هفت ساله، ص 154، پا ورقی

12- مقتل ابو مِخنّف، ص 186

13- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 189.

14- نهج البلاغهٔ صبحی صالح، کلمات قصار، 373

15- مقتل خوارزمی، ج 1، ص 190.

16- مقتل ابو مخنف، ص 51

17- مقتل ابو مخنف، ص 25

18- لهوف، ص 43

19- هود، 113

20- مائده، 2

21- تاریخ طبری، ج 4، ص 304، مطبعهٔ استقامة مصر؛ و مقتل ابو مخنف، ص85، چاپ قم، مطبعهٔ علمیه.

22- ارشاد مفید، ص 199

23- ارشاد شیخ مفید، ص203.

24- آل عمران، 140.

25- ارشاد مفید، ص 185

26- ارشاد مفید، ص 205 - 206 و تاریخ طبری، ج 4، ص 303 - 304.

27- ارشاد مفید، ص 205، 209 و 210 و تاریخ طبری، ج 4، ص 323

28- مقتل ابو مخنف، ص 118

29- الانبياء، ص 177 - 178 و تلخيص الشافی، جزء 4، ص 186 - 189.

30- طُبی، 254/3.

31- 5/537

ص: 424

32- کشف الارتیاب، ص 26

33- احزاب، 21

34- اصول کافی 280/1

35- خلاصة الرجال، ص 358

36- کافی 280/1.

37- مجمع الرجال قهپائی، ج 4، ص 35 و 36

38- بصائر الدرجات، ج 24، ص166.

39- لهوف ابن طاووس، ص 63 تا 65

40- فهرست نجاشی، ص 245

41- مقتل ابو مخنف، ص 70

42- کامل الزیارات، ص 75

43- مقتل ابو مخنف، ص66

44- مقتل ابو مخنف، ص 117 - 118

45- آل عمران، 21.

46- ما متأسفیم که ناچار شده ایم توضیح واضحات بدهیم و از قرآن ثابت کنیم که کشتن امام حسین (علیه السلام) گناه بوده و خدا به آن راضی نبوده است تا روشن سازیم حدیث ان اللّه شاءَ ان پراک قتیلاً که حافظه ها و کتاب ها و سخنرانی ها و تحلیل ها حضور دارد و همه جا گیر شده است اعتبار ندارد و نباید آن را در تحلیل قیام امام حسین (علیه السلام) دخالت داد و نباید آن را به عنوان زیر بنای یک فکر و عقیده پذیرفت، فکر و عقیده ای که می گوید: امام حسین (علیه السلام) از خدا دستور داشت خود را به کشتن بدهد!

47- روز نامهٔ جمهوری اسلامی، 29 مرداد 1367، ص 10.

48- خطبهٔ «خطّ الموت علی ولد آدم...» منسوب به امام حسین (علیه السلام) در بحث مستقلّی به طور مفصّل تفسیر و تحلیل شده و ثابت گشته است که خطبهٔ مزبور دلالت ندارد که امام به قصد کشته شدن حرکت کرده است و انتظار داشتیم که این تفسیر تحلیلی خطبه به عنوان مکمّل این مقاله چاپ شود؛ ولی به دلیل محدودیت حجم مقاله، چاپ آن ممکن نشد.

49- مجمع الرجال 36/4

50- خلاصهٔ علامهٔ حلّی، ص 258

ص: 425

51- امراء هستی، ص 324

52- سالار شهیدان، ص 281

53- اصول کافی، 258/1

54- احقاف، 9

55- احتجاج طبرسی، ج 1، ص 367 و 383.

56- حجر، 9

57- بقره، 54

58- لهوف، ص 28

59- کتاب شهادت، ص 64

60- کتاب چهٔ اسرار و آثار واقعهٔ کربلا، ص 40

61- کتاب چهٔ مزبور، ص 41

62- کتاب چهٔ مزبور، ص 43

63- کتاب چهٔ مزبور، ص 43

64- کتاب چهٔ، ص 43 و 44

65- کتاب چهٔ مزبور، ص 44

66- کتاب چهٔ مزبور، ص 17

67- کتاب چهٔ مزبور، ص 28

68- حماسهٔ حسینی، 3/ 194.

69- حماسه حسینی، 240/1.

70- مقدمهٔ مرآة العقول، ج 2، ص 493

71- مقدمهٔ مرآة العقول، ج 2، ص 484

72- ارشاد شیخ مفید، ص 182 - 183؛ بدیهی است در آن زمان کسی که دارای این اوصاف باشد جز امام حسین (علیه السلام) نبود و مقصود آن حضرت نیز همین است.

73- ارشاد مفید، ص 200

74- ارشاد مفید، ص 205

75- مقتل ابو مخنف، ص 86.

ص: 426

76- تنویر الحوالك، ج 1، ص 5.

77- کامل ابن اثیر، 41/5

78- کتاب هفت ساله، ص 193.

79- کتاب هفت ساله، ص 154، پا ورقی

80- ارشاد مفید، ص 179

81- حجة الاسلام و المسلمین رضا استادی.

82- حجة الاسلام شهاب الدین اشراقی و حجة الاسلام محمد فاضل

83- ارشاد مفید، ص 200

84- صاحبان قول دوم و چهارم و پنجم نیز که مانند صاحبان قول هفتم قصد امام حسین (علیه السلام) را برای تشکیل حکومت قبول ندارند باید به این سؤال ها پاسخ بدهند.

85- صحیفهٔ نور، ج 1، ص 174

ص: 427

پویائی جامعه و دگرگونی در گفتمان عاشورا (بازتاب سیاسی و غیر سیاسی شدن جامعه در قرائت های عاشورا): سید هاشم آقا جری

عاشورا و حادثه کربلا را از دو دیدگاه می توان مورد بررسی و پژوهش قرار داد:

نخست دیدگاهی از درون و با ره یافتی اعتقادی – تاریخی به منظور شناخت چهرهٔ واقعی آن، آن چنان که بوده است. دوم دیدگاهی از بیرون و با نگرهٔ جامعه شناسی تاریخی و روان شناسی اجتماعی، به قصد بررسی کنش متقابل عین و ذهن و پژوهش در فرآیند تحول و دگرگونی در «تصویر ها» (Images) و قرائت های گوناگونی که در بستر متحول تاریخی و شرایط نو شوندهٔ اجتماعی که بر آن عارض گشته است. ره یافت اخیر نوعی معرفت مرتبهٔ دوم از پدیدهٔ عاشورا به شمار می رود.

با نگاهی به ادبیات منثور و منظوم عاشورا در دوره های گوناگون تاریخی – اجتماعی می توان رابطه ای متقابل و متعامل میان رویکرد ها و قرائت های عاشورا با وضع اجتماعی – سیاسی ویژهٔ هر دوره، را باز شناخت، به گونه ای که وضع اجتماعی – سیاسی ویژهٔ هر دوره گفتمان (Discourse) مسلّط و غالبی را در قرائت ها و روایت های عاشورایی آن دوره بازتاب می بخشد. در دوره هایی که جامعهٔ شیعی، جامعه ای سیاسی و کنش گر از نظر اجتماعی است، قرائت و ادبیات عاشورا صبغه ای سیاسی و فعال به خود گرفته و وجه مبارزه جویانه و «حماسی» عاشورا، شاخصهٔ فرهنگ مکتوب یا شفاهی، منظوم یا منثور سیاسی، می گردد و در شرایطی که به هر دلیل و سبب اجتماعی – تاریخی، جامعهٔ شیعی، غیر سیاسی و «دپولیتیزه» می شود (Depoliticization)، وجه فاجعه بار، غم انگیز، سوگوارانه و منفعلانهٔ عاشورا برجسته می گردد.

ص: 429

از این روست که در سده های نخست تاریخ شیعه در عرصهٔ ادبیات منظوم و شعر، عاشورا و ادبیات حماسی و انقلابی شاعران حماسه سرای شیعی را مشاهده می کنیم، شاعرانی هم چون ابو الاسود دئلی، فرزدق، کمیت اسدی، سیّد حمیری، دعبل خزاعی که عاشورا و کربلا را دست مایهٔ افشا گری های سیاسی و فریاد ضد ستم می کنند و در عاشورا و کربلا و سر نوشت امامان به مثابه منبعی از عدالت خواهی، مبارزه با بی داد و تکاپوی حماسی، می نگرند. در همان حال، ادبیات منثور و تاریخ نگاری شیعی نیز تصویری حق طلبانه و عدالت جویانه از امام حسین و حرکت او و یارانش در زمین کربلا و زمان عاشورا را منعکس می سازد.

مقتل هایی هم چون متقل ابی مخنف – که بخش فراوانی از آن را در تاریخ طبری می یابیم – و تواریخی از قبیل ارشاد شیخ مفید، نمونه هایی از این نوع است.

با سپری شدن دوران مبارزات انقلابی و سیاسی شیعه در سده های چهارم و پنجم و ورود به شرایط تاریخی دوران آل بویه و دوران سلجوقی، گذار تاریخی و اجتماعی جامعه شیعی به ستیزه جویی های فرقه ای، فراهم می گردد. در چنین وضع تاریخی شیعیان نه به عنوان جریانی فعال و کنش گر از حیث سیاسی بلکه به صورت فرقه ای اقلیت در درون جامعهٔ بزرگ تر غیر شیعی، به سمت چالش و کشاکش های مذهبی – فرقه ای رانده می شود. بازتاب چنین وضعی را در قرائت های متناسب، از عاشورا نیز مشاهده می کنیم، ادبیات شاعرانی چون سنائی، قوامی رازی و کسانی و متون جدال آمیز (Polemic) و مباحثه انگیزی هم چون کتاب «بعض مثالب النواصب في نقض فضائح الروافض» نوشته ملا عبد الجلیل قزوینی رازی نماینده روح و روان شناسی حاکم بر این دوره از حیات تاریخی – اجتماعی شیعه، به شمار می رود. جامعه فرقه ای امّا غیر سیاسی شیعی[امامی]، اوج انفعال خود و تصویر غیر سیاسی و غیر حماسی انقلابی خویش را از عاشورا و کربلاـ در اثری نمایان می سازد که عنوان آن نیز به تنهایی گویاست: «اللهوف علی قتلی الطفوف» اثر سید بن طاوس، در اواخر سده ششم و نیمه نخست سده هفتم.

در سده های هفتم، هشتم و نهم هجری و در فاصلهٔ زوال ایل خانان تا تأسیس نظام صفوی، جامعهٔ شیعی در سمت و سوی کسب قدرت سیاسی به تحرکات و نهضت های سیاسی گوناگونی دست می زند. فرقه ها و جنبش های گوناگون سر بداران، مرعشیان، حروفیان، مشعشعیان، نقطویان، نور بخشیان و صفویان این دوره از تاریخ ایران را به عرصهٔ فعال گری سیاسی خود و کنش معطوف به قدرت و مبارزه با ستم داخلی و اشغال گری خارجی مبدل می سازد. «اسلام عامیانه» (Populism) و «تشیع

صوفیـانه» ایـدئولوژی عمومی این فرقه ها و نهضت ها بوده است. چنین وضـعی، آثار خود را بر قرائت عاشورا و کربلا باقی گـذارده است. «ابو مسـلم نامه» نویسـی و «ابو مسـلم نامه» خوانی که یکی از قالب های بیانی شایع در میان توده های مردم در این دوران تاریخی است، پیوندگاه مبارزه و قیام با حادثه و خاطرهٔ عاشورا و کربلاست. «ابو مسـلم» منتقم شـهدای کربلا و کسـی است که از امام حسین یا امام علی «عَلَم» و پرچم گرفته و برای امحاء سـتم و مجازات قاتلان خاندان پیامبر و حسـین (علیه السـلام) آن را به اهتزاز در آورده است. ستایش و مدح ابو مسـلم و تصویر ویژه – هر چند غیر واقعی – از او در واقع انعکاس ستایش از شهیدان ضد ستم کربلا در ذهنیت عوام و توده های شهری و روستایی ایران است. هم چنان که از شعر عارفانه و حماسی سید عماد الدین نسیمی شاعر حروفی و دیگر رهبران شیعی – صوفی این دوران می توان این رویکرد مبـارزه جویـانه را دیـد. ادبیات عاشورا در این دوران در واقع «ادبیات نهضت» است چنان که در شـعر شاه اسماعیل صفوی رهبر نهضت صفوی نیز می توان آن را یافت:

شاه آدین دئییو بن گیر دوق بو یولا *** حسینی یوق بوگون دور را نوموز دور

بیز امام قوللا ریوق صادقانه *** شهید لوق غازیلوق نشانو موز دور

ترجمه:

نام شاه را گفتیم قدم در این را نهادیم *** ما حسینی هستیم امروز دوران ماست

ما صادقانه غلام امام هستیم *** شهید شدن و غازی بودن نشان ماست

البته در همین دوره در دسـتگاه قدرت و قلمرو تیموریان در خراسان و ماوراء النهر از حیث اجتماعی و سیاسـی برای شیعیان وضعی مشابه نیمه دوم دوره سلجوقی جریان دارد.

از همین روست که رویکرد غیر سیاسـی به عاشورا و کربلا را در نوشـته های شیعیانهٔ قلمرو آنان منعکس می یابیم. کتاب «روضة الشهداء» مولا حسین واعظ کاشفی سبزواری نمونهٔ بر جستهٔ این گونه ادبیات در اواخر سده نهم هجری است.

با گذار از «نهضت» به «نظام» صـفوی و فرو کش کردن وضع و احساس حماسـی و ضد ستم دوران انقلابی، ادبیات عاشورا نیز صبغه غیر سیاسی و محافظه کارانه به خود می گیرد.

بـا انتقال شـیعه از یک «حزب» تحت سـتم و اقلیت، به یک «دولت» حاکم، در قالب حکومت صـفوی، عنصـر غم انگیز، تراژدیک و غیر سیاسـی در قرائت کربلا و عاشورا، خصـلت مسـلط و فرا گیر ادبیات شـیعی دوران صـفوی و سده های دهم تا دوازدهم هجری می گردد. دوازده بند محتشم کاشانی

موردی نمونه وار و «تیپیک» است که به مثابه الگوی باز سازی روایت عاشورا و کربلا در آثار و نوشته های عالمان، محدثان و ادیبان این دوران خود نمایی می کند. چنین رویکردی به عاشورا آن چنان غم آلود و سیاه است که در سوگ آن حتی ملائک نیز زانوی غم در بغل گرفته اند و حسین (علیه السلام) نه مظهر عزّت و آزادگی و خیزش بر ضد ستم و بندگی، که نمایندهٔ شفاعت کنندهٔ گناهان امّت در پیش گاه خدا به روز رستا خیز می گردد. و آب و تشنگی به گفتمان محوری در قرائت واقعهٔ کربلا تبدیل می شود. این گفتمان مرثیه ای در تمام دوران قاجاری (به استثنای دوره های کوتاه حرکت ها و جنبش های سیاسی - اجتماعی مانند نهضت تنباکو و جنبش مشروطیت) ادامه می یابد. تعزیه های درباری و بازاری، ادبیات شفاهی و توده ای و ادبیات منظوم و شعر این دوره، آکنده از چنین انگاره ای از کربلا و عاشور است. انگاره ای که باز تاب روان شناختی آرزو ها و خواسته های سرکوب شده اجتماعی است. جامعه با بیان رنج و سوگ حسین (علیه السلام) در کربلا در واقع به سوگ رنج های واقعی خود می نشیند و بدین ترتیب پناه گاهی روحی و روانی برای تسکین آلام و درد های خویش جست جو می کند. جامعه غیر سیاسی، تحت ستم و

منفعلی که راه برون رفتن عملی و دنیوی برای رهایی از رنج ها و سختی هایش نمی یابد و می کوشد که با فرا فکنی آن، حسین (علیه السلام) را شفیع خود در روز قیامت سازد و به راه برون رفتن اخروی، امید بندد. نمونهٔ برجسته چنین رویکرد غیر سیاسی، مرثیه ای و کژ تابانه ای را می توان در کتاب «لؤلؤ و مرجان» نوشتهٔ میرزا حسین نوری یافت.

با گذار از دورهٔ کوتاه مدت جنبش مشروطه خواهی به عصر رضا شاهی، تسلّط استبداد و غیر سیاسی کردن شدید جامعه و انفعال فرا گیر و رکود عمیق سیاسی، قرائت های غیر سیاسی، و آخرت گرایانه از کربلا و روایت های «تراژدیک» و شفاعت طلبانه از عاشورا تداوم می یابد. شیخ عباس قمی و نوشته های او مانند «نفس المهموم» و «منتهی الآمال» نمونهٔ شناخته شده و نام دار چنان دوره ای است.

از شهریور 1320 پس از سرنگونی استبداد رضا شاهی و ایجاد تحرک اجتماعی - سیاسی در جامعهٔ ایران، «جنبش اصلاح طلبانه» نوین اسلامی نیز به حرکت در می آید. این دوران که سر انجام در جنبش انقلابی مردم و اعتلای انقلاب اسلامی، به اوج «رادیکالیسم» سیاسی دست می یابد بشدّت بر قرائت های متفکران و نویسندگان از کربلا و عاشورا اثر می گذارد. نوشته ها و کتاب های متفکرانی چون استاد محمد تقی شریعتی ،آیت اللّه طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر شریعتی، استاد مطهری، حجة الاسلام صالحی نجف آبادی نمایان گر سیاسی شدن عمیق جامعه و اندیشهٔ شیعی در دورهٔ اخیر

است.

هر چند که هر یک از این اندیشه ورزان دارای خود ویژگی هایی در قرائت و رویکرد خویش از کربلا هستند – به عنوان مثال، تفاوت میان رویکرد حجة الاسلام صالحی نجف آبادی و دکتر شریعتی – امّا آثار آنان همگی بر بسترِ بافت و زمینه ای (Context) یکسان شکل گرفته است و آن ارائه تصویری حماسی، مبارز، ضد ستم، منطقی و انقلابی از عاشورا ست.

سر انجام در سمت و سوی همین روند است که جنبش انقلابی – اسلامی نوین مردم ایران رادیکالیسم خود را در قرائت انقلابی و سیاسی امام خمینی از کربلا و عاشورا بیان می کند. رهبری انقلاب اسلامی ایران با تکیه بر عاشورای حماسی و ضمن برجسته کردن عناصر رادیکال قیام امام حسین در کربلا مهم ترین سوخت و سلاح ایدئولوژیک را برای کارزار انقلابی و پیکار علیه ستم فراهم می سازد. این بیان انقلابی از امام حسین، کربلا و عاشورا در طول تاریخ شیعه کم نظیر و شاید بی نظیر باشد. این روایتی از حسین است که عاشورا را به سنگر مبارزهٔ جهانی و تاریخی، علیه ستم و استثمار و استکبار در همه اشکالش مبدّل می سازد و عزّت، آزادی، استقلال و عدالت را یک جا رو در روی ذلت، استبداد، امپریالیسم و استثمار قرار می دهد. این قرائت در طول سال های انقلاب و حتی پس از تأسیس نظام انقلابی در جریان مقاومت و جنگ اسلامی – میهنی در برابر رژیم عراق کما بیش استمرار می یابد، امّا به تدریج با به ضعف گرائیدن آرمان طلبی و نهادینه شدن تکاپوی انقلابی و غیر سیاسی شدن جامعه، ابعادی از قرائت های غیر سیاسی عاشورا چهره نمایی می کند. زمینه یافتن روایت های مرثیه ای و متا فیزیکی و باز تولید

اندیشه های آن جهانی، فردی، غیر سیاسی در سطح مناسک و کتاب ها در سال های اخیر، علامت دگرگونی در متن و بطن حیات اجتماعی جامعهٔ ایران است، که در صورت تداوم و گسترش چنین روندی باید منتظر تبدیل قرائت های غیر سیاسی و واقع گریزانه و احتمالاً فرقه ای، به «گفتمان مسلّط» عاشورا و کربلا در آینده بود. گفتمانی که در برگیرندهٔ دیدگاهی اسطوره ای، فرا تاریخی، تراژدیک، شفاعتی و تقدیر گرا (فاتالیستی) می باشد، بر خلاف گفتمان سیاسی و انقلابی که مبین جهاد و مبارزه، امکان تغییر وضع موجود و دستیابی به وضع مطلوب، امید به آینده، اعتقاد به ارادهٔ انسان و مسئولیت اجتماعی او و ایجاد کنندهٔ روحیه ای فعال، کنش گر و پر تکاپوست.

درباره مرکز

بسمه تعالی

جَاهِدُواْ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه موفق به تولید نرم‌افزارهای تلفن همراه، کتاب‌خانه‌های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملا مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیباني مي‌شود.

براي خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می‌دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوییم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 88318722 ـ 021

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109

مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹